نامه‌های
عین‌القضات همدانی

جلد دوم

به اهتمام

دکتر علینقی منزوی - دکتر عفیف عسیران

نامه‌های
عین‌القضات همدانی

نامه‌های
عین‌القضّات همدانی

جلد دوّم

به اهتمام

دکتر علینقی منزوی - دکتر عفیف عُسیران

این کتاب بسرمایهٔ کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان
عفیف عسیران و علینقی منزوی
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ
شد
چاپ دوم ۱۳۶۲
تیراژ ۲۰۰۰
چاپ افست گلشن

پیش گفتار

پس از آنکه در سال ۱۹٦۹ موفق به‌نشر بخش یکم از نامه‌های عین القضات شدیم، پیش آمدهای گوناگونِ کسالتِ پدرم و مرگ آن مرحوم و مادرم در سال بعد، مرا مجبور ساخت مدتی در نجف بمانم وامید توفیق چاپِ بخشِ دوم را از دست بدهم. ولیکن تشویقهای برادرِ بزرگوار و ترسای خودم دکتر عفیف عسیران دو باره مرا أمید وار ساخت، و به‌صومعهٔ پر مهرو محبتِ خود در فنارِ بیروت کشانید و به‌کار واداشت.

در این هنگام، یافت‌شدن نسخهٔ مجموعهٔ نهم از این نامه‌ها، نسخهٔ بریتیش موزیوم، که درزیر معرفی خواهدشد وتهیهٔ عکس از آن بوسیلهٔ دوست عزیزم آقای أحمد قاسم زاده، رونقی تازه‌به‌کارما بخشود، وموجباتِ تصحیح غلطهای فراوان وخوانا کردن برخی واژه‌هایِ ناخواناارا فراهم کرد.

أما با این‌همه، به‌سبب ناسازگاریِ روزگار، إمکان‌و وقتِ کافی برای تکمیل مقدمهٔ عمومی که شامل ِچکیدهٔ أفکار نویسندهٔ آنها، این صوفي بزرگ‌و شهیدِ راهِ فکرو اندیشه، ونیز تحقیق در خواصِ دستوریِ این نامه‌ها و چگونگیِ إنشاوبیان او دست نداد. وبه‌ویژه، چون چاپِ همهٔ نامه‌ها در این جلد نیز پایان نیافت، ومن مجبور شدم که مقداری از

نامه‌های تك نسخه‌را به‌امید یافتن نسخهٔ دیگر از آنها ، برای تصحیح و چاپ در بخش سوم بجاگذارم ، تا چار چاپ مقدمهٔ نامبرده رانیز برای جلد سوم گذاشتیم تا فرصتی بیشتر برای بررسی وجود داشته باشد .

در بارهٔ عین‌القضات ، اضافه بر مقالاتی که در مقدمهٔ بخش یکم بدانها اشارت کردم ، أخیراً مقالهٔ پرفسور برتلس نیز به‌وسیلهٔ دخترم دکتر پروین منزوی به‌فارسی ترجمه شد و در مجلهٔ وحید شمارهٔ ۱۱ (خرداد ۱۳٤۸ = مه ۱۹٦۹) صفحات ٥١٤ – ٥٢۹ در تهران منتشر گردید .

إینك شناسای نسخهٔ تازه به‌دست آمده‌ایکه أز صفحهٔ 33 إین بخش مورد استفاده قرار گرفته است :

نسخهٔ L :

این نسخه به‌شمارهٔ Add 16 - 823 در کتابخانهٔ بریتیش موزیوم لندن نگاهداری می‌شود ، و داری 92 سرنامه است . تاریخ ندارد ، و تا آنجا که أز روی عکس حدس می‌زنم شاید در سدهٔ نهم هجری نوشته شده باشد ، خطش نسخ است و 367 برگ و هر صفحه 17 سطر دارد . نسخه کامل است ولیکن نامه‌شمار ندارد و من برای آن شماره نهادم .

این نسخه برادر نسخه‌های I و P می‌باشد که در پیش‌گفتار بخش یکم معرفی شده‌اند ، وگویا از روی نسخه‌ای نوشته شده است که نسخهٔ I نیز از روی آن نوشته شده بود ، وبدین سبب در ترتیب نامه ها و حتی در رسم خط و در کاهش و فزونی‌ها با آن برابراست . چنانکه :

آ – نیم دوم نامهٔ (31 چ) که در I و P جدا شده و نامهٔ (P 27) را ساخته است ، در L نیز جدا گردیده و شمارهٔ (L 30) دارد .

ب – نامه‌های (83 و 74 چ) که در I و P به‌یکدیگر پیوند شده‌و به‌صورت نامهٔ (28 a و 28b) در آمده، در L نیز یکی شده‌و شمارهٔ (31 a و 31 b) دارد .

ج – نامه های (107 و 34 چ) که در I و P یك نامه شده وشمارهٔ (29 a و 29 b) دارد ، در L نیز متحد شده،شمارهٔ (32a و 32b) دارد .

د – نامه‌های (114 و 113 چ) که در I و P یك نامه شده وشمارهٔ (P 76) دارد ، در L نیز یکی شده وشمارهٔ (L 70) دارد .

هـ – نیمهٔ دوم نامهٔ غزالی (M 5) که در I و P به دنبالِ نامهٔ (P 94) پیوند شده است ، در L نیز به‌دنبـــالِ (L 88) چسبانیده شده است . حاشیهٔ ج 2 ص 85 دیده شود .

و – نامهٔ (M 6b) که در I و P به‌پایانِ نامهٔ (P 47) پیوست شده ، در نسخهٔ L نیز به دنبـالِ نامهٔ (L 50) چسبیده‌و (L 50b) را تشکیل داده است .

أما مجموعهٔ L تنهـــا 92 سرنامه در بر دارد ، درصورتیکه نسخهٔ I 86 سرنامه‌و نسخهٔ P دارای 98 سرنامه است . سببِ اختلاف میان دو نسخهٔ I و P در پیش‌گفتارِ جلدیکم گفته‌شد، ودر اینجا تنها سببِ إختلاف نسخهٔ L را با آن دونسخه یاد می‌نمایم :

آ – نامه‌های (14 و 15 و 16 چ) که أز دونسخهٔ I و P أفتاده است در برادرِشان (نسخهٔ L) به‌جامانده است .

ب – نامهٔ (17 چ) که در I و P دو بخش شده و 14 و 15 نام گرفته، در L یك نامه است وهمان شمارهٔ 17را دارد .

ج – تهِ‌نامهٔ (21 چ) وسرِ نامهٔ (22 چ) که در نسخه‌های I و P أز بجای

خود جداشده ومیان آنها ، با افزودن چند سطر ، به هم چسبانیده شده ، وبه‌صورتِ یك نامه در آمده وشمارهٔ 19 دارد ، در نسخهٔ L به‌صورتِ اصلی است ، یعنی در پایانِ 21 وآغازِ 22 جادارد . وچند سطر افزایش‌را ندارد . (ج 1 ص 183 دیده شود) .

د – نامه‌های (63 و 108 چ) که در P به‌غلط یکی شده و شمـارهٔ (37 a و 37 b) دارد ، در نسخهٔ L به‌درستی به‌صورتِ دو نامهٔ 40 و 41 دیده می‌شود .

هـ – نامهٔ (65 چ) که در P به چهار بخش شده‌و شماره‌های (39 و 40 و 41 و 42 P) دارد ، در نسخهٔ L به سه بخش در آمده و شماره‌های (43 و 44 و 45 L) دارد .

و – ازمیان نامهٔ52 P (=127 چ=رسالهٔ جمالی) تا میان نامهٔ 61 P (=87چ) 9 نامه ، از نسخهٔ L أفتاده است . پس به‌دو نیم‌نامهٔ باقی‌مانده شمارهٔ (55 a و 55 b L) داده شد . واین کاستی در I و P دیده نمی‌شود .

ز – همچنانکه در پیش‌گفتارِ بخشِ نخست گفتم : أزمیان نامهٔ 33 P تا میان نامهٔ 46 P دوازده نامه أز نسخهٔ I أفتاده است ، ودونیم نامهٔ باقی مانده به‌صورت یك نامه در آمده که شمارهٔ (33 a I و 33 b I) گرفته و موجبِ اختلاف شماره‌ها در دو نسخهٔ I و P گردیده است . أما إین نقص در نسخهٔ L رخ نداده، و L مانند P سالم است .

بنا بر آنچه گذشت، شمارهٔ نامه ها در مجموعهٔ L : أز شمارهٔ 18 به‌بالادو شماره بیشتر از I و P نشان داده می‌شود . وأز شمارهٔ 20 P به‌بالا، سه شماره . وأز شمارهٔ 38 P به بالا ، چهارشماره بیشتر از P دارد . واز شمارهٔ 43 P به‌بالا ، سه‌شماره بیشتر از P دارد . واز شمارهٔ 62 P تا پایان نسخهٔ P ، شماره های نسخهٔ L شش عدد کمتر از نسخهٔ P نشان می‌دهد .

گروه بندی نسخه ها :

با به‌دست آمدن نسخهٔ L آشکار شد که مادرِ گروهِ P L I یعنی نسخه‌ای که این سه نسخه اُز آن گرفته شده است دارای 101 نامه می بوده است ، اُگرچه اُکنون نسخهٔ I فقط 86 سر نامه و L تنها 92 سر نامه و P 98 سر نامه در بر دارد . زیرا که بزرگترینِ این سه مجموعه که نسخهٔ P می باشد دارای 98 نامه است وسه نامه میان 13 a و 13 b از آن واُز نسخهٔ I افتاده است ، در صورتی که در L باقی می‌باشد . و 12 نامه اُزمیان 33 a و 33 b از نسخهٔ I افتاده است که در L و p بجا است .

بنا براین ، گروهِ مجموعه‌های P L I پس از مجموعهٔ M بزرگرین مجموعه های نه‌گانه می باشند . اما مجموعهٔ M ، هم بزرگترین‌و هم منظم ترینِ همهٔ مجموعه‌ها است ، وبد ترتیبیِ مجموعه های P L I را می توان به‌وسیلهٔ تطبیق با مجموعهٔ M چنانکه در جدولِ شمارهٔ 1 انجام شده است ، بر طرف کرد . با این همه ، نسخهٔ M نیز خالی از عیب نیست ، وبی‌نظمی‌هااِی در نامه هایِ M 43 = 97چ. و M 102 = 36چ. دیده می شود .

من شمارهٔ M 43 را به‌دو بخش تقسیم کردم. اما چون گروهِ P L I نیز در اینجا مانند M بودند ناچار هردوبخش را شمارهٔ 97 چ . نامیدم و دنبال هم چاپ کردم .

شمـــارهٔ M 102 را نیز به‌دوبخش تقسیم کردم ، بخش M 102 a با شمارهٔ 36 چاپ شد، و بخش M 102 b در میانِ تک نسخه ها جا گذارده شد ، تا نسخه‌ای دیگر اُز ان یافت گردد و در جلد سوم چاپ شود .

بنا بر آنچه یاد شدودر تکمیلِ آن باید گفت که مجموعه‌های نه‌گانه از نظرِ تعدادِ نامه ها که در بردارند به ترتیب زیر می باشند :

1 ـ مجموعهٔ M که ۱۳۳ نامه دارد ، ویك پاره نامه بی سرونه نیز در دنبال شمارهٔ 102 آن است .

2 ـ گروه مجموعه های P L I که ما در آنها 101 نامه در برمی داشته ، أما اکنون I تنها 86 نامه و L 92 نامه و P 98 نامه در برادر .

3 ـ مجموعهٔ K که 67 نامه دارد .

4 ـ مجموعه‌های T S که 64 نامه دربر می‌داشته است ولی فعلا از آغاز S ، 7 نامه وازآغاز T 33 نامه افتاده است .

5 ـ مجموعهٔ N که اکنون 63 نامه در برادر . وآغاز وانجامش افتاده است .

6 ـ مجموعهٔ R که بنا برگفتهٔ دکتر فرمنش در «أحوال عین القضات ـ ص 129» دارای هفت‌نامه است . لیکن نسخهٔ عکسی که در بیروت بدست من بود تنها شش نامه رادر برداود ، وهفتمین آنها که باید برابر 93 چاپی باشد در آن نیست ومطابقت داده نشده است .

در بارهٔ گروه‌بندی نسخه‌ها ومقایسهٔ کلی آنها ، در پیش گفتار جلدیکم ص 8-9 آوردم که إصالت گروهِ دوم N M بیش از گروهِ سوم P I می‌باشد ، واحتمال دادم که شاید نویسندگان در سدهٔ 10 و 11 هـ آنرا دستکاری کرده باشند ، وشاید عین القضات که نسخهٔ نامه‌هارا نگاه می داشت[1] خود نامه‌هارا از نو بازبین کرده و در آنها دست برده باشد ، وگروهِ سوم نسخه‌هاای باشند که پس از آن تغییرات به‌وجود آمده واز رویِ آنها نوشته شده باشند .

وبا به‌دست آمدن کهن ترین نسخهٔ گروهِ سوم (نسخهٔ L) وپس‌از بررسیهایِ چندمین بار ، گمانِ دوم در من استوارتر گردید ، زیرا که بندهای آغازو أنجامِ برخی نامه‌ها که دارای نامِ کسان‌و احوال پرسیهای خصوصی بوده ،

---

۱ از گفتهٔ عین القضات در آغاز نامهٔ 52 در س 6 ص 400 ج I بر می‌آید که وی نامه های گذشتهٔ خویش را باز می‌خوانده وأز آن احساس غرورو افتخار میکرده است . واز نامهٔ 48 در ص 363 س 11 ـ 12 بر می‌آید که نامه را برای شخصی معین ننوشته بلکه آنرا برای فرزند احمد فرستاده ، ودرآنجا نسخه کرده‌اند وبه‌کسانی داده اند .

در گروهِ سوم (P L I) از قلم انداخته شده، وبه‌جای آنها عبارتهای کلیِ دعا مانند أفزوده شده است. برای مثال بندهای 672 ، 676 ، 681 ج 2 دیده‌شود.

فهرست نامه ها :

چنانکه جدولِ شمارهٔ 2 این مقدمه نشان می‌دهد نامه‌هائی که در این دوبخش چاپ شده است، هریك از روی چند نسخه تصحیح شده است که در نه مجموعه‌ایکه در دست داشتیم بوده‌اند . به‌جز نامه‌های 62 (در بخش نخست) و 88 و 89 و 102 (دربخش دوم) که برای حفظِ رابطهٔ موضوعیِ آنها با نامه‌هایِ پیش وپسِ آن ، به‌صورتِ تك‌نسخه وبا تصحیحِ حدسی چاپ شده‌أند .

نامه‌هایِ باقی مانده که در این دوبخش چاپ نشده همگی تك نسخه هستند ، وبرای تصحیح آنها جز حدس‌و گمان راه دیگر در اختیار نداریم . ومن پیش از فهرستِ نامه‌های چاپ‌شده فهرستی از نامه‌هایِ چاپ ناشدهٔ موجود در آن نه مجموعه به‌نظرِ خوانندگان می‌رسانم وأز إیشان می‌خواهم که برای کمك به‌تصحیح این نامه‌ها که به‌علت تك نسخه بودن، تصحیح وچاپ آنها به‌تأخیر افتاده است ، هرگاه از نسخه‌ای آگاهی یافتند لطفا ما را أز آن آگاه سازند .

فهرستِ نامه‌هایِ چاپ ناشده :

نخست باید یادآورشوم که نامه‌هایِ مجموعه‌هایِ T S R همگی چاپ شده‌است . ودر اینجا برای آسان کردن کار، از هریك از مجموعه‌هایِ دیگر که چیزی ازآن چاپ ناشده مانده‌است ، فهرستی جداگانه می‌آورم . واین کار را با مجموعهٔ M آغاز می کنم، زیرا که هشت نامهٔ چاپ ناشدهٔ أولِ این مجموعه، أز غزالی به‌عین القضات نوشته شده ، وبرخی از آنها باگروهِ مجموعه‌هایِ P L I مشترك می‌باشند ومی‌باید با آنها مقایسه گردند. وپس از آن شمارهٔ نامه‌هایِ تك نسخهٔ چاپ نشدهٔ مجموعهٔ M ، وسپس آنِ نسخهٔ K را ، ودر پایان ، أزانِ نسخهٔ N را می‌آورم .

(جدول شمارهٔ 1)

فهرستِ نامه‌هایِ چاپ نشدهٔ نسخهٔ مجموعهٔ M با مقایسه با گروهِ P L I :

M	I	L	P	
1	85	91	97	از غزالی به‌عین‌القضات است .
2	86	92	98	« «
3	–	–	–	ازعین القضات به‌غزالی است لیکن تك نسخه است
4	–	–	–	از غزالی به‌عین‌القضات است وتك نسخه .
5 a	–	–	–	« « «
5b	82b	88b	94b	از غزالی به عین القضات است .
6 a	83 a	89 a	95 a	« «
6 b	35 b	50 b	47 b	« «
7 a	36 a	51 a	48 a	« «
7 b	83 b	89 b	95 b	« «
8	84	90	96	« «
49	36b	516	48b	« «
131	73	79	85	از عین القضات است لیکن عربی است

در پیش‌گفتارِ بخش‌یکم ص 4 - 5 گفتم که 4 نامهٔ آغاز مجموعهٔ M از غزالی است ، ولی پس از آن دریافتم که نامه‌های 4 - 8 ونیز نامهٔ 49 آن مجموعه ، آشکارا أز غزالی است. و نامه‌هایِ 1 و 2 یِ آن مجموعه نیز از نظرِ روشِ انشا مانند آنها هستند ، ودر مجموعه‌هایِ گروهِ P L I پس از نامهٔ 8 M نهاده شده وعنوان آنها را چنین آورده‌اند : ومن کتبه أیضاً رحمة الله علیها ، وچنین می‌نماید که نویسنده آنها را نیز از غزالی می‌دانسته است .

وبه‌جز آنچه در جدولِ بالا یاد شده است ، همهٔ نامه‌هایِ مجموعه‌هایِ گروه P L I به‌چاپ رسیده است . ولی از مجموعهٔ M هنوز تك‌نسخه‌نامه هایِ : 66 ، 73 ، 77 ، 81 ، 102 b[1]، 111 ، 112 ، 123 ، 125 ، 130 بر جای مانده‌است . واز مجموعهٔ K نامه هایِ تك نسخهٔ : 41 ، 44 ، 52 ، 56 ، 57 ، 59 ، 60 ، 61 ، 65 . وأز مجموعهٔ N نامه هایِ تك نسخهٔ 20 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52[2]، 53 ، 59 ، 60 ، 61 . چاپ نشده است، بنا براین از هریك از دو مجموعهٔ K و N نهٔ تك نسخه نامه، واز مجموعهٔ M نیز نهٔ تك نسخه ویك پاره‌نامه بی‌سر ، برجای مانده است که بایستی پس از یافتنِ نسخهٔ دیگر ، آنها را تصحیح وآمادهٔ چاپ نمود .

جدول شمارهٔ 2 فهرستِ نامه‌های چاپ شده :

در زیر ، فهرست نامه‌هایِ چاپ‌شده‌را با إشارت به‌شمارهٔ آن‌نامه در هریك أز مجموعه هایِ نه‌گانه می‌آورم. وچون هنگام چاپِ برخی نامه ها ، أز همهٔ نسخه‌هایِ موجودِ آن استفاده نشده است، من در این فهرست، مواردِ عدم استفاده را نیز یادآوری کرده‌أم تا در چاپِ دوم مورد بررسی قرار گیرد .

ودر حقیقت،این فهرست کلیدی است که به‌وسیلهٔ آن می‌توان در نامه‌های عین القضات تجدید نظر نمودو أز نو تصحیح کرد ، یانه ، بدونِ این فهرست بایستی همهٔ رنجها که من برایِ فراهم ساختن آن کشیدم أز نو متحمل گشت .

---

۱ – نامهٔ 102 a به شمارهٔ 36 درج I ص 299 به چاپ رسیده‌است .

۲ – جامی در « نفحات الانس » از این نامه ونامهٔ 81 ج . نقل کرده است . (نامه 81 ج 2 ص 171 حاشیه دیده شود) وچنین می نماید که مجموعهٔ N روزگاری به دست جامی رسیده بوده‌است .

چنانکه در این جدول دیده می‌شود :

۱ ــ ترتیب 27 نامهٔ نخستین که خودِ عین‌القضات آنها را مرتب نگاشته است، در همهٔ نسخه‌ها یکسان بوده‌است . وأگر 9 نامه در آغاز مجموعهٔ M أفزوده نشده بود ، ونیز أگر نامه‌های 14 و 15 از مجموعه‌های I و P نیفتاده بود ، هراینه شمارهٔ نامه‌ها در همهٔ شش مجموعه که این بخش را در بر دارند ، برابر می‌بود .

۲ ــ به‌جز نسخهٔ L که پس‌از پایان چاپِ بخش یکم به‌دستِ ما رسیده‌است، در موردِ چند نامهٔ دیگر نیز هنگامِ چاپ ، از همهٔ نسخه‌هایش ، چنانکه می بایستی استفاده نشده است ، ودر این‌جدول، شمارهٔ آنها با حروف سیاه نشان داده شده أست ، تا در چاپ دوم مورد استفاده قرار گیرند .

من یك بار دیگر پس‌از به‌دست دادنِ شناسنامه ومشخصاتِ 28 تك نسخه نامه ، از همهٔ سررشته‌داران و أهل ذوق می‌خواهم که در یافتنِ نسخهٔ دیگر برای تصحیح آنها کمك نمایند .

مدرسهٔ بیت المنایه ـ قنار ـ بیروت
فوریه ۱۹۷۲

علینقی منزوی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ ــ الحمد لله واهب العقل والحياة تعالى جده ، دی‌روز پنجشنبهٔ
حادي‌عشر ربيع الاوّل مکتوبی نوشتم بدان برادر أعز ، أطال الله بقاه   3
وسلكَ به سبيل الرضوان ، در آن معنی که نوشته بود که سؤالها درپیش
است که از آن خاموش می‌باشم ، ودر آن مسأله سخن سخت دراز است ،
أمّا دی‌روز ، چون کاغذ برسید وملالت خاطر براه آمد ، بر آن قدر   6
إختصار کردم ، وامروز از من کسی عنایت‌نامـــه درخواست کرد .
خواستم که در حق او چیزی نویسم . چون تسمیه نبشته بودم در خاطرم
آمـــد که در تکملهٔ آن چیزی نویسم ، و ندانم که وقت چه إملا   9
خواهد کرد .

بدان و آگاه باش که ترا اوّلاً معنی حرام و واجب و مباح ببـــاید
دانست ، تا بدانی که سؤال کجا حرام بوَد و کجا واجب و کجا مباح .   12

---

1 بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم وبه نستعين M الكتوب الثلاثون K ومن كتبه رحمه الله ، بسم . . . الرحيم N ومنها بسم . . . الرحيم اعوذ بك يا لطيف R / 2 الحمد . . . جده K در بيان واجب ومباح وحرام ومندوب ومكروه M ـ R P N / 2 ـ 12 دی . . . مباح K ـ R P N K / M ـ 3 عشر R P K وعشرين N / 4 كه نوشته بود R K نوشته بود N كه نوشته بودی P / 5 سخت K ـ R P M / 6 ملالت خاطر K ملال R N ملامت P / 7 عنايت نامه N K عنايق R P / کرد K حرفی N ـ R P / 8 چیزی K حرفی P ـ R N / خاطرم K خاطر R P N / 9 که در R P K ـ N / چیزي P K چیزي دیگر R N / که وقت P K وقت R N / 12 مباح P N مباح بود R K .

* * * K 30 , M 60 , N 6 , P 39 , 40 , 41 , 42 , R 3 نامهٔ شصت و پنجم * * *

۲ ـ **تمهید أصل** . در مقصود فهم باید کرد ، هر که روی درکاری آورد وأورا آن کار بدست‌آوَردن َضرورت بود ، أول وظیفَتِ او آن بود که بداند که أورا چه بباید کردن بضرورت ، تا به مقصود رَسد . واز کدام کارش پرهیز باید کردن بضرورت ، تا أز آن باز نماند ، وکدام کار است که بدان إقدام وإحجام واجب نیست ، چه تعلقی ندارد آن کاربه مقصودِ أو . مثاله : چون کسی خواهد که نامهٔ تازی نویسد ، أو را بعضی کارها کردنی بود بضرورت وبعضی بضرورت نا کردنی ، وبعضی ُبوَد که بدان مُخیّر بود ، خواهد بکندو خواهد نکند .

۳ ـ أوّلاً أسامیِ مفردات ، اورا یادگرفتن واجب بود ، چه اگر یاد نگیرد هرگز نامه نتواند نوشتن . چنانکه نداند که آسمان‌و زمین‌و کوه‌و سنگ‌و نان‌و آب‌و روغن‌و أنگبین‌و چشم‌و گوش‌و زبان‌و دهان در تازی چه نام دارد . واگر این بنداند محال بود که به مقصودِ خویش رسد هرگز . وامثال آن که بروی واجب بود بسیار بود ، که باز گویم ؛ مثلاً نان خوردنش وآب

---

1 تمهید . . . کرد K تمهید اصل في المقصود R N بدانکه M – P / 2 وأو R P M K که او N / بدست آوردن N – R P M K / وظیفت او K وظیفتی اورا R P M وظیفتی که اورا بود N / که R P M K که او N / 3 بچه R P M K بچه کار N / کردن بضرورت P N M کرد R K / 4 کردن بضرورت M کرد R P N K / نماند P N M ماند R K / 5 چه M K که R P N / آن R N M K بدان P / 5 – 6 به مقصود او مثاله N بمقصود خود مثاله R M بمقصود خودش K مثاله P / 6 نویسد K بداند نوشت P N تواند نوشت R M / 6 – 10 او . . . نوشتن M – R P N K / 9 چه R K که P N / 10 هرگز P N تازی K – R / 11 – 12 نام . . بندند R N M K خوانند P / 12 خویش R P K – N M / امثال R P N K مثال M / 13 ان که . . . مثلاً R N M K این بروی واجب بود که اگر یاد نگیرد وبسیار دیگر مثال چون P / که باز K تا R N M – P / وآب N – R P M K .

آشامیدنش واجب بود ، زیرا که بقاو حیات از این مستفاد بود وبی آب‌و
نان حیات بنماند ، وچون حیات بنماند وصولش به مقصود محال بود .

۴ — وبه‌ضی چیزهـا اورا حرام بود ، که اگرآن چیز بکند ، از مقصود 3
به ضرورت باز ماند . چنانکه نشاید که دست خود بِبُرد ، یا دیدهٔ خود
کور کند. چه اگر چنین کند نامه ممکن نبود نبشتن. ودر بعضی کارها مُخَیَّر
بُوَد که به‌نسبت با مقصودِ او نه حرام بودو نه واجب ، چون دستاری 6
قصب مثلا در سربستن ، چه اگر در سَر بَندد واگر نبندد روا بود وبعضی
بود که نه واجب ضروری بود ، أما کرَدنش به‌نسبت با مقصودِ او بهْ از
نا کردن بود . چون أشعار تازی بسیار یاد گرفتن . چه اگر اشعـــار یاد 9
نگیرد ، از نامه نوشتن بتازی باز نماند . أما آنـ بهْ بود که یاد گیرد
تا مکتوباتِ او موشّح بود به أشعارِ عربی . واین قسم‌را در زَبانِ شَرع
مستحب خوانند یا مندوب . 12

۵ — وقسمی دیگر بود که حرامِ تمام نبود . چه اگر برآن إقـــدام
کند از مقصود باز نماند . ولیکن ترکش بهتر بود از فعلش به‌نسبت با مقصودِ
او ، چنانکه چیزی خوردَن مثلا که به حفظ زیان دارد ، این از مقصود 15

---

1 آشامیدنش P خوردنش N ـ R M K / وحیـــات M K ی حیات N ی
حیات بعـــد امر الله R ـ P / مستفـــاد بود R P N M مستفـــاد است K . /
2 حیـــات R N M K قوام حیـــات P / وچون حیات بنماند K ـ R P N M /
3 حرام بود R P N حرام M محال بود K / آن چیز بکند R P M K چیزی نکند
N / 4 چنانکه R MK ـ P N چه چون چنین بود نامه
ممکن نبود N که چون حال چنین بود ممکن نبود نامه P / 6 که R N M K که آن کار P /
دستاری R M K دستار P N / 7 مثلا در R N M K مثلا بر P / چه . . . نبندد
R N M K وجامهٔ کتان پوشیدن که فعل وترك این P / 8 کردنش R N M K کردن آن کار
P / 9 بود P M ـ R N K / تازی R P N M ـ K / بسیار R P M بسی K ـ N /
10 نوشتن بتازی R P N تازي خواندن M K / به R N M K بهتر P / 11 أو R P M K
ـ N / عربي R P N ـ M K / 13 ـ 14 چه . . . کند R M K که . . . نماید P N /
14 بهتر R N M K به P / فعلش R N M K فعل P / 15 چنانکه R N M K ـ P / به حفظ
R M K حفظ را N بحافظه P .

بازنه ندارد، چه شاید که حفظش مختل نشودو أو بمقصود خویش رسد. أمّا آن
به که نخورد، واین قسم را حرامِ مطلق نتوان نهاد که فوات مقصود أزوئی
3 خیزد به ضرورت . واین قسم را به زبان شریعت مکروه خوانند نه محظور .
وأحکام أزین پنج قسم به‌هیچ وجه بیرون نیست : واجب‌و مندوب‌و مباح‌و
مکروه‌و محظور .

6 ٦ ــ **تمهید أصل ثاني** : خدای تعالی هرچه آفرید بدو قسم آفرید .
بعضی بخودیِ خود آفرید بی‌واسطهٔ دیگری . وبعضی بواسطه آفرید .
واین واسطه إما آدمی بودو إما فریشته‌و إما شیطان . « لما خَلَقْتُ بِیَدَيَّ »
9 کنایت است أز آن که بی‌واسطه آفریند . چه أگر همه بخودیِ خود آفریدی
بی هیچ واسطه، پس در حقِ آدم چرا گفتی که « خَلَقْتُ بِیَدَيَّ » !
وبعضی بواسطه آفرید چون علمِ مصطفی وأنبیا که بواسطهٔ جبرئیل
12 پیداکنند، لا بل « عَلَّمَ بِالْقَلَمِ » خود صریح است، و چون غوایت‌و
ضلالتِ بوجهل‌و کفار که بواسطهٔ إبلیس‌و جنودِ أو بود که « واسْتَفْزِزْ
مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ »، هم أو کند ولیکن به‌واسطه .

15 ٧ ــ چنان‌که این کلمات من برین کاغذ نوشتم ولیکن به‌واسطهٔ قلم .
أگر گویم : قلم چه بود؟ من نوشتم، راست بود . وأگر گویم : این قلم
سخت نیکو می نویسد واضافت با قلم کنم، هم راست بُوَد . واگر گویم مخاطباً

---

1 چه شاید MK که روا بود RPN / واو RPNM ولکن او K / خویش RPNM
ـ K / 2 نهاد PNM خواند RK / فوات NMK فوت RP / 3 را به RPNK را در
M / 4 پنج . . . وجه NM بهیچ وقت از این پنج قسم R پنج قسم P ـ K / 6 تمهید . . .
خدا RNK . فصل في التحقیق خدا M اي عزیز بدانکه حق P / آفرید N آفریند M بود
RPK / 7 بعضی . . . آفرید بی RPNK بي M / بواسطه آفرید RPMK بواسطه
N / 8 ص 38 : 75 ك / 9 آنکه RPNM آنچه K / همه RPMK ـ N / 11 آفرید
RPNK آفریند M / 12 پیداکند RMK پیداکردN بود P / العلق 96 : 4 ك / 13 بود
RPMK ـ N / 13 ـ 14 الاسراء 17 : 64 ك / 15 کلمات RPNK کلمه M / برین
MK بدین R که برین P بر N / به واسطهٔ PM به RNK / 17 می RPMK ـ N /
واگر گویم مخاطباً RPNM ـ K .

القلم : وما كَتَبتَ إذ كتَبتَ ولكني كتَبتُ ، هم راست بود . أکنون « هل من خالقٍ غيرَ اللهِ » حقيقت دان . چه إضافتِ کتابت با مَن در نظرِ عموم حقيقت بود وإضافت با قلم مجازی بود نه حقيقی . وافعالِ خدای را باغیار که واسطه باشند در قرآن وأخبار نسبت کنند أما مجازی بود چنان که گویند الخيّاط يخيّط ، والشيطانُ يغوي والملكُ يَهدي . و « إنك لتَهدي الى صراطٍ مستقيمٍ » مجازِ قرآن دان ، خطاب با قومی که دَر دَرونِ پَرده ایشان را راه نیست . « إنّكَ لا تَهدي مَن أحببت » حقيقت این مجاز است ، خطاب با مصطفی – صلعم – که در درونِ پردههایِ غیب بَر حقیقتِ کار مطّلع بود که « وما تشاؤون الا أن يشاءَ اللهُ » .

٨ – أی عزيز ! « لقــد كانَ في قِصَصِهم عِبرةٌ » بنیامین در درون پرده با قومی که در درونِ پرده بودند دانست که أو دزدی نکرده است . أما یوسف أورا گفت که بیرونِ پرده چنین خبر ده که مَن دُزدَم « قل إن ضللتُ فانّما أضل على نفسي » جنابِ مقدسِ مارا أز آلودگی خود منزّه دار . سمعاً وطاعــةً ! أنا بشرٌ أغضب كما يغضبُ البشرُ . أگر

1 القلم . . . بود K – R P N M / اشارت است بآیت : وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی . الأنفال 8 : 17 / 1 – 2 الفاطر 35 : 3 م / 2 – 3 عموم حقیقت بود R N M عموم حق است K عوام حقیقت بود P / 3 اضافت R P K اضافتش N M / 3 – 4 وافعال . . . بود M – P N M / 3 را R K – P N M / 4 نسبت کنند P N هست M / 5 – 6 الشوری 42 : 52 ك / 6 دان N K درآن R M دان وآنت P / 7 القصص 28 : 56 ك / خطاب R P N K وخطاب M / 8 بود که R K بود این بود که P M بود N / 9 الانسان 76 : 30 م / 10 یوسف 12 : 111 ك / 11 نکرده است K نکرد R N M نکند P / 12 بیرون R N M از بیرون P K / خبر ده R P N M بگو K / 12 – 13 سباء 34 : 50 ك / 13 مقدس مارا R P N M منزه مقدس K / 13 – 14 خود منزه دار R P N M مقدس ومنزه دان K / 14 انا . . . البشر R N M K اغضب کما تغضب البتة P / .

کسی در درونِ پرده نبود با یوسف‌و بُنیـامین گوید : که بنیامین
دزدی نکرد ! چه گوای یوسف‌و بنیامین هردو أو را تکذیب کنند ؟
3 زیرا که آنها که دانستند خود نگویند . کافران گفتند : همه از اوست
تلقّیاً من قوله تعالی : « وما تشاؤونَ إلا أن یشاء اللهُ » . خدا ایشان را
تکذیب کرد . تا از قرآن‌نشنوی تصدیق مَکن ! « وقالوا لو شاءَ الرحمانُ
6 ما عَبدناهُم » أي الأصنام . « ما لهم بذلك من عــلمٍ إنْ هم إلا یخرُصون »
أي یَکذبون . جای دیگر گوید — هم حکایت از کفار — وقالوا « لو شاء الله
ما أشرکنا ولا آباؤنا » . پس در جواب گوید : « کذلك کذّبَ الذین من
9 قبلهم حتی ذاقوا بَأسَنا . قُل هل عِندکم مِن عِلمٍ فتُخرجوه لنا إن تتّبعون
الا الظنّ وإن أنتم الا تخرصون » .

٩ — أي عزیز ! پنداری هرگز جمالِ حرفی أز کلامِ لم یزل دیده‌ای ؟
12 لا والله ! أز مقصود دور افتادم . هَرکاری که دَر قرآن با غیری منسوب
بینی میــدان که مَجاز است نه حقیقت « قُل یَتوفیکم ملكُ الموت » این
مجاز است . حَقیقَتَش کجا است ؟ « الله یتوفی الأنفسَ حین مَوتِها » .
15 « والله خَلقکم وما تعملونَ » فصل خطاب است درین معانی . « قاتلوهم

---

1 نبود M - R P N K / 1 و 2 بنیامین N: ابن یامین R P M K / 3 انهاکه P N M
نهاد اورا P K / خود R P N M هردو K / کافران N کفار R P M K / همه ازوست
N - R P M K / 4 الانسان 76 : 30 م / 5 تا R N M K وتا P / 5 - 6 زخرف
43 : 20 ك / 6 الزخرف 43 : 20 ك / 7 - 10 أي . . . تخرصون R - P N M K /
7 حکایت از کفار N K از کفار M این حکایت P / وقالوا N M K: وسیقول الذین اشرکوا
P / 7 - 8 الانعام 6 : 148 ك / 8 - 10 الانعام 6 : 148 ك / 11 دیده ای R N M K
دیده یا دانسته ای P / 12 از R N M K اکنون از P / دور افتادم R M K خود دور
افتادم P دور ماندم N / 13 السجدة 32 : 11 ك / 14 حقیقتش کجا است R P M K
البته حقیقتش N / 14 الشعراء 26 : 24 ك / 15 الصافات 37 : 26 ك / است در این معانی
R M K است در این معنی P در این N / التوبة 9 : 14 م .

«يعذِّبهم اللهُ بأيديكم» همين است. «فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم» همين است. أي عزيز ! أگر نه آن بودى كه «يُضلُّ مَن يشاءُ ويهدي من يشاءُ»، إبليس وجبرئيل چه كردندي ؟ گيرم كه خلق‌را إبليس إضلال كند، إبليس را بدين صفت كه آفريد ؟

گر سِحر زِ جادوانِ بابِل خيزَد، از بابليان كه رَستخيز انگيزَد ؟

هم أو گفت : «إنا أرسلنا الشياطينَ على الكافرينَ تَؤُزُّهم أزاً».

١٠ – أما موسى صفتى بايد تا در حالِ مستي گويد : «إن هي إلا فتنتكَ». «وأضلَّهم السامري» چه معني دارد ؟ بارخدايا ! تا كنون خاك بر سر مى‌كردم از دستِ سامرى ومى‌گفتم :

همه رنجِ منَ از بُلغاريانَست كه ما دامَم همى بايَد كَشيدنَ

أكنون إستغفار همى‌كنم ومى‌گويم : «إن هي الا فتنتكَ تُضِلُّ بِها مَن تشاء وتَهدي مَن تَشاءُ» از سخن هاى خود بقيهٔ أبيات :

همى آرند تركانرا زبلغار زبهر پردهٔ مردم دَريدَن
گنه بلغاريان‌را نيز هم نيست بگويم گرتو بتوانى شنيدَن
خدايا اين بلاو فتنه از تو است وليكن كس نمى يارد چخيدن

1 التوبة 9 : 14 م / الانفال 8 : 17 م / 2 اى R N M K حقيقت اين است اى P / 2 – 3 النحل 16 : 93 ك والفاطر 35 : 8 ك / 4 بدين R P N K برين M / 5 آفريد R N K آفريده بيت P M / 5 اين شعر در R P N M در اينجا است ودر K در سطر دوم پيش از كلمهٔ أى عزيز جا دارد / 6 مريم 19 : 83 ك / 7 أما R P N M – K / تا در R M K كه در N از P / 7 – 8 الاعراف 7 : 155 ك / 8 طه 20 : 85 ك / بار R N K گفتن بار P M / 10 رنج P M جور R N K / ما دامم R N M K تا كامم P / 11 ومى گويم R P M K – N / 11 – 12 تضل ... تشاء R P M K – N / 12 از . . . أبيات P بيك باره بخواهم گفت تا كه R بيت N K – M / 13 اين بيت در P M در اينجا است ودر R N K پس از چهار بيت ديگر جا دارد / زبهر P N M K براى R / 14 را . . . نيست P N M K هم نيست گويم R .

لب و دندانِ این تُرکانِ چون ماه بدین خوبی چه بایست آفریدَن!
که أز بهرِ لب و دندانِ ایشان بهٔ دندان لب همی باید گزیدَن؟

3 ۱۱ – گیرم که بلغاریان پردهٔ مردم می درند . أما ایشان در بلغار أز کجا آمدند ؟ نه هم اول تو آفریدی ! اگر [نه] حوالتِ « فقبضتُ قبضةً مِن أثرِ الرسولِ » با سامری کردی ، آواز در گوساله کی پیدا کرد ؟
6 « إن هي الا فِتنَتُكَ » . أی عزیز ! مستان درمستی این نقطه بیان کردند و این خطر کردند ، یا نه در هشیاری کَسی در خاطرِ ایشان این گذر کند ؟ واگر کند سر در کاه کنند . روزی بنیامین در حالِ سُکری غالب
9 – نه أز شرابِ حرام بل أز شراب طهور – با یوسف صدیق گفت :

أز حالم اگر عالمیـان بی خبرند أز عالـَمم آن بَس که تو حالم دانی

ترا معلومست که « إن یسرق فقد سَرَقَ أخٌ لهُ من قَبلُ » هیچ
12 أصل ندارد . جوانمردا ! تو أز کجا و إین چنین حدیث أز کجا ؟ ندانم کدام دولتی‌را این سخنهایِ عجایب روی‌خواهد نمودن . أی عزیز ! این أصلِ

1 چه P N M K نه R / 2 بهر R N M K دست P / لب همی R N M K دست ولب P / 3 گیرم . . . درند R K گیرم این بلغاریانند N – P M / أما N و K – R P M / 4 نه هم اول R P N M آخرم K / 4 – 5 طه 20 : 95 م / 5 با R P M K – N / کردی P M کردند R K کرد N / 6 الاعراف 7 : 55 ك / ای عزیز R P N M دوست آن K / نقطه R N K نکته P لفظ M / بیان کردند R P N K گفتند M / 7 واین خطر کردند M – R P N K / یا نه R M یانی K وگرنه N نه P / کی . . . گذر کند N اگر . . . گذر کردی M اگر . . . گذر کرد یا نکند P اگر . . . گذار کند R K / 8 واگر کند N یا کند P – R M K / گاه P K سر کار R N M / بنیامین N ابن یامین R P M ابن یامن K / 10 بی خبرند R P N M K شاید : بی خبرانند / 11 که K – R P N M / یوسف 12 : 77 ك / 12 اصل P K اصلی R M – N / 12 این چنین حدیث M چنین حدیثها R N این حدیث K چنین حکایتها P / 13 دولتی R P M K صاحب دولتی N / سخنهای P N – R M K / 13 روی . . . أصل R N M K – P / روی K روزی R N M / نمودن K بودن M بود R N / این اصل R M از این اصل K اصل N .

دوم که تمهید کردم ، نپندارم که دانی که بمقصودِ من چه تعلق دارد. وسأنبئك عليه فيما بعد انشاء الله .

۱۲ – تمهیدِ أصلِ ثالث : بعضی أز موجودات آنست که تا آدمی نبود تمام نشود . چنان که خدای نان پخته نیافرید ، أمّا گندم بیا فرید ، وزمین‌و آب . وآدمی را علم داد تا نانِ پخته پیدا شد ، از گندم ، بردستِ وی . همچنین پیراهن دوخته نیافرید بی خیاطی ، وسریری بی نجّاری ، وسرایی بی بنّایی ، وکلاهی بی‌کلاه‌دوزی « والله خلقکم وما تعملون » و « کلُّ شيءٍ عنده بمقدار » . تا زاج‌و عفص‌و آب‌و آدمی‌و علمِ او بعملِ حبرْ نباشد ، هرگز حبر نبود . وتا زبان نبود حرف در وجود نیاید . وتا سری نبود زبان حدیث نکند . وتا تنی نبود زبان به هیچ‌کار نیاید . وتاجانی نبود که استعمالِ آن قالب کند هرگز حرکات‌و ادراکات انسانی در وجود نیاید « وإن من شيءٍ الا عنده خزائنه وما ننزّله إلا بقدرٍ معلومٍ » . وتا آسمان‌و عرش‌و کرسی‌و چهار عنصر نبود ، جانی در قالب تصرّف نکند . وتا فریشتگان نباشند آسمان‌و زمین‌و

I دوم که تمهید R N M دوم است که تمهید K - P / کردم نپندارم R N M K کردن ندانم P / دانی R M K ندانی P داند N / من R P N M - K / 2 - 3 فیا . . . ثالث N K R فصل سوم M ای‌دوست بدانکه P / 4 نشود چنانکه R N M K نمی شود مگر P / نیافرید . . . بیافرید R P N M نیافریند . . . بیافریند K / 5 را N K آفریده اورا R P M / شد R P M شود N کرد K / 6 بردست وي P K - R N M / نیافرید R P M نیافریند K - N / 7 - 8 صافات 37 : 96 ك / 8 رعد 13 : 8 م / 9 او R P N M او نبود K / نباشد R N M K نبود P / هرگز R M هیچ N - P K / حبر نبود R N M - P K / 10 سری R N M سر P K / زبان . . . نبود R P N M - K / 11 زبان P N M K سر R / که استعمال آن R N M که تربیت آن P از این K / 12 وادراکات K - R P N M / 12 - 13 الحجر 15 : 31 ك / 13 وعرش R N M K وزمین وعرش P / 14 جانی R N M جان P K .

عناصر همه معطل باشند . وتا ملك الملوك وربّ الأرباب ومُسبّب الأسباب
نبوَد وجود را خود وجود نتواند بود .

3 ۱۳ ـ أي دوست ! گوش دار ! تا خود ذره‌هاي ملك وملكوت با جناب
لم يزل چه می‌گويد ، « وإن من شيءٍ إلا يُسبّح بحمده ولكن لا تفقهونَ
تسبيحَهُم » ، « سَبّح لله ما في السماوات وما في الأرض » . أمّا از تو گوش
6 كردن محالست كه گوش نداری . « إنهم عن السمع لمعزولونَ » همه
وجود با أو اين گويد :

چون ذرّه بخورشيد بنور رخ تو روزان‌و شبان همی دَوم بر نَنخ تو
9 گر فرد شوم من أزرخ فرّخ تو آواز دهی ، عدم دهـد پاسخ تو

۱٤ ـ **تمهيد اصل رابع** : سعـادت‌و شقاوت أخروی أز آن
موجودات است كه تا آدمی‌و حركت أو وسعی أو نبود ، هرگز در وجود
12 نيايد . با طاهر جصاص ما گفتند : بآدمی هيچ كار برآيد ؟ او گفت :
بی آدمی هيچ خود نزايـد . تا بوبكرو بوجهـل نباشند ، وطاعت آن

---

1 وعناصر همه P N M K عرش وكرسي R / باشند R K باشد M بود N شود P / وربّ الارباب P ـ R N M K / 2 نبـود R N M K نباشـد P / وجود . . . بود R P N M خودرا بخود موجود نتوان كرد K / 3 ذره‌های K ـ R P N M / 4 گويد R N M K گويند P / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 44 ك / 5 سبح 59 : 1 م / 6 كه N M K كه تو R P / الشعراء 26 : 212 ك / 7 گويد N K گويند R P M / 8 نخ R P K فخ N رخ M / 9 عدم R P M K عدو N / 10 تمهيد أصل رابع R N K فصل چهارم M ای عزيز بدانكه P / 11 تا P ـ R N M K / هرگز R P N M هيچ چيزازو K / 12 طاهر R P M K بوطاهر N / ما R K همدانی‌را P N ـ M / بآدمی P N M كه بآدمی R K / هيچ كار برآيد R P N هيچ نزايد K كاری برآيد M / او N ـ R P M K / 13 نزايد K برآيد N M برنيايد P K / 13 وطاعت آن R M طاعت N ـ P K .

ومعاصی این ظاهر نبود ، چگویی سعادت و شقاوت تواند بود؟ لابل ثبّت العرش ثمّ انقش علیه . آنرا که نبینی أی صنم چند زنی ؟ أی عزیز ! همچنانکه تا آدمی نبود مَرَض و صِحّت نتواند بود ، همچنین سعادت و شقاوتِ 3 أخروی بی وجودِ أو نتواند بود .

۱۵ — أی عزیز ! تا جوهری نبوَد عرض نبود و نتواند بود . در نظر عوام آب مثلاً جوهری بود و سردی و گرمی دروی عرض . وآسمان و 6 زمین جوهراست ، وحرکت و سکونِ ایشان عرض است . أمّا در نظرِ خواص هرچه در وجود است عرض است که بدوایستاده است . وبخود ایستادگی جزوی را نیست « هو الحيّ القیوم » . پس أگر : الجوهر 9 ما یقوم بنفسه ، راست است ، جوهر به حقیقت او است وکلّ کاینات عرض . أمّا متکلّمان بجوهر چیزی دیگر خواهند که أو را در اصطلاح ایشان جوهر نتوان خواند . باش تا به بدایتِ عالمِ إرادت رَسی . أز واقعه 12 خود نشان خواهم داد نه حکایتِ دیگرانست ، آنگه بدانی که آن چه بود !

چون آب و گِلِ مرا مُصوّر کردند جانم عرض و عشقِ تو گوهر کردند
تقدیر و قضا چونکه قلم تر کردند عِشقِ تو و عمرِ من برابر کردند 15

---

1 ومعاصی . . . نبود R M ومعصیت ظاهر نبود K ومعصیت این وآن نبود N – P
I – 15 چگوای . . . برابر کردند N – R P M K / وشقاوت R بو بکری وشقاوت بو جهلی
P M K / تواند R P M – K / 2 عزیز R P M عزیز من K / 3 نتواند بود R M نتواند
بودن P نبود K / 4 أو R M آدمی P K / 5 ای عزیز K – R P M / نبود R M K
نباشد P / نبود ونتواند بود K نتواند بود R M نبود P / 6 جوهری بود K جوهر بود
R P جوهراست M / وسردی R K – P M / دروی M K درو P – R / 7 جوهر است R P M
جوهر اند K / عرض است R M K عرض P / 8 – 9 وبخود . . . را R M K که جزوی در
وجود P / 9 نیست R P M نبود K / البقرة 2 : 255 م / اگر R K – P M / 10 یقوم
R P M هو قائم K / 11 دیگر K – R P M / 12 خواند R P K نهاد M / عالم ارادت
R P عالم K ارادت M / 13 بود R M K بود وچگونه باشد أحوال کار . رباعي P / 14 گوهر
K جوهر R P M / 15 چونکه قلم تر K M قلم چومی تر R P .

۱۶ – أي دوست عزيز ! أوصلكَ اللهُ إلى حقايقِ هـذهِ المعاني . عشقِ أو ، يَعني « يُحِبُّهم » جوهر است وجانِ آدمي عرض است ، أز « يُحِبُّهم » پيدا اگشت . « يُحِبُّونه » به « يُحِبُّهم » ايستاده است . وجودَش أزو بُوَد ، وقوامَش بِدواست . ودر اين عَجايب هرمخنّثي راه نَبرَد . با يَزيدي بايد تاگويد هفتاد سال مي‌پنداشتم كه من أورا دوست مي‌دارم ، چون به‌حقيقتِ كاربينا شدم أوست كه مَرا دوست مي دارَد . چاكر چو بويزيد بود أز حقيقتِ كارچنين خبر دهـد نه اين خامـانِ روزگارِما . گفت چه بود ؟ گفت :

در ديده رهى زتو خيـالى بنگاشت
بر ديدنِ آن خيـال عمرى بِگذاشت
چون طَلعتِ خورشيد عيان سَر بر داشت
در ديده غلط بِماندو دَر سَر پنداشت

ودَعِ الشرّ يعبُرُه ، والله أعلم . والسلام .

۱۷ – **تمهيد أصلِ خامس :** چون سعادت‌و شقاوتِ آدمي در آخرت به أعمـالِ أو باز بَسته أند ، مقتضاي كرمِ بي علت وبي نهايتِ أزل

---

1 ـ 17 اى . . . ازل N ـ R P M K / 2 يحبهم P M أحبهم R يحبهم ويحبونه K / 2 و 3 المائدة 5 : 54 م / 4 مخنثي R M K نامردى مدعى P / راه نبرد R P K راه نيست M / 5 هفتاد R P M هشتاد K / سال R P سال است تا M ـ K / دارم R P K داشتم M / 6 كار K ـ R P M / أو R M K خود او P / 6 ـ 7 چو بويزيد بود R M K چون بويزيد مى بايد كه P / 7 ـ 8 نه ... گفت P گفت چه بود گفت بيت R M كه گفت K / 11 طلعت R P K ظلمت M / سر R P M دل K / 13 ودع . . . والسلام P ـ R M K / 14 تمهيد أصل خامس R K بسم الله الرحمن الرحيم (نامهٔ 40) P فصل پنجم M / 15 بسته اند P بستند R M بسته است K / وبى R M K وموجب رحمت بى P / ازل R M K ازلى P .

آن بُوَد که أورا إعلام کند که سعادت ثمرهٔ کدام حَرکات است وشقاوت
أز کدام حَرِکت خیزَد . أنبیا را بِدین عالَم فرستاد ، وجملـهٔ أعمال
وثمراتِ همهٔ حرکات ایشا نرا مَعلوم کرد . پس گفت : « یا أیُّها المدثّر قُم 3
فأنذر » . « شرُّ الناس مَن أکل وَحدَه » . « بَلِّغ ما أنزِلَ إلیكَ مِن ربِّكَ » .
وچون فرستادنِ أنبیا بِخَلق مقتضای کمالِ کَرَم بود در قرآن گفت : « ولقد
مَنَّ الله علی المؤمنینَ إذ بَعثَ فیهم رسولاً مِنهم » . تا چه کند ؟ « یتلو 6
عَلیهم آیاتِه » أحوالِ آخرت همـه بیان کند وشَرحِ طاعات ومعاصی
بتمام بدهد . وآنرا مُحرَّم ومَحظور کند ، وإین را واجب کند .

۱۸ ــ « مُبشّرین » أي بالسعادة . « ومُنذرینَ » أي بالاجتنابِ عن 9
الشقاوةِ . وأنبیارا خود برای إین دوکار فرستادند « وما أرسلناكَ إلا
مُبشّراً ونَذیراً » ، « وما نُرسِلُ المرسَلینَ الا مبشرینَ ومُنذرینَ » .
« یزکّیهم » آن بود که جوارح ودِلهایِ آدمیان را أز خبایث ومعاصی 12
ورذایل وصفات ذمیمه پاك کند که همه راهِ شقاوتِ آخرت است . « ویعلمهم
الکتابَ والحکمةَ » آنست که همهٔ طاعات واوصاف حمیده را بیان کند ،
تا عمومِ عالمیان بدانند وکسب کنند که راهِ سعادت است . اگرا نبیا را 15

---

1 ـ 15 آن . . . انبیارا R P M K ـ N / 1 بود R M K که P / 1 ـ 2 سعادت . . . خیزد R M K ثمرهٔ سعادت از کدام حرکت خیزد وثمرهٔ شقاوت از کدام حرکت بود P / 2 فرستاد R P M فرستادند K / 3 ـ 4 المدثر 74 : 1 م / 4 شر . . . وحده R P M ـ K / المائدة 5 : 67 م / 5 گفت M گوید K این معنی می گوید P گویند R / 5 ـ 7 الروم 30 : 164 ك / 7 طاعات ومعاصی P K معاصی وطاعت R M / 8 بتمام R M K بتمامی P / واجب R M K واجب ولازم P / 9 الانعام 6 : 84 ك / بالاجتناب K للاجتناب M الاجتناب R P / 10 را خود R M K چون خود ایشانرا P / برای این R P M بدین K / 10 ـ 11 الاسراء 17 : 105 م و 25 : 56 / 11 الانعـام 6 : 48 ك وکهف 18 : 56 م / 12 یزکیهم R M K معنی یزکیهم P / البقرة 2 : 129 و 174 م / آدمیان P M عالمیان R K / 13 راه شقاوت R K راه به شقاوت M را شقاوت P / 13 ـ 14 البقرة 2 : 129 م وآل عمران 3 : 164 م / 14 همه R PM ـ K / 15 وکسب کنند R P M ـ K / است اگر R P M راست است که K .

بهخلق فرستادن نه کرم ، بود، پس « منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا »
چرا بود ؟ منت جز در نعمت نبود اما « منّ الله علی المؤمنین » ، کافران
3 را أز آن چه سود ! « واما الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم
لا یؤمنون » .

۱۹ ـ و « ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین » اما ابو جهل را گوهر بهخلل
6 بود . مصطفی در حقِ همهٔ عالم رحمت آمد و در حقِ آن مخذول سببِ لعنت
بود . ندیدی که آفتاب همه راحتِ عالمیان است . أما اگر بر گلخنی تا بد
روایحِ کریه پیدا شود . آن نه از آفتابست بلکه در گوهربود . اما آفتاب
9 محك بود هر کسی را بهنقدِ روزگارِ خود بینا گرداند . مصطفی ـ صلعم ـ
رحمتِ همهٔ عالمیان بود اما در حقِ بوجهل سبب آن بود که کمال شقاوت
گوهرِ اوأزو پیداشد. چه اگر مصطفی بروزگار بوجهل نبودی آن مسکین
12 بدین شقاوت نرسیدی . چه سود أی عزیز که گوش نداری ، واگر نه ،
بوجهل اکنون در عالمِ ملکوت أز سر تا قدم همه زبان ناطق است وأز
سرِ بد بختی خود با جناب محمدی ـ صلعم ـ می گوید :

15 أی نوش لبان چوزهرِ نا بی برمن   وَی رحمتِ دیگران عذابی برمن
دستم نگریو دست تابی برمن   خورشیدِ جهانیو تتابی برمن

ژم 1 ـ 10 به . . . اما N ـ R P M K / 1 کرم K R M کمال کرم P / بود R P M ـ K /
آل عمران 3 : 164 م / 1 ـ 2 اذ . . . المؤمنین K ـ R P M / 3 أزآن M ـ R P K /
3 ـ 4 البقرة 2 : 6 م / 5 الأنبیاء 21 : 107 م / گوهر R M K جوهر P / 6 عالم
R M K کس P / 7 بود ندیدی که M بود نبینی که P آمد K ـ R / همه راحت M
اگرچه راحت R راحت P اگرچه رحمت K / 8/ آن نه از M P در حال نه آن R در حال
K / گوهر بود اما R P M سود ای ما K / 9 محك بود M محك است R P ما است K /
11 ازو پیدا شد R N M را ازو پیدا گرداند K پیدا شود P / 13 سر M فرق R P N K /
14 جناب محمدی R N M جان محمد K ـ P / 15 لبان R N M K لبا P / 16 تابی
R P N K یابی M .

أی دوست غیرتِ وقت است که نمی خواهد که هر نامحرمی جمال معانی بیند . أی دوست ! پنهان گریم بآشکارا خندم .

۲۰ ـ **تمهید أصلِ سادس** : أکنون بدان که هر فعلی که سعادتِ 3 ابدی را تفویت کند حرام بود . وهر فعلی که سبب حصولِ این سعادت بود واجب بود . وهر فعلی که حصول وفوات این سعادت را بدان تعلقی نیست مباح بود . واگر فعلی بود که تفویتِ این سعادت نکند ، امّا هم خللی براه 6 آورد ، آن فعل مکروه بود . وهر فعلی که در حصول این سعادت از اسباب ضروری نبود ، اما هم از تاثیری خالی نبود ، آن فعل مندوب بود . وجز این پنج قسم هیچ حکم نیست در شرایع . اکنون بدان که تخمِ سعادتِ 9 آخرت، معرفتِ او است . پس تحصیلِ معرفت فرض بود . ومعرفت در آدمی به روزگار پیدا شود أز اسبابی مختلف ، پس تحصیلِ آن همه آسباب فرض بود . 12

۲۱ ـ بدین سبب نمازو روزهو زکاتو حج فرض آمد که هریکی را تاثیری دیگر است در تحصیلِ معرفت . چنانکه آفتابو ابرو بارانو زمینو برزیگر در تحصیل ثمارو حبوبو فواکه بباید . چه هریکی را ازین 15

---

1 ـ 2 أی . . . خندم N ـ R P M K / 3 تمهید . . . سادس R N K فصل ششم M ای دوست P / سعادت R N M K شقاوت P / 4 را تفویت R M K آدمی را تفویت N را تقریر P / 5 واجب R N M K حلال P / وفوات K ـ R P N M / 6 بود حکه R P N M کند که K / سعادت K ـ R P N M / 7 بود N M K خوانند R P / 8 أما R P K آن M ـ N / از . . . نبود R N M از . . . نباشد P تاثیری کند K / 9 قسم R P N M حکم K / حکم نیست R N M K قسم نیست وهیچ حکم P / 10 آخرت P N M K ابدی R / اوست R M از ان K است P N / بود R N M K است P / 11 گار K ـ R P N M / اسبابی R P M K اسباب N / 14 ـ 15 است . . . از این P N M K دارد R / 15 ثمار K ـ R P N M / بباید P ـ R M N K / یکی R P M K یك N .

أسباب تاثیری دیگر است . نه آفتاب بجای باران بود ، نه ابربجای آفتاب نه برزیگر بجای زمین ، لا بل همه بباید « فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیي الارض بعد موتها ان ذلك لمحیي الموتی » . چنانکه احیای زمین مرده را این همه بباید ، همچنین احیای دل مرده را آن‌همه بباید . وهردو در این معنی برابر است که « ویحیي الارض بعد موتها و کذلك تخرجون » .

۲۲ ـ چندان علم است که در همهٔ آسمان‌و زمین نگنجد . تو کجایی ؟ « أنزل من السماء ماءً وأحیا به الارض » ابن عباس گوید : الماء هو القرآن « فیه شفـــاء للناس » و « في قلوبهم مرض » . آب سبب طهارتست . باش تا « إنما المشرکونَ نجس » بدانی که چه نجاست است . پس بدانی که مزیل آن نجاست از دل ، جز آب خدا نیست « إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجسَ اهل البیت ویطهرکم تطهیراً » . مرض القلب هم نجاست دل است ، وقرآن شفای آن مرض است . پس مطهر همه دلها قرآن بود لا محالة . سرّ « انزل من السماء ماءً » که ابن عباس گفته است اینجا بدانی ، والسلام .

۲۳ ـ تمهید أصل سابع : بدانکه یکبار هیچ معصیق سبب فوات

1 اسباب . . . است R ـ P N M K / نه . . . نه R M K ونه . . . ونه P N / 2 ـ 3 الروم 30 ـ 50 ك / 3 چنانکه R N M K چندانکه P / 4 چنین R N M K ـ P / آن همه R N M K همه آن P / هردو R N M K مرده P / 5 که R P N M ـ K / الروم 30 : 19 ك / 6 همه R P N M ـ K / تو کجای K ـ R P N M / 7 البقرة 2 : 164 م / 8 النحل 16 : 69 ك / البقرة 2 : 10 م / آب R N M K آب این P / 9 البرائة 9 : 28 م / بدانی . . . است R K ـ P N M / 9 ـ 10 پس . . . دل R M دانی که محل نجاست دل است K پس بدانی که آن نجاست ازدل P آن N / 10 جز . . . نیست R N M جز آب جداکننده نیست K ـ P / 10 ـ 11 احزاب 33 : 33 م / 10 : 11 انما . . . است K ـ R P N M / 12 دلها قرآن بود R N K قرآن است M دلها قرآن است P / 12 ـ 13 سر . . . بدانی P N M ـ R K / 13 والسلام P N M K ـ R / 14 تمهید اصل سابع R N K فصل هفتم M ای دوست P / یکبار R P N M یکبارگی K / فوات R M K تفویت N فوت P .

آن سمات نبود . اما بضرورت تحریم مطلق باید که بود نه موقت . تا گویند
مثلا زناو غصبِ اموال وقتی ِحرام بودو وقتی نبود واین ممکن نبود . وفیه
أسرار لا یحتمل الوقت کشفها . چون کسی خواهـــد که فرزندش قرآن 3
یادگیرد لابد گوید : حرامست که یك سال هیچ چیز حفظ کنی تا حفظِ
قرآن فایت شود . ومعلوم است که اگر یك سال تهاون کند که هیچ
یاد نگیرد این مقصــود فایت نگردد چنانکه تدارك نپذیرد . ولیکن 6
نشاید که با پسرِ نارسیدهٔ نا بالغ گوید که اگر امسال هیچ یادنگیری شاید .
زیرا که سالِ آینده أوراهمین خاطر درآیدو با خود گوید : چون پارسال
ضرورت نبود إمسال چرا ضرورت بوّد ؟ وهمچنین روزگار ذره ذره ضایع 9
میشودو مقصود فایت گردد . پس بعضی چیزهـــا که واجبِ مطلق نبود هم
واجب گردد ، والا ممکن نبود که حدی ضابط پدید آید .

12 ۲٤ ـ اگر کسی خواهد که قرآن آموزد، لا بد حروفِ هجا اورا بباید
آموخت . واین حروف آموختن فرضِ راهِ او بود . أستاد او را در آموزد
الف ، با ، تا ومعلومست که اگر الف اولِ این حروف نبود هم شایـــد ،
15 ومقصود فوت نشود ، بلکه شاید که ابتدا از طاو عینو کاف کند الی آخر

1 که بود R P M K - N / 2 واین ممکن نبود R N K واین ممکن نیست ونباشد
P - M / 3 چون . . . فرزندش R N M چون خواهد که K چنانکه . . . فرزندش P /
4 لابد گوید R P N M - K / یك سال N M K تا یك سال دیگر R / 4 - 5 هیچ . . .
سال R N M K - P / 4 چیز R N - M K / کنی تا N نکنی که R M / 5 فایت
R M K فوت N / 6 نگردد R P M K نشود M / 7 نشاید که با پسر R N M K چون
با برنای P / نارسیده P K - R N M / اگر R N M - P K / یاد نگیری R N M K حفظ
نکنی P / 8 زیرا . . . آینده R N M K که . . . دیگر P / 8 پارسال N پار R P M K /
9 - 10 نبود . . . مطلق R P N M - K / 10 چیز ها که R N M آنچه P / 11 ممکن
نبود N M صورت نبندد R P K / 12 اگر کسی M کسی که N کسیرا که R P K / لا بد
R P N M است که K / 14 الف با تا R M K ا ب ت P N / اگر R P N M - K / شاید
R P N M نشاید K / 15 بلکه R N M K بل P .

الحروف علی أيّ ترتیب کان. أما به هر گونه که ابتدا کند شاید. وهر حرف
که اول کودك را در آموزند هم فرضِ راه نبود ، چه حروف هجا آموختن
3 فرضِ راه است . اما ابتدا کردن بالف یا بطاو عین فرض نیست که بر
خلافِ این هم رواست . واینجا یك نکته هست، بدانکه عالمها بگردی
واز کس نشنوی .

6 ۲۵ — أی دوست ! چون آموختن فرض بوَد لا بد ابتدا بیك حرف کردن
هم فرض بود . چه بضرورت هر گونه که فرض کنند ، هم یك حرف در
اولِ همهٔ حروف افتد . واگر چه یك حرف بعینه دون حرف آخر ضرورت
9 نیست لذاته که ابتدا آن بود . اما هم یك حرف بعینه فریضه بود که ابتدا
بدو باید کردن که بر خلاف این صورت نبندد . وارجو الله ان ینفعك به
ولا یجعله وبالاً عليّ وعلی مطالعیه . أی عزیز ! این اسرار شرایع است که بر
12 صحرا نهاده می‌شود . تو چه دانی که این چیست ! اگر یك ماه روزه داشتن
مثلا ضرورتِ راهِ خدا بوَد لابد که معین باید بوَد آن ماه . إما رمضان وإما
شوال وجز چنین صورت نبندد که معین کنند که روزه داشتن در ماهی
15 معیّن تواند بود . واگر چند روز در سال ضرورت بود، روزه داشتن لا بد

---

1 شاید RPNK - M / 2 اول RNMK بود P / هم . . . نبود RNK
فرض راه بود M - P / هجا PM - RNK / 3 راه RNMK راه او P / 3 - 4 اما
. . . است P - RNMK / 4 بیك K - RPNM / هست RPNK - M /
5 واز کس NM وان چنین نکته از کس PR - K / 7 هم فرض RNMK فرض P /
چه . . . هم RNMK که ضرورت هر گونه واگر چه P / فرض NK وضع RM /
8 دون حرف آخر P - RNMK / 9 که ابتدا ان K که ابتدا RNM ابتدا بدان P /
هم PN - RMK / 9 - 10 فریضه . . . این K باید که فریضه بود از ابتدا چه جز بچنین
M فرض باید که بود از ابتدا که جز بچنین N فریضه باید که بود ابتدا که جز چنین RP /
10 - 11 به . . . عليّ M - RPNK / 11 وعلی مطالعیه K - MRPN / 12 می شود
N شد PM می آید RK / چیست RPNM چیزست K / اگر RPMK این دوست اگر
N / 13 ضرورت RPNM ضروری K / باید بود RNMK باید کرد P / لا بد . . .
واما M - RPNK / 14 شوال . . . نبندد M - RPNK / داشتن N - RPMK /
14 - 15 در . . . داشتن RK - PNM / 14 ماهی PN ماه M / 15 معین N - PM .

معین باید عددِ آن روزها ، إما سی‌و إمّا پنجاه‌و إما بیست . وأگر چه سی‌و یك مثلا ضرورت نبود یا چهل‌و دو یا پنجاه‌و پنج ، اما هم عددی معین باید کرد من بینِ سایرِ الاعداد .

۲۶ ــ واین نه وضعِ انبیا بود ، بلکه وحیْ بود از عالمِ غیب . باشد که دراین تعیینات أسراری بود دیگر که علمِ من‌و تو‌و أمثالِ ما بدان أسرار نرسد . أما من دریك چیز معین سخن نمی گویم ، قاعدهٔ کلی تورا وانمایم . وأگرچه در روزه سخنی علی التعیین گفته‌اند ، مقصود مثال بود لا غیر که نباید که بَنیتَ قصراً فهدمت مصراً ، در حقِ تو درست شود اینجا .

۲۷ ــ **تمهید اصلِ ثامن :** أکنون بدانکه چرا نمازو روزه‌و زکات‌و حج واجب آمد به نسبتْ با حصولِ سعادتِ ابدی . أی عزیز ! سعادت از محبّتِ خدا خیزد که غالب گردد برهمهٔ محبتها ، « والذین آمنوا أشدُّ حباً لله » بیانِ اینست . وعلامتِ غلبتِ محبتِ خدا آن بود که محبوبات دیگررا درو تواند باخت . أگر نتواند باخت هنوز محبت غیری براو غالب است نه محبتِ خدا . وأورا در هر محبوبی برمحك زنند . زن‌و فرزندو مال‌و جاه‌و حیات‌و وطن همه محبوباتست . حج محکی است ، تا خود درزیارتِ خانهٔ خدا تواند که فراقِ

---

1 باید P N M باید که بود R K / 1 ـ 2 سی ویك P N M بیست K بیست ویك R / 2 پنج R P M K سه N / اما R P N K از M / 4 نه P N M ـ R K / 5 دراین P M K R از N / امثال ما N ـ R P M K / 6 من N ـ R P M K / دریك چیز R N M دریك حرف K از خیری P / ترا واتمام R P M باز می‌تمام K واتو می‌تمام N / 7 ـ 8 مثال . . . که P N M لا بل شاید K مثال بود لابل نباید که R / 8 اینجا N K اینجا والسلام R اینجا والله اعلم والسلام P ـ M / 9 تمهید اصل ثامن R K تمهید اصل هشتم N تمهیدات هفتم M بسم الله الرحمن الرحیم (نامهٔ شمارهٔ 41) P / 10 عزیز R N M K دوست عزیز P / 11 خدا K N ـ R P M / گردد R P N K بود M / البقرة 2 : 165 م / 12 ـ 13 درو تواند باخت K R N M بر تواند انداخت P / 13 باخت M ـ R P N K / اگر N M واگر P که اگر K R / برو K ـ R P N M / نه N ـ R P M K / 14 محبوبی R P M K حجری N / زن R P N ـ M K / 15 خانه R P M K خدا وخانه N / که R P M K باخت که N .

این همه محبوبات اختیار کند؟ یا حبِ این محبوبات غالب است، ونمی گذارد که
حج کند . اگر حبِ این محبوبات غالب است ، اورا با خدا حسابی نیست .
3 از قرآن بشنو ! « قل إن كان آباؤكم وأبناؤكم وإخوانكم وأزواجكم وعشيرتكم
وأموال اقترفتموها وتجارة تخشونَ كسادَها ومساكن ترضونها أحبُّ إليكم
من اللهِ ورسولِه وجهادٍ في سبيله فتربّصوا » . تربّصوا تهدیدِ أزل است . أمّا
6 تو روی أو هرگز ندیده‌ای .

۲۸ — شهوتِ بطن وفرج هم از محبوباتِ دنیوی است . روزه محك است .
تاخود بترکِ این محبوبات بتواند گفت در رضای خدا؟ یا این شهوت غالب است
9 ونمیگذاردَ که در رضای خدا کوشد . مال از محبوبات است ، زکات دادَن
محکی دیگر است . اما نماز بالایِ این همه أرکان است . از علاماتِ محبّت
کثرتِ ذکرِ محبوب است ، ونمـــاز ذکرِ محبوب است . اگر نماز دوست
12 داردَ که وقرّة عيني في الصّلاةِ . نشانِ دوستی است که من أحب شيئاً
أكثر ذِكرَهُ . چون مصطفی — صلعم — را وقت تنگ برکشیدی وإشتیاق
قرة العين بکمال رسیدی همه این معنی گفتی که أرحنا یا بلال ! وهرکه نماز
15 دوست ندارد، نشان آن است که خدا محبوبِ أونیست « ولا يذكرونَ اللهَ

---

1 همه محبوبات R N محبوبات همه P محبوبات M K / 1 ـ 2 غالب . . . محبوبات R P N M ـ K / 2 حج کند R N M K ـ P / 3 بشنو R N M K بشنو قوله سبحانه وتعالی P / 3 ـ 5 التوبة 9 : 24 م / 5 ازل است R P N M نیست K / 6 تو روی او R P N M روی تو K / 7 شهوت R N P شهوات M K / دنیوی است R P N M — دنیوی K / 8 شهوت R N K شهوات P M / 9 و R P M که N ـ K / دادن N M ـ R P K / 11 ـ 12 محبوب است اگر ... است R P N K اوست M / 12 که و R P K و N / 14 معنی R K ـ P N M / 14 ـ 15 نماز . . . ندارد R P N M از نماز دست بداره K / 15 النساء 4 : 142 م / .

إلّا قلیلاً » صفتِ منافقان است، امّا صفتِ دوستان این بود که « والذّاکرینَ اللهَ کثیراً والذّاکرات » ، « أذکُروا الله ذِکراً کثیراً » ، « وسبّحوهُ بُکرةً وأصیلاً » . 3

۲۹ ـ مصطفارا ـ صلعم ـ گفت : « واذکر اسم ربّك » وهمگی خود بدو دِه « وتبتّل إلیه تبتیلاً » أي انقطع إلیه . ومصطفا ـ صلعم ـ امتّ خودرا وصیّت چنین کرد که واذکروا الله حق یقال لکم أنکم مُراؤونَ . ومقصود 6 ازین ذِکر نه لقلقهٔ زبان بود بی حاصل . از قرآن بشنو که چون میگوید : « فاذکروا الله کذِکرِکم آباءکم أو أشدُّ ذِکراً » . أي دوست ! چون پدر را یادکنی ، نگویی که حامد ! حامد ! لا بـل همگیِ تو بدو مشغول بود . 9 « واذکر ربّك في نفسك تضرُّعاً وخیفةً » .

۳۰ ـ لعمری وقت بود که بنامِ أو مولع گردی، ومجنون‌وار گویی : لیلی! لیلی! این هم از علاماتِ محبّت بوَد . امّا بجایِ خود نماز ذکرِ دوست است 12 « وَذکَرَ اسمَ ربّه فصلّی » آنکه ذکرِ دوست نبود درو، بغفلت أولیتر که به نماز. « فویلٌ للمصلینَ الذین هم عن صلاتِهم ساهونَ ». چون کارِ محبّتِ خدا بکمال رسد ، أز این مقام درگذرَد که « الذین آمنوا أشدُّ حبّاً لله ». چه جایِ 15

1 صفت R N M K صفات P / 1 ـ 2 الاحزاب 33 : 53 م / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 2 ـ 3 الاحزاب 33 : 42 م / 4 المزمل 73 : 8 ك / بدوده M N P ـ R / 5 المزمل 73 : 8 / 7 لقلقهٔ زبان بود N زبان K لسان است R P M / 8 البقرة 2: 200 م / 9 نگوای R P M K چه گوای N / حامد حامد MP حامد K حامد حامد حامد R جامد جامد N / بدو R N M K بدر P / بود R N M K شوی P / 10 الاعراف 7 : 205 ك / 12 بجای R P M K اینجا N / غاز R P N M غاز خود K / 13 الاعلی 87 : 15 ك / 13 ـ 14 وذکر . . . به غاز R P M K چون ذکر دوست نبود ودرو غفلت بود از دوست پس ترك اولیتر که N / 14 به N M K در P / الماعون 107: 4 ك / کار R P N K ـ M / 15 رسد R P N M بود K / البقرة 2 : 165 م /

« أشد » شرکت بود ، تا حبی شدید بود وحبی أشد . خود یك محبوب بیش نبود ، چنانکه گفت :

أندرتنِ مَن جای نماند ای بُت بیش
إلّا همه عشقِ تو گرفت از پَس‌و پیش
گر رای کنم که بَرگشایم رَگِ خویش
ترسم که به‌عشقت اندر آید نَشترِ نیش

۳۱ – مصطفا – صلعم – در حقِ غلامِ بوحذیفه چنین می‌گفت که من أراد أن ینظر إلی رجلٍ یحبُّ اللهَ بکلّ قلبه فلینظُر إلی سالِمٍ . سالم غلامی بود از آنِ بوحذیفه که شبی مصطفاو بوبکرو عمر می‌رفتند. کسی قرآن میخواند . فوقفوا یستمعونَ به . پس مصطفا – صلعم – گفت : هذا سالم مولی أبي حذیفة . الحمد لله الذي جعل في أُمّتي مثله . مقصود ازاین کلمات آن است که أز « أشد حُبّاً لله » بدین مقام رسند که یحبّ الله بکلّ قلبه . اینجا اورا « وَجّهت وَجهي » مسلم است که گوید . و « إیّاكَ نَعبُدُ » ازاو صدق بودو نمازِ أو مقبول بود . وأگر لا إله إلّا الله گوید، رکن الأرکان بجای آورده بود .

۳۲ – مصطفا – صلعم – برچنین شهادتی چنین ثنا گوید که أفضل ما

1 « اشد » M – R P N K / 1 – 2 خود . . . نبود M خود حب جز حب محبوب نبود N خود رایك محبوب را بود نه بیش K صفت خود یك محبوب بود بیش نه P خود یك محبوب بیش R / 2 گفت R K گفت بیت P N M / 3 ای بت P N M K از کم و R / 4 همـــه عشق تو گرفت R P N K غم تو گرفته است M / 5 کنم R P N M کنی K / 7 چنین می گفت K چنین گوید R N M این می گفت P / 9 که . . . عمر R N M K – P / رفتند P M K رفت R N / 10 پس R N M K که P / 12 البقرة 2 : 165 م رسند که P M K رسد که R / 13 آل عمران 3 : 20 م / الفاتحـــة 1 : 4 م / 15 بود P M باشد R N K / 16 شهادتی . . . گوید M R شهادتی . . . کند N شهادتی P سعادتی چنین کند K / .

قلتُها أنا والنّبیون من قبلي لا إله إلّا الله . اینجا کلمهٔ لا إله إلّا الله به از همهٔ
طاعتها بود . مَن قال لا إله إلّا الله دَخَلَ الجنّةَ ، این بود . وبیش ازین شرح
لا إله الا الله بزبان نتوان گفت. أما قرآن می‌گوید : « اتّخذ إلهَه هواهُ » ثم 3
یقولُ لا إله إلا الله . « أبالله وآیاتِه ورسوله کنتم تستهزؤونَ » . قومی أز
سالکان حضرت جلالِ أزل چون اینجا رسیدند. خواستند که ظاهرِ ایشان
موافقِ باطن بود، تا أگر کافرَند باری منافق نباشند . مع کفره قدری نبود . 6
دانی که چه کردند ؟ زنّار بر ظاهر خود بستندو گفتند که اگر دل که محلِ
نظر خداست شاید که آ کنده باشد به‌کفر . پس اگر تن که محلِ نظر خلق
است با زنّار بوَد باکی نیست . هشیاران آنجا گفتند : اگر زنّار در بندیم 9
مـــارا بکشند . وعصمتِ دم شرط کارِ است تادر روزگارِ دراز اگر
نهاده‌اند به‌مقصود برسیم . روزو شب درین بودند :

12 هِل تا بجهان‌ْدر پَرو بالی بزنیم وَز دولتِ تا آمـــده فالی بزنیم
زان پیش که کوسِ رفتنِ ما بزنند برطبلِ أمیدِ خود دوالی بزنیم

۳۳ — أمّا قومی بود ند از مستان که ایشان‌را این تمیز نبـــود ، زنّار

---

1 - 2 به از همه طاعتها K بهتراز همه طاعتها P به از همه طاعات R N بدان همه طاعت M /
2 وبیش از این شرح K پیش از این R P M بس این N / 3 نتوان گفت اما P N K
گفت M می گفت P / الفرقان 25 : 43 ك / 4 التوبة 9 : 65 م / 5 جلال M K جلالت
R N - P / ازل R P M ازلی N - K / چون اینجا رسیدند R P M K اینجا N / 6 مع
کفره قدری نبود R N K مع کفره قدرتی نبود M - P / 7 دانی که N دانی R P M
تا دانی K / که اگر N R اگر P - K M / 8 است . . . به کفر R M است نشاید
آ کنده بودن بکفر K است بازنار بود می شاید N راچون کنده است P / پس اگرتن N اگر
ظاهر R M K که ظاهر P / 8 - 9 که محل . . . نیست M محل خلق است با زنار بود
باکی نیست R K با زنار بود که محل نظر است باکی نیست N محل خلق است وقتی که محل
نظر خلق است وازنار بود باکی نیست P / 9 در N P بر R M K / 10 دراز اگر
N M R اگر K روز گار P / 12 هل تا K M تا بل P بل تا R بر تا N / 13 کوس رفتن
R M کوس دولت N گوش رفتن P کوس هجر K .

بر بستند . ایشانرا إما بکشتند ، وإما برجنونی حمل کردند . واتباعِ این قوم
ندانستند که باعثِ این قوم بر زنّار بستن چه بود . از راهِ حسنِ ظنی که
3 ایشانرا بود بدین قوم ، ایشان هم زنّار بستندو ندانستند که وإنّ في الخُمر
معنىً ليس في العنبِ . ایشانرا زنار از راه بود ومعین برکار بود ، اینهارا
از آن چه ؟ ليس التكحُّل في العينينِ كالكَحَلِ . جوان‌مردا ! مستانرا که
6 عقل نبود که تمیز کنند ، اگر زنّار بربستن ایشانرا مسلّم است ! زیرا که
گفتند : ما را زندگانی بچه کار می‌آید بی أوبر ، تا خودرا در طلبش خرج
کنیم ، دل را چه محل باشدو جان را چه خطر؟ هلاكٌ بهٖ دیدند که زندگانی
9 باغیرِ أو پرستیدن ، مشيٌ بجبالٍ خيرٌ من ركوبِ بنكالٍ ، دامنِ ایشان
گرفت :

وحاجتهم إحدى اثنتين من العلى صدورُ العوالي أو فروعُ المنابرِ

12 ۳٤ — هرکه را بکشتند از این قوم به سببِ زنّار درین دایره است که
« ومن يخرجْ من بيتِه مُهاجراً إلى اللهِ ورسولِه ثم يُدرِكْهُ الموتُ فقد وقعَ
أجرُهُ على اللهِ » . چگویی این حج بود که در راهِ بادیه بمیرد ؟ کلّا اگر حج
15 تمام کند نه بشرط هم هیچ نبود تا بدان رسد که در راه بمیرد ؟ هؤلاء الراج

1 جنونی MK جنون PN بجنونی R / 2 ندانستند RPNM بدانستند K / 3 ایشان هم PNM همه K ایشان همه R / بستند MK بربستند N در بستند RP / وندانستند که RPM - NK / معین بر N معنی بر MK / 4 - 5 لیس . . . چه RNMK - P / معنی در R / کاربود RNK کار M / 5 چه RNK چه . مثل : M / 6 که تمیز کنند RPNM - K / است زیرا که NM بود RPK / 7 می PN - RMK / بی او بر N بل RPM - K / 8 دل PNMK بیت : دل R / محل . . . خطر PM خطر . . . محل RNK / به دیدند که RNM را به دیدند از K بهتر دیدند که P / 9 غیر اوپرستیدن RNMK غیری ازو P / بجبال . . . بنکال RPNK الرجال . . . الشکال M / 9 - 10 دامن . . . گرفت RNMK - P / 12 از این قوم RPNK - M / به سبب RK سبب P سبب این N - M / زنار RPMK زنار داری N / است RPMK آمد N / 13 - 14 النساء 4 : 100 م / 14 این حج بود که N این چه بود که K این بود که RM اگر P / کلا RN خود PM - K / 14 - 15 اگر . . . بمیرد RPNK - M / 15 نه RN بانه P - K / رسد RPK چه رسی N / هؤلاء الراج PNM هؤلاء الداج R - K .

وليسوا بالحاج . وقتى در مكتوبى كه بسيد أبوالرضا نوشتم ، نوشته بودم كه مردان دانسته‌اند كه زنّار دارى وبت پرستى وآتش پرستى چه بود ! أى عزيز ! من همه ديده‌ام در راهِ خدا . واگر نه عقل وعلم مرا دست گرفتى زنّار بربستمى . پس اگر كسى را اين عقل وعلم نبود زنّار بربندد، لا بد تو ندانى ، زيراكه نرسيده اى . من دانم كه رسيده‌ام . سگ داندو كفشگر كه در أنبان چيست ! اين‌را خواستم تا دانى .

۳۵ — **تمهيد أصل تاسع** : وهو المشتملُ على الغرضِ المقصود بيانُه في هذهِ الأصول . بدان أى برادرِ عزيز ! أعزك اللهُ بالتوفيقِ كه هر سؤال كه سعادتِ اخروى را تفويت كند آن حرام بود . مقامى بود كه نشايد كه كسى‌را معلوم كنند در آن مقام كه خدارا مكان هست يا نه ؟ چه اگر با اوبگويند ، اورا بدين سبب سعادتِ ابدى فوت شود . در اين مقـــام ، اين بيان حرام بود . وسؤال هم حرام بود ، إلّا كه نداند كه حرامست . چون بگفتند كه حرامست وباردیگر سؤال كند بدان سؤال عاصى بود .

۳۶ — لعمرى ! اگر كسى‌را بحقيقت معلوم شود، يا أز خود ويا أز ديگرى كه خدا را مكان هست يانه . اين نيكو بود . چه آن معرفتِ خدا بود ، وبه

1 وليسوا بالحاج P N M وليس بالحاج R ـ K / كه بسيد N P كه پيش K سيد R ـ M / نوشتم نوشته بودم N نوشته ام R M K نوشتم P / 2 دانسته P K بدانسته R M ندانسته N / وآتش پرستى R P M K ـ N / 3 همه R P N M اين همه K / 4 بربستمى N M K دربستمى R P / لا بد R P M K ور N / 5 زيراكه R N M كه P زيرا K / من...رسيده‌ام R N K من دانم و معشوق كه در پرده چه رفت (حاشيهٔ R) من رسيده‌ام دانم M ـ P / 5 - 6 سگ ... چيست R P N K ـ M / 6 اين . . . دانى R N K والحمدلله على نعمه (پايان نامهٔ 41) P ـ M / 7 تمهيد ... تاسع R N M K بسم الله الرحمن الرحيم (نامهٔ 42) P / بيانه N M بيانى K بيانه غرض الفصول وبيانه P شانه R / 8 برادر عزيز K برادر R P M عزيز N / سؤال R M K سؤالى P N / 9 كند R N M K دهد P / 10 كنند P N كند R M K / اگر R P M K ـ N / 11 با او M وازو R N K او P / 12 وسؤال هم حرام بود K وسؤال حرام R P ـ N M / إلا . . . حرامست R P N M ـ K / 13 بـــدان سؤال R M K بران سؤال P ـ N / بود R P N M شود K / 14 يا . . . يا از ديگرى N اما . . . اما از غيرى R P M K / 15 چه . . . به R N M K ـ P /

از بسیارساله طاعت بود این معرفت که از دیوانِ کسی برآید. أما این نمود نی
است که «سَنُرِيهِم آياتِنا في الآفاقِ وفي أنفسِهِم» نه گفتنی بتکلف، وآز
3 نامحرمان باز پوشیدنی. اگر سلطان اسرار مملکتِ خود یکی را بگوید رُتبتِ
عالی بود. أما نشاید که کسی این اسرار از سلطان پرسد بهیچ حال. احوال
آخرت وحقایقِ دین که بوصول تعلق دارد ومعرفتِ ذات و صفات و أفعال
6 هر که را وانمایند عظیم کاری دان.

۳۷ – اما اگر کسی بی وقت درآن خوض کند حرام است «وإذا رأيتَ
الذين يخوضونَ في آياتنا فأعرض عنهُم». یکی مصطفا را – صلعم – گفت:
9 علمني من غرائبِ العلوم. گفت: مـــاذا أعددت للموت؟ رَو که نه
کارِ تو است! أسرار قیامت وعلمِ ارواح وسرّ قدرو هرچه تعلق به حقیقتِ
دین دارد نه بمعاملت، اعني علم طاعات ومعاصی همه را بیان کردن بطریقِ
12 تفصیل حرام است، اما بطریق جملی بباید تنبیه‌راو تشویق‌راو ترهیب‌و
ترغیب را. وبیانِ جملی چنین بود که در مکتوباتِ من بود. وقرآن برآن
مشتمل است. وهذا عالم آخر. کاغذ برسید. والسلام. والحمد لله ربّ العالمين
15 وصلى اللهُ على سيّد المرسلينَ محمد وآله الطاهرينَ.

1 از . . . بود R N M K وP / ساله R N M سال K / این معرفت K R M P – N /
2 فصلت 41: 53 ك / 3 باز پوشیدنی P M K ناپرسیدنی R N / رتبتی P M K مرتبتی RN /
4 بود P N M است R K / پرسد R N M K واپرسد P / حال احوال R P N حـــال K
احوال M / 5 دین که بوصول R N M K دانی که باصول P / 6 که‌را وانمایند R N M که‌را
نماید K که با او نماید P / دان R P M K بود N / 7 اما اگر کسی R N M K واما ان کس
که P / 7 – 8 الانعام 6: 68 م / 9 گفت R N M K – P / 10 وعلم R P M K وعـالم N /
11 علم P N M بعلم R K / 12 جملی R P N M اجمالی K / تنبیه R P M K تنبیه کردن N /
را وتشویق را R M K وتشویق P N / 13 بود که R P M K که N / 14 است P M بود
P N K / وهذا K وهذا الآن R P N – M / عالم آخر R P N K – M / کاغذ برسید P N
– R M K / والسلام M بپانه چو پوشدبگردانندش والسلام P – R N K / والحمد . . . العالمين
R N K – P M / 15 وصلى . . . الطاهرين R P N K – M / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۸ – خدای تعالی آن دوست عزیزراو برادرِ بکار آمده را، در دین و دنیا
همــه مقصودها حاصل کناد ، ودولتی که خاطرِ آن عزیز بکنهِ آن نرسد 3
باستقبــالِ او فرستاد . پیوسته در راهِ طلب باش ! تا طلب روی با تو نماید .
چه اگر طلب نقابِ عزت ازروی جمالِ خود بگشاید ، همگیِ تورا چنان
بغارتد که از تو چندان اثر نماند که تمیز کنی که تو طالبی یانه ! 6

۳۹ – أی دوست ! هر طلبی که تو خودرا در آن میــان بطالبی بینی ،
آن از حقیقتِ طلب دوراست . چگویی ، چون مرد بکمالِ مستی رسد
هیچ داند که مست است ؟ هیهـــات ! تا نقطی از مرد مانده بود که این 9
تمیز کند که او مست است ودیگری هشیار ، هنوز در تمیز مانده است .
کمالِ مستی آنـ بود که هستیِ مردرا بغارت بدهد . تا أگر با أو گویند :
که تو مستی یانه ؟ جواب ندهد . چه اگر جواب بدهد هنوز ممیّز است . 12
نشنیده‌ای این بیته ؟ :

---

1 بسم . . . الرحیم P المکتوب الثاني والثلاثون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ره رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 4 خدا . . . فرستاد K M P ـ N / 2 خدا K حق P M / راو M K راو آن P / 4 فرستاد M K فرستاده باد P / 4 با تو نماید P M فرا تو دارد K ـ N / 5 چه . . . روی K M P ـ N / طلب P M ـ K / بگشاید P N M برگیرد K / 6اثر P M ـ N K / که تو PMK که N / 7 درآن P N M در K / بطالبی N M K طالب P / آن از P M K از N / 9 مست P M K هشیار N / 10 هیهات... مست است P ـ N M K / این M ـ N K / 11 دیگری P N M دیگر K / در M K درو P N / است N M K بود P / کمال M وکمال P N که ا کمال K / 12 بدهد P M دهد N برد K / جواب P N M جوابی K / 13 ممیز P N M متمیز K / نشنیده‌ای این بیت N نشنیده‌ای که بیت M نشنیده‌ای که گفته اند بیت P ـ K / .

*** K 32. M 87. N 8. P 35. نامهٔ شصت وششم ***

ما را غمِ عشقِ تو چنان در پی‌خست
کز نیستیم نمـــاند جز صورتِ هست

3 أبو بکر صدیق أز این نکته چنین خبر می دهـــد . که العجزُ عن درکِ الإدراکِ إدراکٌ . می گوید که إدراک آنست که همگیِ تورا بخورد ، تا تو ادراک نتوانی کردن که مدرکی !

6 ٤٠ – أی عزیز ! أگر عاشقی جمـال معشوق خود بیند ، ودر ادراکِ جمالِ او غرق شود ، نداند که در وجود چه می‌بود . وفي بعض الأوقات کا چنان غرق نبود در إدراکِ جمالِ معشوق، لا بد أز او چیزی برسر بوَد که
9 بدان بداند که کی می‌آیدو که میرودو که نشسته استو که خفته . وهرچند که در ادراکِ نهادِ او مستغرق تر بود ، او از همه ادراکی دور تر بود . چون کارِ ادراک بکمال رسد ، از ادراکِ ادراکِ خود نیز عاجز بود .
12 این را حقیقتِ ادراک خوانند ، واینجا همه این بود کـــه العجزُ عن درکِ الادراکِ إدراکٌ . واین نقطه اینجـــا بیان گردد کـه سبحان من لم یجعل للخلقِ سبیلاً الی معرفتـــه إلّا بالعجز عن معرفته . ودر آخرت چون
15 همه حُجُب بردارند ، خلق همه به‌شرابِ طهور مست گردند از دستِ « وسقیهم ربُّهم شراباً طهوراً » . حقیقتِ دیدار آنست . ومقصودِ من از این همه آن است که حقیقتِ طلب چون بتابد، از طالب هیچ نماند. چون چنین

---

1 چنان در می‌خست M چنان برمی جست N جان در بجست K چنان در پی خست P / 3 صدیق M صدیق رضي الله عنه N K – P / می‌دهد N دهد M داد P K / 4 که همگی P N M همگی K / 5 کردن N M کرد P K / 6 خود N M – P K / 7 بود P M شود K رود N / 8 که چنان ... نبود K که چنان ... بود M چنان ... شود N چنان ... نبود P / لا بد P M K که می داند که می آیدو که می رود لا بد N / برسر P M K مانده N / 8–9 که ... که‌کی P M K که بداند که N / 9 خفته P N M کی گفته است و کی خفته K / 10 که در N K در P M / نهاد P M – N K / دور P N M زود K / 11 کار ادراک P M K کار او N / خود نیز P M نیز K خود N / 13 نقطه P K فقط N M / 16 ازاین P N M – K / 17 است P N M – K / بتابد N M شاید کرد K بیابد P / طالب N M K طلب P / .

بود مَن طَلبَ وجدَ وجَدَ ، ضرورت بود . در سنتِ ازلی اینجا مرد را هیچ
کاری نبود . طلبِ او خود رهبرِ او بود ، تا مطلوب‌را در کنـارِ او نهد ،
لا بل اورا در کنارِ مطلوب نهد . اینجا بدانی که این چه بود که لهـا من 3
الشوقِ هادٍ ومن زفيري حادٍ . بیت :

عشقت کند هر آنچه بباید ، تو صبر کن
شاگرد باش ! عشق تورا خود بس اوستاد 6

٤١ — تورا راهِ طلب بضرورَت رفتنی است ، تا بطلب رهی ، آنگاه ،
الطلبُ والوجدان توأمانِ . أمّا من طلبَ غيري لم يجدني ، فراموش مکن !
تا در تو طلبِ غیری‌را گنج بود طالب نیستی . آخر پدید است که نهـادِ 9
تو خود چیست . دو مطلوب را چون باشی ؟ به‌نهادی بدین مختصری که تو
داری ! « يحبُّونه » آنگه درست بوَد که به‌همگیِ خود روی در « يحبهم »
آوری . أورا رسد که گوید : « يحبهم » . اورا صد هزار محبوب زیبد که 12
أو به‌همه رسد . أما تو بس تنگی ، شرکت درحب بر نتابد نهادِ تنگِ تو .
نیـك بشنو أی‌دوست ! مصراع : صد دِله یاری‌و یارِ یکدله خواهی ؟
آفتاب همهٔ جهان را تواند بود ، که رویِ أو فراخ است ، به همدان‌و بغدادو 15

1 من . . . وجد P M K وجد N / هیچ K ـ P N M / 2 را درکنار K ـ P N M /
3 که این چه بود P ـ N M K / 4 بیت P N K ـ M / 6 باش ... اوستاد P N M عشق باش
که عشق ازدرون در است K / 7 بضرورت M K ضرورت P N / 8 الطلب P M K شعر
بالطلب N / 9 تو N ـ P M K / راگنج بود K ـ P N M / است N M K بود P / 10 دو مطلوب
M K مطلوب دوم N مطلوب P / بنهادی بدین‌مختصری N M K نهادی چنین مختصر P / 11 بود
P M K آید N / به P ـ N M K / 12 آوری PNM آری K / أو N M K که او P / محبوب
P N M مجنون K / زیبد NM بزیبد K بود P / 13 أو به N M K بهم P / برنتابد N برندمد
P برندارد K آن برنتابد M / نهاد تنگ تو K نهاد تو M ـ P N / 14 نیك بشنو N M بشنو
P ـ K / مصراع N بلعجب است نیکو بشنو P بیت K ـ M / دله یاری . . . خواهی N M
دله بازی . . . بازی K که یاری‌د یاری یك وله هوهی P / 15 او P ـ N M K / .

اصفهان رسدو هنوز روی ِ أو مانده بود . اما سرای ِ تو تا بهمگی ِ خود روی
در آفتاب نیاورد هیچ شعاعی نصیب ِ او نتواند بود . همگی ِ سرای ِ تو باید
3 که روی درو آورد ، تا بهمگی ِ خود ازو قوت بردارد ، وهزار هزار عالم ازو
نصیب برتواند داشت ، وازو ذره‌ای کم نشده باشد . « ومن آیاتـــه الشمس
والقمر » گفت : چبود ؟ گفت : « یحبُّهم » را صفت ِ « واسع علیم » هست .
6 همهٔ جهان را تواند بود . أما « یحبونه » تا بهمگی ِ خود اورا نباشند ، بهمگی
ازو قوت نیابند که أو می گوید : انا أغنی الأغنیاءِ عن الشرك ِ. واینجا یك
نکته بدان کـه چیزیرا بودن به تبعیّت در کال ِ عشق قدح نیاورد ، چنانکه
9 گفت :

أُحبُّ لحبّها طلمات نجدٍ وما شغفي بها لو لا هواها

۴۲ – کار بجایی رسد که دشمنان ِ خودرا دوست دارد که بدو اتصالی
12 دارند ، چنانکه گفت . شعر :

أجدُ الملامَةَ في هواكِ لذيذةً حبّاً لذكركِ فليلُمني اللوّمُ

ودیگری گوید :

15 أُحبُّ لحُبِّ العامريّةِ عُصبةً يَوَدُّون لو ألقى السهام المُنَشَّبا

---

1 تا P N M – K / 2 هیچ P M K از آفتاب هیچ N / او N M K – P / بود P M K – M / 3 درو آورد M در آورد N بدوآرد K در آفتاب P / وهزارهزار M هزارهزار N پس هزارهزار P که هزاران K / 4 نشده باشد P M نشده بود K نشود N / 5 صفت P N M نصیب K / 6 نباشد P M K نشناسد N / 8 بودن P N M – K / 9 گفت N M K گفته اند P / 10 – 12 احب ... گفت P M K – N / 10 طلمات P تلمات M K / 11 دارد P K گیرد M / که بدود . . . دارند P M – K / 15 العامریة P K الجاریة N M / ألقی N K اسقی P M / السهام N M السقام K السام P / المنشبا P المتشیا M الورشا N السقیا K / .

جوان‌مردا ! این شرکت نبـــود در حب که این از آثارِ کمالِ حب بود که :

وما حُبُّ الديارِ شغفن قلبي ولكن حُبُّ من سكنَ الديارا 3

۴۳ – مجنون را عشق بجایی رسید که در نظرِ او رنگِ سیاهی بهتر از همهٔ رنگها بودی . چنانکه آن شاعر گفت :

أُحبُّ لحبّها السودانَ حتّى أُحبُّ لحبّها سودَ الكلابِ 6

أی دوست عالمِ عشق طرفه عالمی است ! بادشمنان دوست بودن ، جز در عالمِ عشق هرگز نبود . خالد بن یزید گوید :

تجول خلاخيلُ النساء ولا أرى لِرملةَ خلخالاً يجولُ ولا قلبا 9
أُحبُّ بني العوّام طرّاً لأجلها ومِن أجلها أحببتُ أخوالَها كَلبا

ودر خیارِ أبیاتِ این شعر اینست که :

فلو تفلَتْ في البحرِ والبحرُ مالحٌ لأصبحَ ماءُ البحرِ من ريقها عذبا 12
ولو أنهـــا للمشركين تعرّضتْ إذاً لدعَوها دُون أصنامِهم ربّا

وحسین بن علی می‌گوید :

---

1 جوان مردا K ای جوان مرد P N M / کمال M ـ P N K / 2 که M K شعر N چنانکه گفت P / 4 ـ 5 در . . . شاعر N رنگ سیاه بهتر ازرنگها بودی اورا تا آن مرد M رنگ سیاهی ویرابهتر از همه رنگها بودی او تا آن مرد K رنگ سیاهی اورا از همه رنگی بهتر نمودی تا آن مسکین این بیت P / 7 عشق PNM عاشقی K / 8 گوید NK می‌گوید P M / 9 اری P N M ادری K / لرملة P N M لحولة K / 10 العوام P M K العواء N / ومن أجلها أحببت P N M وأحبيب من حب K / 11 خیار أبیات P N M خیارات K / اینست که N است که M است K هست P / 14 وحسین . . . گوید P گوید شعر N M ـ K / .

أُحبُّ لحبّها زيداً جميعاً   وثلّة كُلّها وبَني الرَّبابِ
وأخوالاً لها من آل لامٍ   أحبُّهم وطرّ بني حبابِ

۴۴ – مقصود آنست که چون مصطفا گوید در حقِ خود که لو کنت متخذاً خليلاً لأتخذت أبا بكر خليلاً ، ولكنّ صاحبكم خليل الرحمان . یا در حقِ سالم گوید ـ غلامِ بو حذیفة ـ که من أرادَ أن ينظرَ الى رجلٍ يحبُّ الله بكلّ قلبه فلينظر الى سالم . نشاید که کسی گوید : پس مصطفا ـ صلعم ـ چرا با زن‌وفرزند پیوند داشت که معلوم است که با أو گفتند : من أحبُّ الناس إليك ؟ أو گفت : عائشة . فقيلَ : مِنَ الرجال ؟ فقال : أبوها ! واین حبِ آخر از درونِ او گوشه‌ای گرفته بود . پس ، ولكنّ صاحبكم خليل الرحمان ، چیست ؟ وهمچنین مصطفارا – صلعم – با ابراهیم پیوندی بود تا بروی بگریست . ودر حقِ حسن‌و حسین گفت : أولادنا أكبادنا . واین چنین اشکال در بدایت افتد . امـــا اربابِ بصایر که دیدهٔ ایشان بنورِ أحديّت مکحول بوَد ، این بنزدیکِ ایشان هیچ اشکال ندارد .

۴۵ – أی عزیز ! اگر فرض کنی که کسی بهمگیِ خود عاشقِ علم بود ، وشب‌و روز جز طلبِ علم کاری دیگر ندارد ، اگر قلم‌و کاغذو حبرو دوات

1 زيداً P زيداً N M ريداً K / ثلة K نبلة M سلة P / 2 واخوالاً . . . حباب M N P - K / لام M ام N P / حباب P M جناب N / 4 خليلا P M K خليلا دون ربي N / الرحمن P N M الله K / 5 گوید N M K - P / که P N M - K / 6 - 7 پس . . . چرا N M K چرا این مرد P / 7 زن‌و فرزند P M K زنان‌و فرزندان N / که معلوم P N M رمعلوم K / 8 الناس P M K النساء N / 9 آخر P M K آخرت N / درون P N K اندرون M / او K P M دل او N / گوشه‌ای P گوشه‌ای فرا M بکلی فرو N گوشه‌ای فا K / بود P N K است M / 10 مصطفی‌را ... بود P N K مصطفی ... داشت M / 11 بروی بگریست N M بروی بزاری بگریست P بدو نگریست K / وحسین P N K یا حسین M / 11 - 12 واین چنین اشکال P N M - K / 13 اشکال P N M اشکالی K / 14 اگر فرض کنی N M K فرض کن P / که کسی P M K کسی‌را که N / 15 جز P M K جز در N / حبرودوات M وسیاهی ودوات P وحبر K /.

دوست دارد، نتوان گفت که بهمگیِ خود عاشقِ علم نیست، حاشا ! محبوبِ
لذاته یکی باید که بوَد لا بد، اما چیزهایِ دیگر اگر محبوب بوَند للمحبوب
الاصلی هیچ زیان ندارد. اگر آدمی خدارا دوست دارد، لا بد بود که رسولِ 3
اورا دوست دارد، وپیررا دوست دارد، عمرِ خودرا دوست وصحتِ تنِ خود
رادوست دارد، ونان‌و آب‌را دوست دارد که سببِ بقایِ او بود. وزروسیم‌را
دوست دارد که بـدان متوصل تواند بود بتحصیلِ نان وآب. لا بل سرماو 6
گرماو برف‌و باران‌و آسمان‌و زمین‌را لا بد بود که دوست دارد. از آنجا که
اگر زمین نبوَد گندم از سنگ نروید. و برزیگر را همچنـین دوست دارد.
واین در نظرِ عقلا بود. یا نه عاشق سرایِ معشوق دوست دارد، وهمهٔ عالم 9
سرایِ اواست. وخط‌و صنعت‌و تصنیفِ معشوق دوست دارد، وهمهٔ عالم
خطِ اواست‌و تصنیفِ او است، لا بل همه خودِ اواست.

۴۶ — اگر فراتر شوی، قومی به غزایِ کفار می رفتند، بوالعباسِ قصاب 12
ایشانرا گفت: این سرو ریشِ من فدایِ خاکِ پایِ آن کافری که شما اورا

---

1 دارد N M L K داشته باشد P / 2 یکی باید که M باید که یکی P L یکی N اندك
K / لا بد N ـ P M L K / للمحبوب P N L K للمحب M / 3 زیان P N M L زیانی K /
اگر N M L K واگر P / 4 اورا P ـ N M L K / پیر P M L نیزخود N K / 4ـ5 وعمر...
خودرادوست دارد K ـ P N M L / 4 تن خود P M L ـ N / 5 ونان ... دارد N M K ـ
P L / آب‌را M K آب N / بقای او N M K بقا P L / وزر P L ـ N M K / 6 بدان متوصل
P M K L بدومتصل N / 7 را لا بد بود که K ـ P N M L / 8 اگر ... نروید P M L
اگر . . . بر نروید K ـ N / برزیگر N M L بر زیگران برزگر K برزگران P / همچنین
P N M L هم K / 9 یا P M L K گر N / 9 ـ 10 وهمهٔ عالم سرای اوست P N L ـ M K /
10 اواست P N L K اواست وتصنیف اواست M / وخط ... دارد N ـ P M L K / معشوق
P M L او K / 11 اوست و P N M L و K / همه خود P N M L جود خود K / 12 قومی
N M L K قومی که P / 1 ایشانرا P L K ـ N M / این سرو N ای P L ـ K M / که
P N M L یادکه K .

از بهرِ او بخواهید کشتن ، اما اگر رضایِ معشوق در آن بود که فلان
خط را که او نوشته است ، بدستِ خویش می باید سوخت ، لا بد عاشق آن
3 خط را بسوزَد . واینجا نتوان گفت که به خطِ معشوق استهانت کرد که
طلبِ رضایِ او کرد . وهــذه منزلةٌ عظیمةٌ . اگر مصطفا – صلعم –
و بوبکر گفتار را از راهِ او بر گرفتند ، امتثالِ فرمانِ او کردند وطلبِ
6 رضایِ او مقصودِ ایشان بود ، یانــه عاشق‌را چه کار با تصرف در مملکتِ
معشوق. وهذا أمرٌ يطولُ. والسلام، والحمدُ للهِ ربِّ العالمينَ وصلى اللهُ على خيرِ
خلقهِ محمدٍ وآله أجمعين .



1 او بخواهید PNML بخدا خواهید K / اما PM - NK / 2 باید MK بباید PNL / لابد PNML لا بداست‌که K / 3 استهانت PNML استهزا وا استهانت K / 4 کرد PNML بکرد K / منزلة M منزلة K مشکلة N نزلة PL / 6 رضای او PNML - K / بود PNML - K / یا نه PMLK وگر نه N / با تصرف در NM وا تصرف در PL در تصرف با K / 7 والسلام L والسلام والحمد لله PM - NK / رب العالمين M - PNLK / 7 - 8 وصلی . . . اجمعین M وصلی الله علی محمد سیدنا وآله N - PLK .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٧ — سلام ودعا بخواند آن برادرِ اعز أطال الله بقاه ، وسلك به سبيلَ
الخيرِ . امروز در حقِ برادرم كامل سلمه الله حرفكى نوشته‌ام ، ودر آنجـا 3
گفته‌ام كه كامل اورا نزديكتر از ضياء الدين است . واين سخن‌را تحقيقى
وغموضى هست ، وهمهٔ روز در خاطر مى‌بود كه در اين حديث چيزى نويسم .
چون نمازِ ديگر بر تربتِ فتحه بكردمو بخانگاه باز آمدم ، در خاطرم آمد 6
كه ببايد نوشت . وندانم كه وقت چه املا كنند .

٤٨ — بدانو آگاه باش أىْ برادرِ أعز أطال الله في طاعته بقاك كه اين
مسأله‌را أصول بسيار است . وهمه غامض است . وبعضى از آن به شرح نوشتن 9
حرام است كه رخصت نيست در شرع . اما آنچه نوشتنى است بنويسم وبرآن
ديگر تنبيهى كنم ، على أرشق عبارة وأحسن اشارة . بدانكه لفظ انسانو
آدمىو هرچه بدين ماند مشترك الدلالة است ، بين معانٍ . اما چون عموم 12

---

1 بسم ... الرحيم R P L المكتوب الثالث والثلاثون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله 9 رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2 ـ 3 سلام ... الخير K L M P R ـ N / 2 آنK اعز / R M ـ P L / K L P R ـ M / 3 حرفكى R N M حرفى كه K L P / 5 همه روز R P M L هر روز N هم K / 6 بر R N M K برسر P L / بخانگاه M بخانقاه K L P R واز آنجايگه N / خاطرم R P L K خاطر N M / 7 كه وقت P N L كه K وقت R M / 8 اعز ... بقاك R K عزيز ... بقاك M عزيز N ـ P L / 9 ازان به R P N M L را از آن K / 10 حرام است كه R K ـ P N M L / 11 ديگر تنبيهى N M تنبيهى R P L تنبيه K / 12 بين معان R N وهو معان P L ـ M K / اما چون K وإلا R N اولا P M L /

* * * K 33 . L 47 . M 46 . N 9 . P 44 . R 6 نامهٔ شصتو هفتم * * *

بشنوند، از آن قالبِ آدمی فهم کنند ، وپندارند که مفهوم از این کلمه جز قالب
نیست . وهرجا که در قرآن بینی . لفظی که براین معنی دلالت کند ، یقین دان
3 که آن بر قدرِ فهمِ عموم است . چنانکه گوید : « إنا خلقنا الانسانَ من نطفةٍ
أمشاجٍ نبتليهِ » وجز قالب نیست که أز نطفه است اصلاً . « فلينظرِ الإنسان
مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ من ماءٍ دافقٍ » . اینجا به إنسان هم قالب خواست . هذا
6 نظر العموم .

٤٩ — اما نظرِ خصوص آنست که به آدمی قالب نخواهند . واین قوم
دو قسم اند . گروهی بآدمی‌و انسان جانِ آدمی خواهند ، وقالب‌را از ذاتِ
9 انسان ندانند بهیچ حال ، بلکه قالب‌را مَرکب دانندو آدمی‌را که جان است
راکِب ، ومَرکب از ذاتِ راکب نیست البتــه . اگر کسی براسبی نشیند
او دیگر بودو اسب دیگر. اینجا بود که صفاتِ بشری را چون اکل‌و شرب‌و
12 وِقاع از خود نفی کنند ونگویند که خوردم‌و خفتم ، ولیکن گویند بخوردو
بخفت‌و گرسنه است‌و تشنه است . وهرگز از این قوم نشنوی که گرسنه‌ام‌و
تشنه ام . واین قوم که این کلمات گویند . بعضی از اربابِ بصایرند که بطریق
15 مشاهده بدیده‌اند که جانِ آدمی راکب است‌و قالب مرکوبِ اواست .
وچون کسی‌را اسب علف خورد هرگز اضافتِ عَلف خوردن با خود نکند .

---

1 بشنوند از آن K خلق چون لفظ آدمی RP N M L / وپندارند که R P N M L پندارند K / از این R M این P N L کامن K / کلمه P N M L کلمات R K / 2 بینی لفظی R P L K لفظی بینی N M / بر این R N M بدین P L K / 2-3 یقین . . . قدر R P N M L بر K / 3 گوید R N M گفت P L K / 3-4 الإنسان 76 - 2 م / 4-5 الطارق 86 : 6 ك / 5 هم قالب خواست R N M K همه ... خواهد P L / 7 به ... نخواهند R N M در آدمی وبه آدمی قالب نخواهند K بآدمی جان نه قالب خواهند P L / این قوم R P M L K ایشان N / R قسم R P N M L گروه K / را از N M را R K از P L / 9 بلکه P N L K بل R M / 10 اگر R P N M L واگر K / 12 ورقاع R K - P N M L / خفتم R P N M L خفتم وآشامیدم K / 13 گرسنه است R P N L گرسنه M K / 14 قوم R N M K قوم‌را P L / از R K - P N M L / 15 مرکوب اواست R K مرکوب P L مرکب اوست N M .

این قوم همچنین روا ندارند که إضافتِ خوردن و خفتن باخود کنند. چه حقیقتِ ذاتِ انسان چیزی دیگر است، و آنچه خوردو خسبد چیزی دیگر. وبعضی باشند که این گویند از شنیده، وهم أغلبُ مَن یتکلم به، چه مجرَّدیِ جان از قالب ندیده باشند، بل خودرا خود دانند البته و اصلاً، وپندارند که آدمی این قالب است، ودانند که این در گور بپوسدو بریزدو کرمو مار بخورَد.

۵۰ — پس قومی گویند — اینجایگاه — : شریعت‌را خود اصلی نیست «أإذا كنا ترابـاً أإنّـا لفي خلق جديد ؟» چنانکه شاعران این به طریقِ إستهزا یادکرده‌اند :

يُخبّرُنا النبيُّ بأن سنَحيي　　وكيفَ حياةُ أصداءٍ وهامِ

ونه اهلِ جاهليّت بدین مخصوص بوده‌اندوبس، بلکه اسلامیان هم این گفته اند :

أتترك لذّةَ الصهباءِ نقـــداً　　بما وعدوكَ من لبنٍ وخمرِ
حياةٌ ثم موتٌ ثم نشرٌ　　حديثُ خرافةٍ يا أمَّ عمرِو

---

1 ـ 2 چه ... انسان R N M چه ... ایشان K که... ایشانP L / 2 خسبد R N M K خفتندP L / 3 گویند از شنیده R P N M L از شنیده گویند K / 4 ـ 5 را ... این NMLK P میکل دانند وقالب وآنکه گویند که این تن N / 4 خود دانند R K البته ندانند M خود ندانند P L / وپندارند R K وقومی پندارند P M L / 5 این R P L این قالب K ـ M / کرم ومار بخورد R P N M L کرمان ومارانش خورند K / 6 قومی RPNML قومی دیگر K / اینجایگاه K اینجایگه R اینجا P N M L / 7 الرعد 13: 5 م / این R P M L نیز K ـ N / 8 استهزا R P N M L مجاز K / کرده اند R K کرده اند شعر N کردند M کنند P L / 9 یخبرنا R N K یخبرني P M L / اصداء R N K اصل وهو P M L / 10 بوده R K ـ P N M L / اسلامیان R P M L K اهل اسلام N / هم P N L K ـ R M / 11 این گفته اند N K گفتند شعر R M L گفتند بیت P / 12 أتترك ... خمر N ـ R P L M K .

۵۱ – وبلعلایِ معرّی گوید :

نبيٌ من العربانِ ليس على شرع يخبّرنا انّ البعوث الى صدع

3 واین قدر ندانند : این حرام بود گفتن ، هرکه‌را ذره‌ای اسلام بوَد دَر دَرونِ او . بحتری‌این معنی نیك گفته است :

زَعمَ الغرابُ مُنبئُ الأنباءِ أنّ الأحِبّةَ آذنوا بتَناءِ

6 ۵۲ – قومی دیگر گویند : آدمی قالب است وبپوسد وبریزد ، ولیکن به وقتِ قیامت خدا اورا باز آورد . وآدمی معدوم گردد به‌مرگ . وجان را عرض گویند ، وقوامِ آن به‌قالب دانند . وهؤلاء عند أرباب البصائر اخسُّ من

9 أن یشتغل بتحریرِ الجواب عما یهذؤون به . وبیشترِ آنها که دعویِ عالمی کنند در اسلام این معتقد دارند . گویند آدمی به‌مرگ فانی گردد . وندانند که این اعتقاد باکفر برابر است « كما يئس الكفار من أصحاب القبور » . ای سبحان

12 الله العظيم شأنه ، اگر آدمی به‌مرگ فانی گردد ، پس مصطفا – صلعم – چراگفت بوقتِ مرگ : الرفيق الأعلى والعيش الأصفى والكأس الأوفى ؟ وچه معنی ، القبر رَوضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران . اگر آدمی معدوم

1 معری گوید L R معری گوید شعر P معری هم از این جنس ژاژها خاید K معزی هم چنین بیاید ویسر حسوا في الارتفاء وگوید شعر M معری همچنین آورده است وسیر حسواً في الارتفاء N / 2 البعوث الى K الشعوب على R الشعوب الى P N M L / 3 این قدر R P N M L – K / این R P N M L این جنس K / گفتن R P N L K – M / هر R P M L K بر هر N / 3–4 بود در ... او R N M K در دل باشد این نگوید P L / 4 این معنی R – P N M L K / نیك R P N M L نیکو K / گفته است R N گفت که شعر M L گفت نظم P گفت K / 5 بتناء R P N M L برحیل K / 6 لیکن R K – P N M L / 7 به وقت R N M K روز P L / خدا اورا N M – R P L K / آورد R P M L آورند N آورد وزنده کند K / به مرگ R N M K برکب P L / 9 یهذؤون R P N M L یهذون K / 10 گردد R P N M L شود K / 11 الممتحنة 60 : 13 م / 13 الأوفى R P N M L الاروى K / 14 ریاض P M L – RNK / النیران R N K النار P M L / اگر R N M K پس اگر P L .

گردد ، خواه روضه گیرو خواه حفره . چرا مصطفا – صلعم – وا فاطمه گفت : إنّكِ أسرعُ أهلي لحاقاً بي ، وفاطمه بخندید؟ أگر آدمی معدوم شود ، فاطمه‌را أز آن أسرع لحاقاً بي من غيرها ، چه سود بود ؟ بلال حبشی ، چرا به وقتِ مرگ گوید : غداً تلقى الأحبّة محمّداً وحزبه . كراخواست دیدن ؟ عثمانِ عفان چرا گوید : رسول‌را – صلعم – در خواب دیدم گفت : یا عثمان ! حصروك ؟ قلت : نعم يا رسول الله ! فقال : أجاعوك ؟ قلت : نعم يا رسول الله ! فقال أظمأوك ؟ قلت : نعم يا رسول الله ! قال : فاختر ما شئت إما أن تنتصرَ عليهم غداً ، او تصبح صائماً فتفطر عندنا . اگر آدمی به مرگ معدوم شود افطار کجا بود ؟ لا بل « أحياءٌ عند ربهم يرزقون . فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم » ، « ولا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء » ، « ولكن لا تشعرون » .

۵۳ – أيْ دوست ! على بوطالب را چون کارد زدند ، چرا گفت : فُزت وربِّ الكعبة ؟ این‌را أدله بیش از آن است که بتوان شمرد . والذكي الطالب يكفيه القليل ، والبليد المتعنّت لا يزيده الاكثار منها إلّا حيرةً . قومی دیگر

1 خواه . . . حفره P L – R N M K / گیرو R M گیر N K / 2 انك . . . بی‌ر R P N M L أسرع اهلی لحاقاً بی فاطمه تا K / شود R P LK گردد N M / 3 بی R P LK به N M / بود R P N M L دارد K / 3 – 4 چرا . . . مرگ K – R P N M L / 4 گوید R M گفت P N LK / الاحبة R P N LK الحبة M / حزبه . . . دیدن N M وحزبه P L – R K / 5 را M – R P N LK / 6 – 7 فقال . . . انا R K – P N M L / 8 به مرگ P N M L – R K / 9 – 10 آل عمران 3 : 169 – 170 م / 10 – 11 آل عمران 3 : 168 م / 10 ویستبشرون . . . خلفهم P L – R N M K / 10 – 11 ولا . . . تشعرون M – R P N LK / 11 البقرة 2 : 154 م / 12 چرا K – R P N M L / 14 القليل R P N M L القليل من الكثير K / المتمنت P L – R N M K / الاكثار P L K الاكتاب R الاكباب N الاكفاراً M / حيرة R P N L K خيرة M / ديگر R K – P N M L .

باشند که از آدمی جان فهم کنند متصرف در قالب بشری . اینجا خوردن
وخفتن با او نسبت کنند و قیام و قعود . گویند . قام وقعد وذهب ، نه آن
3 خواهند که آدمی قالب است ، ولیکن گویند : جان بود که قالب را بنشاند و
برپا کند و افعال آدمیان را همه نسبت با جان است ، وعلوم را همچنین .
ولیکن چون قالب را در آن دخلی هست بطریق آلت ، گویند : قام وقعد
6 وأکل وشرب . ای دوست ! چون خدا گوید : « ان الانسان لظلوم کفّار » ،
« انه کان ظلوماً جهولاً » ، چه گویی ظلومی و کفوری صفت قالب است ؟
هیهات ! گوشت و پوست محل کفر چون بوَد ؟

9 ٥٤ – أکنون بدانکه ! ارباب بصایر آنجا که گویند : آدمی ، یاجان را
خواهند بتجرد ، یا جان را خواهند ، ولیکن قالب را بآلتی شناسند به نسبت
با جان . أکنون مصطفا – صلعم – گوید : أنا بشر . اینجا در أنا إشارت به
12 قالب کرد « ولا أعلم الغیبَ ، ولا أقول لکم إنی ملك » این نفی علم از غیب
وملکیّت از بشریّت است ، یانه جان پاك مصطفا آنست که گفت :
"فقَطر في فمي قطرةً علمتُ بها علم الأولینَ والآخرینَ"، چه جای علم غیب است .

---

2 وخفتن PNML – RK / گویند NMK کنند R وهمچنین گویند PL / قام . . . ذهب PNLK – RPNLK – M / نه RPNML بدان K / 4 برپاکند RK برخیزاند NM – PL / علوم را RPNLK علوم M / 5 ولیکن RPLK – NM / دخلی RPNML تصرفی K / 6 ابراهیم 14 : 34 ك / 6 – 7 الاحزاب 33 : 72 م / 7 کفوری RPNML جهولی و کفوری و کنودی K / 8 کفر چون NM آن چه K این چون R چون تواند PL / 9 بصایر آنجاکه RNM بصایر از آنجا PL آنجا K / یا RNMK اما PL / 10 یا PNML / ویا R اما K / خواهند . . . جان را M علی تجرده خواهند ویا جانرا RN خواهند بدین لفظ علی تجرده یا جان LP – K / 10 – 11 بآلتی . . . – صلعم – RNMK آلت اینجا PL / 11 اینجا PML اکنون اینجا RK – N / 12 الانعام 6 : 50 ك وهود 11 : 31 ك / علم RNMK – PL / 13 ملکیت RNMK ملکی PL / 13 یانه RM یانی K اگرنه PNL / آنست که گفت MK آنست که RN که چون گفت PL / 14 علم غیب است RNM لا أعلم الغیب است K علم همه خبر بازداد PL .

أخر نه ازبدایتِ روزگارِ آدم تا منقرضِ عالم همه خبر باز داد ؟
أز خوانده گفت ؟ أفّ لهم ! بوجهل گفت : « أساطیر الأولین »
خوانده است . چون خوانده نبودو از قصصِ آدم واولادِ آدم خبر باز داد ، 3
نه علم غیب بود ؟ وچون گفت تا پانصد سال‌و تا آخر زمان چنین‌و چنان بود ،
نه علمِ غیب است ؟ وچون گوید بهشت‌و دوزخ‌و صراط چنین بود ، نه علمِ
غیب بود ! پس چه بود ؟ وتو گویی : لا یعلم الغیب إلّا الله ! 6

٥٥ – أیْ دوست ! نه مصطفا بود ! بل همه أو بود « ان الذین
یبایعونکَ إنما یبایعون اللهَ » ، « ومن یُطع الرسول فقد أطاعَ الله » ، فإذا
أحببتُه کنت سمعه وبصره ولسانه ، فبي یسمع وبي یبصر وبي ینطق ، تا بدانی که 9
لا أعلم الغیب اشارت به « أنا بشر مثلکم » است به خویشتن ، نه اشارت بدانکه : انا
کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین . یا اینکه گفت : کنت سمعه وبصره . أیْ
دوست ، هزار هزار اشکال حل کردم . آنجا که عالمها بگردند واز کسی 12
نشنوند ، مصطفا – صلعم – جایی گوید : والله لا أدري مِن أهل السعادة
أنا ، أم من أهلِ الشقاوةِ . وجایِ دیگر گوید : أنا أول من یدخل الجنة ، ومن

---

1 نه R N M K – P L / منقرض R P N M L انقراض K / داد R P N M L داده است K / 2 از R N M K الا P L / اف لهم R P N M L اذ لهم K اف لکم الانبیاء 21 : 67 ك / قالوا اساطیر الاولین اکتتبها . الفرقان 25 : 5 ك / 3 است R N M K بود P L / خوانده نبودو R N M خوانده نبودو خوانند نبود P – L K / 4 نه R N M آن نه K اگر نه P L / 4 – 6 وچون . . . چه بود R P M L K – N / 4 وچون M و R K چون P L / وتا P L K وبه R و M / 5 است R P M L بود K / 5 – 6 وچون . . . غیب بود R P M L – K / 6 پس چه بود R K – P M L / لا یعلم من في السماوات والارض الغیب الا الله . النمل 27 : 65 ك / 7 ای دوست R P N M L ابن دوست K / نه مصطفا R K – P N M L / 7 – 8 الفتح 48 : 10 م / 8 النساء 4 : 80 م / 9 لسانه R P N M L لسانه ویده K / تا بدانی که R P N M L – K / 10 به R P N M L – K / کهف 18 : 110 ك / بدانکه أنا R P N M L – K / 11 یا اینکه گفت N M نه انکه گفت که K واین R تا این که گفت P L / کنت سمعه P N L K سمعه R M / 12 آنجا که R N M K اگر P L / عالمها بردند R در عالم بگردند N M عالمها بگردی K عالم بگردی P L / 13 نشنوند R N M نشنوی P L K / جایی R M K دیگر جای N در جای دیگری P L .

در بهشت چنین‌و چنین کنم . واین با آن چون راست بود ؟ آن نفیِ بشریت
است ، و اثباتِ آن نقطه است که کنتُ نبیاً وآدمُ بین الماءِ والطینِ . این
3 نه قالب است « لا أقول لکم أني ملك » هم بشریت است ، یا نه جانِ پاكِ
أو شبِ معراج ، چون جبرئیل‌وا پس مانَد ، گوید : تقدّم ! أو گوید : لو
دنوتُ انملةً لاحترقتُ .

6 ٥٦ — أکنون بدانکه مصطفا — صلعم — گویـد : أنا ، وإني ، گاه
قالب خواهد چنانکه گفت : انما انا ابن امرأةٍ کانت تأکلُ القدیدَ في الجاهلیة .
وگاه جان خواهد که کنت نبیــاً ، وأنا سیّدُ وُلدِ آدم ، وأنا أول من
9 تنشقُّ عنهُ الأرضُ ، وأنا ، وأنا. وحکمِ این أنا دیگراست، وآن أنا دیگر .
لا أدري ما یُفعل بي ولا بکم ، حکم این است . وعلمت علم الأولین والآخرین
حکمِ آن است .

12 ٥٧ — أيْ دوست ! چون گوید : إستأذنت ربي في زیارةِ أُمّي فأذن لي .
یایِ أمّی ، اضافت دان به بشریّت. وچون گوید : فطَرَ في فمي قطرةً یایِ
فمی نه آن اضافت است ، بل این یا ، آن یا بود که در کنت نبیاً می بینی .

---

1 با آن M وازان R کله با آن کله K وآن P L سخن با آن سخن N / 2 واثبات N M اثبات K واین ثبات P L واشاره R / کنت R P N M L گفت کنت K / 3 الانعام 6 : 50 لك / هم R M نفی K این P L هم این نفی N / 4 جبرئیل را R M او وجبرئیل وا N K جبرئیل باز P L / گوید R N M K سید گفت P L / أو گوید R N M گوید K جبرئیل گفت P L / 6 بدانکه R N M K چون P L / 6 ـ 7 انا . . . قالب R N M انا وانا وگاه اورا قالب‌را K اما گاه گاه بدین لفظ قالب P L / 7 انما انا R K انا P N L ـ M / 9 وانا . . . وحکم R P N L K وکلمهٔ M / وآن انا دیگر R K وکلمهٔ آن انا دیگر P N L ـ M / 10 ـ 11 وعلمت . . . است P M L K وعلمت علم الاولین حکم ان است R ـ N / 11 است P L ـ R M K / 12 گوید R P N M L ـ K / امی R P N M L ـ K / 13 اضافت . . . بشریت R N اضافت به بشریت است P L اشارت به بشریت است M اضافت کان به بشریت است K / 14 نه آن R N M نه یاء P L ـ K / بل . . . بینی R M K در فمی بلکه این یا آن بود که کنت نبیا بلا فرق N بجان پاك P L / این یا N M K یا این یاء R / در R K ـ M .

أكنون بدانكه نوح – صلعم – گفت : إنّ ابني من أهلي ، إشارت بود به
قالب . خـــدا گفت : ليسَ مِن اهلكَ ، إشارت بود به جانِ پاكِ أو .
3 مصطفا – صلعم – گفت : امّا كُفْرُ عمّي ، يعني ابا لَهب ، پاي ِ عمّی
إشارت بود به قالب . وچون گويد : انما انا لكم مثل الوالد لولده ، اشارت
است به كنت نبياً وآدم بين الماء والطين كه جان پاكِ أواست . واشوقاه
6 الى لقاء اخواني ! اكنون كل سببٍ ونسبٍ ينقطع إلا سببي ونسبي ، نه نسبِ
بولهب است چه معلوم است كه نَسَبِ او از مادرش آمنهو پدرش عبداللهو
عمش بولهب منقطع است . اما نسبِ جانِ پاكِ او از سلمان كه سلمان
9 منّا أهل البيتِ وبوبكر ، هرگز منقطع نگردد. والحسبُ الكريم هو التقوى
« إنّ أكرمكم عند اللهِ أتقاكم » ؟ روزِ قيامت اين نسب نخواهد بود كه
نسبِ تقوا خواهد بودن .

12 ۵۸ – در خبر است از مصطفا – صلعم – كه إذا جمـــع الله الاوّلين
والآخرينَ لميقاتِ يوم معلومٍ ، ناداهم بصوتٍ يسمع أقصاهم كما يَسمعُ أدناهم ،
فيقولُ : أيُّها الناسُ إني قد أنصتُّ لكم منذ خلقتكم الى هذا اليومِ فأنصتوا
15 إليّ هذا اليومِ ! إنّما هي أعمالكم تُردُّ عليكم . أيُّها الناس ! إني جعلتُ نسباً

---

1 بدانكه R K - P N M L / اشارت R P N M L اشارتی K / 3 - 4 گفت ... چون
R K - P N M L / 3 يعنی اباهب M ابولهب P N L / 4 چون N M - P L / گويد K
P L - R N M / 6 لقاء اخواني P N M L K الاخوانی R / إلا P N M L K الی R / نه
R N M K وابن نه P L / 7 او R P N M L مصطفی K / آمنه R N M K آمنه بود واز
P L / 8 جان پاك او M - R P N L K / 9 نگردد R P N M L - K / 10 الحجرات
49 : 13 م / نسب R P N M L - K / 10 - 11 بود كه . . . خواهد P N M L بودن . . .
خواهد K - R / 12 از . . . كه R P N M L كه مصطفی گفت K / الله RN M K - L
P / 13 ناديهم R P N M L فاذا K / 14 أيها R N M يا أيها P L K / انصت R P N M L
انصفت K / هذا R - P N M L K / 15 أيها R N M K يا أيها P L / انی R P N M L K
فجعله نسبا وصهراً . الفرقان 25 : 54 ك .

وجعلتم نسباً ، فوضعتم َنسبي ورفعتم َنسبكم. قلتُ: « إن أكرمكم عندالله أتقاكم»
وأَبَيتُـم ، لأنَّ فلاناً ابنُ فلانٍ ، وفلانٌ أغنى من فلانٍ . اليومَ أرفعُ نسبي
3 وأضعُ نسبَكم أين المتقون ؟

٥٩ – أي دوست ! جز نسبِ تقوا ، كه المؤمنونَ إخوةٌ همه نسبي منقطع
خواهد بود، الاخلاء يومئذٍ بعضهم لِبَعضٍ عدوٌ إلا المتقونَ. أي عزيز! «يوم
6 يفرُّ المرءُ من أخيهِ » قابيل از هابيل ، چون ظلمت از آفتاب گريزد ، نه آن
گريختن كه تو فهم كرده‌اي . توراو عمومِ عالميان‌را در امورِ أخروي ُجز
تشبيهي حاصل نيست. « يفرُّ المرءُ من أخيهِ . وأُمّه وأبيه » مصطفا أز آمنه،
9 وابراهيم از آزر ، « وصاحِبتِه وبنيه » ؛ نوح‌و لوط از زنانِ خود كه « كانتا
تحت َعبدَينِ من عبادِنا صالِحين فخانتاهُما » أي في الدين لا في الفراش . باش
تا يفرُّ بداني . آنگه اين حقايق مكشوف گردد : يَفرُّ من أخيهِ ، موسى بود
12 از هارون‌و عـــلي أز جعفر ؟ كلّا وحاشا كه اين اتصالى است كه هرگز
انفصال‌را اينجا راه نبودو نباشد. يفرُّ آنجا چه كند؟ اكنون بدان كه هركه
عالم‌تر بود درراهِ‌خدا به قرابتِ مصطفا – صلعم – نزديك‌تر است، وميراث

1 وجعلتم نسبا K ـ R P N M L / الحجرات ۴۹ : 13 م / 2 وأبيتم P N M L وايتم R واتم
K / لأن K الان انا R الا P N M L / وفلان . . . فلان K ـ N P N M L / 4 جز P N M L
عزيز جز R عزت K / خواهد بود N M بود R K گردد P L / 5 ـ 6 و 8 عبس 80 : 34 ك /
6 أخيه R P N M L أخيه وأمه وأبيه K / 7 تورا R N K تو M توداي P L / رادر
N M K در R را كه در P L / 8 حاصل R K نصيب P N M L / يفر . . . أبيه R N M K
يفر من أمه وأبيه M وأمه P L / 9 عبس 80 : 36 ك / نوح K ـ R P N M L / زنان
R P N M L زنت K / 9 ـ 10 التحريم 66 : 10 م / 10 ـ 11 باش تا يفر P N M L
باش تا R تا K / 11 گردد R P N M L شود K / موسى بود N M موسى R K نه موسى بود
P L / 12 عـــلى R P N L K على بود M / كلا وحاشا R طيار حاشا وكلا K هرگز M
ـ P N L / كه اين P L K اين R N M / است M K بود R P N L / 13 انفصال . . .
نباشد R N M انفصال نپذيرد P L نتصالى آنجاراه نبود ونباشد K / يفر R P N L K يفر
من أخيه M / هركه R ـ P N M L K / 14 بود R N K او M ـ P L .

بیش برَد . العلماءُ ورثةُ الأنبیاءِ . وهرکه از او به علم وتقوادوراست میراث
ندارد ، به قالب فرزندِ او بوَد نه خود که « إنه لیس من أهلكَ » . علویان
کیستند ؟ از او بشنو ! یا رسول اللهِ مَن آلُكَ ؟ فقال : کل برٍّ تقي . ارجو 3
که یقین بدانی که إلا سببي ونسبي چه بود : حالی ندانی دانستن . علم نه آن
بوَد که اینجا بقهرِ طبع بدانی ، علم آن بود که بمشاهده ببینی . آخر دانی که
أوَیس وصُهَیب وبلال روز قیامت از او منقطع نباشند . وبولهبو بوطالبو 6
مادرو پدرش منقطع باشند ، پس کل سبب ونسبٍ ینقطع إلا نسبي ، میدان که
چه بود . این است یا آن ؟

٦٠ — أیْ دوست ! قال الله : أنا الرحمان وهذه الرَّحِم شققت لها إسماً من 9
إسمي ، فمن وصلها وصلته ومن قطعهـــا قطعته وبتتُّه . وهرچه در صلهٔ رحم
شنیدهوخواندهای هیچ ندانستهای . قطعِ رحم وصلتش درآن نسب است همه
که جعلت نسباً وجعلتم نسباً . چه گویی اگر علیِ بوطالب دختری بـه بلال 12
دادی نه بفرزندان بولهب ، قطعِ رحم بودی ؟ چند نویسم که تو از این دین
هیچ ندانستهای ، بعادتی مزوَّر قناعت کردهای . باش تا حقیقت رویِ جمال

1 بیش P N M L K بیشتر R / برد R N M K برد که P L / به علم وتقوا K ـ P M L / میراث P N M L K ومیراث R / 2 به R K اگر به M L اگر چه به P N / بود R N . . . که R K بود خود که M بود P N L / نوح 107 : 37 لد / 2 ـ 3 انه . . . بشنو L K چون گفتند R P M / 3 آلك R P M L النسب K آلك وأهلك N / 4 که یقین N M K یقین R P L / 4 ـ 14 بدانی . . . جمال R ـ P N M L K / ندانی P N M L نتوانی K / دانستن علم M دانستن . دانستنی K دانستنی P N L / 5 ینجا P L K از اینجا N M / بقهر طبع N M K طبع بود P L / ببینی N M K ببینی وبدانی P L / 6 ـ 7 وبو لهب . . . باشند K ـ P N M L / 7 پدرش N M پدرش ازو P L / ینقطع N M K منقطع P L / الانسبی K بـ P N L M / 8 یا P L اگر N M ذکر K / 9 ای K ـ P N M L / دوست P N M L دوست میدان K / 10 قطعته وبتته P L قطعته M بقته N K / 11 قطع P N M L وقطع K / 11 ـ 12 نسب . . . که K نسب است که N M بسته است همه P L / 12 وجعلتم نسبا M L P N ـ K / بو طالب M ابن ابی طالب P N L ـ K / 13 دین P L ـ N M K / 14 بعادتی P N M L بقالب K / حقیقت روی جمال N M حقیقت روی P L بحقیقت K .

خود وا تو نماید، آنگه بدایتِ اسلامت آن بوَد که زنّار بربندی. بجلال و قدرِ
لم یزل که معبودِ صد و بیست و چهار هزار سرور است، که چون بحقیقتِ دین
3 بینا گردی زنار بربندی. واگر أبلهی نداند که من چه می‌نویسم مبارك.

٦١ – أيْ دوست! پنداری که هرگز دانسته‌ای که زنار داری چیست؟
لعمری دانسته‌ای ولیکن همچنانکه اهلِ عادت دانند در بلادِ روم. کفرِ
6 ایشان واسلامِ شما عادت است نه حقیقت. نیك بشنو از من؛ إنَّ من
الشعرِ لحکمة:

بی دیده رَهِ قلندری نتوان رَفت — دزدیده به کویِ مُدبری نتوان رَفت
9 کفر اندرِ خود قاعدهٔ ایمان است — آسان آسان به کافری نتوان رفت

والسلام، والحمد لله ربِّ العالمین، وصلواته علی محمد وآله أجمعین.



1 ـ 10 خود . . . أجمعین K L M N P ـ R / 1 خود وا تو نماید M N وا تو نماید L P دین آشنا گردی K / اسلامت . . . بندی L M N P اسلام . . . بندد K / بجلال وقدر L M N P ـ K / 2 لم یزل که M خدا که N خدا L P ـ K / معبود P M مقصود L N ـ K / 2 ـ 3 صد . . . بندی L M N P ـ K / 2 است M بود L N P / 3 بر M N در L P / مبارك K M N تبارك الله مبارك باد L P / 5 ولیکن K M N أما L P / در بلاد روم L M N P که در بلاد روم وچون K / 6 از من M که L P ـ K N / 7 لحکمة K L M P لحکما وان من البیان لسحراً رباعیة N / 8 دزدیده L M N P از دیده K / 9 اندر K M N از ره L P / خود قاعدهٔ L M N P برت جو عادت K / 10 والسلام . . . العالمین L M P ـ K N / وصلواته . . . أجمعین M والصلاة والسلام علی محمد وآله وصحبه أجمعین L P ـ K N.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٢ – سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ عزیزرا أطال الله بقاه وسلك به‌سبیل الخیر . نوشته‌ای که در آنجا شرحِ « الله یتوفی الأنفسَ حینَ موتها » خواسته بودی رسید ، خواستم که در معنیِ این آیت رسالهٔای بتازی املاکنم ، چنانکه اگر مستوفی بود مجلدی کم نبود . واگر مختصر بوَد پنج باشش جزوه کم نبود ، ولیکن موانعِ بسیار مرا از کار باز داشت. وشرح آن موانع تو برادررا بکار نیست حالی ، چه در شرحِ آن خوض کردن َمرا أز مقصودِ خود باز دارد . والله یستخیر لنا ما فیه الخیر في دیننا ودنیانا .

٦٣ – أی عزیز ! بدان و آگاه باش که این آیت از غوامضِ آیاتِ قرآن است . ودر وجود ندانم که هیچ آدمی إلّا ما شاء الله که بشرحِ این آیت قیام کند أز علمِ خود . لعمری ! ناقلان و حافظان بسیار باشند که چندین قول یاددارند در معنیِ این آیت ، وباز گویند . أما این نه علم بود . دانستن دیگر

1 بسم ... الرحیم P المکتوب الرابع والثلاثون K ومنها L بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله 10 رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 – 9 سلام ... که N M K ای دوست نوشته بودی که شرح الله یتوفی الأنفس حین موتهـــا بازده P L / 2 عزیزرا M اعزوا K را N / 2 – 3 أطال . . . الخیر M K – N / 3 در آنجا N من در آنجا K در M / الزمر 26 : 42 ك / حین موتها N K – M / 4 بودی N بودم و K بود M / رسید K – N M / املاکنم N K بنویسم M / 5 نبود M K نباشد N / بود پنج یا N K پنج M / 6 موانع N K مانع M / مرا . . . داشت K بود مرا از این کار N M / تو N M آن K / 7 حالی چه N حالی چون K حال چه M / کردن مرا N M کنم ترا K / 8 الله N M – K / 9 – 10 آیات ... ندانم که N M K استو PL / 10 – 12 إلا . . . بود N M K بشرح آن قیام نکرد زیراکه P L / 10 بشرح این آیت M K شرح این آیت‌را N / 11 علم N M غیر K / باشند N M اند K / این آیت N M که اینست K .

*** نامهٔ شصت و هشتم . K 34. L46. M 47. N 10. P 43. ***

است و یاد گرفتنِ سخنِ دیگران دیگر « وإلهکم إله واحدٌ » مثلاً ، دانستنِ
چیزی دیگر است و یاد گرفتنِ چیزی دیگر . روا بود که کسی همهٔ قرآن یاد گیرد ،
3 وهر روز ختمی دو ختم بکند وهنوز نداند که خدا هست یانی . تا بدان
برسی که بداند که یکی است نه دو . پس اورا از این آیت که « وإلهکم إله
واحدٌ » چه سود اگر یاد دارد ؟ واگر کسی بعلم الیقین داند که عالم محدَث
6 است و اورا محدِثی است ، وآن مُحدث قدیم است . وقدیم در وجود جز یکی محال
است که بود ، اورا این آیت معلوم است ، که « وإلهکم إله واحد » واگر چه
هرگز حروفِ این آیت بسمع او نرسیده است . زیرا که عسل خوردن ونداستن
9 که نامش در تُرکی و عرَبی و هِندی و عجمی چیست ، رَوا بود . اما آنکه عسل را
صد نام یاد دارد ، در تازی و پارسی و هر زبان وهرگز صورتِ عسل ندیده
بود ، تا بخوردن رسد ، اگر گوید : العسلُ حلوٌ . این نه عِلم بود ، حکمی
12 می گوید به زبان أعنی حکمِ حلوی بَر عسل . واورا هیچ علمی نیست بدین حکم
ألبته . چه گویی أگر تو گویی : العسلُ حلوٌ . بی آنکه دانی که عسل چه
بود ، شاید ؟ آنکه عسل ندیده ، این حُکم أزأو هم چنین بود ، بلا فرق .

15 ٦٤ — أکنون در عـالم صد هزار آدمی قرآن یادگیرند ، واز قرآن حرفی

---

1 سخن دیگران K سخن M ـ P N L / البقرة 2 : 163 م / 1 ـ 2 والهکم . . . دیگر M ـ P N M L / 2 روا بود N M K وکس باشد P L / گیرد P N L K دارد M / 3 ختمی دوختم K ختمی دو N M دوختم قرآن P L / 3 ـ 5 تا . . . دارد N M K ـ P L / 4 نه دو M K ـ N / آیت N K ـ M / 6 واورا محدثی است P N L K ـ M / وآن محدث قدیم است N K ـ P M L / 7 که بود P L ـ N M K / آیت N K ـ P M L / چه M K ـ P N L / 8 آیت P L K ـ N M / است M بود N باشد K ـ P L / زیرا N روا P M L K / 9 روابود P L ـ N M K / 9 ـ 10 عسل . . . صورت P L K ـ N M / 10 ـ 12 ندیده . . . بر N M ندیده باشد یا بخورد وچون برسی گوید که العسل حلو این نه حکمی بود به علم بسل حکمی می‌کند بلسانه اگر حکم حلو K جز نام نداندو صورتش ندیده بود تا بخوردن آن چه رسد اگر گوید العسل حلو این نه علمی بود حکمی بود که بزبان می‌گوید P L / 12 ـ 15 عسل . . . حرفی N M K ـ PL .

ندانند ، وندانند که قـــالَ یقولُ چه بود ! شاید که ایشانرا قرآن دان خوانی ؟ اگر کسی راهِ دین برفت ، وهرچه نشانِ راهِ خـــدا است بدید ، وبذات وصفات عـــارف شد ، وبحقیقت دنیاو آخرت بینا گشت ، ولیکن از قرآن پنجاه آیت یاد ندارَد ، وفاتحة الکتاب نیزراست برنداند خواند ، که ترکی أعجمی بود مثلا ، چه گویی قرآن داند ، یانه ؟ أویسِ قرنی ندانم از قرآن چه دانستی . یکی عمرِ خطاب‌را گفت ، از قبیلهٔ أوَیس : یا أمیرَ المؤمنینَ ، والله ما فینا أجنُّ ولا أحمقُ ولا أجهلُ منهُ . فبکی عمرُ وقـــالَ سمعت رسول الله – صلعم – یقولُ : یدخـــلُ في شفاعتهِ مثل عددِ ربیعةَ ومضرَ . وچون أویس درکوی بگذشتی ، کودکان در دنبالِ أو أفتادندی ، وکانوا یَرمونهُ بالحِجارةِ .

٦٥ – أي دوست ! بلالِ حبشی می‌گفت : أشهدُ أنْ لا إله إلّا الله . به‌سین می‌گفت ، به شین معجم نمی توانست گفت . پس سیّد – صلعم – گفت : سین بلال عند الله شین . أما بوجهل‌و بولهب اشهد راست بتوانستندی گفت . چه گویی اهـل قرآن ، أهـل الله وخاصته ، بوجهـــل بود

---

1 ـ 2 ندانند . . . برفت N M K ـ P L / شاید که N K شاید M / 2 خوانی N K دانی M / چه N M K که P L / خدا است N M K حق P L / 3 بذات P N M L بدانست K / شد N M K گشت P L / دنیاو آخرت N M K موجودات P / گشت N M K شد با L P / 4 یاد ندارد N M K نداند خواندن P L / برنداند M برندارد N K نتواند P L / 5 مثلا N M K ـ P L / یا P N L اگر M K / قرنی P M L K قرنی گوید رضی الله عنه N / 6 دانستی K دانست P N M L / یکی M K که یکی P L روزی N / 6 ـ 7 یکی . . . المؤمنین M K یکی از قبیلهٔ او عمررا گفت P L عمر خطاب رضي الله عنه یکی‌را ازدیه قرن پرسیده گفت : کیف اویس ؟ گفت: یا أمیر المؤمنین N / 8 فی شفاعته مثل N M فی شفاعتی مثل K الجنة بشفاعته بمثل P L / 9 کوی N M K لویکی P L / دنبال N M M پی P L / 11 ای دوست N M ـ P L K / 11 ـ 12 می . . . توانست گفت N M K ـ P L / 12 به سین می‌گفت N وأشهد M ـ K / 12 ـ 13 پس . . . شین P L ـ N M K / 13 اما K وما L M P N / 13 ـ 14 اشهد . . . گفتن N می دانستند اشهد بشین معجم را ست K راست بتوانستند می‌گفت M بشین توانستندی گفت P L / 14 اهل الله وخاصته N M K ـ P L / بود L N K P وبولهب بود M .

یا بـــلال ؟ لا بل ترکت الراي بالراي . عالی نه آن است که تو دانسته‌ای تا این غایت . سنائی گوید :

3 إمامت گرز کبرو حرص و بخـــل و کین برون ناید
بدوزخ دانش از معنی وَرَش در گلستان بینی
وَگرچه طیلسان دارد مشوغرّه بدان کانجـا
6 یکی طوقی است از آتش، تو آن کش طیلسان بینی

٦٦ ـ محدّثان و مفسران و حافظان و ناقلان دیگراند و عالمان دیگر. بوبکر صدیق و عمر خطاب و علی بو طالب حافظ قرآن نبودند . و پنج یا چهار کس
9 درهمهٔ صحابه حافظ قرآن بودند . چه گو یی أهل القرآن بوبکر و عمر و علی بودند یا آن چهار پنج کس ؟ نه پوستین کسی می‌کنم أز سر جهـــل ، تا خود را به از غیری آورم، تفسیر ظاهر قرآن هم مَن بِهْ دانم از مفسّران،
12 چه أقل شرایط آن عربیت دانستن است ، وایشان تازی به تقلید دانند نه به‌ذوق . پس کمتراز بو جهل اند ، که أو فصاحت عربیّت قرآن تازی دانستی . ولیکن به‌یقین می‌دانم که به‌أهل القرآن برکت اولی‌تر است. اما من

---

1 یا P N K L اگر M / لا ... عالی NKK علم P L / 2 تا این غایت P L - N M K / سنائی گوید N بیت P - M L K / 3 امامت . . . ناید K - P N M L / 4 از P N L این M K / ورش N M گرش P L K / 5 وگر N K L اگر P M / بدان کانجا K که آن آنجا P N M L / 6 کش K L می P N M / 7 محدثان ... اند N M محدثان ومفسران وناقلان دیگرند K محدث ومفسر وحفاظ دیگر است P L / عالمان N M K عالم وعارف P L / 7 - 8 ابو . . . حافظ N M K علی بوبکرو عمر حافظ جمله P L / 8 پنج یا چهار N M K چهار پنج P L / 9 درهمه N M K از PL / حافظ قرآن بودند N M واهل مدینه بیش حافظ قرآن نبودند K حافظ بودند P L / 9 - 10 بوبکر . . . چهار P L - N M K / 10 پنج کس M پنج شش کس K کس N کدامند P L / نه ... کسی P N M L پوستین کس نه K / از سر جهل N M از سر بوجهل P L - K / 11 اورم N M K گویم PL / 12 آن P N L این M - K / تازی P N M L - K / 13 اند که او . . . قرآن تازی M اند که فصاحت عربیت قرآن N وتازی فصاحت عربیت K فصاحت عربیت قرآن باری P L / 14 می دانم که اهل القرآن N M K که بو جهل دانم که اهل القرآن نبود P L / است N K بود M - P L / اما من N که P L M اسم بردن K .

به‌يقين خود چه توانم كرد ؟ مغرور نمی توانم بودن چون ديگران .
أي دوست ! بركت مثلاً جز « الحمد لله » أعنی فاتحة الكتاب وسورتی
3 چند از قرآن ياد ندارد ، وآن نيز بشرط هم بر نتواند خواندن . وقال ،
يقول نداند كه چه بود. واگر راست پرسی حديث موزون بزبان همدانی هم
نداند كردن ، وليكن من دانم كه قرآن أو داند درست ، ومن نمی دانم الاّ
6 بعضی از آن . وآن بعض هم نه از راه تفسير وغيران بدانسته‌ام ، از راه
خدمت أو دانسته‌ام . وهذا حديثٌ يطول .

٦٧ – ومقصود آن است كه « الله يتوفّى الأنفسَ حين موتها » بسيار كس
9 ياد دارند ، وبسيار كس أقوال مجاهد و ابن عباس و جرير و مقاتل ، در تفسير
آن ياد دارند. وتازی‌را معنی دانند . أمّا از اين آيت بی‌خبراند . چون عوام
اين آيت‌را معنی بسيار كس دانند در عالم ، وليكن ظاهر قرآن بدانند .
12 وكسی كه از سالكان بود و علم ظاهر نيز داند كم باشد بغايت ، ومگر كم از ده
تن باشند . وأز اين ده تن يكی‌را به يقين نمی دانم كه هست يا نه . خواجه إمام
بو حامد غزالی ، وبرادرش أحمد از اين جملت بودند ، وخواجه محمد حمويه

---

1 نمی توانم بودن N M بودن نمی توانم K ی نه كارما است P L / 2 بركت
P N M شيخ بركت K بركه رحمه الله L / جز P N M L – K / 3 ياد P N M L بيش ياد
K / بشرط هم K هم بشرط P N M L / 4 چه P M L K چون N / هم N M – P K L /
5 نداند كردن N M K داند P L / قرآن أو داند N M قرآن داند K آن اوكردن P L /
6 نه P N M L – K / بدانسته P M L ندانسته N K / 6 – 7 از راه خدمت او دانسته ام
N M بل از راه خدمت او دانسته ام P L – K / 8 الزمر 26 : 42 لـ / 9 أقوال P N M L
قرآن K / جريرو مقاتل N جوهرو مقاتل M مقاتل P L – K / در تفسير N M K – P L /
10 آن M اين آيت N – P L K / ياد دارند N M K – P L / را معنی N M N – P L /
بی خبرند MK بی خبر باشد N با خبر نباشند PL / عوام PMLK عوام باشند N / 11 بدانندو
M ندانند P L بيش ندا تندو K اما باطنش ندانند الا N / 12 از سالكان P M L K سالك
N / علم P L – N M R / باشد PNML بود K / ازده N M K – P L / 13 واز . . . تن K
N M واين را P L / يكی را يقين نمی M يقين N يكی بيقين نمی P L K / 14 بو . . .
خواجه N M K محمدو احمد غزالیو P L / حامد N M حامد محمد K / از NM ايشان از K /
حمويه P N M M عمو رحمه الله L .

أز این جملت است ، چه دانم که علم داند واز این بزرگان است در سلوك . هذا مضی .

۶۸ — أی عزیز ! شرح این آیت بتمامی آنگه بدانی کــــه سِرّ روح باتو گویند که روح خود چیست ! پس بدانی که اورا با این قالب بشری چه علاقت است! أعني بهـــذا کیفیّة تصرف الروح في البدن. پس بدانی که معنی حیـــات‌و موت چیست ! ومعنی توفي وبعث چیست ! وپنداری که دانی که حیات‌و موت چه بود؟ لعمری ! توگویی مرگ‌و زندگانی بوَد وپنداری که این علم بود . ونداني که این تبدیـــلِ لفظ به‌لفظ بوَد که با توگویند . پس مرگ‌و زندگانی چه بود ؟ قومی که سمعتِ عالمی بر خود افکنده‌اند ، وپندارند که دارندو دانـــنـــد ، از معنیِ مرگ‌و زَندگانی بی خبر اند ، همچون تو . أما باشد که خدا تورا قدری روشنا یی ِدل داده است، وانصاف در دین که گویی این راست است که می رود . ایشان خود این قـــدرهم نگویند ، وبر این ألفاظ خندند . وقالوا « لو نشاءُ لقلنا مثلَ هذا » واین نیکوترین أحوالِ ایشان بوَد . وأغلب آن بود که گویند : این کفر است‌و زندقت‌و إلحاد . وخود ندانند که کفرو ایمان چه بود .

---

1 است N M اند K - P L / چه . . . داند N M K که دانند P L / 1 - 4 است در . . . بدانی K - P N M L / 3 ای عزیز N M - P L / آیت P N L کتب M / آنگه . . . روح N M چون سر روح بدانی آنگه P L / 4 گویند N M گوید P L / پس N M پس بیقین P L / 5 بهذا N - P M L K / 5 - 7 الروح . . . چیست ومعنی . . . چه بود M ومعنی . . . چه بود الروح . . . چیست P L الروح . . . چیست N K / 6 وموت چیست N M وممات‌چه بود K / 7 - 13 لعمری . . . دارندو دانند از معنی مرگ . . . است که . . . الفاظ خندند N M K از معني مرگ . . . است که ایشان خود بدانند این هم یك . لعمری . . . دارند . وچون بشنوند بدین لفظ بخندند P L / 7 زند گاني بود P L M زند گاني این بود که می دانیم‌و می بینیم N - K / 8 لفظ بلفظ بود P N M L لفظی بود به لفظی K / 10 دارندو K - P N M L / 11 خدا N M K چون خـــدا P L / دل N K - P M L / 12 در دین که گویی N K داده که گوئی K این که P L / 13 الانفال 8 : 31 ك / 14 ترین N M K تر P L / بودو N M K است و P L / است N M K - P L / 15 إلحاد N M والعیاذ بالله K الحاد است PL / کفرو N M این کفرو K - P L.

۶۹ – ومقصود آن است که این آیت بحقیقت بدانستن بدان موقوف است که أسرارِ بسیار بدانی. از این أسرار یکی سرّ روح است . ودر شرع رخصت نیست که شرح گویند روح را . ونپنداری که مصطفا – صلعم – روح ندانست که چیست ! در امّت علمـــای دین می‌دانند که چیست ، أو چون ندانستی ؟ خدا مرا این سِرّ معلوم کرده است . و نیز معلوم است بحمد الله که چرا شرح نباید دادن ، وکَیْ شاید که شرحِ آن بگویند ، وبا که روا بود ، وبیش از این معلوم است ، وغامض تر از این که بحمد الله به‌روز گار حاصل کرده‌ام أمّا در شرحِ آن خوض کردن حرام است بطریق التفصیل ، أمّا أگر گویند بطریقِ مجمـــل روا بود ، چنانکه گفت : « قُلِ الروحُ من أمرِ ربّي » واین شرح تمام است ، ولیکن أربابِ بصایر دانند ، تو ندانی ! هذا مضی .

۷۰ – أکنون – بدان – اگر شنودنِ بی‌بصیرت أز من تورا إقناعی کند :– جانِ آدمی حقیقتِ آدمی است . واین جان را دو حال بود . در حـــالی متصرّف بود ، ودر حالی دیگر نبود . وتصرفِ جان در این قالب چنان دان

1 آیت N – P M L K / بدان P L – N M K / 2 از . . . سر M ویکی از این اسرار سرّ N ویکی از این اسرار K وازین یکی سر P L / 3 گویند روح‌را N M K روح گویند L P / نپنداري N M تو نپنداری P L پنداری K / 4 روح P N M روح‌را K – L / 4 – 6 چیست در . . . بگویند N M K علمای امت او دانند فکیف ما P L / 4 امت N M امت او PLK / که N M که روح K / 5 ندانستی N K نداند M / سرّ M – N K / 6 نباید N M نمی باید کردن K / وکی . . . آن M K بلی شرح آن شاید که بدانند ویا N / 7 – 8 وبا . . . کرده ام M K – P N L / 7 با M تا K / معلوم است M علوم هست K / که M – K / 8 – 9 أما . . . مجمل M K بطریق مجمل N لیکن مجملا أگر بگویی PL / بود N M K است P L / گفت NMK باری جلت قدرته گفت P L / 9 – 10 الاسراء 17 : 85 ك / 10 – 11 واین . . . مضی P L – N M K / 10 دانند M دانند که K را اما N / 11 ندانی N M نتوانی دانستن K / 12 بدان N بدانکه P M L K / شنودن بی P N M L چه شنودن آن K / 13 جان P L N بدانکه جان M فصل في بیان هذا المعنی بدانکه جان K / این جان‌را درحال N M K اورا در حالت P L / 14 دیگر نبود N M K نه متصرف PL / این PL – NMK .

مثلا که تصرفِ من در این قلم ، خواهم ساکن دارم و خواهم متحرك . أما این
تصرُّف که در قلم است باختیار من وابسته است ، خواهم تصرُّف کنم در قلم
وخواهم بیندازم ، تا تصرف من ازو منقطع گردد . وتصرفِ روح در قالب
قهری دان نه طبیعی و إختیاری ؛ دخلنا مضطرّین وأقمنا متحیرین وخرجنا
کارهین ، که از حکیمِ یونان منقول است ، این را دان .

٧١ — وفرقی دیگر هست میانِ تصرف در قالب وتصرف در قلم ، آن
تصرف أول است ، واین تصرف ثانی . چه جان تادر قالب متصرف نبود ،
در قــلم تصرف نتواند کرد . پس بواسطهٔ تصرف در بدن ، تصرف کند در
أجسامِ این عالم ، بتحریك وتسکین . پس قالبِ آدمی جسمی است متمیّز
از اجسامِ دیگر ، چون کاردو قلم و محبره و مقلمه و سجّاده ، زیرا که قالبِ
آدمی اورا فرمان برَد بی‌واسطه ، واجسامِ دیگر اورا فرمان نبرد تا این قالب
أولاً أورا فرمـــان نبرد ، أکنون ، متصرف بودنِ أورا دراین قالب حیات
خوانند . واین تصرف‌را منقطع شدن موت خوانند وتوفی خوانند . وباز دادن
این تصرف‌را بعد انقطاعه إحیا خوانند وبعث خوانند . واین انقطاعِ تصرُّف
یا جزوی بود که نوم خوانـنـــد یا کلّی بود که موت خوانند . وباز دادن هم

---

1 من در این N M در این K تن در P L / دارم P N L K دارم قلم‌را M / اما N M K
و P L / 2 که در قلم است N M K ـ P L / خواهم . . . قلم N M K ـ P L / 3 وخواهم
... أزو N M K ـ P L / خواهم M K نکنم بلکه N / گردد P N M L شود K / 4 قهری
P N L K مهتری M / واختیاری N M ونه اختیاری P L K / 5 که P M L که این K ـ
N / یونان P N L یونانیان M K / 6 تصرف ... تصرف N M K تصرف روح . . . تصرف
من P L / 7 است P N L K ـ M / ثانی P N L K آخر M / چه N M K که PL / تا M L
P ـ N K / نبرد P N M L بود K / 8 نتواند N M L K نتوان P / 9 پس N M K ـ PL /
متمیز P N M L هم K / 10 محبره . . . سجاده N M ومحبره وغیرها K ـ P L / 11 او K
P N L جان M / وأجسام N M K اجسام واجسام P L / نبرد N M نبردند L K P /
12 نبرد M K نبود N نبرد ودر فرمان او نبود P L / اورا در این N M K او در P L /
13 این تصرف‌را منقطع شدن M K وانقطاع این تصرف‌را N منقطع P L / 13 ـ 15 وتوفی
. . . نوم خوانند P N M L ـ K / 13 بازدادن PML ـ N / 14 احیاء N M حیات P L /
15 نوم N M آنرا نوم P L .

چنین یا جزوی بود که إنتباه خوانند یا کلّی بود که بعث خوانند ، أعـــني یومَ القیامةِ .

۷۲ — أکنون : « وهو الذي یتوفـّیکم باللیل » می‌دان « ثم یبعثکم فیه » أي في النهار ، تا چه بود؟ «لیقضي أجلٌ مسمّى» تا مدتِ بودن در قالبو دردنیا به‌سرآید . أکنون قطعِ تصرفِ جان أز قالب خدا کند ، چه همه کاری در وجود خود او کند « هل من خالقٍ غیر الله ؟ » . پس « الله یتوفی الأنفس » خواه به‌وقت مرگو خواه به‌وقتِ نوم . «حین‌موتها» آن است «والتي لم تَمتْ في منامِها » این است . اگرمدتِ بودن در دنیا برسیده بوَد ، خود تصرفِ جان به‌یکبارگی منقطع شود ودیگر تصرف نکند در قالب . پس از خواب باز نیاید « فیمسكُ التي قضى علیها الموت » . وأگر از أجلِ مسمی چیزی مانده بود ، دیگر بار به تصرف کردن بازگردد «ویرسلُ الاخرى إلى أجلٍ مسمى» .

۷۳ — أي دوست ! شدن روح أز قالبو آمدن روح به قالب ، تا باز نپنداری که دانی که چون بود که هیچ ندانی . أمامی دان ! که شدن وآمدنِ أو چون شدن وآمدنِ قالب نبود ، شکلی دیگراست ، تا به ملکوت

1 ـ 2 اعني یوم القیامة P L ـ N M K / 3 و4 الانعام 6 : 60 ك / 3 ـ 4 می‌دان ... النهار تا N M K ویعلم ما جرحتم بالنهار می‌دان P L / 3 دان N M داریم K / 4 چه بود M L P N چون K / تا مدت . . . قالبو P N M L با مدن بود K / در N M K آن علم خدای تعالی است وچون P L / 5 أکنون P L ـ N MK / خـــدا N K او M آن خدا P L / کند چه همه N M K چه همه او کند L P / 6 خود P L K ـ N M / الفاطر 35 : 3 ك / الزمر 39 : 42 ك / 7 خواه N حین موتها خواه P L ـ M K / 7 ـ 8 الزمر 39 : 42 ك / 8 است P L ـ N M K / برسیده N M K بآخر رسیده PL / تصرف P L ـ N M K / 9 یکبارگی N M K یك بار P L / پس N M K پس اگر P L / نیاید P L N M نگردد K / 10 الزمر 39 : 43 ك / 11 به‌تصرف کردن PNML تصرف کند M / الزمر 39 : 32 ك / 12 ای دوست P L ـ N M K / از . . . به NM به K از قالب وباز آمدن او یا P L / تا باز N باز M تا M L K / 13 نپنداری . . . هیچ M K نپنداری که چون بود هیچ P L ـ N / اما M L K P این حقیقت که ما بیان کردیم اما باری N / دان P N L K داند M / شدن K چون شدن P N M L / 14 وآمدن . . . شدن P N M L ـ K / شکلی P N M L این شکلی K .

نرسی ودر های آسمان برتو گشاده نگردد که « ولا تُفتَّح لهم أبواب السماء »
این شدن و آمدن را که حقیقتِ روح است بندانی ألبته . مصطفا — صلعم —
بوقتِ خواب گفتی: اللهم هذه نفسي أنت تتوفّاها ، لك مماتها ومحياها . إن
أمسكتها فاغفر لها ، وإن أرسلتها فاعصمها بمــا تعصم به عبادك الصالحين .
وهان و هان ! تا نپنداری که روح در میانِ قالب است ، چنانکه قالب بوَد
در میانِ خانه مثلاً ، یا بیرون از قالب بود چنانکه قالب بود بیرون از خانه .
بودنِ او در قالب ، چیزی دیگراست که قلم نکشد . وأرجو من فضلِ الله
العظيم أن يطلعك عليه .

٧٤ — أی عزیز ! أگر بدانی که جان را با قالب چه نسبت است ، درون
است یا برون ، بدانی که خدارا با عالم چه نسبت است ، درونِ عالم است یا
برون ، پس بدانی که: من عرف نفسه فقد عَرف ربّه ، چه بود . وبدانی که :
خلق آدمَ علی صورته ، وما خلق الله شيئاً أشبه به من آدم ، چه بود ، وچه معنی
دارد . حالی وقت نیست . دری می‌زن ! وبه « لعلّ الله يحدث بعدَ ذلك أمراً »

1 آسمان P L – N M K / گشاده نگردد P N L K نگشایند M / الاعراف 7 : 40 ك / 2 وآمدن‌را که حقیقت K وآمدن که صفت M وآمدن‌را که بحقیقت از آن N – PL / است بندانی البته M K است ندانی N ندانی ما P L / 3 – 4 ان ... لها و P M L K – N / 5 قالب بود N M بودن قالب P L بود K / 6 مثلا PML – NK / از قالب بود M قالب است K اثر او است P L از خانه N / قالب بود بیرون از P M L قالب بود برون N تو از برون K / 7 بودن N M K که بودن P L / 7 – 8 وارجو . . . علیه P L – N M K / 9 أی . . . است P – N M L K / 9 – 10 درون . . . نسبت است P N L K – M / 10 یا L اگـــر P N K – M / 10 – 11 درون . . . بدانی N M K عـــالم بدانی نسبت P L / یا N K اگر M / 12 صورته P M L K صورة الرحمان N / چـــه بود . . . دارد P M L چه بود K – N / 13 وبه . . . امرا P L – N M K / الطلاق 52 : 1 م / وبه M به K – N .

تعلّی می‌کن ! وأز طلب بکلی خالی مباش ! که روانیست تغافــل نمودن از طلب :

درِ سرایِ مراگاه گاه حَلقه بزَن   رَوا مدار که بیگانه‌وار بَرگذری

أما مپندار که تو أهلِ آنی که با تو این أسرار بر صحرا نهند ، تا سمع یا بی! آنگه از جانبِ من بُخل نیست البته ، تو مستعد کن خودرا ، أرنیها ثمرةٌ أریکها مطرةٌ .

۷۵ — عمرِ خطاب می‌گوید که مصطفا — صلعم — با بوبکر سخن گفت که شنیدم‌و دانستم. وسخن گفت که شنیدم‌و ندانستم. وسخن گفت که نشنیدم تا بدانستن چه رسد. چه گویی مهتررا أز عمر دریغ می‌آمد ؟ هیهات ! أزطفلِ رضیع مرغِ بریان‌و حلوایِ شکر دریغ نیست مادرو پدرش‌را. أما اورا زبان دارد تا پختهٔ روزگار گردد ، واین جز در خدمت نبود . واین کار که توداری أزخدمتِ پاد شاه‌کردن وبه‌لشکرگاه بودن با تحصیلِ علم راست نیاید هرگز.

---

1 تعلّی PL - NMM / که روا نیست PL - NKK / 1 - 2 تغافل ... طلب N بیت M - PLK / 3 در NMK ودر PL / روامدار N صواب نیست PMLK / گذری PNML گردی K / 4 با تو PMLK تا تورا N / بر NK در M به PL / نهند NMK توان نهاد PL / 4 - 5 تا سمع یا بی آنگه PMLK لیکن N / 5 من NMK ما PL / البته ... را M البته تو مستورکن خودرا PNL - K / 5 - 6 ارنیها ... مطرة PML زیرا که K - N / 8 که من شنیدم ودانستم PNLK - M / وسخن... ندانستم PNL وگفتم که شنیدم خود M - K / وسخن گفت که نشنیدم NM وگفت کــه ندانستم K - PL / 9 تا بدانستن چه رسد MK ونداانستم N ونشنیدم PL / مهتر N مصطفی PMLK / از طفل NM مادر پدرو از طفل PL مادران از طفل‌و K / 10 مرغ M - PNKL / شکر PL - NMK / نیست مادر وپدرش‌را NM ندارد PL ازان دارند K / اما اور NM که K اما PL / 10 - 11 زبان ... گردد NM زبان دارد باش تا پختهٔ روزگار گردی K طفل تا پخته نگردد اورا زبان دارد PL / 11 واین ... نبود M واین جز در ترك خدمت روزگار نیاید PNL - K / 11 - 12 واین کار ... عــلم N بلشکرگاه PLK - M / 12 راست نیــاید PLK - NM / هرگز M - PNLK .

لعمری! اکنون خودرا تمهیدی می‌کن، تا وقت بود که خدمتِ کفشی توانی کرد تا دوامِ صحبت‌و خدمت، تورا این دولت بدهد:

3 العلمُ من شرطه لمن خَدمهُ أن یجعلَ الناسَ کلَّهم خدَمَه
خدم العلی فخدمته وهي التي لا تخدم الاقوام ما لم تخدمه

۷٦ – هنوز رویِ مردان نادیده، وصولتِ شیر ناچشیده، وحسرت‌و
6 درد بجایِ آب‌و نان ناخورده، وپشنگِ نهنگ در جگرِ خود نادیده، لابل
این دور است، هرگز خدمتِ کفشی ناکرده، این چنین سخنان‌را که باشی؟
با عشق چه کاراست نکونامان‌را؟ أی دوست! جهـانِ عشق طرفه جهانی
9 است تا نیابی، نبینی، چه دانی که خدو خال‌و زلف‌و أبروو چشمِ معشوق
با عاشقان چه می‌کند:

آن بت که مرا داد به هجران مالش
دل گـُم کنمی میانِ زلف‌و خالـَش
12 پرسند رفیقانِ من از حـــالِ دلم
آن دل که مرا نیست چه دانم حالـَش

---

1 لعمری P L ـ N M K / تمهیدی N M تهذیبی P L K / 1 ـ 4 تا وقت . . . بدهد : العلم . . . تخدمه P M L K العلم ... تخدمه . تا وقت ... بدهد N / وقت N M وقتی بود K بو L P / کفشی P M K L ـ N / 2 کرد P N M L کردن K / دوام ... خدمت PL ـ NMK / بدهد N M K دست بدهد وآنجا مراد بیابی P L / 4 خدم N M K خدّام P L / هی L K N M هو P / ما لم تخدمه N K ما لم M حتی تخدم L P / 2 هنوز M هنوز تو N تو هرگز K ای عزیز هنوز P L / مردان نا دیده N M مردی نادیده K مردان ندیدی P L / وصولت . . . چشیده P L ـ N M K / 6 پشنگ (پ ِ ش َ = زخم) N پشك M مکر K کشك کشك PL / در جگر خود نا دیده M تا کامی در جگر خود نا دیده K نادیده N در مکر ماندندی P L / 7 ـ 8 لا بل ... است P L ـ N M K / 7 هرگز P N M ـ L K / خدمت کفشی P L ـ M M خدمتی N / نا کرده این P L ـ N M K / چنین سخنان‌را که M چنین حقایق‌را که N حقایق‌را که K این حقایق‌را چه P L / 8 دوست P M L K عزیز N / 9 تا ... معشوق K ـ P N M L / نبینی چه دانی N M ونبینی جــد اکنی P L / خال P L ـ N M / 10 عاشقان ... کند M عاشقان چه کند L K عاشقان چه کند بیت P عاشق صادق چه گوید، رباعیة : N / 11 کنمی K کردم P LN M .

۷۷ — معذوری که هرگز « کهیعص » با تو غمزه نزده است ، وگر نه از سرَت تا قدم همه این بودی :

گویی دو زلفِ یارم در سر چه باز دارد 3
کز دلــبری‌و کشی کاری دراز دارد
با گل حدیث گویَـــد بالاله پای کوبَـــد
برَمــــهٔ زره نگارد با زُهره ساز دارد 6

بدایتِ این کار عشق است ، تارسی آنگه بینی . حالی دانم که دوری ای عزیز !

بَرسینِ سپهر سَر سپاه آمد عشق بر کافِ کلاه ، گل کلاه آمد عشق 9
بَرمیمِ ملوک ، ملکِ ماه آمد عشق با این همه یك قدم زِ راه آمد عشق

۷۸ — من در وادیی افتاده‌ام که تورا خود فراموش کرده‌ام .

معشوقِ بلاجویِ ستمگر دارم وَز آبِ دو دیده آستین تر دارم 12
جانم برد این هوس که در سردارم من عاقبتِ کارِ خود از بر دارم

چه توان کرد ؟

با یسته چو جان‌و بی وفایی چو جهان 15
زین روی همی جان‌و جهانَت خوانم

---

1 معذوری N M K تو معذوری P L / مریم 19 : 1 م / وگر N یــا M K ور P L / 2 سرت N فرق P M L K / این P N M L معنی K / بودی N L K بود که M بود بیت P / 3 باز M ناز P N L K / کشی N M K کستی P L / 5 پای کوبد، N M K راز جوید P L / 7 بدایت ... است N M بدایت کار عشق است P L – K / رسی N M برسی K پرمی P L / آنگه بینی P L – N M K / حالی دانم M K حالی P L – N / که P L M – N K / 9 ای عزیز N K ای عزیز بیت M بیت P – L / 10 سپهر K سربر PNML / میم P L N M رسم K / یك P M L K كل N / 11 تو را خود M ترا P L K خودرا N / افتاده ام . . . کرده ام K افتادم ... کردم N M L افتادم ... کردم بیت P / 12 معشوق بلاجوی M L معشوقهٔ بلاجوی‌ر P N / وز K از N M K از P L / 14 چه‌توان کرد P L چه توان کرد بیت N M – K / 15 چو جان P N M L جانی K / چو جهان N M L K چون جهان P / 17 همی N M K همگی P همه L .

عجبا أز این حدیث :

گه سروِ بلندِ صدره پوشَت خوانم   گه ماهِ تمامِ باده نوشَت خوانم

3   أرزان بخری و رایگان بفروشی   أرزان خرِ رایگان‌فروشَت خوانم

۷۹ – یُحِبُّونه برِدَرگاهِ جلالِ یحبُّهم گردآمدند، گفتند: تا کی أز زحمتِ أغیار ؟ خطاب واما چنان باید که أغیاررا در آن دخلی نبود ! وا ایشان

6   گفتند : « أدعوني أستجب لکم » ، گفته ایم ، از راهِ کرم دعایِ شما مقرون است به‌اجابت ؛ حمعسق ، طسم ، المص ، طه ، یس ، ن ، ق ، ألم ، ارسلانم خوان تا کس بنداند که کیَم . آری صنما !

9   سروِ سَهی و مـــاهِ تمـامَت خوانم

یا کبکِ دری یِ خوش خرامَت خوانم

زین هرسه بگوی تا کدامت خوانم ؟

12   کز رَشك نخواهم کـــه به‌نامت خوانم

والسّلام . والحمد لله على نِعمهِ التّامّةِ الکامِلةِ وصلواته على محمد وآله أجمعین .

1 عجبا PL عجب M - KN / 2 گه . . . نوشت خوانم PNML - K / 3 خر خرو K / 4 یحبونه NMK گروه یحبونه PL / جلال PNML - K / 5 خطاب . . . نبود PL - NMK / واما NK - M / 6 الغافر 40 : 60 ك / گفته ایم NMK گفتیم L P / 7 المص . طه ، یس NM . المص . یس PL - K / ن . ق . الم N - PMLK / ارسلانم NMK ع ارسلانم PL / 9 سرو سهی و NMK سرو سمر L آری صنما P / 10 یا . . . خرامت PML یا آهوی افتاده بدامت NK / 11 زین . . . بنامت خوانم NLM P - K / بگوی تا M نگویی که PNL / 13 والسلام M - PNLK / والحمد لله ML P - NK / على نعمه التامة PL رب العالمین M - NK / الکاملة L - PNMK / 13 - 14 وصلواته . . . اجمعین M - PNLK .

بسم الله الرحمن الرحيم

٨٠ - سلام ودعا میرسانم آن برادر ِ أعزّرا أطـــال الله بقاءَه وسلك به
سبیل الرّضا چند روز بود که در معنی ِ قسمهای ِ قرآن چون « والضحی » 3
« واللیل » ، « والسّماء ، والطارق » ، « وطور » ، « والشمس والقمر » شرحی خواستم
دل نمی یافتم که بنویسم ، إمروز مگر وقت است که بنویسم ، این نامــه
بَر « وما تشاؤون » نوشتم ، وقت ِ طلوع ِ شمس من یوم الاثنین . 6

٨١ – بدان وآگاه باش أی برادر ِ عزیز أعزّك الله بتوفیقه لسلوك مراحله ،
که قرآن خطاب ِ لم یزل است وا دوستان ِ خود ، بیگانگان‌را از آن هیچ
نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که بسمع ِ ظاهر بشنوند وقرآن درحقّ ایشان 9
می گوید: « إنهم عن السّمع ِ لمعزولون » واگرچه معنی ِ تازی دانند أز بیگانگی
خلاصی نیابند بدین قدر ، چه بوجهل و بولهب معنی ِ قرآن دانستند من حیث
تعلّقه بالعربیة . أمّا قرآن گفت : « صُمّ بُکم عمي » . 12

---

1 ـ 12 بسم ... عمی P M L K I ـ N / 1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم
L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M المکتوب الخامس والثلاثون K / 2 ـ 4 سلام . . . الرضا
. . . بود . . . واللیل . . . والقمر K سلام . . . الرضوان . . . است . . . والشمس
والقمر واللیل والسماء والطور P L I ـ M / 3 الضحی 93 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 1 ك /
الطارق 86 : 1 ك / الطور 95 : 2 ك / الشمس 91 : 2 ك / شرحی P M L I شرح K /
خواستم K خواسته است P L I آن دوست خواسته بود M / 5 ـ 6 دل . . . الاثنین P L K I
در معنی قسمهای قرآن چونو الضحیو اللیلو النهارو الطورو الشمسو القمر M / 5 نامه P L I
مکتوب K / 6 طلوع الشمس P L I الطلوع K / 7 ای برادر عزیز . . . بتوفیقه . . .
مراحله P L I ای برادر . . . بالتوفیق . . . مراحله K ـ M / 10 الشعراء 26 : 12 ك /
11 نیابند بدین قدر P M L I بدین قدر نباشد K / دانستند P M L I می دانستند K /
12 البقرة 2 : 18 و 171 .

* * * نامهٔ شصت و نهم I 81. K 35. L 87. M 45. N 1. P 93. * * *

۸۲ – أی عزیز ! اگر کسی أبیات حماسه یاد گیرد ومعنی آن نداند، روا
بوَد که گویند فلان حماسه یاد دارد. وروا بوَد که گویند فلان حماسه أصلا
نداند و نه بیتی أز آن . واین طرفی نقیض از آنجا راست بوَد در این قضیّت 3
که حماسه مشترك الدّلاله بود که این ألفاظ را إطلاق کنند ومراد از آن أبیاتِ
ظاهر بود . واز این سبب است که راست می‌بود که می گویند فلان کودك
حماسه داند اگرچه هیچ معنیِ آن نداند. وگاه گاه لفظِ حماسه‌را إطلاق کنند 6
ومراد از آن مقصود حماسه بود وآن جز معنی نیست ، چنانکه گویند . وعلی
هذا التأویل روا بود که چون کودکی ظاهرِ أبیات یاد گیرد ومعنیِ آن نداند
گویند او أز حماسه هیچ نداند. وأز آنجا که حقیقتِ کار است حکمِ این درست 9
آید که گویند نداند ، زیرا که مقصود از یاد گرفتنِ حماسه دانستنِ معانی است ،
یا نه آنکه یاد ندارد با آنکه یاد دارد برابر بود ، وچون گویند : فلان کودك
حماسه داند ، پنداری این گفت مجازی است نه حقیقی . 12

۸۳ – أی عزیز ! لفظ و معنی‌را چون قالب و جان دان. لفظِ آدمی بر جان أفتد
أز آنجا که حقیقت است نه برقالب . چنانکه گویند : فلان عالم و قادر و ذکی و
بلید و جواد و بخیل و حقود و حسود و مؤمن و کافر است. واین همه أوصافِ جان 15

1 - 7 ای عزیز ... چنانکه PMLKI - N / ای عزیز M ای K - PLI / 2 که ... بود PMLI - K / 3 ونه بیتی از آن PLI وبیتی از آن M وبیتی از آن نداند K / نقیض PMLI نقیض است K / 4 بود PLI باشد M است K / 4 - 7 ابیات . . . از آن MK - PLI / 5 ظاهر بود M آن بود ظاهر K / 6 هیچ معنی آن M معنی هیچ K / 7 وآن... چنانکه PLKI ومعنی آن M / گویند PNLKI - M / وعلی PNMLI عل K / 8 آن PLI - NMK / 9 کار است K است PLI - NM / درست PNLKI راست M / 10 آید N است PMLKI / نداند PNLKI حماسه ندارد M / دانستن معانی PMLKI معنی آن N / 11 یا نه PMLI باز K فان الکفار وگرچه N / 11 انکه . . . بود NK انکه یاد دارد برابر بود PLI انکس که یاد ندارد با انکس برابر بود که یاد دارد M / کودک PMLKI کس N / 12 پنداری PNLKI پندارد M / 13 را PLI - NMK / 15 است PMLKI - N / واین PLKI - NM .

است. ونشاید که قالب موصوف بود به‌چیزی أز این صفات بهیچ حال. أمّا بر
قالب نیز من طریق المجاز هم اطلاق کنند، أعنی لفظِ آدمی‌و انسان‌و آنچه بدین
ماند. چنانکه گویند: زید قصیرو طویل‌و عریض‌و بطین‌و أقطع است وآنچه 3
بدین ماند ، ومعلوم است که این همه أوصاف بر قالب أفتد ، پس پنداری
که زید مشترك الدّلاله است بین ما یطلق ویراد بهِ النفسُ المدرکةُ العالمةُ
وهو الإطلاق المفهوم الحقیقي فیما بین العلمـاء الراسخین في العلوم البرهانیّة ، 6
وبین أن یطلقَ ویراد بهِ القالبُ المتصرّفُ فیـــه من جهةِ النفسِ ، وهذا هو
الإطلاق العاميُّ المجازيُّ .

٨٤ – چون مصطفا – صلعم – گوید : کنتُ نبیّاً وآدم بین المـــاءِ 9
والطین . این إشارت بجان تواند نه به قالب ، وچون با نوح پیغامبر – صلعم –
گوید : « إنه لیسَ من أهلك » إین کافِ « أهلكَ » را مفهوم جز جان نیست و
نشاید که مراد قالبِ نوح – صلعم – بود ، زیرا که أو فرزنـــدِ نوح 12
– صلعم – بود . أما إینجا که نوح گوید : « ربِّ إنَّ ابني من أهلي »
ومقصودِ أودر هردو یا – أعني یایِ ابني ویایِ أهلي – قالب بود .

٨٥ – وهمچنین مصطفا – صلعم – گوید: أنا أعزُّ علی اللهِ من أن یَدَعني في 15
الترابِ أکثر من ثلاث لیالٍ . مفهوم إین « أنا » جز جانِ پاك نیست بتزدیكِ
علمایی که ورثهٔ أنبیا أند – صلعم – ایشان . أمّا اگر گوید « انما أنا ابنُ
إمرأةٍ کانت تأکلُ القدیدَ في الجاهلیّةِ . مفهوم از این « أنا » جز قالب نیست. 18
أمّا إینجا که مصطفا – صلعم – گوید : أنا أوّل مَن تنشقّ عنه الارضُ ولا
فخرَ. أنا أوّل مَن یَقرعُ بابَ الجنّةِ . سالکان‌را خلاف أفتاد ، قومی گفتند

---

2 – 3 وآنچه ... است PLI – NMK / 3 وبطین K فعریض N – M / 5 ما یطلق NM
ما یطلق علیه K ان یطلق PLI / 7 جهة PNMLI کیة K / 9 – 10 وآدم بین الماء والطین
PMMLI – N / 10 پیغامبر K پیغمبر PLI – NM / 11 هود 11 : 46 ك / کاف
PLKI وبای ... اعنی 14 / ك 45 : 11 هود 13 / M کافر من N کاف من PNMLI
K – / گوید PLI – NMK / 16 پاك PLKI – NM / 19 أما PNMLI – K /
که NMK بود که PLI / گوید PNMKI – L .

که مفهوم این « أنا » قالب است ، قومی دیگر گفتند جـــان است . ودر
شرح این معانی خوض کردن به تمامی حرام است ، وأرجو که این قدر که
3 نوشته شدهم وبال نبود ، واللهُ الموفّقُ لکلِّ خیرٍ .

۸۶ – وپنداری که تا اسلام است هیچ آدمی این بیـان کرده است ؟
أمّا دریغ از آنست که چندین سال طالبِ چیزی از این نبوده‌ای ، وجان
6 نکنده‌ای در طلبِ این حقایق ، تا قدرِ این بدانستی . چون غزّالی باید
تا قدرِ این بداند ، تو این حدیث‌را چه باشی‌و که باشی که قدرِ این چنین
علوم‌و معارف بدانی ! هذا مضی .

9 ۸۷ – اکنون بدان که لفظِ قرآن‌و کلامُ الله‌و آنچه بدین ماند ، مشترك الدّلاله
است . وقت بود که این لفظ‌را اطلاق کنندو مقصود أز آن حروف‌و کلمات
قرآن بود ، وهذا هوَ الاطلاق المجازی . واز این سبب بود که در قرآن گوید :
12 کافران قرآن شنوند ، چنانکه گفت : « وإن أحد من المشرکینَ استجارك
فأجرهُ حتّی یَسمعَ کلامَ اللهِ ثمّ ابلغهُ مأمَنهُ » می گوید : چون مشرك
قرآن شنود این بود . امّا بیشتر آن بود که لفظِ قرآن را اطلاق جز بر حقیقتِ
15 قرآن ، و هو المعنی المقصود منه ، نکنند . وچون چنین بود گویند : کافران
قرآن نشنوند . وهو الاطلاق الحقیقیّ الخاصُ . واز اینجا بوَد که گوید :
« إنك لا تُسمِعُ الموتی » ، « إنّهم عَنِ السَّمْعِ لمَعزولونَ » ، « صمٌ بکمٌ

---

1 که K - P N M L I / جان P N M L I که مفهوم این جان K / 2 به تمامی M به تمام P L I تمام N K / 3 م P N L K I - M / نبود P L I نباشد N M نگردد K / والله . . . خیر P N M L I - K / 4 - 6 وپنداری . . . مضی P N L I - M K / 4 کرده P N L نکرده I / 5 طالب N طلب P L I / چیزی از این P L I - N / 7 این چنین P L I چنین N / 9 وکلام P M L I N کلام K / 11 واز N M K از P L I / گوید P L K I گویند N M / 12 چنانکه گفت P M L I N - K / 12 - 13 التوبة 9 : 6 م / 13 می‌گوید P N M L I - K / چون P N M L I - M / مشرك P N M L I مشرکی M / 14 قرآن N M K آن P L I / اطلاق N M اطلاق نکنند P L I - K / 15 منه نکنند K نکنند N M - P L I / گویند P N L K I گوید M / 16 الخاص P N L K I الخاص M / 17 انك . . . لمعزولون P N M L I - K / الروم 30 :52 ك / الشعراء 26 : 212 ك /
17 البقرة 2 : م .

عمىً ». واین طرفی نقیض جز بدین تأویل راست نتوانَد بود . أعني قوله « حتّى يَسمَعَ كلامَ الله » مع قوله « ولهم آذانٌ لا يَسمَعونَ بها » . ومعلوم است که أنّ الكفّارَ كانوا يَسمَعونَ ظواهرَ حُروفِ القرآن . 3

٨٨ — أکنون بدانکه چون عمر گوید : ليس في القرآن ذكر الأعداءِ ولا خطابٌ مع الكفّارِ ، مقصودِ أو اینجا از لفظِ قرآن ، حقیقتِ صفتِ أزل است ، یا نه آخر عمرِ خطّاب دانست که در قرآن چندین جایگاه است 6 که « أيُّها الكافِرونَ » وهذا خطابٌ مع الكفّار . پس چون گوید که در قرآن خطاب نیست با کافران ؟ أيْ عزیز ! این روشن است بینندگان را أما با کوران أز روشنی آفتاب چه سود ؟ وهمچنین عمرِ خطّاب در قرآن 9 می دید، نامِ بولهبو فرعونو هامانو قارون. پس چون روا بودی که گوید: ليس في القرآنِ ذكرُ الأعداءِ ؟

12 ٨٩ — أکنون چه این خود مقدّمه‌ایست مقصودِ مارا ؛ قرآن خطابِ « يحبُّهم ويحبُّونه » است. هیچکسِ دیگررا درآن مدخلی نیست، چون این مقدّمه‌را بیان افتاد ، بدانکه چون معشوق با عاشقِ خویش غمزه زَندو سوگندی یادکند ، باشد که گوید که به‌جانِ من که چنین کن ! و وزانه في 15 القرآنِ : « فوربِّ السماءِ والأرضِ إنهُ لحقٌّ »، « فوربِّكَ لنسألنّهم أجمعين »،

1 نتواندبود P N M L I نبود K / 2 التوبة 9 : 6 م / قوله P N L K I فولهم K / الاعراف 7 : 179 ك / 3 است که K - P N M L I / 5 أو . . . صفت P N M L I از این جمله لفظ قرآن است که حقیقت آن صفات K / از N M آن P L I / 6 جایگاه است P L K I - N M / 7 که ایها P N M L I که یا ایها الذین کفروا وایهـا K / الكافرون 109 : 1 ك / 8 این K همه P L I - NM / 8 - 9 بینند . . . کوران K اما فـا بینندگان‌را وکوران را P N L I اما کوران را M / 9 سود P N M L I سود بود K / 10 بودی K بود P N M L I / 12 این P N M L I - K / را P N L K I از M / 13 المائدة 5 : 54 م / ویحبونه است P L K I است ویحبونه N M / دیگر P N M L I - K / مدخلی P L M I دخلی N M / 14 را بیان P L I بیان K تمهید N M / زندو P N M L I دید K / 15 - 16 فی القرآن P M L K I قوله تعالی N / 15 الذاريات 53 : 21 ك / الحجر 15 : 92 ك .

« فلا أقسِمُ بِربِّ المشارقِ والمغاربِ إنّا لقادرونَ». وباشد که چون معشوق
با عاشق سوگند یادکند گوید : به‌مویِ‌و رویِ من ، لا بل گوید : به سگِ
3 کویِ من ! أگر عاشق نبوده‌ای تورا ممکن نیست که إین به ذوق إدراك توانی
کرد . تو چه دانی که عاشق أز این قسمهایِ معشوق چو قوت خورَد ؟
وهرچند أز معشوق دورتر بود مُقسَم بهٌ ، عاشق‌را أز آن ، قوت عظیم‌تر
6 بود . وهذا یتعلقُ بالذّوق فمَن لم یذُق لم یعرف . أگر گوید مثلا به خاكِ پایِ
سگِ کویِ من ، قوتی عظیم خورد عاشق از این . ووزان ما نحن فیه في
القرآن : « فورَبِّ السّماءِ والأرضِ » ، « والطورِ » ، « والقرآنِ » ، « واللیلِ »،
9 « والشمسِ » ، « والضّحی » ، « والتینِ ، والزیتونِ » . أما چون گوید: « وکتابٌ
مسطورٌ » ، « والقرآن ذي الذّکر » ، « والقرآنِ المجیدِ » نپنداری بدان ماند
که گوید : به زلفِ عنبر بویِ من‌و به رویِ چون خورشیدِ من‌و به‌دندانِ
12 چون پروینِ من ، وچون گوید : « واللیل ، والنهار ، والضّحی » بدان
ماند که گوید : به پیراهنِ من ، وبه‌موزه‌و سر موزهٔ من ، وبه کلاهِ من ، تا
آنجا که گوید : به خاكِ پایِ سگِ کویِ من .

15 ۹۰ — أی دوست نشنیده‌ای که عاشق چون بدین مقام رسد که معشوق
أز پردهٔ کبریاو عظمت‌و جبروتِ خود بَرویْ تجلّی کند وأو در دَریایِ

1 المعارج 60 : 40 ك / و با N M M با P L I / 2 گوید K - P N M L I / 3 تورا . . .
این P N M L I تورا ازین فهم . . . این معنی K / 4 کرد توچه دانی P L K I کردن هرگز
N M / این . . . خورد P L I - N M / ی معشوق K - P N M L I / 5 وهرچند از
K - P N M L I / 7 ووزان P L I ووزانه K - N M / في P L I - N M K /
8 الذاریات 51 : 23 ك / الطور 52 : 1 ك / یس 36 : 2 ك / اللیل 92 : 1 ك / 9 الشمس
91 : 1 ك / الضحی 93 : 1 ك / التین 95 : 1 ك / 9 - 10 الطور 52 : 2 ك / 10 ص
38 : 1 ك / ق 50 : 1 ك / نپنداری N - P M L K I / بدان P N M L I که بدان
K / 13 گوید K - P N M L I / وسر موزه P N M L I - K / 14 به خاك P M L K I
بحق خاك کف N / پای P N L K I پای من M / 16 کند P L I - N M K .

التعظیم لله غرق شود ، چه گوید ؟ أز من بشنو که ، علی الخبیر سقطت. لا بدّ است که گوید :

دعوی نکنم که عاشقِ رویِ تو أم 3
من خاكِ كفِ پایِ سگِ کویِ تو أم

۹۱ ـ اگر وقتی پس أز این، معشوق، عاشقِ دل سوختهٔ خودرا بَر بساطِ انبساطِ خود جای کند ـ چه می شنوی ، دریغـا که نه سخنِ تو است ـ 6
وازراهِ رحمتو تعطفو کرمو فضل بَروی جلوه دهد خودرا چون خواهد که با یاد عاشق دهد ، آن مقامِ تعظیم که گفتی در آن مقام : من خاكِ كفِ پایِ سگِ کویِ تو أم . لا محاله هر قسَم که یادکند بر مقتضایِ آن مقامِ گذشتهٔ 9
عاشق ، همـه چنین بوَد که به خاكِ كفِ پایِ سگِ کویِ من . وتو چه دانی که عاشق چه قوت خورَد از این که معشوق چنین سوگند خورد ، وازو گویدو نماید که تو در آن مقام محلّ نظرِ ما بودی ! ودر این حالِ ثانی تورا 12
قدرِ آن می نهیم که واتو واگوایم که آن‌سوگندِ ما أز عاشقیِ توست ، یانه ،

---

1 لله P N M L I لامر الله K / علی . . . سقطت P N M L I سقطت علی الخبیر به K /
I ـ 2 لا بد . . . گوید P L I / 3 ـ 4 دعوی . . . توأم N M K ـ P L I ـ N M K
ودر حاشیهٔ N چنین دارد : اوله :

من بندهٔ زلف عنبرین بوی توأم — مولای دو دیدهٔ بلا جوی توأم

/ 5 ـ 9 اگر . . . توأم P N M L I ـ K / 4 دل P L I ـ N M / 6 خود M افتادهٔ
خویش P L I ـ N / چه . . . است P M L I ـ N / 7 راه N پرده P M L I / خود . . .
که P M L I ـ N / 8 که N M ـ P L I / گفتی P M L I کفتم N / من N M دعوی
نکنم که عاشق روی توأم . من P L I / 9 لا N M دریغا که این نه سخن تو است . اکنون
بدان که لا P L K I / بر N M در P L K I / گذشته N M K گذشت P L I / 10 عاشق
N M ـ P L K I / همـه N M هم P L K I / بود که به P N L K I گویند که بحق M /
کف پای N M پای P L I ـ K / 11 ـ 12 عاشق . . . گویدو K عاشق از این چه قوت
خورده معشوق وازو P M L I از این چه قوت خورد ومعشوق بدو N / 12 این M L K I
P ـ N / 13 واگوایم P L I گویم N M K / که P M L K I ـ N / یا P M K L I اگر N /

این سوگند کس وابیگانگان یاد نکند .

۹۲ – أکنون بدان که همـــه قسَم معشوق از آنجا که حقیقت بوَد همه
3 به‌خود بوَد . زیراکه اگر مجنون‌را وا سگِ کویِ لیلی عشقی بوَد ، نه آن
با سگ بُوَد ، هم با لیلی بوَد . اینجا بدانی که ابنِ عبّاس چرا در تفسیرِ این
قسمها گوید : أي وربِّ اللیلِ وربِّ النّهارِ وربِّ الشّمسِ وربِّ القمَرِ
6 وربِّ التّینِ وربِّ الزیتونِ . أمّا نه هر آدمی که این تفسیر از ابنِ عبّاسِ
بدو رسد معنیِ این بداند ، لا بل تا در سلوك بدان جای‌گاه نرسد که قسمهایِ
قرآن از معشوق بشنود ، این نداند که چرا واللیل، وربِّ اللیلِ بُوَد ، تو هم
9 ندانی . وأگر چه این همه شرح بنوشتم ! زیراکه این از راهِ خدمت کفشِ
مردان به دَست توان آورد ، از خدمتِ سلطان به دست نیاید هرگز . بندهٔ
بندگانِ إبلیس بودَن ، ونفع وضرِّ خویش در إیشان بسته دیدن ودانستن ،
12 دیگراست ، وپایِ همّت برَقفایِ إبلیس زدن ، وخودراخـــداوند کردن
دیگر . « إنّ عبادي لیسَ لكَ علیهم سلطانٌ » .

۹۳ – پنداری إبلیس بَر درگاهِ دولتِ دوستانِ خدا زَهره دارد که
15 بچَخد ؟ حاشا ! وکلّا ! لعمری ! و « ما أرسَلنا مِن قبلكَ مِن رسولٍ
ولا نبيٍّ إلّا إذا تمنّی ألقی الشیطانُ في أُمنیتِهِ » . أمّا بندهٔ سلطان بُوَد
که بر مرکبِ سلطان نشیند تا وا إصطبل برَد . مرکبِ خاصِ غلام دیگر

---

1 کس وا . . . یاد نکنند N M وا . . . یا نکنند P L I وا . . . نباشد وبا ایشان یاد نکنند K ـ 2 که همه N M K که هم P L I/3 مجنون P M L I محبوب K /عشقی PNK I عاشقی K / 4 با لیلی P M L I لیلی N K / 5 النهار P N M L I النهار ورب المشرق والمغرب K / 7 گاه P M L I – N K / 9 واگر چه این همه N اگر چه همه K چه اگر چه این همه P L I اگر چه به M /9ـ 10 کفش. . . خدمت N L K I – M /9 کفش P L I نفس K شیخ N / 10 مردان K I – P L N / 12 وپای P N M L I پای K / زدن P N M L I نهادن وان ریش طویل ابلیس بردست بپیچیدن دیگر است K / کردن P M L I گردانیدن K / 13 الاسراء 17 : 65 ك / 14 دوستان P M L K I – N / 15 بچخد P N L K I بجهت M / 16 ـ 15 الحج 22 : 52 م / 16 اما P M R K I واما N / سلطان P NIM L I سلطان عالم K / 17 نشیند . . . مرکب P N L K I – M / 17 خاص غـلام دیگر N K – P M L I /

بود ، ومرکبِ سلطان دیگر . ومرکبِ سلطان غلام‌را نتواند بودن .
بَر مرکبِ سلطان نشستن برای مرکب است ، نه برای غلام . غلام خادمِ
مَرکب بُوَد آن ساعت . تا غلطی نپنداری که « فینسخُ اللهُ ما یلقي الشیطانُ » . 3
أی عزیز ! مراکبِ خاصْ إبلیس وجنودِ أو خود پیداست ، ومرکبِ
خاصْ سلطان خود پیدا .

٩٤ – أمّا إبلیس هم بَر نشیند أز بهر آنکه کالِ مردان است . وآن تو 6
ندائی أز مصطفا – صلعم – بشنو که بَراین نکته تنبیه چون می کند ، أرباب
بصایررا گفت : إنَّ الرَّجلَ لیذنب الذَّنبَ فیدخلُ به الجنَّـةَ . لا بل
أز قرآن بشنو : « والذین إذا فعلوا فاحشةً أو ظلموا أنفسَهم ذکروا الله 9
فاستغفروا لِذنوبهم » . پس أز إین آیت می گوید : « أولئك جزاؤهم مغفرةٌ
مِن ربِّهم وجنّاتٌ تجري مِن تحتها الأنهارُ خالدینَ فیها ونعم أجرُ العاملینَ » .
مؤمن‌را هرگز ذَنبِ بی إستغفار نبوَد که ؟ کلُّ بَني آدمَ خطّاؤونَ وخیرُ 12
الخطّائینَ المستغفرونَ . لا جرم چون چنین بوَد « إذا فعلوا فاحشة » درعقبش
« فاستَغفَروا » بودو « وجزاؤهم مَغفرةٌ » بود ، إیشان‌را مجرم نخوانند بلکه
عامل‌خوانند « ونعم أجر العاملینَ » چون گناه محو شود وچیزی جز إستغفار 15
باقی نماند ، أورا أز گناه چه زیان باشد چنانکه شاعر گفت :

وإذا الحبیبُ أتی بذنبٍ واحدٍ   جاءَت محاسنُه بألفِ شفیعِ

---

1 بود ... سلطان PM LI - NK / دیگر . . . را N اورا PMLI - K / 1 - 2
نتواند بودن بر مرکب P MLI - NK / 2 سلطان M - PNLKI / است PNLKI بودM /
غلام غلام PMLI غلام بود که N غلا که K / 3 که PNLI - M / الحج 22 : 52 م /
5 خاص N K - PMLI / پیدا PLI - NMK / 6 هم بر MK هم می N بر PLI / انکه
PMLKI - N / وآن N آنرا PMLKI / 8 گفت PLI - NMK / 9 - 10 آل عمران
3 : 153 م / 10 - 11 العنکبوت 29 :58 ك / 12 مؤمن ... ذنب PMLKI ذنب مـؤمن
هرگز N / 13 - 12 کل... المستغفرون PNMLI ان لکل من بني آدم خطاء وخیر الخاطئین
المستغفرون K / 14 - 15 بلکه عـامل خوانند PNMLI - K / 15 شود NMK
شد PLI / 16 نماند PLK I ماند NM / از PLI - NMK / باشد PNMLI - K
چنانکه شاعر گفت N شعر M باشد PLI - K .

گفت : چه بود ؟ گفت :

في وجهه شافعٌ يمحو إساءته — من القلوب ويأتي بالمعاذير

3 ۹۵ — « فأولئكَ يُبدّلُ اللهُ سيّئاتهم حسنات » دیگراست « ویعفو عن السیّئات » دیگر بود . از سرِ گناه در گذرد ، « فأولئكَ یُبدّلُ اللهُ » بُلعجب است ، بدلِ هر معصیتی طاعتی بنویسد که : إذا أحبَّ اللهُ عبداً لم

6 یضرُّه ذنبٌ . أز قرآن بشنو ! « وقالتِ الیهودُ والنصاری نحنُ أبناءُ اللهِ وأحبّائه . قل فلِمَ یُعذّبکم بذنُوبکم ؟ » أز این ظاهرتر خواهی ؟ یعني : أحباءُ الله لا یعذّبون بالذنوب . پس گوید : « بل أنتم بشرٌ » یعني أحبـــاءُ الله

9 لیسوا ببشرٍ . وداىم که اینجــا گویی : « قُل إنّما أنا بشرٌ مِثلُکُم » چیست ؟

۹٦ — در أوّلِ این مکتوب بنوشتم : أنا ابنُ امرأةٍ ، بر قالب أفتد ،

12 چون صفتِ طویل و قصیر و أفطس و أقطع . ودوستی خداو محبوبی لم یزل بر قالب نیفتد هرگز ، که این صفتِ جان است . هر که جانِ پاكِ مصطفا — صلعم — را بَشر خوانـــد کافر است . باوَرت نبوَد ، أز قرآن بشنو !

15 « فقالوا أبشرٌ یهدوننا فکفروا » هیهات ! هیهات ! با جُهودان و ترسایان گفت : « بل أنتم بشرٌ ممّن خلقَ » شمارا خود جان نیست . کلیّتِ شما خود بشریّت است . أز این راه ایشان را « أمواتٌ غیر أحیـــاءٍ » خواند ،

18 که ایشان را جان نیست . « خالقٌ بشراً من طینٍ » هست ، أمّا « ونفختُ

---

1 گفت M I گفت : بیت P N گفت شعر L ـ K / 3 الفرقان 25 :70 م / دیگراست L K I ـ P N M / 3 ـ 4 الشوری 41 ـ 25 م / 4 بود P L I ـ N M K / 5 بلعجب است بدل M L I عجب است که P N / 6 ـ 7 K / 7 المائدة 5 : 18 م / 7 قل ... احباء الله P L I ـ N M K / یعني N M که K / 9 الکهف 18 ـ 110 ك / 11 در K بر P N M L I / این P N M L I ـ K / 11 و13 بر N M K در L I در P / 13 که این P M L K I این N / 14 باورت نبود N M ـ P L K I / 15 التغابن 64 : 6 م / هیهات N M ـ P L K I / 16 المائدة 5 : 18 م / 17 النحل 16 : 21 ك / 18 ص 38 : 71 ك .

فیهِ من روحي » نیست . قالبِ بوجهلِ زنده بوَد ، أمّا قرآن گفت : « أمواتٌ غیر أحیاءٍ » .

۹۷ – إین موت دیگر است ، وإین که در حقِ بوبکرِ صدیق گوید : 3
من أراد أن ینظرَ إلی میّتٍ یَمشي علی وجهِ الأرضِ فلینظُر إلی أبي بکر ،
خود عالمی دیگر است . بو بکر أز هرچه خَلقَ بدان زنده باشنــد ، أز
شهواتِ دنیاوی و علایقِ بَشري أز این همـــه بَرخاسته بود ، ودر عالمِ 6
« فلنُحیینَّهُ حیاةً طیّبةً » رَخت بنهـــاده . أگر علی – رض – در حقِ
خود گفت : لو کُشِفَ الغطاءُ ما ازدَدْتُ یقیناً ، چه عَجب بوَد که مصطفا
– صلعم – در حقِ بو بکر همین ثناکرد که میّتٌ یمشي علی وجهِ الأرضِ ، 9
در درونِ غیب رَخت بنهاد ، وأگر چه در دارِ دُنیا بهقالب مانده است ،
بجانِ قدسیِ خود أز کونین بَرخاست . والله الهادي . رزقنا الله وإیاكَ أیّها
الأخُ السعادة القصوی والسلام . والحمد لله ربِّ العالمینَ وَصلّی اللهُ علی محمدٍ 12
وآلِهِ الطاهرینَ .



1 ـ الحجر 15 : 29 ك / 1 ـ 2 النحل 16 ـ 21 ك / 3 واین I L M N P ـ K / 6 این N بند آن I L P ـ K M / خاسته بود N خاست I K L M P / 7 النحل 16 : 97 ك / 8 ـ 9 عجب . . . کرد M N عجب‌بود همین ثناکرد I L P عجب بود هم این بیان کرد K / 9 بو بکر N صدیق M ـ I K L P / 11 والله الهادي N ـ I K M P / 11 ـ 12 رزقنا . . . القصوی I K L M P ـ N / 11 ایاك I L M P کم K / 12 السعادة I K L P السعادات M / والسلام . . . العالمین M ـ I K L N P / 12 ـ 13 وصلی . . . الطاهرین M ـ I K L N P .

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۸ – سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ أعزرا ! أطالَ اللهُ بقـاه في طاعته
3 وسلكَ به سبيلَ السعادةِ القصوى . أي عزيز ! بدان و آگاه باش که مصطفا
– صلعم – گفت : طلبُ العلمِ فريضةٌ عــلى كلّ مسلمٍ . مهم ترين كاری
بر آدمی طلبِ اين علم است که بداند که أورا أز برای چه کار آفريده أند .
6 پس مهم ترينِ همه چيزی أورا آنست که بدان مشغول شود .

۹۹ – مصطفا – صلعم – گفت : بُنِيَ الإسلامُ على خمسٍ ؛ شهادةُ أن
لا إلهَ إلّا الله ، وأنّ محمداً رسولُ اللهِ وإقامُ الصلاةِ وإيتاءُ الزكاةِ ، وصومُ
9 رمضان ، وحجُّ البيتِ . علم بدين پنج رُكن حاصل كردن فرضِ عين است
در حقِ عموم . وچون راهِ چهار رُكن به‌مقامی رفته باشی ، ركنِ پنجم كه
لا إلهَ إلّا الله است ، روی با تو نمايد . وتا دادِ اين چهار رُكن أز خود
12 ندهی ركنِ پنجم جمالِ خود با تو ننمايد . أمّا نطق به كلمهٔ شهادتين مقدّم

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح برای هما ننذی نامه ها) بسم . . . الرحيم وبه نستعين M
ومن رسائله 11 رحمه الله بسم . . . الرحيم N المكتوب السادس والثلاثون K / 2 ـ 3 سلام . . .
القصوى M K ـ N / 2 في طاعته K ـ M / 4 مسلم MK مسلم ومسلمة N / 5 كار N K ـ M /
6 ترين . . . اورا M ترمه چيزهای او N ترين همه چيزی M / 7 مصطفا M K كه
مصطفا N / 8 وان . . . الله N M ـ K / 9 بدين M K برين N / 10 راه N ـ M K /
كه M ـ N K / 11 است N M ـ K / با تو N M داد K / 11 ـ 12 وتا . . . ننمايد M
ـ N K / 12 به كلمة K بكلمق N M / شهادتين M الشهادة N K .

* * * نامهٔ هفتادم . N 11, M 59, K 36 * * *

است بر چهــار رکن . بسببِ آنکه عصمتِ دم‌و مال از این نُطق مستفاد است . وتا مَرد معصومُ الدمِ والمال نبوَد راهِ دین نتوانَـد رفتن .

۱۰۰ — واگرنه آن بودی که عصمت از آن نطق مستفاد است ، تا چهار رکن‌را به‌تمامی نرفتی ، این نطق حرام بودی . زیرا که کِذب حَرام است. وهر که گوید : لا إلهَ إلّا الله ، ووداد این هنوز تمام نداده باشد ، وراه نرفته بوَد ، دُروغ می‌گوید . زیرا که چندین مَعبــود دارد از هَواو شَهوت و دُنیاو شَیطان . وچون گوید : لا إله إلّا الله ، دُروغ گفته باشد ، ودُروغ حَرام است . اما به ضرورتِ عارض ، این دُروغ واجب بوَد . وهرجا که ازدروغی عصمتِ خون‌و مالِ مسلمان حاصل می‌شود ، وبه طریقِ دیگر حاصل نشود ، آن دُروغ واجب بوَد . چه اگر مسلمانی مختفی شود از ظالمی ، چون ظالم اورا از کسی طلَب کنَد تا خونش بریزد ، نشاید که این کس راست گوید ، وگوید : فلان جای است که راست گفتن در این موضِـع حَرام بوَدو دُروغ واجب .

۱۰۱ — ودر لا إله إلّا الله گفتنِ عصمتِ دم‌و مال است ، اگرچه دُروغ بوَد ، آن کس را که راهِ دین خواهَد رفت واجب است . امّا کسی را که

---

1 آنکه M N – K / نطق M لفظ شهادت N – K / 2 دین M N – K / 3 نه‌آن M K نه N / تا M N و K / 4 را بتمامی نرفتی M را بتمامی راه نرفته بودی N راه تمام نرفته بودی K / 5 وداد . . . باشد M N وراه دین هنوز تمام نرفته بود K / 7 وچون M چون N K / 8 ضرورتی N ضرورت K ضروری M / دروغ واجب M راجب M دروغ حرام نبود واجب N / 8 – 10 وهرجا . . . بود M N – K / 9 ومال M – N / می M – N / طریق M طریقی N / 10 چه M K – N / 12 فلان M N که فلان K / راست گفتن N این صدق M K / 13 موضع M K مقام N / دروغ N کذب M K / 14 در M N – K / دروغ M N آن مرد دروغ K / 15 بود M است N K / کس M N که K / رفت M K رفتن N / واجب . . . که K واجب است اما آن کس که راه N – M .

نَشاید رفت وهو معصومُ الخلقِ إلّا مَن شاءَ اللهُ ، نَشاید که لا إلهَ إلّا الله
گوید به دُروغ ، که معصوم الدم بُوَد . زیرا که عصمتِ دمِ او دَر شرع ،
3 خود مَطلوب نیست ، تا دُروغ در حقِ او به عارضی واجب آید . لا بل
دَر شرع ، عصمتِ دم که مطلوب آمد ، سبب آنست که راهِ دین روَد ،
یانه خونش ریختنی است . خود اینجا عالَمها زیرو زِبَر شوَد به نزدیك مختصر
6 دید گان . وأرباب بصایر را اینجا یگاه ، بسیاری حقایق معلوم شود . اینجا
بدانی که مالكِ أنس چرا گوید : ثلثی از جها نیان را در مصلحتِ ثلثین
توانم باخت . بَینَنی وَبَینَ اللهِ ، أکنون این رکنِ أوّل ، أعنی شهادتِ
9 أن لا إلهَ إلّا اللهرا بدانستی که حکمِ گفتن چیست ؟ .

۱۰۲ – دوم رکن نماز است ، أولاً ، بر تو و بر عموم فرض است که نماز
بیاموزی . أوّل عِلمش حاصل کنی ، پس به عمل مشغول شَوی ! وچون خدا
12 گوید « فویلٌ للمصلین ، الذین هم عن صلاتِهم ساهونَ » تورا فریضه بباید
دانست ، که شرطِ نمازِ مقبول چیست ؟ وچه سببرا ثمرهٔ بعضی نمازها
ویل آمد . چه أگر این ندانی چه دانی که فریضهٔ نماز گزاردی یا نه . مصطفا
15 – صلعم – می گوید که ، یأتي علی النّاس زمانٌ یجتمعونَ في المساجدِ

---

1 نشاید رفت وهو K راه دین نخواهد رفتن وهم N را که راه دین نخواهد رفت وهمه M / ین K M ما N / 2 که معصوم K M تا معصوم N / او K M – N / 3 تا N M که K / او به عارضی M N معارضی K / آید لا بل M گردد لا بد K شود لا بد N / 4 آمد سبب N M آمده است K / 5 یا K M وگر N / به N M وبه K / 6 یگاه K – N M / 7 ثلثی K M دو بخشش N / از جهانیان N از جهان M این جهان K / را K – N M / در N M بسه K / ثلثین K ثلثی M شبلی N / 8 بینی K M بینك N / این N M به K / 10 دوم رکن K N رکن دوم M / است که N M که K / که نماز K M که N / 11 عمل K M عملش N / خدا N حق K M / 12 الماعون 107 : 4و5 ك / 13 چه سبب را K M زچه سبب N / 14 چه . . . ندانی N M اگرچه بندانی K / یا N K اگر M .

ویصلّونَ ولیسَ فیما بینهُم مُسلمٌ ، آخر تورا سودای آن نبوَد که این
یُصَلّونَ که حدیثِ مصطفا بدان ناطق است ، ومقرون است بدین که :
لیس فیما بینهم مسلمٌ ، چیست . 3

۱۰۳ – آخر نگویی که خلیل چرا گوید : « ربِّ اجعلني مقیمَ الصلاةِ ؟
أز این حرکات و قیام و قعود که تو در نماز بجا آری عاجز بود ؟ آخر نگویی
که « الذین هم علی صلاتِهم دائمونَ » چیست ؟ ودوام در نماز چون صورَت 6
بندَد ؟ أگر ، الأنبیاءُ في قبورِهم یصلّونَ ، تورا معلوم گردد که چیست ،
بدانی که « في صَلاتِهم دائمونَ » چیست ! أیْ دوست ! یموتُ المرءُ علی ما
عاشَ علیه . وأنبیا أزین قوم بودند که « في صَلاتِهم دائمونَ ». پس ضرورَت 9
بوَد که ، الأنبیاءُ في قبورهم یصلّون . باش تا « وَذکرَ اسمَ ربِّه فصلّی »
نقاب از رویِ خود بر گیرد، فایِ تعقُّب در فصلّی با تو بگوید که نماز چه
بوَد ، آنگه در این حقایق راهی بَری . 12

۱۰٤ – أی دوست ! این خود دراز است . علمِ نماز دیر حاصل آید راه
روان‌را . تورا خود نشناسم که أز کدام قومی . یك رکن أز نماز قرأتِ
فاتحة الکتاب است ، چه گویی ؟ معنیِ إین فاتحه بباید دانست یا نه ؟ أگر 15

---

1 ـ 3 آخر . . . مسلم M ـ N K / 2 ناطق است و K ـ N / 4 آخر N ـ M K / خلیل M N خلیل الله K / ابراهیم 14 : 40 ك / 5 وقیـــام N M که قیام K / آخر نگویی که M K نگویی N / 6 و 8 و 9 المعارج 70 : 23 ك / 7 اگر N ـ K K / گردد که چیست K شود که چیست N شود M / 9 علیه M K علیه ویحشر عل ما مات علیـــه N / ضرورت N K صورت M / 10 الاعلی 87 : 15 ك / 13 دیر M K بذکر N / آید N K شود M / 14 روان را N روان را تو خود K روا M / نشناسم N M نشناسی K / قرأت N ـ M K / 15 فاتحه الکتاب N فاتحه M K / چه N M چون K / معنی N ـ M K .

گویی نه، چنانکه عوم‌را مذهب است ، پس طوطی بنزدیك تو فاتحه بداند
خواند . أفـ ّ لهذا الفهم ِ. هرگز بوجهل با آن همه فصاحتش، أز قرآن حرفی
3 نشنید ونتوانست خواندن . وأگر بوجهل قرآن توانستی خواند، پس چه معنی
بو َد که گوید : « صمٌ بکمٌ عميٌ » . آخر بوجهل ِ به' أز طوطکی بتوانستی
خواندن ، وقرآن می گوید : بوجهل نخواندو نشنیدو ندید ، أز آن سبب که
6 کور بودو کرو گنگ‌و لال .

۱۰۵ – أگر جمال ِ قرآن نادیده‌ای چه دانی که بینایی چه ُبو َد، تو که أز این
قوم باشی که « لهم أعينٌ لا يُبصرونَ بِهـا » تا بوی ِ پیراهن ِ یوسف بمشام ِ تو
9 نرسد ، چه دانی که « إنَّ في ذلكَ لآياتٍ لقـــومٍ يعقلونَ » چه ُبو َد .
هیهـــات ! هیهات ! آن نه قرآن ُبو َد که تو بشنوی‌و خوانی . وگرنه
بوجهل‌چرا نشنید؟وچرا گفتند : « إنَّكَ لا تُسمِـعُ الموتى »؟ آخر این ظاهر
12 بشنید. وأگر بوجهل قرآن ندانستی خواند َن، باشد که تو‌هم نتوانی خواند َن.
پس فاتحه در نماز کـَی ْ خواندی؟ پس این یك ركن‌را هرگز حق کجا گزاردی؟
مصطفارا – صلعم – نگر که چون شکا َیت می کند ، أز تو‌و أمثال ِ تو که
15 « يا ربِّ إنَّ قومي اتّخذوا هــذا القرآن مهجوراً » پنداری که تو از این قوم

1 طوطی N M طوطکی K / 2 خواند K - N M / اف N ان M K / الفهم N M القوم مذاهب K / آن همه K - N M / 3 واگر . . . خواند M - N K / 4 گوید N K گویند M / البقرة 2:18 م / آخر K چه بود آخر M N / بتوانستی N نتوامتی K بتوانست M / 5 بوجهل K او N M / وندید M - N K / 6 کرو M N - K / گنگ ولال N M گنگ بود ولال بود K / 7 اگر K و M - N / بینایی N M انبیـــا K / 8 الاعراف 7 : 179 ك / تا M K - N / پیراهن یوسف M K یوسفی N / 9 نرسد M K نرسیده N / الرعد 13 : 4 م / 10 بشنوی و خوانی K خواندی وشنودی N شنودی وبینی M / گر N یا M K / 11 نشنید N K می شنید M / وچرا N و M K / گفتند M گفت N K / النمل 27 : 80 ك / 12 بشنید K شنید N M / نتوانی M ندانی N بتوانی K / 13 کی M کجا N - K / یك N K - M / هرگز N M - K / گزاردی N M گزاری K / را N K - M / چون M K چگونه N / 15 یا M K وقال الرسول یا N / الفرقان 25 : 30 ك / تو K - N M .

نیستی ؟ حقاً که هستی ! ولیکن نمی دانی .

۱۰۶ — لا بَل این رکن را در نماز حق بگزاردن خود دُشوار بُوَد . حق یك کلمه کجا گزاردی ؟ مثلاً هرگز کیْ گفتی که الحمد لله ؟ پنداری که این لقلقهٔ لسانِ تو بدین حُروف مطلوبِ لم یزل است ؟ حاشا ! گوش دار ! وعلمی که آموختنِ آن بَر عموم فَرض است بِشنو که دانم که هرگز نشنوده‌ای . مصراع : با عشق در آی تا عجبها بینی ! . « أفَلا یَتدبَّرون القرآنَ » را چه معنی است ؟ آخر بشنو که الحمد لله با تو بگوید . وهان و هان ! تا گمان نبری که با تو می‌گوید که قرآن هرگز با هیچ نامحرم حدیث نکرد ونکنَد ، بلکه جمالِ قرآن با دلِ غمزه‌ای زد . پس گفت : « وأمّا بنعمة ربّك فحدّثْ » . این دل نماز می‌کرد با خیالِ دماغ . خیال به‌زبانِ خویش این سودا به سَرِ قلمی برون داد تا حضیضیان را نیز از أصداف جواهری که نصیبِ آن دِل آمد ، نصیبی بوَد .

۱۰۷ — وهم مقصود نه ایشان بودند . مصراع : وکم سَتَرَت حبّاً علی النّاس زینبٌ . أگر نه بوبکر و عمر بودندی ، هرگز بوجهل وبولهب « الحمد لله »

---

2 این رکن M رکن K یك رکن N / بگزاردن M N تا گزاردن K / 3 کجا M K – N / گزاردی M N گزاری K / هرگز کی M هرگز N هزار بار K / 4 این M N که K / تو M N – K / حروف M K حروف وکلمات N / 5 آموختن M K – N / 6 نشنوده M N نشنیده K / عجبها N عجایب M عجابها K / 6 – 7 النساء 4 : 72 م / 7 راچه معنی است M N چه معنی K / 7 – 8 رهان . . . گوید M N – K / 7 رهان N – M / 9 بلکه . . . غمزه ای N با دل غمزهٔ جانی M مراد غمزهٔ جانی K / 9 – 10 الضحی 93 : 11 ك / 10 دل M N – K / نماز می K نما می N تامی M / دماغ NK ودماغ M / 10 – 11 به . . . داد M بر سر قلم برون زد N بر قلم برون داد K / 11 تا M K و N / جواهری M K جواهر N / 13 وهم مقصود نه M N ومقصود نه همه K / مصراع M ع N – K / کم M N لم K / حبا M N – K / 14 الحمد لله M N – K .

نشنودندی. أمّا معشوقِ سلطان‌را هرجا گذَری باید کرد بکند. أگر سگی
درکویی در قــلادهٔ سگِ أو نگاه کند ، باکی نیست که نه گذرکردنِ
3 معشوقِ سلطان در آن کوی از بهر آن سگ بُوَد هیهات ! هیهات ! « ذلك
ظَنُّ الذینَ کفروا » . أز مقصود دور أفتادَم گفتم : گوش دار ! أگر گوش
داری تا « أفَـلا یَتدبّرونَ القرآنَ » بدانی که چه بُوَد . ودیده بازکن !
6 أگر دیده داری تا « الحمد لله » با تو نماید که « أفـــلا یَتدبرونَ القرآنَ »
چه معنی دارد .

۱۰۸ – « الحمد لله » که در نماز فرض بوَد گفتن ، با أربابِ بصایرِ نگفته
9 است . دیراست ، أمّا تو خفتــه بودی . نشنیدی که خدارا به مُنعمی فرض
است شناختن ، وهر نعمت‌را بدانستن ، ودانستن که أز او است ، وهیچ
موجودی‌را أز آسمان‌و زمین‌و برو بحرو سهل‌و جبل در آن هیچ دخلی نیست ،
12 هم فرض است . واین بس فراخ عالمی است . أی دوست ! چون تشنه شدی
مثـــلاً ، آب أز تو تشنگی ببرد . آنجا که تویی آب أز کجا آید ، أگر
سماو زمین‌و برو بحرو ملك‌و فلك نبود ؟ وُبودِ این همه أز کجا آید ؟ که در
15 وجود خود کس نبود ونخواهد بودن ، ونه نیز هست ، در نظر دیده وَران .

---

1 کرد N K کردن M / سگی M کسی N K / 2 کویی M K کوی او N / که نه M که N – K / 3 در M N را در K / بهر آن M N بهر K / 3 – 4 ص 38 : 37 ك / 4 افتادم M K افتاد N / 5 تا M K – N / 5 و 6 النساء 4 : 72 م / 6 دیده N M – K / تا N M که تا K / تو M K دیدهٔ تو N / 8 با K M و N / نگفته N M گفته K / 9 منعمی N M معنی K / 10 هر M همه N – K / را N M او را K / ودانستن M – N K / 11 آسمان وزمین K سماء وارض N M / وسهل وجبل N وجبل K – M / 12 واین بس فراخ N M وازین فراخ تر K / شدی N شوی K باشی M / 13 از . . . ببرد M از تو تشنگی نبرد N ترا از تشنگی برهاند K / آنجا M از آنجا N K / 14 وبود N – M K / که N – M K / 15 هست N M هستند K .

تو ندانم که چه گویی ، « كلُّ مَن عليها فانٍ »، « كلُّ شيءٍ هالكٌ إلّا وجهَه » ،
چه معنی دارد ؟ إزالتِ عطشِ أز آب بینی نه أز او .

۱۰۹ — « الحمد لله » کرا گفتی وزبانِ « الحمد لله » گوی تو گنگ است ؟ 3
« الحمد لله » آنگه گفته باشی که منعم‌را بدانی أوّلاً ، وهنوز نداسته باشی
تا ظنی فاسد بر توراه نزد پس منعم‌را به منعمی بشناسی . وهیهـــات ! پس
همه‌را أز او شناسی ، وهمهٔ نِعَم‌را ، فزایش بدو دانی ، ووجودش هم أز أو 6
بینی . ونِعَم‌را نبینی، همه مُنعم‌را بینی، چنانکه أگر إین مکتوبِ من مثـلاً تو
برخوانی نه أز أنگشتانِ منت یاد آید نه أز قلم نه‌از مداد نه أز دوات، بلکه‌همه
کاتب‌را بینی . آنگه أگر گویی « الحمد لله » گفته باشی ، وبنده‌ای باشی که 9
خدارا ثنا گفته باشی، که « وقليل من عبادي الشكور » ، ومصطفا ـ صلعم —
بر چنین بنده ثنا چنین گوید : که إذا قال العبد « الحمد لله » ملأما بين السماوات
والأرضين . أگر « الحمد لله » هرگز نگفتی فاتحة الكتـاب کیْ خواندی ؟ 12
وچون نخواندی، رکنی أز أرکانِ نماز بجا نیاوردی تا بدیگر أرکان چه رسد،
ورکنی أز نماز به سر نبردی .

۱۱۰ — چه دانی که إیتاء الزکاة چه بود . أی دوست ! زکات أز نصاب 15

---

1 تو . . . گویی M K تورا خود ندانم که چه کسی چه گویی N / الرحمن 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چه معنی دارد N له الحکم والیه ترجعون K ـ M / نه از او N M ـ K / 3 کرا K که N M / 4 اولا ر M اولا N الا K / باشی M ـ N K / 5 ظنی M K طمعی N / نزد N K نبرد M / منعم N نعم M K / 6 او شناسی N M تو نشناسی K / 6 وهمه K اعنی همه N M / فزایش K قوامش N M / دانی N M بود K / هم N M ـ K / 7 ونعم . . . بینی N K ـ M / اگر M K ـ N / تو N M ـ K / 8 منت N M من K / آید N M کند K / بلکه M K بل N / 9 اگر N M ـ K / گفته باشی و M گفتم N ـ K / 9 ـ 10 وبنده . . . باشی N M ـ K / السباء 34 : 13 ك / 11 بر . . . ثنا N M ـ K / السماوات N M السماء K / 12 الارضین M الارض N K / اگر M K پس اگر نه K / نگفتی M نگفته باشی K وچون نگفتی N / 13 ارکان چه K ارکان M ان N / 14 رکنی از M رکن N K / 14 ـ 15 نبردی . . . بود M K آید آن گاه ایتاء الزکات بدانی N / 15 که K ـ M .

توان داد « ومما رَزَقناهم یُنفقونَ » نه مما لم نرزقهم. آنکه تو نداری بدیگران
چون دهی؟ باش تا « رَزَقناهُ مِنّا رِزقاً حسناً » بداتی وبیابی آنکه « ومما
3 رزقناهم یُنفقونَ » پدید آید. « وجَعَلنا منهم أئِمّةً یهدونَ بأمرنا » این یهدون
گرواست بدین که « لما صَبروا وکانوا بآیاتنــــا یوقِنونَ » این حدیث دِراز
است . أمّا تو بس کوتاه دیده ای واین عالم بس فراخ است اما خلق بس
6 تنگ حوصله اند . پیوسته می گوی « ربِّ اشرح لي صدري » تا « فهوَ علی
نورٍ مِن ربّه » تورا إستقبال کند . والحمد لله رب العــــالمین . وصلی الله علی
محمد وآله أجمعین .



1 و 3 الانفال 8 : 3 م / 1 نه . . . نرزقهم N K ـ M / 2 النحــــل 16 : 75 ك /
3 السجدة 32 : 24 ك / این M K ـ N / 4 که M کله که N ـ K / السجدة 32 : 24 ك /
5 ـ 6 واین . . . اند M K ـ N / 5 بس فراخ . . . خلق بس M فراخ . . . خلق K /
عالم M ـ K / 6 می گوی N M بی K / طه 20 : 25 ك / 6 تا M افمن شرح الله صدره
للاسلام تا N مباشی تا K / 6 ـ 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 استقبال کند N K باستقبال آید
M / 7 ـ 8 والحمد . . . اجمعین M ـ N K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱۱ — روزگارِ برادرِ أعزّ! أطالَ اللهُ بقاءَهُ وسَلكَ بهِ سبيلَ
الرّضوانِ آراسته باد، همیشه به خیر و خوبی. أی دوست! بدان و آگاه باش! 3
که دلِ آدمی‌را جزری و مدّی هست. وچندگاه است تا در این سودایم،
وقت باشد که در شبانه روزی چهار پنج نوشته بنویسم هریك هفتاد، هشتاد
سطر، که هر کلمه أز آن گوهری بود بی قیمت ومن در آن وقت کارِهْ 6
باشم آن نبشته‌را به‌چند گونه وراندا‌ختی می‌کنم که این چه بلا است که من
بدان مبتلا شده أم. وکدام روز بوَد گویی که سَرِ خویش در سرِ کارِ زبان‌و
قلمِ خویش کنم. وهم هر روز هفت یا هشت مجلسِ علمِ رنگارنگ با خلقِ 9
مختلَف گفته باشم که در هر مجلسی أز آن، والله أعلم، کم أز هزار کلمه
نگفته باشم. وندانم که سَر در زبان بازَم یا در قلم، والله أعلم!

---

1 بسم . . . الرحيم I P المكتوب السابع والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۳ بسم . . . الرحيم N / 2 روز . . . اعز I L N P روز کاربرادر اعز K – M / 2–3 اطال . . . الرضوان I K L P – M N / آراسته باد I K L N P – M / 3 همیشه . . . خوبی I K L P – M N / 4 سودایم I L M N P می باشم K / 6 که I K L M N که در I P / بی K L M با I N P / وقت L I L M N P / 7 نبشته . . . ورنداختی K نوشتن . . . وریاضتی I L M N P / 8 گویی که I L M N P – K / خویش I K L P کار خویش N خود M / کار M – I K L N P / 9 قلم خویش I M L P خویش N – M / 9–11 وهم . . . اعلم I K L M P – N (از این جا تا پایان نامه از نسخهٔ N افتاده است) / 9 هم I K L P هم چنین M / 10 مختلف I L M P – K / 10–11 که . . . باشم I L M P – K / 11 بازم I L P باز باشم K M.

* * * نامهٔ هفتادویکم. I 62 a, K 37, L 88, M 79, N 3, P 94 a * * *

۱۱۲ — وگاه بوَد که دوماه وسه ماه بر آید که نه درسِ مُهِم توانم گفت ونه چیزی توانم نوشت . ومن در آن کاره که چرا چنین می رود ؟ تقصیر می کنم در نشرِ علم، وروزگارِ متعلّمان ضایع می کنم، چه توان کرد ، أگر « والله غالبٌ علی أمره » — أي علی عبده ، في قول ابن عبّاس — روی وا نمودی ، این همه إشکال برخاستی . وأگر جمالِ قلبُ المؤمنَ بینَ إصبعینِ من أصابعِ الرّحمانِ یُقلبُها کیف یشاءُ ، را جلوه دادندی بر دیدهٔ هرکسی این کار برخلافِ این بودی . بُندارِ رازی گوید :

ویم آن روج که ویمت نونیم ونژ آن روح که دیمم نمایی

۱۱۳ — چنین تواند بود عاشق آفتاب‌را راحت نتواند بودَن که نه نهاده أند در حالِ غیبتِ معشوق جز ظلمات نبود . وچون معشوق در پردهٔ سحابی کثیف خودرا جلوه دهد ، عاشق‌را أز آن هیچ قوتی نبوَد ، که أورا سیری کند . وچون بی‌حجاب بتابد مشکلتر ، کمالِ إشراقِ أو خود حجابِ عاشق است . تا یك لحظه أگر أز أو قوت خورد دیده نیز در باز زد . مسکین عاشق آفتاب .

1-14 وگاه . . . آفتاب N-PMLMI / 1 گاه بود P L I وقت بود K وقت باشد M / وسه P L K I باسه M / 2 چیزی P L K I نیز چیزی M / 3 می کنم MK-PLI / وروز M L K روز P I / توان کرد P M L I توانم کردن K / 4 اگر M K - P L I / یوسف 12 : 21 ك / 5 وا نمودی L K باز نمودی M نمودی P I / 6 را M L K ورا P I / بر دیده M در دیده L در هر دیده K - P I / این کار بر M K کار در P L I / 7 بندار . . . گوید K پندارم که رازی گوید بیت M بیت P اورامه I - L / 9 نتواند بودن که P L I نبودر M - K / 10 ر K - P M L I / سحابی P M L I سبحانی K / 11 کثیف P M L I کشف K / عاشق را M K عاشق P L I / نبود M K نبود وتتواند خورد P L I / 12 از M K - P L I / تا یك لحظه اگر P M L I یك لحظه K / 14 آفتاب M L K I افتاب بیت P .

در دریا غرق و لب زبی آبی خشك
چون میر تبت خزینه بی نافهٔ مشك

گاه دبدبهٔ «إنَّ الله لغنيٌ عن العالمين» زند . 3

۱۱٤ — اینجا خلیل و موسی و عیسی را — صلعم — جز نفسی ! نفسی ! خود هیچ کار نتواند بودن ، در ظلمات خود وامانده ، وچون جلالت رحمانیّت سایه أفکند وأز پردهٔ کرم روی بتابد ، خود گوید : «إنّ 6 الملوكَ إذا دخلوا قريةً أفسدوها» زنهار ! زنهار ! «ويحذّركم الله نفسه» :

سنگ أز بر آبگینه شامی دور !
زیرا که در این شهر تو باشی یا من 9

ليس لله شريك، يا محمّد! «إنك لا تهدي من أحببتَ ولكن الله يهدي مَن يشاءُ» ، «ليسَ لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ» ، «إنَّ الأمر كلّه لله» آنگه در حقّ تو و أمثالِ تو گفت که «لله الأمر» ، «والأمرُ يومئذٍ لله» زیرا که شما آن 12 روز بدین نقطه بینا خواهید شدن .

---

1 ـ 13 در . . . شدن PMLKI ـ N / 1 دریا PMLI در یای عشق K / 2 چون میرتبت PLKI میرتبت و M / خزینه PLKI خزانه M / بی PMLI از K / العنکبوت 29 : 6 م / 6 پرده PLKI ـ M / روی PMLI ـ K / خود PMLI ـ K / 6 ـ 7 النمل 27 : 34 ك / زنهار زنهار PLI زینهار زینهار K ـ M / 7 آل عمران 3 : 28 م / نفسه KI نفسه مصراع P نفسه (علامت مصراع) L نفسه بیت M / 8 ـ 11 سنگ... یشاء PMLI ـ K / 8 دور M دور دار PLI / 9 زیرا که M ع گویند P گویند LI / تو M یا تو PLI / 10 ولکن PLI ـ M / 10 ـ 11 القصص 29 : 56 ك / 11 آل عمران 3 : 128 م / آل عمران 3 : 154 م / آنگه MK وآنگه PLI / 12 الروم 30 : 4 ك / الانفطار 82 : 19 ك .

۱۱۵ – وا محمّد – صلعم – که کارِ قیامتش در دارِ دُنیا نقد گشت، و دوزخ و بهشت و صراط و میزان و حوض و همهٔ کارها بر أو عرض دادند، چنین گفتند
3 که « لیسَ لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ » أی عزیز ! « إنّ الله لا یَستحي أن یضربَ مَثلاً ما بَعوضَةً فَمَا فوقَها » ، أگر پشه‌ای عاشقِ باد آید چه گویی هرگز وِصال میان إیشان تواند بود ؟ هیهات ! أبَی اللهُ أن یکونَ لصاحبِ النفسِ
6 إلیهِ سبیلٌ . گفت چه بود ؟ گفت : در مَن تَرَسی :

در من ترسی تا نشوی یك با من کاندر رهِ عشق یا تو گُنجی یا مَن

۱۱۶ – أی عزیز ! چه گویی آفتاب‌را که دانست که هیچ عاشق‌را أز
9 أو قوتی نیست ألبته ، در حالِ إشراق به کمال ، أورا حجاب آفریدن و محتجب شدن نه عینِ شفقت و رحمت بود ؟ مصطفا – صلعم – از این معنی چنین عبارت کرد ، و ازماندگان را در حضیضِ سفلی که : إنّ لله سبعینَ ألف حجابٍ من
12 نورٍ وظُلمةٍ لو کشفها لأحرقت سُبُحاتُ وجهِهِ کلَّ مَن أدرك ببصره . بسوزاند نعوذُ باللهِ ، أگر نه این حجاب بودی .

۱۱۷ – دنیا و حجب چیست ، أعنی شهوت و غضب و حسد و حقد و حبِ
15 مال و جاه و ریا ، إلی سایرِ الأخلاقِ الذمیمة ، مُدبران‌را سببِ آنست تا أز

---

1 ـ 15 وا محمد . . . از I K L M P – N / 2 که کار I L P که M گفت K / 2 میزان I L M P قرآن K / او I L M P وی K / چنین گفتند I L M P – K / 3 آل عمران 3 : 28 م / 3 ـ 4 البقرة 2 : 26 م / 4 باد آید I L M P باز ماند K / هرگز I L M P مزار K / 5 بود I L M P – K / 6 در من ترسی I L در من ترسی بیت P بیت M – K / 7 یك با I K P یکتا I L M / 9 قوتی I K L P هیچ قوتی M / را I L M P – K / 10 معنی K – I L M P / 13 بسوزاند K – I L M P / این حجاب I L P حجب M حجاب K / 15 سبب I L M P آسیب K .

آفتاب هیچ خبری ندارند، تا در ظلمات ِ إدبار خود باز مانند، إلی أبد الآباد .
و ُمقبلان‌را سببِ آنست تا خوی فرا کنند که آفتاب‌را در پرده مختلف می‌بینند
تا چون دیدهٔ إیشان پخته گردد، وطاقتِ بار کشیدنِ لقـــاء الله دارند، بی 3
حجاب . إینـّت به کمال بیانی . أگر می‌شنوی .

۱۱۸ — أی دوست ! آن ندیده‌ای که چون مرکبی نیکو بوَد که جز
سلطان‌را نشاید ، أوّلِ کار رایضی باید که برنشیند ، تا توسنیِ أو به رامی 6
مبدّل گردد ؟ « وإذا شئنا بدّلنـــا أمثالهم تبدیلاً » گفت : چرا ؟ گفت :
زیرا که ما خود پرستانرا نخواهیم . وآن جوان‌مردرا قوت آن نیست که
جمالِ مارا بتواند دیدن ، تا عاشقِ ما بود نه عاشقِ خود . جمالِ لیلی دا نه‌ای 9
دان بردامی نهـــاده ، صیادِ أزل چون خواست که أز نهـادِ مجنون مَرکبی
سازَد أز آنِ خود، ــ چه می شنوي، نه سخنِ تو می رَوَد ! ــ أورا استعدادِ
آن نبود که در دامِ جمالِ أزل أفتد که آنگه به تابشی أز آن هلاك شدی ، 12
بفرمودند تا یك چندی لیلی أز نهادِ مجنون مَرکبی ساخت أز آنِ خود ، وأورا
نگذاشت ، که زمامِ حرکات‌و سکناتِ أو بدستِ هواو شهوتِ أو بوَد .

۱۱۹ — أي دوست ! یا خود پرست توانی بودن یا عاشق ، لا غـــیر ، 15
این نشنیده‌ای :

در عـــالمِ پیر هرکجا بُرنا ایست
عاشق بادا که عشق خوش سودا ییست 18

1 آفتاب . . . مانند P M L K I ـ N / 1 ـ 18 الی . . . ایست M K ـ P N L I .
باقی ماندهٔ این نامه از نسخهٔ N افتاده ودر نسخه های P L I بجایِ نیز آن b ة M نوشته شده
است که از غزالی می باشد / خبری ندارند P M L I ندانند K / خود P M L I ـ K / الی
M ـ K / ابد الآباد M الابد K / 2 سبب M آسیب K / فرا M فا K / 4 حجاب K
حجابی M / بیانی M بیابی K / 5 که جز M جز K / 6 که بر M که تا بر K / او K اورا
M / 7 مبدل گردد K بدل افتد M / الانسان 76 : 28 م / 9 را M ـ K / دیدن K دید M /
نه M یا K / 10 بر دامی M نزد آدمی K / صیاد K که صیاد M / 11 نه K که نه M /
11 ـ 12 استعداد آن M از آن استعدادی K / 12 به تابشی M به تبشی K / 13 مجنون M او K /
16 یا خود M تا خود K / لا غیر M لا غر K / 17 نشنیده ای K نشنیده بیت M .

در عشق مراهمیشه محکم راییست
أی هر که نه عاشق است چون شیدا بیست

3 عاشق شدن آیین چو من شیــــدا بیست
أیْ هر که نه عاشق است أو خود را بیست

أگر حرکات‌و سکناتِ تو به‌دستِ تو بوَد ، خودپرستی باشی ، وأگر
6 زمامِ تو بدستِ غیری بوَد ، عاشقی ، ومَرکب یا بی‌لگام بود ، مسیّب بودو به
حکمِ خود بوَد ، یا ملجَم بوَدو أورا هیچ اختیاری نه . لعمری ! اختیارش تبعِ
اختیارِ راکبِ بوَد . آنجا بدانی که « أفرأیتَ مَنِ اتخذ إلهَهُ هَواهُ » چه‌بوَد ،
9 والتقيُ ملجمٌ ، چیست . واین غیر أگر جلالِ أزل بود کار دشوار بود به‌غایت ،
وعاقبت بس با خطر بود . وأغلب آن به مرگ کشد پیش از وقت یا بســه
جنون ، تاراه بر أو نزنند که آنکس‌را که یضل ویهدی هردو صفتِ أو بود ، أو
12 پیری‌را چون بشاید .

۱۲۰ – لعمری که پیغمبران‌را این‌راه بود ، کار دشوار بود . وبه‌عنایتِ
أزلی به‌سَر بُردند . دیگران‌را یا پیغمبری حاضر باید یا پیری راه‌رفته‌و پُخته
15 ومریدی أز إینجا در پیوندد . وراهِ إرادت بر پیغمبران بسته است . وسر
جریدهٔ مریدان بوبکرِ صدیق است . وهیچ پیغمبری‌را چون بوبکر مریدی

---

1 ـ 16 در . . . مریدی P N L I ـ M K / 1 ـ 2 در . . . شیدا بیست M ـ K
3 ـ 4 عاشق . . . را بیست K ـ M / 3 بدست تو بود K بحکم تو باشند M / باشی K
ـ M / 6 تو K ـ M / غیری بود M غیری باشد K / یا M تا K / مسیّب بود K ـ M / 7 یا
. . . وأو M تا . . . او K / تبع M منع K / 8 اختیار M ـ K / الجاثیة 45 : 23 ك /
چه بود M ـ K / 9 چیست K چبود M / 10 با M ـ K / به M ـ K / پیش از وقت K
ـ M / 11 نزنند M نرسد K / را که M را K / هردو M بودو K / أو بود أو M بود K /
12 بشایدM نشاید K / 13 که K ـ M / کار دشوار بود M ـ K / وبه M به K / 14 أزلی
به سر بردند M ازل پیر بودند K / رفته وپخته K رفتنــــد بخیه M / 15 در N ـ K /
14، 15، 16 پیغمبر M پیغامبر K / .

نبود، جز مصطفارا آنکه خلیل خودرا در أو باخت که «أسلمت وجهي لله»، «وحَسبُنا الله» گفت. بوبکر خودرا در رسول باخت. واین راه إرادت بی خَطر است، که مصطفاراو جملهٔ پیران‌را صفتِ یَهدی بوَد، وأز یضلُّ همـه دورند. و «إنـكَ لتهدي»، «وممّن خَلقنا أمةٌ یَهدونَ بالحقّ»، ویُعثتُ لأسنّنَ السُنَنَ وأُشرِّعَ الشرائعَ. وإینجا بدانی که چرا پیر پرستی بهْ بوَد که خدا پرستی.

۱۲۱ — وجز به روزگار تورا إین حقایق معلوم نگردد. أز گفتن‌و نوشتن چه خیزد؟ بلی سودِ بسیار بینی أز آن، أمّا راه أز رفتن برسد. خدمتِ کفشی باید کرد، وعمرِ عزیزِ خودرا در آن صرف گردانید، تا عمرت عزیز بوَد وتو عزیز باشی. یا نه، عمر چه هفتاد، چه هشتاد. والسّلام والحمد للهِ ربّ العالمینَ. وصلواتـُه علی محمدٍ وآله أجمعینَ.



1 - 11 نبود . . اجمعین P N L I - M K / 1 - 2 آل عمران 3 : 20 م / 2 آل عمران 3 : 179 والتوبه 9 : 59 م / گفت M گفته بود K / 3 را وجمله K راه M / بود K بزد M / 4 الشوری 42 : 52 ك / 4 - 5 الاعراف 7 : 181 ك / 5 - 6 واینجا . . . که چرا . . . که خدا M اینجا . . . که . . . یا خدا K / 7 نگردد K نکند M / 9 کفشی K کسی M / باید کرد K طلب کن M / صرف گردانید K خدمت خرج کن M / 10 یا M ویا K / 10 - 11 والسلام . . . اجمعین M - K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲۲ - أي دوست عزيزو أي برادرِ مخلص أطال الله بقاك ويسّر لكَ
3 الوصول الى حياةِ الأبدِ ورَزقكَ منه رِزقاً حَسَناً . رِزقی که عموم را بود
دیگر است ، ورزقی کـــه خصوص رابود دیگر است . رزقِ عموم رزقِ
معده بوَد ، ورزقِ خصوص رزقِ دل بود . ورزق خصوصِ خصوص
6 ،رزقِ جان بود. « ورزقناه منّا رِزقـاً حَسناً » خصوصِ خصوص را بوَد
بـلا واسطه « قُـلْ مَنْ يَرزُقكم مِن السَّماءِ » و « في السَّماءِ رِزقُكم »
رزقِ خصوص ، اين رزق دل بود . « إنَّ في ذلكَ لذِكرى لِمَن كان
9 له قلب » ، « وما يذَّكرُ إلا أولو الألبابِ » أولو الألبـاب كه بود ؟ شرحِ
إيشان در قرآن بيـــان كرده است . « إنَّ في خلقِ السَّماواتِ والأرضِ ،
واختلافِ الليل والنهارِ لآياتٍ لأولي الألبابِ » ، « الذينَ يذكرونَ الله
12 قِيامـاً وقعوداً وعلى جنوبهم ويَتـَفكرونَ في خَلق السَّماواتِ والأرضِ » .
« الذينَ يذكرُونَ الله » صِفتِ أولوالألبـاب است « وما يذَّكر إلا أولو
الألبَابِ » .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى هما تندى نامه ها) بسم . . . برالرحيم ربه نستعين M المكتوب التاسع والثلاثون K / 2 ـ 14 اى دوست . . . الالباب M « ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات السماء والارض » بركات آسمان نه آنست كه تو فهم كردى . بركات آسمان علم لدنى است . « وآتينـــاه من لدنا علماً عظيماً » وعموم عارف از لاف ارضى راه ندانند « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون » لا جرم « رضوا بالحيـــاة الدنيا واطمأنوا بها » هرچه مؤمن خورد حلال است . ركا قررا آب حرام است كه K / 6 النحل 16 : 75 ك / 7 يونس 10 : 31 ك / الذاريات 51 : 22 ك / 8 ـ 9 ق 50 : 37 ك / 9 البقرة 2 : 269 م / 10 ـ 11 آل عمران 3 : 190 م / 11 ـ 12 آل عمران 3 : 191 م .

* * * نامهٔ هفتادو دوم . 100 M, 39 K * * *

۱۲۳ – وذکر جزقوتِ دل نیست . « لذکری لمن کانَ له قلبٌ » این بود ، ورزقِ دل بود ، وخصوص را بود . ورزق عموم این بود که « أو لم یَروا أنا نَسوقُ الماءَ إلى الأرضِ الجرزِ فتخرجُ به زرعاً تأكلُ منهُ أنعامهم وأنفُسهم » . « ألم تر أنّ الله أنزل مِنَ السماءِ ماءً فاخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانُها » بتفصیل در این آیت بگفت که : « إنا صَبَبنا الماءَ صَبّاً ثم شققنا الأرضَ شقاً .فأنبتنا فيها حبّاً.وعِنباً وقضباً ، وزيتوناً ونخلاً. وحدائقَ غلباً. وفاكهةً وإباً . متاعاً لكم ولأنعامِكم » . « قُل مَــن يَرزُقكم مِنَ السَّماءِ والأرضِ » مِنَ السَّماء رزقِ خصوص ، من الأرض ، رزقِ عموم بود .

۱۲٤ – أز این رزقِ أرضی که عموم را بود هر چه کافر خوردَ ، أو را حرام است ، وأگر همه آب مباح است . زیرا که این رزق در حق أو زهر قاتل است . أز همه أرزاقش محروم بکرد . « ویَأكلونَ كما تأكلُ الأنعــام والنارُ مثویً لهم» نصِ قرآن قدیم است. هر چه مؤمن خوردَ أز این رزقِ أرضی أو را حلال بود ، زیرا که أز بهر أو آفریدند نه أز بهر کافر . وکافر هر چه خورد غصب بود . « قُل هی للذین آمنوا في الحياة الدُّنيا خالصةً » «أخرج لعباده » از بهر بندگان خود آفریدم، کافران را از آن چه حساب؟ « قُــل هي للذين آمَنوا خالِصةً » کافران را گوارنــده نبود ، چون به

1 ـ 11 وذکر . . . رزق K ـ M / 1 ق 50 : 37 ك / 2 ـ 4 السجدة 32 : 37 ك / 4 ـ 5 الفاطر 35 : 27 ك / 5 ـ 7 عبس 80 : 25 ـ 32 ك / 7 ـ 8 یونس 10 : 31 ك / 10 اورا (تصحیح) واورا M / 12 ـ 13 محمد 47 : 12 م / 14 بود K است M / آفریدند K آفریده است M / کافر K کافران M / 15 خورد K خورد ازآن M / الاعراف 7 : 32 ك / قل K قل من حرم زينة الله التي أخرج لعبــاده والطيبات من الرزق قل M / 16 الاعراف 7 : 32 ك / را از K را با M / 17 کافران . . . چون K با روت نبود که کافران M .

غصب دارند . شرع نگر ! چرا مال ایشان حلال بکرده است به مسلمانان که به قهر واگیرند ؟ اینست که من می گویم .

۱۲۵ـ ولیکن اهل غفلت را از شرع چه خبر باشد؟تا کسی از شهوت پرستی برهد ، که قدم در متابَعتِ سنت دُرُست کند او را دیده دهند که « ومن یؤمن بالله یهد قلبَه » ، « وإن تطیعوه تهتدوا » چون دیـده یابد ، درنگرد اورا به جمال شرع بینـــا کنند ، تا از تابعی بـه متبوعی برسد ، واز مأمومی به امامی ترقی کند ، این کس را قریشی خوانند . که الأئمة من قریش ، تعلـّموا من قریش ولا تعلموها ، قدّموا قریشاً ولا تتقدموها!.چرا؟ زیرا که بصیرت یافت ،در متابعت، متبوعی کردند او را که أدعوا الی الله علی بصیرةٍ .

۱۲٦ ـ یا محمد ! تونتها دَعوت می کنی بحـق ؟ گفت : حاشا و کلاّ ! أنا ومن اتـّبعنی من العلماء . العلماءُ ورثة الأنبیاء « وممّن خَلقنا أمة ٌ یهدون بالحق وبـهِ یعدلونَ » یدعونَ الله دیگر باشد ویدعون إلی الله دیگر ! هر که دادِ « یدعوننا رَغبا او رَهباً » از خود بدهد ، اورا به « یدعون إلی الله » راه بدهند ، نامش در جریدهٔ « أئمة یهدون بأمرنا لما صَبروا » ، « یهدون بالحق » نویسند « أدع الی سبیل رَبك» جان اورا بیك غمزه بغارتند . از بنای او در مصحفِ محمد خبر باز دهند که « ومن احسنُ قولاً ممّن دعا الی الله وعمل صالحاً

---

1 شرع K در شرع M / چرا K که M / به مسلمانان K مسلمانان را M / 2 واگیرند K برگیرند M / من K ـ M / 3 باشد K ـ M / 4 برهد M نرهد K / سنت K شرع M / 4 ـ 5 اورا ... نگرد M دیدهٔ K / 4 ـ 5 التغابن 64 : 11 م / 5 النور 24 : 54 م / 7 ترقی کند K رسد M / خوانند M نگویند K / 8 قدموا . . . فتقدموها K وقدموا من قریش ولا تقدموها M / 9 بصیرت M بصری K / در M درآن K / 12 من العلماء K ـ M / 12 ـ 13 الاعراف 7 : 181 ك / 14 الانبیـــاء 21 : 90 ك / 15 السجدة 32 : 24 ك / الاعراف 7 : 181 ك / 15 أئمة . . . صبروا M ـ K / 16 النحل 16 : 125 ك / را K ـ M / بغارتند K بغارتند M / از بنای K ثنای M / 17 خبر . . . که K چنین گوید M / فصلت 41 : 33 ك .

وقال انني من المسلمين » ، وأما بنعمةِ ربّكَ فحدّثْ » وازو گويـد . بگو با
خلق : « إننى من المسلمين » نعمة الله كه ازو حديث فرمودند كردن ، نعمتِ
إسلام وايمـــان بود كه « فاصبحتم بنعمته إخواناً » چون بدين درجت رسَد
نسبتش به مصطفا – صلعم – درست گردد ، واو را قرشى گويند .

۱۲۷ – تاكنون عربى بود كـه من أسلم فهو عربيّ ، وقلبُ المؤمنِ عربيٌّ
وليكن قرشى نبود . چون از متعلمى به عالمى رَسد ، كه العلماءُ ورثة الأنبياء ،
واز تابعى به متبوعى رسد « أفمن يهدي إلى الحـق احق ان يتبـع ، أمّن لا
يهدي الا أن يُهدى » . « يهدى الى الحق » قرشى بود ، و « لا يهدي الا أن يُهدى »
عربي بود ، واز عموم اهل إسلام بود . تا اكنون سؤال واجب بود بر او از پيرِ
خود ، كه « فاسألوا أهل الذّكر إن كنتم لا تعلمون » چرا ؟ زيرا كه عمومِ
مسلمانان را إجتهاد نرسد ، تعلموا من قريش ، چون أز اين منزل به مقامِ عالمى
آيد ، أز اهـل إجتهاد بود ، كس را نرسد از عموم مسلمانان كه برأو حـُكم
كند : ولا تعلموها ! بعد خداو رسولو أولوالأمر منكم ، فرمـــان او در
ملكت نافـــذ كنند . نصّ قرآن كه « أطيعوا الله وأطيعوا الرّسولَ وأولي
الامر منكم » ، « لعلمَه الذين يستنبطونـه منهم » اولو الامر منكم باشند .
وأهل اجتهادو قريشيانو علماو پيرانو « أمّة يهدون بالحق » همـه يكى
بود . وهيچ فرقى نبود إلا در عالمِ كوران . واين هنوز از مصطفا – صلعم –

---

1 و 2 فصلت 41 : 33 ك / 1 الضحى 93 : 11 ك / وازو K با او M / 2 انى K
كه انى M / 3 آل عمران 3 : 103 م / 4 به K با M / درست K نزديك M / و K – M /
5 وقلب . . . عربي K – M / 7 – 8 يونس 10 : 35 ك / 8 يهدى الى الحق K – M /
9 – 10 واجب . . . خود M وجواب واپير خود است K / 10 النحل 16 : 43 ك / چرا
K – M / 11 مسلمانانرا K – M / 11 – 12 نرسد . . . برأو M كس را رسد از مسلمانان
كه اورا K / 13 كند M مكنند K / وأولو الامر منكم K – M / 14 كه K – M /
14 – 15 النساء 4 : 59 م / 15 النساء 4 : 83 م / باشند K – M / 16 أمة K أئمة M /
الاعراف 7 : 159 و 181 ك .

در نسب دور بود . باش تا عبد منافی گردد ، پس هاشمی ، پس مطلبی ، پس
أز إخوان که واشوقاه الی لقاءِ إخوانی . که طاقت دارد که شنود ؟ .

3 ۱۲۸ – این قــدرو منزلت را که نبشتم با آنکه بغایت روشن و مبرهن
است کم کس بود که فهم کند ، تا نپنداری که این مختصر حدیث است . بجلالِ
قدرِ لم یزل کــه ابن عباس که حبر الامة بود اگر این سخنان شنودی درپیش
6 سماع بودی . خلقِ جهان به عادت پرستی قناعت کرده أنــد ایشانرا
از کجا واین حدیث از کجا ؟ توباری بهزار تأمل بر خوان ! تا بود که بــد انی
که در حقِ تو هیچ شرطی نخواهد بود الا فراغ دل ، دیگران را بسی حجاب
9 درپیش بود که نگذارد که فهم کنند ، از تقلیــدو تعصّبو کبرو عجبو
غرور ، در حقِ تو از این همه حجب چیزی نیست . أمّــا به فراغِ دل
مطالعتش بجدّ تمام بباید تا عجایب فهم أفتد ازو که بس روشن نوشته أم ،
12 وبس غریبو طرفه چیزی است .

۱۲۹ – وهان ! وهان ! تا نپنداری کــه این حدیث از خوانده
است یا از شنوده . لعمری! از خوانــده است ولیکن از لوح دل ، که
15 « کتب فی قلوبهم الایمــان » . واز شنوده است ، ولیکن از او ، کــه
« ولو علم الله فیهم خیراً لأسمعَهم » ، « الرحمنُ علم القرآن » ظهرت ینابیعُ
الحکمةِ من قلبهِ علی لسانه . عادت پرستان بمیدند که « الرحمن علم القرآن »

---

1 در نسب M ـ K / عبد K ـ M / مطلبی پس M مطلبی K / 2 اخوان که M اخوان K / دارد K داند M / که شنود M ـ K / 3 ومنزلترا K نیز M / 4 بجلال K بجلال‌و M / 5 حبر M او حبر K / سخنان M ـ K / 7 بهزار K هزار بار به M / 8 نخواهد بود K نخواهد M / بسی M که بس K / حجاب K حجب M / 9 بود که نگذارد M دارند که بگذارند K / 10 همه K ـ M / نیست K نیست بحمد الله M / 11 مطالعتش . . . تمام K مطالعــه بجد M / 14 یا . . . است M ـ K / که K ـ M / 15 المجادلة 58 : 22 م / 16 الانفال 8 : 23 م / 16 و17 الرحمن 55 : 1 م / 16 ـ 17 الرحمن . . . که M ـ K .

تو اند بود . أوّل این راه تقوا است وبس ، که « واتقوا الله یعلمکم الله » . واین را که ظهرت ینابیع الحکمة ، شرطش اینست که أخلص لله أربعین صباحاً. علم اخلاص بدانو چهل روز بر بساط أدب مراقبِ دل باش تا ینابیعِ حکمت بینی که از دل چون بر آید . 3

۱۳۰ — خلق از این کار دوراند ، إلا من شاء الله . چندین هزار جنازه به گورستان برندو یکی از ایشان به شك نرسیده بود . وچندین هزار بـه شك رسیده‌و یکی را گرفتاریِ طلب نبود ، وچندین هزار را دردِ طلب بگیردو یکی از راهِ راست نیفتد . وچندین هزار کس براهِ راست روندو یکی نبود که ملال راهِ أو بنزند وقطعش نیفتد . وچند هزار کس راه تمام بروند وإیشان رایکی درمیان نبود که شایستهٔ حضرت گردد . تا نپنداری که این آسان کاری است . وأگرآنچه می‌رود باورت نبود ، تا دلت گوید : « بلی ولکن لیطمئنَّ قلبي» در نگر که سلطانو خلیفه در هر عصر یکي بود از چندین هزار هزار کس . چون کمال سعادت دردُنیا ، درحشمتو نعمت یکی را بود در هر عصری . 6 9 12

۱۳۱ — بد انکه کمال در دین هم چنین بود بـلا فرق . واگر سوء الانکاری‌در درون داری ،آتش آن إنکار بآبِ این آیت بنشان که «أنظر کیف فضّلنا بعضهم علی بَعضٍ » أي في الدنیا .« وَللآخرةُ أکبر درجاتٍ » آخر 15

1 تواند M بتوانـد K / اول این راه K کسی وا که شرطش M / وبس K بس M / البقرة 2 : 282 م / 2 ـ 3 واین . . . بدانو M ـ K / 4 از M ـ K / 5 خلق K خلق همه M / 6 برند M ـ K / 6 ـ 7 نرسیده . . . رسیده M رسیده بود K / 7 درد M در K / 8 ـ 9 نیفتد . . . قطعش M ـ K / 10 راه M ـ K / بروند M نروند K / گردد K بود M / تا M وتا K / 11 این M ـ K / تا دلت K یا دل M / 12 البقرة 2 : 260 م / که K ـ M / هر M ـ K / عصر K عصری M / 13 در حشمتو M ودو حشمت K / 15 سوء K سوره M / 16 در درون داری K بود در درون M / آن M ـ K / بنشان K بنشاند M / 16 ـ 17 الاسراء 17 : 21 ك / 17 الاسراء 17 : 21 ك .

دانی که در عصرِ مصطفا — صلعم — به کمال بوبکرِ صدیـق رسید
أزجهانیانو بس . از آنکه عهد نبوّت بودو روزگار دولتی که هرگز نبودو
نباشد.چون در آن عصر به کمال نرسید جز یکی چه عجب‌بود که‌در هر عصر
یکی‌برسد ؛این همه روشن است، ولیکن بینندگان را، أما کوران را از آن
چه نصیب بود ؟ چون کوران را از مبصرات نصیب نبود که « سنریهم آیاتنا
في الآفاق وفي أنفسهم » لا بل این قسمت در أزل کرده أند . وقد فرغ
رَبکم من الخلق والرزقِ والأجل . « وهو فضّلکم » ،« والله فضّل بعضکم علی
بعضٍ في الرزق » .

۱۳۲ — در همهٔ درجاتِ رزق که بیان کردم در أول کتـاب ، تفاوت
است .تو باری بندگان او را أزمالی که تو را داده أست، وأزجاه ،بی‌نصیب
مکن!تا أز جریدهٔ این قوم بیرون آیی:«فما الذین فضلوا برادّي رزقهم علی ما
ملکت‌أیمانهم»می گوید:أز آنچه‌ایشان را دادم نصیب نکردنـد دیگران را .
أز هرچه تو را داد وغیری را نداد، نصیب ده ! کور را أز دیدهٔ بینای خود
نصیب ده ! که من قاد أعمی أربعین خطوة وجبت له الجنة . وگنگ را أز
زبانِ گویای خود نصیب ده ! که چون أو را حاجتی بود که نتواند گفت ،
توقیام کن بدان حاجت . بیمار را أز صحتِ خود نصیب ده ! وبی مال را أز

1 که M ـ K / بو K أز همه بو M / 2 از جهانیان K ـ M / از آنکه K با زانکه M / 3 نرسید M ابو بکر صدیق کسی دیگر نباشد K / عصر K عصری M / 4 این K ـ M / اما K ـ M / 5 نصیب بود K ـ M / چون . . . نبود M ـ K / 5 ـ 6 فصلت 41 : 53 ك / 6 قـد K ـ M / 7 الخلق . . . الأجل K الرزق M / 7 الاعراف 7 : 140 ك / فضلکمو K ـ M / 7 ـ 8 النحل 16 : 71 ك / 9 رزق که M ـ K / تفاوت M وتفاوت K / 10 تو باری M تا تو باری K / که . . . جاه K وجاهی که تورا دادند M / 11 مکن K مگذار M / تا K که M / بیرون آیی K بدرباشی که M / 11 ـ 12 النحل 16 : 71 ك / 12 دادم K دادیم M / 12 و 13 نصیب K نصیی M / 13 ـ 14 بینای خود نصیب K خود نصیب بینائی M / 15 زبان K ـ M / که چون K چون M / گفت K گفت که زبانش ندادند M / 16 ده K کن M .

مالِ خود نصیب ده ! بی علم را أز علمِ خود نصیب ده ! بی چاره را أز چارهٔ خود نصیب ده ! تا قرآن تورا ثناگوید ؛ « ومما رَزَقناهم ینفقون » الشاکر یستحقُ المزید . این بنده شکر نعمتها یی که دادیم می کند . « وقلیلٌ من عبادیَ الشَّکور » . 3

۱۳۳ — وعدهٔ أو حقو صدق دان ! که « لئن شکرتُم لأزیدَنَّکم » چون شکر نعمتِ حق کنی ، نعمت تو متزاید گردد . چون نعمتِ دنیارا شکر کنی نعمتِ آخرت نثارِ قدمِ تو کنند . وچون نعمتِ آخرت را شکر کردی تورا بر گیرد وگوید تومراباش که شایستهٔ منی « فتقبَّلها ربُّها بقبولٍ حَسَنٍ »ونِدا در ملکوتِ آسمان وزمین باز دهد، که : من کان لله کان الله له . این را الوصول الی لقاءِ الله خوانند . ولا راحة للمؤمن دون لقاءِ الله . وسعادتِ أعظمو فوز أکبرو حیاتِ أبدو لذّتِ سرمدو نعمتِ باقیو جلال لم یَزلِ ساقی همه اینجا بود . « وأولئك لهم الأمنُ وهم مهتدون » . وایشان می گویند : « الحمد لله الذي أذهبَ عنا الحزَنَ » ، « والذي أحلَّنا دارَ المقامةِ من فضله » ، « وآخر دعواهم أن الحمد لله ربِّ العالمینَ » . 6 9 12 15

۱۳٤ — این نبشته را باندك ندارد که بس عجب چیزی است ، وما را به دعا یاد دارد . وآرَندهٔ این نبشته را گرامی دارد . أو نه در خواسته

---

1 نصیب ده K ـ M / 1 ـ 2 علم . . . ده تا K علم خود وبی چاره را از چارهٔ خود تا M / 2 تورا ثنا گوید K برتو بدل که M / البقرة 2 : 3 م / نعمتها یی M این نعمتها K / 5 أو حق وصدق دان که M حق دان K / ابراهیم 14 : 7 ك / 6 نعمتِ حق K ـ M / تو . . . گردد K او متتابع گردد وأیادی متظاهر M / 7 کنی K کردی M / 7 ـ 8 نعمت . . . کردی M ـ K / 8 تو M ـ K / 8 ـ 9 آل عمران 3 : 37 م / 9 ندا M تورا K / باز K ـ M / 11 الله K وبه M / ابد M ـ K / 12 ـ 13 الانعام 6 : 82 ك / 13 الفاطر 35 : 34 ك / 14 الفاطر 35 : 35 ك / 14 ـ 15 یونس 10 : 10 ك / 16 باندك ندارد M باید که بدارد K / چیزی است M چیست K / 17 آرندهٔ M آینده K / او نه K ونه أو M .

است تا دانی که نبشته أو را درخواست . أما هیچ وصیتی درحق خود أز
من درنخواست . شکر این نعمت که بردست او این مکتوب بدو رسید
3 بباید گزاردن که سلطان خلعت بدستِ کسی فرستد ، ولیکن أورا نیز
شکری باید کرد ، که مَن لم یشکر الناس لم یشکر الله . وما را بدعا یاد
دارد ، که مارا نیز که نوشتیم هم چیزی باید بگوید: اللهم أکنِفهُ بفضلِكَ
6 وبرحمتِكَ حتى توصِلهُ إلى جنابِكَ المقدس في عافيةٍ . والسلام . والحمد لله
رَبِّ العالمينَ وصلى الله على محمد وآلهِ .

#

1 دانی K داند M / که K ـ M / را K ـ M / 3 گزاردن K گزارد M / 3 ـ 4 که . . . که M ـ K / 4 الناس . . . الله M الله . . . الناس K / 5 نیز . . . هم M بتسلیم همه K / بگوید K وبگوید که M / أکنفه M ألبقه K / 6 حق M ـ K / عافية M عافية غير غافية K / 6 ـ 7 والحمد . . . آله M ـ K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۵ – أی دوست عزیز ! وأی برادرِ مشفق ! أطال الله بقـــاك في طاعته ، ويسر لك الوصول إلى السعادة القصوى . أرجو كه بسعادتِ قصوى رسی تابد انی که چه بود ! که تا نرسی ممکن نبود کـــه بد انی . مصطفا – صلعم – چون این سعادت أزجناب لم یزل به تضرّع وإبتهال طلب کند همه چنین گوید : أللهم ما قصر عنه رأيي وضعفَ عنه عملي ولم تبلغه نيّتي أو أمنيتي من خير أنت وعدته أحداً من عبادك ، أو خير أنت مُعطيه أحداً من خلقك فاني أرغب إليك فيه . چون سیّد اولین وآخرین أز آن چنین خبر دهد : ولم تبلغه نيّتي وأمنيتي ، کرا رسد که پندارد که نارسیده بدو فهم تواند کرد ؟ وچون خواهد که عایشه را بر طلب چنین سعادتی تنبیه کند ، أو را چنین آموزد که : أسألك من الخير كلّه عاجله وآجله ، ما علمتُ منه وما لَم أعلم . در ما لم اعلم همه درَست ، أگر تورا نخورد .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح برای ها لندی نامه ها) الكتوب الاربعون اخوه . . . (در عکس خوانده نمی شود) K ومن رسائله ۲ ٤ رحمه الله بسم . . . الرحيم N بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 2 عزيز . . . مشفق K مشفق وای برادر مخلص M مخلص N / 6 همه N M هم K / ما N M یا من K / أو N M و K / 7 انت وعدته M وعدته N K / خير انت N M خيرات K / معطيه N M تعطيها K / 8 فاني أرغب N M فانه K / 9 – 10 نارسیده . . . که N M رسیده بود وچون K / 10 بر N در M به K / چنین سعادتی N M سعادت K / 11 أورا . . . که N M اولا چنین گوید K / 12 در ما لم اعلم N M – K / درست N M درست است K / اگر تورا نخورد N M – K .

* * * نامهٔ هفتادو سوم . N 42 . M 99 . K 40 * * *

۱۳۶ – حق تعالی چون خلق را از این حدیث خبر دهد، در قرآنِ مجید چنین بیان کند که « وننشئکم فیما لا تعلمونَ » این رابیانِ مفصل گویند . وأگر در پرده گویدو نخواهد که نامحرمانرا از آن قوتی بود ، چنین گوید : « المص ، طسم » این را بیان مجمل گویند . اگر خواهد که دیدهٔ عموم بریده گردد از این پندار ، جز این نگوید که « فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعین » هرچه در « فلا تعلم نفس » بیان کردو طمعِ عموم از آن بریده کرد ، در « المص » بیـــان کردو دوستان را برآن مطلع کردو چنین گفت :« ولو عَلِمَ اللهُ فیهم خیراً لأسمَعَهم» مفرح القلوبِ دوستانِ أو در کلام او حروف مُقطَّع است .

۱۳۷ – در ابتـــدا می‌گویم تا غلطی نپنداری ؛ چون پخته‌تر گردد حروفِ متصل‌هم منفصل گردد.واینکه خلق خوانند که« یُحِبُّهم»وپندارند که متصل است ، خود را أز پرده بـدرآورد ، جمالِ خود در حروفِ منفصل بر دیدهٔ أو عرض دهد وهمه چنین گوید که « ی ُ ح ِ ب ُّ ه ُ م » . که طاقت دارد که بشنود ا مصطفا– صلعم – رانشنیدی که چه گفت : إن من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه إلا العلماءُ بالله ، فاذا نطقوا بـه لم ینکره إلا أهل الاغترار بالله . اگرنه این چنین معتصمی بودی مساکین اهل غفلت را که بیان توانستی کردن ! .

1 راز . . . دهد N M تورا از . . . می دهد K / 2 الواقعة 56 : 61 ك / بیان N M – K / 3 واگر N M که K / آن قوتی N او قوتی M آن بویی K / 4 گویند N M خوانند K / دیدهٔ M طمع N K / 5 – 6 السجدة 32 : 17 م / 6 من . . . نفس N K – M / فلا تعلم N علم K / 7 در المص بیان N M المص K / را . . . چنین M را برآن اطلاع دادو چنین N برآن چنین / اطلاع کردو K / 8 الانفال 8 : 33 م / القلوب M K القلب N / او در N M او را در K / 10 گویم N M گوید K / تر M – N K / 11 هم M همه K – N / واینکه K اینکه N M / خوانند M K دانند N / المائدة 5 : 54 م / پندارند N پنداری M K / 12 است N M – K / جمال M K کمال N / 13 بر N K در M / دهد M کند N کنند K / وهمه . . . هـ م M همچنین که د ب ح م K هم چیزی دم N / 14 بشنود . . . را N بشنود . . . شنیدی M این شنود از مصطفی K / 15 کهیئة N M – K / 16 الاغترار K الغرة M العزة N / نه این M نه K – N / معتصمی N M معتصم K / بودی M K نبودی N .

۱۳۸ – اگرکارِ سالك پاره‌ای بکمال‌تر رسد ، حروف همه نقط گردد ، قوتش از نُقطِ یِ و بِ بود در « یُحبُّهم » لا غیر . حروف نماند . چه می شنوی ؟ ابن عباس می‌گوید : که علیِ بو طالب یك شب شرح نقطهٔ بایِ بسم الله کردن گرفت ، فانفلقَ عمود الصبح وهو بعدُ لم یفرغ . پس ابن عباس از مختصریِ خود در جنبِ علیِ بوطالب چنین خبر دهد که : فرأیتُ نفسي في جنبه كالفارةِ الملقاة في میاه البحر العظیم . با آنکه ابن عباس می گوید : اگر این آیت راتفسیر بگویم که « الله الذي خلق سبع سماوات ومن الأرضِ مثلهُنَّ یتنزلُ الأمر بینهن » عموم خلق مرا جز کافر نگویند .

۱۳۹ – چون مردرا در درونِ پردهٔ دیگر راه دهند، نقط نیز محو گردد . خلقِ جهان قرآن از سواد مصحف خوانند ، من بیاضِ مصحف خوانم « نحنُ قسمنا بینهُم مَعیشَتهُم » ، « والله فضَّل بعضَكم على بعضٍ في الرِّزقِ » .

جوان مردا ! قرآن قدیم را در چندین هزار هزار حُجب به خلق فرستادند . اگر جلالتِ نقط بایِ بسم الله برعرش بتابد بی پرده ، درحال بگدازد « لو أنزلنا هذا القرآن على جبلٍ لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیةِ اللهِ » خوانده‌ای ولیکن هنوز ندانسته‌ای . باش تارسی اگر نهاده‌اند .

---

1 تر رسد K – N M / 2 قوتش N M قشر K / ی و ب N یاو با K یاو حاو با M / بود K – M N / المائدة 5 : 54 م / 3 نقطهٔ بای M نقطه ب N – K / 4 کردن گرفت N M آغاز کرد K / عمود N M غیوم K / 5 بو طالب M ابن ابی طالب K – N / چنین K – N M / که K – N M / 6 کالفارة . . . میاه K کالفارة في جنب المتعجر ای M کالفوارة في جنب المتعجر ای N / با M و از K باز N / 7 که K – N M / 7–8 الطلاق 65 : 12 م / 9 مرد را N M مرد K / پرده N M پرده پرده K / 10 از N M را K / من . . . خوانم K او . . . نخواند M – N / 11 الزخرف 43 : 32 ك / 11 – 12 النحل 16 : 71 ك / 13 قدیم N – M K / 14 بای M ب K – N / بر . . . در N بر عرش تا بدانی پرده در M برکوه وکو با ردی لا شك که K / 15 بگدازد N M بگداخق K / 15 – 16 الحشر 59 : 21 م / 16 الله N M الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون K / 16 – 17 خوانده نهاده اند K – N M .

١٤٠ — جوان مردا ! چون « الر » ، « تلك آياتُ الكتابِ المبين» بود ، گويى : آياتُ الكتابِ المكنونِ ، چه بود ! آخر قرآن است «إنّه لقرآن كريمٌ .
في كتاب مكنونٍ » . قرآن را در پرده‌اى ، كتابِ مكنون گويند ، ودر پردهٔ ديگر ، كتابِ مبين . چون كتابِ مبين را آيات « الر » بود ، كتابِ مكنون را آيات ندانم چه بود !

لقد أسمَعتُ لو ناديتُ حيّـا ولكن لا حَيـاةَ لِمَن أنادي

١٤١ — در پرده‌اى قرآن را مجيد خوانند ، أهل لوح محفوظ اند ايشان ، « بل هوَ قرآن مجيد في لوحٍ محفوظٍ » ، « ق . والقرآن المجيد » نوش باد آن كس را كه گفت : كلُّ حرفٍ في اللوح المحفوظ أعظم من جبل قاف . ودر پردهٔ ديگر ، قرآن را عظيم خوانند « ولقد آتيناكَ سبعاً منَ المثـانى والقرآن العظيم » تابد انى كه « ربُّ العرشِ العظيمِ » چه بود ! وآنجا كه قرآن را عزيز خوانند خود جهانى ديگراست ، كه « وإنه لكتابٌ عزيزٌ » . در عالمى ديگر قرآن را كريم خوانند كه « إنه لقرآنٌ كريمٌ » ، وليكن اگر معنىِ كرم الكتاب ختمه ، بدانى كه چيست ، وجمال اين آيت بينى كه « انّي القي إليّ كتـابٌ كريمٌ » در اين معنى راهى برى . در جهانى ديگر قرآن را حكيم خوانند كه « الر . تِلكَ آياتُ الكتابَ الحكيمِ » .

1 المبين N M چنين K / يوسف 12 : 1 ك / 2 الكتاب K – N M / 2 – 3 الواقعة 56 : 78 ك / 4 چون . . . بود N M خوانند چون كتاب آيات را بود اگر K / 5 آيات N – M K / بود K بود شعر N M / 6 ولكن . . . انادي K – N M / 7 در پرده‌اى K – N M / محفوظ K – N M / 8 البروج 85 : 21 ك / ق 50 : 1 ك / نوش N K نوشش M / كس را K كسى‌را N كس M / 9 در N M در اين K / 10 عظيم N – M K / خوانند M K خوانند N / 10 – 11 الحجر 15 : 87 م / 11 تا . . . عظيم K – N M / 11 التوبة 9 : 129 م / 12 خود K – N M / 12 – 13 كه . . . خوانند K – N M / 12 فصلت 41 : 41 ك / 13 قرآن‌را N – M / الواقعة 56 : 77 ك / وليكن N K – M / 14 ختمه K – N M / 15 النمل 27 : 29 ك / راهى N M راه K / 16 خوانند N M خواند K / 16 – 17 يونس 10 : 1 ك .

١٤٢ – وقرآن را چنـــدین هزار هزار نام است ، بسمع ظاهر نتوانی شنیدن ، اگردر درون سمع داری « حم عسق » آن نامهای پوشیده باتو بر صحرا نهد . دریغـا که بس غافلی ، وبس مختصر فهمی داری ، وبس مزوَّر عقلی ، وبس مُزخرف ایمانی . مصطفا – صلعم – می گویـد : إقرؤا القرآنَ والتمِسوا غرائبَه . پس یقین دان که مردان علمِ اولین وآخرین در آن می بینند : وبل که دریك آیت ، لا بل والله العظیم دریك کلمه بینند . ولا بل که دریك نقطه می‌بینـند . « ام تحسِبُ انَّ اکثرهم یسمَعونَ او یعقلون » .

١٤٣ – باش تا به کتابِ أدّبني ربي فأحسَنَ تأديبي برسی، پس بی واسطهٔ لوح درتو نویسند که « وربـكَ الأكرم الذي عَلّمَ بالقلمِ »در آن کتاب بدانی که « ن . والقلمِ وما يَسطرونَ » چیست ! و « كُتِبَ في قلوبهم الايمانُ » چیست ! و « الرحمانُ عَلّمَ القرآنَ » چیست ! توهنوز به حُبِّ دنیا وشهواتِ آن ملوّثی . إن الله طيّبٌ لا يَقبلُ إلا الطيِّبَ . طهارتِ تقوی باید . پس « ويُعَلِّمُـكم اللهُ » در عقبِ « واتقوا الله » بدانی که چیست. « واتقوا الله واسمَعُوا » ،« واتقوا الله واعلموا » ، گاهَت بشنوانند ، گاه وانمایند ، گاهَت بچشـانند . « اسمِع بهم وابصر يوم يأتوننا » همه دوستانند ، دشمنان را آنجا چه کار ؟ « ونسوقُ المجرمينَ إلى جهنم ورداً » از گور به دوزَخ، « احشروا

1 وقرآن MK قرآن N / 2 باتوبر M بر N راباتو به K / 3 نهد NM نهاد K / 4 عقلی NM عقلی داری K / 5 پس K ـ NM / آن M أو NK / 6 وبل ... آیت K ولا بل دو آیتي M ـ N / 6 ـ 7 لا ... یك کلمه ... یك ... بینند K لا ... کلمه ای ... هر بینند N ـ M / 7 ـ 8 الفرقان 25 : 44 ك / 9 فاحسن تأدیبي M فاحسن أدبي N ـ K / پس NK پس از M / بی M بـلا NK / 10 لوح در تو M در لوح تو به K لوح تو در N / العلق 96 : 3 و 4 ك بالقلم NM بالقلم علم الانسان ما لم یعلم K / 11 القلم 68 : 1 و 2 ك / المجـادلة 58 : 22 م / 12 الرحمان 55 : 1 م / 34 آن K ـ NM / 14 البقرة 2 : 282 م / 14 ـ 15 المائدة 5 : 108 م / 14 ـ 15 واتقوا الله بدانی ... علموا M واتقوا الله واعلموا N با تقوی واتقوا الله واسمعوا K / 15 البقرة 2:223 م / گاهت ... گاهت NK آن گاهت ... آن گاهت M / گاه وانماید N که باز نماید M ـ K / 16 مریم 19 : 38 ك / همه NM ـ K / 71 چه MK ـ N / مریم 19 : 86 ك / .

الذين ظلموا وأزواجَهم وما كانوا يعبدونَ من دون الله فأهدوهم إلى صراطِ الجحيم ». آنرا که از گورستان به دوزخ برند « يأتوننا » چون بود ؟ .

3 ۱۴۴ – تو قرآن را در چندين هزار حجاب می بينیو میشنوی ، چون بوجهلو بو لهب . باش تاصمم بوجهل بينی ، كه « وما أنت بِمُسمعٍ من في القبور » چه گويی اين كه تو میشنوی أو نمیشنود ؟ حاشا وكلاّ . باش تا
6 كوری بوجهل بد انی ، كه قرآن هرگز نديد . چه گويی ! آنچه تو بينی نبشته در مصحف ، أو نديد ؟ ديد ! ليكن « فإنّها لا تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصـدورِ » أگر گويی دل دارم ، نِشانش كو ؟ وچيست ؟
9 « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ أو ألقى السمع » قرآن تورا چه با ياد آورَد ؟ « ولقد يَسّرنا القرآن للذّكر ، فهل من مُدّكر ؟ »

۱۴۵ – جوان مردا ! تركت الرايَ بالري ، اگر خواهی كه جمـال
12 قرآن بينی ، دست أز عادت پرستی بدار ، وهرچه شنودهای فراموش كن! كه بِئس مطيّةُ الرجُل زَعَمُوا . چون بدين مقـام رسی بدانی كه « نسيا حوتَهما فاتّخذَ سَبيله في البحر سرباً » چه بود . اينجا پير را ضرورت بود ،
15 كه خود را با مُريد نمايد « فوَجدا عبداً من عبادنا آتيناهُ رحمةً من عندنا » اينجا : گر صبر كنی درِم ، درَم سود كنی ! وگرنه حقيقت دان ! العجلةُ من الشيطانِ ، راه برتو بزنند .

1 ـ 2 الصافات 37 : 22 ك / 1 الله N M الله حصب جهنم K (الأنبياء 21 ، 98 ك) / 2 آنرا . . . گورستان N M اگر گورستان باتو K / يأتوننا چون بود N M ـ K / 3 می بينی ومی N M بينیو K / 4 كه N M ـ K / 4 ـ 5 الفاطر 35 : 22 ك / 5 چه N M ان أنت إلا نذير چه K / اين N M ـ K / او N ـ M K / 6 آنچه K اين كه N M / نبشته N M ـ K / 7 او N عيد او M ـ K / 7 ـ 8 الحج 22 : 46 م / 8 كو N M ـ K / 9 ق. 50 : 37 ك / أو ألقى السمع N K ـ M / تو را N M ـ K / 10 اورد M دهد K دارد N / القمر 54 : 17 و 22 ، 32 ك / 13 كه بئس N M بئس K / زعمه N زعموا M K / 13 ـ 14 الكهف 18 : 61 ك / نسيا حوتهما N M بسيار جويهـا K / 15 الكهف 18 : 65 ك / آتيناه . . . عندنا N M انتباه بود K / 16 اينجا N ـ M K / حقيقت دان N M ـ K .

۱۴۶ — خدمتِ کفشِ پیر کن ، و گنگ و کر و کور باش ! و این بیت را نصبُ العینِ خود کُن :

إذا مـــا خدمتَ الملوكَ فألبس   مـــن التّوقي أعزّ ملبَس   3

فأدخُـــل إذا ما دَخلتَ أعمى   واخرج إذا ما خرجتَ أخرس

۱۴۷ — هرچه بشنوی ناشنوده گیر ! که « لا يدخُل الجنة نمـامٌ » . وهرچه نمایند نادیده گیر ! « ولا تجسّسوا » . وهرچه مشکل گردد جز به زبانِ دل   6

سؤال مکن ! که « ولوَ انّهم صبروا حتى تخرُجَ إليهم لكان خيراً لهُـم » نصیحتِ خضر بپذیر ! که « فلا تسألني عن شيءٍ حتى أحدّثَ لكَ منه ذكراً » چون وقت بود خود نمایند که « سأريكم آياتي فلا تستعجلون ! » تو مپرس قبل   9

الوقت « يا ايُّها الذينَ آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تُبدَ لكم تسؤكم » چون دیده یافته باشی که « وجَعلنا له نوراً يمشي » خود نماید که « سَنريهم آياتنا في الآفاقِ وفي أنفُسِهم » اینجا چون رسی بینی . وتا نروی هرگز   12

نرسی و نبینی .

۱۴۸ — أولم يسيروا في الأرضِ فينظروا كيفَ كانعاقِبةُ الذين من قبلهم » ، « ألم تكن ارض الله واسعةً فتهاجروا فيها ؟ » أگر روش کنی عجایب جهان   15

بینی درهر منزلی . « ومن يُهاجر في سبيل الله يجد في الأرض مُراغـماً كثيراً وسعةً » از آن عجایب حدیث جُز به مثال نتوان گفت که « مثلُ الجنةِ التي

---

1 وكر K ـ N M / 1 ـ 2 واين . . . كن M و اين بيت را نصب العين كن K ـ N / 5 بشنوى N M بشنوده K / كه K ـ N M / 6 ديده N M نموده K / الحجرات 49 : 12 م / 7 الحجرات 49 : 5 م / 8 بپذير M K بشنو N / الكهف 18 : 70 ك / 9 الانبيـاء 21 : 37 ك / 10 الوقت N M الوت K / المائدة 5 : 101 م / 11 يافته باشى N M يافق K / الانعـام 6 : 122 ك / يمشى M K ـ N / 11 ـ 12 فصلت 41 : 53 ك / 13 ونبيني K ـ N M / 14 الفاطر 35 : 44 ك / 15 النساء 4 : 97 م / روش N K روشى M / عجايب جهان N M عجايبها K / 16 ـ 17 النساء 4 : 100 م / 17 آن K ـ N M / به مثال M بامثال N باما K / الرعد 13 : 35 م .

وُعِدَ المتقونَ » چنانکه خوانــده به روزگار أز حدیث شنودن براه نرسد
ولیکن تنبیهی بوده وذکّر فانَّ الذِّکری تنفعُ المؤمنینَ » جان بایــد کند.
3 ذوالنونِ مصری گوید که: إن قدرتَ علی بذلِ الرُّوحِ ، وإلاَّ فلا تشتغِل
بترَّهات الصُّوفیةِ . [خواجه أبو علي] واعظ سرخسی گوید :

در آی با مــن یارا بکار أگر یاری
6 وگرنه رو به سلامت نــه برسرِ کاری
نه َهمرَهی تو مرا، راهِ خویش گیرو برو !
تورا سلامت بادو مــرا نِگونساری
9 مرا بخانــهٔ خمّار بَر بدو بسپار
نِگر مرا بــه غمِ روزگار نسپاری
نبید چند مرا ده بــرای مستی را
12 که سیرگشتم أز این زیرکیِ و هُشیاری

۱٤۹ – دوستان حاضیر بودندو سلام می‌کنند . این نبشته نوشتم بــه
ماهِ شوّال درخانهٔ فلان. والسّلام . والحمد لله رَبِّ العالمینَ . وصلواتُهُ علی
15 محمدٍ وآلهِ .



1 الرعد 13 : 35 م / خوانده N M خوانند K / نرسد N نبرسد M برسد K / 2 ولیکن N K اگر M / الذاریات 51 : 55 ك / 4 خواجه أبو علي (تمهیدات) ـ N M K / گوید K گوید بیت N M ، 5 یارا بکار N M گو یارا K / 6 نه بر M که بر K که تر N / 8 ـ 9 تورا . . . برو بدو بسپار N تورا . . . بریدو بسپارید M ـ K / 11 ـ نبید M K نبیند N / 13 ـ 14 دوستان . . . فلان N M ـ K / 14 ـ 15 والسلام . . . وآله N K ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۰ – حق نگهدار آن عزیز روزگار باد . نوشتهٔ عزیز رَسید . وأز
رسیدنش أنسِ دلو شادی جان فزود . حدیثِ آن اشکال که عرض کرده 3
بوُد که « إرادتِ خدارا در آینهٔ جانِ پیر دیدن بوَد » این کلمه چــه
معنی دارد ؟ بد ان أی عزیز ! که این جز به مثــالی خاطر آن بُزرگ را
فهم نیفتد . 6

۱۵۱ – تمهید الغرض في مقدمــة : هر که معنی چیزی نداند وخواهد
که بداند چون تو برادر مثلاً که این سؤال پرسیده‌ای ، آن را دو راه است :
یکی آنکه واخود رجوع کند وقوتِ خودرا چندانکه تواند دوأسبه دواند 9
تابه تفکرو تدبرِ خود آن رافهم کند « وربّكَ الأكرم . الذي علّمَ بالقلم .علّمَ

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای شما نندی نامه ها) المكتوب الثاني والاربعون K بسم
. . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ﴿ بسم . . . الرحیم N – P I (این نامه در نسخه
های I و P دنبا لهٔ نامهٔ 28 آن در نسخه می باشد) / 2 حق . . . باد P N I – M K / حق
M حق سبحانه وتعالی K / روزگار M – K / 2 – 3 نوشتهٔ . . . فزود N M K
– P I / 2 رسید N K اورسید M / 3 رسیدنش N رسید آن M – K / وشادی جان
N K – M / فزود N K افزود M / حدیث N K وحدیث M وبحدیث P I / عرض N M K
عرضه P I / 4 دیدن بود P N M I دیدن چون بود K (با بند ٤٤٦ ج ١ مقایسه شود) /
5 مثالی N M مثال P K I / آن بزرگ N K آن بزر گوار M او P I / 7 تمهید . . .
مقدمة N تمهید المقدمة K وتمهیــد . . . مقدمة P I مثال M / 8 برادر N – P M K I /
پرسیده ای P N K I کرده ای M / 9 یکی P M K I اول N / وا P M K I به N /
دواسبه دواند N دواسبه براند K اسب بدواند P M I / 10 وتدبر P N M K وتخبر وتدبر
I / آن را فهم کند P M I بداند N K / 10 – 11 العلق 96 : 3 – 5 ك /

* * * نامهٔ هفتادو چهارم . P 28 b . N 2 . M 53 . K 42 . I 28 b * * *

الانسان ما لم یَعلمْ ». أکنون چرا بدانست چیزی که ندانست؟ زیرا که خدای
تعالی بی واسطه به قلمِ خود حقیقت این کار بردل أوظاهر کرده کتَبَ فی
3 قلوبهم الإیمان » عبارَت أز این بود، و« عَلَّمَ بالقلمِ »همین معنی بود واین که ابن
عبّاس می‌گوید : « في لوحٍ محفوظ »أي في قلب المؤمن، این معنی بود که
دل لوح بود ویمین الله کاتب و قلم واسطه‌ای که خدای تعالی آفریده است .
6 وبدین سبب اورا قلم خواند که هرچه بردلها نویسد بواسطهٔ أو بود واین یك
طریق است حصول علمِ مجهول‌را . واین قلم همیشه بود ولوح نیز بود ولیکن
این نوشته پیدا نبود . چون پیدا آمد کتابت قدیم بود، أما حصولش درلوح
9 حادث بود .

۱۵۲ – مثالش آفتاب بود وزمین بود، ولیکن چون أبر بود هیچ شعاعی
برزمین نبود ، پس چون أبر مُنقشع شود شعاع پدید آید . منوّریِ آفتاب
12 پیش از این بود وزمین‌را إستعدادِ آن بود که قبولِ نور کند ، أما أبر حجاب
بود.چون حجاب برخاست نور برزمین افتاد. أکنون میان دل آدمی و خدای
عزّ وجلّ حجابی هست ، وأگرنه ، قلم الله علی الدوام هرچه بوده وهرچه باشد
15 دروی نوشتی .چون آدمی تفکر می کند سعی می کند در رفعِ حجاب،چون

---

1 العلق 96 : 3 ـ 5 ك / 1 خدای P I حق N M K / 2 به P I ـ N M K / حقیقت P N I ـ M K / بر P N M I در K / 2 ـ 3 المجادلة 58 : 22 م / 3 وعلم N M که علم K علم P I / العلق 96 : 4 ك / معنی . . . که N بود K بود واینکه M واینکه P I / 4 البروج 85 : 22 ك / المؤمن N M K المؤمنین P I / 5 بود P M K I باشد N / که خدای N که حق M K حق P I / 6 نویسد P M K I نویسند N / واین یك P N M I که این K / 7 نبود N M K نبوی P I / کتابت P N M I کاتب K / حصولش N M K در حوصله P I / زمین بود P N M I زمین K / شعاعی P N M I ـ K / 11 منقشع شود I P M منقطع شد N منقشع شد K 12 نور P N M I آن نور K / ابر P N M I اثر K / 13 بر خاست P N K I ابر برخاست M / نور برزمین افتاد N نور پیداشد M کار پیداشد P K I / 14 هست P N M I است K / واگر نه P N M I وانه K / وهرچه N M K ـ P I / 15 نوشتی P M I می نوشتی N نویسد K / تفکر می کند N M تفکر می کندو K تفکری کند P I / کند P N M I برد K .

حجاب برداشته شود قلم الله کارِ خود کنـد . مصطفا – صلعم – از این
گوید : لولا أنّ الشّیاطین یحومونَ عـلی قلوب بنی آدم لنَظروا إلی
ملکوتِ السّماءِ . یعنی اگر نـه حجاب بودی همهٔ ملکوت درپیش نظرِ او 3
مکشوف بودی .

۱۵۳ – واشارت‌هم بدین معنی کرد مصطفا – صلعم – چون گفت : یا
عایشة أدیمي قرعَ باب الجنة . قالت : بمـاذا ؟ قال: بالجوع والظماءِ . وآنکه 6
عیسی – صلعم – حواریان‌را گفت : جَوّعوا بطونکم وأعروا أجسادَکم، لعلّ
قلوبکم تری ربَّکم عزّ وجلّ ، همین بود ، زیرا که جوع مُعینی تمام است برتفکّرُ
که البطنةَ تذهِبُ الفطنةَ . واین کـه شنیده‌ای که در رمضان شیاطین 9
بسته باشند همین است که همـه گرسنه باشند . أکنون إین خود عالمی دیگر
است ،واگر بشرحِ إین مشغول شوَم نوشته‌را تطویلی باشد. والاشتغالُ بالاهمّ
فالأهمّ أولی . إین راهِ أول است تحصیلِ چیزی مجهول را . 12

۱۵٤ – راهِ دوم آن بود که کسی چیزی نداند وخواهد که بداند ، أز
غیری بپرسد ، زیراکه أو إستعدادِ آن ندارد کـه بواسطهٔ تفکّرِ خود

1 مصطفا N M K ومصطفی P I / این P N M I این سبب K / 3 السماء P N K I السماوات K / درپیش نظر او P M I پیش او N - K / 5 هم M K - P N I / کرد P N M I کرده است K / مصطفا چون گفت N M K سید عالم که P I / 6 قال M I فقال P N K / 8 ربکم N M K الله P I / 9 رمضـان N M K ماه رمضان P I / 10 بسته M تشنه K رابسته N بسته اند وبسته می P I / همه P M K I همیشه N / این M I این عالم P N K / 10 نوشته N M K این مکتوب P I / 12 اولی M K - P N I / این . . . را P N M I - K / تحصیل N M وتحصیـل P I / 13 راه P M K I طریق N / بود که کسی N M K است کسی را که P I / خواهد P N M I اگر خود نداندو خواهد K / از P N M I و از K / 14 بپرسد P N M I نپرسد K / او P N I او این M - K / آن P N M I - K / که بواسطهٔ . . . خود P N M I - K / .

بداند . وآن غیر این استعداد دارَد . و فاسئَلوا أهلَ الذکرِ إن کنتم لا
َتعلمونَ ، قلم الله درمقا بلهٔ دل غیر هست ، در لوحِ دلِ أومی نویسد ، أما
3 در مقابلهٔ دلِ این سائل نیست . پس قلم دراین دل نویسد . این کس به زبانِ
خود أز آن ترجمان بود ، تا این معنی که قلم الله بر دلِ أونوشت ، در کسوتِ حروف
وأصوات به سمع سائل رساند . مثال این چنان بود که آفتاب بود وأبر بود
6 ودو دیوار مثلاً بود ، یکی در مقابلهٔ آفتاب ویکی نه . چون حجابِ أبر
برخیزد شعاع برآن دیوار که در مقابلهٔ آفتاب بود پیدا شود ، وبر دیگر دیوار
که در مقابلهٔ آفتاب نبود پیدا نشود . أگر کسی خواهد که نورِ آفتاب بر
9 دیگر دیوار پیدا شود ، تدبیر آن بود که مثلاً آینه بیاورد وبر آن دیوار
نهد ، که در مُقابلهٔ آفتاب بوَد تا عکسِ نورِ آفتاب أز آن آینه برَ دیوارِ
دیگر أفتد .

12 ۱۵۵ ــ أکنون بدانکه دلهای آدمیان منقسم است ، قسمی آن است که
خود درمقابلهٔ قلم الله است ، وبر وی می‌نویسد ، هرچه نداند با خود رجوع
کند تا بداند . وقسمی دیگر هنوز خام است ، ودر مقابلهٔ قلم نیست ، چون
15 سؤال کند أورا معـلوم توان کرد . پس این کس هنوز خام است و

---

1 بداند . . . دارد K - P N M I / این استعداد N M استعداد آن P I / I - 2 النحل 16 : 43 والانبیاء 21 : 7 / 2 دل N M - P K I / اومی M K آدمی P N I / 2 - 3 أما . . . نویسد P I - N M K / 3 به N M K را P I / 4 خود N M K - P I / بود تا N M بودو P I که K / 5 به P N M I در K / بود وابر بود P N M I وابر K / 6 آفتاب P N M I آفتاب است K / 7 شعاع P M K I وشعاع برآن N / آفتاب P N M I - K / 7 - 8 شود . . . پیدا P N M I - K / 7 شود N گردد M آید P I / دیگر P I - N M / 8 آفتاب نبود P M I نبود N / 9 مثلا P K I - N M / بیاورد K M بیارد N سازد P I / 10 - 11 که . . . افتد P I - N M K / 10 بود N M است K / آفتاب از K از M - N / بر N K با M / 12 أکنون P N M I واکنون K / آن است که P N M I است K / 13 بود K / وبر P I وقلم الله بر K - N M / 14 وقسمی P M K I قسمی N / 15 کس که P M I کسی که N کس K / است و P I است در مقابلهٔ قلم نیست N - M K .

استعدادِ آن ندارد که خدای تعالی بادلِ أو سخن کند ، أمـا استعدادِ آن دارد که أز پیری پخته بشنود ، پس‌هرچه نداند أز خدای عزّ وجلّ بواسطهٔ دلی بشنود وبتواند دانست . 3

۱۵٦ إینجا بدانی که خدارا در آینهٔ جانِ پیر دیدن چه بود . لا بـــل روشن‌تر بگویم تا ذرّه‌ای إشکال نماند علی الخبیر سقطت: مصطفا ـ صلعم ـ را گفت : « قوموا لله قانتین » که فرمانِ حق است . ازوی شنید ، پس قام لله ، باوی گفتند: « یا أیها المزمّل. قُم اللیل » ، « وعلّمكَ ما لم تکنْ تعلم » بدانست که قیام اللیل مثلاً می‌باید کردن . پس بی واسطهٔ آدمی أز جناب غیب بردلِ أو وَحی کردند که : « فأوحی إلی عَبْدِهِ ما أوحی » . 6 9

۱۵۷ ــ أما بوبکرو عمر را در دل ننوشتند که قُم اللیل که إستعداد نداشتند که « نزّل بهِ الرُّوح الأمینُ علی قلبكَ » ولیکن مهتر ــ صلعم ــ به زبانِ خویش إیشان را گفت ، آنچه بیواسطه أورا گفتند :« لتکونَ مِنَ المنذرین بلسانٍ عربيّ مبینٍ » در قیـام شب ، مصطفا و بوبکر چون برابر باشند که او أزحق شنید و بوبکر أز مصطفا . أما « من یطع الرّسول فقد أطاعَ الله » پس بوبکر صدّیق خدا را أز جانِ مصطفا دیدو أوامرو نواهیِ 12 15

1 - 2 که . . . دارد K - P N M I / 2 پیری P M K I - N / چه P N M I که K / از خدا . . . جل P I از خدا . . . تعالی K - N M / 3 دلی . . . بتواند N دلی می تواند M K دل می توان P I / 4 اینجا P M K I که اینجا N / جان N M K دل P I / 5 تر P I - N M K / را P M K I - N / 6 گفت P K I فرمودند M - N / البقرة 2 : 238 م / قام N M K ثم P I / 7 المزمل : 1 و 2 ك / النساء 4 : 113 م / 8 مثلا P M I - N K / جناب N M K جانب P I / 9 بردل او K بدل او این N بدل أو M بوی P I / که M بردل او که N K - P I / النجم 53 : 10 ك / 10 را M رضی الله عنها وروحی فداها P N K - I / در ... اللیل که K - P N M I / 11 الشعراء 26 : 123 ك / مهتر N M K I مهتر عالم P / 12 خویش N M K خود P I / گفتند N فرمودند M K فرمود ؛ بود P I / 12 - 13 الشعراء 26 : 194 - 195 ك / 13 شب N اللیل M K - P I / چون N M K چنان P I / 13 - 14 برابر باشند P N M I براشند K / 14 او N M K سید P I .

حق أزدلِ أو به بو بکر رسید . پس چون خـدارا أز أو دیدو أزویافت ، هم جان مصطفا آینهٔ دلِ بوبکر بوده باشد .

3 ۱۵۸ — شکرها می‌کنم که تو عزیز را این قدر تمیز هست که قـــدرِ این بدانی که بس بوالعجب بیانی است . ونیز نه پندارم‌که بعد أز این ذره‌ای اشکال‌ماند . أکنون علمی که در دلِ من بود أز آن تورا چه سود ، تا به زبان 6 تورا نگویم ؟ زیرا که سمعی نداری که ازدلِ من چیزی بشنوی . أما سمعِ ظاهر باری داری که أز زبان من بشنوی ، هرچـه تو ندانی ومن دانمَ مثلا چون أز زبانِ من شنیـدی هم أزدلِ من شنیده باشی . پس أگر تورا 9 گویم مثلاً بزبان که چنین کن ، وزبان مرا فرمان کنیٖ‌هم دلِ مرا فرمان کرده باشی . من یطع اللسانَ فقد أطاعَ القلب .

۱۵۹ — « ومَن یُطعِ الرّسول فقد أطاع الله » همین بود بلا فرق . یاسیّد 12 الأولینَ والآخرینَ « وما رَمیتَ إذْ رَمیتَ ولکن الله رمی » چنـــدان جلالت أزل برتو تافت که تو نماندی ، همه أوشدی ! صرتَ لهُ سمعاً وبصراً ویداً ولساناً فبي یَسمعُ وبيَ یبصر وبي یبطش وبي ینطق.جهانیان رابگذار تادر

1 حق P N M I او K / به بوبکر P I بدو N M K / پس P N M I - K / 2 هم N M K نه P I / آینهٔ دل M K دل N آینه P I / بوده باشد P M I دیده باشد N بود K / 3 شکرها P N K I شکر M / تو N M K آن P I / قدر K - P N M I / بدانی N M K بداند P I / 4 بس N M K بسی P I / بیانی است P M K I است این بیان N / تیز M K - P N I / 6 تورا P N I - M K / سمعی P N K I سمع دل M / چیزی M K - P N I / بشنوی P N I بشنود M K / سمع P N M I سمعی K / 7 باری N M K - P I / زبان من P N M I زبان من باری K / هر N M K - P I / ندانی . . . دانم N M K دانی . . . ندانم P I / من شنیده N K شنیدی از دل من شنیده M - P I / شنیده P N I بشنوی K / 9 گویم . . . کن K مثلا گویم بزبان چنین کن P I که خیر کن مثلا N خیر کن M / وزبان مرا P N M I بازبان من K / هم دل مرا N M K همه دل P I / 11 النساء 4 : 82 م / بلا P N M I مثلا بلا K / 16 الانفال 8 : 17 م / 13 أزل P M K I أزو N / بر N M K در P I / 14 ولسانا . . . یبطش N M فیی یسمع وبی یبصر P K I .

دریای تعطیل‌و تشبیه غرق شونْد ، وآن جـوان‌مرد را که محبوبِ لم یزل‌و لا یزال است ، صرت له سمعاً وبصراً ، نوش باد .

گرگ ازرمه برد آنچه مرادِ دلِ أو بود
گو : باد همی پیما ! آن مردِ شبان‌را

۱٦۰ — أکنون به عالم دیگری أفتادم ، وتا این نامـه می نویسم درصد هزار هزار عالم طیران‌و جولان کردم . ولیکن پدید بود که واعالم ملکی أز ملکوت چه توان آورد . جرعه‌ای أز کاسه ، لا بل هذا کثیرٌ ، قطرة من بحرٍ لجیّ ، لا بل شعاعٌ مِن شمسٍ . یا رسول الله ! سلامٌ علیـك ، نوش کردی . این بیچارگان را نصیبی بایـد ، گفت : کیف لا یا ربِّ ، سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین .

۱٦۱ — جواب إشکالی دیگر أی عزیز هم این است که پرسیدی که واصلان أنبیا بند یانه ؟ أی عزیز ! واصلان آنها یند که در نون وألف علینا وعلی عباد الله الصالحین أند . آنها که بودند ؟ سبحان من یعـلم . اگر ألف « الم » ونونِ « ن» والقلم » وا تو غمزه‌ای زنند وقتی ، آنگه بدانی که همه أنبیا بودند یاکسی دیگر بود، آنگه علم این به حقیقت دانسته باشی ، أمـا تا ممعی یابی که « ن . والقلم » و « والم » واز آن حدیث کند ، باری به تقلید

1 تعطیل‌و PNMI – K / وآن جوان مردرا NM وآن جوان مردان PI جوان مردا K / 2 است NMK اند PI / نوش NMK نوشش PI / باد KI بادبیت PNM / 6 هزار NMK – PI / ملکی PNI ملك M فلکی K / 7 از ملکوت PNMI – K / کاسه NM آگامی PI کاسی K / کثیر PNMI کبیر K / 9 نصیبی NK آخر نصیبی PI نیز نصیبی M / باید PNI نیامد آخر K باید آخر M / کیف . . . سلام PI کیف لایارب M کیف بلی یارب سلام N یارب K / 11 اشکالی . . . است که PKI جواب دیگر از آن اشکال تو این است M دیگر اشکال این است ای عزیز اگر N / دیگر K دیگرت PI / 12–13 ای . . . الصالحین PI – NMK / 12 در نون NM در درون K / 13 من یعلم PMKI معلم من نه بعم N / 14 الم ونون ن NMK والم ونون PI / وقتی PNMI وقت وقت K / 15 کسی دیگر PMKI دیگر کسی N (بند ٦٧٦ ج ١ دیده شود) / آنگه NMK که PI / به PMKI – N / 16 ممعی PMKI سامعه ای K / و از ان PI بآن باو N ر ان را K .

بشنو ! غیر أنبیا باشند . بوالحسن خرقانی می‌گوید :اگر جـــانی بُلـَسنو ـ یعنی جانِ بلحسنو ، بز بان روستا یی ، فدیته وهو سوادیٌ ، وأفٍّ لأبي جهلٍ وأمثاله مع عربيَّتهم ـ حاضر نبود ، آنجا که « فأوحى إلى عبدهِ ما أوحى » رَفت ، پس چه بلـَسنو وچه عتبه‌و شیبه . یعنی کافرم أگر نبودم . واصلان أنبیا باشند ودیگران هم باشند . یا أبا بکر! لیس بيني وبينك فرقٌ إلا أني بُعِثتُ .فضیلِ عیاض می گوید : "ما مِن نبيٍ إلا وله نظيرٌ في أمّته . ودَعِ الشرَّ يعبُرُ . ولا تحرّك سلاسل الجانين . که اینجا عـالمی دیگر سیاه می باید کرد .

۱۶۲ – أی عزیز ! هرچه مشکل بود می‌پرس ! نامه رابیان کنم ، که بجای من هیچ کس إحسانی نکند . نه أز سؤالی مشکل که بکند نادر آن بحرِ عمیق غوطـه خورَم وطلبِ دُرٌ ثمین کنـَم والخصوص تو عزیز :

إذا زرتُ الملوكَ فإنَّ حسبي   شفيعاً عندهم أن يَخبُروني

والسّلام . والحمد لله ربّ العالمين .



۱ می P N I که M ـ K / جانی K جان P N M I / ۲ یعنی جان بلحسنو K یعنی بلحسنو N یعنی بوالحسنو M ـ P I / فدیته N N K فدته روحی P I / ۳ مع عربیتهم N K مع غیر بیتهم M ـ P I / ۳ ـ ۴ النجم 53 : 10 ك / ۴ چه P N M I ـ K / عتبه و P M K I عتبه و چه N / ۵ دیگران P N M I وکیلان K / هم M K همـــه N ـ P I / ۶ عیاض P M I ابن عیاض N ـ K / ۷ ـ ۸ که . . . کرد P K I ـ N M / ۹ ـ ۱۳ أی . . . یخبرونی N M K ـ P I / ۱۳ فان P قال I / ۱۴ والسلام P M والله العزیز N ـ M K I / والحمد . . . العالمین M ـ P N K I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۶۳ – ایزد تعالی آن دوست عزیز را در ضمان سعادتِ دوجهانی بداراد!
دیرگاهی است تاهیچ مکتوبی نخوانده‌ام . أرجو که عایق خیر بود . وطول 3
عهد منسی نیست ، ومن نیز کمتر می‌نویسم ، چه تا برکت رحیل کرد قریب
دوماه است که جز مکتوبی ننوشتم . وسؤالی که کرده است در معنیِ طریقِ
حصول معرفت ، بجوابی مستوفا ننوشته‌أم در معنی این مسأله‌را به هیچ بار ، 6
ومگر أکنون وقت است ، وندانم که خواهم نوشتن ؟ . أرجو که خدای
تعالی جز خیر بر قلم و زبانِ ما نراند .

۱۶٤ – واینجا یك نکته هست ، وتعلیمیان‌را عادت است که در بدایتِ 9
دعوتِ خود گویند : معرفت أز کجا حاصل شود ؟ وطریقِ حصولش عقل
است یا إمامِ معصوم ؟ واین مسأله‌را شعب بسیار است . وهرکه گوید عقل
است ، یا إمام معصوم است ، أز حقیقت سؤال بی خبر بود ، تابه جواب 12
رسد . وهر مسأله که معنی سؤال در آن جا محقق نبود جواب أز آن رمیِ
فی عمایه بود ، بنزدیك أربابِ بصایر . وبیشتر مذاهب عالمیـــان برتصانیف

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما تندی نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٦٣ بسم . . . الرحیم N المکتوب الثالث والاربعون K / 2 ـ 4 ایزد . . . تصانیف K ـ N M / 3 مکتوبی N ـ M / نخوانده‌ام N نخواند م M / بود N است M / 3 ـ 4 وطول . . . نیست N ـ M / 4 کمتر می‌نویسم N دیگرگاه است تا چیزی ننوشتم M / قریب M قرب N / 5 که جز N وجز M / که کرده M کرده N / 6 در . . . را N ـ M / به N ـ M / 8 ما N ـ M / 9 هست و N است M / در N ـ M / 11 یا N اگر M / واین M است واین N / 12 یا N یا گوید M .

* * * نامهٔ هفتاد وپنجم . N 63 . M 41 . K 43 * * *

مصنفان که بوده‌اندو هستند براین منهـــاج است ؛ خوض می‌کنند در نُصرتِ مذهبی که حقیقتِ این مذهب هنوز حاصل نکرده‌اند .

۱۶۵ ــ مثلاً گویند : خدای تعـالی دیدنی است یانی ؟ ویکی مذهبی را نصرت دهـــد ودیگری مذهبِ دیگر را . واگر تفحص کنند هنوز حقیقتِ دیدار ، نه این کس را معلوم استو نه آنکس را . وچون کاربر این جمله بوَد ، چون روا بود که أحـــد الطرفین را در این مسأله نُصرَت دَهند ؟ . وهمچنین قومی گویند : قرآن مخلوق است. وقومی گویند نیست . واگر حقیقتِ مخلوقو حقیـقتِ کلام أز إیشان باز پُرسند متحیّر بمانند. لعمری ! هذیانات بسیار گویند، أمّا سخنی که ثلج الصدورو بَرد الیقین وازان بوَد نگویند ، خابط خبط عشواء :

هَرکسی چیزی همی گویَد زتیره رایِ خویش
تاگمان آیَد که أو قِسطایِ بن لوقا ستی

آنکه گویَد : گر جهان را نیستی دو کردِگار !
نیستی واجب که هرگز خار با خُرمـــا ستی

وآنکه گفتی : گر جَهان را صانعی عادِل بُدی !
بَرجَهانــ وخلق یکسر دادِ أو پیدا ستی

این ِچرا بَنده ضَعیفو چاکرِ هرکَس بُدی !
وآنــ ِچرا شاهِ قویو مهترو والا ستی ؟

1 ـ 12 مصنفان . . . لوقاستی M N ـ K / 1 براین M بدین N / 3 است M هست N / یانی N أگر نـــه M / مذهبی N مذهب M / 4 هنوز M نه N / 5 نه M ـ N / 7 دهند M دادن N / 9 بسیار M ـ N / 10 وا زان N یان M / 11 رای N را یی M / 12 لوقا ستی N لو قایی M / قسطا فیلسوف بعلبکی بروم رفت وکتا بهـــا یی ببغداد آورد وبعربی گردانید سپس به‌أرمنستان رفت ودر آنجا درگذشت (ابن ندیم، ص 295 وقفطی ص 262) / 13 ـ 18 آنکه . . . والاستی N ـ M K .

نورو خیرو پاکو خوب أندر طبایـع کی چنـین
ظلمتو شرّو پلیـــدو زشت را أعـداستی ؟
مَن بگویم از زبانِ این حَشیـــان راستی 3
عاقلان را گوش کردن قـــولِ من یاراستی
پُشتِ این مُشتی مُقلّد خَم که کَردی دَر رکوع!
دَر بهِشت أر نه أمیدِ قَلیـــهو حلواستی ؟ 6

۱۶۶ — وحالی این مسأله را که أهلِ تـَعلیم در بدایتِ دَعوت گویند ، من بیانی شافی بکنم تا عالمیان بدانند که تقصیرهـا کرده أند آنها که در این مسأله خوض کردَند . وخواجهٔ امام بوحامِد غزّالی 9 این مسأله را در چند کتاب أز آنِ خود یاد کرده است . ودر جوابِ آن سخن رانده است . واگرچه بهإضافت باکسانی که در جوابِ این مسأله سخن رانده أند سخت مستوفا سخن گفته است ، به نسبت با این مسأله 12 مقصّر است ، چـــه حقّ إین مسأله هنوز نگذارده است . أکنون تو عزیز همه گوش باش تا من بیان این مسأله بکنم . ومن الله المعونةُ والتوفیقُ .

۱۶۷ — این کس که گوید : معرفتِ خدا أز عقـــل حاصل گردد یا 15 أز إمامِ معصوم . أو را لابد بباید پرسیدن : که به معرفت چـــه می خواهی ؟ وإینجا دو جواب است . یکی آنکه گوید : که به معرفت آن چیز می‌خواهم که بوبکرِ صدیق راو علیِ بوطالب راو أویسِ 18 قرنیرا و بایزید بسطامیرا بُود ، و بوجهلو بولهب راو عموم خلق را نیست . پس این [illegible] ال چون منقح بوَد ، گویند : کمالی که بوبکرو عمررا بُودو عتبهو ش[illegible] را نبود ، أز کجا حاصل شود ؟ هذا واحد . 21

---

1 ـ 6 نورو . . . حـــلوا ستی N ـ M K / 7 ـ 20 وحالی . . . منقح M N ـ K / 7 را M ـ N / 8 تقصیرها M تقصیر N / 9 کردند M کرده اند N / امام M ـ N / 10 یاد کرده M بیان افتـــاده N / ودر M در N / 13 هنوز M تمام به N / 14 ومن N ویا M / 15 گردد M آید N / یا N أگر M / 17 یکی M اول N / 18 ـ 19 را وأویس قرني را M ـ N / 20 ـ 21 بود گویند . . . واحد M ـ N K .

۱۶۸ – دوم : آن است که تعلیمی گوید : به معرفت خدا آن می‌خواهم
که وجودِ او بیقین بدانند . پس هر که به برهانِ یقینی داند که در وجود
3 موجودی قدیم هست این کس عارف بوَد . وهرکه نداند أز اهل معرفت
نبوَد . پس این سؤال را چون تهذیب‌و تنقیح کنید ، بایـــد گفت : که
آدمی‌را علم به‌وجودِ موجودی قدیم چون حاصل شود ، أز إمامِ معصوم
6 یا أز نظر عقلی در براهین یقینی . وچون بگوینــد این سؤال را جوابی شافی
باز توان داد ، چنانکه در آنجا بحالی إعتراض نماند إلا کسی‌را که جواب
هنوز فهم نکرده بوَد .

9 ۱۶۹ – أکنون ، این دو مسأله است . وهر یکی را جداگانه بـــه
جوابی حاجت است . فعليك أن تلقي إليّ سمعك ، وعليّ أن أكشف كشفاً
واضحاً وبياناً شافياً . شعر :

12 فلا يكشف الغمّاء إلا ابن حرّةٍ يرى غمرات الموتِ ثم يزورُها

أوّلا ، این کس‌را که گوید : کمال بوبکری‌و عمری‌و علوی‌و أویسی
أز کجا حاصل آید ؟ باید گفت : که این بردو وجه ممکن است .

15 ۱۷۰ – یکی ، آنکه آدمی بخود مشغول باشد و به هیچ آدمی استعانت
نکند وخود را بأنواعِ مجاهدات ریاضت می‌دهد ، تا أو را کمـالی حاصل
شوَد . إمّا کمالِ عمرو إمّا کمالِ علی‌و إمّا کمالِ أویس و جنیدو صهیب‌و
18 وهیب ، وعلی الجمله هر کمال که خواهی . وعجب مدار که کمالِ بوبکرو
علی کس‌را حاصل شوَد ، چه مصطفـــا – صلعم – گفت : درهر عصری
چهل کس باشند که دلشان چون دلِ موسی بود . وهفت کس باشند که
21 دلشان چون دلِ ابراهیم بود . والحديث طويلٌ ، تا آنجا که گویـد :

---

1 دوم آن M – N K / 1 – 5 است . . . چون M N – K / 1 خدا N حق تعالی M / 3 موجودی M موجود N / 4 چون M که چون N / 5 – 21 حاصل . . . گوید M – N K / (در اینجا نسخهٔ مجموعهٔ N پایان یافته ونامه ناقص مانده است . در صفحهٔ پایان نسخهٔ N تعمیر شده وبرخی واژه‌ها نا پیدا است یا خوانده نمی‌شود) .

که یك کَس باشد که دلِ او چون دلِ إسرافیل باشد . واین حدیث در ابتدای حِلیَة الأولیاءِ بونعیم آمـده است ، که مصطفا ـ صلعم ـ می گوید : انّ من عباد الله لَأناساً یَغبِطهُم النّبیونَ والشهداءُ یومَ القیامة لِمکانِهم مِنَ الله ، وما هُم بأنبیاءَ ولا شهداءَ . فقالَ یا رسولَ الله صِفهم لَنا لَعلّنا نُحِبّهم . فقالَ : هُم المُتَحابّون بروحِ الله .

۱۷۱ ــ فُضیلِ عیاض أز بُزرگانِ این أمّت بود . وأو می‌گوید : ما مِن نبیٍ الا وَله نَظیرٌ في أمّته . واین دَر رِسالۀ پِسَرِ مالك است که به إسنادِ خویش أز مَشایخ آورده است . واین پسرِ مالِك أز أولیایِ خدا بوده است . وقطبِ رویِ زمین را دیده است . وبسی أولیــاو أوتاد را دیده است ، وأز ایشان فوایـــد گرفته . وحال نمی‌خواهم که أز مقصودِ خویش باز مانَم .

۱۷۲ ــ أمّــا حصولِ کمالِ بوبکری‌و عمری أز این طریق که پای پیری پُخته درمیان نَبوَد به غایت مُتَعذر بُوَدو عزیز ، اگرچه ممکن بوَد ، وهیچ آدمی نَتواند گفتن که این در قُدرتِ خدا نیست که آدمی را بـه کمال رساند بی پیری . آنگه أگر گوَید : این کار که بخود بدین کمال تَوانــد رَسیدن ، طریقِ حصولَش علم است یا عمل است ؟ گویند : همـه بُوَد . ودر حصر نَتوان آوَردن ، که أز چند قراین‌و علوم‌و أعمال این کمـال بتوان یافت . إما أز خود بدان توان رَسیدن بی‌پیری ، کسی أز خواندن برسد ، ودیگری أز ریاضت ، وعلوم خواندن هم ریاضت بوَد ، وریاضت کَردن هم نیز بی عِلم نَتواند بود ، چه علمِ ریاضت بباید تا ریاضت توان کرد .

۱۷۳ ــ وأگر کسی گویـــد : این کمال چون أز خود حاصِل شوَد ، طریقِ حصولَش ذَره ذَره وخطوه خطوه معـلوم باید کردن ، این کس

1 ـ 19 که یك . . . علوم N K ـ M / 16 یا (تصحیح برای هماهنگی متن) أگر M / 19 ـ 22 خواندن . . . کس N ـ M K / 19 ـ 20 کردن هم نیز K ـ M / 20 نتواند بود M نتوان کردن K / بباید M باید K / 22 کردن M کرد K .

أبلهی بوَد ، چه خطوات این راه نه یك رنگ است ، چنانکه کسی به کمال
بدوی رسد در شطرنج . این را نه یك طریقِ معیَّن است که باز توان گفت
3 چنانکه آن طریق هیچ تغییر نپذیرَد دَر حقِ هیچ آدمی ، بل این قـــدر
بتوان گفت که أز مجالستِ لعّاب و مُمارستِ لعب حاصل گردد ، وبیش
أز این چه توان گفت ! هذا مضی .

6 ۱۷٤ — دوم طریق آنست مر حصولِ کمالِ بوبکر را مثـــلاً که پیری
پُخته بوَد . وهذا هو الأغلب والأكثر ، لا بل هو المعهود من سنَّةِ اللهِ ، إلاّ
في الشاذّ النـــادر . واین پیر شرط نیست که معصوم بوَد أز گناه ، چون
9 مصطفا ـ صلعم ـ که سرورِ پیران وسرِ پیغـامبران است أز گناه معصوم
نیست . از قرآن بشنو ! « ما تقدَّمَ مِن ذَنبِكَ ومَا تأخَّر » ، « وَوَضعنا
عَنكَ وِزرَكَ . الذي أنقَضَ ظَهرَكَ » . و بوبکر و عمر هم گناه کنند . وجُنیدو
12 شبلیو أویسِ قرنی همچنین گناه کنند .

۱۷۵ — بلی شرط این پیر آن بود که راهِ خدا رَفتــه باشد ، وشفقتی
دارَد که مرید را راه نماید تا به کمال برساند . نداَنم کمالِ جنیـــد بوَد یا
15 کمالِ معروفِ کرخی یا إبراهیم خواص . چنانکه کسی بر أدیبی بُزرك
علمِ أدب خواند ، لا بُد به کمالی رَسد ، أمّا ندانم این کمالِ أصمعی بود
یا أز آنِ بوزیدِ انصاری یا یونسِ حبیب یا خلیلِ فرهودی یا بوعبیده

---

1 ـ 17 ابلهی . . . عبیده N ـ MK / 1 راه نه K ـ M / 2 بدوی M ـ K / نه K ـ M / است K نیست M / 3 تغییر M تعیین K / بل K بلی M / 4 ممارست M یا ممارست K / 6 دوم طریق K طریق پنجم M / 8 ـ 9 چون مصطفا K چه محمد M / 9 سرور K سر M / وسر M و K / 10 الفتح 48 : 2 م / 10 ـ 11 الشرح 94 : 2 ك / 11 هم گناه کنند K گناه کنند هم M / 12 شبلیو K ـ M / قرنی K ـ M / همچنین M هم K / گناه کنند K ـ M / 13 پیر آن K پیران آن M / باشد K باشند M / شفقتی K شفقت M / 14 که M که این K / 15 کسی M أگر K / 16 علم أدب خواند M علم خواند وادب K / لا بد K لا بل M / 17 از آن بوزید M آن بویزید K / یا یونس ... عبیده M ـ K / فرهودی M . فراهیدی خلیل بن أحمد ۱۰۰ ـ ۱۷۰ هـ . ق . پایه گذار عروض است .

یا بوعبید ثعلب یا إبن درید . این در وسعِ آدمی نبوَد إلا مـا شاء الله . أمّا پیران چون کامل باشند بدانند که هر مُریدی تا به کدام مقام رَسد بـه عاقبتِ کار . چنانکه أز شیخ فتحه قومی بسیار شنیده بودند که : فلان را 3
قِدم فلان خواهد بود ، وفلان‌را قدم فلان .

۱۷۶ — واین طریق رابیانی تمام بکردم ، که چون بـه معرفتِ خدای تعالی کمالی خواهند أز کمالاتِ سالـکانِ راهِ خدا ، طریقِ حصولِ آن 6
کمال ممکن است که به خود سپرده شوَد ، وهو الأقل ، وغالب آن است که به پیری تمام گردَد . أمّا شرط نیست که أز گناه معصوم بوَد ویکی بود درهمهٔ عالم ، لا بَل که هزار روا باشد « ومِمَّن خَلَقنا أُمةٌ یهدونَ بِالحقّ وبـه 9
یَعدِلونَ » ، « ولتکن مِنکم أُمةٌ یَدعونَ إلی الخیرِ ویأمرونَ بالمعروفِ وینهونَ عَنِ المنکرِ » . ونیزواجب نیست که در مصرِ نشینَد یا دَر هَمــدان بوَد یا دَر إصفهان یا دَر بغـــداد . واگر در دهی بوَد هم شاید . 12
بوالحسنِ خرقانی أز دهی بود ، ولیکن به‌کمالی رسید که چندین هزار هزار سالِك در راهِ خدا دَرآیندو یکی أز إیشان بدان کمال نرسد . ولیکن « فَـضلُ اللهُ یؤتیهِ مَن یَشاءُ » . 15

۱۷۷ — أگر گویند که أز إین همه لا بُد یکی کامِل‌تر بوَدو دیگران زیرِ أو باشند ، إین روا بوَد ، ورواهم بوَد که سی‌و چهل دَر یك مقــام باشند . وإین نتوَان دانست إلا آدمی بود که مشرف بوَد به‌نظرِ خود بر کلّ آدمیان ، 18

---

1 ، 18 یا بوعبید . . . آدمیان K M ـ N / 1 یا بوعبید . . . یا ابن M یا از آن این K / 2 تا K ـ M / 3 شیخ فتحه قومی K فتحهٔ مبر پولی M / بودند K اند M / 4 را قدم M را K / 5 طریق K طرف M / بکردم M نکر دم K / 6 کمالی M کمال K / راه M طریق K / 7 الاقل M الاصل K / 8 اما K واما M / از گناه K ـ M / 9 که هزار روا K هزار M / باشد M باشند K / 6 ـ 10 الاعراف 7 : 181 ك / 10 ـ 11 آل عمران 3 : 104 م / 11 ونیز M پیر K / یا M که اگر K / 12 واگر در دهی M ـ K / 13 چندین K ـ M / 14 از ایشان M ـ K / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 اگر گویند M واگر گوید K / یکی M بود که K / زیر K تحت M / 17 یك مقام K مقامی M / 18 که مشرف بود M مشرف K / کل M کمال K .

آنگه این تصرّف بکند که چندند به عدد وهریکی در کدام مقـام است .
أمّا خضر گوید : ماخطرَ ببالی یوماً أنیّ لقیتُ أولیاءَ اللهِ کلّهم
إلا ورأیتُ ذلك الیوم ولیًّا لم أرهُ قطّ . این کەرا توانـــد 3
بود ؟ والله أعـــلمَ . وچنین می‌دانم که این قدر از بیان مُغنی
بوَد ، وبه‌مزید إیضاح هیچ حاجت نبوَد . وأگر حاجت أفتد باز
نماید تا بگویم ، والسّلام . 6

١٨٧ – طریق دوم ، که می باید که آنرا بیان کنم آن است که
گویند : به معرفتِ خدا آن همی خواهیم که وجودِ أو بدانند بطریقِ
برهانِ محقق . وجواب این مسأله هم چنـــان است که جواب مسألهٔ 9
سابق من غیر فرق ، چه این علم ، أعنی علم به‌وجودِ موجودِ قائم به ذات
بطریق البرهان العقلی القطعی ممکن بوَد که آدمی را أز خود حاصل شوَد ،
وممکن بوَد که أز کسی بیاموزد . وهان وهان ! تا نپنداری که دانستنِ 12
این طریقِ یقینی آسان بوَد ، تاکسی به طریقِ برهان بداند که برهان
چه بوَد ، خود أورا بَس جان ببباید کَندن . ودرجهـان کم کَس
بوَد که داند که برهان چه بوَد . لا بل کم کس بوَد که أگر خواهـد 15
بیاموزَد هم بتواندَ آموخت . أغلب علمای عصرِ تو أز برهان نام شنیده
أند ، أز حقیقتش دور باشند . وعلی الجمله أگر به‌ذکایِ تو متعلّمی بود
أورا بـــه دوسال و غایتش به‌یك سال معلوم توان کرد که طریقِ 18

---

1 ـ 18 آنگه . . . طریق MK ـ N / 1 این K ـ M / هر M ـ K / 2 أما K اما تا M / ببالی M ببابی ببال K / 3 که را M کی K / 4 والله اعلم M ـ K / 5 ایضاح M ایضاحی K / حاجت M حاجتی K / 6 والسلام M ـ K / 8 همی خواهیم M می خواهند K / 9 هم M ـ K / 12 که دانستن K که از دانستن M / 13 بـــه طریق K طریق M / که برهان K که M / 14 ـ 15 خود . . . چه بود M ـ K / 15 لا بل کم M لا بل K / خواهد K ـ M / 16 هم K ـ M / 17 درر M بی K / به ذکای تو K به ذکایی مثلا M .

برهان چیست وبرهان خود چه بوَد؟ . واین آنگه بُوَد که معلّم من باشم ، یا نه دیگری تورا بُرهانو حقیقتِ برهان آموزَد ، تورا أز مُسلمانی بیرون آرَد کالشَعَرةِ مِنَ العَجینِ که این نه آن دریا است که أمثالِ تو 3
وأهلِ عصرِ تو أز آن دریا بیرون آیند که جز جذباتِ عنایتِ أزلی آنجا دست گیری نیست . همانجــا که هستی خودرا نگاه دارا ونامِ بُرهان مَبر ! که خود را دَربازی که این راه خونِ چون تو بسیار 6
ریخته است . شعر :

دَعِ المكارِمَ لا تَنهَض لِبُغيَتِهــا
فَاقعُد فانكَ أنتَ الطاعِمُ الكاسِي 9

۱۷۹ – لعمری ! که چون هِمّتِ بلند در دماغی آشیان دارَد ، أو را این فتوی سیری نکند . همه این گویَد ، مصراع : دِل را چه خَطر باشدو جان‌را چه مَحل ! این جوان مردان را دانی که چه صفت بوَد ؟ أز من 12
بشنو ! که إنَّ مِن الشِعرِ لحِکمةً ، شعر :

وفِتيانُ صِدقٍ يَصدُرونَ عَنِ الوَغــا
وأيدي المنايا داميــاتُ الأظــافِرِ 15
وحاجَتُهم إحدى اثنتَينِ مِنَ العُلى
صُدورُ العَوالي أو فُروعُ المنــابِرِ

---

1 ـ 17 برمان چیست . . . المنابر M K ـ N / 1 وبرهان خود چه بود M ـ K / 3 و 4 دریا M دیار K / 4 که K ـ M / ازلی M ازل K / 6 بسیار M بسیار خونها بسیار K / 7 شعر M ـ K / 9 تنهض M ترحل K / 10 که K ـ M /دماغی M دماغ کسی K / 12 دانی ... من M چه بود K / 13 که M ـ K / شعر M ـ K .

۱۸۰ – أي دوست ! راهِ مردان پيداست وراهِ مخنثان پيدا :

خلق الله للحروبِ رِجــالاً ورِجالاً لِقَصعَــةٍ وَثَرِيدِ

بكثّاه مى گويند : 3

لولا الثَّريدانِ هَلَكنا الضُّمار ثَرِيدُ لَيلٍ وثَرِيدُ النَّهار

هِمَّتِ أوتا اينجا است ، چه كنَد مسكين ! نشنيده‌اى كه شعر :

إذا ما أصبنا كلَّ يومٍ مذيقــةً 6
وخمسَ تُمَــيراتٍ صِغــارٍ كوانزِ

فنحنُ مــلوكُ النَّاسِ شرقاً ومغرباً
ونَحنُ أسودُ النَّاسِ عِند الهزاهِــزِ 9

وكم مُتَمَنٍّ عيشنا لا يَنَــالُهُ
ولو نالَـهُ أضحى بِـهِ جـدُّ فائزِ

وديگرى مى گويد : 12

أنا والمجــد خلفة نزيـد بالجود والكرم
لادر من يقنع الحرب بين العرب والعجم

يجب الدهرُ يهوى ان يكون الدهرَ من خدمي 15
وفى يُسرى يدىَّ عنان قطا[يعلو] على القمم

وفى يُمناها غضب به اقوى عـلى البهم
فاما أن يسود الناس طراً أو يراق دمي 18

هذه الأبياتُ مما سَمَح به خاطري في عنفوانِ الصِّبى .

---

1 . 19 أي دوست . . . الصبى N ـ M K / 1 أى دوست M ـ K / 2 لقصعة (ج ا ص ٣٤٢) لقمنعة K لقصعد M / 3 بكا K K بكى M / 4 الضمار (تصحيح) بالضر K بالضمر M / ليل M بالليل K / النهار (تصحيح) النهر M بالنهار K / 5 كند M گويد K / كه شعر M ـ K / 6 مذيقة K مديقة M / 7 كوانز M لوائر K / 9 الهزاهز M الهواجز K / عيشنا (تصحيح) عيشاً M K / 10 ـ 11 وكم . . . فائز M ـ K / 12 گويد K گويد بيت M / 13 خلفة (تصحيح) حلمه M K / نزيد M ـ K / 14 لا در . . . العجم M ـ K / 15 يجب M يحث K / 16 ـ 18 وفى ... دمى M ـ K / 16 يعلو (تصحيح) ـ M K / 18 يسود M K شايد : أسود .

۱۸۱ – أی عزیز ! «هو الذي خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن» چه توان کرد ! یکی‌را باهمتی آورد که هر روز هزار بار کمندِ همتِ خویش برکنگرهٔ کبریایِ عرش أفکند . بجلال و قدرِ لم‌یزل که چنین مردان باشند ، تاغلطی نپنداری . ویکی‌را چنسان آورد که چون دوتا نان بیافت وشکم سیر کرد چنان داند که خود هیچ کاری دیگر نتواند بود در وجود ، چنانکه عبادی گوید : 3 6

تلوم علی ترکِ الغنی باهلیّة
طوی الدّهرُ عنها کلّ طرفٍ وتالدِ

رأت حولها النسوانَ یرفلن فی الحلی 9
مقلّدة أعناقها بالقلائدِ

وَهَبنی کانی نِلتُ ما نالَ جعفرٌ
مِنَ المالِ أو ما نالَ یحیی بن خالدِ 12

فانّ جسیاتِ الأمور مَشوبةٌ
بِمستَودَعاتٍ في بُطونِ الأساوِدِ

ودیگر چنانکه همدانی گوید : 15

تقول سلیمی لا تعرّض لِتلفةٍ
وَلیلُكَ من لیلِ الصّعالیكِ نائمُ

1 ـ 17 أی عزیز . . . نائم N ـ M K / 1 التغابن 64 : 2 م / 2 را . . . که K ـ M / همت خویش K خود M / 3 بر K در M / وقدر K ـ M / 4 دوتا K دو M / 5 هیچ K ـ M / 6 در و جود K ـ M / عبادی K عتابی M / 7 تلوم K علوم M / الغنی باهلیة K الغناء وأهله M / 15 دیگر چنانکه همدانی M دیگری K / 16 لتلفة K لتلفه M / 17 ولیلك ... نائم K وکیلك من کیل الصعالید نائم M .

وكيفَ يَنام الليلَ مَن بعض هَمّـــه
حسامٌ كلونِ الملـــح أبيض صارمُ

3 ألم تعلمى أنّ الصّعاليـــكَ نومهـــم
قليـــلٌ إذا نامَ الـــدّثور المسالمُ

۱۸۲ ــ وشرط آنكه اين مسأله أزوَى آموزَند آنست كه اين مسأله داند
6 وبيآموزَد . و بهيچ حال أو را معصومى شرط نيست .

وعلى الجمله ، اين كس كه گويـــد كه خدارا بچه توان شناخت ،
اگريك مسأله معيَّن مىخواهد روا بوَد كه كسى بخود بداند ، وروا بوَد كه
9 أز كسى كه دانـــد بيآموزَد . وشرط اين كس آنست كه آن مسألهٔ معيَّن
داندَ نه آنكه معصوم بود أز گناه . وأگر كمالى معيَّن مىخواهد ،
حصولِ اين كمال مُمكن است كه بخود بوَد ، وغالِب آنست كه بهپيرى
12 پختهٔ راه رفته بوَد . وشرط اين پيرآن نيست كه معصوم بوَد أز گنـــاه .
فهذا هو كشف الغطاء عَن حقيقةِ هذه المسأله .

۱۸۳ ــ آمدم با مقصودِ خويش وجوابِ سؤالِ تو ، كه مى پرسى
15 كه طريقِ تحصيلِ معرفت چيست ؟ جواب اين سؤال هم چنـــان است كه
كسى گويد طريقِ حصولِ علمِ غزالى چيست ؟ جواب اين آن بود كه ممكن
است كه خداى عزّ وجلّ علمِ غزالى بهكسى دَهـــد بىأستاد . وغالب
18 آنست كه با أستادى بوَد . أگر گويد : علماى دينرا نشان چـــه بوَد ؟

---

1 ـ 4 وكيف . . . المسالم K ـ M N / 5 ـ 18 وشرط . . . چه بود K M ـ N / 5 اين K ـ M / أزوى آموزند M ازو بودند K / داند M باز داند K / 7 كه خدا K خداى تعالى M / 8 خواهد روا بود M خواهد روا باشد K / بداند M نداند K / 9 كه داند K ـ M / مسأله M يكى K / 10 كمالى M كمال K / 11 آنست M آن بود K / 12 آن K ـ M / 14 خويش M خود K / كه K ـ M / 15 ـ 16 چيست ... غزالى K ـ M / 18 آنست M آن بود K / با K به M / أستادى M أستاد K .

تا إیشان‌را شاگردی کنم ! چه مدعیان بسیارند که گویند : أز غزالی بـه دانیم ، وهیچ ندانند . جواب آن این بود که چون کسی‌را وصول به‌کمالِ غزالی نهاده باشند دَر علمی، أورا این خود براه نیاید، وأگر آید أز آن خلاص یابَد بوَجهی أز وجوه . وشرحِ آن وجوه سخت متعـذّر بوَد . تو عزیز می دانم که طریقِ حصولِ کمال می‌خواهی که بدانی . طریقش خدمت کفشی بوَد وحالِ تورا این نیست .

۱۸٤ — أکنون ان لم‌یکن ابل فعزّ « وإن لَم یُصبها وابلٌ فطلٌ ». چندانکه توانی طاعتی می‌کن وأز هر معصیتی می‌پرهـیز ، وبهترین طاعتِ تو آن بود که تقرّبی کنی بدوستی أز دوستانِ أو ، تا باشد که به‌عنایتِ أو روزی أز إین هاویه که در آنجا أفتاده‌ای خلاص یابی . پس أز آن باتو گویند :

عِشقت کند هر آنچه ببایَد ، تو صَبرکن
شاگردِ عشق باش ، تورا أو بس أوستـاد

چون عمر بدین وجه گذرَد باشد که کاری دیگر خود روی نماید « لعلّ الله یُحدِثُ بَعدَ ذلك أمراً » آخر تعلّلی می‌کن . أمّا خـدا را فراموش مکن ، که فراموش کردن وخودرا مهمـل فرو گذاشتن در هیچ حسابی نیست. مَعَنبْتِ « فنسوا الله » جُز « فنَسیهم »

---

1 ـ 7 ٬شان ... فنسیهم N ـ M K / 1 چه مدعیان بسیارند M ـ K / 2 آن M ـ K / 3 غزالی . علمی K علم غزالی نهاده باشند M / این ... نیاید M خود آن راه نیابـد K / 4 ، M ـ K / 7 فعز M فعزی K / البقرة 2 : 267 م / 8 هر ... پرهیز M معصیت پرهیز می‌کن K / 9 تو M ـ K / أو M حق K / 11 پس M آنگه پس K / 12 عشقت .. کن M ـ K / 13 شاگرد . . . را او K باشد عشق ترا خود M / 14 چون M چو K / باشد که M باشد که باشد که K / دیگر خود M کندو دیگری K / 15 الطلاق 65 : 1 م / آخر M ـ K / 16 خدا . . . که K خود را M / 17 منبت . . . فنسیهم M ـ K / التوبة 9 : 67 م .

نیست . وثمرهٔ « وَاذکرونی » جُز « أذکرکم » نیست . والله تعالی یجعل عواقب أمورِنا الی خیرٍ .

3 ۱۸۵ — پیوسته می گوی : اللهم افتح بخیرٍ ، واختم بخیرٍ . که این دعای أبدالان أست تا دانیو زبان داری . وزبان تر میدار علی الدّوام بدین اسم که « یا ذا الجلالِ وَالإکرامِ » که دَر خبر است که الظوا بیا
6 ذا الجلال والاکرام . أی ألزموا. والسّلام . والحمدُ للهِ ربّ العالمینَ وصَلَواته علی محمدٍ وآلهِ .



نیست N K ـ M / 1 ـ 5 وثمرة . . . الاکرام N ـ M K / 1 البقرة 2 : 147 م / واذکرونی M فاذکر K / اذکرکم M ما ذکرکم K / 3 افتح بخیرو M ـ K / اختم بخیر M اختم بخیرك K / 4 ابدالان K ابدال M / وزبان داری M ـ K / علی الدوام M ـ K / 5 الرحمن 55 : 78 ك / 5 ـ 7 که در . . . آله N K ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۶ – بدان أی برادر که إین عمر جوهَری عظیم است وقیمتِ آن کسانی دانسته أند که روزو شب پاسِ أنفاسِ خود داشته أنـد ، در طلبِ تعبیهٔ أزَلی . وچون کسی إین گوهر را صرف کند در کاری جُز دَر سعادتِ أبـدیو راحتِ سَرمدی غبنی عظیم بوَد . مصطفا – صلعم – چنـین إشارت کرد که : سیروا سَبَق المُفرَّدونَ . کنایتِ قرآنِ قدیم أز إین نکتـه در دَرونِ پرده إین است که « إذهبوا فتجسَّسوا مِن یوسفَ وَأخیهِ » .

۱۸۷ – إین سَمَر نیست حاشا وکلاَ ! « لقد کان فی قِصَصِهم عِبرةٌ لأولی الألبابِ » طلبِ إین نقطه مردانی که کردند أز نفسِ خود کردند که دُنیاو آخرت هر دو در نفسِ آدمی معبا است . دنیا عبارت است أز بیرونِ پردهٔ نفسِ وآخرت عبارت است أز درونِ پردهٔ نفسِ أو

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الخامس والأربعون K ومنها بسم ... الرحیم L بسم... الرحیم وبه نستعین M / 2 برادر P M L I دوست عزیز K / عظیم استو و P M L I است عظیم قیمت و K / 3 دانسته اند P M L I دانند K / 4 در ... ازلی K - P M L I / را P I - M L K / 5 راحت سرمدی P M L I درجات سرمدی ثمر نیابد K / بود P M L I است طلب سعادت خود ناکردن جاءق هرچه عظیم تر بود K / 6 کرد P M L I می کنند K / 7 از این نکتـه M K از این نکته آن است که L آن است P I / 7 - 8 یوسف 12 : 49 ك / 9 نیست P M L I ایست K / 9 - 10 یوسف 12 : 111 ك / 10 نقطة P M L I در نقطه K / مردانی که P M L I مردان K / 10 و 11 که K - P M L I / 11 معبـا P M L I مهیا K / 12 وآخرت ... أز K - P M L I .

* * * نامهٔ هفتادوششم . P 82 . M 124 . L 76 . K 45 . I 70 * * *

وبهشت در درونِ اين پرده است که « ولا يدخلون الجنّة حتّى يلج الجملُ في سم الخياطِ » أگر خواهى که بدانى طلب کن تاخود بکدام راه آدمى‌را در آن پرده راه است . پس راه رو تافتحِ « أبواب السّماء » بينى که « ولو أنّ أهلَ القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم » که اين حديث را جز از راهِ تقواو إيمان بدست نتوان آورد . وچون اين نقطه روى جمال خود بآدمى نمايد خود درآموزد که چه مى‌بايد کرد .

۱۸۸ — شاگرد باش عشق تورا خود بس اوستاد ! الله الله ! هر نفسى که جز در طلبِ اين حديث خرج کنى تاوان برتو بوَد. سلوك بايد تا بدرونِ پرده راه يابى ، بدانى که « قابَ قوسَينِ » چه بوَد . راهِ مردان از اينجا أنجاميدن گيرد وپيش از اين خود هنوز سالك در « ظلماتِ ثلاث » بوده است « والله أنبتكم مِنَ الأرض نباتاً » مى‌دربايست « كزرع أخرج شطأه فآزرَه » . اللهم أوزعنا شكر نعمتك.والسّلام والحمد لله ربّ العالمين . وصلى الله على محمد وآله .

1 ولا يدخلون الجنة PMLI ـ K / 1 ـ 2 الأعراف 7 : 40 ك / 2 كه PMLI ـ K / 3 ابواب السماء PMLI آسمان K / الاعراف 7 : 40 ك / 4 الأعراف 7 : 96 ك / كه ولو PMLI ولو K / عليهم PLI عليهم ابواب السماء MK / كه اين K اين PMLI / 5 نتوان آوردو PMLI آوردن K / روى PMLI ازروى K / 6 خود بآدمى PMLI بازمى K / در ML را در PI را اورا K / 7 شاگرد . . . أوستاد PMLI استاد توعشق است چون آنجا برسى أو خود بزبان حال با تو گويد كه چون كن K / 8 سلوك بايد K وتعرض معراج كنى PLI تعرض از تو مى بباید كه آن حديث را نزول به‌آسمان بيش نيست چون تو تعرض معراج كنى M / 9 النجم 53 : 9 ك / 10 از اين PMLI ـ K / ص 39 : 8 ك / در . . . است PLI ثلاث بود اورا MK / 11 نوح 71 : 16 ك / 11 ـ 12 الفتح 48 : 29 ك / 12 فازره ... نعمتك PMLI ـ K / والسلام PLKI ـ M / والحمد . . . العالمين PMLI ـ K / 12 ـ 13 وصلى . . . آله M ـ PLKI .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۹ ــ فأنت اليوم في الشهداءِ بدرٌ
وَمَــن يَهــواكَ من شهـــداءِ بدر 3

برخاست خروشِ عاشقان از چپ و راست
در بتکده امروز ندانم که چه خاست

در بتکده گرنشانِ مَعشوقـهٔ ما است 6
أز کعبه به‌بتخانه شدن نیز رَواست

دَر هر لحظه هزار هزار گونه رنگ برآمیزد ، تاهزار هزار عاشقِ
دلِ سوخته‌را گرد از جان و دلِ برانگیزد . عاشقی باید تاسُخن عاشقان 9
تواند شنود . فارِغان‌را أز إین حدیث چــه خبر ؟ . نشنیده‌ای که آن عاشق
چه گفت در حسبِ حالِ خود ؟ :

إذا أنتَ لَم تَعشِق وَلَم تدرِ ما الهَوى 12
فأنتَ وَعيرٌ في الفــلاةِ سَواءٌ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب السادس والاربعون K
بسم . . . الرحیم وبه نستعین شعر M ومن رسائله رحمــه الله ۲۳ بسم . . . الرحیم N /
2 ـ 3 فانت . . . بدر M ـ N K / 8 هزار هزار N M صد هزار K / 9 سوخته N K
خسته M / گرد N M ـ K / جــان ودل M دو جان N K / انگیزد N M آویزد K /
10 ـ 11 نشنیده ای . . . گفت N M ـ K / در . . . خود M ـ N K / 13 فانت . . .
سواء K تکن حجراً من یابس الصخر جامداً N فکن حجراً من یابس الصخر جامداً M .

* * * نامهٔ هفتادو هفتم . N 23 . M 10 7 . K 46 * * *

۱۹۰ – أمّا چون مرد أز عشق بی خبر بوَد أز نشانِ عشق چنین خبر دهد :

3 إنّمـا العشق كالـلفظِ فارغٍ ما فيه معنى

كلامُ الرَّجلِ دَليلٌ على كَمالِ عقلِهِ وعِلمِهِ . إين شاعر باری سِجلّی مُحكم برخود بَستهاست كه أز عاشقی هیچ خبر ندارد ، أز جلالِ أزلِ
6 بشنو كه أحسن القصص است قصهٔ عشق . چرا چنین گفت ؟ زیرا كه دَر قصهٔ یوسف عِشقبازی هست . تو چه دانی كه « يحبهم » با « ويحبونه » چون خواهد كه جمّاشی كندَ گوید : « أحسنُ القصَص » ، أهلِ غفلت
9 را أز إین نقط چه خبر ؟ زُلیخا صفـتیو مجنون لَقبی باید تا قصهٔ یوسفو حكایتِ زلیخا تواند شنود . بردهٔ لاوی شناسد بردهٔ لاوان .

عاشقانرا جامِ مَی باخنبِ مَی هم سنگ دِه
12 هركسیرا در نواو درخورِ فرهنگ دِه

زَورقِ شامی بیاوَر پُر سهیـل شام كن
مشتری رویانِ مجلس را سُهیل آشام كن

15 ۱۹۱ – « وإذا رأوهم قالوا إنّ هؤلاءِ لَضالّونَ » ، « لَقـد كان في قِصَصِهم عبرةٌ لأولي الألبابِ » ، « إنّا لنَريها في ضلالٍ مُبينٍ » .

---

1 بی M ¦ K ¦ N ¦ از M – N K / 2 چنین M N – K / خبر N M باز K / دهـد M K دهد كه شعر N / 6 است قصهٔ عشق N – M K / چنین M N – K / 7 هست N است M K / المائدة 5 : 54 م / با N وا M و K / 8 یوسف 12 : 3 ك / 9 لقبی K نمبی M نمق N / 10 حكایت زلیخا N زلیخا K لیلی M / تواند M K بداند N / بردهٔ لاوی شناسد بردهٔ لاوان M بردهٔ لاوان شناسد K – N / 11 خنب N خم M K / 12 درخور M K درخورو N / 13 – 16 زورق . . . لضالون M N – K / 15 المطففین 83 : 32 ك / 15 – 16 یوسف 12 : 111 ك / 16 لأولي . . . مبـین M N – K / یوسف 12 : 30 ك .

تا سخرهٔ عامو آنِ غوغـــا نَشوی
تهمت زدهٔ جهـــودو ترســـا نشوی
بیزار زِکیشِ خویش عمــــدا نشوی
3 در مجلسِ عاشقان تو پیــــدا نشوی

أهلِ سلامَت‌را بگویند که عاشقان‌را مَلامَت مَکنید ! :

نه همرهی تو مرا راهِ خویش گیرو بُرو
6 تورا سَلامَت بادو مرا نگـــونساری

إن یَکن هذا ضَلالاً فاترکوني وَضَلالي !

۱۹۲ – أگر زُلَیخا أز إین بِترَسیدی که « إمرأة العَزیزِ تُراوِدُ
9 فَتاها عَنِ نَفسِهِ » هَرگز نامِ یوسف نَبردی . لا بَل إین طُرفه‌تر
است که در عشق بجائی رَسید که بِه‌زبانِ خویش با زَنانِ مِصر گفت
که : « وَلَقد راوَدتُه عَن نَفسِهِ فاستَعصَمَ . وَلَئن لَم یَفعل ما آمرُه
12 لیُسجنَنّ وَلیکونا مِن الصّاغِرینَ » لا بل خود با عَزیز گفت : که « الآن
حَصحَصَ الحقُّ ، أنا راوَدتُه عَن نَفسِهِ » زَهی عشقِ زلیخا ! أز اینجا
هیچ دَرجهٔ دیگر نمانده است . اللّهم ارزقنا هذه الدرجَةِ . عشق أز إین
15 چنـین بلعجبی بِسیار یاد دارَد . أو چون زلیخـــا کشتگانی

1 تا K بیت تا M رباعیة تا N / 2 ـ 4 تهمت . . . بیزاو . . . نشوی . در مجلس . . . نشوی M در مجلس . . . نشوی K در مجلس . . . نشوی . تهمت . . . بیزار . . . نشوی N / 4 پیدا N K زیبا M / 5 را ملامت N K ملامت M / مکنید K چگویند بیت M می کنیت N / 7 بەرانگو نساری N M شکیبائی K / 8 وضلالي M K في ضلالی N مقابله شود / 9 ـ 10 یوسف 12 : 30 ك / 11 با زنان مصر گفت که M گفت را زنانـ مصر N K / 12 ـ 13 یوسف یوسف 12 : 32 ك / 13 ـ 14 یوسف 12 : 51 ك / 14 زلیخا N از زلیخا K ـ M / از اینجا K ـ N M / 15 درجهٔ دیگر K ـ N M / است K است اینجا N M / از این M این N K / 16 چنین M ـ N K / یاد دارد M دارد K داند کرد N / 16 أو . . . کشتگان N ـ M K .

بسیار دارد . دَر حکایت است که کسی به‌زیارَتِ زُلیخا آمد
وأو می‌گفت :

3 چون مَن دو هزار عاشق أندر ماهی
می کشته شَود که بَرنیایَد آهی

۱۹۳ – أی عزیز أعزَّكَ اللهُ بِطاعتِه ! چه دانی که عشق چه
6 کند با زُلیخا ، أز إین مَقام که گوید : « ما جزاءُ مَن أرادَ بِأهلِكَ
سُوءاً إلاَّ أن یُسجَنَ أو عذاب ألیم » تا اینجا که گوید : « أنا راوَدته عن
نَفسِه وَإنّه لمِن الصّادِقینَ . ذلكَ لِیَعلم أنّي لَم أخنهُ بالغیبِ » .
9 لاجرَم معشوق نیز أز إین مقام که گوید : « هي راودتني عن نفسي »
قدم در این مقام نهد که گویَد : « وما أبرّیء نَفسی إنَّ النّفسَ لأمّارةٌ
بالسوءِ » إعتراف آورد به‌حیلتِ خود که « وهَمَّ بِها » زَهی عِشق .
12 پرورشِ مریدانِ خود چنین بایَد داد .

عشق آورد به‌بندِ گران پای بِخردان
عِشق أندرآورَد سرِ گردَن‌کشانِ بزیر

15 پس کار بجائی رَسَد که زلیخا گوید : مرا به‌سَرِ راهِ یوسف بِدارید !
تا باشد که چشمَش بَر من أفتَدو گوید که إین کیست ؟ . لا بَل
ولا بَل چه نویسم ؟ :

1 بسیار دارد N – MK / کسی N – MK / 2 واو K و M زلیخا N / گفت K گفت بیت NM / 6 که گوید MK گوید N / 6–7 یوسف 12 : 25 ك / 7 ذلك NM ولكن K / لا جرم MK ان الله لا جرم N / معشوق NK معشوقه M / 7–8 یوسف 12 : 51–52 ك / 9–10 که . . . که گوید N بگوید M گوید K / 9 یوسف 12 : 26 ك / 10–11 یوسف 12 : 53 ك / 11 که N – MK / یوسف 12 : 24 ك / زهی NM أی K / 12 مریدان NK مرید از M / خود K – NM / 11–12 عشق . . . بزیر NM – K / 12 اندر آورد M آور همی N / 14 به سر راه M براه NK / 16 تا K – NM / که این M این NK / 17 ولا بل M – NK .

أوّل بهٔنظر نَبود قانــع جانَم
وأکنون بهٔخَبر که بِشنود شادانَم

۱۹٤ — أی عزیز! پنداری که قصهٔ یوسفو زلیخــا می‌شنوی، دریغا! دریغا! سُودایِ خود می‌بنمایم. أینَ أنتَ؟ خـــدارا یوسفو زلیخا بسپارند:

بِاللهِ یا ظَبیاتَ القاعِ قُلنَ لَنــا
لَیلایَ مِن کُنَّ أم لَیلی مِنَ البَشَرِ

که نه فَریضَت است که نامِ معشوقِ خود بَرد، درلیـلیو سُعداو زینب گریزَد:

لمّا رأیتُ الدمعَ یَفضَحُني	ویَزیدُ کرباً علی کُربِي
ألقَیتُ غیرَكَ في ظنونهم	وسترت وَجه الحبّ بالحبِّ

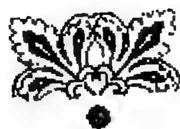
۱۹۵ — چنین بوَد أگر تواند، وأگر نه أز إین مقام دَرگذَرد، وبجائی رَسد که تمیزو عَقل برخیزَد أو نیز می‌گوید:

کوشم که بپوشم صنما نامِ تو أز خلـــق
تا نامِ تو کم دَرَدهنِ أنجمن آیـــد

2 بشنود شا دانم NM بشنودم شادم K / 4 بنمایم M غا یم N بنماید K / این أنت N این آیت M ـ K / خدا را N K خدا در حق M / 5 بسپارند N K بسیار آورده است M / 8 برد N نگویم K بگوید M / 10 کربی K کرب NM / 11 بالحبّ NK ـ M / 12 نه MK نتواند N / از این NM ـ K / که MK ـ N / 13 تمیزو عقل M تمیز عقل K عقلو تمیز N / گوید NK گوید بیت M .

هرگه که سخن گویم أگر خواهم و گرنه
أوّل سُخَنم نام تو أندر دهن آیـــد

3 أی دوست ! این حدیث نرسد ، تو باید که دررَسی . رَزَقَکَ اللهُ هذه الدرَجةِ العُلیا وأوصلَكَ إلی هذه المرتبة القُصوی . والسّلام . والحمد لله ربِّ العالمینَ . وصلّی اللهُ علی محمدٍ وآله .



2 أندر N M خود در K / 3 نرسد . . . دررسی N نپرسد . . . دروررسی M باند کی بتورسد K / 4 العلیا K – N M / واوصلك . . . القصوی M K – N / 4 – 5 والسلام . . . آله N K – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹۶ – برادرِ أجل كامل الدولة والدين أطالَ اللهُ بَقاه ، وسَلَكَ بِهِ سَبيلَ السَّعادَةِ في دينه ودُنيــاه . بدان كه آدمی را برایِ کاری عظیم آفریده‌اند . وعاقِبتش إمَّا سعادتِ أبَد خواهَد بوَد ، وإمَّا شقاوتِ سرمَـــد . فتوایِ مصطفا – صلعم – چنین است که إنكم خُلِقتُم لِلأبَدِ وإنمَّا تنتَقِلونَ من دارٍ إلى دارٍ . والقبرُ إمَّا روضةٌ من رياضِ الجنَّةِ أو حُفرةٌ من حُفَرِ النّيران . وإين سعادَت‌و شقاوَت ثمرهٔ کردِ تو خواهد بود ؛ « كلُّ نفسٍ بما كَسَبَت رَهينَة » إن كان خيراً فخيرٌ وإن كان شراً فشرٌ .

۱۹۷ – وچنانکه دانَد که دردنیا صِحّت‌و مرضِ بَدَن دوحالت است که ثمرهٔ غذایِ ناموافق‌و أدویهٔ موافق بوَد ، بداند که مرض‌و شفایِ دل دو حالت است که یکی‌را سعادَت گویندو دیگررا شقاوَت ،

1 بسم . . . الرحيم I المکتوب السابع والاربعون K بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ه ؛ رحمه الله بسم . . . الرحيم N – P / 2 برادر P I هـــذه رسالة أرسلها الى كامل الدولة K – N M / 2 – 3 أجل . . . دنيـــاه N – P M K I / 4 وعاقبتش N – P M K I / 5 چنين P N M I چنان K / 6 للأبد K – P N M I / 7 الجنة P M K I الجنان N / 8 کرد P N M I کردار K / المدثر 74 : 38 ك / كان P M I – N K / 9 كان P M I – N K / 10 حالت P M K I حال N / 11 ادوية P M K I – N / بداند N M بدان P K I / 12 دو حالت است که N M حالی است P I تو K / را سعادت . . . دیگر را P I را سعادت . . . یکی را M سعادت ویکی را K .

* * * نامهٔ هفتادو هشتم . P 59 . N 45 . M 75 . K 47 a . I 47 * * *

ومرضِ دلِ أز حركاتِ مَذموم خيزَد كه آنرا معاصىو فضولِ مباحات
گويند كه « كلاَّ بَل رانَ عَلى قلوبِهِم ما كانوا يكسبون » وصحّتِ
3 دلِ أز حركاتِ محمود خيزَد كه آنرا طاعات گويند ، وتفصيلِ إين
حركاتِ محمود ومَذموم دَر قرآن بيان كردهأند . لا جرم « ونُنَزِّلُ
مِنَ القرآنِ ما هو شفاءٌ وَرَحمةٌ للمؤمنينَ » كرا بوَد ؟ إين « للمؤمنين »
6 در حق كى بود؟ درحقِّ ديگران چه بوَد ؟« ولا يَزيدُ الظالمينَ إلاّ خساراً »،
« قل هُوَ لِلذينَ آمنوا هــدىً وشفاءٌ والذينَ لا يؤمنونَ في آذانِهِم
وقرٌ وَهوَ عَليهِم عمى » .

9 ۱۹۸ – وإين حَرَكاترا تبديل كرَدن ممكن است مـــا دام كه آدمى
دَر ان سراىِ فانى باشد . إينكه شنيدهاى كه درِ توبه گشاده أست ،
تا بهوقتِ مرگ كه چون جان بهغرغره رسد إين در دربندند، إين بوَد.
12 أگر طالبِ سعادتى باخود بينديش ، ونفسِ خودرا گو : كـــه من
در دارِ دنيا قرب پنجاه سال بزيستم ، وپنجاهِ ديگر زنده گير ، أز
بهرِ صد سال اين همه سعى بكردمو مىكنم ، أز بهرِ أبدالآباد آخر
15 صد يكِ إين سعى ببايد بوَد . عجباً لِمَن أيقَنَ بِالموت كيفَ يَفرحُ ؟
درزبورِ داود – صلعم – خواندهأم . أگر مىدانى كه مَرگ ضرورت

I ـ 2 مباحات گويند N M گويند ومباحات K ميان مناجات P I / 2 المطففين 83 : 14
ك / 3 طاعات P N I طاعت M K / گويند P N M I خواندند K / اين K I P M – N / 4
كرده اند P N L كرده است M كردنـــد K / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 83 ك / 5 كرا بود اين
P M K I – N / للمؤمنين P M I – N K / 6 درحق كى بود K – P N M I / الاسراء
17 : 83 ك / 7 ـ 8 فصلت 41 : 44 ك / 10 باشد K است P N M I / اينك P M I اين
N K / 11 كه K و M – P N I / غرغره P N M I غرقاب K / در در M K در به P I
در N / 12 خود P N M I خويشتن K / بينديش P M I وانديش N K / ونفس P K M I
– N / 13 دار P K I – N M / قرب K قريب M قدر P I – N / ديگر N M K سال ديگر
P I / زنده گير M زنده گر P I زيسته گير N زنده باشم K / 15 يك P N M I يكى از
K / بود P M K I – N / 16 خوانده ام P N M I است كه K .

است ؛ خودرا خوابِ خرگوش مَــده ! وپنبه أز گوش بَرگیر !
چنانکه آزاد مردان کرَدند . هان ! هان ! مَگذار که ملك موت
بدست بی‌مسامحتِ خود برگیرد ، وتو می‌گویی : أخـِّرني سنةً أو شهراً 3
أو يوماً أو ساعةً أو نفساً . وأز جناب عزّت با تو می‌گویند : هيهات !
فنِيَتِ السنونَ والشُّهورَ والأيّامَ والساعاتِ والأنفاسَ . « أوَلَم نعمِرْكُم
ما يتذكـَّر فيه مَن تذكـر وَجاءَكُم النـذيرُ » الحُر الكريمُ يَخرجُ مِنَ 6
الدُّنيا قَبل أن يُخرجَ منها .

۱۹۹ – هرکه بوبکر صفت بوَد ، که من أراد أن يَنظرَ إلى
مَيِّت يمشي على وَجهِ الأرضِ فليَنظُرْ إلى أبي‌بكر ، چون مَلكِ موت جان 9
أزوی طلب کندَ گوید : دیر آمدی ! وطالَ حبسي ودقَّ عظمي واشتدَّ
شوقي . دلِ خواستَنِ توبین‌و جان‌دادنِ من . حذيفة بن اليمان به‌وقتِ مرگ
می‌گفت : حبيب عاجَلني ما فاته ، لا أفلح من ندم . بَلالِ حبشی دروقت 12
مَرگ می‌گفت : واطرباه ! غداً نلقى الأحبَة ، محمداً وحزبه . وعلیِ بوطالب
به وقتِ مرگ می‌گفت ، چون ابنِ مُلجم اورا کارد زد : فُزتُ وَرَبِّ
الكعبةِ . مَردان به‌وقتِ مرگ این بیت را تسبیح کنند که : 15

ما کارِكِ خویش با توبُردیم به سر
دَست افشانان بُرونُ گریزیم زَدَر

1 برگیر P N M I بیرون کن K / 2 مگذار K بکذار N M بگذار P I / 3 خود I P N M I - K / 4 عزت N M K تعالی P I / 5 - 6 الفاطر 35 : 37 ﻙ / 6 الحر الكريم I P N M I - K / 9 دیر آمدی و I P N M I - K / 11 دل . . . من N جان . . . من I P M I - K / 11 - 14 بوقت . . . چون N M K لا ضر به P I / 12 حبیب . . . فلح M حبیت جاعلی فاته لا فلح M حبه جاء علی ناقه لا افلح N / 13 غداً . . . حزبه N M - K / 14 بوقت مرگ می M - N K / چون . . . کارد زد N لا ضر به ابن ملجم M K I P / 15 مرگ این بیت را N مرگ K مرگ این M این P I / کنند N M می‌گفتند K کردند I کردند بیت P / 16 کارك N M K کارکه P I / 17 دست . . . زدر N دست افشانان برون گرم را هك در M دست افشانا برون کرم را هك در K - P I .

۲۰۰ – لا راحةَ لِلمؤمن من دونِ لِقاءِ ربِّه . والموتُ موعدُ اللقاء .
والموتُ تحفةٌ لِكلّ مؤمنٍ . جهودان گفتند : ما خدا را دوست داریم حق
3 تعالی گفت : که أگر چنین است که مرا دوست دارید ، پس چرا مَرگ‌را
دشمن دارید ؟ « قل یا أیُّها الَّذینَ هادوا إن زعمتُم أنکُم أولیاءُ لله
مِن دونِ النَّاسِ فتمنَّوا الموتَ إن کنتم صادِقینَ » پس در معرضِ ذمِّ
6 إیشان می‌گوید : « ولا یتَمَنَّونَه أبداً بما قدَّمَت أیدیهم » بدان عمل که
إیشان کردند مرگ‌را چون آرزو کننـــد ، لا بل « ولتجدنّهم أحرص
الناس علی حیاةٍ » ملكِ موت درپیشِ خلیـل – صلعم – رفت‌و جان
9 خواست . إبراهیم گفت : هَل رأیتَ خلیلاً یُمیت خلیله ؟ حق تعالی گفت ،
یا ملكِ موت : وازو بگو : وهَل رأیتَ خلیلاً یکرهُ لقاءَ خلیلهِ ؟ مدبران
از آن، مرگ‌را دشمن دارند که دنیا معشوقِ إیشان است. پُشت بر دنیا کردن
12 إیشان‌را سخت آید . لا بُد که فراقِ معشوق صعب بوَد .

۲۰۱ – یا محمّـــد أحبِب ما أحبَبت فانّكَ مُفارِقُهُ . مَردان از آن
مَرگ‌را دوست دارَند که به‌دنیا گرفتار بوده أند ، تا درحقّ إیشان سِجن
15 گشته أست ، ودوستِ إیشان در درونِ پرده أست ، وچندین سال در سماع
این بیت بوده‌اند :

1 راحة N M K رقة P I / للمؤمن N M K للمؤمنین P I / موعد N موعود P M I عنـــد K / 2 والموت N الموت K - P M I / لکل M K کل P N I / 3 که مرا دوست دارید K - P N M I / را P I - N M K / 4 - 5 الجمعة 62 : 6 م / 6 الجمعة 62 : 7 م / بدان N K باین M بدین P I / 7 بل P M K I بل چه N / 7 - 8 البقرة 2 : 96 م / 9 خواست P M K I در خواست کرد N / ابراهیم P N M I - K / 10 وأزو N بدو K باری P I با او M / 11 را P I - N M K / پشت بر M K ترك P N بر I / 12 لا بد N K لا بل P M I / معشوق P N K I المحبوب M / بود P M K I - N / 13 ما P M K I من N / أحببت N M K أحببته P I / 14 دارنـــد P N M I ندارند K / به P N K I از M / گرفتار N متبرم P M K I / بوده P N M I نگشته K / تا P N M I - K / سجن N سختی P M I مرگ سخت K / 15 در سماع P M K I اندر سماع N .

تا بندِ زمانه را خرد نگشاید
وصلِ من و تو بتا! فراهم ناید
تا رایِ تو از بهانه بیرون آید 3
جانی دگرو جهانِ دیگر باید

۲۰۲ – به‌مرگ بندِ أجل از پایِ آن مرغِ قفصی برگیرند، چه کند که الرّفیقُ الأعلی والمشربُ الاصفی والکأس الاوفی والعیشُ الاهنی، 6 اختیار نکند، اگر «یحبّهم ویحبّونه» درست است؟ عاشقی دیدی هرگز که دیدارِ دوستِ خودرا کاره بوَد؟ لا بل که جان بدهد در طلبش، اگر بوَد، چرا یك چندی سعی نکنی تا معرفت‌و محبّت‌و أنس‌و 9 شوق حاصل کنی؟ که صفاتِ باقی با تو در گورو قیامت این خواهد بود، که «والباقیاتُ الصّالحاتُ خیرٌ عند ربّك ثواباً وخیرٌ املا» مال‌و زن‌و فرزند به چه کار آید؟ «المالُ والبنونُ زینةُ الحیاةِ الدّنیا»، 12 «إنّ من أزواجکم وأولادکم عدوّاً لکم فاحذروهم»، «یومُ لا ینفعُ مالٌ ولا بنون إلّا من أتی الله بقلبٍ سلیمٍ».

۲۰۳ – سلامتِ دل طلب کن که حبُّ الدّنیا والإقبالُ علی طلبها 15 رأسُ الأمراضِ، لا بل که سم قاتل است، چه جایِ این است که می‌رود، ولیکن باخلق سخن بی‌مساحت نمی‌توان گفت به‌یکبارگی «ولو کنت فظّاً غلیظَ القلبِ لانفضّوا من حولِكَ» یا محمّد 18

---

4 جانی N M K جان P I / 5 به مرگ N K مرگه که P M I / 5 ـ 6 کند که P N M I گوید K / 6 المشرب . . . العیش P M K I العیش . . . المشرب N / 7 المائدة 5 : 54 م / است P N K I آید M / عاشقی P M K I عاشقی را N / 8 بل که P M I بل N K / 9 چرا P N M I جزای K / 10 باقی باتو . . . قیامت N M K باقی . . . قیامت باتو P I / 11 الکهف 18 : 46 ك / 12 الکهف 18 : 46 ك / 13 التغابن 64 : 14 م / 13 ـ 14 الشعراء 26 : 88 ك / 16 بل که K بل هو P I بل N M / قاتل است N M K قاتل P I / 17 می رود N M K برود P I / سخن P N M L سخنی K / 18 به یکبارگی P K M I ـ N / آل عمران 3 : 159 م .

« واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين » تاتن دردهنـــد . پس صمصام بی‌مسامحت بر کش‌و نِدا درده که « إن الله لغنی عن العالمين » ، « وأنذر
3 عشيرتك الاقربين » آنها که به‌کمالِ تونزدیک‌ترند ، با إیشان به‌هیچ گونه نرمی به‌کار مَدار ! « وأنذر به الذين يخافون أن يحشروا إلى ربهم » ، « بلّغ ما انزل إليك من ربّك وإن لم تفعل فما بلّغت رسالته » .

6 ۲۰٤ – تاکی گوئی إنّ ربّك لذو مغفرةٍ » ؟ « وذو عقـــاب أليم » گو ! تاکی گوئي « إنه لغفورٌ رحيم » ؟ « سريعُ العقابِ » گو ! تاکی « غافرُ الذنب وقابل التوبِ » گوئی ؟ « شديد العقاب » گو ! مـــا
9 گفتیم : « نبّیء عبادي أني أنا الغفور الرحيم » وهم مـــا گفتیم : « وان عذابي هو العـــذابُ الاليمُ » ، « ان ربّك لذو مغفرة وذو عقاب اليم » ، « إنّ أخذه أليمٌ شديدٌ » ، « إنّ بطش ربّك لشديدٌ » ،
12 « يوم نبطش البطشة الكبرى إنا منتقمون » ، « والله عزيزٌ ذو انتقامٍ » درگاهِ عزت‌و إستغنایِ مارا أز این مشتی مدبران چه در می باید ؟ با

---

1 الشمراء 26 : 215 ك / لمن اتبعك من المؤمنين N واخفض جناحك من الذل K للمؤمنين PI ـ M / 2 ونــــدا K - P N M L / العنكبوت 29 : 6 م / 2 ـ 3 الشعراء 26 : 214 ك / 3 کمال P M K I کار N / به هیچ P M K I هیچ N / 4 الانعـــام 6 : 51 ك / 5 المائدة 5 : 67 م / 5 ـ 6 من . . . گوئی K ـ P N M I / 6 ان . . . مغفرة M K ان . . . مغفرة نـه چنین گوئی N ـ P I / 6 ـ 7 فصلت 41 : 43 ك / 6 ـ 7 وذو عقاب اليم N M وعقاب اليم P I ـ K / 7 گو تاکی گوئی M تاکی از اینکه P I ـ N K / الانعام 6 : 165 ك / الانعام 6 : 165 ك / 8 الغافر 40 : 3 ك / الغافر 40 : 3 ك / غافر P N K I غفار الذنوب وغافر M / گوئی P K I ـ N M / گو P I ـ N M K / 9 الحجر 15 : 49 ك / 10 الحجر 15 : 50 ك / 10 ـ 11 فصلت 41 : 43 ك / 11 هود 11 : 102 ك / البروج 85 : 12 ك / 12 الدخان 44 : 16 ك / آل عمران 3 : 4 م / 13 درگاه P M K I نه درگاه N / واستغنای N M استغفار P I ماورا استغنای K / مشتی P N M I ـ K / چه درمی باید P M I می در باید K می در رباید N .

تو می‌گویمَ یا محمد ! « ولئن شئنا لنذهبَنّ بالّذي أوحينا إليكَ » به
قاضی ام بری با إیشان هم از این گویی تا کی ؟ أزشیرِ لطف خوردن تا کی ؟

۲۰۵ – کودك تا به‌وقت معلوم هرچه کند از او محتمل بوَد ومادرو 3
پدرش بدان اغضا کنند . اگر بعد هفت سالگی أز آن حرکتی کند
که دریك سالگی کردی ، چه گویی شفقت چه اقتضا کند ؟ إغضاو
تغافـــل إقتضا کند ؟ حاشا وکلاّ ! ایّها الکرام الکاتبون ! بنـده 6
چون به‌چهل سال رسد سخق ها گیرید که « بلغ اشدّه واستوی » .
ما گفته‌ایم که الله أرحمُ بعباده مِنَ الوالدةِ الشفیقة بولدها ، وأنا أرحمُ
الرّاحمین . ولیکن عینِ شفقت است در مادرو پدر که کودكِ خودرا 9
حجامت کنند . وچون مُعلّم کودکی را بزند آن عینِ شفقت بود نه بی
شفقتی ، أگر چه کودك چنان گمان برد .

۲۰۶ – یا سیّد الأوّلـــین والآخرین با خلق بگو ! که أگر دوزخ 12
نیافریدمی خلق مرا نپرستیدندی ، وأز معاصیو أوصاف رذایل دست
بنداشتندی ، وأز أسفل السافلین به أعلی علیین نیامدندی دوزخ که آفریدم
أز کمالِ لطفو رحمت آفریدم : إنّ الله خلق جهنم من فضله ورحمته . 15
إن للهِ سوطاً یسوقُ به عباده إلی الجنة وهو جهنم . ونباید که چیزی

1 یا محمد PMKI - N / الاسراء 17 : 86 ك / 2 با ایشان PMI وازیشان
K وبا ایشان N / هم از این گویی PMI هم این گو N چنین گونی K / شیر لطف N لطف شیر
PMKI / خوردن تاکی NMK خوردن PI / 3 کودك PMI کودکی NK / بوقت
MK وقتی N بوقتی PI / محتمل بود PNKI تحمل برند M / مادرو PMKI مادرش‌و N /
4 پدرش PNKI پدر M / اغضا PNMI اضعا K / اگر PNMI لیکن اگر K / هفت
سالگی NK از هفت سال M هفت سال PI / از آن K - PNMI / 5 که PNMI که
آن حرکت K / یك PKMI در N / کردی PNMI کرده باشد K / شفقت چـه
K - PNMI / اغضاو K - PNMI / 6 اقتضا کند K - PNRI / ایها ... الکاتبون
K - PNMI / 7 سال PI - NMK / سخق ها گیرند NMK سخن ها گویـند PI /
القصص 28 : 14 ك / 9 در MK از PI - N / خـود MK خرد N - PI / 10 وچون
PNMI چون K / کودکی PMI کودك NK / نه بی K - PNMI / 11 شفقتی N
شفقتی بود M شفقتی است K - PI / 12 بگو که K - PNMI / 13 نیافریدمی PNMI
نیافریده بود می K / راوصاف رذایل PNMI - K / 14 علیین PI - NMK / 15 آفریدم
... رحمته PI - NMK / 16 ان لله N وجعلها MK - PI / وهو جهنم PMKI - N .

که صلاح نبود نوشته شود ، که این سر قدر است ، ومصطفا ـ صلعم ـ
چنین گفت : إذا ذکر القدر فأمسکوا . والقـدرُ سرُّ اللهِ فـلا تفشوه
3 خضر نبی بنا برسرّ قدر کاری می‌کردو موسی باجلالتش طاقت آن نمی
داشت تا گفت : « هـذا فراق بيني وبينك » چون موسی طاقت
ندارد ، که‌را زَهره بود که این تَطلّع کند ؟ این طمع را به جناب
6 أزل راه ندادند .

۲۰۷ – جنید چنین گفت : طلبناه في الصفا فوجدناهُ في الكدورة .
عشقِ تو در پوششِ طمـع است ، وصحرایِ وصالِ پاك أز طمع است .
9 ودعوی را دراو بازار نیست .

عزّ وَصلِ أو زحُسن رویِ أو آواز داد :
کی مسلمانان کسی‌را نزدِ أو مقدار نیست

12 عجبا أز این حدیث :
عشاقِ وَصلِ تو چه به کویت گذر کنند
نعتِ جلالِ قهرِ تو گویـند که : الحذر !

15 دل خوش دار !

بودنیها بود ! مارا با چراو چون چه کار؟
خیز تا خاكِ رضا را بر چراو چون کنیم

18 ع : سلامٌ على الدارين إن كنتَ راضياً .
عشق أز نمـدی کشد سمرقنـدی
زان جَانبِ عـالم از پسِ دیواری

1 مصطفا PMKI سید N / 3 خضر NMK حضرت PI / نبی بنا M النبی K بنا PI ـ N / بر ... موسی NMK ـ PI / بر N به MK / نمی PMI نه NK / 4 الكهف 18 : 78 ك / 5 زهره PNMI زهرهٔ آن K / تطلع PKMI طمـع N / این K ـ PNMI / 7 چنین K ـ PNMI / 10 ـ 12 عز ... حدیث NMK ـ PI / 15 دار MKI دار بیت N دار شعر P / 19 ـ 20 عشق ... دیواری KI ـ N / PM .

ع : من درخوابم یا تو غلط کردی راه ؟ ع : چون فتادی بمن ومن بتو چون أفتادم ؟ جانم فرو گرفت !

دَر کویِ خَرابات بسی رِندانند　　　　3
کایشان کتبِ وفا زِبَر بَر خوانند
لیکن چو نهادِ مکر ، خود میدانند
دامن زِجفاو أزوفا بِفشانند　　　　6

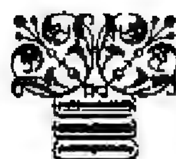
۲۰۸ — « أفأمِنـُوا مَکرَ الله ؟ » شبیخونِ قدرَ خود نَدیده‌أند ، مَعذورَند . در مکتب إبلیس یك‌نفس نبوده‌أند ، حدیثِ مَردان با کودکان چون توان گفت ؟. أنا في وادٍ وأنتَ في وادٍ ، النّاس في غَفَلاتِهم　　　　9
والدَّهرُ یرقُصُ في الجَبَلِ . در قرآنِ قدیم نگر که حدیثِ مَردان در پردهٔ حروف چون می‌گوید ، تا نامحرمان آنجا راه نَبرند ، نشنیده‌ای ؟ بلی شنیده‌ای ، ولیکن نه أز أو ، أز راه عادَت « طسم ، الم » چه　　　　12
می‌شنوی ؟ والله العظیم الّذي لا إله إلّا هوَ! که همهٔ أسرار برصحرا نهادَند در این حروف . أگر نه چنین است « مـا فَرَّطنا في الکتاب مِن شیءٍ » چه بوَد ؟ .　　　　15

۲۰۹ — هِل تا بِدَرَند پُوستینم همه پاك
أز بهرِ تو أی یارِ عَیـارو چالاك
در عشق یگانه باش ، أز خَلق چه باك ؟　　　　18
معشوقه توراو برسرِ عالم خـاك

---

1 ـ 15 ع : من . . . چه بود K ـ P N M I (از اینجا تا پایان نامه در نسخهٔ K 47 نیست ویجای آن در آن نسخه بندهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ که در ج ۱ ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲ چاپ شده است دیـده می شود) / 1 بمن N M ـ P I / 2 گرفت M گرفتند P I / 4 ـ 5 کایشان . . . می دانند P I ـ N M / 6 جفا P M I صفا N / بفشانند N M افشانند P I / 7 الأعراف 7 : 99 ك / شبیخون N شبی چو M شبی چون P I / خود N M ـ P I / 8 مکتب N کتاب P M I / 9 چون توان M چون شاید N نتوان P I / غفلاتهم P M I هوساتهم N / 11 گوید P M I کند N / آنجا N M اینجا P I / 12 بلی شنیده ای M ـ P I / 13 نهادند P M I نهاده اند N / 14 ـ 15 الانعام 6 : 38 ك / 16 ـ 19 هل . . . خاك P M I ـ N K / 18 در ... باك P I ـ M / 19 تورا M نزاد P I .

«وَلا يخافونَ لَومَةَ لائمٍ» ع: بازرگانی به بددلی نتوان کرد.
ع: رَاضِينا بِقِسمِ اللهِ فينا. «وَلتَعلَمنّ نبأه بعدَ حين» اللّهمّ لا
تَجعَله وبالاً عليّ وعلى من يُطالِعهُ وَانفعني وإيّاهم بِهِ. يا مَن لا يَخفى 5
عليه خافِيةٌ في الأرضِ وَلا في السماءِ. والسّلام. والحمد للهِ رَبِّ العالَمينَ
وَصَلواتُه على محمّدٍ وَآلهِ وَصَحبهِ أجمعينَ الطيّبينَ الطّاهرينَ.



1 ـ 5 ولا ... الطاهرين N K ـ P M I / 1 المائدة 5 : 54 م / 2 ص 38 : 88 ك / 4 والسلام M ـ P I / 5 وصحبه ... الطاهرين M وسلامه P I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۱۰ – أي برادرِ عزيز ! أطالَ اللهُ بَقاكَ ويسَّر َلكَ الوُصولَ إلى السَّعادةِ القُصوى . بِدانکه دوش که شبِ آدینه بود ، چهاردَهمِ ماهِ شوّال ، درحقِّ تو تهدیدی عظیم می‌دیدم ، که أز آن سَخت بِتَرسیدم . والخوفُ في المنام تعبيره الأمن . يقين دان که خدای تعالی أز تو خواهـد پُرسید که شبابَكَ فيمَ أبلَيْتَ ؟ وُعمركَ فيمَ أفنَيتَ ؟ وما َلكَ مِن أينَ اكتَسبتَ ؟ وفيم أنفقت ؟ .

۲۱۱ – پنجاه سال کم یا بیش أز عمرِ تو رفت . أز طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ ومسلمةٍ چه خبر داری ؟ أطلبوا العلمَ وَلو بالصِّينِ ، با تو گفتند ، « لا تغرَّنَّكم الحياةُ الدنيا » . تو أز بهر دنیا سعی می کُنی ، چنین می پنداری که تورا گفته أند: اطلبوا الدنيا وَلو بالصِّينِ ، حاشا و كلاّ ! أگر با تو گوینـد شنیده بودی که طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ ، چرا َطلَب نکردی ؟ چه جواب داری ؟ آخر چون عملِ بی عِلم ممکن

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب الثامن والأربعون K بسم . . . الرحيم‌و به نستعين M ومن رسائله ۲۷ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 3 أى . . . القصوى P M K I ـ N / 3 ـ 4 درش . . . حق P M I دوشنبه شب N درش K / 3 آدينه M شنبه P I / 5 تعبيره N M تعبير K من تعبيره P I / أز تو N K تورا P M I / 8 تو P M I ـ N K / 9 ومسلمة P K I ـ N M / 9 ـ 13 أطلبوا . . . ممكن P M K I ـ N / 10 لقمان 31 : 33 ك / چنين مى P I ـ M K / 12 على كل مسلم P M I ـ K / 13 دارى P M I دهى K / بى P M I بلا K .

* * * I 45 . K 48 . M 69 . N 37 . P 57 . نامهٔ هفتادو نهم * * *

نیست وسود ندارد ، ووُصول به حق جز بهعمل نیست ، لا محاله طلبِ
عِلم فریضه بوَد . هیچ دانی که کدام عِلم است ؟ .

۲۱۲ ـ بدانکه هرچه آدمی کنـد أز عَمل دوقسم است ، قسمی
سببِ قُربت است بخدای تعالی ، وقسمی سببِ بُعـد است أز أو . وعِلم
بدین هَر دوقِسم فرض است . که تا نبدانی ، چون صورَت بندد که عمل
کنی ؟ . این را أعمالِ جوارح خوانند . وهَرچه ممکن بوَد که دلِ تو
بدان متصف بوَد أز أوصاف هم دوقِسم بوَد ، قِسمی صِفاتِ مُقرّب بوَد
إلی الله ودیگر قسمی صفات مبعّد بوَد عَنِ الله تعـالی . وعِلم بدین
صِفاتِ مُسعدو مُهلِك فرضِ عینِ است درحقّ هر آدمی . چون با تو
گویَند : شَبابَكَ فیمَ أبْلیتَ طلَبِ عـلم چرا نکردی ؟ تو گویی :
أز خدمتِ مخلوق و طلبِ دنیاو شهوتِ فانی نمی‌پرداختم . أگر این عُذر
مَقبول بوَد مرحبا .

۲۱۳ ـ تا کی آن نویسم که تورا بهکار نیاید ؟ أهمِ مهمّاتِ تو و
همـهٔ آدمیان این است که در این مکتوب نوشتم بلا مُسامحةٍ ولا
مُداهنَة ، یادگیرو فراموش مکُن ! یادگرفتَن آن بوَد که طلبِ
این کارکنی و فراموش کردَن آن بوَد که کار را مُهمَل فروگذاری
« وإذا تُتلی علیه آیاتُنا ، ولّی مُستکبِراً کأن لم یَسمَعها ، کأنّ في

1 ـ 2 نیست . . . هیچ PMKI ـ N / 1 و وصول PMI وصول K / به حق K ـ PMI / عمل PMI علم K / 2 کدام علم NMK کدام عمل PI / 3 عمل PNMI علم K / 4 قربت NK قرب PMI / بعد است PNKI بعد M / 5 که تا بندانی PI که تا ندانی M که اگر این علم ندانی N تا بدانی K / 6 ـ 7 این ... أز PMKI ـ N / 7 متصف بود PMI موصوف گردد K / 8 دیگر MK ـ PNI / بدین PNMI نیز بدین K / 9 مسعد ومهلك NK مبعد ومسعد PMI / است PMKI بود N / هر NK ـ PMI / 10 گویند PNMI گوید K / أبلیت PNKI أفنیت M / 11 مخلوق PMKI مخلوقات N / 13 کی PMI ـ NK / تو و PMKI ـ N / 14 همهٔ NM آن همه K همه تو وهمه PI / نوشتم PNMI نویسم K / 16 این PNMI ـ K / کردن PMKI تا کردن N / را مهمل NK مهمل M مهمل‌را PI / گذاری PMKI نگذاری N / 17 لقمان 31 : 7 له .

أذُنَيهِ وَقراً ، لا جَرَمَ « فَبَشِّرهُ بعذابٍ أليمٍ » چرا ؟ زيرا كه « فاليومَ نَنساكم كما نَسيتُم لِقاءَ يَومِكم هذا » .تو كه خودرا فراموش كنى ، كسى تورا ياد خواهد كرد ؟ .

۲۱٤ – بشنوو بى مسامحت بشنو ! كلُّ امرىءٍ مُجزى بعمله . اگر همسايهٔ تو نان خورَد تورا گرسنگى زايل شود ؟ يا اگر فرزندِ تو داروى مسهل خورد تورا إسهال كند ؟ هيهات ! أز ظنونِ كاذبه بَرخيز ! كه « إنَّ الظنَّ لا يُغنى مِنَ الحقِّ شيئاً » وبيشترِ خلق‌را جز ظنّى ، خطا يا صواب ، حاصلى نيست . وخطاءُ الظنِّ وصوابه قريبٌ مِنَ النَّار باورت نبوَد كه ظن اگرچه صواب بوَد بكار نيايد ؟ يقين بايد ، أز قرآن بشنو كه « ومَن أصدقُ مِنَ اللهِ قيلاً » كافران گفتند : « لو شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدناهُم » إين راست است ، وليكن مى گويد : « ما لهم بذلكَ مِن علمٍ » پس مى‌گويد « إن هم إلاّ يَخرصونَ » أي يكذبونَ . وإين كه « لو شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدناهُم » دروغ نيست ، وليكن چون نه أز يقين گويند ، برابر بود باظنِ خطا .

۲۱٥ – جايى ديگر مُفصّل‌تر أز اين در قرآن دراست ، گوش دار ! « سيقول الذينَ أشركوا : لو شاءَ اللهُ ما أشركنا » إين سخن راست است ، وليكن در عقبش مى‌گويد : « كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِن

1 لقمان 31 : 7 ك / 2 الجاثية 35 : 4 ك / تو كه خود P I تو خود N M چون تو رى K / 3 كو · P M KI آورد N / 4 بشنو و P M K I بشنو N / بشنو P M K I – N / بعمله N M I بعمله ان خيراً فخير وان شراً فشر K / 5 تو نان P N M I نان K / تورا P N M I تو ... رنز K / شود P N M I نشود K / داروى P K I – N M / 6 مسهل N M K اسهال I / 7 يونس 10 : 36 ك / 7 – 8 جز ... صواب P M K I در ظن خطا وصواب چيزى N / 8 يا P M I تا K / 9 حاصلى K حاصل P N M I / وصوابه P N M I – K / 9 بود N M K باشد P I / بايد P N M I – K / 10 النساء 4 : 122 م / 11 – 13 الزخرف 43 : 20 ك / 14 نه أز يقين گويند P M K I از يقين نگويند N / بود N M K – P I / خطا N M و خطا K I و خطا باشد P / 15 دراست K مى گويد P M I – N / 16 سيقول (القرآن) وقال P N M K I / 16 و 17 الأنعام 6 : 148 ك .

قَبلِهِم حَتَّی ذاقوا بَأسَنا . قُل هَل عِندَکُم مِن عِلمٍ فَتُخرِجوهُ لَنا ؟ إن تَتَّبِعونَ إلّا الظَّنَّ وَإن أنتُم إلّا تَخرُصُونَ » یعنی که صدق در آن
3 قول بود که از یقین گویند ، چون از ظن گویند کِذب بوَد .

۲۱٦ – زینهار ! زینهار ! بَعداز این بَیان بهکمال اگر تقصیر کنی نامعذوری نامعذوری ! « ومن أظلَمُ مِمَّن ذُکِّرَ بآیاتِ رَبِّـهِ ثُمَّ
6 أعرَضَ عَنها » . طلَبِ علمِ اهمِ مهمّات کن ! وَدر طلب مردباش تا بهمقصود رَسی ، واگر همه یك قدَم بوَد که بجُدِ تمام برگیری تورا کفایَت بوَد که ولمِثقالُ ذرّةٍ مِن صاحِبِ تقوی وَیقینٍ أعظمُ عِندَ
9 اللهِ مِمّا طَلَعَت عَلیهِ الشَّمسُ مِنَ الجاهِلِ . عالم باش و علم طَلب کُن ! که اوّل فرض بر آدمی عِلم است ، پس عَمل . عِلم آن است که بدانی که رضایِ او در چیست ، و سخطِ او در چیست . چون بدانی عالِم
12 باشی ، نـه چون بخوانی یا شنوی ! اگر کسی قرآن بخوانَد یا بشنود عالِم نبوَد بهقرآن إلا که بدانـَد .

۲۱۷ – چون این عِلم دانسته باشی ، قلیلُ العملِ مَعَهُ کثیرٌ عند
15 الله . یا علیُّ أخلِص فی العملِ یُجزِكَ القلیـلُ . إخلاص تو دَر عَمل آنگه صورت بندَد که بهتحقیق بدانی . واگر چنین نبوَد وَبی عِـلم جان کنی ، کثیرُ العملِ قلیل بوَد . واگر نه خود ، وَالعیاذُ بِاللهِ « وقدِمنا إلی ما عَمِلوا مِن عَمَلٍ فَجعَلناهُ هَبـاءً مَنثوراً » شنیدهای

1 ـ 2 الانعام 6 : 148 ك / 2 که PMI ـ NK / 3 گویند PNMI دانند K / 5 تا معذوری NM ـ PKI / 5 ـ 6 السجدة 32 : 22 ك / 5 ـ 6 ثم اعرض PNI فاعرض MK / الكهف 18 : 57 ك / 6 علم PNMI ـ K / مرد NMK مردی PI / 7 تمام K ـ I PNM / 8 بود که K بود PI است که M است N / 9 عالم باش PNMI ـ K / 10 آدمی علم PKI آدمیان علم M آدمیان N / 11 که PNMI ـ K / رضای او NM رضا K رضای خدا تعالی PI / سخط او در NMK سخط او از PI / 12 اگر PMKI که اگر N / 14 ممه NK مع العلم PI مع القلم M / 15 في PMI ـ NK / یجزك PMKI یکفیك N) 16 نبود PNMI نبودی K / وبی PMKI بی N / 17 قلیل PNMI بلا علم قلیل K / بود N نبودی PMI ـ K / خورد PMI ـ NK / 18 الفرقان 25 : 33 ك / .

ولیکن صولتش ندیده‌ای. شیر شنیده‌ای ولیکن صورتش ندیده‌ای. نام شیر شنیدن دیگر بود و صورت او را دیدن دیگر.

۲۱۸ – نپنداریم که اگر صورت «وقدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً» چنانکه هست ببینی خوش توانی خفتن! چون قرآن خواندن دیگر است وقرآن دیدن دیگر. لا جرم درحق قرآن خوانان چنین فتوا دهد که رُبّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعنه. چون قرآن‌خوان به‌حقیقت قرآن‌دان بود وقرآن بین که «یتلونه حق تلاوته». حسن بصری از این قوم چنین خبر دهد که قرآن خوانند ونبینند که واللهِ ما أصبح عبدٌ یتلوا هذا القرآن إلا طال حزنه وهمّه وقلّ سروره وفرحه. به‌زبانِ ملوث بألوانِ گناه قرآن نتوان خواند. وبه گوشِ ملوث به‌هزار هزار معصیت قرآن نتوان شنید. وفي الصیفِ ضیّعتَ اللبنَ.

لب را بـه‌لبِ آب برو پاك بشو
آن لب چکنم، بوی کسان آید ازو

۲۱۹ – تو که «ولا یغتب بعضکم بعضاً» خوانی وغیبت کنی ندانی که از این آیت جز لعنت نصیبِ تو نیست؟ «ولا تجسسوا» خوانی وتجسس کنی، این چون بود؟ «أباللهِ و آیاتـه ورسوله کنتم

1 لیکن K – P N M I / شیر . . . ندیده ای N M K – P I / صورتش ندیده‌ای P ندیده‌ای صورتش I / نام شیر P M K I یانه N / 2 صورت اورا دیدن M صورت اودیدن P I صورت او N صوتش دیدن K / 3 نپنداریم M پندارم P N K I / 3 – 4 الفرقان 25 : 33 ك / 4 ببینی P N M I نبینی K / خفتن K – P N M I / 5 چون P N M I – K / است N K بود P M I / حق M – P N K I / 6 چنین P N M I دیگراست در حق قرآن خوانان K / دهد P K I کند N M / 7 چون N M K – P I / قرآن خوان P I – N M K / 7 – 8 البقرة 2 : 121 م / 10 گناه N M K ریا P I / 11 هزار P I – N M K / 12 صیعت اللبن N K ضیعت اللبن بیت M ضیف المبین P I / 13 را به لب آب N M را به برآب K برلب من نهی P I / 15 تو که N M تو K بو که P I / الحجرات 49 : 12 م / 16 ندانی M K بدانی P I ندانم N / این N M – P K I / آیت P N M I آیت قرآن K / نیست P M I نخواهد بود K چه بود؟ N / الحجرات 49 : 12 م / 17 التوبة 9 : 65 م.

تستهزؤن ؟» مشتی خاك برسر کن ! أز دستِ خود، وأز خود بتظلّم رو
به نزديكِ أو « فَفِرّوا إلى الله » تا خود چه بينی ، تا کی ديدهٔ ظاهر رادر
3 مَعصيت به‌کار داری ؟ وأورا أز بهرِ آن آفريده أند که « أنظُروا ماذا
في السّماواتِ وَالأرضِ » تاکی سمعِ ظاهر رادر نارضايیِ حق به‌کار
داری‌و أز اين غافل باشی که « واتّقوا اللهَ واسمعوا » ؟ أز او بشنو تا أز
6 مخلوق واپردازی. « لأسمعهم » أز أو شنودن باشد.

۲۲۰ — تاکی زَبانِ را در مکارِهْ بـه‌کار داری ؟ زبان تو ، أگر
واصلی ، برایِ « بَلِّغ ما أنزِلَ إليكَ » آفريده‌أند ، « وذَكِّر فإنّ
9 الذّكرى تنفعُ المؤمنين » وأگر واصل نيستی ، زَبانِ تو أز برایِ
« فاسئلوا أهل الذِّكرِ إن كُنتُم لا تعلمونَ » است ، نه اين‌و نه آن‌و
نه آن ديگر . « وسَيَعلمُ الذّينَ ظَلَموا أيّ مُنقَلَبٍ يَنقلِبُونَ » تو نيز
12 منتظر می‌باش ! دل را أز برایِ فقه آفريده‌أند که « ليتفقهوا في الدّينِ »
الفقهُ عَنِ اللهِ بلا واسطةٍ می‌گويم ، تا غلطی نپنداری . تو در
« لَهُم قُلوبٌ لا يَفقهونَ بها » بمانده‌ای . « إنّ في ذلكَ لآيةً لِكلِ
15 عَبدٍ مُنيبٍ » .

---

1 التوبة 9 : 65 م / أز خود P N M I - K / رو P M K I روی N / 2 او P M K I - N / الذاريات 51 : 50 ك / تا P M K I آو تا N / چه P N M I - K / در P N M I از ديدهٔ K / 3 به کار P N M I نگاه K / 3 - 5 وا ورا ... داری P N M I - K / 3 - 4 يونس 10 : 101 ك / 5 باشی P M I - N K / المائدة 5 : 108 م / بشنو P M I بشنوی N تشنوی K / 6 مخلوق وا پردازی P M I مخلوقات را تو داری N مخلوقات واترابی K / الانفال 8 : 23 م / شنودن باشد P I شنودن است N M شنودنی است K / 7 زبان تو P M K I - N / 8 برای P M K I آفريده اند N / المائدة 5 : 67 م / آفريده اند P M K I ندا N / 8 - 9 الذاريات 51 : 55 ك / 9 أز P I - N M K / 10 الانبياء 21 : 7 ك / ونه آن P K I - N M / 11 الشعراء 26 : 227 م / 12 التوبه 9 : 122 م / 13 گويم P N M I گويد K / 14 الأعراف 7 : 179 م / بمانده ای P M I بمانده ای اين K بماندی N / 14 - 15 السباء 34 : 9 ك / 14 لآية (قرآن) لآيات N لذكری P M K I .

۲۲۱ ــ أگر ذرّه‌ای عقل داری بیان به‌کمال بکردم . اینست که مُهم است توراو همهٔ آدمیان را که یاد گیرند . بُوَد که دست گیرد . « واللهُ غالِبٌ علی أمره » . مارا به‌دعا یاد دارد . وفرزنـــد أحمد حفظه الله 3
را باری چند دیدم . دوستان سَلام می‌گوینـد . وصلی اللهُ علی مُحمّد وآلهِ . والسّلام .



1 اگر ذره‌ای K - P N M I / 2 که یاد P N M I یاد K / گیرد P M K I گیر همه شود N / 3 ما P N M I رما K / 3 - 4 رفرزنـــد . . . دیدم N K - P M I / 4 - 5 دوستان . . . آله P K K I - N / 5 والسلام N K - P M I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۲۲ – أي برادرِ عزيز ! بدانكه خدا را با علما عهدی است كه دَر
3 راهِ دين از خلق هيچ پنهان ندارند . « وإذ أخَذَ اللهُ ميثاقَ الذينَ أوتو
الكِتابَ لتُبَيِّنُنَّهُ للناسِ ولا تَكتمونَه » آنها كه بهَحقيقَت عُلما
بُودَند ، نه مترسمان را می‌خواهم ، تا غلطی نپنداری ، مَغبَتِ « فنَبَذوهُ
6 وَراءَ ظُهورِهِم ، واشتَروا بهِ ثَمَناً قليلاً » يقين دانستند ، پس برخود
واجب ديدَند كه خويشتن‌را علی حيلةٍ از اين دايره بيرون آورند كه
« الَّذينَ يَنقُضُونَ عَهدَ اللهِ مِن بَعدِ ميثاقِهِ » وعلی الخصوص ،
9 چون از جايی حرصی دانند در طلَبِ خير ، كتمان را ألبته ، هيچ وَجه
نبينند . وَوُجوبِ إظهار متأكدتر دانند . زيرا كه أز قرآن
می‌شنوند « وَإن استَنصَروُكم في الدِّينِ فَعَلَيكُمُ النَّصرُ » .

12 ۲۲۳ – أي عزيز ! تو تذكره خواستی كه مُبتدی را بشايد . إشارتِ
تو مَقبول است بسمع « إنَّ هَذهِ تذكِرةٌ فَمَن شاءَ اتَّخذَ إلى رَبِّهِ
سَبيلاً » . بدان وآگاه باش ! كه آدمی را سعادتی نهاده‌أند كه آن را لِقاءُ
15 الله خوانند وتكاپوی أوَّلين‌و آخرين أز انبياو أوليا دَر طلبِ آن

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب الحادي والخمسون K ومنها بسم . . . الرحيم L ما بسم الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ٦٢ بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 14 ای . . . سبيلا K ـ P N M L I / 3 ـ 4 عمران 3 : 187 م / 5 ـ 6 عمران 3 : 187 م / 7 حيلة P M L I ما خيلت N / 8 البقرة 2 : 27 م / 10 ووجوب P M L I وچون N / 11 شنوند P M L I شنودند N / الانفال 8 : 72 م / 13 مقبول N مقابل P N L I / 13 ـ 14 المزمل 73 : 19 ك / 14 وآگاه باش K ـ P N M L I .

* * * نامهٔ هشتادم . P 89 . N 62 . M 44 . L 83 . K 51 . I 77 * * *

سعادت بوده است وسالِك از اینِ سعادَت جُز نامی نداند ، چون طفلِ رَضیع که نامِ وقاع شنود وأز حقیقتِ إدراكِ لَذّت دور بُوَد . أمّا چون پُخته گردد ، دُزدیده دَر درونِ پردههای غیب تَطلّعی کند ، باشد که چیزی أز آن معنی ، قبل الوصولِ إلى کمالِها ، إدراك کند .

۲۲٤ — وَممکن نیست که آدمی بدینِ سَعادت رَسد إلا آنکه که محبّتِ حَق حاصِل کرده بُوَد . ومپندار که توو أمثالِ تو أز محبّت جُز رسمی بیحقیقت دانستهاید . ومُحبّت حاصِل نیاید إلا آنکه معرفت حاصِل گردد . وهرکلمه أز اینِ عالمی دیگر است . أمّا مُجمَــل می نویسم که تو برادر چنینِ خواستهای بیعلل و دلایِل ، وأگرچــه توانم که همه مبرهن بنویسَم ، چنانکه کودکان و زنان را فهم افتد .

۲۲۵ — ومعرفتِ خدای تعالی حاصِل نیاید إلا أز فکری دُرست . فکر میگویم نه تفکّر ، تا بیخبری إعتراضی نکند ، لا تَتفکّروا في ذاتِ الله . وفکرِ دُرست جُز أزدلِ صافی و پاك از شواغل دُنیوی وعلایق بدَنی حاصِل نیاید . وتو عزیز مبتـــلایی بهشواغلِ دُنیوی وأزفرق تا بهقدم بهکاری دادهای که بروزگار أگر خواهی أز آن خلاص نیابی ، إلا أن یَمدّكَ العنایَةُ الأزَلِیّةُ بکفایَـــةٍ أبدیّةٍ . پس أز تو إین فکرِ صافی کی صورت بندد ؟ أمّا وبَعضُ الشرّ أهونُ مِن بَعضٍ .

---

1 بوده است M است P K I - N L / وسالك . . . سعادت PI - N M L K / 2 شنود . . . بود P N M L I شنوده باشد ولا يعرف حقيقته K / 3 در . . . تطلمی P N M L I درون پردها تطلع K / 5 نیست P I - N M L K / بدین M را که بدین N براین P L I که بدین K / 6 - 7 ومپندار . . . دانسته اید K - P N M L I / 7 رسمی بی M رسم وسی N رسمی به L رسی P I / آنکه P M L I که N K / 8 - 10 وهر . . . أفتد P N M L I - K / 8 عالمی P M L I عالم N / 9 چه N نه P M L I / 12 گویم P N M L I باید K / 13 درست K - P N M L I / دنیوی P M L K I دنیاوی N / 14 نیاید M L I نگردد P N K / 14 وتو . . . به P M L I وتو دمیت مبتلا N بدانکه مبتلا بود به K / 15 فرق تا به قدم N K فرقت تا بقدم P L I فرق تا قدمت M / 15 - 16 خواهی . . . نیابی P N M L I خواهد . . . نیابد K / 16 یمدك العنایة N یمدك الله بالعنایة P M L I یمده العنایة K / أبدیة P M K I الأبدیة L سرمدیة N / از تو P N M L I هرگز K / 17 فکر N M K فکرت P L I / اما K - P N M L I / بعض N M L K I بعض بیت P .

وإن تكُ فاتتكَ العُلى يابن رُستق   فدعها ولكن لا تفتكَ الأسافل

اگر یکبارگی أز این شواغل برخاستن مُمکن نیست باری گاه گاهی
3 چندانکه جهدُ المُقل بوَد دَر قطع این شواغل سعی می کن که «فمن یعمل مثقال
ذرَّةٍ خیراً یَرَه» أیعزیز! سلوك را معنی این بود که آدمی در قطعِ
شواغل سعی کند.

6 ۲۲٦ – وسالکان را دوقسم دان! قسمی به کلیّتِ خویش متجرّدند
سلوك را، فهومهم واحدٌ ولیسَ لهُم شُغلٌ إلا السُّلوكُ. وقسمی
دیگر باشواغل میزنندو می گویند «خلطوا عملاً صالحاً وآخرُ سیئاً»،
9 «ولکلٍّ درجاتٌ ممّا عملوا». أکنون شواغلِ دُنیوی همگی دلِ
آدمی را بهغارَت بداده است، دلو جانش بهحبِ دنیا مُستغرَق
است، وقالبِ أو بهترتیبِ این أشغال مشغول. دَر سلوك دل راو
12 قالبرا أز این فطام دهد، تا دل بهحب الله مُستغرَق گردَد،
وقالب بهطاعتِ أو، أز هرچه ناکردَنی است، که آن را محظوراتو
مکروهات خوانند، دور باشد، تا بهرچه کردَنی است، که آن را
15 واجباتو مندوبات خوانَند، مَشغول گردَد. وإین أفعالِ کردَنی

1 وان ... الأسافل K - PNMLI / یا بن N ابن PMLI / رستق MI دیسق PNL / 2 از ... برخاستن PNMLI قطع از شواغل K / 3 جهد MLI جهد کنی جهد PN / در ... کن PNMLI سعی باید کردن K / که K - PNLI / 4 - 3 الزلزلة 99 : 7 م / 4 - 5 در قطع شواغل سعی PLI قطع شواغل NK قطع M / 6 را دو قسم دان PNMLI بردو قسمند K / 7 را PI - NMLK / فهو ... لیس فهوموهم هم واحد ولیس M فهو مهم له هم واحد ولیس PLI فهو مهم لهم هما K / 8 می زنند N قدم می زنند PNMLKI (حاشیهٔ N). / التوبة 9 : 102 م / 9 الانعام 6 : 132 ك / دل NMK - PLI / 10 غارت PNMLI باد K / است PNMLI گشته K / 11 او K - PNMLI / راو PNMLI و K / 12 فطام PMLKI نظام N / دل PMLI - NK / 13 بـه PNMLI در K / او PMLI - NK / هر ... آن را K - PNMLI / 14 خوانند دور باشد PNMLI دورافتد K / تا به ... آن را PNMLI و به K / 15 خوانند K - PNMLI.

و ناکردنی ، بعضی بههمهٔ تن تعلّق دارد ، چون نماز أز طاعات و عقوق
أز معاصی . وبعضی بهعضوی خاص تعلّق دارد ، چون زنا بهفرج
وغیبت به زبان . 3

۲۲۷ – وأعضا که آدمی بدان بهحق رسد وأزحق بازماند هفت
است : چشم و گوش و زبان و دست و پای و شکم و فرج . وآنکه شنیدهای
که « وإنّ جهنّم لموعدهم أجمعین . لها سبعة أبواب لکلّ 6
باب منهم جزء مقسوم » آنست که آدمی بدین هفت أعضا در سخط
خدا ، والعیاذ بالله حرکت کند ، تا أز راه این أعضا بهدوزخ
رود ، وهمین أعضا بعینها أو را بهبهشت برند ، أگر در رضای 9
آفریدگار خویش کوشد بدین أعضا .

۲۲۸ – أمّا بهشت را هشت دراست . أز راه دل هم بهبهشت توان
رسید « إنّ في ذلك لذکری لمن کان له قلب » أز راه این دل ، 12
هرگز آدمی بهدوزخ نرود زیرا که شیطان را بدل راه نیست « یوسوس
في صدور النّاس » زید بن أسلم گوید ، أو غیره من أکابر
الصّحابة : إنّ اللّعین یمشي حتی یدنوا من قلب المؤمن . إنّ في 15
قلب المؤمن سراجاً یزهو ، لو دنا منه اللّعین لاحترق . بههفت
أعضا طاعت و معصیت صورت بندد ، وأز دل جز آنکه آدمی را
بهبهشت رساند در وجود نیاید . نه دل مرده میخواهم که « لهم 18

---

1 رناکردنی I L M N P بود رناکردنی بود K / طاعات وعقوق I L M N P طاعت و عفو K / 4 رسد I L M N P نرسد K / 5 دست I L M N P دل K / 5 ـ 6 الحجر 15 : 43 ـ 44 ك / 9 برند I K L P برد M N / 10 خویش I L M P خود K N / کوشد I K L M P کشد N / بدین أعضا K M N ـ I L P / 11 هم N ـ I K L M P / 12 ق . 50 : 37 ك / این I K L N P ـ M / 13 ـ 14 الناس 104 : 4 ك / 14 او غیره I L M N P و هو K / 15 ان اللعین K M N ومن اللعین I L P / یمشی K ـ I L M N P / 16 یزهو K M یزهر L N یزمر I P / لاحترق I K L N P لاحترقت M / 17 از K L M N ـ I P / 18 الاعراف 7 : 179 ك .

قُلوبٌ لا یَفقَهونَ بِهـا » که این چنین دلِ مرده کافر را هَم بوَد . آن دلِ زنده می‌خواهَم که جُز مؤمن را نبود ، « لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ » .

۲۲۹ — أکنون سالِك را ، معاصی‌و طاعاتِ این أعضا ، واحدة واحدة ، بباید شناخت ، تا سلوك تواند کرد . طلبُ العـلمِ فریضَةٌ علی کلِّ مُسلمٍ . عِلمِ طاعات‌و مَعاصی دان که برهمه کس علی التعیین فرض است ، نه عِلمی دیگر . وتفصیلِ این طاعـات‌و مَعاصی دراز است ، ودر مجلدات شَرح توان داد . ودر إحیای علوم دین این همـه مستوفا گفته است . أمّا بعضی أز طاعات ومعاصی علی التّعیین بما یعلیه الوقت ، گفته شوَد ، بعون اللهِ .

۲۳۰ — أی عزیز ! طاعات دوقسم است ؛ فرایض‌و نوافل ، مگر بـه شرح فرایض محتاج‌تر باشی که به‌شرح نوافـل ، که کاشکی به‌بعضی أز این فرایض قیام افتادی . وفرایض پنج است ، علی ما تبین علی لِسان رسول الله — صلعم — بُنِي الإسلامُ علی خمسٍ ، شهادة أن لا إله إلا الله ، الحدیـث المشهور . أمـا لا إله إلا الله ، که رکنِ أول‌و أعظم است ، وهمهٔ أرکان از بهر تحقیق این یك رکن است ، أگر فرمان بری وبه‌حُرمت باشی ، وهرگز نگویی إلا دَر نماز که الضرورات تبیح المحظورات .

---

1 الاعراف 7 : 179 ك / چنین . . . کافر K دل کافران P L I دل کافر N M / 2 ق ۰ 50 : 27 ك / 8 طاعات ومعاصی P M L K I طاعت ومعصیت N / 5 ـ 6 التعیین فرض است N M L الیقین واجب است وفرض K الیقین فرض است P I / 7 و در ... داد P N M L I بسیار است K / علوم دین N M K العلوم P L I / 7 ـ 8 این...است P N M L I آورده اند K / 8 التعیین K التعیین وکفی P N M L I / بما یعلیه الوقت N M ما یعلیه الوقت L بما علیه الوقت P I ـ K / 10 ای عزیز P N M L I ـ K / 10 ـ 11 مگر ... نوافل P N M L I وشرح فرایض مهم تر و K / 11 که به P M L I أز آن که N / 11 ـ 12 که کاشکی ... افتادی P M L I چـه کاشکی ... فتادی K ـ N / 11 این K ـ P M L I / 12 ـ 13 رسول الله P N M L I الرسول K / 13 ـ 14 الحدیث المشهور P N M L I ـ K / 15 که P M L K I ـ N .

٢٣١ — أي‌عزيز! تو كه گويى « لا إله إلا الله » وهواو دنياو شيطان پرستى نه، دروغ گفته باشى؟ ودروغ در شرع حرام است، لا سيّما إذا كذبت على الله. أز قرآن نشنيدى « ومن أظلم ممن كذب على الله؟ » أما درنماز « إياك نعبد وإياك نستعين » وأشهدُ أن لا إله إلا اللهُ » أگر چه همه دروغ است ببايد گفت، كه نماز فرضى است كه به‌عدم شرطى أز آدمى برنخيزد، نبينى كه ستر عورت شرطِ صحتِ نماز است وأگر ساترِ عورت نيابد نشايد كه بِترك نماز بگويد، زيرا كه، الضرورات تُبيــح المحظورات، دروغ حرام است، وچون گويى « إياكَ نعبدُ » دروغ گفته باشى، أما نماز ببايد كرد. وليكن ببايد دانست كه با فساد شرط صحت نماز نيست همچــان كه بى‌ساتر عورت كسى نماز كند، قومى أز سالِكان، چون باينجا رسيدند پنداشتند كه بترك نماز ببايد گفت، كه دروغ حرام است، ولا سيّما على الله. وإين مقطعهٔ عظيم عظيم است سالك را. أي برادر! ونپندارم، على ما في ظنّي وعلمي، كه در إسلام هيچ آدمى مسأله‌يى را چنين بيانِ شافى كرده أست، ونـه أندك مقطعه‌ايست اين.

٢٣٢ — أكنون أگر « لا إله إلا الله » در نماز به‌حكمِ ضرورتى مى ببايد گفت، بيرون أز نماز بارى، الكذب على الله، در باقى كن!

1 ای عزیز تو گویی PNMLI بگو K / هوا ودنیا PNMLI هو أول بناء K / 2 پرستی PNMLI رستی K / ودروغ ... است PNMLI والکذب في الشرع حرام K / 3 از قرآن شنیدی PLI قرآن نشنیدی N از قرآن بشنو M ـ K / 3 ـ 4 الزمر 39 : 32 ك / 4 الفاتحة [illegible] ك / 5 همه دروغ است PNMLI دروغ بود K / كه نماز PMLKI نماز N / فرض PML. فرض NK / كه به PMLKI و به N / عدم PNMLI قدم K / 7 و عورت PMLI ستر عورت N ساتر K / 7 ـ 9 بگوید . . . لیکن PNMLI كردن و K / 10 با MK وبا L مرا PI وبا N / نماز PMLKI ـ N / نیست M است PNLKI / 10 ـ 15 همچنان ... این PNMLI ـ K / 10 ساتر PMLI ستر N / 11 چون PLI ـ NM / بدینجا ML باینجا PI اینجا N / 12 مقطعه PMLI مغالطه N / عظیم M ـ PNLI / 16 در نماز PNMLI ـ K / ضرورتی PMLI ضروری NK / 17 بباید گفت PNMLI شاید K .

ویلٌ لِمن شفعاؤه خصماؤه ، در خبر است که روز قیامت « لا إله إلا الله »
در عرصات آید وخلایقی بسیار را در دوزخ بردو گوید : « أبالله وآیاتـه
3 ورسولهِ کنتم تستهزؤن ا» .

۲۲۳ – وأمّـا نماز که رکنِ دوم است أز أرکانِ دین ، جهدکن أی
عزیز ! تا در پنج نمـاز دل حاضرِ داری . وأگر نه کردن‌و ناکردن
6 یکی بوَد در راه دین‌و آخرت . أگرچه در دنیا عصمت دم‌و مـال
می‌کند « فویل للمصلـین الذین هم عن صلاتهم ساهونَ » فراموش مکن
هیچ حال ، وبدانکه فلاح ثمرهٔ نمـاز مقبول است ، ومقبول آن بوَد که
9 خضوع‌و خشوع با آن بهم بود « قـد أفلـح المؤمنون الذینهم في صلواتهم
خاشعون » صلات مَقبول را ثمرت فلاح بوَد . وثمرت بعد المثمر تواند
بود . وچون نـماز مَقبول نبود ، ثمرتِ فلاح نبـود . أی عزیز ! أز این
12 سبب که نمـاز مثمراست وفـلاح ثمرت آنست ، حيّ علی الصّلاة ،
پیشتر گویند وحيّ علی الفلاح ، پس أز آن . زیرا که ثمرت را وجود بعدِ
وجودِ مثمر تواند بود .

15 ۲۲٤ – أی برادر در آن نکوش که نماز بسیار کنی ، در آن کوش
که در نماز مکتوبات دل چون حاضر داری . وعلاجِ إحضار دل آنست
که باخود گویی : چون با سلطان سخن گویم ، که مسکینِ عاجزی بود ،

---

2 خلایقی P M L I خلایق N خلقی K / را N K - P M L I / 2 - 3 التوبة 9 : 65 م/
4 که P N M L I - K / کن P N M L I باید کردن K / 5 داری واگرنه P N M L I
باشد والا K / 6 یکي بود K مقارب بود P L I متقارب بود M متقارب باشد N / دین و
P M L I - N K / 7 الماعون 104 : 5 ك / 7 - 8 فراموش ... حال P N M L I - K / 8
مقبول است و P N M L I - K / که P N M L I که با K / 9 با آن بهم بود P N M L I
- K / 9 - 10 المؤمنون 23 : 2 ك / 10 صلات N M K صلات است P L I / 10 بود
P N M L I تواند بود K / 10 - 11 تواند ... این P N M L I واین K / 13 پیشتر گویند
P N M L I نخست پس K / پس أز آن P N M L I - K / را P N M L I - K / 14 وجود
P N M L I - K / تواند P N M L I - K / بود P N M K I نمود L / 15 ای برادر
P N M L I - K / 16 نماز مکتوبات P L I نماز N مکتوبات M این مکتوبات K / چون
N M L خود P I - K / علاج احضار دل N M L احضار دل P I علاجش K / 17 که
N M L K چنانکه P I / بود N M L K گوید P I .

چنــان گویم که مرا مفهوم بود ، والفهم بعــد الحضور بود . زیرا که روا
باشد که کسی حاضر بود وتازی نداند که چیزی فهم کند . أمّــا روا
نبود که بی‌حضور کسی فاتحــة الکتــاب فهم کند . پس باخود 3
گوی : که چون روا نیست که با سلطــان سخن گویی بی‌حضور ،
روا چون بوَد که با سلطان السلاطین دَر نماز مناجــات کنم و دِلم پیش
خدمتِ سلطان مجازی بود . أی عزیز ! أگر کسی پیغامی أز سلطان بتو 6
آرد ، یا سلطان بنفسه باتو سخنی گوید ، نه همگیِ تو حضور بود ؟ آخر
سَرِدی مَکن ! إنگار که در نماز ازوی قرآن می‌شنوی یا أز رَسولِ
أو . غافل مَباش ، فَریاد ! اینَ الایمان وأینَ العلم بعد الایمان؟ . 9

۲۳۵ — باش تا بدانی که أز ایمــان مُفلسی ، وبدانی که سعادتِ
أبدی جُز مؤمِن را نبود ، آنگه إیمان طلَب کنی ، چون طلب کنی بیابی ،
چون یافته باشی جان کنی ، چون جان کنی جانت را بألطافِ بی نهایتِ أزَلی 12
أز جنابِ سَرمَدی بپروَرند ، تا عاشق گردی ، وچون عاشق شدی
نامَت در جریدهٔ « یُحِبُّونَه » نویسند . چون دادِ « یُحِبُّونه » أز نهادِ خود
بدادی که ، من أرادَ أن ینظُرَ إلی رجُلٍ یُحِبُّ الله بِکلّ قَلبــهِ 15
فلینظر إلی سَالِم ، « یُحِبُّهُم » رو در تو آورَد .

---

1 الفهم NK المفهوم PMLI / بعد PNMLI عند K / بود PMLI باشد N - K / 2
باشد PMLI بود NK / کسی N - PMLKI / 2 - 16 أما ... آورد PNMLI اما
فهم فاتحه مثلا بی حضور نباشد چون روا نداری که با سلطان بی حضور دل سخن گویی با
سلطان السلاطین چگونه روا بود که نماز بی حضور کنی . در نمــاز قرآن چنان دان که
ازوی شنوی . این الایمان واین العلم بعدم الایمان K (نسخهٔ K ۲۰ سطر آینده‌را در این چند
جمله فشرده است) . / 5 کنم PMLI کنی N / 6 سلطان PI - NML / مجازی PI
- NML / بود N نباشد PL - ML / ای عزیز PI - NML / 7 بنفسه PMLI لذاته
N / سخنی PMLI سخن N / نــه N - PMLI / 8 ازوی M ازو PL - NL / 9
غافل ... العلم PI - NML / بعد PMLI بعدم NK / 11 چون طلب کنی M - PLLI /
12 چون جان کنی M - PNLI / را PMLI - N / 13 شدی PMLI گردی N /
16 یحبهم NM آنگه یحبهم PLI .

۲۳٦ ــ آنگه بدانی که ، السِرُّ بيني وبينَ عَبدي لا يطَّلِعُ عليه ملكٌ مُقرَّبٌ ولا نبيٌّ مُرسَلٌ چه بوَد !

3 آن لُقمه که در دَهان بِگنجد بِطلب
وآن سَر که درو لِسان بِگنجد بِطلَب
سرّیست میانِ دلِ دَرویش‌و خُـدا
6 جبریل دَر آن میان نگنجد بِطلب

۲۳۷ ــ آنگه أگرپس أز این تورا فقر روی نمایَد ، روی تورا سیاه کنند ، چون مهجوران ، وأز جنابِ أزل برانند . آنگه باشد که بِدانی که
9 إبلیس چه کسی است ، که چندین هزار سال است که أورا مهجور کردند، وأو هنوز ملازم آن عتبه است‌و می گوید :

خواهیم بخوان ، خواه مَخوان ، خواه بران !
12 یك رویه شده است مَر مَرا با تو شُمار

۲۳۸ ــ أی‌دوست ! تو که هَنوز کودکی شیرخواره باشی لا بَـل جنینٌ في الرَّحم باشی ، لا بل هَنوز نطفهٔ « بَينَ الصُّلبِ والتَّرائب »
15 باشی ! إین حدیث را کی باشی ؟ گویی أز آنجـا که نُطفه أست در صُلبِ مَرد، چندینش عالمها باز پس می باید کرد ،تا عاَلمِ أحیا مثلاً بِداند .

---

1 ـ 16 آنگه ... بداند K ـ P N M L I / 1 آنگه P I ـ N M L / 2 چه بود N ـ P M L I / 3 ـ 6 آن ... بطلب N M ـ P L I / 7 آنگه اگر پس M آنگه تراپس N پس آنگه P L I / روی تو M وروی P N L I / 8 چون P M L I وچون N /واز M از P N L I / 9 که چندین P N L I چندین M / 10 رأو P M L I و N / 11 بخوان . . . بخوان P N L I بخواه . . . بخوان M / بران N M L بدار P I / 13 که P N L I ـ M / 14 هنوز P M L I ـ N / الطارق 86 : 7 ك / 15 کی P N L I که M / 16 مرد P M L I مردی N / چندینش N M چندش P L I / عالم P M L I علم N .

تو أز مَقامِ خلیلِو بوبکر همچنین دوری بلا فرق . پنداری من أز سرِ
سودایِ خویش بهتو چیزی می‌نویسَم ؟ تو أز آن حدیث کی
باشی ؟ أز جُوالِ غُرور بیرون آی ، فانَّ النّاقِدَ بَصیرٌ . باری 3
میدان که پنداری « لعلَّ اللهَ یُحدِثُ بَعد ذلكَ أمراً » أز مقصود
دور أفتادم . حدیثِ نماز علی الاختصار این است .

۲۳۹ – أمّا رُکنِ ثالث : زکات است . نوشته بودی که مَرا هرگز 6
مالی بر نِصابی تمام برنگذشته است . این نیکواست . أمّا أگر تورا مالی
بوَد که تورا بودو نه‌دیگری‌را ، بعد حولان الحول علیه ، أگر أز چهل
یکی به‌درویشان دهی سی‌و نُه هنوز تورا بماند ، نشاید که تو پنداری 9
که کاری کرده‌ای « ولا تَمنن تَستَکثِر » ومالی که تورا نبود تُورا
خُود أز آن زکات نباید که دهی . شرط آن مال آن بُود که
به‌خدا ونداِن مال بازرسانی . چه گویی أگر کسی مثلاً أز تو چیزی بِدزُدَد ، یا 12
بستاند بِقهر وبه‌صدقه دهد ، روا بوَد ؟

۲۴۰ – هرچه در خزانهٔ تو بود إلا مَا شاءَ الله یا مُختزَل بُود أز
مالِ سُلطان ، واین سرقَت بود ، یا کسی بتو داده باشد به‌رشوت 15
واین به‌منزلتِ مغصُوب بود . تورا پدید بوَد که مال أز کجا بود ، وآنکه
آنچه به‌مرسوم خاص بستانی ، گیرم که تو مستحقّ آن همه باشی ،

---

1 - 3 تو ... بصیر K-PNMLI / 2 خویش PMLI خود N / به تو N M -
PLI / تواز ... کی PMLI یا تو ... کسی N / 4 بنداری K-PNMLI / الطلاق
65 : 1 م / 4 - 5 از ... است K-PNMLI / 6 زکات است K وهو الزکاة
PNMLI / 6 - 7 نوشته ... اما K-PNMLI / 7 سالی برنصابی PLI سال برنصاب
N سال برنصابی M / نگذشته است NM نگذشت PI گذشت L / 8 که تورا بودو
K-PNMLI / حولان N حول PMLI حلول K / 9 هنوز NK-PMLI / بماند
MK بود N باشد PLI / نشاید که K-PNMLI / تو PNLI-M / 10 المدثر
74 : 6 ك / 10 - 17 که تورا ... باشی PNMLI خود تورا نبود K / 11 آن مال
PNLI مال M / 12 مال M خود N-PLI / 14 الا ... الله N-PMLI /
15 باشد PNLI بود M / به رشوت PMLI-N / 17 به N-PMLI / که
PI-NML / آن همه باشی NM آنی PLI .

وهیهات ! چندان خَول وخدم باشند تورا که بـه‌أضعاف آن بریشان خرج شود . تو مال أز کجا آوردي أوّلا ، تا حدیثِ زکات‌و صدقه گویند با تو ؟ .

3 ۲٤۱ — وعلی الجمله، أگر مالِ دیگران که در دستِ تو باشد بجای خود باز َندهی ، أولیتر آن بوَد که هم بِه‌درویشان دهی، ودر مَلبوس‌و مَرکوبِ حَرام َخرج نکنی که مصطفا — صلعم — چنین گفت که من اشتری 6 َثوباً بعشرة دراهمَ وفي ثمنه درهمٌ حرامٌ لم َیقبَل اللهُ منهُ َصرفاً ولا َعدلاً — یعني النّافلةَ والفریضةَ — ما دامَ َعلیهِ ذلكَ الثّوبُ . وهمچنین گفت : رُبَّ اشعث أغبر مُشرَّدٍ في الأسفارِ مطعَمُه حرامٌ و َملبسُه 9 َحرامٌ وُغذيَ بالحرامِ ، َیرفعُ َیدیَهِ َفیقولُ : یا َربٌ یا َربٌ یا ربٌ . فأنی یُستجابُ َلهُ ، وچیزی که به‌َدرویشان َدهی ، أربابِ دل را طلب کن — أعنی دوستان أورا — وَمن تشبَّه بِهم، طلب ُکن ! تا أگر ُلقمه‌ای 12 به‌دَهنِ َدرویشي َرسدو بجایِ خود أفتد همهٔ گناهـانِ تو َعفو ُکنند . وبدین سبب دربسیاریِ َصدقه َمنگر ، در محـلِ آن نگر که َسبقَ درهمٌ مائةَ ألفَ درهمٍ . اتّقوا النّارَ ولو بِشقّ َتمرةٍ .

15 ۲٤۲ — أمّا رُکنِ َچهارم ، وُهو الصَّومُ : َجهدکن تا روزهٔ َرمَضان چنان بداری که أگر برین محك َزنند که ، خمسٌ یُفطِرنَ الصّائمَ ؛ الکَذبُ والغیبَةُ والنّمیمَةُ والنَّظرُ بِشهوَةٍ والیَمینُ الفاجِرةُ ، ُدرست 18 بود . که أگر َرمضان چنین بِداریو باقیِ سال إفطارکنی ، بهتر بود که

1 ـ 3 وهیهات . . . با تو K ـ PNMLI / 1 هیهات NM هیهات PLI / خول NM خیول PLI / به NM ـ PLI / 2 تو NM تو آن L و تو آن PI / 4ـ3 وعلی . . . باز PNMLI و ترا آن جمله باخداو باید داد واگر K / 4 هم K همه PI ـ NML / ودر PNLKI نادر M / 5 چنین گفت PMLI گفت K چنین فتوامی دهـــد N / 7 یعنی PNLKI أعنی M / 7 ـ 10 وهمچنین . . . له K ـ PNMLI / 10 دل M قلوب PNLKI / 10 ـ 11 طلب کن PMLKI أطلب N / 11 ومن تشبـــه بهم PMLI ومن ذلك بهم K ـ N / 12 دهن N ـ PMLKI / بجای خود PNMLI بموقـع K / 13 آن نگر K نظر کن PNMLI / 14 الف K ـ PNMLI / 15 چهارم NMK رابع PLI / کن PLMLI باید کرد K / 16 که خمس PMI ـ NLK / 17 والیمین NMLKI في الیمین N / 18 که PNLI چه K ـ M .

همهٔ سال أز طعام حلال ووقاعِ مُباح روزه داری ، وگوشت مُسلمانان خوری « یأ ُکلُ لَحم أخیه » . چه‌گویی ! أگر روزه به‌طعامِ حَلال خوردَن گشوده شود به‌غیبت که گوشتِ مُسلمانان خوردَن بُوَد حالش چون بود ؟ . 3

۲۴۳ – أمّا رُکنِ پنجم ، وهو الحج : دانم که این رعنایی تورا در دماغ بود که حج کرده‌ای ، بخانه أز بهرِ خداوندِ خانه باید رَفت . چه گویی ! هرگز به‌سرایِ سلطان روی چون سلطان آنجا نبود ؟ وأگر 6 بروی ، مقصودی که به‌حضور سُلطان تعلق دارد آن مقصود برآید ؟ وچون سلطان به‌شکار بود ، این رفتن محسوب داری ؟ أگر یکبار دیگر آن مقصود را به‌خدمتِ سلطان روی ؟ زیارت نه‌خانه‌را می‌باید کرد ! 9 همهٔ جهان گل‌و سنگ است ، بخانه أز بهرِ خدا باید شُد .

۲۴۴ – واین نقطه أز راهِ تو و عقلِ تو بس دوراست ، چه نویسم ؟ الحجرُ الأسودُ عینُ الله في أرضِه . بُوسه بر سنگ دادن مگر هزار 12 فرسنگ حاجت نباشد بدین مُهم رَفتن . آن عهدنامهٔ أزل است ، چه‌گویی نام خود را در آنجا یافتی ؟ وأگرنه ، پنداری همگنان أز حَجر آن دیدند که تو ؟ حاشا وکلاّ ! النّاسُ في غفلاتِهم والدّبُّ یرقصُ في الجبَلِ . 15

---

1 حلال PLI – NMK / ووقاع مباح PNLI ووقاح مباح M ومباحات K / 2 خوری PNMLI خوری که K / الحجرات 49 : 12م / چگویی اگر روزه PN MLI روزه ایکه K / 3 گشود K باطل PNMLI / غیبت که K – PNMLI / خوردن بود حالش PNMLI وهو الغیبة K / بود NMK باشد PLI / 4 اما رکن پنجم NMK واما رکن خامس PLI / وهو الحج NM – PLKI / 4 – 5 دانم ... کرده‌ای K – PNMLI / 5 بود PNLI نبود M / بخانه NMK بخانهٔ خدا PLI / خداوند خانه K خدا NM خدای تعالی PLI / 6 سلطان آنجا نبود PNMLI او حاضر نباشد K / 7 سلطان PNMLI او K / آن مقصود K – PNMLI / 8 و N – PMLKI / 8 – 9 چون ... روی MLI – K – PN / 9 وامی باید کرد PNMLI است که K / 10 – 11 بخانه ... نویسم K – PNMLI / 10 شد PMLI رفت N / 11 توبس PLI تو N بس M / نویسم M – PNLI / 12 بوسه ... دادن K – PNMLI / دادن PMLI دادی N / مگر PNLKI که M / هزار PNMLI هرگز K / 14 وادر K در PI – NML / 14 – 15 واگر نه ... کلا K – LNMLI / 14 همگنان PMLI همگان N / 15 غفلاتهم PMLKI هوساتهم N .

أرجو که وقتی مُیسرْ گردد حج کنی ، وأگر نـه بجلالِ و قدرِ لم یَزل ولا یزال که هنوز در این دایره‌ای که ، مَن ماتَ وَلَم یَحج فَلیَمُت إن شاءَ یَهودیاً وإن شاءَ نَصرانیاً . إین قـــدر دَر شرحِ طاعاتِ فرایض بَس بُود إنشاء الله .

٢٤٥ – أمّـــا در طرفِ معاصی أوّلا أز إصرار دور باش ! که مُصِر بوَدنِ بر صغیره بتراست أز کبایر . أی عزیز ! أگر کسی شراب خورَد وزنا کند ، پس تو به کند ، فتوایِ مصطفا – صلعم – درحقِ أو إینست که التّائبُ مِنَ الذّنبِ کَمَن لا ذَنبَ لهُ . وأگر أنگشتری زرّین دارَد وجامهٔ أبریشمین پوشد وبرآن مُصر بود ، مصطفا – صلعم – درحقِ إین کس چنین می‌گوید : هلكَ المصِرّونَ قدُماً إلى النّارِ . والبتّه نشایـد که تورا در خاطرِ آید که أگر همه در هفته یك بار جامهٔ أبریشمی پوشی تو مُصِر نیستی !

٢٤٦ – أی عزیز ! معـــنیِ إصرار ، ضرورت تورا دانستنی است . أگر کسی در سالی یك بار شراب خورد ، أمّـــا عزمش بود که خورد وندامتی نبیند در خود که مانع بوَد أورا أز شراب خوردَن ، إین کس مُصِر بود بر شرب . وأگر کسی در هفته یك بار شراب خورد ، أمّا بعد از فراغ أورا ندامتی حاصِل می‌شود ، وعزم می‌کند که دیگر

1 یسر گردد K ـ PNMLI / 1ـ4 حج . . . بود K ـ PNMLI / 4 انشاء الله NK ـ PMLI / 5 در طرف PLI طرفی از K در طریق N طرف M / باش PNMLI باید بودن K / 6 است از کبایر PLI از کبایراست K از کبایر بود N از کبایر M / ای عزیز K ـ PNMLI / شراب PNMLI خمر K / 7 پس PNMLI و K / مصطفا ... اینست PNMLI نبوی است K / 8 اگر K ـ PNMLI / دارد K ـ PNMLI / 9 پوشد K دارد PNMLI / بود PNMLI باشد K / 9ـ10 مصطفا . . . گوید PMLI فتوای (پاك شده‌است) K مصطفا . . . گفت N / 9 کس NM شخص PLI / 10 و البته نشاید که PNMLI ومپندار که اگر K / 11 اگر همه PMLI اگر N همه K / 14 شراب خورد PNMLI بیش خمر نخورد K / 15 شراب خوردن PNMLI آن K / 16 در PMLI هر NK / یك بار NK ـ PMLI / 17 از فراغ K الفراغ PNMLI .

نخورد ، وتدارُك می کند ما مضیٰ‌را ، به‌نوعی از طاعات که « وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ » ، « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ » این کس البته مُصِر نیست که ، مـــا أَصَرَّ مَن استغفرَ وَلو عادَ في اليَوم 3 سبعينَ مَرَّةً .

٢٤٧ — أی عزیز ! شنیدم که تورا به‌إکراه برآن می‌دارند که جامه‌ای پوشی که خدا را در آن رضا نبود . آنچه خدا گفت مکن ، أگر از شَرمِ 6 خلقِ بکنی سِجلی برخود بکردی ، که فرمانِ خلق مقـــدم است به نزدیك تو بر فرمانِ خدا . روزِ قیامت که « ونضعُ الموازينَ القسطَ لِيومِ القِيامةِ » با تو بگویند که قدرِ خداو رسول — صلعم — به‌نزدیـــك تو 9 تاکجا بود ، وقدرِ خلق تا کجا ؟ أی عزیز ! منتظرِ چه کاری ؟ لأیِّ یومٍ أُجِّلت ؟ روشن‌تر از این می‌خواهی که با تو نمایند که تورا إیمـــان نیست ؟ « ألا يظنُّ أولئك إنهم مَبعوثونَ ليومٍ عظيمٍ ؟ » تو ایمان از کجا 12 آوردی ؟ أگر ایمانت بودی أو تورا خود راه نمودی ، تورا بِـــن حاجت نبوی . « ومن يؤمن بالله يهد قلبــهُ » و « إن الله لهادي الذين آمنوا إلى صراطٍ مُستقيم » ولیکن ایمان نیست ، ليس الدين بالتمني ولا بالتحلّي 15 ولكن ما وقر في القلب فصدّقه العمل .

٢٤٨ — أی عزیز ! إصرار أندك مدان ، آنکه دبیسِ صدقه با سلطان

---

1 تدارك M K تدارکی P N L I / طاعات که P N M L I طاعت K / 1 ـ 2 الرعد 13 : 22 م / 2 هـود 10 : 114 م / 5 أی عزیز P N L I ـ M K / تورا N M L K ـ P I / 6 را . . . خدا N M L K ـ P I / از N M L K ـ P I / 7 بکنی N M L K بکردی P I / سجلی P N M L I سجل K / 8 که M K ـ P N L I / 8 ـ 9 الانبيـــاء 21 : 47 ك / 9 رسول P M L K I رسول او N / 10 ای عزیز P N M L I ـ K / 12 المطففين 83 : 4 ك / 13 أو P L I N M K / 13 ـ 14 تورا بن ... نبودی P N M L I ـ K / 14 التغابن 64 : 11 م / 14 ـ 15 الحج 22 : 54 م / 15 لیکن P M L K I لیکن تورا N / 16 ما وقر N M موقر P L I ما فرق K / 17 أی . . . مدان P N M L I اصرار تدارك ندارد K / دبیس صدقه با P N M L I در K .

عاصی باشد علی الدوام ، وبر آن مُصر بود آن دیگر بود . واین کـه
تورا کاری فرماید که نکنی به‌عذر أو به‌غیر عذر ، این خود کاری
دیگر است . هر که مصراست بر گناه أورا چون دبیس دان ، چه نویسم 3
أگر مثلا ده مجلد نویسم همه این ذوق دارد . أی عزیز ! أگر گویم شب‌و
روز جز به‌معصیت مشغول نیستی برنجی ! چه‌گویی شب‌و روز جز این
کاری داری که قرب ده بار هزار هزار دینار هر سال به ظلم به‌قلمِ خویش 6
قسمت کنی ؟ أمّا أگر مالِ مصالحت است مُستحقِ آن نه ترکان أند .
وهر معصیتی که ترکان بکنند در آن مال‌و در خرج از آن مـــال که تو
به‌ظلمِ قلم‌خویش فراهم آورده وبدیشان قِسمت کرده‌ای تو در آن همه 9
معاصی شریکی . نشنیدی که مصطفا – صلعم – چه گفت : مَن أعان
ظالماً ولو بشطر کلمة کان شریکاً في ظلمه . تا به زبان‌و قلمِ تو تمام نشود هر کسی
أز صد هزار ، تا هزار دینار ، تا صد دینار از این أموال بر نگیرد . 12

۲٤۹ – أگر گویی چون من نکنم دیگری بکنـد ، این عذر مقبول
نبود ، که أگر کسی کاروانی بزندو گوید أگر من این کاروان نزنم ،
قطاع الطریق بر راه هستند که این کار بکنند ، این نه عذری بود . و أگر 15
دیگران این کار بکنند أورا هیچ بزه نخواهـد بود ، و چون أو کند

---

1 باشد P N M L I شود K / بود آن N M بودن P L I است K / 1 ـ 2 دیگر ... تورا P N M L I واینکه چاکری را K / 2 I 4 این ... دارد P N M L I دیگرانست K / 4 ـ 5 اگر گویم ... گویی P N M L I نگویی که چرا به معصیت مشغولی وبرا چه K / 6 داری P N M L I نداری K / قرب N K قریب P M L I / ده بار هزار P M L I ده هزار بار K هزار N / 7 أما P L I ـ N M K / مصالحت N مصالح K صالح P M L I / 8 معصیق P N M K I مصیبق L / ترکان P M L I همه ترکان N K / در آن مال‌و K ـ L I / P N M أز آن P L I آن M K ـ N / 8 ـ 9 که تو ... کرده‌ای K ـ P N M L I / 10 معاصی P M L K I ـ N / نشنیدی که P N M L I ـ K / چه گفت P M L I گفت K می گوید N / 11 ـ 12 تا ... نگیرد P N M L I ـ K / 12 ازصد N M ـ P L I / 14 نبود P N M L I نیست K / که P L I چه N M مثل اینکه K / کسی P N M L I ـ K / وگوید P N M L I که K / 15 برراه ... بود P N M L I بزنند K / 16 این کار N M L I ـ K ـ P / بزه P N L K I بزه نبود و M / وچون او کند P N M L I هرچه K .

أورا بدان بگیرند . أی عزیز مصطفا – صلعم – گفت : من غصب شبراً من أرضِ غیرهِ طوقهُ الله من سبعِ أرضینَ یوم القیامةِ .

۲۵۰ – این همه جهان که تو به‌اقطاع بدهی، أگر مالکی بود معیّن آنرا نه عینِ غصب بود . وآنرا که مالکی معیّن نیست، مصرفِ آن همه در ویشانند، هم از درویشان غصب کرده باشی . تو که مُقدمِ صیرفی مثلا دخلِ من بر دارَد، وتورا معلوم گردَد که آن مِلکِ من است ومرا هیچ یاری ندهی، وأکنون دعوی گونه می‌کنی – أگر چه دروغ است – که تورا با من جانبی هست، درویشی که در دین‌و دنیا، تو خود اورا به‌هیچ گونه نشناسی، پدید بود که أورا چه یاری دهی ! وآن أز بهر مثالی نوشتم وأز سرِ آزادی، وأگر نه من، أی دوست ! این تهاون أز بر دارم .

۲۵۱ – تذکره می‌خواهی که نویسم ! چه نویسم ؟ شاید که بنویسم که نماز چنین کن‌و روزه چنین دار ! تا عجبت به‌خود زیادت گردَد ؟ عجب آنجا که هیچ معصیتی نبود این فعل کند، لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو أشد من ذلك إلا وهو العجبُ، جایی که به‌پُریِ آسمان‌و زمین معصیت بود، عجب آنجا چون شاید که باشد ؟ توانستم کرد که بنویسم که : هر روز چندین بار : سبحان الله والحمد لله، بگو ! تا تورا چندین ثواب باشد . أمّا أز آن می‌ترسم که روزِ قیامت دامن بگیری وگویی

1 – 3 اورا ... تو PNMLI – K / 2 الله PMLI – N / 3 همه N مال I – M / اگر PNMLI اگر چه K / آنرا PMLKI – N / 4 – 5 وآنرا ... درویشان PNMLI واگرنه حق درویشان بود وهم ازیشان K / 4 مصرف PNLI مصروف M / 5 – 7 تو که ... ندهی PNMLI – K / 5 صیرفی PMLI صوفی N / 6 دخل NML داخل PI / من است NM ازنیست PLI / 7 واکنون PMLI آنکه N / با NM بر PLI / 9 – 10 وآن ... دارم PNMLI – K / 10 آزادی PMLI ارادتی N / 11 خواهی PMI خواهد K خواهم N / چه NMLK که PI / 12 عجبت NMK عجب PLI / عجب PMLKI عجب آنکه N / 13 که PMLKI – N / معصیتی PNMLI معصیت K / 15 بود PMLI بود دراو N گردد K / چون ... باشد PMLI چکند N چون شاید K / کرد PNLI کرد که بنویسم کرد M – K / بنویسم PMLKI نوشتمی N / 16 که PLI – NMK / 17 باشد PNMLI بود K .

« رَبنا إنا أطعنا سادتنا وكبراءنا فأضلونا السَّبيلا . ربنَّا آتهم ضعفين من العذابِ والعنهم لعناً كبيراً » .

3 ٢٥٢ – أی عزیز ! این چه نوشتم شرح بدایت راهِ مردان است . نا مردان‌را راهی دیگراست « أنظر كيف فضلنـــا بعضهم على بعضٍ . وللآخرةُ أكبرُ درجات وأكبرُ تقضيلاً » خلیفه‌و سلطان یکی بود در
6 هر عصری . أمّا تره‌فروش چندان که خواهی درهر شهری باشد . والعالمُ كلُّ العالم من لايؤمن الناس من مكر الله ولا يقنطهم من رحمةِ اللهِ . علي ابن أبي طالب می‌گوید ، این مَقامِ صدّیقان است که شرحش می شنَوی . وتو
9 أگر چه درجهٔ ایشان کسب نتوانی کرد ، حالی باری نومید مَشو !

نومید مَشو مگو ڪه أومید نَماند

کس درغمِ روزگار جاوید نَماند

12 خوش باش ! اورا مه :

نـــه هرکش بار نبود درّو یاقوت

دشمرش نهلنـــد وا زرّو دیبـــا

---

1 ـ 2 الاحزاب 33 : 67 ـ 68 م / 3 ای عزیز N ـ P M L K I / راه K ـ N M L I / 4 نا مردان P M L M I عخنشان N / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 21 ك / 6 هر عصری L I عصر K P N M / چنـدان P N M L I چنـدین K / که خواهی در K ـ P N M L I / هر شهری باشد P N M L I بود K / 6 ـ 8 والعالم ... الله . علي ... گوید P N M L I عل . . . گفت العالم . . . الله K / 8 که . . . وتو P N M L I ـ K / شنوی P M L I نویسی N / 9 کسب نتوانی P N M L I کشف نتوان K / کرد P M L K I کردن N / حالی . . . مشو N K بیت L I ـ P M / 10 أومیـــد N M K أمید P L I / 12 اورا مه L ـ I P N M K / 13 نه ... یاقوت P N L I نه هرکش درویاقوت نبود K ـ M / 15 دشمرش (وشهرش) ... دیبا P L I شهرش نهاند وازرّو دیبا M به شهرش نهلندبی زرو دینار K ـ N .

٢٥٣ – ما را فرموده‌أند که در این تذکره بنویسم که درویشان‌را نیکو دار ! وصدقهٔ پنهان پیوسته می‌ده ! واین را نصب العین دار که سبعةٌ یظلّهم اللهُ تحتَ عرشهِ یومَ لا ظِلَّ إلا ظِلّه : إمامٌ عادلٌ 3
وشابٌ نشأ في عِبادةِ اللهِ ، ورجلٌ متعلقٌ القلبِ با المسجد إذا خرج منه حتى یعودُ إلیه ، ورجلان تحابّا في اللهِ ، ورجلٌ دعتهُ إمرأةٌ ذاتَ جمالٍ إلي نفسِها فقال إنّي أخافُ اللهَ ، ورجلٌ ذکر اللهَ في خلوةٍ 6
ففاضت عیناهُ من خشیتهِ ، ورجلٌ تصدقَ بصدقةٍ فأخفاها حتی لم یعلم شمالهُ ما أنفقت یمینهُ . أی دوست ! در إنجیل است که «إذا تصدّقت فصدّق بحیثُ لم یعلم شمالك ما صنعتَ بیمینك ، فإنَّ الذي یری الخفیات یجزیك به 9
علانیة .

٢٥٤ – وهمچنین گفته‌أند که با تو بگویم که أز آن غافل مباش که در شبانروزی گناهی أز درمانده‌ای إحتمال کنی . واین فراموش مکن که 12
« والکاظمین الغیظ والعافینَ عن النّاسِ ، واللهُ یحبُّ المحسنینَ » ابن عمر گفت : یا رسولَ اللهِ ما ینقذني من غضبِ الله ؟ فقال : أنْ لا تغضبَ .

أی عزیز ! هر شب چندین کس بر خوانِ تو نان خورَنـد ، أگر 15
یك درویش بی علت أز آن لقمه‌ای بخورد آن همه مقبول باشد .

٢٥٥ – وصیتِ مصطفا – صلعم – یا دگیر که با معاذِ جبل گفته است وپیوسته تکرارش می‌کن : أوصیك یا معاذ ! بتقوی اللهِ ، وصدق الحدیث ، 18
والوفاء بالعهد، واداءِ الأمانة ، وترك الخیانةِ ، وحفظ الجارِ ، ورحمةَ الیتیمِ ،

---

1 فرموده ... این PNMLI - نموده انـد K / 2 پیوسته PNMLI - K / را K - PNMLI / 3 - 10 الله . . . علانیة PNMLI الحدیث K / 8 انجیل متی 6 : 3 / 11 که أز آن PMLI از آن K - N / 13 آل عمران 3 : 134 م / 14 ینقذني PNMLI یبعدني K / 16 تو NMK ما تو PLI / 17 لقمه‌ای NMK یـك لقمه PLI / همه NMK - PLI / باشد NMK - PLI / 18 - 19 که . . . کن PNMLI معاذ را گفت K .

ولين الكلامِ ، وبذل السلامِ ، وخفضِ الجناحِ ، وأنهاكَ أن تسبَّ حليماً
أو تطيع ظالماً، أو تعصي إماماً عادلا أو تفسد أرضاً . يا معاذ! إتـّقِ الله عند
3 كلّ حجرٍ وشجرٍ ومدرٍ . وأوصيك أن تحدثِ لِكلّ ذنب توبة ، السرُّ
بالسّرِ والعلانية بالعلانية . وپيوسته اين دعا مى كن ! اللهمَّ لا تفسدني في
إصلاح الغير ! ولا تهلكني لنجاة الغير ! اللهمّ أصلحني وأصلح بي ، وأرحم
6 والديّ ، واغفر لإخواني ، وصل اللهُ على مُحمدٍ وجميعِ إخوانه من النبيينَ
وجميعَ الصّالحينَ يا أرحم الراحمينَ . والحمدُ للهِ ربِّ العالمينَ .



1 وأنهاك I L M N P فاياك K / 2 ظالما I L M P آثما N اثما K / 4 كن I L M N P كو K / 5 ـ 6 اصلاح I L M N P صلاح K / 7 وجميع ... العالمين I L P وعلى جميع ... العالمين M N وآله أجمعين K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵۶ – أی برادر مخلص‌و أی دوست عزیز ! خدای تعالی أسباب ملاقات
مُیسر کناد حقیقة ومجازاً . دانی که حقیقت‌و مجاز چــه بود ؟ چون قالب 3
واقالب رسد این ملاقات مجازی بوَد ، أهــل حقیقت را . وچون دل بادل
وجان با جان رسد ، این ملاقات حقیقت بود ، قربُ الأبدانِ مع تبــاعدِ
القلوب ، جُز دردِسر نبود . وحاشا کــه آن عزیز چنین بود که در غیبت 6
هم حاضراست . وأگر چه به‌ظاهر فراقی هست ، در باطن همــه قربت
است ، أز آنجا که تحقیق است ، دوری در عالم دل جُز به صِفت نبود ،
دوری قالِب در آن عالم هیچ تأثیر نکند . ولیکن این منتهیان را بود . کال 9
نهایت جز بعد مرگ صورت نبند مبتدیان را ، وهر که مقیَّد است دراین عالم
خاك‌و آب بیند ، أجل‌و سلاسل قهر قدَر به‌هیچ گونه حضوررو غیبت أورا
یکسان نتواند بود . لا بل که دل تقاضای قرب الأبدان هم کند ، أگر چه 12
قرب القلوب بود .

۲۵۷ – أمیر علی عبو پیری بود بزرگ ، مریدی داشت که أورا محمّد

---

1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L المکتوب الثالث والخمسون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 دوست M L K برادر P I / 3 میسر P M L I مهیا K / حقیقة ومجازا P L I – M K / 4 واقالب رسد M L K رسید P I / این ... بود P M L I این را ... گویند K / را P M L I – K / 5 این ملاقات حقیقت P M L I ملاقات حقیقی K / بود P M L I دانم K / 7 به K در P M L I / فراقی P M L I فرقی K / 7 – 8 همه قربت است P M L I فرقی نیست K / 8 – 10 نبود ... مرگ P M K I – L / 8 نبود P K I نیست M / 9 این ... بود K این منتهی را بود M سقای آن تو P I / 10 نهایت M K مرادیت P I / مرگ P M I الموت K / صورت P M L I تصور K / این P M L I – K / 11 قدر P M L I – K / اورا P M L I – K / 14 امــیر علی P M L I – K / عبو M عمویه P L حمویه I – K / (جامی در نفحات ازعبور این نامه ونامهٔ N 52 یاد کرده‌است) .

*** نامهٔ هشتادویکم P 67 . M 96 . L 61 . K 53 . I 55 ***

شهرآبادی گفتندی، یك روز این مریدرا ببازار فرستاد که از برای أو چیزی
آورد، واین مرید بیامد، مگر چیزی حاضر نبود، برفت وخودرا بفروخت،
3 وآن چیز که پیرش خواسته بود بخرید وبدو فرستاد . وچون روزی چند بدین
واقعه برآمد، آن کسی که این مرید خریده بود مگر واقف‌شد بر حقیقتِ کار
وأورا گسیل کرد تا پیش پیرآمد ، چون در آمد أمیرعلی با أو گفت : أی
6 جوان‌مرد ! چندین هزار سال در غیبت ، جان ما در عشقِ تو می‌سوخت .
این بس نبود که این فراقِ ظاهر نیز درمی‌بایست ؟ یك هفته قربِ ظاهرم
بباید . ومتبدیان‌را خود ضرورت بباید که به‌هیچ گونه أز آن بنگریزد .

9 ۲۵۸ — أی جوان‌مَرد ! أگر پنبه با آتش عشق بازی کند آتش با أو
چه گوید ؟ گوید : وصالِ ما مَبذول است تورا أز جانبِ کرمِ ما ،
ولیکن موقوف است این وصال برفنـــای تو . تا تو باشی هرگز وصال
12 نبود . أندر رَهِ عشق یا تو گنجی یا من ! « ضربَ اللهُ مثلاً » . دع نفسكَ
وتعال . أبی اللهُ أن یکونَ لِصاحبِ النفس إلیه سبیلاً . آتش‌را با پنبه
قرب ظاهر بباید دربدایت . أمّا چون سوختهٔ وصال شد دیگر فراق‌را
15 دست به‌دامنِ دولتِ أو نرسد که آن آتش اورا خاکستر کرد وأورا
رفیق لازِم گشت ، گفت : خودرا در طلبِ وصالِ ما در باختی ، حق

---

1 شهر آبادی MLKI شهریاری P / ببازار PMLI - K / 1-2 که از برای او PLI تا از بازار M تا اورا K / 2 بیامد PMLI نیامد K / مگر PLI ومگر M دیگر K / برفت PMLI رفت را K / 3 بدو PMLI بـه K / وچون PMLI - K / 4 که این مرید PLI را که این مرید M که مرید را K / شد PMLI نبود K / کار PMLI حال K / 5 گسیل کرد K کشید L رها کرد M کرد PI / پیر MK میر L بر PI / چون . . . گفت PMLI پیرورا اومی گوید که K / 6 در غیبت ... عشق PMLI جان ما در آتش غیبت K / 7 که این M که PLI - K / نیز در می ML در K نیز می PI / 8 ببایدو PMLI نیامدو K / بباید که PMLI نباید که K / به PMLI - K / گونه PMLI حال K / 10 گوید وصال ما PMLI وصال K / تورا PMLI - K / 11 فنای تو PMLI فنا K / 12 الزمر 39 : 29 / مثلا PMLI - K / 14 بباید PMLI نباید K / اما PMLI - K / 15 دولت PMLI - K / که PMLI - K / آتش أورا PLI آتش که اورا M - K / واورا PLI واو M وبا او K / 16 وصال PMLI - K .

بود بر کرمِ ماکه تورا در دایرهٔ وصال جای کنیم، چنانکه هرگز هجران را آنجا جانبود. عجبا أز این حدیث. چه می‌شنوی؟ مَن کانَ فِي اللهِ تلفهُ کان علی اللهِ خلفهُ. أمّا تا پنبه پندارد که وِصال را وجودِ أو در باید، عاشقِ وجودِ خود بوَد، و هرگز أز أو هیچ نیاید.

٢٥٩ – خودرا در باختن ضرورت دان! أمّا أنا فلا أقول: أنا. کی بود که گویی که این دولت باستقبال آید واین شه‌رُخ بزند، که «وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبدیلا» هیچ دانی که «بدَّلنا أمثالهم تبدیلا» چه بود؟ نور الله، بود که بر نهادِ آدمی تابد، چندانکه أو بنماند «بل نَقذفُ بالحقّ عــلی الباطِلِ فیدمغهُ فإذا هو زاهِق» زهی کیمیاگری أز کجا تاکجا؟ «فهو علی نورٍ من رَبهِ» گفت: أکنون آدمی کو؟ گفت: نور الله، أورا محو کردَ، که چون جلالتِ آفتاب بتابدَ ستارگان را نیز حکم نبود.

٢٦٠ – شیخ أبو العبّاس قصّاب پیوسته در این سماع بودي. اورامه

چنــدانــ برم نر من نام
پــانی دیواری ورای می نام

زُلفــت سیه است ومُشک‌را کان گشتی
أز بَس کـه بِگفتم صَنما آن گشتی

---

1 بود L - P M K I / تورا K - P M L I / 2 آنجا جا P M L I در آنجا K / 3 پندارد P M L I پنداری K / در باید P M K I باید L / 4 عاشق وجود P M L I عین وا K / وهرگز P I - M L K / 5 دان P M I است L - K / اما P M L I که اما K / 6 که گوپی K - P M L I / شه‌رخ M L K I سه‌رخ P / بزند P L K I زند M / 6-7 الانسان 76 : 28 م / 8 که بر نهاد P M L I واز نهاد K / تابد P M L I شتابد K / بناند P M I بنماید L نماید K / 8-9 الانبیاء 21 : 18 ك / 9 گری P L K I گوی M / 10 الزمر 39 : 22 ك / 11 نیز K - P M L I / 12 شیخ M K - P L I / اورامه K I - L P M / 13-14 چندان . . . می نام M K - P L I / 15 زلفت L I بیت : زلفت P M زلف K / سیه P M سیمه L I سیهت K / را کان P M L I رایگان K / 16 بگفتم K بگفتی P M L I .

با خود کی بدرگاهِ جلال ما آیند؟ این هرگز نبود ، « ویحذّرُکمُ
اللهُ نفسهُ » سنگ از بر آبگینهٔ شامی دور . بادرا باپشه هرگز آشنایی
3 نبود . « إنّ اللهَ لا یستحي أن یضربَ مَثلاً ما بعوضةً فما فوقَها » مساکینِ
أهلِ غفلت ، قرآن خوانند بهظاهرو نشنوند که در درونِ آن همه
قبض است .

6 ۲٦۱ – ای جوانمرد ! ندانم که چیست این حدیث .

تیرَم که چو دست را سویِ مَن یازی
نزدیکم از آن کشی که دور اندازی

9 به صد هزار هزار زبان ألطاف دعوت می‌کند . آنکه بهصد هزار هزار
جفا براند .

اِین جورِ نگر که بَرمنِ مِسکین کرد
12 خود خواندهو خود رانده، دَردَم زین کرد

« واللهُ یدعوا إلی دار السّلام » چون در آیند این مُنادی شنوند که
« إنّ اللهَ لَغنیٌّ عَنِ العالمِینَ » پس « یُحِبُّهُم ویحِبُّونَــهُ » چرا گفتی ؟
15 نوکار بود ، معذورش دار ! پندا شت که کاری می‌کند :

هیچی هیچی وزآن حدیثك هیچی
گز بادِ هـــوا نواله نتوان پیچی

1 کی MLK که PI / جلال PLI-MK / 1-2 عمران 3 : 28 م / 2 سنگ ... دور PMLI-K / سنگ MI ع : سنگ PL / هرگز PMLI-K / 3 البقرة 2 : 26 م / 4 در درون آن PMLI درون K / 6 حدیث LKL حدیث نظم M حدیث بیت P / 7 یازی PMLI یازدا K / 8 کشی MLK کشتی PI / 9 به LI-MK P / کند PLI کنند MK / 10 براند PLI براتند MK / 12 خود ... رانده L خود خواندو خود راندو PMKL / دردم زین PMLI دردمی این K / 13 یونس 10 : 25 ك / 14 العنکبوت 29 : 6 م / المائدة 5 : 54 م / یحبهم ویحبونـه PMLI علیهم K / کار PMLI کاری K / 15 پنداشت PMLI-K / 16 هیچی KI بیت هیچی PM شعر هیچی L / حدیثك MLK حدیث PL / 17 گز ... پیچی PMLI-K .

نه أز پیش راه‌و نه باپس آمـــدن روی . بینَ الباب والدارِ ، در نگرد ، چنـــدین هزار بیند چون خود . المصیبة إذا عمّت طابت ، پاره ای تسلی پدید آید .

چـه مَردی بُوَد خـیره آشوفتَن

بزیرِ أندرآورده را کوفتَن ؟

۲۶۲ – و « کم أهلکنا من قبلهم من قرن » همه دوستانند مادشمنان را یادنیاوریم « نسوا اللهَ فنسیهُم » .

عمر گوید : لیس في القرآن ذکر الأعداءِ ولا خِطابٌ مـــع الکُفّار . دشمنان را نام در قرآن چون بوَد ؟ هر که او نامِ برَد دوستِ أو است ، أگر تو گویی که نام فرعون‌و هامان‌و قارون آخر در قرآن هست ، می‌گویم : نامِ إیشان را در قرآن بوجهل دیدو بوجهل قرآن نشنید . لو ألقي القرآن في النار لما مسّهُ النّارُ « نسو اللهَ فنسیهُم » ما إیشان‌را فراموش کردیم نامشان کجابریم ؟ باش تا قرآن خوانی‌و شنوی‌و بینی ، آنگه به‌حقیقت بدانی که کافران را نام در قرآن نیست ، هر چه تو أز قرآن می‌خوانی‌و می‌دانی همه کس با تو در آن برابراند ، چه گویی إین ظاهر قرآن ، بوجهل نشنید ؟ چرا می‌گوید : « وما أنت بمسمعٍ من في القبور » .

---

1 با پس آمدن P M L I از پس اندر K / روی M L K وروی P I / الباب والدار I L / PM البابین K / 2 در نگرد P M L I واگر از در بگذرد K / المصیبة M L K وا بمصیبت PI / پاره‌ای P M L I باری K / آید L K I آید شعر M آید بیت P / 6 الانعام 6 : 6 ك / 7 نیاوریم P M L I نیاریم K / التوبـــة 9 : 67 م / 8-9 ولا . . . الکفار M K - P L I / 9 قرآن M L K قرآن مجیـــد PI / او نام K او نام او M L نام او P I / I0 اواست K بودو P M I بود L / نام K - P M L I / 11 می P M L I من K / ایشان را K اینها P M L I / در قرآن K - P M L I / دیدو بوجهل قرآن M L دیـد اما قرآن را K قرآن P I / 12 التوبة 9 : 67 م / 13 نامشان P M L I نام ایشان K / بریم P M L I بردیم K / 14 که M L K - P L I / 15 در آن M K - P L I / 16 این P M L I آنچه K / قرآن P M L I قرآن است K / گوید P M L I گفت K / 16-17 الفاطر 35 : 22 ك .

جوان مردا ! بوجهل را زنده پنداشتی غلطی « أمواتٌ غیر أحیاءٍ » . چون این علم را بیابی مُردگیِ و زندگی بدانی که چه بود . آنگه
3 این فهم کنی که در قرآن نام دشمنان نیست .

۲۶۳ – أمّا اگر تو هرکه را خوردّو خسبد زنده دانی از این غافل باشی که « أمواتٌ غیر أحیاء» ومن أراد أن ینظر إلی میتٍ یمشي علی وجه
6 الأرض فلینظر إلی ابن أبي‌قحافةٍ . وهرکه‌را در خاك نهند مُرده خوانی‌و این ندانی که « ولا تقولو لِمن یُقتَلُ في سبیل اللهِ أموات بل أحیاءٌ ولکن لا تشعرون » این چه دانی . تو از پوستِ خود بدرآی تا قرآن
9 بشنوی‌و بدانی ! تو که عاشق پوست خودی این حدیث را کی باشی وچه باشی؟ «ولو أرادوا الخروج لأعدُّو لهُ عدَّةً » . اگر بایستِ آنت بودی که از پوست بدرآیی نشانش برتو ظاهر بودی ، اورامه :

12 که ما خود عاشقان را واشناسیم که دیم عاشقان رارنگ تبُو

۲٦٤ – أرجو بود که وقتی غمِ دینت گیرد بکلی که من أصبح وهمومه همٌ واحدٌ کفاهُ اللهُ همومَ الدُّنیا والآخرةِ . اکنون باری ومَن
15 تشعّبت به هموم الدُّنیا ! بارخدایا ! . الحمد للهِ الذي لا یخفی علیه خافیةٌ في الأرضِ ولا في السّماءِ . جهدکُن که خودرا از این میان بدر آوری وروزی چند روی با او آری ، تا کاری

1 غلطی P M L I و این غلطی است K / 1 ـ 2 النحل 16 : 21 ك / 2 این علم را بیابی P M L I بدین علم راه یابی K / آنگه این M آنگه P L K I / 4 اگر P M L I ـ K / را K ـ P M L I / از P M L I واز K / 5 النحل 16 : 21 ك / 7 ـ 8 البقرة 2 : 154 م / 8 چه P M L I چو K / 9 بشنوی M K ـ P L I / تو که M که تو P L I رتو K / 9 ـ 10 وچه باشی M K ـ P L I / 10 التوبة 9 : 46 م / بایست آنت P M L I دانشت K / 11 بر ... بودی M K ظاهر بودی از تو P L I / اورامه L ـ P M K I / 12 که ما ... تبو P M L I ـ K / خود عاشقان M عاشقان خود P L I / که دیم L I ع که دیم M که دار P / را M ـ P L I / رنگ M L ـ P I / تبو M L I بنو P / 13 بود K ـ P M L I / 14 ـ 16 باری ... السماء P M L I ـ K / 17 میان P M L I میان چون K / با او آری تا کاری P M L I در این کار در آوری تا K .

بوَد که باز گویند که فلان از آن مردان است که باز أندیشد وباخود گوید :

گر بنده نباشم آید آزاد مرا 3
مادر نه‌برای بندگی زاد مرا

چرا بندهٔ أو نباشی؟ أگر خواهی که بدانی که بندهٔ کیستی، بازاندیش تا خود بیشتر أوقات در چه خرج می‌کنی، در طلب دنیا، یادر 6 أعمالِ صالح، یا در عشق أو.

۲۶۵ – عبَدة الدّنیا نامشان در قرآن کجا است؟ «منکم من یریدُ الدّنیا ومنکم من یریدُ الآخرةَ» اینها عبدةُ الآخرة أند. کار کسانی دارند 9 که در قرآنِ قدیم نامِشان چنین بردند که «یریدونَ وجهَهُ» صفتشان این بود که «رجالٌ صدقوا ما عاهدوا اللهَ علیهِ». آنچه ما را رفت با ایشان در أزل، بسر بردند. ما گفتیم «ألم أعهد إلیکم یا بني آدمَ أن لا تعبدُوا 12 الشیطانَ إنهُ لکم عدوٌ مُبینٌ وأنِ اعبدوني هذا صراطٌ مستقیمٌ؟». هر که به دُنیاو آخرت أز ما واماند با شیطان رفیق است.

۲۶٦ – نشنیده‌ای که «ومن یعش عن ذکر الرّحمنِ نقیض له شیطاناً 15 فهو لهُ قرینٌ» هر که نه بما مشغول است، قرینِ أو شیطان بود «صَدقُوا ما عاهدوا الله» آن بود که بدانستند که دُنیا لهوو لعب بودو آخرت

1 که فلان K - P M L I / 2 گوید K I گوید بیت P L گوید شعر M / 6 در ... کنی P M L I تو در ... شود K / 8 - 9 تا مشان... الدنیا M K در قرآن تا مشان کجا است منکم من یرید L - P I / 8 - 9 عمران 3 : 152 م / 9 اینها عبدة الآخرة K - P M L I / 10 قدیم K - P M L I / الانعام 6 : 42 ك / صفتشان P M L I صیت ایشان K / 11 الاحزاب 33 : 23 م / 12 - 31 یس 36 - 60 ك / 14 واماند M L K وا P - I / 15 - 16 الزخرف 43 : 36 ك / 16 - 17 الاحزاب 33 : 23 م / 17 بدانستند P M L I ندانستند K.

تجارت است . نه به تجارتِ آخرت مشغول شدندونه به‌لهو دنیا « لا تلهيهم
تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكر اللهِ » نه چنانکه قومی « إتخذوا دينهم لعباً
3 ولهواً » تا قرآن در حقّ إيشان گويد : « وإذا رأوا تجارةً أو لهواً
انفضوا إليها وتركوك قائماً » يا محمّد ! « قل ما عند الله خيرٌ من اللهو ومن
التجارةِ » . ما أز دُنياو آخرت بهتريم ، چرا مارا نپرستيد ؟ قضاى حتم
6 وحكمِ أزلى چنين بود ، چه كنند آن بيچارگان « ولذلك خلقهم »
« ولقد ذرأنا لجهنّمَ كثيراً » و « ما تشاؤن إلّا أن يشاء اللهُ » و « الله فضّلَ
بعضكم على بعضٍ فى الرِّزقِ » . إيشان را تاوان نيست ، وليكن همه
9 تاوان إيشان را خواهد بود .

ألقاهُ فيِ البحرِ مشدوداً وقالَ لهُ
إيّاكَ إيّاكَ ! أن تبتلَّ بالماءِ

12 ۲۶۷ — مارا بِه‌دُعا ياد دارد ، وپيوسته مى‌نويسد ، وأحوال مى‌نمايد ،
واين مكتوبِ ثالث است ، أرجو كه هرسه رسيده باشد . واللهُ ينفعهُ
وإيّانا بذلك حق النفع . ما نيز مى‌گوييم‌و مى‌نويسيم تا كارى پديد آيد
15 بِه از گفتن‌و نوشتن :

سيُغني اللهُ عن بقراتِ عوفٍ
ويأتي اللهُ باللبنِ الحليبِ

---

1 مشغول شدند L مشغول شد P I بگفتند M K / 1 ـ 2 النور 24 : 37 م / 2 ـ 3 الانعام 6 : 70 ك / 3 گويد P M L I چه گويند K / 3 ـ 4 الجمعة 62 : 11 م / 4 يا محمد P M L I ـ K / 4 ـ 5 الجمعة 62 : 11 م / 5 نپرستيد P M L I نپرستند K / ى حتم K ـ P M L I / 6 وحكم ازلى P M L I ـ K / چنين P M L I كه چنين K / هود 11 : 119 ك / 7 الاعراف 7 : 179 ك / الانسان 76 : 30 م / 7 ـ 8 النحل 16 : 71 ك / 9 بود K I بود شعر M L بود بيت P / 13 رسيده باشد P L I برسد M باشد K / 14 بذلك P M L I ـ K / 15 نوشتن K I نوشتن شعر M L نوشتن بيت P / 17 ويأتى ... الحليب K ـ P M L I .

وقت را هیچ حاصل نیست :

مانندهٔ شمعم که جهان افروزم
رَوشن دارَم جهان‌و خود می‌سوزَم 3

می پندَدم که دل به‌ناکس مدهید
خود می‌نکنم آنچه به‌خلق آموزَم

إن أشدّ الناس عذاباً يومَ القيامةِ عالم لم ينفعه الله بعلمه . اللهم لا تجعلني 6
منهم برحمتك . تو نيز اين دعا می‌گو : اللهم ارزقنا مرافقة نبينا محمدٍ في
الدرجاتِ العلى حين ينظر الى لقائك الكريم ، برحمتك يا أرحم الراحمينَ . يا
نورَ النور ، يا باعث مَن في القبور ! اللّهم اهدني الصراط المستقيم وثبّتني عليه 9
يوم لقائك الكريم بعفوك يا عزيز يا قدير . والسلام . والحمد لله ربّ العالمين .
وصلواته على نبيه محمد وآله أجمعينَ .



1 وقت ... نيست I L M P ـ K / 5 می‌نکنم K L M می کنم I P / 7 برحمتك I L
P M برحمتك يا ارحم الراحمين K / گو K كن I L M P / 7 ـ 10 اللهم ... قدير K ـ I L
P M / 10 والسلام I L M P ـ K / 10 ـ 11 والحمد ... أجمعين M ـ I K L P .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۶۸ – حق تعالی آن دوستِ عزیز را به‌عنایت خود مکفوف داراد .

3 هیچ دانی که عنایتِ اورا چه نشان بود ؟ هرکه قدم برصراطِ مستقیم دارد که « و إنّ هذا صراطي مُستقیماً فاتّبعوه » آن نشانِ عنایت است ، أمّا هرکسی خود می‌گوید که من برصراطِ مُستقیم‌ام ، أمّا تو أز قرآن بشنو

6 که « هذا کتابُنا ینطِقُ علیکُم بالحقّ » قرآن چه می گوید ؟ « ألم أعهد إلیکم یا بني آدم ألا تعبدوا الشّیطانَ إنهُ لکم عدوٌّ مُبینٌ . وأن اعبدوني هذا صراطٌ مُستقیمٌ ؟» .

9 ۲۶۹ – أگر زمامِ تو بردست صاحب دلِ روزگاری است ، تورا أز خدا پرستان توان نهاد ، واگرنه ، أگر در همهٔ حرکات‌و سکنات تسلیم کرده‌ای إخلاص بود ، وأگر نه برقدر تسلیمِ تو حکم توان کرد . وأگر به‌اختیار خود

12 بی صاحب روزگاری زندگانی می کنی جُز هوا پرست نیستی ،والهوی أبغض

بسم ... الرحيم P I المكتوب الخامس والخمسون K ومنها بسم ... الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسالله ؛ ؛ رحمه الله بسم ... الرحيم N / 3 قدم N M L I را P / K / 4 که N - P M L K I / الانعام 6 : 153 م / 4 - 6 اما هر . . . مستقیم ام اما تو ... مستقیمم N K اما هر ... مستقیمم M اما تو ... مستقیم امـــا هر ... مستقیم ام P L I / 4 اما P N M L I و K / 5 من بر . . . ام P N M L I بر ... است K / 6 الجاثیة 45 : 29 ك / 6 - 8 یس 36 : 60 - 61 ك / 9 اگر N M K واگر P L I / دل K - I P N M L / روزگاری P N M L I روز گار K / از N - P M L K I / 10 پرستان P M L I پرست N این نشان K / واگرنـه N - P M L K I / در K - P N M L I / کرده ای P M L K I گردد N / 11 نه N M L K - P I / به N M K بر P L I / 11 - 12 خود بی P N M L I - K / 12 روزگاری M L روز گار P I دلی N K / زند گانی L K زندگی N - P I / می M P N M L I نی K / نیستی P N M L I نباشی K .

* * * I 78 . K 55 . L 84 . M 68 . N 44 . P 90 . نامهٔ هشتادودوم * * *

إلهٌعُبدَ في الأرض. کالِ این کار را جمال جز بردیدهٔ بوبکر صدّیق جلوه ندادند، أمّا « إن لم یُصبها وابلٌ فطلٌّ » ، « ومن یعمل مِثقال ذَرّةٍ خَیراً یره » أگر همه تسلیم نباشی آن قدر که توانی هم مقبول است، وتخم سعادتی عظیم است . 3

۲۷۰ – وچون بر قدر روزگار خود دادِ کار از نهـاد خود می‌دهی هرروز زیادتی در قدم تو پیدا می گردد . چون مُتعلم که قدری از نهادِ خود باطلب علم دهد لابد هر روز زیادتی می‌بیند در قدمِ خود، تا کارش ، به‌جایی 6 رسد که همگیِ خود باطلب علم دهد . چون همگیِ خود تسلیم کرد مطلوبِ أورا در کنارِ أو نهند که من أدمَنَ قرعَ البابِ یوشكُ أن یُفتحُ له .

۲۷۱ – وهان ! وهـان ! تا نپنداری که قدم برصراطِ مُستقیم راست 9 داشتن آسان کاری است ، نه تورا می گویم ، مردان را می‌گویم ، که ایشان را فرض است هرروز هفده بار بگویند : « إهدنا الصراط المستقیمَ » أهل ظاهر را بگذار تا می‌گویند که معناه ثبّتنا علی الهُـدی کما یُقالُ 12 للجالس إجْلِس که این نه کارِ ایشان است . این همچنان است که در تفسیرِ « الم . ذلكَ الکِتابُ لا ریب فیهِ » گویند : ذلك ، بمعنی هذا ، أي هـذا الکتابُ لا ریبَ فیهِ . چه کنند مسکینان « ذلك مبلغُهم من العـلم » . 15 أگر در أشعارِ عرب ندیده بود ندی اینکه : تأمل فلاحاً إنّنی أنا ذلکا ، أي

---

2 البقرة 2 : 265 م / 2 الزلـزلة 99 : 7 ك / 3 هم PLKI همـه N – M / سعادتی PMLI سعادت NK / 4 خود داد PNMLI از K / از نهاد MLI – K PN / 5 هر روز PNMLI بر قدر K / می گردد PNMLI شود K / چون MK N وا چون L وچون PI / که PMLKI – N / نهـاد PNMLI استاد K / 6 با PMLI به K در N / 6 – 7 لا بد . . . دهد PNMKI – L / 6 لا بد PNMI – K / 7 دهد NMK واقه PI / 9 رهان‌و NMK وهان PLI / راست PLI – NMK / 10 داشتن PNMLI نهادن K / کاری است PKMLI است بل کاری بزرگ است N / 11 را فرض است PNMLI – K / الفاتحة 1 : 5 ك / 12 أهل NK آن أصل PLI آن امـل M / 13 این PMLKI – N / 14 البقرة 2 : 1 – 2 / لا ریب فیه PNLMI – K / گویند ... هذا PNLI – MK / 14 – 15 ای . . . فیه PNLKI – M / 16 النجم 53 : 30 ك / 16 ندیده بود ندی PLI این ندیدی M این بدید ندی K ندید ندی N / اینکه PI این L که M – NK / تامل ... ای N تامـل فلان انثی انا ذلکا ای ML تامل فلان جاء ابنی انا قد لکادی PI – K .

هذا . چه کردندی ؟ إیشان را کار پدید است ، خود که چیست ! « ذلك
الکتابُ » چه دانند که چیست ! آن کس که غمزه‌های غیب ندید « ذلك
الکتابُ » چه داند ! سراً بسرٍ . 3

۲۷۲ ـ أی دوست ! گوش دار ! « واتبعوا النورَ الذي أنزلَ معَــه »
جانِ مصطفا را ـ صلعم ـ پرورش به‌جمالِ کلامِ أزل کرده بودند که « أنزلَ
معه » . إیشان پنداشتند که بعد أز چهل سال قُرآن شنید از جبرئیل. أفٍ لهذا 6
الفهم ، عیسی غاشیه دار أو بودو هنوز در مهید بود که می‌گفت : « آتانيَ
الکِتابَ وجعلني نبیاً » ، « لقد كان في قِصَصِهِم عِبرةٌ » تو أز قصه‌هــای
أنبیا سمری شنیده‌ای چه دانی ؟ چــه گویی ! عیسی در مهد گوید : « آتانيَ 9
الکِتابَ » مصطفا ـ صلعم ـ بعد از چهل سال از جبرئیل شنید ؟ هیهات !
لقد أبعدتَ یا خیرَ البرایا ! أگر چنین بود این چه معنی دارد که « ولا تعجل
بالقرآن من قبل أن يقضي إليك وحيهُ » صبر کن ، یا محمد ! «لا تحرك به لسانكَ 12
لتعجل به . إن علينا جمعه وقرآنهُ » ، « فاذا قرأناه فاتبع قرآنه » ، لا بل
كنت نبياً وآدم منجدل في طينته ، نشنیده‌ای ؟ .

۲۷۳ ـ أی دوست ! به‌هیچ چیز قناعت کرده‌ای أز دین ، والقناعة في الدين 15
حرامٌ . چرا به‌درگاهِ مردی نروی تا دست برنبضِ تو نهد ؟ هیچ دانی که
صفتِ مردان چیست؟ أز من بشنو! هر آدمی که تبدیلِ مزاج وتغییرِ أخلاق

---

1 هذا P N M L I ـ K / که چیست N ـ P M L K I / 2 ـ 3 که چیست ... داند
P N M L I ـ K / 2 ـ 3 البقرة 2 : 2 م / 4 ای دوست N ـ P M L K I / الاعراف
7 : 57 ك / 5 را P N M L I ـ K / جمال کلام N L کلام K جمال کال P M I / بودند
که N K بود P M L I / 6 بعد از P M L K I بعد N / از جبرئیل P N M L I
جبرئیل K / 6 ـ 7 اف ... که P N M L I غاشیه دار او بود عیسی مع کونه صبیاً
K / 7 ـ 8 مریم 19 : 30 ك / 8 یوسف 12 : 111 ك / قصه های N M قصص P K L I
/ 9 چه دانی K حکیم P I ـ N M L / عیسی N M K که عیسی P L I / 10 بعد از M
از P L I بعد N K / 11 ابعدن ... البریا N ابعدت K ابعدن باعث الراز M بعد باعث
السرار P L I / این ... که و N K چه ... و P M L I / 11 ـ 12 طه 20 : 114 ك /
12 ـ 13 التغابن 75 : 16 . 18 ك / 13 لا بل P N M L I لانك K / منجدل في طينته L I
P N M بین الماء والطین K / 15 از دین P N M L I ـ K / 16 دانی P N M L I شنیده‌ای
K / 17 هر آدمی که P N M L I آدمی K .

نتواند کرد أو پیری را نشاید ، وهر که أهلِ سعادت راو أهلِ شقاوت‌را نداند ، أورا أز مردان ننهند . ودانم که تورا در خاطر آید که پس مصطفا ـ صلعم ـ چرا گفت : لا أدری أمن أهــل السعادة أنا أم لا . وشرحِ این در نامه‌ای نونشته‌أم وحالی وقتِ من تطویل را محتمل نیست .

۲۷٤ ـ آخرنه مصطفـــا ـ صلعم ـ گفت : بوبکرو عمررا که سیّدا کهولِ أهل الجنة ، والحسن والحسین سیّدا شبابِ أهل الجنةِ ؟ واین از حصر بیرون است که مصطفا ـ صلعم ـ أز خلایقی بسیار به‌ما خبر باز داده أست ، وقومی را بهشتی خوانده است ، وقومی را دوزخی . أمّـــا تو أز مصطفا ـ صلعم ـ نام شنیده‌ای چه . دانی که او کی بودا . باش تا جمالِ « من یطعِ الرّسول فقد أطاع اللهَ » بینی ، آنگه باشد که بدانی که هرگز ندانیسته‌ای .

۲۷۵ ـ أز سخن دور افتادم، جوان مردا! پیران را خدای تعالی قوّتِ آن داده است که بدانند که تو سعیدی یا شقی. دریغا! که نظاره هم ندانی کردن. وپایی نداری که تورا به‌عالم إیشان برد، تا چندین هزار هزار کس را بینی که گرد آمده در آن عالم، که أوامر آنجا همه تکوینی بوَد وهر کسی می‌گوید ، نه بزبانِ گوشت وپوست ، : که این عیان اسرع البیان . آنجا ینابیع مختلف

1 را وأهل M را N و P L K I / 2 ننهند P N M L I نداننده K / 3 ـ 5 چرا ... گفت K ـ P N M L I / 4 من P N L I من این M / 5 گفت P M L I را گفت N / را N ـ P M L K I / 7 خلایقی P M L I خلایق N K / با N M L K ـ P I / باز L I K ـ P N M / 9 ـ 10 النساء 4 : 80 م / 12 قوت آن P M L I قوت N آن قوت K / 13 با N M K اگر P L I / 14 وپایی ... برد P N M L I که بعالم ایشان توانی رفت K / کس را P L K I کس N M / که N M L K ـ P L / 15 گرد P M L I گرد در N در K / عالم N M K عالی P L I / آنجا N ـ P M L K I / 17 این ... البیان K اینی ... البیان P L I اننی عیان اسر البیان M اینی المبان اسرعا للبیان N .

بینی ، چندین هزار هزار چشمه « فمِنکم کافرٌ ومِنکم مؤمنٌ » همه أز
بحرِ قدرت پدید می‌آید . آنجا أگر رمی کوهِ قاف بینی که جبلِ قافِ محیطٌ
3 بالدنیا والله محیط بجبلِ قافِ .

۲۷٦ – آنجا که این عجایب است آن جانیست،آنجا نه زمان را راه بودو
نه مکان را . آنجا بود که قرآنِ مجید بینی « بــل هو قرآن مجید . في لوحٍ
6 محفوظٍ » ، « ق . والقرآنِ المجیدِ » أگر تورا دیده خیره‌نگردد ، قلم الله
هم آنجا است ، « ن . والقلم » ، « وخرَّ موسی صَعقاً » آنجا بوَد ، والقلم ،
به‌زبان خود می گوید باکسانی که آنجا رسند که « وخرَّ موسی صعقاً » اینجا
9 بود . اگر وقتی رسی شنوی . قلم یکی است ، أما صد هزار هزار، تا متناهی،
سَر داردُ ، ولوحِ‌هم یکی بود ، أمّا هزار هزار فرزند دارد « ن . والقلم وما
یسطرونَ » لفظ جمع گویی چراست ؟ ودع الشرَّ یعبر ، والسلام .

12 ۲۷۷ – این عیان أمرع البیان ، أگر کسی بایــد که دعویِ أدب کند
أزوی بپرسد،وأگر نیابد إعلام کند تا شرحش‌هم من‌بنویسم . والسلام.وحسبنا
الله ونعم الوکیــل . والحمد لله ربِّ العــالمینَ . وصلی الله علی النبي محمد وآله
15 الطیبین الطاهرین أجمعین .

---

1 چشمه PNMLI – K / التغابن 64 : 2 م / همه PNMLI چه K / 2 آید KI PML آورد N / اگر PNMLI به K / 4 آنجا که PNMLI وآنجا که همه K / ان جا NMK آنجا جـــای PLI / 5 قرآن ... هو NK – PMLI / 5 – 6 البروج 85 : 21 ك / 6 ق . 50:1 ك / 7 القلم 68 : 1 ك / 7 و 8 الاعراف 7:43 ك/7 وخر... بود PMLKI صعق آنجا بود وخر موسی N / والقلم PMLI نون والقلم NK / 10 هم یکی بود K یکی است N یکی PMLI /اما PKMNI أما صد N / 11 گویی چرا است PNMLI گویی گویی خبر داشت K / الشر یعبر PNLKI الشریعــة M / والسلام PLI وصلی الله علی محمد وآله MK – N / 12 – 15 این ... أجمعین NK – PMLI / 12 این (تصحیح از روی صفحهٔ پیش) ابنی PMLI / یابد PLI باید M / 13 هم من PLI – M / 14 والحمد ... العالمــین PLI – M / النـــبي PLI – M / 15 الطیبین الطاهرین PLI – M / أجمعین PLI – M .

﷽

۲۷۸ – أنظر إلى ناقتي في ساحةِ الوادي
ضعيفةٌ للسُّرى تحتَ ابنِ صيّادِ 3

در هر نفسی صد هزار رنگ برآمیزَندو جانو دِلرا زیروزبر میدارندو روی گریز نیستو جایِ قرار گرفتن هم نه !

زان گونه کمی دارد زیرو زَبَرم تا پای زِدامِ أو بهبیرون نَبرَم 6

سودایِ قدیم که در دماغ آشیان دارَد تمکین نمیکند که روی به هزیمت نهم ، وضعفِ بشریّتهم رها نمیکند که یکبارگی خودرا در بازیم ، که بس مُتأبّی است از این حدیث ،ونفرتِ أو أز جنابِ حق جبلتِ أوست 9 وطبیعتِ ذات او . إمروز صد هزار گونـه شورش بوده است که حکایتِ آن خود به هیچ گونه در حیزِ إمکان نیست .

---

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب الثامن والثمانون K ومنها بسم ... الرحيم شعر L بسم ... الرحيم وبه نستعين شعر M ومن رسائله ۲۱ رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2 ـ 3 انظر ... صياد P N M L I ـ K / 3 صياد P M L I مياد N / 4 صد N M K ـ P L I / آميزند ...داوند P M L K I آميزد...دارد N / 5 نيست N نه P K L I ـ M / جاى M L I ـ K / گرفتن P N L K I كردن N / هم P M L I روى هم N ـ K / 6 دارد P N L K I داری M / زدام أو بـه P L K I خود أز دام تو N M / 7 آشيان دارد P M L K I داريم N / كند P M L K I دهد N / 8 ضعف P M L K I صفت N / هم N M L I ـ K / يكبارگى P M L K I ـ N / 9 كه ... اين N كه بس ما بين است از اين P L I متانى است از اين K كه بس مـــا بى نيست از M / نفرت N M L K بقربت I تقرب P / او از P N M K L او ان L / جبلت N M K وجبلت P I جليلت L / 11 آن P N M L I او K / نيست P M L K I نبايد N .

* ** I 28 a . K 58 . L 31 a . M 103 . N 21 . P 28 a . نامهٔ هشتادوسوم * * *

۲۷۹ – أمّا چون در چیزی نوشتَن گریزَم ، آخر تخفیفی بوَد ، وَسخت نیکو گفت آنکه این گفت :

3 أی بُلعجب از بس که تورا بُلعجبی است
وَم همه عُشّاقِ جهان از تو غمی است
مسکین دلِ مَن ضَعیفو عشقِ تو قوی است
6 بیچاره ضَعیف کش قَوی باید زیست

قوله تعالی : « وخلقَ الإنسان ضعیفاً » پس بارِ لَم یَزل چگونه کشَد « یُحِبُّونه » بارِ عِشقِ لَم یزَل است . چه پنداری ، کشیدنش أندك کاریست ؟
9 « إنّا عرضنا الأمانة علی السماوات والأرض والجبال فأبینَ أن یحمِلنها واشفقنَ منها وَحَمَلها الانسانُ » معذورش دار ! که مقهور بوَد وُمضطر .

۲۸۰ – آهن که در مقابلهٔ مغناطیس بوَد چه کند ، که بهجانبِ أو
12 حرکت نه کند ؟ فراشه که عاشقِ آتش آمد چه کند که خودرا بر آتش نزند ؟ با آدمو حوّا گفت : « ولا تقربا هـــذهِ الشَّجَرةَ » وبا شجره گفت : مُلازمِ آدَم باش ، تا یكساعت از تو غافل نماند ! « والله خیرُ
15 الماکرین » . إبلیس را در سِر گفت آنچـــه گفت ! چه میشنوی ؟ در آسمانو زمین کس نیست ، إلا ما شاء الله ، که این حدیثرا درپی افتدِ

1 تخفیفی I K L M P تحقیقی N / گفت K L M N گفتی P I / آنکه این P L I انکه M N آن طویل که K / 1 گفت K I گفت شعر L M گفت رباعی N گفت بیت P / 5 ـ 7 مسکین . . . تعالی P N M L I مسکین وضعیف K / 6 کش K M N با I L P / 7 النساء 4 : 27 م / 8 یحبهم N که یحبهم ویحبونه P M L K I / المائدة 5 : 54 م / است N ـ P M L K I / 9 ـ 10 الاحزاب 33 : 72 م / 11 مقابلهٔ K M N مقابل P L I / 12 فراشه P M L I فراش N K / که خود P N M L I که بجانب او حرکت نکند وخود K / را P I ـ N M L K / 13 گفت P N L K I گفتند M / البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 : 19 ك / 14 یك ساعت P N M L I ساعتی K / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 30 ك / 15 سر P N M K I حرکة L / آنچه گفت P N L I آنچه M ـ K / 16 درپی K برپی N برسر P M L I .

پس دَر علانيت أورا گويد : أسجد ! إنِ مسكين على موجب ما أمر بـه سرّاً گفت : « لست أسجدُ لِمَن خَلقتَ طيناً » . گويد « و إنّ عليك لعنتي » أو گويد : چون خلعت از تواست ، خواه لعنت گير ، خواه رَحمت . إبليس أوّلين وآخرين را جز أطفال نديد ، در راهِ خداى تعالى .

۲۸۱ — زهى حسينِ منصورِ حلاّج در كتابِ طواسين مى‌گويد : ما صَحّتِ الفتوةُ لأحد إلاّ لإبليس وأحمد ، بارخدايا ! ما تورا به‌علتِ رحمت نپرستيم ، ما در عبوديت شرطِ كار نگه داريم ، چنانكه خواهى مى كن ! هرچه تو كنى ما بدان رضا داده‌ايم ، أگر از لعنتِ تو ديگران مى گريزند ما را لعنتِ تو تاجِ سراست و طرازِ آستين .

گر حريفان از دمادم سر ببيچندا ين رواست
بر كفِ من نِهْ ! كه پورِ زال بِـهْ شبديزرا

زهى همت ! گفت : ما دردِ أبدى را مستعِديم ، تو درحقِ ما بى رحقِ سرمدى مى باش !

وقائلةٍ لِمْ عَرَتكَ الهُمـومُ
وأمرُكَ مُمتَثلٌ في الأمَمِ ؟
فقُلتُ دعيني عـلى غُصتي
فإنْ الهُمومَ بقـدرِ الهِمَمِ

1 پس N K – P M L I / اورا P M L K I – N / موجب P N L K I من يجيب M / امر به N K امره P M L I / 2 گفت P M L K I – N / لست اسجد P N M N K I أأسجد (قرآن) الاسراء 17 : 61 ك / گويد P M L K I – N / ص . 38 : 78 ك / أو N – P M L K I / 3 گويد P N M L I – K / 4 اولين ... را جز N M از اولين ... جز P L K I / 6 لا بليس وأحد N K لأحد وابليس P M L I / 7 نپرستيم M L I مى پرستيم P N / K 8 هر چه تو كنى ما N هرچه كنى ما P M L I – K / لعنت تو L I بارى P M / N K 9 آستين K I استين شعر N L استين بيت P M / 10 از N M L K زو P I / بپيچند اين K بپيچانند P N M L I / 11 شبديز را P N M K I شدبراه L / 12 رحق P M L K I رحمت N / 13 سرمدى مى باش N سرمدى را باش شعر L M سرمدى باش بيت P سرمدى باشى I كنمى سردى باشد K / 14 لم P N M L I قد K / الهموم N M K الهوى P L I / 16 دعيني N M L K عينى P I .

۲۸۲ – خلقِ عالم أز إبلیس نام شنیده‌أند . أمّا می‌دانم که أورا خود از کس یاد نیست که روی دَر دَردِ أبدی دارَد ، وقوتِ او لعنتِ أوست 3 که پیاپی می‌رسد وأونوش می‌کند چنانکه دوستان رَحمَت . وأو از رَحمَت مُتنفِرتَر از آنست که دوستان أز لعنت . جهانیان‌را از این نُقطه چه خَبر ؟

6 عاشقان را جامِ مَی باخُمّ مَی هم‌سنگ دِه !
هرکسی را بانواو درخورِ فرهنگ دِه !

مردی باید که ألِفِ « الرٓ » به‌روزگار باوی گوید : که ألفِ 9 « أرأيتك هذا الذي كرّمتَ عليّ » چیست ! بیگانگان را از حدیثِ آشنایان چه خبر ؟ چون ألفِ « الم » تورا نخورده باشد کی بدانی که « أهذا الذي » چه بوَد . جوان مردا ! هیچ خواهی که بدانی که با إبلیس 12 در سِر ، أعنی دَر درونِ پرده ، آنجا که نه آدَم بودو نه جبرئیل‌و نه میکائیل ، چه گفتند ؟ جز در کسوتی زهره ندارَم که نمّامی کنم . همان گفتند که باعمرو بوربیع گفتند :

---

1 عالم ML عالم را PI – NK / 2 یاد ... درد PMLI یاد ... بدرد N یادی ... دار K / 3 که PNMLI – K / واو PNMLI أو K / چنانکه K چون PNMLI / رحمت K از رحمت او N – PMLI / 4 دوستان NMLK دوستان را PI / 4 – 5 را از این K PI – NMLK / 5 نقطه PMKI – NL / چه خبر PNKI چه خبر بیت ML / 8 مردی PMKI مریدی L مرد N / الر PNMLI الم K / باوی PMLI بازو K – N / 9 الاسراء 17 : 62 ك / 9 – 11 کرمت ... الذی PI – NMLK / 10 خبر NKL – K / الم MLK الر N / نخورده باشد K بخور باشد ML بخورد باید N / کی K که NML / 12 اعنی NMLK یعنی PI / که PMLKI – N / 13 در کسوتی زهره NK کسوتی هره PMLI / نمامی PNMLI تمام K / 14 بوربیع PI بود بیع L ابن ربیع NM – K (عمرو بن ابي ربيعة شاعر عرب ٦٤٤ – ٧١١) / .

إذا جئتَ فامنح طرفَ عينيكَ غيرَنا
لِكي يحسبوا أنَّ الهوى حيثُ تَنظرُ

۲۸۳ – لا بَل ولا بَل صریح گویم و نترسم . مرغ‌آبی را أز آبِ طوفان 3
چه باك ؟ یا چه زیان است از جانب ملاح ، خواه کشتی غرق گیر ، خواه نه .
یوسف دَر دَرونِ پرده با بنیامین گفت آنچه گفت ، وأز بیرونِ پرده
أورا به‌دزدی بِگرفتند ، وبـه فضیحتِ دو جهانی أورا مَنسوب 6
کردندو بنیامین به همه راضی بود . زینهار ! زینهار ! « لقد کانَ في یُوسفَ
وإخوتِهِ آیاتٌ للسّائلین » أحسن القصصِ ، أمّا تو أز آن أفسانه‌ای
شنیده باشی ! باش تا ملامتِ بنیامین پنهان باتو غمازی کند ، که با إبلیس چه 9
گفتند دَر دَرون ، وپس به‌رضایِ أو چرا أز بیرونش رو سیاه کردَنـد
« وانَّ عَلیكَ لعنَتی » واو می گویَد :

جانی دارَم که بارِ عشقِ تو کشَد تا دَر سَرِ کارِ تو شوَد نگریزَم 12

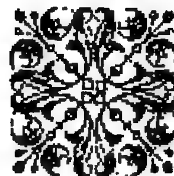
أورا أز کس ، خود یاد نیست .

---

1 جئت PMKI جئتنا NL / فامنح PNMKI فامسخ L / طرف عينيك PMI طرف عينك L بعينك K عيونك N / 2 يحسبوا PNMLI يحسنو K / 3 مرغ آبی K مصراع مرغ آبی N مرغ دی M بط دیینه PNI / 4 چه باك یا MLI - P NK / است PMLI - NK / 5 و 7 و 9 بنیامین N ابن یامین PMLI ابن یامین K / 3 از بیرون پرده PI بیرون پرده NM از بیرون NM / 6 فضیحت NK فضیحتی PMLI / دوجهانی MK دوجهان PLI در جهان N / 7 بود PMLI شد K - N / زینهار NMLK - PI / 7 - 9 یوسف 12 : 7 م / 8 اما N لیکن K - PMLI / 9 احسن القصص PNMLI - K / شنیده باشی M شنیده‌ای PNLI شنیده K / باتو MLK از تو PI / 10 ویس PMLKI پرده وآشکاه N / چرا ... او M چرا بیرونش LI بیرونش چرا P بیرون پرده روی چرا K / 11 ص 38 : 78 ك / گوید PLKI گوید بیت N گوید که بیت M / 13 کار تو شود PNLKI کارت نشود M / 14 او ... نیست PNMLI - K / کس PLI خلق NM / 15 گر ... من PLI از حال اگر عالمیان NMK (چ 1 ص 128)

گر عالمیان زِحالِ مَن بی خبرَند   أز عالمم آن بَس که تو حالم دانی

وتفصیل کل شيءٍ، در آخرِ سورهٔ یوسف آخر چه گویی أندك سرّی
است ؟ أندیشه کن که طرفه إشارتی است، والله ینبّئك علیه. والسّلام والحمد 3
لله ربّ العالمین وصلواته علی محمد وآلهِ .



2 وتفصیل ... آخر N M L K ودر تفسیر P I / 3 ینبئك P L K I ینبیك N M / علیه N M L K علمه P I / 3 ـ 4 والسلام ... وآله M ـ P N L K I / در اینجا نسخه های I و L و P دنباله ای دارند که من آنرا بنشان I 28 b و L 31 b و P 28 b بعنوان نامهٔ هفتادوچهارم در ج 2 ص 105 بچاپ کردم .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۸٤ – برادرِ أعز را بقاو سعادت باد. دی روز پنجشنبه نوشتهٔ برادرم
خواندم. در آنجـا نوشته بود که کسی می‌گوید: که لیتَ ربَّ محمدٍ لم 3
یخلق محمداً، روا نبود که مصطفا – صلعم – آن بگوید. واستدلال کرده
به‌قولِ ابن عباس که لو أني أحسُّ جمرة أحرقت ما أحرقت وترکت ماترکت
أحبُّ إلی من أن أقول لشيء کان: لیته لم یکن. و تا شنیدم که گفته: روا نبود 6
که پیغمبر آن گوید، غیرتی عظیم أز این إنکار از من سربرون زد. واگر هزار
نبشته در جوابِ این مسأله بنویسم هنوز آنچه در دل دارم تمام ننبشته باشم.

۲۸۵ – أی دوست! لو أنيَّ أحسُّ جمرةً در این معرض بدلیـــل 9
آوردن، أز تأویل متطلبین است. واگرکسی تأویلِ قرآن وحدیثِ رسول
دانستی، مصطفا – صلعم – درحقِ ابن عباس نگفتی: اللهم فقّهه في الدینِ
وعلّمه التأویلَ. أی‌دوست! چون مسألهٔ خلاف آمد، رجوع جز بـا 12
قرآن نیست. هو الحبل المتین، والنور المبین است. «قـل هو للذین آمنوا
هُدیً وشفاءٌ»، «هـــذا بیانٌ للناسِ وهدیً وموعظةٌ للمتقین» أکنون
در نگر که خدای تعالی می‌گوید: «أفلا یتدبرون القرآن» هم از این مقام 15

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب الثانی والستون K (این نخستین نامه از تفسیر حدیث «لیت رب محمد لم یخلق محمداً» را از روی تنها نسخهٔ K چاپ می کنم. و أز تا در ستیهای آن، بامید یافتن نسخهٔ دیگر وتصحیح در چاپ دوم پوزش می‌خواهم)// 13 – 14 فصلت 41 – 44 ك / 14 آل عمران 3 : 138 م / 15 النساء 4 : 82 م.

* * * نامهٔ هشتادوچهارم . K 62 * * *

طلب باید کرد . اما نه همه آدمی غوّاصی داند کرد که از بحرِ قرآن دری
بی‌قیمت بیرون آورد . غواصی که داند ؟ هم از قرآن بشنو ! « ولو ردّوه
3 إلى الرّسول وإلى أولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » . أولى الأمر
علمای دین رامی‌خواهد که میراث دارانند از أنبیا ، وفرمانِ ایشان
در مملکت نافذ است چون فرمانِ أنبیا که « أطيعوا الله وأطيعوا الرسول
6 وأولو الأمرِ منكم » أکنون تورا یا دیگری‌را این شبهت افتاد که "ليتَ
ربّ محمدٍ لم يخلق محمداً" ، درست توانـد بود واگر نه . واین که ولو أني
أحسّ ، بدلیل می‌آورد خدای تعالی می‌گوید : « وما اختلفتم فيه من
9 شيءٍ فحكمه إلى الله » ، « ما فرّطنا في الكتاب من شيءٍ » ، « ولا رطب
ولا يابس الا في كتاب مبين » . أکنون گوش دار ! « أو القى السمع وهو
شهيد » مریم «ع» از صدیقان است «وأمّه صديقة » ، واین حکایت می‌کند از
12 مریم که « فاجاءها المخاضُ إلى جذع النخلةِ قالت يا ليتني مِتُّ قبل هذا
وكنت نسياً منسياً » ، وعموم پندارند که از ملامتِ خلق می‌ترسید .
وهیهات ! ومریم می‌دانست که چندین هزار خلق بر این کار منکر شدند
15 وأورا بد گویندو بد اندیشندو انگاه ایشان را بدافتد . والشفقة على خلق
الله این نفس همگی مریم فرو گرفته بود ، پس گفت : کاشکی من نبودمی
تا سببِ معاصیِ عالمیان نیامدمی .

18 ٢٨٦ – وهان وهان! تا در این مکتوباتِ من به‌چشم تصرّف نگاه مکنی
که روزی کافرشوی‌وتورا خبر نباشد.به‌چشم ایمان درو می‌نگرو می‌گو: فان
لم تبك فتباك. أی دوستِ عزیز! مصطفا می‌گوید: إنّ الرجلَ ليتكلم بكلمةٍ
21 ما يرى بها بأساً ، يهوى بها في النار سبعين خريفاً . عجب ندارم که‌این کلمه
گوید . روانیست که محمد ، ليتَ ربّ محمدٍ ،گوید . این کلمه بود وامثال این

2 ـ 3 النساء 4 : 83 م / 5 ـ 6 النساء 4 : 59 م / 8 ـ 9 الشوری 42 : 10 ك / 9 الانعام
6 : 38 ك / 9 ـ 10 الانعام 6 : 59 ك / 10 ـ 11 ق ، 50 : 37 ك / 11 المائـدة 5 : 75 م /
12 ـ 13 مريم 19 : 23 ك .

کلمه بعقل خود لا بوی عقلِ خود کمالِ نهادِ محمدِ مصطفا – صلعم – تصرُّف می‌کنند این آنکه چه داند که چــه روا بود ، وچرا فلان روا نبود ؟ عقلِ این مسکین به‌ترازویِ نهادِ محمدی برنیاید . ندیدی که در قرآن که أز صدیقان حکایت است ، می‌گوید : « یا لیتنی مِتُّ قبل هذا » درست آید .

أکنون آن در کدام حـــال گویند ، بنوشتمی ، أمّا بس دراز است ، وعقولِ عموم آن‌را احتمال نکنند . وهم بنویسم إن شاء اللهُ . أمّا أکنون ، أی دوست ! از آن قوم که گفتند لان با دان کتب هذا الحلق لم یعصوه مقتضیات .

۲۸۷ ـ مقاماتِ مردانو أحوالِ سالکان نــه هرمخنثی داند . به کدام عقلو به‌کدام علم در أقوالِ أنبیا تصرف می‌کند ؟ . أی‌دوست ! به‌بضاعتِ عقول ، در أقوالِ أنبیا تصرف نتوان کرد . می‌گوید : لو أني أحسُّ جمرةً ، دلیل است که أنبیا نگویند : این چرا ؟ وآن چون ؟ هیهات ! از قرآن بشنو که گوید ، موسی از کبارِ انبیا بوده است ، تاکه خدایِ تعالی بی واسطه گفت : « اذهب إلی فرعون انه طغی » گفت : « ولهم عليَّ ذنبٌ فأخافُ أن یقتلونِ » جوان‌مردا ! به‌نیکو تر عبــارتی می‌گوید : که نمی‌روم ! چه گویی ! این چیست ؟ موسی می‌دانست که لو أني أحسُّ جمرة ، کدام مقـــام است ، در حضرتِ إلٰهیت ، چون کاری فرمودند ، چرا ، کار را نبود . وچون وچرا ، أزو ، چگونه روا باشد ؟ پس ارشاد می‌کنــد که « فارسل إلی هارون » أز این عجب‌تر خواهی که گویــد : « ویضیق صدري ولا ینطلقُ لســاني » منکرانِ

4 ـ 5 مریم : 19 : 13 ك / 13 نگویند (تصحیح) بگوید K / 15 طه 20 : 24 ك / 16 الشعراء 26 : 14 ك / 20 الشعراء 26 : 13 ك / 21 الشعراء 26 : 13 ك .

معترض گویند : چون بفرموده بودند موسی را ، این گفتن سوء الأدب بود .
وجُز چنین نتواند گفتن ، اگر به‌ترازوی عقل برسنجد . آن ابله را بگو
3 که عاشقی کار تونیست . روبازی کن :

فاعمل لما تعلوا فمالك بالذي لا تستطيع من الأمور بدانِ

رحم الله إمرءاً عرف قدر نفسهِ .

6 ۲۸۸ ـ أی دوستِ عزیز ! یك روز موسی گفت : بار خدایا ! لي ما
لیس لكَ . گفت : چون ؟ گفت : لي مثلك ، ولیس لك مثلُ نفسِكَ .
گفت : صَدَقت ! أگر إین فضولی آنجا حاضر بودی ، موسی را گفتی :
9 این خطا است که خدا کس را نیست ، وجُز خود را نیست ، پس أگر
تورا هَست ، بسیار کس را نیز هست چنانکه تورا ، پس ایشان همه چون
توأند . وچون موسی بنزدیك این فضولی مخطی بود ، پس خدا چون موسی
12 را گفت : صَدقت ! هم مخطی بود « سبحانه وتعالی عما یقول الظالمون علواً
کبیراً » أی دوست ! هان وهان ! تا دیگر چنین اعتراض راحکایَت نکنی .

۲۸۹ ـ جوان مردا ! « و ذوالنونَ إذ ذهَبَ مغاضباً فظنّ أن لن
15 نقدِرَ علَیه » باری بیش از قوتِ أو برنهـا دَند. أوطاقتِ آن نداشت .
« ذهَبَ مغاضباً » پندار که بر مصطفا ـ صلعم ـ باری بیش از قوت أو
نهادند . وچون طاقتِ بار نداشتی ، نطقش همه این بودی : لا تفضلوني
18 علی یونس بن متّیْ . دریغا . دریغا ! که قدرش ندانی . جوان مردا ! عبان

4 فاعمل . . . بدان (تصحیح برابر ج ا ص ۳۶۲ ، ٤٦٣) فافعل بما فعلوا بحالك بل الذي لا تستطیع من الأمور بدان K / 12 ـ 13 الاسراء 17 : 43 ك / 14 ـ 15 الانبیاء 21 : 87 ك .

را بگو که یك ساعت دور دار! چون با محمد گویند : « ولو شئنا لنذهبن
بالذي أوحينا إليك » اگر گوید : لیت ربَّ محمد لم یخلق محمداً معذورش
دار! که آنکه معشوقش بودم معذورش می‌دارد . بجلالِ قدرِ لم یزل که 3
چون جلالِ قهرِ « لئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا » بتابد ، اگر محمد جز
لیت ربَّ محمدٍ ، گوید تا راضی گردد باعراض معشوق ، که محمد نه محمد بود .
ودَعِ الشرَّ یعبُرُ . 6

۲۹۰ – تو چه دانی و آن مدبر که این گفت که عاشقان را با او درمستی و
هشیاری چه روَد ؟ باش تا تمّامي کنم ! درمستی گویند :

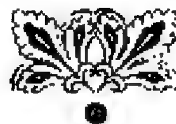
مست گوید همه بی هوده سخن 9
سخن بیهده برمست مگیر !

أمّا چون هشیار شوند ، هم ایشان را او یاد دهد که چه گفتند . پس هم
أو ایشان را تلقین جواب کند . تا بنپنداری که کار عاشقان از این آسانی 12
است که هر تردامنی راه در آن برد . أما معذوراند که ندانند ، که
عذرشان مقبول نیست ، تا دانی . جوان مردا ! معشوق جمال بنماید تا عاشق
شوند . پس دیگر بار بحجبِ عزت خود محتجب شود . پس اگر سلوك را 15
سلوتی بیند یا مجنونی دیگر نهد اورا داغِ لعنت برنهد ، وبباد لا أبالی
بردهد . واگر یکی را بی قرار وآرام یابد ، یك نقطه درد گشته وبوجود متّهم
شده ومتبرّم بوده ، لیت ربَّ محمدٍ لم یخلق محمداً ، أورا همگی فرو گرفته 18
داند که جزاو دیگری را نمی خواهد . وازو گویند : لیت عندي حقاً گویی
همه شهر ترا می‌جویم فتنه لا بـد براه آید « ولقد فتنا الذین من قبلهم »

---

1 ـ 2 و 4 الاسراء 17 : 86 ك / 10 مست (تصحیح برابر ج ا ص ۳۰۱) دست K / 12
بنپنداوی (تصحیح) بند بنداری K / 20 العنکبوت 29 : 3 م .

وصادق از کاذب اینجا پیدا شود «فلیعلمنّ الله الذینَ صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین»
چگویی! چون معشوق محتجب شود، أگر عاشق راضی شود شاید ؟ هیهات!
3 جوان مردا! آن لیث ربّ محمدِ، حرکتِ مذبوح است، معذورش دار!
آنجارضا کفراست، همچنانکه رضابه‌کفر کفراست. وازو متسلّی بودن
وبه‌فراق راضی بودن نشان فراغت بود ازو. واین کفراست. ودر فراق از
6 وجود او سیرشدن. ولیث ربّ محمدِ گفتن کارِ عاشقان است، عاشقان
دردمند، مهجوران چون ازو سیرشوند اعتراض سردِ فضولیان می‌درنیاید
أستربان را سرد نباید گفت. زنهار! زنهار! ایمان تازه‌کن. ودر أقوالِ أنبیا
9 به‌بضاعتِ عقلِ مختصرِ خود تصرف مکن! وحسبنا الله ونِعم الوکیل.



1 العنکبوت 29 : 3 م.

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۹۱ – برادرِ أعز را بقا بادو بر همهٔ دشمنان منصور باد. أعدایِ برادرِ أعز مخذول باد. طرفه کاریست، هرچه می‌نویسم پنداری دلم در آن خوش نیست. وبیشتر آنچه می‌نویسم در این روزها همه آن است که یقین ندانم که نوشتن آن بهتراست از نا نوشتن. أی دوست! نه هرچه درست بودو صواب بود روا بود که بگویند. واگر نه چنین بودی مصطفا نگفتی که: اذا ذکر القـــدر فامسکوا، و إذا ذُکِرَ أصحابی فامسکوا، واذا ذکرت النجوم فامسکوا. وهمچنین نگفتی: القدرُ سِرُّ الله فلا تفشوه. ودر سُخنِ أهلِ بصیرَت نبودی که: إفشاءُ سِرِّ الربوبیة کفرٌ وهم چنین نگفتندی: للربوبیّة سِرٌّ لو ظهر لبطلتِ النبوة. وتفسیرِ این نه آن بود که نبوت باطل بودی، بل که یعنی أحکامِ نبوت برخاستی، وقَـلَمِ تکلیف نماندی، وحرامو حلال نبودی. چه تکلیف را محل جز پندارِ اختیارو تهمتِ بشریّت نیست.

۲۹۲ – وهان‌و هان! تا نپنداری که این سخن اندك سخنی است، که این سِرّ الأسرار است. والله یطلعك علیه برحمته. نباید که در بحری افکنم خود را که ساحلش پدید نبود. وچیزها نویسم بی خود، که چون با خود آیم برآن پشیمان باشم ورنجور. أی دوست! می ترسم. وجـــایِ ترس

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ٥٦ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 برادر ... منصور باد M ـ N / 2-3 اعدای ... باد N ـ M / 4 می نویسم M نوشتم N / 5 ندانم N می دانم M / آن M ـ N / از N با M / 6 نه N ـ M / 10 للربوبیة N الربوبیة M (ابن عربي در تفسیر این گفتهٔ سهل شوشتری آرد: اگر سر حق آشکار گردد نبوت که إختصاص بیش نیست باطل آید. فتوحات ۲: ٤٧٩ و ١٥٠) / این نه آن N آن نه این M / بود N بودی M / 11 بل که N ـ M / یعنی M ـ N / 12 پندار M پندارو N / 14 سخن M ـ N / 15 نباید M ونباید N / 17 باشم و رنجور N شوم M / می ترسم N ترسم ای دوست می ترسم M.

* * * نامهٔ هشتاد و پنجم . N 56 . M 86 * * *

است از مکرِ قدر . بریکی أسبابِ سعادت مسلط کند تا مضطر گردد در
سلوكِ راهِ سعادت . یا عجبا لأقوامٍ یُقادونَ إلی الجنةِ بالسلاسل . وبر
3 دیگری أسبابِ شقاوت مسلط کند، تا مضطر گردد در سلوكِ راهِ شقاوت.
وچون اربابِ بصایر در این معنی اندیشه کنند ، یك نقطه دردو حسرت
گردند . وهم سودی ندارد حقاً . وبه‌حرمتِ دوستی که نمی‌دانم که اینکه
6 می‌نویسم، راهِ سعادت است که می‌روم، یا راهِ شقاوت . وحقاً که نمی‌توانم
که ننویسم ، وجز گوی بودن در میدانِ تقدیر روی نیست . بیت :

برمن زدلم نماند جز نامِ دلم تا خود به کجا رسد سرانجامِ دلم

9 ۲۹۳ – مصطفا – صلعم – پیوسته دردعا گفتی : یا مقلبَ القلوب
والأبصار ! ثبّت قلبي علی دینك وطاعتك . چون کاتب برکاغذ قاف‌و
کاف نویسد ، هراینه جیم‌و دال نتواند بود . اگر تقدیرِ أز یکی بوجهل
12 صفتی آفریند ، بهر حال خلیل نعتی نتواند بود . وخدا داند که نمی‌دانم که
این‌نوشتن سببِ طاعت است یا سببِ معصیت.وهم نمی‌دانم که این إعلام کردن
مر تورا طاعت است یا معصیت ! وکاشکی چون نمی‌دانم یك‌بارگی
15 نادانی شدمی تا از خود خلاص یا فتمی ، چون در حرکت‌و سکون چیزی
نویسم رنجور شوم أز آن به‌غایت . و چون در معاملتِ راهِ خدا چیزی
نویسم هم رنجور شوم . وچون در تفضیل أنبیا چیزی نویسم خود نعوذ
18 بالله ، وچون از أحوالِ عاشقان نویسم خود نشاید ، وچون أحوال عاقلان

---

2 الجنة N الخمسة M / 3 مضطر گردد M مضر شود N / 4 معنی M معانی N / 5 ندارد M نی N / 5 ـ 7 اینکه . . . ننویسم N چه می نویسم M / 7 بیت M شعر N / 9 گفتی M خود می گفت N / 10 والأبصار N ـ M / وطاعتك N ـ M / 11 هر آینه N لا جرم M / نتواند بود N نبود M / 12 بود N بودن M / 13 نوشتن ... یا سبب M که نوشتم طاعت است یا N / 13 ـ 14 وهم .. معصیت M ـ N / 16 أز آن به غایت N ـ M / 17 هم . . . نویسم N ـ M / 18 أز M ـ N / خود M ـ N / وچون M چون N .

نویسم هم نشاید ، وهرچه نویسم هم نشاید . واگر هیچ ننویسم هم نشاید .
اگر گویم هم نشاید ، وچون خاموش گردم هم نشاید . واگر این واگویم هم
نشاید ، وأگر وانگویم هم نشاید . وأگر خاموش شوم هم نشاید . 3

۲۹٤ — أحوالِ من چنین است ، بیت :

چون مویْ شدم زرنــجِ هر بیدادی
در دهر که دیـداست چـو من ناشادی 6

برخیزد اگر جهــدَ بهمنبر بادی
چون چنگ زهر رَگی زمَن فریادی

شعر : 9

أنحلاً إذا تدنو وشوقــاً إذا نأت
عَناءٌ و تَرحٌ من هنيــده يَكرخُ

دیگر بار نمی دانم که این چه نوع است از بلعجبی . وندانم که ثمرهٔ اینکه 12
نوشتم چه خواهد بود . سعادت یا شقاوت ! بیت :

هر روز طلب کن به مجالی دِگرم
وزگردشِ چـرخ در جوالی دِگرم 15

وامروز بهتازگی بهحـــالی دگرم
در گوشه شده زگوشمـالی دگرم

---

1 وهر ... نشاید N ـ M / 2 گویم هم M گویم N / چون M اگر N / واگویم N را گویم M / 3 واگر وانگویم هم نشایـد N ـ M / 4 أحوال ... است M ـ N / 5 چون موی شدم M مویی شدهام N / 9 ـ 11 شعر ... یکرخ N ـ M / 12 بار نمی N باره نه M / 13 نوشتم M نویسم N / سعادت یا شقاوت N ـ M / 14 به M ـ N .

۲۹۵ – یا محمد ! « إنك لتهدي إلى صراط مستقيم » شنودیو پرشُدی .
أکنون « انك لا تهدي من أحببت » هم بشنو ! . أگر با تو گفتیم : « ولسوف
يعطيك ربّك فترضى » أکنون می‌گوییم : « ليس لكَ من الأمرِ شيءٌ »
نه چنین بود ؟ بیت :

همواره تورا کنار جانان نبود   بسیار بود تره بُوَد نان نبُوَد

یا محمد اتاج « لعمرك » برسَرِ خود بدیدیو بگفتی : أنا سيّدُ ولدِ
آدم ولا فخرَ . أکنون در خاكو خونِ « ولئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك »
مراغه بزَنو بگو : ليت ربّ محمدٍ لم يخلق محمداً .

۲۹۶ – یا محمد ! مارا دیدی که تورا بنواختیمو گفتیم : « لا أقسم بهذا
البلد » أکنون خود را نیز می‌بین که « ولولا أن ثبّتناك لقد كِدتَ تركُنُ
إليهم » یا محمد ! « وتُعزُّ من تشاء » دیدی ، أکنون « وتُذلُّ من تشاء » هم
ببین . یا محمد ! خاك قدمِ خود توتیای جبرئیـــل دیدی ، أکنون « عبسَ
وتولى » نیز ببین . یا محمد ! « طه » و « يس » . شنیدی ، أکنون « أحَسِبَ
الناسُ أن يتركوا أن يقولوا آمنّا » بشنو !

۲۹۷ – آنکه بخود بوَدو خودبین بود دوستی مارا نشاید . یا محمد ! در
خود نگاه کردیو گفتی :

---

1 الشوری 42 : 52 ك / 2 القصص 28 : 56 ك / گفتیم M گفـــتم N / 2 ـ 3 الضحی 92 : 5 ك / 3 آل عمران 3 : 128 م / گوییم M گویم N / 6 الحجر 15 : 72 ك / 7 ولا فخر N ـ M / الأسراء 17 : 86 ك / 9 ـ 10 البلد 90 : 1 ك / 10 ـ 11 الأسراء 17 : 74 ك / 11 آل عمران 3 : 26 م / 12 ـ 13 عبس 80 : 1 ك / 13 ببین M بوبین N / طـــه 20 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / 13 ـ 14 العنکبوت 29 : 2 م / 15 بخود ... بین N خود بر M / دوستی M ـ N / نشاید N نشاید . یا محمد یعظکم الله . ويحـذركم الله نفسه . جوان مردا فریاد از این قدر مکار . یا محمد اگردی روزی گفتم : ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة ، امروز گویم : والله يدعوا الى دار السلام M .

أبطحاءُ مَكّةَ هـذا الذي أراهُ عيانـاً وهـذا أنا ؟

تا مارا بايستي گفتن : « فان كُنتَ في شكٍّ مما أنزَلنا اليك فاسئل الذين
يقرؤن الكتابَ من قبلك » أكنون در زينب نيز نگاهى مى كن ، تا روىِ 3
خود بى‌ما در آينهٔ روىِ أو بينى ! كه : « وتخفي في نفسك ما اللهُ مُبديهِ »
يا محمد! سلامٌ عَليكَ أيها النبي ورحمة الله وبركاته ، نوش كردى مبارکت باد.
أكنون وقتِ زهرِ قاتل است . يا أبابكر أخافُ أن يكون قد طوى عني 6
هذا البساط . يا محمد ! و « يعظكم الله » و « يحذركم الله نفسه » .

٢٩٨ – جوانـ مردا ! فرياد از قدرِ مكـّار ، فرياد از آنكه نتوانم .
يا محمد ! «ألم نشرَح لكَ صَدرَكَ » گفته‌ايم ، لكن شعر : 9

إذا رأيت نُيوبَ الليـثِ بارِزَةً
فلا تَظنَنَّ أنَّ اللَّيثَ يَبتَسِمُ

« واللهُ خَيرُ الماكِرينَ » واتو مى‌گوييم . يا محمد ! بوجهـل خود با جنودِ 12
ابليس حسابِ خود راست واميدارد ، اورا وامـا چه حساب ؟ وأورا از
مَكرِ ما چـه خبر ؟ يا محمد ! اگر دى‌روز مى‌گفتيم : « أدعُ إلى سبيل
رَبّكَ بالحكمة والموعظة الحسنة » ، إمروز مى‌گوييم « واللهُ يَدعُو الى دارِ 15
السَّلامِ » . بار خدايا ! أگر گليمى در سر كشَم ، گويى : يا محمد ! « قم
الليل » . واگر روى غايم ، گويى : يا « أيُّها المدثر قم فأنذِر » . واگر

---

2 تا . . . گفتن M – N / 2 – 3 يونس 10 : 94 م / 3 نيز نگاهى N نگاه M (داستان اين عشقِ فداكارى موضوع منظومهٔ زيد وزينبِ خضر شاه است) / 4 بى ما M – N / روى M – N / كه M – N / الاحزاب 33 : 37 م / 5 ايها ... بركاته M – N / 6 عنى N معنى M / 7 – 16 يا محمد . . . السلام M – N / 7 النور 24 : 17 م / عمران 3 : 28 م / 9 الشرح 94 : 1 ك / 12 عمران 3 : 54 م والانفـال 8 : 30 ك / 14 – 15 النحل 16 : 128 ك / 15 – 16 يونس 10 : 15 ك / 16 گليمى M گليم N / 16 – 17 گويى ... غايم M – N / 16 – 17 المزمل 73 : 2 ك / 17 المدثر 74 : 2 ك .

برون آیم ، گویی : « واهجرهم هجراً جميلا » و « تبتّل إليه تبتيلا » . مرا
چه باید کرد ؟ یا محمد ! تو راحت می‌طلبی ، وما أز تو سر گردانی می‌خواهیم.
3 یا محمد ! تو می‌خواهی باما حساب بسربری وبه گوشه‌ای نشینی ما می‌خواهیم
که درهر نفسی ما را با تو وتورا با ما صدهزار گونه حساب بوَد .

۲۹۹ – اگر شادت بینیم ، گوییم : « لا تفرح إنّ الله لا يُحبُّ الفرحين »
6 إنّ الله يُحبُّ كُلّ قلبٍ حزينٍ . واگر دل تنگک شوی گوییم : « ولقد
نعلم انك يضيق صدرك » . واگر عبادت بسیار کنی گوییم :« طه ! ما انزلنا
عليك القرآن لتشقى » واگر طاعت کمتر کنی گوییم : « واعبد ربك حتى
9 يأتيك اليقين » . اگر بخسبی گوییم « قم الليل » وچون برخیزی گوییم :
« والله يقدّرُ الليل والنهار علم أن لن تحصوه فتاب عليكم » . واگر با
بوبکرو عمر درسازی ، گوییم : « استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم » .
12 واگر در درون پرده رخت بنهی و خوش بنشینی گوییم : ليست هي بعتبة
أمك ، « قل يا أهلَ الكتابِ تعالوا الى كلمة سواء » . أگر آسان فراگیری
گوییم : « وانذر عشيرتك الأقربين » و « بلّغ ما انزل اليك » وأگر سخت
15 گیری گوییم «واخفض جناحك لمن اتبعك» . أگر رفقی کنی گوییم :« واغلظ
عليهم » . وأگر عنفی رود گوییم : « ولو كنت فظاً غليظ القلبِ
لانفضوا » . أگر محابا کنی گوییم : « وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً » .
18 وأگر مبالغت کنی ، گوییم : « فقل لهم قولاً ميسوراً » وچون برنجی

1 برون N بیرون M / المزمل 73 : 10 ك / المزمل 73 : 8 ك / 2 خواهيم M طلبيم N / 3 – 4 به گوشه . . . با ما M هر نفسی واما را وا تو N / 5 بینیم گوییم M بینم گویم N / القصص 28 : 76 ك / 6 ان ... حزين M – N / 6 – 7 الحجر 15 : 97 ك / 7 – 8 طه 20 : 1 – 2 ك / 8 طاعت N – M / 8 – 9 الحجر 15 : 99 ك / 9 المزمل 73 : 2 ك / 10 المزمل 73 : 20 ك / 11 الانفال 8 : 24 ك / 12 هی N هذا M / بعتبة N عتبة M / 12 عمران 3 : 64 م / 14 – 15 گوییم ... کنی N – M / 14 الشعراء 26 : 214 ك / المائدة 5 : 67 م / 15 الشعراء 26 : 215 ك / 15 – 16 التوبة 9 : 73 م والتحريم 66 : 9 م / 16 – 17 عمران 3 : 159 م / 17 اگر M واگر N / النساء 4 : 63 م / 17 – 18 گوییم ... برنجی N – M / 18 الاسراء 17 : 28 ك .

گوییم : « فاعفُ عنهم واستغفر لهم » . وأگر استغفار کنی أز بهرِ إیشان گوییم : « سواءٌ علیهم استغفرت لهم أم لم تستغفر لهم . لَن یغفرَ اللهُ لَهُم » .
جوان‌مردا ! همــه نشان محبوبی أو است وتو ندانی . خدا تورا 3
عقلی دهادو مسلمانی دهادو توفیقِ طاعت مبذول داراد ، وازراهِ شقاوت
اعراض دهاد .

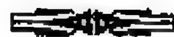
۳۰۰ ـ أی دوست ! شنیده‌ای که الایمان نیف وسبعون باباً ، واین 6
هیچ مناسبت دارد که ستفترق امّتی علی نیفٍ وسبعین فرقة ، یا نه ؟ أی
دوست ! بعید نیست که هر فرقتی أز ایمان نصیبی دارند ، وبه‌چیزی أز
بدَع آلوده اند . وفرقتِ ناجی أهلِ شهادت باشند که اعلاها شهادة أن 9
لا إله إلّا الله . إین جماعت‌را نه حساب باشدو نه میزانو نه صراط ،
« یومَ نحشر المتقین إلی الرحمانِ وفداً » ، « ولا یحزنهم الفزع الاکبر » ، « وهم
من فزع یومئذٍ آمنون » وأهلِ لا إلهَ إلا الله قطعاً بهشتی‌أند که من قال 12
لا إله إلا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة . این نجات مطلق بود ، أز همهٔ
أهوال دور . « اولئك عنهــا مبعدون » دیگر فرق‌را خیرو شر بود بهم
آمیخته . « خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیّئاً » وبقدرِ گناه به‌دوزخ در 15
بمانند که والباقون في النار . پس خلاص یا بند همه . چه در لفظِ خبراست
که : ستَفترقُ أمّتي . وچون أمّتی ، بگفت ، به هیچ حال امتِ أو مخلّد
نباشد در آتش . ونیز أگر ناجی کسان دیگر بودندی ، جز اینکه گفت : 18

---

1 عمران 3 159 م / 2 المنافقون 63 : 6 م / 3 او N ـ M / تورا M مرا N /
4 ومسلمانی دهاد N ـ M / 6 شنیده M رسیده N / 8 بعید N بدیع M / 9 آلوده اند
M آلوده باشند N / 10 باشد N بود M / 11 مریم 19 : 85 ك / الانبیاء 21 : 103 ك /
11 ـ 12 النمل 27 : 89 ك / 13 خالصا N ـ M / 14 الانبیاء 21 : 101 ك / را M
ـ N / بود بهم N بهم بود N / 15 آمیخته N ـ M / 15 التوبة 9 : 102 م / وبقدر N
بقدر M / 15 ـ 16 در . . . خلاص M ـ N / 16 لفظ N ـ M / 17 که M ـ N /
18 نیز M ـ N / دیگر بودندی N باشند M / جز N اعنی M .

الناجية منها واحدة ، مگر در دوزخ رَوند پس خلاص یابند . أز اینجا
لازم آمــدی که بی‌هیچ عذاب کس به‌بهشت نرسیدی . واین چنین
3 نیست که « يدخلون الجنة (ويرزقون فيها) بغير حساب » ولا عذاب .
جماعتی بسیار هستند ، وآیات‌و اخبارِ بسیار بدان ناطـق است . پس
فرقتِ ناجی آنها باشند که بی حساب‌و عذاب به‌بهشت روند ; دیگر
6 فرق به‌دوزخ روند . وبقدرِ گناه هرکسی را لبثی بود . پس به‌سببِ
ایمان برون آینـد که أمتّی بگفته است واینکه گویند کافران هم مخلد
باشندو مبتدع چُون کافر بود در حکمِ تخلیـــد ، این هیچ نیست ، چه همه
9 أهلِ قبلهٔ إسلام أند ، وأهل قبلهٔ ما مخلـَّد نباشَند . وبِدَع شناختن نه کارِ
هرکسی بودو نه آسان کار است . هرکسی دعوی کند که سنّی است ، أما
همه أز سنـَّت دوریم . ونمی گویم دورَند ، چه من در خود بسیارِ بدَع می
12 بینـَم . والله يخلـّصني منها .

۳۰۱ — أی دوست ! بِدَع در عقایـد بودو در أوصاف بود و در
أعمال ، هرکه دَر خــداو رسول‌و گورو قیامت‌و علومِ دینی ، چیزی
15 اعتقادی دارد ، نه چنانکه پیغامبر — صلعم — داشت ، این کس مُبتـدعِ
است دَر عقاید . وتا علم به‌کمالِ همهٔ علومِ دین حاصل نگردد ، مرد أز
این بدعت نرهد واین أز کجا آید؟ مَن مُعترِفم که مرانیست . دیگرانرا خود
18 نشناسم . هذا مَضی .



1 مگر N والباقون که M / 2 آمدی N آید M / عذاب N عـذابی M / 3 که M ـ M / الغافر 40 : 40 ك / 3 ـ 18 ولا عـذاب ... مفی N ـ M (در 86 M اینجا سلام وحمدلهٔ پایان نامه هست . و 16 سطر باقی تنها در 56 N دیده‌می شود) / 7 کافران (تصحیح) ـ N / 16 مرد (تصحیح) ومرد N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۰۲ ـ ایزد تعالی آن دوستِ مخلصِو برادرِ أعز رادر أمـــانو ضمانِ خود بداراد . نوشته بود که إمسالِ مطالعتِ مکتوبات أز پارینه مفیدتر است . أی برادر أطال الله بقاك في عافیته بدانکه إین ثمرهٔ مجالستی است که أمسال می‌بود . وچیزی که می‌خوانـــدی أز مکتوبات . وبه‌حقیقت دان که آنچه تو فهم کنی أز مکتوباتِ من، بر قدرِ فهمِو عقلِ تو بود . وآنرا به‌تحقیق فهم کردن روز گاری دراز می‌باید وسلوکی تمام ، چـه آن راهِ پانزده سال سلوکِ من است . وباشد که آنچه به‌پانزده سال بر من کشف‌شد به‌پنجاه سال بر دیگری کشف نشود ، تا گمانی غلط نبری . وتادر میان إین أشغالِ بی کرانه هستی فهمِ تو بدان حقایق نرسد .

۳۰۳ ـ لعمری ! قبالهٔ رَزی می‌خوانی که در آنجا أنگوری است که أز آن أنگور شرابی حاصل شود . که أز خوردنِ آن شراب مستی خیزد . أکنون می‌نگر که أز تو تا وقت مست شدن چند راه است .

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه هـــا) المکتوب السادس والستون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 دوست مخلص و M ـ K / امان و K ـ M / 3 از K ـ M / 4 أطال . . . عافیته M ـ K / بدانکه K بدان أی برادر که M / این M ـ K / 5 حواندی K خوانی M / از K از این M / 6 وبه‌حقیقت K تحقیق M / من M ـ K / 7 می K به M / 8 راه K ثمره M / باشد M باید K / 9 شد K أفتـــاد M / 10 نشود K نکردد M / 10 ـ 11 فهم تو . . . نرسد M تو . . . نرسی K / 12 است K بود M / 15 راه M آه K .

*** نامهٔ هشتادو ششم . M 82 . K 66 ***

بدایتِ این سلوك آنست که أول أز تقلیـــدِ مَورّث برخیزد ، وَبر تعصُّبِ کفرو إسلام ستیزی پیش روی خود آرد که در مذهبِ ما کفرو إسلام یك رنگ است . واین بدایتی است که عمرهای دراز سلوك ُبرندو هیچ کس بدین بدایت نرسد . وچون بدایتِ سالکی فوق النهایات بود ، تو چه دانی که نهایتِ أو چه بود

۳۰٤ – آنچه تو أز من می‌دانی نه منم ، آن توای تا غلط نپنداری که در این مکتوباتِ من چندان عجایب است که أگر أولین وآخرین زنده شوند أز آن قوت خورند . وقدر آن کسانی دانند که عمرهایِ عزیز إیشان خرج شدو أز آن به بویی بیش نرسیدند . إنشاء الله که عمرت وفاکند تا قدرِ آن بدانی . مرا أمیداست که تا چندین هزار سال أز آن مکتوبات عالمها آبادان خواهدشد ، ودلهای بسیار عزیزان أز آن آسایش می‌یابد ومراو تورا ثواب بسیار می رسد . چه گویی این کاری أندك است ؟ « ونکتب ما قدموا وآثارهم » این بود . وآنچه بدین ماند که إذا مات الرَّجلُ انقطع عمله الا عن ثلاث ، صدقة جاریة وعلم ینتفع بهِ ، وولد صالح یدعو له .

۳۰۵ – جوان مردا ! خوانده‌ام که یکی را در عرصات آورَند که هیچ طاعتی ندارد الا آنکه « بسم الله الرحمن الرحیم » نیکو نبشتی . خدای تعالی

---

1 اول K ـ M / مورث M ـ K / برخیزد K برخیزی M / 2 ستیزی ... آرد که K بستیزی M / 3 اسلام K هدیM / 4 دراز ... برند K بسیار بسربرند در سلوك M / بدایت M بدایات K / 6 می K به M / تا K یا M / 7 که M ـ K / این K ـ M / چنـــدان M چند انی K / اگر M ـ K / 8 أز M واز K / 9 عزیز M ـ K / از آن M ـ K / 10 عمرت K عمر M / که تا M که K / 11 ابادان (تصحیح) ابدان K ابادن M / خواهد شد K می شود M / 12 بسیار M آن K / این M یعنی K / 12 ـ 13 کاری اندك M اندك کاری K / 13 یس 36 : 12 ك / 14 ـ 16 صدقة . . . مردا M الحدیث K .

بروی رحمت کند . چون ثمرهٔ نام او بر کاغذ نوشتن این بود . أکنون گویی ثمرهٔ حقایق این أسامی در دلهای طالبان إثبات کردن چه خواهد بودن ؟ « وعلّم آدم الأسماء کلّها ثم عرضهم علی الملائکة » یا محمد ! « وعلمك ما لم تکن تعلم » ، « ووجدك ضالاً فهدی » « وأوحینا إلیك روحاً من أمرنا . ما کنت تدري ما الکتابُ ولا الایمان، ولکن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا .

۳۰۶ – جوان مردا ! أسامی قدم جز دَر دلِ آدم وآدمی جمع نگردد . هر کسی از ملائکه یك اسم داند. آنچه نقدِ دلِ إیشان است حقیقتِ إسمی مُعیَّن بود « ومَا منـّا الا لَهُ مقامٌ مَعلُومٌ » آنکه لطیف داند ، قهّار نداند . وآنکه جبار گوید رحمان نگوید. صفاتِ مُخَوّف ومَرجُوّ هردو بهم ، جز برآدمی گذرنکند . نه بینی تا در قرآن چگونـه گفت « وعلّم آدم الأسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة ، فقال أنبئوني بأسماءِ هؤلاءِ » چون همه ندانستند گفتند : « لا علِمَ لنا إلّا ما علـّمتنا » یعنی هر یکیرا مقامی است معلوم وذکر یك إسمِ معیّن .

۳۰۷ – ملك الأرض را إسمی معین است که بدان اسم، زمین را بپای میدارد . ومَلَكِ آسمان را هم چنین . وملكِ حیاترا إسمی است که بواسطهٔ آن إسم نفخِ ارواح کند در اجساد آدمیان. وملك موت را إسمی دیگر است که بدان إماتت کند . چنانکه در خبر است که ملكِ موتو ملك حیاترا با هم مناظره رفت. قال أحدهما: أنا أحيي، وقال الآخر أنا أميتُ. فتحاکما إلی

---

1 اکنون K ـ M / گویی M ـ K / 2 حقایق این أسامی M این حقایق K / اثبات M إیثار K / 1 ـ 2 البقرة 2 : 31 م / 3 النساء 4 : 113 م / 4 الضحی 93 : 7 ك / 4 ـ 5 الشوری 42 : 52 ك / 8 الصافات 37 : 164 ك / 10 تا M که K / چگونه M چون K / 10 ـ 11 البقرة 2 : 31 م / 12 البقرة 2 : 32 م / 13 إسم معین M ـ K / 14 إسمی M ـ K / 15 می M ـ K / آسمان K السماء M / را M ـ K / 16 اسم M ـ K / آدمیان M آدمی K / 16 ـ 17 وملك . . . خبراست که K ـ M / 17 ـ 18 ملك موت ... قال أحدهما M ناظر ملك الموت ملك الحیاة فقال أحدهما K .

الله ، فقال لهما : كونا كما أفوّضُ إليكما فأنا المحيي والمميت . وملك النار آن
إسم داند كه بدان احراق كند . وملك الهواء إسمی دارد ، وديگر ملك
3 الماء إسمی دارد ، وهم چنين ملك الريح والرعد والبرق والمطر « وما يعلم جنود
ربك الا هو » ، « و لله جنود السماوات والارض » .

۳۰۸ – جوان مردا ! به عددِ هر برگی که بر درختی است هفت فرشته
6 می‌باید که تمام کند . ودر خبراست که ما من قطرةٍ تنزل من السماء إلا ومعها
ملك . واين همه فرشتگانِ أرضی أند وأسامی که إيشان دارند همه از
ملكوتِ أسفل است . واين لشكرِ أرضی در تحت حكم ملايكهٔ سماوات
9 باشند . وأسامی اين جماعت از ملكوتِ أعلی بود وبالا . اين قوم فريشتگانِ
حضرتند، كه إيشان را قدسيانِ ملاءِ أعلی خوانند . وجبروتِ ذات نقدِ ذكرو
علمِ إيشان است . « والله من ورائهم محيط » ودر خبر است كه : يَخرجُ
12 كلَّ يومٍ مِن تَحتِ الكُرسّی خيلٌ من الملائكة بعدد جميع البشر كل واحد
منهم لو جُعِلتِ السماوات والارض في قبضته لغابتا فيها ، قد أقلقَهُم الشوقُ
فتحرقهم سبحات وجهه الاعلی . وهذا دَأبهُم إلی يومِ القيامةِ . جوان مردا!
15 اين تجلی كه إيشانرا بسوزاند ، متاع البيتِ إسرافيل است ، هرروز سيصدو
شصت بار اين تجلی بدو رسد وأورا نمی‌سوزد . وروحِ أعظم را نصيبی هست
از جمالِ أزل كه إسرافيل را بسوزد « اؤلئك ينالُهم نصيبهم من الكتاب » و
18 « انا لموفوهم نصيبهم غير منقوص » ، « مقام معلوم » .

---

1 كما K لما M / وملك M ملك K / آن K ـ M / 2 اسم داند K اسمی دارد M / وملك ... دارد K ـ M / 3 والبرق K ـ M / 3 ـ 4 المدثر 74 :31 ك / 4 الفتح 48 : 4 و 7 م / 5 درختی M درخت K / 8 أرضی M از چه K / تحت M اين K / 9 بود M ـ K / 10 كه إيشان را قدسيان ... خوانند K كه قدسيان ... خوانند إيشان را M / نقد K ـ M / 11 البروج 85 : 20 ك / 12 يوم M يوم القيامه K / كل واحد K واحد M / 13 الأرض M الارضون K / 15 بسوزاند K می سوزد M / 16 بدو M بوی K / 17 الاعراف 7 : 37 ك / 18 هود 11 : 109 ك / الصافات 37 : 164 ك .

۳۰۹ – أسامیِ حق تعالی أز حصر بیرون است . تو در جیبِ خود نگر تا خود از او چه نصیب داری، و می‌دان که أبد الآباد از آن خواهی خوردن . أز پردهٔ إسم بر تو تجلی خواهد کردن که إنّ اللّهَ یتجلی للناس عامةً ولأبي بکر خاصة . مصطفا – صلعم – می‌گوید : اسألكَ بکلِ إسمٍ هُولَكَ، سمیّتَ به نفسَكَ، او نزّلته في کتابك، أو علمته أحداً من خلقك، أو استأثرت به في علم الغیب عندَكَ إسماً مکنوناً مخزوناً . 3 6

۳۱۰ – چه گویی ؟ أبیت عند ربي ! چون اینجا رسی، علم الغیب به شهادت شود . « إنّا نحنُ نزّلنا الذکر » هم در قرآن است، أما أز دیدهٔ نامحرمان در حجاب است که « وإنا له لحافِظون » . چه گویی ! طه، یس، حم‌عسق، نه در قرآن است ؟ تورا أز آن چه نصیب می‌رسد ؟ در هردلی سرّی دارد، وبا هردلی سرّی گوید . آفتاب دیده‌ای که در هر سَری سِرّی دارد ؟ وأو در آسمـــان بجایِ خود مقیم . ومن آیاته الشمس والقمر . « الله نورُ السماوات والأرضِ » 9 12

۳۱۱ – جوان مردا ! أهلِ نازو دلال را ندیده‌ای که چه می‌گویند :

خورشید تویی‌و مَشرِقَت إین دلِ من   هرروز نخست از دِلم بر تابی 15

لم تسعني أرضي ولا سمائي ووسعني قلبُ عبدي المؤمن الساکن الوادع .
پنداری که مشرق یکی است ؟ هیهات ! « ربُّ المشارِقِ والمغارِبِ » .

از لطف به هرتنی روانی دگری   در تو که رسد که تو جهانی دگری ! 18

---

2 تا خود K تا M / نصیب M ـ K / ابد M الی ابد K / از آن M آن K / 3 از ... که M ـ K / للناس M ـ K / 6 عندك ... مخزون M ـ K / 7 چه گویی ... ربی K ـ M / رسی K رسید M / 7 ـ 8 به شهادت شود K بود نه شهادت M / 8و9 الحجر 15 : 9 ك / هم در K همه در تحت M / 9 حجاب K حجب M / 10 عسق K ـ M / 11 سری دارد . . . هر سری K ـ M / 12 أو K أز M / بجای K متعـــالی M / 13 النور 24 : 35 م / 15 خورشید ... تابی M ـ K / 17 که K ـ M / المعـــارج 70 : 40 ك / والمغارب K بیت M .

۳۱۲ – بجوان مردا ! مشرقِ او ومغربِ أو از دلِ دوستان او است . یا داود ! أطلبني عند المنكسرةِ قلوبُهم . إین مغارب الله نوری است که در إیشان پنهان شود ، پس شکسته‌دل شوند . چه می‌شنوی ؟ مشارقش کجا طلبی ؟ فاذا أحببتُه كنتُ سمعَه وبصَره ويده ورجله . أگر أنا الحق گفت معذورش دار ! نه أو گفت ، « فاذا هو زاهقٌ » « الله نور . . . » أز دلِ أو طلوع کرد . أورا محو کردند که « إنَّ المُلوكَ إذا دَخلوا قَريةً أفسدوها » .

آمـد بُتِ من کارد کشیده بَرِ من
گفتـا که در این شهر تو باشی یا من

۳۱۳ – « جاء الحق وزهق الباطل » ألا كلُّ شيءٍ ما خلا الله باطِلُ . چون باطِل نماند، حق گفت: أنا الحق، وسبحاني ما أعظم شاني . باز چون از مشرقِ خود مغربی ساخت، باطِل پیدا شد وحق درو پنهان گشت، گفت : لیت رَبَّ محمدٍ لم یَخلُق محمداً .

ای ماه برآمدی وتابان گشتی گردِ فلکِ خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابرِ جان گشتی ناگاه فرو شدیو پنهان گشتی

« إنَّ الله معَ الذين اتَّقوا والذين هم مُحسِنونَ » ، « وألزَمهم كلمة التقوى » . چرا ؟ زیرا که رستم‌را هم رَخشِ رستم کشد . « وكانوا أحق بها وأهلها » ، « هو أهل التقوى » ، « واتقونِ يا أولي الألبابِ » . وعلیون لذوي

---

1 مشرق أو ومغرب أو M مشرق و مغـرب K / از دل K ـ M / او است M است K / 2 طلبی K طلبند M / 4 ویده ورجله K ـ M / 5 الأنبیـاء 21 : 18 ك / النور 24 : 35 م / 6 النمـل 27 : 34 ك / افسدوها K افسدوها بیت M / 7 بر M یا K / 9 الاسراء 17 : 81 ك / 10 چون K ـ M / 15 النحل 16 : 128 ك / 15 ـ 16 الفتح 48 : 26 م / 16 ـ 17 الفتح 48 : 26 م / 17 المدثر 74 : 56 ك / البقرة 2 : 197 م .

الالباب. « وانتم الأعلون » ، « والله معكم » عِقدى نفيس است ، أما : وفي عنقِ الحسناءِ يُستَحسَنُ العقد .

٣١٤ – چندانكه توانى، طاعت مى كن ! وأفضل طاعاتِ تو صدقه بود . 3
« ومما رزقناهم ينفقون » ، تورا مال و جاه است ، ودست و قلم و زبان هست .
إرحَم من تحتك يرحَمُك من فوقك . آنچه دارى بذل مى كن، تا آنچه ندارى
برتو بذل كنند. الكلمة الطيبة صدقة . ومداراة الناس صدقة . والسلام والحمد لله 6
رب العالمين ، وصلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين .



1 آل عمران 3 : 139 م/ محمد 47 : 35 م / عقدى M عندى K / 3 مى K - M / طاعات K طاعت M / 4 الانفال 8 : 3 م/ 5 بذل مى كن M بدان بذل مى كند K / 6 الكلمة M والكلمة K / ومداراة K والمداة عل M / 6 - 7 والسلام ... أجمعين M - K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۱۵ – برادرِ أعز را بقا باد در رضایِ إیزدی جَلّت قدرته . سه مکتوب نوشتم در جواب اعتراضی که دوسق کرده بودو گفته که یا لیتَ ربّ محمّد ، روا نبود که پیغمبر گوید . ودر اینجا سخن دراز است‌و در همهٔ مقامات سخن بباید گفت . وبه‌عاقبت سر به‌قدر کشدو بیشتر این علوم را بیان کردن حرام است ، إلا علی طریق الاجمال . أمّا چون دست أز من نمی‌دارد من نیز می‌نویسم . والله یوفّقنا لِصالحِ القولِ والعَمَلِ برحمته .

۳۱۶ – بدان أی دوست ! آنها که گفتند : لان أنشر بالمنشارِ أحبُّ إليّ من أن أقول لشيء کان ، لیته لم یکن . در مقامِ رضا بوده اند؛ وچند مقام هست که این نطق مُقتضیِ آن مقامات است . امّا مقاماتی دیگر هست که مقتضیِ آن مقامات آن است که گویند : لیتني لم أخلق ، ولیت الخلق لم یعصوا الله . وشرح این مقامات وآن مقامات بدادن علی التفصیل تورا کمتر بکار آید . امّا این قدر نوشتن که تورا ثلج الصّدر از آن حاصل آید مهم دانستم نوشتن .

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 بود P I است M / 5 وبه M و P I / 6 است P I بود M / 8 آنها M که آنها P I / 10 – 11 اما . . . است M – P I / 12 وآن . . . به کار آید M بدانکه کمتر بکار آید عـلی التفصیل P I / 13 آید P I شود M / مهم دانستم نوشتن M مهم دانستم نوشتن چگویی که ترا ثلج الصدر الی P – I .

* * * نامهٔ هشتادو هفتم . P 61 . M 83 . I 49 * * *

۳۱۷ – چه گویی أی دوست ! شاید که أنبیا گویند که لیت فلانـاً لم یکفر ، ولیت العاصي لم یکن . أگر نشاید که أنبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر، ولیت العاصي لم یکن، پس چرا محمد مصطفا ـ صلعم ـ شب‌و روز در إزالتِ کفر سعی می‌کرد؟ أگر وجود کفر بهْ است از عدمش، سعی کردنِ شمشیر در إزالتِ آن چه معنی دارد؟ وأگر عدمش بهْ است از وجودش، پس چرا روا نبود که گوید : لیت الکفر لم یکن ؟ لعمري ، اینجا مقامات است وسالکانِ پخته دانند که لیت الکفر لم یکن ، در کدام مقام بود ، وعموم پندارند که إین مناقض است با رضا به‌قضا . هیهات ! زیرا که رضا به‌قضا آنجاست که رضایِ أوست أمّا أو به‌معاصی‌و کفر راضی نیست ، اینجا رضا شرط نیست .

۳۱۸ – لعمري! کسانی که سِرّ قَدَر إیشان را مکشوف بود، دانند که چگونه بود که کفرو معاصی به‌قدر بود . وچگونـه أو بدان راضی نبود ؟ وچگونه أز أو چیزی در وجود آید که أورا در آن رضا نبود . آخر در قرآن می‌خوانی که « غَضِبَ اللهُ عَلَیهِم » . هرکه در دایرهٔ رَضِيَ الله عنهم بود ، أز « غضب الله علیهم » نبود . أمّا إین که أز أو إین چگونه در وجود آیـد ، وغضب‌و رضایِ أو چه معنی دارد ؟ إین کارِ کسانی بُوَد که أهل إشراف آمدند برقدر ، پس راضی شدنـد به‌همهٔ أفعالِ أو ، أز آن روی که أفعالِ أو بود ، ورضا ندادند به‌بعضی چیزهـا ، أز آن روی که أورا در آن رضا نبود . پس به‌رضایِ أو راضی

1 چه گویی M ـ PI / 1 ـ 7 که لیت ... یکن M ـ PI / 3 محمد M ـ PI / 4 ـ 5 إزالت ... شمشیر در PI ـ M / 7 کدام M ـ PI / 8 این M ـ PI / 8 ـ 9 که رضا ... رضای او PI که رضای أو M / 12 ـ 13 کفر ... چگونه M ـ PI / 14 و 15 المجادلة 58 : 14 م والممتحنة 60 : 13 م / 14 ـ 15 هرکه ... نبود M ـ PI / 8 به بعضی M بر بعضی PI / 19 در PI بر M .

شدند ، وبه‌سخط أو ساخِط شدند ، وتورا وبیشتر عالمیان را ، لا بل همهٔ عالم‌را ، الّا من شاء الله وقلیلٌ ما هم ، این جا ره نیست .

۳۱۹ – اینجا « واللیلِ إذا عَسعَس » در « والصُّبحِ إذا تنفّسَ » گم شده است . اینجا « والضحی » و « واللیلِ إذا سجی » یك نقطه گشته است . اینجا « واللیلِ إذا یَغشی » و« والنّهارِ إذا تجلّی » روی دَرهَم آورده است . اینجا ، خالِ مَعشوق نشانِ کالِ جمالِ أوست . اینجا ، پیدانیست که خال کدام است‌و جمال کدام ؟ ع : ألحق به‌چنان زلف مُسلمان نتوان بود . بیت :

شب روز کند یار ، چو بنماید روی
وَز روز شب آورد ، چو بگشاید مُوی
آن بنماید که تا بیارایــد کوی
وآن بگشاید که تا چو مشك آید بوی

۳۲۰ – أگر عاشق شوی ، فرق ندانی میانِ روی دوست وموی دوست . پس چون أز فرق تا قدم یك نقطه درد گردی ، تسبیحِ جانِ تو این بود که بیت :

آن بت که مرا داد به‌هجران مالش
دل گم کردم میـان زلف‌و خالش
پُرسَند رفیقانِ من أز حالِ دلِمَ !
آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

2 من P I ما M / ره P I راه M / 3 التکویر 81 : 17 ك / در M – P I / 4 الضحی 93 : 1 و 2 ك / 5 اینجا M – P I / اللیل 92 : 1 و 2 ك / 7 ع : P بیت M – I / 8 بیت P – M I / 12 که تا چو M تاکه ز P I / 14 یك نقطه M که P I / 15 این بود که بیت M بیت P – I / 17 زلف P I خد M .

اینجا، دانائی در نادانی گم شود. اینجا، دل جز بی‌دلان را نبود. ما أحسن مِن عالمٍ یَتجاهَلُ بَیْنَ یدی ربّه، اینجا بدانی. علیکم بدین العجایز، نیز اینجا خودرا باتو نمودن گیرد. بسا سرا که اینجا در سر کردند، اینجا بود که سر باختن وسر یافتن یك طعم داشت :

چون من نبود کس به‌جهان در خورِ عشق
زان برسر من نهـاد چرخ أفسر عشق
یکباره شدم بطبـع دل چاکرِ عشق
دارم سرِ آن که سر کنم در سرِ عشق

در این عالم وجود ذرّه ای نماند کفرو ایمان یك رَنگك بود. کادَ الفقر أن یکون کفراً، والفقر إذا تمّ فهو الله. ع : أز خواب در آمدی چه هنگامی بود!

۳۲۱ – پنداری مردم نگویند : لیتَ؟ چندین هزار مقام هست در دین که در آنجـا جز لیتَ نگویند. گواهی أز قرآن صادق‌تر خواهی که پیغمبرِ مُرسَل بگوید : لیتَ؟ بشنو! که هم أز من شنوی : «یا لیتَ قومي یَعلمونَ بِمـا غفر لي رَبّي وجَعَلني مِن المکرَمینَ» این قولِ پیغمبرِ مُرسَل است که «إذ أرسلنا إلیهم اثنین فکذّبوهمـا فعزّزنا بِثالثٍ فقالوا إنّا إلیکم مُرسَلُونَ». جوان مردا! عجب‌تر آنست که پس از مرگ می گوید : «یا لیتَ قومي یعلمون بما غفر لي ربيّ».

۳۲۲ – پنداری لو أنّي أحسُّ جرةً... که ابن عباس گوید، آنست که تو دانی یا آن متعرّض؟ هیهات!

---

2 بدانی M بدانی که P I / 3 نیز P I ـ M / اینجا خود M خود P I / سرا M سر P I / 4 داشت I داشت بیت M داشت رباعی P / 9 نماند M نماید P I / 10 ع : P M ـ I / 12 چندین M چند P I / 13 تر M ـ P I / 15 و 18 یس 36 : 27 ك / 16 ـ 17 یس 36 : 14 ك / 17 آنست M است P I / 19 لو ... جرة (تصحیح از روی نامهٔ 84 در ص 191) لان الحسن P M I / 20 متعرض P I معرض M / هیهات M I هیهات بیت P .

بیار پیرِ مغانو بده بهپورِ مغان — که رستم را هم رَخشِ رستم کشد

در یك مقام بودن وهم آن دیدن تنگ راهی أست . یا داود ! لا تَجِدُ
3 لِمعرَفتي حدّاً ، فليس لها حدٌّ ، لِكل عمل رجال :

إنّ الكرامَ عَلى الجِيـادِ مُقيمٌ — فذرِ الجيادَ لأهلها واستَعطِرِ

شعر :

6 گر حریفان أز دمادم سر بپیچا نند رواست
بَرکفِ مَن نه که پورِ زال بِـهْ شبدیزرا
جانِ ما می راو قالِب خاك راو دِل تُرا
9 وین سَرِ پر زلتو وَسواس تیغ تیزرا

۳۲۳ — جوان مردا ! تو چه دانی که لیتَ ربَّ محمّدٍ ، چیست ! ولو
انيّ أحسُّ جمرة أحرقت که ابن عبّاس گوید چیست ! پنداری إطفاء
12 خمس جمرات ، کاری بود ! «قد علمَ کل اناس مشربهم» . لیت ربُّ محمّدٍ ، در
حالی گویند که دوزخ را بیك دم خود سَرد کنند . باورت نبود ، خَبَرِ
مصطفـــا بشنو که دوزخ با مؤمِن گوید که جز یا مؤمِنُ فانّ نورَك
15 أطفأ لهبي . کسی که دوزخ در زیر قدمِ أو سَرد شود ، گویی چه بار بود
برو ، تا گوید : لیت رَبُّ محمدٍ ؟ عاشقان را بهترازوی عقلِ خود مَسنج !
که عشق أز آن مُنزّه بود که أورا بهترازویِ عقل برتوان سخت :

2 تنگ M تنگ PI / 3 حد PI جدة M / رجال I رجال بيت P رجال شعر M / 4 فذر M وزر PI / استعطر PI استمطر M / 5 شعر M مفرد I رباعی P / 6 بپیچانند PMI بپیچند ابن ج 2 ص 187 / 9 پر زلت و M پنداشت پر PI / 10 - 11 لو اني . . . أحرقت (تصحیح از روی صفحهٔ گذشته) لأن الحسن PI لا الحسن M / 11 - 12 اطفاء خمس جمرات (تصحیح) اطفا الخمس الجمرات M اطفاء خمس الجمرات PI / 12 البقرة 2 : 60 م / 13 حالی M حال PI / سرد M - PI / 14 بشنو . . . نورك M - PI / 16 مسنج M هیچ PI / 17 بود PI است M / سخت MI سخت رباعي P .

عشق پوشیده ست‌و هرگز کس نداده‌ستش نشان
لافهای بیهده تاکی زنند این عاشقان ؟
هرکس از پندارِ خود در عشق لافی می‌زند 3
عشق از پندار خالی وز چنین‌و از چنان

۳۲۴ — مرا بدین أحوال جز ایمانی نتواند بود . جوان‌مردا ! مرا نیست أمّا ایمان دارم که مردم را هست . جوهری باشد که قیمتِ جوهر از همهٔ 6 سلاطین به داند ، أمّا نانش نبود . عجبا از این حدیث :

با همّت کیخسرو و تایی نان نه قومی را هست‌و نطق درمیان نه

وقومی به‌نطق قانع آمده‌و از حقیقتِ کار به‌غایت دور ، أما ، مفرد : 9

گرتنگ شکر خریده می نتوانم باری مگس از تنگ شکر می رانم

ع : آن را که بیامد است زیبا آمد . دارنده دیگراست‌و خواننده دیگرو داننده دیگر . مارا جز از قلم‌و زبان ندادند : 12

من جمله کتاب‌شان زبر برخوانم خواهم که در ایشان رسم‌و نتوانم

أمّا أمیدواریم که بی‌نصیب نمانیم انشاء الله ، بامیدِ خودو فضلِ ایزدی هم به‌کاری برسیم : 15

من کارکِ خویش از این بهتر یاد آرم
این نیز نکو شود ، چنین پندارم

1 نداد ستش نشان M ندید ستش عیان P I / 2 لافها P I بیت لافها M / 3 کس از P I کسی کز M / زند P I زنند M / 5 مرا بدین P I ما را از این M / 6 جوهر P I همهٔ جواهر M / 7 نانش M نامش P I / حدیث P I حدیث بیت M / 8 نه M I نیز P / 9 مفرد I بیت P M / 10 خریده P I خریم M / 11 ع : P ـ M I / دیگرو P I دگرو M / 12 دیگر P I دگر M / از قلم M ـ P I / ندادند I ندادند بیت P M / 15 برسیم I برسیم بیت P M .

۳۲۵ – جوان‌مردا ! الرّضا بالقضاءِ بابُ الله الأعظمِ . چون مرد به‌کال رسد، حظوظِ دُنیوی‌و شهواتِ نفسانی دراو پیوسته باشد. پس بقضای ازلی راضی شود . اگر درویش بودو اگر توانگر ، اگر گرسنه بود واگر سیر ، اگر بیمار بودو اگر تندرست ، بهر حال از معشوق راضی بودو در حظوظِ خود نجنبدو به‌سببِ شهواتِ خود نگوید : کاشکی چنین بودی ، وچنین نبودی . واین همه از آن بود که رضایِ معشوقِ خود در این داند ، امّا هر صفت که در خود بیند به‌خلاف رضای خدای تعالی نشاید که بوجودِ آن صفت راضی بود . بل همـه سعیِ او در ازالتِ آن باید وهمه زبان او : یا لیت هذه الصّفة لم تکن گوی باید که بود . ومبادا که جز چنین بود . واگرنه چنین بود همه شرایعِ انبیا باطل گردد . چه گویی! اگر کسی شراب خوردو زنا کندو نگوید : یا لیتنی لم اشرب ولم ازن ، این روا بود ؟ پس رضا به‌معاصی شرط بود ! .

۳۲۶ – وهمانا گویی: مصطفا – صلعم – چه گناه کرد که گفت : لَیتَ ربّ محمّد لم یخلق محمداً ؟ بدانکه : إنّ الهموم بقدر الهمم . کبریایی که او دید در مواجهتِ آن کبریا ، همهٔ صغایر کبایر بود ، لا بل یك نفس از آن باز ماندن ، من اکبر الکبایر بود . آن مقامِ اجلال‌و تعظیم است ، ومقامِ به‌خود بیناشدن که اذا ارادَ اللهُ بعبدٍ خیراً بَصَّرهُ بعیوبِ نَفسِهِ . چون جَلالَتِ او بتابَد ، همه حیا بود . وچون عظمتِ او بیند ، همه تقصیر بود . وچون تنّینِ قهرِ ازل بیند دم واکرده‌و همهٔ ملك‌و ملکوت‌را

---

2 پیوسته باشد M برسد PI / 3 اگر گرسنه M گرسنه PI / 4 بهر حال PI بهمه حالی M / 5 شهوات M شهوت PI / 8 بود PI شو M/ همه M – PI / 9 که بود M بود PI / ومبادا M – PI / 11 ونگوید M نگوید PI / 13 مصطفا PI محمد مصطفا M / که M – PI / 14 لم یخلق محمداً M – PI / بقـدر الهمم PI – M / 15 مواجهت M هواجهت PI / 16 باز PI را M / 19 تنین M تبین PI / را M – PI .

فروبردهو عدمو وجودِ صدو بیستو چهـــار هزار نبی – صلعم – را برابر
کرده ، چه کند که لیت رَبَّ محمّدٍ نگوید ؟

۳۲۷ – اینجا فتوی مفتیان کار نکنـد . أگر در عشق حدیث را 3
مجال بودی ، کار آسان بودی . آنجا که فرمانِ خدای تعالی کار نکند ،
فتوی آنجا چه کند ؟ آنجا قلمِ تکلیف برخاست أز عاشق ، فرمان آنجا
کی بود ؟ عقل آدمی أست که منزلِ أمرونهیِ خدایست. چون آفتاب عشق 6
برآید ، ستارهٔ عقل محو گردد .

حُجَّتِ أمرِ خدایست أی پسر دَر مَرد عَقل
أمر ازو برخاستی گر عقل ازو برخاستی 9

۳۲۸ – اینجا بکن‌و مکن چه کند ؟ أحکامِ عاشقان دیگراست ،
وأحکام عاقلان دیگر . یا أبا بکر ! أشركني في بلال . یا محمد ! لیس لله
شریك . بوبکرِ صدیق بلال راگفت ، چون بشام خواست که رفتن : در 12
مدینه می‌باش ! بلال گفت : أگر أز بهرِ خدا مرا آزاد کردی ، تورا با من چه
شمار ؟ وأگرنه آنگه نخاسی . أگر این فضولی آنجا بودی ، بلال را
گفتی : فرمانِ خلیفه واجب است ، وأگر بلال را این سود داشتی ، بو بکر 15
خود بگفتی . والسلام ، والحمد لله ربّ العالمین ، وصلواته علی محمد
وآله أجمعین .

#

---

1 را M – P I / 6 کی P I که M / 8 – 9 حجت ... برخاستي P I – M / 10 اینجا بکن P I انجا کن M / 12 گفت P I – M / 14 نخاسی (تصحیح) نخاس P M I / 15 این P I – M / 16 – 17 وصلواته . . . أجمعین P I – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۲۹ – این پنجم مکتوب است در جوابِ معترضِ لیت ربُّ محمدٍ لم
3 یخلق محمداً . أی برادر ! گمان مبر که أولیا را مقامی بود که أنبیا را نبود، یا
أولیا را مثلاً مقام رضا بود که مقتضی آن مقام این بود که ولو أن أقرض
بالمِقراضِ وأنشر بالمِنشارِ أحبُّ إلیَّ من أن أقولَ لِشيءٍ کانَ ، لیتَه
6 لَم یکُن ، وآنکه أنبیا را این معلوم نبود ! أنس بن مالك می‌گوید :
چندین سال خدمتِ مصطفا کردم، هرگز هیچ کاری نبودی که گفتی : لیته
لَم یَکن . بیش أز این نبودی که گفتی : لو قدّر کون شيء لکان ، یا گفتی :
9 « کان ذلك في الکتابِ مسطوراً » . أما این أز آن بود که أز همهٔ حظوظ
برخاسته باشند . وهرچه خدای تعالی کند راضی شده ، چنانکه ابن مسعود
گوید : الفقر والغنی مطیتان تسوقان العبد إلی جوار الله ، أنا لا أبالي أیتها
12 رکبت . أما در مجاری أحوال که بر أنبیا گذرد ، عجایب‌ها بسیار باشد که
أفهامِ أولیا نیز که به‌مقامِ رضا رسیده باشند، بدان عجایب نرسد . أگر في
بعض الاوقات ، لیتَ رَبُّ محمدٍ لَم یَخلُق مُحَمداً گوید، آن نـه أز آن
15 بود که عموم بتوانند دانستن .

۳۳۰ – چه گویی ! نوح أز أولوالعزم است که چون أو ، ده کس نبوده
أند أز أنبیا . چرا می‌گوید : « رَبِّ لاتـذر علی الأرضِ مِن الکافرینَ
18 دَیَّاراً » ؟ پنداری که نوح را مقام رضا نبود ؟ وأز آنجا که أفهام ضعفا بود

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه‌ها) المکتوب الثالث والستون K / 8
قدر کون (تصحیح) قد کان K / 9 الاسراء 17 : 58 ك / 17 ـ 18 نوح 71 : 26 ك .

* * * K 63 . نامهٔ هشتادوهشتم * * *

گويند: أگر نوح راضي بود بدين چه مي‌رفت؟ اين نفرين نكردي، ودانستي كه
اين قضايي است كه در أزَل با كافران نوشته‌أندو جز چنان نتوانسد بودن .
وهم چنين روزِ أُحد، مصطفا ــ صلعم ــ رَنجور شدو گفت : اللهم العن فلاناً 3
وفلاناً . وآن جماعت كه بر إيشان لعنت كرد همه مسلمان شدند . واينجا
به‌تلاطم أمواجِ بحارِ قدرت همهٔ عالم غرق شدند . وسببِ قدر بيش أز آن
است كه هركسي بتواند دانست . مصطفـا ــ صلعم ــ گفت : إذا ذُكر 6
القدرُ فأمسكوا . وهم چنين گفت : القدر سِرُّ اللهِ فـلا تفشوهُ . وأگر
روا نبودي كه هيچ آدمي سِرّ قدَر داند، مصطفا ــ صلعم ــ نگفتي كه القدر
سِرُّ اللهِ فلا تفشوه . 9

۲۳۱ ــ سَهل بن عبدُ اللهِ تستري گويد : إنَّ الله تعالى إذا أطلعَ عبداً
على سِرِّ القدرِ لم يُعذِّبه بالنارِ ــ المعنى له واللفظ لي ــ وچه گونـه مشكل
نبود وأقلّ دَرَجاتش آن است كه أز همهٔ أفعـالِ أو راضي مي‌بايد 12
بودن . ومعاصيو كفر هم به‌قدر است . وبه‌كفرو معاصي راضي نمي‌بايـد
بودن . وأگر رضا به‌كفر شايستي مصطفا ــ صلعم ــ چندين هزار كس را
به‌شمشير باز نكردي ، وآمدنِ أنبيا بخلق بي‌فايده بودي ، وشرايع باطل 15
شدي . وأز آنجا كه أفهامِ عموم است اين خود محال است كه بقضا راضي
باشندو آنگاه اعتقاد دارند كه كفرو معاصي أز قضاي أو بيرون نيست .
وآنگه به‌معاصي رضا ندهند ، نه أز خودو نه أز غيري . وأز اين سبب كه 18
اين چنين غامض بود ، با تو و أمثال تو أز عموم خلق گفتـند كه : إذا ذُكِرَ
القدرُ فأمسِكوا .

4 وآن (تصحيح) وازو آن K / مسلمان (تصحيح) مسلمانان K / 12 از (تصحيح)
ـ K .

۳۳۲ – یك نکته بدان ! باشد که من دیگر با این حدیث نیفتم . اگر تورا مثلاً فرزندی عزیز بود ، وأورا بەضرورت حجامت باید کردن ، تو أورا بەحجامت برنجانی ، وبدان راضی بوده باشی ، وبا رضایِ أو أز بهر رنجِ أو رنجور دل باشی . پس هم راضی باشیو هم رنجور . أما رضا أز بهر مصلحتِ أو است . ورَنــج أز آن روی بود که رنجور می‌گردد . وهم چنین بەهرچه خدای تعالی کند، راضی باشی أز آن روی که أو می‌کند . وچون کاری سبب شقــاوت فرمود أز این رُوی بدان روی منکر مباش . ودر إزالتِ آن کار سعی تمام می‌کن . هم بەفعل هم بەزبان می‌گوی : که یا َلیتَ هذا لم یَکن . ودر دُعا بەتضرُّعو زاری أز آن خلاص می‌خواه ، چنانکه سالکان أز أنبیاو أولیــا خواسته أند که « لا َتجعَلنا فِتنة ً» ، « ولا َتجعَلنا مِن الظّالِمینَ » . وآیات وأخبار در این معانی أز حدِّ حَصر بیرون است .

۳۳۳ – وهم‌چنان أگر کودکی محرور بودو عسل دوست داردو بسیار خورد ، تو بــدان عسل خوردنِ أو راضی باشی أز آن که روی در قضایِ ایزدی دارد . ولیکن أز آن روی که سَبَبِ مَرض بود ، در حقِ کودك رنجور می‌شوی أز آن . ودر دعا می‌گویی : اللّهمَ بغِّض علیه العَسَلَ . وأگر حیلتی بتوانی کردن تا أو عسل نخورد ، لا بــد بود که بکنی . هم چنین این جا می‌دان بلا فرق . وأگرنه رضا بەقضا متناقض بُوَد وا خیر طلب کردنو أزشرهاو معاصی اجتناب نمودن ، پس همــه دعواتِ أنبیا باطِل بودی ، لا بل بایستی که کس نان نخوردی تا أز جوعو عطش بمردندی ، وگفتند که جوعو عطش بەقضایِ خدا است . ورضا

2 حجامت (تصحیح) حاجت K / 3 برنجانی (تصحیح) رنجانی K / 11 یونس 10 : 85 ك / الاعراف 7 : 47 ك / 19 واخیر (تصحیح) واخر K .

بدان شرط است . وبایستی که هیچ کس أز آتش احتراز نکردی . وإین اشکال در راهِ خدا بسیار ابلهان را أز راه برده است .

۳۳٤ — طاعات کردن‌و أز معاصی دست بداشتن ، چون دارو خوردن بودو آب‌و نان خوردن بود ، وچون أز سموم‌و آتش‌و أز سباعِ ضاری احتراز کردن ، هرگز هیچ خلافی نبوده است ، همچنین می‌دان که عقلایِ دین را در طاعات کردن‌و إجتنابِ معاصی هیچ خلافی نبوده است . کذلك کانَ وکذلك یکون إلی انقراضِ العالمِ . چون کسی در دنیا طلبِ آرزوها کند ، واحتراز أز رنجها می‌نماید ، وآنگاه طاعت کند وأز معصیت احتراز نکند ، وگوید چنانکه قضای أو است بخواهد بودن ، وبه عملِ من نخواهد گستن ، إین کس أحمق بودو بی عقل .

۳۳۵ — واز إین سبب در قرآن چند بگوید : لا یعقلون ، لا یفقهون ، « صمٌ بکمٌ عمیٌ » ، « أولئكَ كالأنعـــامِ بل هم أضلُّ » . جای إین قوم دوزخ است « ولقد ذرَأنا لجهنّمَ كثيراً » ، « لهم قلوبٌ لا یفقهونَ بها » الآیة « وعرضنا جهنم یومئــذٍ للكافرين عَرضاً » . صفتشان چیست ؟ « الذین کانت أعینهم في غطاءٍ » ، « ما کانوا یستطیعونَ السمعَ وما کانوا یبصرون » . وأگر عقل بودی إیشان را یا سمع بودی ، در دوزخ نجوشیدندی که « لو كنا نَسمعُ أو نَعقِلُ ما كنا في أصحاب السعير » ، « أبصرنا وسمعنا فارجعنا نَعملُ صالحاً » . هیهات ! ما لكم من زوالٍ . « أو لم نعمركم ما يتذكر فيه

---

12 البقرة 2 : 18 و 171 م / الاعراف 7 : 179 ك / جای (تصحیـــح) – K /
13 الاعراف 7 : 179 ك / 14 الکهف 18 : 100 ك / 14 - 15 الکهف 18 : 101 ك /
15 هود 11 : 20 ك / 16 - 17 الملك 67 : 10 ك / 17 - 18 السجدة 32 : 2 ك /
18 الفاطر 35 : 37 ك .

من تذكّر وجاءكم النذير ، فذوقوا فما للظالمين من نصير » . ظالمان همه بەدوزخ
أند « وبئس مثوى الظالمين » ، « فتكون من أصحاب النـــار وذلك جزاء
3 الظالمين ». ظالم كيست ؟ هر كه أوروى باخدا نياورد « ومن لم يتب فاولئك
هم الظالمون » . چون أز دوزخ برست « يُحبُّ التوّابين » إذا أحبّ اللهُ
عبداً لم يضره ذنوبه ، التائبُ مِنَ الذنبِ كمن لا ذنبَ له . وتا با ظالمانى، أز
6 إيشانى بضرورت ، و دَر دوزخ مىباشى بـا إيشان « ولا تركنوا إلى
الذين ظلموا فتمسّكم النّارُ ». أنبيا همه بدين كار فرستاده أند كه توبه
كنند « و توبوا إلى الله جميعاً » .

9 ٣٣٦ – إنّ للقرآن ظاهراً و باطناً وحداً و مطلقاً . مَطلعِ قرآن
را جُز مشرفانِ مَملكت ندانند كه إيشان أهلِ إطلاعأند بدين خفاياى
ملكوت « يخرج الخبء في السماوات » . وإين خود عالمى ديگراست .
12 ومن خودرا أز مقصودِ خود دور أنداختم . تُرا و همهٔ عموم را در قضا وقدر
إعتقاد چنين بايد داشت كه من نوشتم . أمّا آنهـــا كه سرّ قدَر بدانند ،
إيشان را خود إين مشكل نيست بەهيچ حال . بەجمالِ أزل بينا شده أند ،
15 وحقيقتِ أزَل چون خالى برآن جمـــال بديده . پس خالى مُتمّمِ جمال
گشته، عالميان را ، تا اينجا راه بيش نيست البته چنانكه عارفى مى گويد :

سِرّى است بزرگ و خلق أز آن آگه نيست
18 بيرون زسَرِ دو زُلفِ شاهد ره نيست

1 الفاطر 35 : 37 ك / 2 آل عمران 3 : 151 م / 2 ـ 3 المائـــدة 5 : 29 م /
3 ـ 4 الحجرات 49 : 11 م / 4 البقرة 2 : 222 م / 6 ـ 7 هود 11 : 113 ك / 8 النور
24 : 31 م / 9 مطلقاً K مطلعاً (ص 228 س 8) / 11 النمـــل 27 : 25 ك / الخبء
(قرآن) الخبايا K / 16 گشته (تصحيح) جمال گشته K / 17 درج 1 ص 475 ـ 476 مصرع
ديگرى بەجاىِ إين آمده است .

آنجا بودی که گفتند :

در کویِ یگانگی چه طاعت چه گناه
بر کنگرهٔ صُنع چه خورشیدو چه ماه 3

۳۳۷ — لا أحصی ثناءً علیك ، أنت كما أثنیتَ علی نفسكَ . یعقوب — صلعم — می‌گوید در دعایِ خود : یا دائمَ المعروف یا خبیراً علی الكلِّ . إدریس می‌گوید : یا رحمانَ كلِّ شیءٍ وراحِمه ، یا اللهُ المحمودُ 6
في كلِّ أفعاله . أگر همهٔ أفعالِ أو خیر نبودی ، همه محمود نبودی ، چه حمد نیز نعمت بُوَدِی . همه أوراست ، وهمـــه خیراست . « له الملك وله الحمد » می‌دان . وچون در نماز گویی الحمد لله إذ أنَّ الملكَ لله لا شریكَ 9
له . چون همهٔ خیرات أز أوست ، پس همهٔ ثنا أورا بایدو بس . الحمد لله . پس رب العالمین ، اینجا دان که چون گویی پروردگار همه أواست . پس له الحمد ملؤ السماوات وملؤ الأرضین . زیرا که شکر بر قدرِ نعمت بود . ونعمتش پُریِ 12
هفت آسمانو هفت زمین است . پس شکرش هم چنین بایـــد . مصطفا — صلعم — می فرماید که إذا قالَ العبدُ الحمدُ للهِ ملأ ما بینَ السماواتِ والأرضِ . واین شکر کردن عوامِ سالکان دراز بود . شکرِ أفعالِ أو 15
است نه شکرِ أو ، خصوص سالکان را شکر برذاتِ أو است . الرحمن الرحیم گفتن ، إستغفار کردن دان !

۳۳۸ — جوان مردا ! می‌گویند : 18

آن کس که تورا گفت : برخ چون ماهی
أورا زجمـــالِ تو نبـــود آگاهی

7 همه محمود (تصحیح) واگر همه محمود K / 8 - 9 التغابن 64 : 1 ك .

ربّ العالمين مقامِ عموم است . الرحمن الرحيم ، مقامِ خصوص ، حقيقتِ صفت متصل بهذات بسم الله الرحمن الرحيم . « قل ادعوا اللهَ أو ادعُوا الرحمن » . سبقت رحمتي غضبي . إنّ اللهَ تعالى خلقَ جَهنّمَ مِن فضلِ رحمته . كودكرا أدب دادن أز كالِ لطفِ پدر بود .

غَضَبُ الكريمِ وإن تأجّج نارُهُ
كدخانِ نارٍ ليس فيـــه سواد

۲۳۹ – أز لوازم طبعِ آدميت ، وأز كمالِ كرمِ ايزدى كه إين نقطهرا أز ديدهٔ عمـــوم محجوب كردند . أگر آدمى صُهَيب صفت شدیو كريم طبع ، كسى إين سِرّ أز و دريغ ننمودى . عُمرِ خَطّاب گويد : الرَّجلُ صهيبٌ لو لم يخَفِ اللهَ لم يَعصِه حَيــاءً من اللهِ الكريم . أگر مقاماتِ أهل حيا بر صحرا نهادن مُباح بودى ، من بگفتمى كه مُصطفا – صلعم – چرا گويد : إنّ للهِ عباداً يرفعُ عنهم بمَحاسِنِ أعمالِهم مساوىءَ أعمالِهم . . . مى‌گويد : تخلّقوا باخلاقِ اللهِ . آنچه من در صحرا ننهادم شما نيز منهيد . أز حكمتِ خود إيشانرا نصيب داد ، تا خاموش شدند . « يُوقَدُ مِن شجرةٍ مبارَكةٍ » . وجهتِ موسى است ، تا دانى كه « من الشجرة أن يا موسى! أني أنا الله ربُّ العالمين » . غرسَ شجرهٔ طوبى بيده « طوبى لَهُم » . برشاخ طرَب هزار دستانِ تو ايـم . نه سامرى بدستِ خويش نشانده است مرغى برآن درخت . « تؤتي أكلها كلَّ حينٍ باذنِ ربّهـا ويضربُ اللهُ الأمثـالَ للناسِ لعلّهـم يتذكرون » . والسلام .

---

2 ـ 3 الاسراء 17 : 110ك / 6 نار (تصحيح) ـ K / 9 ننمودى (تصحيح) نبودى K / 14 ننهادم (تصحيح) نهـــادم K / 15 النور 24 : 35 م / 16 القصص 28 : 30 ك / 17 الرعـــد 13 : 29 م / 18 ـ 20 ابراهيم 14 : 25 ك / 20 يتذكرون (قرآن) يتفكرون K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳٤۰ — نوشتهٔ آن برادر أعزّه الله برضاه که بمن فرستاده بود ، وچند گونه
سؤال بود . أما تا إین غایت پنج مکتوب نبشتم . همه در جواب ِ کلیت ربّ 3
محمد ٍ لم یخلق محمداً بود . وسخن در آن مسأله مختصر فرا گرفتم . چه
به‌سرّ قدر کشید ، وخوض کرده می‌شد در علومی که بیانش به‌تحریم نزدیک
تر از آن بود که به‌إباحت . وچون ابتدا کرده می‌شودگاه گاه عنان ِ قلم را 6
اختیار أز دست من ستاند، وچیزی نوشته می‌شود که نا نبشته به . وإنّ من
فتنة العـالِم أن یکون الکلامُ أحبُّ إلیه من السکوتِ . در برابر ِ من
می‌ایستد ، چون نوشته شد پشیانی کمتر می‌گردد . والله تعالی بفضله 9
وکرمه یکفیني شرَّ قلمي ولساني وشرَّ نفسي ، فمن وُقِيَ شرَّ نفسه
فقد وُقِيَ الشرَّ کلَّه .

۳٤۱ — پرسیده بود که چون « والصبح ِ إذا تنفس » آن بود ، « واللیل إذا 12
عسعس » چه معنی دارد . « ولا أقسِمُ بالشَّفَقِ » . ودر معنی قسمهای قرآن
که چرا خدای تعالی قسم یاد کرد به‌أفعال که « والسماءِ والطارق » ، « والأرض ِ
وما طحاها » والشمس والقمر والنجم واللیل والنهار « وَنَفس ٍ وَمـــا 15

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما تند شدن نامه ها) المکتوب الرابع والستون K /
12 التکویر 81 : 18 ك / 12 : 13 التکویر 81 : 17 ك / 13 الانشقاق 84 : 16 ك /
14 الطارق 86 : 1 ك / 14 ـ 15 الشمس 91 : 6 ك / 15 الشمس 91 : 7 ك .

* * * نامهٔ هشتادو نهم K 46 * * *

سَوّٰها » وتا آنجا که گوید : « والعادیات ضَبْحاً » . وعلی الجملة ، چون
بگفت : « فلا أقسِمُ بما تبصرون وما لا تبصرون » به همهٔ موجودات ملکی
3 وملکوت یاد کرد . أمّا تو ندانی که آن چه معنی دارد . وآن إشکال در
آن مکتوب برخیزد . ودر إین مکتوب چیزی دیگر نویسم که « واللیل إذا
عَسعَس » چه معنی دارد . أگر « والصبح إذا تنفّس » آنست که در جواب
6 آن برادر را – متعنا الله به – نمودند .

۳٤۲ – ویك قاعدهٔ کلّی بدان که بسیار سود دارد . در خبراست که
إنّ للقرآن ظهراً وبطناً وحداً ومطلعاً . وربما یروی هذا الخبر موقوفاً علی
9 علي بن ابي طالب . وهم چنین مصطفا – صلعم – می گوید : لا یکون الرجلُ
فقیهاً حتی یکونَ لِلقرآنِ عِندَه وجوهٌ کثیرةٌ . وهذا أیضاً ممـا یروی
موقوفاً علی بعضِ الصحابةِ غیر مرفوعٍ إلی الرسول – صلعم – وگفته أند :
12 لکلِ کلمةٍ ألف فهم ، وما بقي من فهمـه أکثر . ومرا صدقِ إین ذوق
استو یقین است . وهم چنین علی ابن أبي طالب می گوید : لو شئت لاوقرت
أي لأثقلت من تفسیر سورة الفاتحةِ . تفسیرِ أو چون چنین بود ، در کلمهٔ
15 شصت هزار بل ششصد هزار فهم بیش باید ، ودلایل إین معنی أز حدّ حصر
بیرون است . ومقصود آن است که تفسیرِ قرآن ، نه همه آن است که در
ظواهرِ کتب میبینی ، چه آن همه أگر جمع کنی بیست مجلد بیش نباشد .
18 أکنون أگر خواهی « واللیل إذا یغشی والنهـارِ إذا تجلی » این شبو روزِ
ظاهر است که در عالمِ ملك میبینی .

---

1 الشمس 91 : 7 ك / العادیات 100 : 1 ك / 2 الحاقة 69 : 38 ك / وما (قرآن) وبما K / 4 ـ 5 التکویر 81 : 17 ك / 5 التکویر 81 : 18 ك / 8 مطلع K مطلق (ص 224 س 9) / 12 الف (تصحیح) من الف K / 18 اللیل 92 : 1 و 2 ك .

پس در این فهم « وما خلق الذكر والانثى » این قالب ظاهر بود که
هم أز عالمِ ملك بود . وآنگاه « إنّ سعيكم لشتى » حركاتِ مختلفِ قوالبِ
آدميان بود . يكى جولاهى كندو ديگرى حلاجىو ديگرى پادشاهىو 3
ديگرى نجارى .

٣٤٣ — وأگر این سورت را إلى آخرها بر این منهاج شرح دهمو
بنويسم ، بتطويل أنجامد . ومرا در این ره تفكر بكار نيايد ، بل همه 6
چون چيزى بود مخزون در دلِ من ، وبقدرِ حاجَت أز آن خرج مى كنم
« ومن يؤتى الحكمة فقد أوتيَ خيراً كثيراً » أى الفهم في الكلام . علما گفته
أند بدايتِ حقيقتِ زهد روى به كسى ننمايد تا این فهم پيدا نشود . أما این 9
تفسير در « والليـــل » درست بود . أمّا أگر كسى را به عالمِ ملكوت راه
دهند ، ودلِ أورا بازو دهند كه « لِمن كان له قلبٌ » ، « أوَلم يسيروا في
الأرض َفتكونَ لهم قلوب » أز « والليل إذا يغشى » ظلمـات بشريت فهم 12
پس . « والنهـــار إذا تجلى » روىِ دلِ بود كه « فهو على نور من ربه » .
« يخرجكم من الظلمات إلى النور » آخر این بدانى كه این ظلماتو نور بهروزو
شبِ ظاهر مىخواهـــد زيرا كه گويد : « هو الذي صلى عليكم وملائكته 15
ليخرجكم من الظلمات إلى النور ». واین صلوات أز خداى تعالى وأز ملائكه به
كافران نرسد « والذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى
الظلمات »، « و الله ولي الذين آمنوا » ، « ذلكم بأنّ اللهَ مولى الذين آمنوا وأن 18
الكافرين لا مولى لهم » ، « أوَمَن كانَ ميتاً فأحييناهُ وجعلنا له نوراً يمشي به
في الناس ، كمن مَثَلُهُ في الظلماتِ ليسَ بخارجٍ منها » .

٣٤٤ — « والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى » این بود . پس « وما خلق 21

1 الليل 92 : 3 ك / 2 الليل 92 : 4 ك / 8 البقرة 2 : 269 م / 10 و 12 الليل
92 : 1 ك / 11 ق 50 : 37 ك / 11 ـ 12 الحج 22 : 46 م / 1 الليل 92 : 2 ك /
الزمر 39 : 22 ك / 15 ـ 16 الاحزاب 33 : 43 م / 17 ـ 18 البقرة 2 : 257 / 18 البقرة
2 : 256 م / 18 ـ 19 محمد 47 : 11 م / 19 ـ 20 الانعـــام 6 : 122 ك / 21 الليل
92 : 1 ك / الليل 92 : 3 ك .

الذکر والانثی » صفتِ جان بود نه صفتِ قالب . هرکه أورا شیطان مسخر دارد که « واستفزز من استطعت منهم » . إین کس ، انثی صفت بود وهرکه
3 شیطان أورا درزیرِ پا تواند آوردن . إسم مردی آنکس را بود که « رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله » ، « إن عبـــادی لیس لك علیهم سلطان » .

6 ۳٤٥ — « لا کالذي يتخبطه الشیطان مِنَ المس » . مصطفا — صلعم — می‌گوید : السکرانُ عَروسُ الشیطانِ . هرکه عروسِ شیطان بُوَد ، أنثی صفت است واسمِ مردی در عالمِ ملکوت برونیفتد . رابعه مرد صفت ،
9 بوجهل کم أز زن . چون « وما خلق الذکر والانثی » این بود ، « أن سعیکم لشتی » طاعت‌و معاصی بود ومقصود آن است که إین فهم با فهمِ أول متناقِض نیست ، وواجب نیست که گویند : شب وروزِ ظاهر می‌خواهد لا غیر .
12 زیرا که نورو ظلمت دوگونه است ، یکی ملکی ، یکی ملکوتی ، وملك وملکوت هم أز أو است. وچون روا است که به‌ملك قسم یاد کند، به‌ملکوت هم روا است . لا بل آن أولی‌تر بود من بعض الوجوه که ملکوت بدو نزدیك‌تر
15 است أز ملك . در صفتِ منزهی أز بسیار صِفتَ لم یزل را نیز بود ، وحقیقت دان که هردو هست در دو مقام . وفهم ثالث جز در مقام جزویّات نیست . « واللیل إذا یغشی » صِفتِ « یُضِلُّ مَن یَشاءُ » وآن نورِ سیاه را نقط برید
18 دان . « والنهار إذا تجلی » صفتِ « یهدی مَن یَشاءُ » و « ما خلق الذکر

1 اللیل 92 : 3 / 2 الاسراء 17 : 64 ك / 4 که (تصحیح) ـ K / النور 24 : 37 م / 4 ـ 5 الحجر 15 : 42 ك / 6 البقرة 2 : 275 م / 8 برو (تصحیح) بر K / 9 اللیل 92 : 3 ك / 9 ـ 10 اللیل 92 : 4 ك / 14 بعض (تصحیح) نقص K / 16 جزویات (تصحیح) جزویتات K / 17 اللیـــل 92 : 1 ك / الرعد 13 : 67 م / 18 اللیـــل 92 : 4 ك / یونس 10 : 25 ك / اللیل 92 : 3 ك .

والأنثى » آنكه صفتِ يُهدى ويُضل هردو در آن صفت محو شود . پس
يهدى ويضل يكى باشد . أگر « والصبح إذا تنفّس » نهاد محمدى است ، يريد
3 أزل رحمت است وخلعت صفتِ يَهدى دارد كه « وما أرسلناك إلّا رحمةً
للعالمين » . پس « والليل إذا يغشى » نهاد إبليس بود كه صفتِ « يُضلُّ »
بخلعتِ أو دارد . ويهدى ويضلُّ يكى باشد . وهردو صفت أز آن است .

6 ٣٤٦ — أما تفاوت أز غرضِ تو أفتاد . آنها كه غَرَض در إيشان رسيد ،
وأورا أز بهر أو پرستيدند نه از بهرِ غرضِ خود، مرد صفت آمدند . وآنها كه
أو را از بهرِ غرضِ خود پرستيدند كم از زنان بودند كه « ومن الناس من يعبد
9 الله على حرفٍ » أي على وجهٍ لا على كلّ حالٍ . چون بهشت يا بند با ميدِ حلوا
وقليه ومرغهاى مسمى عادت كنند . أگر بهشت رسد عبادت دوست ندارد
كه تحويل كند « لا يبغون عنها حِوَلاً » نخواهند كه أز بهشت خلاص يابند .
12 اين قوم كه أورا أز غرضِ خود وحظوظ شهوانى پرستند، واز براى اين
چيزها خواهند ، كمتراز زنان باشند بنزديك مردان . پس « وما خلق الذكر
والأنثى » اين بود .

15 ٣٤٧ — بجلالِ قدر لم يزل كه چون تفسير « والليل إذا يغشى » ابتدا
كردم ، أگر أز اين معانى كه نوشتم ذره‌اى در علم من بود ، يا در خاطرِ من
گذشت، تا دانى « ومن يتقِ الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يَحتسبُ ».
18 « أن تَتقوا الله يجعل لكم فرقاناً » أي نوراً تُفرّقونَ به بين الحقِ والباطلِ .
« واتقوا الله واسمعوا » و« اتقوا الله واعلموا » فاذنوا بين يَدَى باذان الروحانيين،
لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطرَ على قلبِ بشرٍ .

21 ٣٤٨ — إذا رأيتم رياض الجنة فارتعوها . قيل : يا رسول الله وما
رياض الجنة ؟ قال : مَجلسُ العلمِ . إنّ منبرى هذا ترعةٌ من تُرَعِ الجنةِ .

2 التكوير 81 : 18 ك / 3-4 الانبياء 21 : 107 ك / 4 الليل 92 : 1 ك / 8-9 الحج 22 : 11 م / 11 الكهف 18 : 108 ك / 13-14 الليل 92 : 3 ك / 15 الليل 92 : 1 ك / 17 الطلاق 65 : 2 م / 18 الانفال 8 : 229 م / 19 المائدة 5 : 108 م / البقرة 2 : 194 ، 196 ، 203 ، 223 ، 231 ، 233 م .

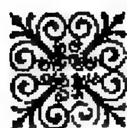
أي باب من أبوابها. چرا چنین بود ؟ أز بهر آنکه چون بر منبر رفتی دَر هایِ
بهشت باز گشادندی . وفُتحت لَه أبوابُهـــا . ما بين قَبري ومِنبري
3 روضة مِن رياضِ الجنةِ . چون أز منبر به زیر آمدی ، آن درِ دیگر فرا
کردندی . صحابه گفتند : چون باخانه می‌رویم ، آن صِفت نمی‌بینم در
خود که در پیشِ تو می بینیم . گفت : لو بقيتم في منازِلِكم على ذلك
6 لَصافَحتكُم الملائكةُ .

۳٤۹ — « قالَ لهم خزنتها : سلام عليكم طبتم فادخلوهـا شاكرين »
عجبا أز إين لفظ وأز إين اختلاف . ومن آياته « إختلاف ألسنتكم وألوانكم »،
9 « إنَّ سَعيَكم لشتى » . أگر گویی : چرا در « والليل إذا عَسعس » به‌إبليس
قسم یاد کرد ؟ من گویم چرا بنزديك ظاهريان به‌شبِ ظاهر قسم یاد کند .
أگر ظاهرِ آن أفعالِ أو است تا گویند : وربّ الليل ، پس إبليس هم أز
12 فعلِ أو است ، أی وربّ إبليس . همی دارد از مصطفا — صلعم — که
« والليل إذا عسعس » شبِ ظاهر است . آخر « يخرجونهم من الظلمات إلى
النور » هم از قرآن است. وإين ظلمات‌و نور نه ظاهر است باتفاق . وحقيقت
15 آن است که به‌خود قسم یاد کند . أگر « والصبح إذا تنفَّس » أز صِفتِ
« يهدي من يشاء » بادید آید ، پس « والليل إذا عَسعَس » أز صِفتِ « يضل
من يشاء » بادید آید . وفرقی نیست در أوصافِ أزل . أگر تورا « يهدي »
18 بهتر آید ، آن أز خود پرستیِ تو است . خدا پرستان أوصافِ أورا برابر
دانند که خود برابر است . وأزو أورا خواهند نه بهشت را .

۳٥۰ — عیسی قومی‌را دید که می‌گفتند : نَعبدُ اللهَ خوفاً مِن نارِه
21 فَقالَ — عم — : فخفتُّوا ما خفتم . وقومی‌را دید که می‌گفتند : نَعبدُ اللهَ

7 الزمر 39 : 73 ك / 8 الروم 30 : 22 / 9 الليل 92 : 4 ك / 9 و 13 و 16
التكوير 81 : 17 ك / 13 ـ 14 البقرة 2 : 256 م / 15 التكوير 81 : 18 ك / 16 يونس
10 : 25 ك / 16 ـ 17 الرعد 13 : 27 م .

رَجاءً لجنّتِه فقال لَهُم : فخلوا ما رَجَوتُم . پس به‌قومی رسید که
می گفتند : نَعبدُ اللهَ لا خَوفاً من نارِهِ ولا طمعاً في جنّتِهِ ، بل لجلالِهِ
وجمالِهِ وعَظَمتِهِ . عیسی – عم – گفت : أنتُم أولیاءُ اللهِ حقّاً ، معکم 3
أُمِرتُ أن أجلِس . قرآن را با هر دلی سرّی است وباهر جانی زَبانی دارد .
باش تا « حمعسق » بدانی . از أهلِ قرآن بیفی به هیچ حال تا غلطی
نپنداری ، چون دیگران که عالمیان در جوالِ پندارند ، إلا من شاء 6
الله تعالی .



5 الشوری 42 : 1 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

٣٥١ — أي عزيز أطالَ بَقاكَ في طاعَتِه . بدانكه در دنيا تورا كامل
الدَّوله مى‌خوانند ، أرجوا كه دَر ملَكوت نيز فردا تورا لقب همين بوَد .
وَإنَّكَ لا تَدري ما اسمكَ غداً ، قولِ نَبوى است . كالِ دولت ، هيچ
دانى كه آنجا كِرا خواهَند بودَن ؟ أهلِ « لا إله إلا الله » را ، جَعَلَنا اللهُ
وَإيَّاكَ مِنهُم ، وَلا تَركَنا على مَـــا نَحنُ فيهِ وعليهِ مِنَ النِّفاقِ
وَالشِركِ وَالزَّلَلِ وجَعَلَنا مِمَّن خاطَبهُم في كَلامهِ القَديمِ ، حَيثُ
يَقولُ في كِتابِهِ العَظيمِ : « ما كانَ اللهُ لِيذَرَ المؤمِنينَ على مَـــا أنتُم
عَلَيهِ حَتى يَميزَ الخبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ » . جوان مردا ! « هؤلاءِ قومُنا
اتَّخذوا مِن دُونِه آلِهَةً لَولا يَأتونَ عَلَيهِم بِسلطانٍ بَيِّنٍ » . نه همه
بُت پرستانند « أفرأيتَ مَن اتَّخذَ إلهَهُ هَواهُ » . والهَوى أبغَضُ إلهٍ
يُعبَدُ مِن دونِ اللهِ في الأرضِ . تَعسَ عَبدُ الدِّرهَمِ وَالدِّينـــارِ
وَالخَميصةِ والزَّوجة .

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب التاسع والاربعون K ومنهـا بسم . . . الرحيم وبه نستعين L M ومن رسائله ٣٦ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 أي . . . طاعته M K برادر اعز را بقا بادو سعادت I L P – N / 3 مى I L M N P – K / در ملكوت نيز I K L P M فردا آنرا در عالم ملكوت نيز N / فردا . . . بود M فردا تورا هم كامل الدولة لقب بود K فردا برهمين لقب بود I L P لقب كامل الدولة بود N / 4 كال دولت I K L P لقب كامل الدولة N كامل الدولة M / 5 كه K M N – I L P / 6 ولا تركنا I L M N P – K / 8 – 9 آل عمران 3 : 179 م / 9 – 10 الكهف 18 : 15 ك / 11 پرستانند I L M N P پرستان بودند K / الجاثية 45 : 23 ك / أبغض L N العص I P بيض M بيض K / 12 يعبد I K L M P عبد N / من دون الله N – I K L M P / تمس K L M N – P L .

. . . نامهٔ نودم . P 63 . N 96 . M 92 . L 57 . K 49 . I 51 . . .

۳۵۲ – إبراهیمِ خَلیل گویَد : بار خدایا « واجنبنی وبنيَّ أن نَعبُدَ الأصنامَ ». دیگران را چه قدر بوَد ؟ جوان مردا ! أو گفت : « حَسبيَ الله » و « أسلَمتُ وَجهیَ لِلّهِ » . جبرئیل أورا برمحك زَدو گفت : أَلَكَ حاجَةٌ ؟ در منجنیقِ نمرود ، ودَر میانِ هَوا گفت : زَحمت دور دار أی جبرئیل ، أمّا إلیكَ فلا ! گفت : أزو باری مستغنی نیستی . گفت : « لا تأخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نومٌ » . حَسبي مِن سؤالي عِلمُهُ بحالي ! .

أز حالِم أگر عالمیان بی خبر ند   أز عالِم آن بس که تو حالِم دانی

وجلالِ لَم یَزل ولا یَزال ، أورا دَر دَعوی « حَسبيَ اللهُ » و « أسلمتُ وَجهي لله » خود تَصدیق کَرد ، چون بگفت : « وَما کانَ مِنَ المشرِکینَ » . و « مَا کانَ إبراهیمُ یهودیاً ولا نصرانیاً وَلکِن کانَ حَنیفاً مُسلماً » . دَر دُعایِ بامدادِ ، آخر هَر روز میخوانی « مِلة إبراهیمَ حَنیفاً وما کان مِنَ المشرِکینَ » . دَر دُعایِ بامداد آخر هر روز می خوانی با این همه کمال دولت می گوید : « أجنبي وبنيَّ أن نَعبُدَ الأصنامَ » .

۳۵۳ – إبراهیم این بود که این گفت . آنکه گفت : أمّا إلیكَ فلا ، « وحَسبيَ الله » و « أسلمتُ وجهي لله » نه إبراهیم بود . باوَرت نَبوَد « واتّخَـذ اللهُ إبراهیمَ خلیلاً » . أو چون کسی را دوست گیرد بِشرطِ فنایِ

1 بار خدایا N – P M L K I / 1 – 2 ابراهیم 14 : 35 ك / 2 – 3 التوبة 9 : 129 ك / 3 آل عمران 2 : 20 م / زد P M L K I زند N / 4 در منجنیق P M L K I گوید در منجنیق N / گفت . . . دار P L K I گفت زحمت دور M زحمت از میان دور N / 5 – 7 جبرئیل . . . دانی P M L K I – N (زیر تعمیر صحافی رفته است) / 5 فلا گفت P L I – M K / نیستی P M L I نبینی K / 6 البقرة 2 : 255 م / 6 حسبي . . . بحالي P M L I – K / من P I – M L / 7 حالم دانی P M L I دانی حالم K / 8 جلال P L K I جلالت N M / التوبة 9 :129 ك / 8 – 9 آل عمران 3 : 20 م / 9 آل عمران 3 : 67 م / 10 آل عمران 3 : 67 م / 11 – 12 آل عمران 3 : 95 م / 10 – 12 ما . . . خوانی P M L K I – N / 12 همه P N L K I – M / 14 آنکه گفت P N L I الك حاجة K – M / 15 التوبة 9 : 129 ك / آل عمران 3 : 20 م / 16 النساء 4 : 125 م / دوست P M L I بدوست N K / بشرط فنای P N M L I شرفتنا K .

أو بُوَد. أز مصطفا ـ صلعم ـ مِصداقِ اين حديث بشنو كه چون بَيان كند، حكايةً عَنِ اللهِ تعالى : فاذا أحببتُهُ كنتُ سَمعَه وبَصرَه ويَده ولِسانَه، فبي ينطقُ وبي يَسمعُ وبي يَبطِشُ وبي يُبصِرُ .

۳٥٤ ـ آن نقطهٔ خِلت بود كه گفت : أى جبرئيل زَحمت دور دار ! آتش گِردِ أو چون گرَدد « برداً وسَلاماً » . جز يا مؤمن فانَّ نورك أطفأ لهبي ، وعزتي وجلالي إنّي لا أتخذُ لخلقي إلا رَجُلاً لو أحرقَ بالنّار لَم يجد لِذلك وجعاً ، ولو أنشر بالمنشار لم يجد لِمسِّ الحديدِ ألماً . أگر بشريَّت بوَد چون نبوَد وأگر نبودَ ، خود چه عجب !

عاشقان برسر همی ريزند خاك　　　من بجاىِ خاك آتش ريختم

أگر نه أز راهِ إبتلا درآيد نشر بمناشير ، آن نقطه واحيّز خود برد ، گويد : « فَلِلّه العِزّةُ جميعاً » ، ليس له شريك في الملك . أمّا أگر دَر ميان نهد كه « فهوَ على نورٍ من رَبّه » ، « وأيَّدهُم بِروحٍ منه » گويد : « وللهِ العِزّةُ ولِرسولِهِ وللمؤمنينَ » .

۳٥٥ ـ جوان مردا ! هان وهان ! تا در تشبيهى نيفتى. أگر جلالتِ آفتاب أز كنگرهٔ كبرياو تعززِ خود بتابد . نطقش همه إين بوَد كه : إنَّ النّورَ لِلشمسِ جميعاً . « وله المَثل الأعلى في السماواتِ والأرضِ » ، « ومن آياتِه

3 ينطق N ـ PMLKI / وبى يسمع وبى يبطش K ـ PNMLI / وبي يبصر PI ـ NMLK / 5 گردد PMLI تواند گشت NK / الأنبياء 21 : 69 ك / برداً وسلاماً PMLI يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم NK / جز NMK خذ PLI / فان K ـ PNMLI / 8 اگر نبود NML اگر بشريت نبود K واگر نه PI / 9 همى NMLK همين PI / 10 من . . . ريختم NK ما . . . ريختيم PMLI / 10 در آيد NMK بود PLI / نشر PMKI نسار L ـ N / بمناشير MK بالمنشار N ـ PLI / 11 گويد K ـ PNMLI / اما K ـ PNMLI / الشعراء 35 : 10 ك / 12 كه M ـ PNLKI / الزمر 39 : 22 ك / المجادلة 58 : 22 ك / 13 المنافقون 63 : 8 ك / 14 هانو . . . نيفتى N هانو . . . غافى K در تشبيهى هان وهان تا نيوفتى PLI / 15 خود N ـ PMLKI / نطقش NM نتطش PLKI / 15 ـ 16 كه . . . آياته K ـ PNMLI / 16 الروم 30 : 27 ك / فصلت 41 : 37 ك .

اللیلُ والنهارُ والشمسُ والقمرُ» وأگر چنانکه آفتاب طلُوع کند وأز مطالع کرمِ وجود خود تابد ، نُطقش همه إین بوَد که النُّورُ لِلشمس ولجمیع الأرضِ ولِکلّ ذرّةٍ ، همه راست است ، دیده میباید که إدراك کند : 3

مرد باید که بُوی دانَد بُرد وَرنه عالم پر أز نسیمِ صبَاست

پنداری که أزو بهروز کارِ موسی چیزی بگشت ؟ حاشا وکلاّ ! در أو زیادت ونقصان کی روا بود ؟ « سُبحانَ ربِّكَ ربِّ العِزّةِ عمّا یَصفونَ » . 6

۳۵٦ — جوان مردا ! « واجنبني وبنيَّ » در آن حال گوید که إبراهیم ، إبراهیم بود ! مصطفـــا — صلعم — میگوید : « لیت ربَّ محمدٍ لم یخلق محمداً . أمّا چون إین حدیث سرا پردهٔ دولتِ خود در دلِ آدمی بازکشد 9
همه إین گوید : أنا سیّدُ ولدِ آدم ولا فخرَ . قطر في فمي قطرةٌ علِمت بها علِمَ الأولینَ والأخرینَ . لا یخفی علیه خافیةٌ في الملك والملکوت ، صفتِ أو بود . عجب مدار که بي یَبصُر وبي یسمع . وأگر أز سمعِو بصرِ أو 12
چیزی بیرون تواند بود ، پس میدان که چیزی براو پوشیده تواند بود .

۳۵۷ — أمّا ندانم که ، علِمتُ علِمَ الأولینَ والآخرینَ را در کدام حال گوید مصطفـــا — صلعم — وإین در کدام وقت گوید که والله لا أدري 15
أمن أهلِ الجنةِ أنا أم من أهل النارِ . أگر محمد بود ، أغضبُ کما یغضب

1 ـ 2 اللیل . . . کرم K - P N M L I / 1 فصلت 41 : 37 ك / وأگر P M L I أگر N / طلوع N که طلوع P M L I / وأز N از P I - L M / 2 وجود N - P M L K I / همه M - P N L K I / النور P M L K I إن النور N / 3 که ادراك کند N نظم M بیت P - L K I / 4 ورنه عالم پراز P M L I که جهان سر بسر N K / 5 به روز گار N M L بر کار K I کرد کار P / موسی P M L I - N K / در P M L I بر N K / 6 الصافات 37 : 180 ك / 7 ابراهیم 14 : 35 ك / 8 ابراهـــیم P K I - N M L / 9 دولت K - P N M L I / 10 قطر P M L K I قطرت N / 12 عجب مدار که P M L I - N K / 12 - 13 بي یبصر . . . بیرون تواند بود K - P N M L I / 12 بصراو P M L I بصر N / 13 او P M L I وی N تو K / 14 را P N M L I - K / 15 گوید که N M بود K که P L I / 16 اگر . . . یغضب N - P M L K I .

البشر وآکل کما تأکل البشر» و «قل إنما أنا بشر مثلکم یوحی إلیّ» قل ما أدري ما یفعل بي ولا بکم. أمّا اگر محمد – صلعم – از میان برخیزد وجلالت این
3 حدیث تابش گیرد، گوید: لَستُ کاحدکم. وعلمت علم الأولین والآخرین و «ما کانَ محمداً أبا أحد من رجالکم».

۳۵۸ – وهرکه در این حال اورا بشر داند کافراست. اوست که
6 اوست. من رآني فقد رأی الحق «من یطع الرسول فقد أطاع الله» کرا زهرهٔ آن بود که اورا بشر خواند؟ «فقالوا أبشرٌ یَهدوننا فکفروا» دوستان او بشر نباشند «ذلك ظن الذین کفروا»، «کونوا ربانیین» «وقالت الیهود
9 والنصاری نحن أبناء الله وأحباؤه. قل فلم یعذبکم بذنوبکم؟ بل انتم بشر ممن خلق. یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء».

۳۵۹ – قول مسیح آنکه گفت: زی پدر خویش می روم. این رمز بود
12 نزد افاضل، چه عاقل دانست که او چه گفت ولیکن رهبان گمراه گشت وهرقل جاهـــل. «إني ذاهبٌ الی رَبِّي» حواریان از عیسی – صلعم – شنودند، گفتند که «المسیحُ ابنُ الله» ندانم که مصطفا – صلعم – پس چرا
15 گفت: فَبِـي یسمع. این طرفه‌تر است از آنکه «المسیح ابن الله» با من بگو که اگر هرچه در قرآن است تو بدانستی «حم عسق. ص. یس»

1 الکهف 18 : 110 ك / 2 اگر . . . خیزد N اما اگر محمد از وجود P M L I اما اگر محمد K / وجلالت P N M L I – K / 3 تابش گیرد P N M L I با من کردست K / گوید . . . کم و N لست کاحدکم گوید و میان P M L I کاحدکم K / 5 داند N M خواندو داند K گوید P L I / 6 اوست N M L K – P I / النساء 4 : 80 م / 7 آن N K – P M L I / التغابن 64 : 6 م / 8 ص 38 : 36 ك / آل عمران 3 : 79 م / 8 – 10 المائدة 5 : 18 م / 11 مسیح N M K میچ P L I / آنکه P N M L I آنچه K / 12 نزد N M بنزدیك K پیش P L I / چه عاقل K دانا P M L I عاقل N / او N K – P M L I / 13 هرقل جاهل P N M L I – K / الصافات 37 : 99 ك / 14 گفتند N K – P M L I / 14 و 15 التوبة 9 : 30 م / 14 – 15 المسیح . . . آنکه M K K I P – N / 14 پس N M K – P L I / 16 بگوکه اگر P L I که اگر M – N K / بدانستی P N M L I ندانستی K .

چیست؟ واگر ندانی بجای جاهلان بنشین! وإنّ من العلم کهیأة المکنون. به‌حقیقت دان. لا بل این خود دور است.

۳۶۰ – «لقد کانَ في قصصِهم عِبرة لأولي الألبابِ» همه در قصص مذکور است «إنّي جاعلٌ في الأرضِ خليفةً» «از قصهٔ آدم وفریشتگان تعَرّی بیش نصیب تو نباید بود که گفت: «يا آدمُ أنبِئهم بأسمائِهم فلمّا أنبأهم بأسمائِهم قالَ ألم أقُل لَكُم إنّي أعلَمُ غيبَ السَّماواتِ والأرضِ» آخر دانی که فریشتگان را در این خلافی نبود که «إنّ اللهَ يعلَمُ غيبَ السَّماواتِ والأرضِ».

۳۶۱ – این نه آنست که تو دانی که این آدمی بلعجب وجودی است، گاه در حقّ او گوید: «وأنتمُ الأعلَونَ واللهُ معَكُم» وگاه «رَدَدناه أسفَلَ سافِلينَ»:

زین گونـــه همی داری زیرو زبرم
تا پای خود از دام تو بیرون نبرم

گفت چه بود؟ گفت:

فلك به نحس همی سعد اگر کند تلبیس
گمان بری که گذشتست بردر إبلیس

آنان را که هست نوشتان بادو ما را نیز بی نصیب مکنادو مگذاراد.

---

1 جاهلان P N M L I جهال K / 2 به حقیقت K تحقیق P N M L I / 3 یوسف 12 : 111 ك / همه در P M L I همه K – N / 3 البقرة 2 : 30 م / 5 نصیب . . . آدم P N M L I نیست این بود K / 5 – 7 البقرة 2 : 33 م / 7 – 8 الارض ... الارض P N M L I – K / 7 – 8 الحجرات 49 : 18 م / 9 آدمی P N M L I – K / بلعجب N M بو العجب P L K I / 10 محمد 47 : 35 م / 10 – 11 التين 95 : 5 ك / 12 همی داری P M L I داری K همی دارد N / 13 خود P M L I – N K / 14 – 16 گفت چه . . . إبلیس P N M L I – K / 15 اگر P M L I را N / 16 ابلیس P M L I تبلیس N / 17 آنان را K آنهـــا P N M L I / نوشتان P N M K I نوشتان L / مکنادو P N M L I – K.

۳۶۲ – جوان‌مردا ! در دعا خضر می‌گوید ، تو نیز می‌گو : اللّهمّ ارزُقني بَردَ عفوِكَ وحلاوَةَ رَحمَتِكَ . واز بهرِ من برادر ، این دعا می‌گو : اللّهمّ طهِّر قلبَهُ مِنَ النّفاقِ . أرجو که أز إدبارِ خود برهیم . امّا هنوز دور است . وعلی اللهِ تیسیرُ کلِّ عسیرٍ وما ذلِكَ علی اللهِ بعزیزٍ . والحمد لله رب العالمین . وصلواته علی محمد وآله أجمعین .



1 می گوید P M L I است N است می‌گوید K / تو نیز می‌گو P M I تونیز می‌گویی L – N K / 2 رحمتك P M L K I مغفرتك N / من برادر این P N M L I برادر آن K / 4 وعلی الله تیسیر P M L K I والله مبشر N / عسیر N K عسیر یسیر P M L I / 5 والحمد . . . العالمین M – P N L K I / وصلواته . . . اجمعین M والصلاة علی نبیه وآله اجمعین L I والصلاة والسلام علی نبیه محمد وآله وعترته اجمعین P وصلی الله علی محمد وآله الابرار N المکتوب الحسون .

امروز که با رهیش کاری دگر است دانم که نه وصل است دامی دگر است
گرتو به هلاك بنده‌ای شاد شوی دارم سر آن که من تورا شاد کنم

(این دو بیت در بند 185 ج 1 چاپ شده است) هیچ دانی که ارادت چه بود ؟ . . . أطاع الله چیست ؟ (دربند 446 ج 1 چاپ شده است) K .

پس نامهٔ 50 K تنها 11 سطر می باشد که دوبیت آغاز آن در بند 185 وباقی آن در بند 446 ج 1 چاپ شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳٦۳ – قال الله جلّ ذکرهُ «یا أیها الذینَ آمنوا لا تُقدّموا بَینَ یَدَي اللهِ ورسولهِ» تابع را شرط آن است که پی برپی متبوع نهد، چون پای درپیش نهاد دعوی متبوعي ظاهر کرد، واستغنای خود از متبوع خود باز 3
نمود. ندیدی که چون مأموم در نماز در پیش إمام شود قدوتش باطل گشت؟ اگر امامی را شایسته نیست، پس اقتدا بدو نباید کردن، واگر 6
شایسته است امامت را، پای درپیش او نهادن و پیش از رکوع و سجود او رکوع و سجود کردن نه کار عاقلان است.

۳٦٤ – اگر متبوع گوید: خودرا بکش! خود را بکشتن فرض راه است. ندیدی که موسی – عم – گفت بنی اسرائیل را که یکدیگر را 9
بکشید «توبوا إلی بارِئکم فاقتلوا أنفسَکم ذلکم خیرٌ لکم عنــــد بارئکم» چندین هزار آدمی کشته شدند تا خدای تعالی گفت «ثم عَفَونا عَنکُم مِن 12
بَعدِ ذَلِكَ» وچون خود را بکشتن فرض بود در راه متبوع مال را وزن و فرزند را چه محلّ؟ اگر حکم کند که زن را طلاق ده، یا مال را به آتش و آب انداز، یا فرزند را به آتش بسوز! همه فرض گردد. 15

---

1 بسم ... الرحیم P I بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۲۲ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 جل ذکره P M I سبحانه وتعالی N / 2 – 3 الحجرات 49 : 1 م / 3 متبوع P I – N M / پای P M I – N / 4 متبوعی N M متبوع P I / خود P M I – N / 5 ندیدی M یا ندیدی P I تابع نبود ندی N / در نماز P M I – N / شود P I بود N M / قدرتش P M I قدرتش N / 6 گشت P M I است N / امامی N M امام P I / واگر N M اگر P I / 7 امامت را P M I – N / او N M – P I / 8 او N M وی P I / 9 راه P M I – N / 10 یکدیگر P M I خود N / 11 البقرة 2 : 54 م / 12 هزار N M هزار هزار P I / 12 – 13 البقرة 2 : 52 م / 13 راه P N M I امتثال فرض متبوع دیگری را کشتن چه قدر دارد وچون قتل نفس فرض بود در راه (حاشیهٔ N بخشی ازین عبارت در M نیز آمـــده لیکن خط خورده است) / زن و P M I – N / 14 مال را N مال P M I.

* * * نامهٔ نود ویکم. P 55 . N 22 . M 67 . I 43 * * *

۳٦٥ ـ امّا نه هر مدعی را بدین محکّ زنند. خلیل صفق ـ صلعم ـ را شاید که گویند: اسماعیل‌را قربان کن‌و زید نَسَق را گویند که زن را طلاق 3 ده! باش تا روز قیامت که زید را در عرصات آورندو أوریا را گویند: ای تردامن! دعویِ أمق کردی؟ امروز آن روز است که رویِ مُدّعیان سیاه کنندو مخنثان را بهخود بینا گردانند. امّا جمالِ محمدی ـ صلعم ـ باید که 6 چنین صید کند. داود را درین عالم راه ندادند. مصراع: آهوان را کی رسد کبرِ پلنگِ بربری.

۳٦٦ ـ جلالِ ازل یك تجلی کندو نقدِ أوّلین‌و آخرین بتاراج دهد، 9 وگوید: مدّعیان را بیارید، وصدو بیست وچهار هزار نبی آنجا نیست گردند. هیچ تمیز ایشان را بنماند که «سبحانك لا علم لنا» پس جمالِ أزل خود را عَرض کند تا «إلّا ما علمتنا» گفته شود، واگر نهجمالِ معشوق بودی 12 گنگ‌و لال ابد بما نندندی. أما: ید تَشُجُّ وآخر منك تأسوني؟ چه دانی که خلافِ متبوع چه بود؟ زنـّار بَربستن به نسبت با آن هیـــچ نیست «لا ترفعوا أصواتكم فَوقَ صوتِ النبي ولا تجهروا لَه بالقولِ كَجَهرِ 15 بَعضِكُم لبعض» آنگاه چبـــود؟ «أن تَحبِط أعمالُكم وأنتم لا تَشعُرونَ» یا سیّد الاولین والآخرین! الله الله! سبحانه سبحانه! صل وسلّم! حاشیهٔ دولتی که توراست بر ایشان جلوه ده! که إني لست كأحدكم.

18 ۳٦۷ ـ جوان مردا! هرکه پندارد که این تعظیم محمّد را است ـ صلعم ـ

1 بدین P N I براین M / 2 راجع به زیـــد وزینب ص 201 و 243 دیده شود / 3 ده N M ده یا مال را بآتش وآب انداز P I / در N ـ P M I / آورندو P M I آرند N / داستان گرفتن داود زن أوریای حق را، در تورات سفر ملوك 2 فصل11 دیده می شود / 5 ومخنثان... گردانند P M I ـ N / 6 مصراع: N بیت M I ـ P / 8 کندو P N I که بکند N / 9 بیارید P N I بیایـــد N / 10 که سبحانك P M I ـ N / 10 و 11 البقرة 2: 32 م / 11 کند P M I دهد N / بودی P M I بود N / 12 ابد N ـ P M I / اما P M I اما مصراع: N / 13 بر P M I ـ N / 14 ـ 15 الحجرات 49: 2 / 15 آنگاه N که انگه P M I / 15 ـ 16 الحجرات 49: 2 م / 16 الله... سبحانه P I ـ N M / صل وسلم I صلی علیك وسلم P ـ N M / 17 که انی P I اني P M.

أو بت‌پرست بود ومشرك . آن همه تعظیمِ جلالِ أزل است ، که « من
يُطِعِ الرَّسولَ فَقَدْ أطاعَ اللهَ » من‌و تو در میانِ آدمیان تواندبود .
بنده‌را با خدا کی رسد که من وتو گوید ؟ 3

بارنامه ماو من در عالمِ حسّ است‌و بس
چون از این عالم برون رفتی نه‌ما ماند نه‌من

این تشریف نه بس است خلیل را که گویند : اسماعیل را قربان کن . 6
جانِ خود باید که بشکرانهٔ این ، در میان نهد که اورا برچنین محکی‌زنند .

روزی که بود دلم‌زِ جانان پردرد
شکرانه هزار جان فدا باید کرد 9
کاندر سرِ کوي عاشقی أی سره مرد
بی شکر قفایِ نیکوان نتوان خورد

۳٦۸ – کالِ زید را این بس نکند که در دنیاو در آخرت در حق أو 12
گویند : « فلما قضى زيد منها وطراً زوّجناكها » خود پرستان را گویند :
شمارا شب خوش باد که ما عاشقانِ خودرا نیك دانیم . زکریای پیغامبر را
به أرّه به‌دونیم در آورید ، وأگر آهی کند نامش از جریدهٔ أنبیا محو کنید 15
گفت : چبود ؟ گفت : آری ، معشوقه کال است کمی می‌طلبد . أگر عنایتِ
او دارایی کند بسر شود ، یانه ، خرلنگ آدمی چکند ؟ صیادانیم وخود

1 ومشرك P M I بلکه مشرك N / آن همه M آن P I این هم N / 2 آدمیان P M I
- N / 3 گوید P M I گوید بیت N / 4 حسّ P N I حسی M / 5 ماند P M I بیفی
N / 7 نهد P M I نهی N / زنند N M I زنند رباعی P / 8 دلم P M I دلت N / 11 شکر
M شکر که N سنگ P I / نیکوان نتوان M نیکوان باید N دیگران نتوان P I /
12 که N - P M I / ودر N و P M I / 12 - 13 در حق . . . پرستان را N M
- P I / 13 گویند N M گوید P I / 14 پیغامبر N N - P I / 14 بدونیم N -
P M I / جریدهٔ P M I دیوان N / 16 چبود . . . آری P M I - N / معشوقه P I
معشوق N M / کمی M کمی که P I دلم N / 17 دارایی N M دار بی P I / صیادانیم I
مصراع صیادانیم N ع : صیادانیم P M .

شکارِ خویشم . أما چون عنایتِ أو بهخودیِ خود بهزبان عاشق حدیثی کند این چنین گوید :

3 من بارِ غمت بههمتِ خویش کشم
هر چنـــد جفا بیش کنی بیش کشم

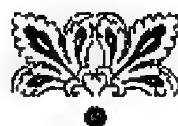
دستی که بدان پیش تو آوردم دل
6 آن دست بهجان دارم تا پیش کشم

۳۶۹ — در این مقام أگر مویی أز عاشق مانده بود، بارِ آسمانو زمین روی بدو نهد . واگر مستو خراب بود جان ببرد . یا رسول الله تو چه
9 میگویی ؟ أجوعُ یوماً وَأشبعُ یوماً، خیرُ الأمورِ أوسطها . تا روز جوع میگویم که ‹خذ رضا نفسِكَ من نفسي في عافية ، ولیت ربَّ محمّدٍ لم یخلُق محمداً . وچون روز شبع بودو حوصله پر باشدمیگویم : آدمُ ومن دونَهُ تحتَ
12 لوائي یومَ القیامَةِ . اگر صاحب بصیرت را کمالِ کار معلوم بودی، زهرهٔ أو پاره پاره شدی، امّا « فاغشیناهم فهم لا یبصرون » این رحمتِ أزلست که بردوستانِ خود میباراند ، بیگانگان پندارند که لعنت است که بر دشمن
15 میبارد ، هیهات ! لَیسَ في القرآنِ ذِکرُ الأعداءِ ولا خطابٌ مع الکفّار . کالِ تابشِ آفتاب چون بهمیوه رسد بسوزد . أگر بهکال پختگی خواهد

---

1 به P I از N M / عاشق حدیثی P M I عاشقی حدیث N / 2 این چنین P I این M مین N / گوید I گوید رباعی P N گوید بیت M / 6 تا P M I در N / 7 مویی M مومی P I یك موی N / بار P M I بلای N / 8 روی بدو P I روی بوی M برو N / واگر N M اگر P I / تو N M وباتو P I / 9 روز جوع P M I چون روز جوع بود N / 10 ولیت N M او لیت P I / 11 باشد P M I شود N / 12 أو N M — P I / 13 پاره P M I — N / شدی N M گشتی P I / یس 36 : 9 ك / 14 بارانـــد N M بارد P I / 15 هیهات P M I وهیهات N / 16 به کال M کال P N I .

رسیدن، أورا تابش باطن باید أولا پس تابش ظاهر، که هو الظاهرُ والباطنُ
أو به داند « وهو بکلّ شيءٍ علیم » لوکشفها لأحرقت سُبحاتُ وجهه
كلَّ مَن أدرَكَ ببصره . چه گویی! أرحمُ الرّاحمینَ وأقدرُ القادرینَ وأعلمُ 3
العالمینَ تعالی وتقدّس را بباید آموخت ، که بندرا به کمال دولت چون باید
رسانید ؟ اللهم ارزقنا منك أحسنَ الأرزاقِ ، ولا تؤاخذنا بسوءِ أعمالِنا
وأقوالِنا. واجعل حركاتِنا وسكناتها خالصةً لوجهك الكريم . یا من لا یخفی 6
علیه شيءٌ . والسلام والحمد لله رب العالمین ، وصلواتُه على محمدٍ
وآله أجمعین .



1 رسیدن PMI - N / که هو M هو PI - N / 2 الحدید 57 : 3 م / 3 ببصره PMI ببصر N / 4 تعالی وتقدس‌را PI را N - M / باید N - PMI / 5 رسانید PMI رساند N / اقوالنا N احوالنا M - PI / 6 خالصة N - PMI / 6 - 7 یا من . . . شيء N - PMI / 7 والسلام PNI - M / الحمد . . . العالمین N - PMI / وصلواته . . . اجمعین PNI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۷۰ – سَلام و دعا می‌رسانَم آن برادرِ أعز را أطال اللهُ بقاءه وَسلَكَ به سَبيلَ السَّعادةِ القُصوی . أی دوستِ عزیز ! هیچ دانی که سَعادتِ قُصوی چه بوَد ؟ دَوامِ اللِّقا بوَد که «ثَمرهٔ» «ورِضوانٌ مِنَ الله أکبر» است و «لِقاءُ الله» را تُحفی است که أز دُنیا برَند . وآن «معرفةُ الله» است وحقیقتِ مَعرفَت در نطق نیاید ، زیرا که بَر حروف وَکلمات متعذّر است .

۳۷۱ – لعمری ، چون کمالِ کرَمِ أزلی أز مبادیِ این مَعرفت خواهَد که خَلقِ عالم را لا بل دوستانِ خودرا خبری دَهَد همچنین گویَد که «حم طه یس الم» این حروف مُقطّع پَردهٔ جمالِ مبادیِ مَعرفت است . وچون مَبادیِ معرفت این بوَد چه گویی در مُنتهایِ آن ! هَرگز عبارتِ کسی برسد بدان ؟ هَیهات ! جانِ قدسی دانَد که مَعرفَت چه بوَد که أگردلِ آدمی دوأسبه در نشینَد وخواهَد که به‌گردِ سُمِ کمیتِ بوبکر صدّیق رسد آنجا که جانِ پاکِ أو قوتِ مَعرفَت نوش می‌کند جز بازماندگی و درماندگی نصیبِ أو نیاید .

---

1 بسم . . . الرحيم PI المكتوب الحادي والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ۷ بسم . . . الرحيم N ومنها بسم الرحيم RL / 2 آن RPNLKI - M / أعز RPMLKI - N / 3 اي . . . كه PNMLI - K / 4 - 5 اللقاء . . . - را RPMLKI لقاء الله بود بر دوام لقاء الله واكه ثمرة رضوان من الله اكبر ست N / 4 - 5 التوبة 9 : 72 م / 7 متعذر NMK متغير RPLI / 8 ازلى RPMLI - NK / 9 همچنين RPLKI همه چنين NM / 11 در RPNMLI به K / 12 كسى برسد K رسد RPMLI برسد N / بدان RPNLKI - M / 13 دل آدمى PMLKI آدمى را دل N / در RPNLKI بر M / به PLKI در NM - R / 14 رسد RPMLKI نشنيد N / آنجا PNMLI آنرا RK / مى كند NM كند RPLI كرده باشد K / باز NM - RPLKI .

* * * نامهٔ نودو دوم . R 4 . P 92 . N 7 . M 37 . L 86 . K 31 . I 80 * * *

۳۷۲ – وهان ! وهان ! تا نپنداری که إین أز گزاف نوشته می آید .
باش تا آنجا رسی که من دانم . اگر تو را نهاده أند آنگاه خنگِ عمری
وکمیتِ بوبکری بینی بَردَر گاهِ دولتِ إیشان زین کرده . تو هنوز بس 3
دوری چه گویَم واتو . دیدهٔ آن مدّعی کنده باد که نادیده چیزی گوید
یا نویسد . أیْ دوست ! مقصودِ من کاری دیگر است . إین معرفت را
که بگفتم تخمی هست . طالبِ آن تخم باش ، تا بود که روزی تورا دولتی 6
دست دهد یا به طفیلِ مردی تورا راه دهند که : ألا فتعرَّضوا لها عسی
أن تدرِککم فلا تَشقوا بعدها أبداً .

۳۷۳ – هیچ دانی تخم معرفتِ حقیقی چیست ؟ بشنو که وامـــا 9
گفته أند : علِّم مجّاناً کما علِّمتَ مجّاناً . تخم معرفت علم یقینی است
العِلمُ بالله ، می خواهم تا گمانی غلط نبری . إشارتِ قرآن آنجا که گوید :
« إنما یخشی اللهُ مِن عبادِهِ العُلماءُ » ، بدین علم است . ونپنداری که إین 12
علمِ یقینی هرجایی بود ، وهرکسی بدان راه برد ! أز هزار هزار
سالِك یکی را به علم یقینی راه نبود . چندین هزار افتاده را در راهِ خدا
وا پس باید گذاشت وأز همه مردوار برگذشتن تا به عالمِ علمُ الیقین رسی 15
إین مذاهبِ مختلف که می بینی در راهِ خدا همه أز نارسیدگان خاست ،
به علم الیقین ، یا نه میانِ مردانِ دیده‌وَر خلاف کی تواند بود ؟ و إنّ

1 إین RPMLKI – N / 3 هنوز RPMLKI هنوز خامی‌و N / 4 گویم RPNLKI کنم M / واتو RPNMLI – K / 9 هیچ دانی RPLKI – NM /
10 علم یقینی است RNM علمی یقین است K علم یقینی PLI / 11 آنجا که RPLI
آنجا که می NK اینجا M / 12 الفاطر 35 : 28 ك / بدین RPLKI اشارت بدین
NM / 15 وا RPLKI با M باز N / علم RPNLKI عین M / 17 دیده‌ور
NMK دیده در RPLI .

اختلافَ أمَّتي رحمةٌ » در مسایلِ مُجتهَد فیها بود ، یا نه در أصول هرگز خلاف مُجزمیانِ نارَسید گان نبوَدو نباشد . أمّا در فروع ضرورَت بوَد خلاف ، وخود بباید وأگر نبوَد صورَت نبندَد ؛ وهــــذا حدیث یطول . وأگر دَر شرحِ إین آویزَم أز آنچه خاطرِ من بِدان پُر است حالی باز مانَم وَمرا زبان دارَد .

۳۷۴ – آنرا که إستفراغ أز طریق فَصد باید کرد ، او را إستفراغ مِن طریقِ إسهال کی به‌کارآید ؟ وکسی را که عِلاج در إستفراغ به طریق مباشرَت ووِقاع بوَد ، أوراقيٌ کردَن چه سود دارَد ؟ وقت باشد که خاطر را تُهی باید کرد أز طریقي مخصوص چون به طریقي دیگر تُهی کنند نشاید . وتهی کردَن از جانبِ مابه شرطِ پُر کردن بوَد از جانب إیشان وتا تُهی نیابند پر نکنند . ای دوست ! چون آن جوان مرد را تُهی کنند از برای پُر کردن همــــه حیرت بوَد « ولئِن شِئنا لَنَذهَبَنَّ بالَّذي أوحَینا إلَیكَ » مُقدِّمهٔ تُهی کردن بود « لَیسَ لَكَ مِن الأمرِ شيءٌ » و « إنّكَ لا تَهدي مَن أحبَبتَ » . أگر در بدایت بود همه نطقش در آن حال إین بوَد که لَیتَ رَبَّ مُحمّدٍ لَم یَخلُقْ مُحمّداً .

۳۷۵ – دیگر بار چون اورا پُر کنند بدین که « وإنّكَ لَتَهدي إلی صراطٍ مُستقیمٍ » یا مُحمّد ! لولاكَ لما خَلَقتُ الأفلاكَ . أز فرق تا به‌قَدَم

3 وخود بباید N M وجود بباید R K بباید خود P L I / 4 آنچه R N M K آنجا P L I / 5 دارد R P N L K I ندارد M / 6 که K – R P N M L I / 7 به کار آید R P N M L I روا بود K / وکسی را که R P M L K I واگر N / در R N M K – P L I / 8 دارد R P M L I کند K بود N / 9 باید کرد R P N M L I گردد K / 10 ما به شرط N M L I با شرط R K – P / 11 وتا R N M K تهی کردن وتا P L I / پر نکنند R P N M L I کنند K / 12 همه R P N M L I همین K / 12 – 13 الاسراء 17 : 86 ك / 13 آل عمران 3 : 128 م / 14 القصص 28 : 56 ك / در R N M K – I P L / نطقش در آن P M L K I لفظش در آن N لفظش R / 16 – 17 الشوری 42 : 52 ك / 17 به R P L K I – N M .

همه این بوَد که . آدمُ ومَن دونـهُ تحتَ لوائي يَومَ القيامَةِ ، أنا سيّدُ وُلدِ آدمَ ولا فَخرَ . بوالحسنِ خرقانی در حالی این گفتی که أی مَن معشوق تو ! ودر حالی دیگر می گفت : بلَستورا دردیست که تا خدای خدا بَرجاست ، آن دَرد بر نخواهد خاست . أمّا چون خود فدا کندو تن در دهد، امّا طوعاً وامّا کرهاً ؛ نه در حال پری پر شود ، بل همه این گوید :

إذا رَأيتَ نُيوبَ اللَّيثِ بارِزَةً
فَــلا تَظُنَّنَّ أنَّ اللَّيثَ يَبتَسِمُ

ونه در حالتِ تُهي کردن طَمع ببُرَد ، بَل همه این بیت گوَید :

مَنگر تو بدان که بی نواگشت رَهی
پیانــه گهَی پُر شوَدو گاه تُهــی

چه أورا معلوم شُده باشد که تُهی کردَن برای پُر کردَن بوَد ، وپُر کردَن برای تُهی کردن . وإنه ليغانُ على قلبي في اليوم والليلة سبعين مَرَّةً .

۳۷٦ — أی دوست ! آخر دانی که پیانــه چو پُر شوَد بگردانندَش . أگر پیانه را معلوم شود که أو مقصود نیست ، نه دَر حالِ پر کردَن ونه دَر حال تُهی کردَن ، از این مُهلکه برَهد . الملكُ لله

1 همه این RPMMLI همین K / القیامة RPMNKI القیامة ولا فخر N / 2 بو RPNLKI شیــخ ابو M / گفتی RNM گفت PLKI / معشوق RMK معشوقهٔ PNLI / خدا RPLKI خدای NM / 4 بر نخواهــد خاست RPLKI برجا است N برجا خواهد بودن M / خود فدا N خود فرا PLI خوفرا R خوی فرا M خوفاً K / 5 کرهاً RPNMLI کرمیا K / نه در RPMLI نه در هر K در N / پری RN ببری PMLI نشری K / بر شود PN بر سود PMLI بود K / بل RPMLI بلکه NK / 8 ونه در RNMLK ودر PI / حالت PI حالی L حال K / طمع ببرد RNMK بی طمع بود RPMLKI / 11 شده باشد NM گرد باشد K / 12 انه RPLI انی NMK / قلبی RPMLKI قلبی حق استغفر الله RPLI / 13 چو N که K / 14 او مقصود نیست RPNMLI مقصود نه او است M / 15 الملك RPNLKI هذا الملك M .

یا موسی ! تو در « کَلَّمَ اللهُ موسی » طُفیلِ چندین هَزار مُستَمِع بودی
یا نه، کلّ وجود مقصودِ ما نیاید، تو تنها چون توانی آمدَن ؟ أی عزیز ! هیچ
3 دانی که جلالتِ لَم یَزل چون أز پردهٔ جَبَروت و عَظَمتِ خود بردیدهٔ
دوستان، خود را جِلوه دَهد، وا إیشان چه گویَد ؟ :

من بَر سَرِ کوی آستین جُنبانَم
6 تو پنداری که مَن تورا می‌خوانَم
نِیْ نِیْ ! روْ روْ ! که مَن تورا کِیْ خوانَم
إین رَسمِ مَن است کآستین جُنبانَم

9 ۳۷۷ - أیْ عزیز ! أز مقصودِ خود هم دور افتادَم ودَر عُذرخواستن
به‌عالَمی دیگر شُدم . حَدیثِ آن می‌کردَم که خاطر را أنواعِ
إستِفراغ بایَد . ونوعی به‌جایِ نوعی دیگر سود ندارَد . حالی خاطِر را
12 أز چیزی تُهی می‌باید کردَن که بدان پُر است . من دَر عِلم الیقین حَدیث
می‌کنَم ، أگر دَر آن خَوض کنَم که چرا إختلافِ أمّتی رَحمت بوَد
دَر فروع ، خاطِر مَن أز آنچه بدان مشغول است فارغ نگردَد هرگز .
15 رَجعنا إلی حَدیثِ المبتَدی . أگر طالبِ سعادتِ قُصوی خواهی بودَن،
بیشتر تُخم مَعرفت را که عِلمِ یقینی است حاصل بایَد کرد وخَلق جَهان

1 النساء 4 : 164 م / کلّم NM وکلّم RLI وکلّمه PK / موسی RPLI - NMK /
2 یا نه RPMLI وگرنه N - K / 3 جلالت لم یزل چون RPNMLI لم یزل K /
4 خود را جلوه M خود سجلوه N خویش تجلی K خود تجلی RPLI / چه گوید PMLKI
/ چه می گوید رباعیه R - N / 5 کوی NM کویت RPLI کوی تو K / 6 تو پنداری
RNMLK تا پنداری PI / 7 نی نی رو رو LPMLKI رو رو غلطی N / 8 این
PMLI خود RNK / 9 م NLK - RPNI / در عذر RNMLK بعذر PI /
11 سود ندارد RPNMLI شود K / خاطر RPNLKI خود M / 12 الیقین
RPNMLI النفس K / 13 اگر . . . کنم RK - PNMLI / 14 من LKI
M - RPN / 15 المبتدی K السیدی PI السدی RNML / 16 یقینی RPNMLI
الیقین K / خلق RPNMLI خلایق K .

« إلا مَن شاءَ الله » از عِلمِ یَقین نام شنیده اند . واز حقیقتِ او بس
دورَند ، که باعتقـــاداتِ موروثِ مِن آباءو أجدادو معلمین‌و أهلِ بلد
قناعت کرده اند . وهر که طالبِ علمِ یَقین بود ، أوّل شرط در راهِ او آن 3
بوَد که کُلّ مذاهبِ عالَم دَر دیدهٔ او بَرابَر نماید ، وأگر فرقی داند میانِ
کُفرو إسلام ، این فرقت دا نستن در راهِ طلبِ او سدّی بوَد که او را
نگذارَد که به‌مطلوب رَسد . 6

۳۷۸ — أیْ دوست ! کسی مثلاً خواهد که بداند تا خود ، عشَرة فی
عِشرین ، چند بوَد ، هیچ شایَد که دَر دلِ او پیش از دانستن ، میلی بوَد ،
لا بل ظنّی غالب بوَد لا بل إعتقادی فی غایَةِ القوّةِ بوَد که عشرة فی 9
عشرین ثلثمائة نبود ؟ وأگر این میل بوَد نه سدّی مانِع بوَد طالِب را از
إدراكِ حقیقتِ کار ؟ آن کس که خواهد که کمالِ بوبکرِ صدّیق در إیمان به
خداو رسول – صلعم – حاصِل کند ، هیچ شایَد که پیش از تحصیلِ آن کمال 12
گویَد : از فلان مذهَب حاصِل آیَد دون فلان مَذهب ؟ وآن کس که
خواهَد تا فرق میانِ کمالِ موسوی‌و کمالِ عیسوی‌و کمالِ محمّدی – صلعم –
بداند ، کیْ شاید که پیش از رسیدنِ بدین عِلم گوید : از راهِ جُهود ان 15
حاصل آیَد ادراکِ این فرق ، چنانکه جُهودان گویند ؟ یا گویَد : از راهِ

---

1 النمل 27 : 87 ك والزمر 39 : 68 ك / واز L I P M L اما از N از R K / که L K I
R P چه N M / 4 داند R P N M L I نمایدو فرقی داند K / 5 در R N M L K از
P I / بود R N M K است P L I / 7 خود P M L I - L N K / عشرة R P N M L I
خمسة عشر K / 9 ظنی P N L I طبعی R M K / لا بل اعتقـــادی N M اعتقادی L
اعتقادی فی غایة القوة بود که عشرة فی عشرین چند بود که هیچ شاید که در دل او پیش از
دانستن میلی بود لا اقل طبع غالب P I اعتقادی R K / عشرة R P N M L I خمسة عشر K /
10 ثلثمائة نبود P M L K I دویست نبود N - R / 11 آن R P N M L I در آن K /
12 هیچ R N M K - P L I / 13 دون فلان مذهب R N M L K - P I / 14 فرق
R P N M L I - K / موسوی . . . عیسوی R M K موسی . . . عیسوی L I موسی
. . . عیسی P N / محمدی R M L K I محمد P N / 15 شاید R P N M L I - K /
16 جهودان R N M K یهودیان P L I .

ترسایان حاصل شود چنانکه ترسایان گویند ؟ پس هم نشاید که علی
القطع گویند که از راهِ مسلمانان حاصل شود . زیرا که طالب نداند
3 که ملّتِ کفّار بهتر است یا ملّتِ إسلام، چه أگر می‌داند، أو طالبِ این
کار نبود هرگز . وأگر نمی‌داند چون شاید که دَر دلِ أو بود که إسلام
بهْ است که کفر .

6 ۲۷۹ – أیْ دوست ! طالبانِ خدا أوّل قدم بترکِ همه عادتها بگفتند
چنانکه در حقِ ایشان این بیت دُرست بود :

بالقادسیّةِ فتیةٌ ما ان یرون العـــارَ عاراً
9 لا مسلمونَ ولا مجوسَ ولا یهودَ ولا نصارا

به جلالِ قـــدرِ لم یزل که هر آدمی که دَر طلب فرقی داند میانِ
مذهبی و مذهبی، أگر خود همـــه کفرو إسلام بود که هنوز دَر راهِ
12 خدای تعالی قدمی بهإخلاص برنگرفت . پس مَن أخلَصَ لله نبود .
لا جرم چون طالب عالمیان دَر دین مزوّر است ، ثمرهٔ إخلاص إیشان را
روی نمی نماید. ثمرهٔ إخلاص هیچ دانی چه بود ؟ أز مصطفا – صلعم – بشنو!
15 مَن أخلَصَ لله أربعینَ صباحاً ظهرت ینابیعُ الحکمةِ مِن قلبِهِ علی
لسانِهِ . چون بدین شرط در راه آید، مطلوبِ أو را زود دَر کنارِ أو
نهند « سُنّةَ اللهِ الّتی قد خلت مِنْ قبلُ » مَن طلبنی وجدنی .

1 ترسایان RPNLKI جهودان M / حاصل . . . ترسایان LK - RPNMI / شود RPI آید N آید ادراك این فرق M / 2 گویند K - RPNMLI / از RPNLI در MK / 3 که ملت . . . داند R - PNMLKI / بهتر است یا N بهتر است اگر ML بهتر است از PI بداست از K / 4 چون K - RPNMLI / 5 به است که MPMLI بهترها N به K / 6 خدا K - RPNMLI / قدم PNMLI اقدام RK / همه عادتها N همه عادت M عادت RPLKI / 11 واسلام RPMLKI یا اسلام N / 12 نگرفت پس RPLKI نگرفت N نگرفته است M / 13 طلب RMNK طالب PNI / 14 هیچ PLI - RNMK / 16 راه RPMLKI راه خدا N / مطلوب RPNMLI - K / زرد K - RPNMLI / 17 الفتح 48 : 23 م .

۳۸۰ – أکنون أیْ دوست ! خلق أز عِلمِ یَقین دورند ، وأز آنکه أز حقیقتش دورَند ، أز طلبَش هم دورند . می پندارَند که ظن یقین بوَد ، وظن هرگز یقین نبوَد « وما یتَّبِـعُ أکثرُهم إلا ظَنّاً إنَّ الظَّـنَّ لا یُغني مِنَ الحقِّ شَیئاً » چه گویی نان بجای آب کار آید ؟ وکافور بَدلِ عَسل تواند بود در حرارت ؟ حاشا ! بنده بهخدای تعالی ازراهِ یَقین رسد ، ظَن أورا کیْ بهخدا رساند ؟ أکنون علم یقین بهذات بوَد وبه صفات بوَد وبه أفعال بود ، خلق پندارند که بدانستـَند که « خَلَـقَ السَّماوات والأرضَ في سِتَّةِ أیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلی العَرشِ » چیست ! إبن عبّاس باید که در تفسیرِ إین آیت که « اللهُ الذي خَلَـقَ سَبعَ سَماواتٍ وَمِنَ الأرضِ مِثلَهُنَّ » گوید : لَو فسَّرته لـرَجَمتُموني بالحِجارَةِ . وفي روایةٍ أخری لـکفَّرتُموني . وهمچنین پندارَند – أعنی خلقِ عالَم – که بدانسته که الرَّحمنُ الرَّحیمُ ، الملِكُ القدُّوسُ ، العَزیزُ الوَهّابُ ، اللَّطیفُ الخبیرُ ، السَّمیعُ البَصیرُ ، العَلیمُ القَدیرُ ، چه بوَد ، هَیهات . . . !

۳۸۱ – نصیبِ عُلمایِ عَصر إلا مَن شاءَ اللهُ – تا به عوام رَسی – أز این أسامی جز تَشبیهی نبوَد . أگر أز خواطِرِ إیشان کسی بحق شافی بکردی در معانیِ إین أسامی ، جز آکنده تشبیهی نیافتی . وعجب آنست

---

1 از انکه K باز انکه KPNLI با انکه M / 2 حقیقتش RPMLKI حقیقت N / طلبش RPMLKI طلب او N / 3 هرگز RPNMLI – K / 3–4 یونس 10 : 36 م / 5 بود در PNMLI به RK / حاشا N ایستاد RPMLI – K / 6 کی RPNLKI که M / خدا K حق تعالی RPNMLI / 7 بود PNMLI – K R / 7 – 8 الاعراف 7 : 54 و 10 : 3 و 11 : 7 و 57 : 4 / 8 باید که NM گوید RPLKI / 9 – 10 الطلاق 65 : 12 م / 10 گوید NM – RPLKI / 11 اعنی خلق عالم RMK اعنی خلق عالم را L اعنی خلق را PI عالمیان N / 13 چه بود MLI – RPN K / 15 خواطر PNMLI خاطر RK / کسی RPNMLI – K / 16 بکردی RPNMLI کند K / در RPMLKI دراین N .

كه قومی ، وهم أكثر الخَلقِ ، شَب و روز ، بَر مُشبِّه لعنَت مي كنندو
إيشان دَر أوصافِ حق هم مُشبّه اند « فَسَتَذكرونَ ما أقولُ لَكم
وأفَوِضُ أمري إلى اللهِ إنّ الله بَصيرٌ بالعبادِ » .

۳۸۲ – أی عزیز ! طَلبُ العلمِ فَريضةٌ عَلى كلّ مُسلمٍ ، مَردان
به‌یقین دانسته أند كه أهمّ مهمّات وأفرضِ فرايض ، مَعرفتِ خدا است
وأوصافِ أو ، چون گويد : « قُلِ ادعوا اللهَ أو ادعوا الرّحمانَ » نه أمر
است ؟ والأمر يقتضي الوُجوبَ عِندَ أهلِ البصائر . چنانكه دَر مكتوبِی
پیش از اين بَيان كرده‌أم آنگه چون تو نداني كه « الله » و « رحمان »
چه بوَد ، إمتثالِ إين أمر كه « أدعوا اللهَ أو ادعُوا الرّحمانَ » أز تو هرگز
كی صورت بندد .

۳۸۳ – جوان‌مردا ! مصطفا – صلعم – گويد : إنّ للهِ تِسعَةٌ وتِسعينَ
إسماً مائةً إلا واحدةً ، إنّ الله وِترٌ يُحِبُّ الوِترَ ، مَن أحصاها دخَلَ
الجنّة . پنداری که إحصای آن نوَدونُه نام ، لَقلَقهٔ لِسانِ بی حاصلِ تو
وأمثالِ تو بوَد ؟ تو كه أز ربوبيّتِ أو خَبَر نداری ، أگر گويی : يا ربَّ
العالمينَ ! منادای تو کی بود ؟ تو که خِلَعِ ألطافِ أزلی نيابی ونبينی ،
يا لطيفاً بالعبـــاد ، چون گويی ؟ تو كه به‌مقامی نرسيدی كه در آن مقام

1 بر مشبه R P M L I مشبهه را K مشبه را N / 2 حق R N M حق تعالی P L I / K – م R P N I – N M K / 2 – 3 الغافر 40 : 44 ك / 4 مسلم R P M L K I مسلم ومسلمة N / 5 خدا است N او است M است بار R است P L K I / 6 و 9 الاسراء 17 : 110 ك / نه امر R P N M I به امر L نه او K / 8 بيان كرده ام R P N M I بيان نكرده ام L كردم K / آنگه N M اكنون R P L K I / 11 مصطفا R P L K I چون مصطفا N M / 13 – 14 بی . . . بود R M K بود بی حاصل أز ان تو و أمثال تو N بی حاصل تو بود P L I / 14 او R N M K وی P L I / 15 كه خلع R N M K كه خلعت L خلقت أوصاف P I / نيابی ونبينی R P N M L I نيافته K .

نورِ سیاه بَر سالك عَرض کنند ، سمومِ قهر أز کجا دیدی ؟ پَس یا قهّار أز تو ، گفتن کی درست آید ؟ بوالحسن بُستی می گوید :

دیدیم نهـــان گیتیِ و أصلِ جهـــان
وز علّتِ و عال برگذشتیم آسان 3

وآن نورِ سیَه بلا نُقَط برتر از ان
زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن 6

۳۸٤ – گاه نورِ سیاه در صورتِ نهنگ سَفید برسالك عرض کنند چه می‌شنوی ؟ مرتد است که أز دیدهٔ دیگران حکایت می کند . گاه می بَرند تا بدان مَقام . وآن مُقامی است که چون آدمی أز آنجا دَرگذَرَد به‌خدا رَسد . وگویند : بس کس که بِدین مقام رسد و أورا سمومِ قهر بِزَند . 9 مسکین عاشق که اینجا یك نقطه درد گردد وأز فرق تا قدَم همه این گوید :

أیْ دِل ! بچه زهره خواستی یاری را ؟ 12
کو چون تو به‌باد داد بسیاری را

۳۸۵ – نبایَد که دیگر باره أز مقصود دور افتم . أیْ دوست ! أگر أز سبقت رَحمَتي غضبي خبر داری ، تو را رسد که گویی : یا رَحمانُ یا رحیمُ . أي دوست ! غضب هم أز رَحمت است . ندانَم تا در عالم کی 15

1 نور RNMLK - PI / بر NMK در RPLI / یا قهار NM قهاری او K قهار RPLI / 2 تو گفتن کی PLI تو کی RNM کجا K / گوید NMK گوید رحمة الله علیه PLI گوید بیت R / 4 عال RK عاد PI غار L عار NM / 5 بلا K زلا MLI RPL / از ان K دان NPNMLI / 6 زان نیز گذشتیم RPMLKI وان نیز بدیدیم N / ماندو RPMLI بود NK / 7 صورت نهنگ N صورت غلك M غلك K صفت غلك RPLI / برسالك N - RPMLKI / 9 از آنجا RPNMLI بانجا رسد وأز آنجا K / 10 که بدین RPNMLI - K / 11 که RPLKI - NM / گوید PNMLI گردد K گردد که بیت R / 13 به باد داد RPNLKI هلاك کرد M / 14 باره RPNLKI بار M / دور افتم RPNKI دور مانم N باز مانم M / 16 دوست RPLKI عزیز NM / کی RPLKI که NM .

پیْ خواهـــد افتاد این دُرِّ ثَمین را ! گویی تورا هَرگز دَراین بیتها سَماع بوده است ؟ .

3 أیْ بهخرابات شده کم زده خورده میی پنج وشش ودَم زَده

خواستـــه داوو دو سه زخمِ حرام

بر همـــه ذُرِّیتِ آدم زَده

6 گویی که دُودِ دلِ ریشِ من است

خیمـــه بَر آن عارضِ خُرّم زَده

سَبَقَت رحمَتي غَضَبي در بیتِ ثالث میطلب ، لعَلَّكَ تَظفَرُ بِهِ .

9 ۳۸٦ — أیْ دوست ! تو چه دانی که « وَعَلَّمَ آدمَ الأسماءَ كُلَّها » چه بوَد ؟ چه گویی ، در خبر است یا ودود فریشتگان ندانند . گویی جبرئیلو إسرافیل از این عاجزند که گویند : یا وَدود ! هیهات انمرودو

12 بوجهل نیز عاجز نیستند ، آن چیزی دیگر است ، أمّا تو نَداني ، تركتَ الرَّأيَ بالرّي .

آن رَهْ که مَن آمَدَم کدام است أیْ جان !

15 تا باز رَوَم که کار خام است أیْ جان

بر هر قدمی هزار دام است أی جان

نا مردان را عشق حرام است أی جان

18 « ثُمَّ عَرَضَهُم عَلى المَلائِكَةِ فقالَ أنبِئوني بِأسماءِ هَؤلاءِ إن كُنتُم

---

1 پی R N M بپی L واپی K بتی P I / خواهد افتاد R P N L K I افتاد M / این R N M L K واین P I / 3 وشش R P M L K I من N / 4 داوو دوسه زخم R K داو دوسه زخم N M L داو دسه زخم P I / 6 که R K - P N M L I / 8 رحمتی غضبی R N M L K در رحمتی P I / 9 تو R P L K I - N M / البقرة 2 : 31 م / 10 گویی R N K جبرئیل P M L I / 13 بالری R N M K بالرمی P L I / 14 - 15 أی جان . . . أی جان K أی دل . . . ای دل R P M L I - N / 15 روم P N M L K I شوم R / 16 - 17 برهر . . . ای جان R P N M L I - K / 18 البقرة 2 : 31 م .

صادقینَ . قالوا سُبحانَكَ لا عِلمَ لنا إلا ما عَلَّمْتَنا » ما را وا سُبُّوحِ
قُدُّوس . کار است ما چــه دانیم که الغفور الوَدود چه بوَد « یا آدَمُ
أَنبِئهم بأسمائِهم » آینه فرا روی إیشان دار ! تا أز جوالِ پنــدار « وَنَحنُ 3
نُسبِّحُ بِحمدِكَ وَنُقدِّسُ لَكَ » بیرون آیَند که ما « نَحنُ » دوست نداریم ،
حبیبِ ما آنست که گفت : أمّا أنا فَـلا أقول أنا . أي عزیز أعزَّكَ اللهُ
بِسُلوكِ طَریقه ! هیچ خواهی که بِدانی که إین أسامی چون بایَد 6
دانِستَن ؟ در عالَمِ عِلم می‌گویم ، یانه ، در عالَمِ مَعرفَت خود رقَمِ
حروف و کلمات بَرآن نَیفتد . گوش دار ! تا تورا نَبذه‌ای أز این واغایَم .

۳۸۷ ـ تمهید مقدّمة فیه : بِدان که چون لفظی بود که بر معانی بسیار دلالت 9
کند آن لفظرا إمّا « مشترك » خوانند ، چون مُشتری که بر کوکبِ آسمانِ
ششُم دلالَت کنَد و بَرخریدار که دَر مقابلهٔ بایِـع بوَد . وإمّا « مُتَواطی »
خوانند ، چون حیوان که بَرگاو خَرو أسب و آدَمی دلالَت کنَد وإمّا 12
« متشابِه » خوانند چون أبیَض که وَصفِ عاج و ثلج و کاغذ تواند بود .
وفرقِ میانِ إین سه قِسم بِدان بدانی که مُشتَرك آن بوَد که یك اسم بوَد
که بَردو مُسمّا دلالت کنَد چنانکه آن دو مُسمّا ، من حیث الإشتِقاق ، 15
شِرکت ندارَند البته . ومُتَواطی آن بوَد که یك اسم بَردو مسمّا دلالَت
کنَد ، چنانکه هَردو مسمّا در معنیِ آن إسم مشترك باشند ، نبینی که حیوان
بر گاو و خر دلالت کند وهردو دَر مَعنیِ حیوانیَّت بَرابَراند . وهمچنین 18
دَست و زَبان و گوش هَرسه مُسمّارا جِسم توان خواند ، زیرا که در مَعنیَ
جسمیَّت بَرابَراند . أمّا مُشتری نه چنین است بَرکوکَب وخَریدار .

1 البقرة 2 : 32 م / 2 قدرس R P N L I چه M ـ K / 2 ـ 3 و3 ـ 4 البقرة 2 : 31 م / 3 جوال P N M L I أحوال R K / 4 که ما N M K کهر ما P L I که ماو R / 5 گفت P L I ـ R N M K / 7 یانه R P N M L I نه K / 8 نبذه M L I R P ششه N ـ K / 9 تمهید مقدمة فیه R N L K فصل في المقدمة P I ـ M / 10 ـ 11 آسمان . . . کند R P M L K I معین N / 12 خرو R P N L K I ـ M / 14 بود که R N K ـ P M L I / 15 مسمی دلالت R P N M L I معنی دلالت K / 16 البته R P N M L I ـ K / 17 نبینی R P N L K I نمی بینی M / 18 خر R P N M L I خرد آدمی K / 18 ـ 20 دلالت . . . خریدار R K ـ P N M L I .

۳۸۸ ـ لعمری ! مشتری بر آنکه کاغذ خَرَد وبَر آنکه قلَم خَرَدو بَر
آنکه باغ یا سَرا خَرَد بهطریقِ تواطی برافتد ، زیراکه همه دَر مَعنیِ
3 خَریدن بَرابَراند . أمّا مُتشابه آن بوَد که إسمی بَردو مُسمّا دلالَت کند
چنانکه خالی نباشد أز إشتراکی دَر مَفهومِ لفظ.أمّا إشتراك تَمام ندارَد.
نه بینی که برفو عاجرا أبیض خوانند که دَر مَفهوم بیاض شِراکتی
6 دارَند ، أمّا بیاضِ آن مُخالِفِ بیاضِ إین بوَد ، وهذا یُغایِر الحَیوان
إذا أطلق عَلى الفَرَسِ والفیلِ والإنسانِ ، فإنّ هؤلاء لا یَختلِفونَ أصلاً
في حَقیقَةِ الحَیوانیّةِ وَإنّما یَختَلِفونَ في أمورٍ وَراء الحَیوانیّةِ .
9 پَس أبیَض که وَصفِ عاجو برف بوَد نه چون حیوان است که بَرفیلو
أسب افتد ، ونه چون مُشتَریاست که بر کوکَبو خَریدار افتد .
فهذا تَمهیدُ أصلٍ لا بُدّ مِن فَهمِهِ أوّلاً ، حتّى یُمکنَ الوُصولُ إلى
12 ما أنا بِصَدَدِه .

۳۸۹ ـ تمهید أصل ثاني : هَر مَعنی کهصفتی خدای تعالیرا هست ، همه أوّل
مَوضوعاست لغیرهِ مِنَ الحَوادِث ، ثمّ وُصِفَ بِهِ الحقُّ سُبحانَه ، چون
15 قادِرو عالِمو سَمیعو بصیرو حَکیمو عَدلو لَطیفو خَبیرو نورو مُهیمِنو
ضارّو نافِع إلى سائِر الأسامی. وأمّا الله ، چون إسمِ علَم است أورا ولیکن
إینرا هیچ مفهومی نیست إشتقاقی ، چون قادِررا وعالِمرا . وخَلق دَر أوّلِ

---

1 ـ 3 لعمری . . . مسما RK ـ PNMLI / 1 مشتری PMLI اسم مشتری N / 2 یا سرا NM وسرای PLI / 3 دلالت کند K ـ RPNMLI / 4 ندارد NLI RPN ندارند K / 5 برف RNMK مر برف PLI / 6 دارند RPNMLI دیدند K / مخالف N ـ RPMLMI / 7 لا PKI ـ RNML / 9 پس NMLI K ـ RP / وبرف بود RPNMLI است ووصفت برف K / 10 افتد RPLKI NM ـ / که RPLKI / کوکب RPNMLI کوکب معروف K / افتد KI NM ـ RPL / 13 تمهید اصل ثانی PI ـ RNMLK / معنی که صفتی PI معنی صفتی که L معنی K صفتی که RNM / را K ـ RPNMLI / 15 حکیم MK حکیم N ـ RPLI / مهیمن RPLKI مبین NM / 16 چون N ـ RPMLKI / 17 این RPMLKI این اسم الله N / راو عالم را RL را او عالم را PI وعالم NMK / خلق RPMLKI مردم N .

وضع أز عالِمِ و قادِر جُز عِلمِ و قدرتِ آدمی فهم نکرده أنـد . ولِهٰذِهِ الصِّفـاتِ وُضِعَت هذهِ الألفـاظُ . وإين همچون ألفاظی شرعی است بِجملتِها كه دَر أصل وَضع ، عَرَب آنرا جُـــز بَر مَعانیِ مَخصوص إطلاق نكرده أند . ثُمَّ جاءَ الشَّرعُ وَنَقَلَها إلى مَعـانٍ أُخَر تُناسِبُها مُناسَبَةً مَّا وَلكِنْ لا تُشارِكُها في جَميعِ الصِّفاتِ .

۳۹۰ ـ أكنون در زَبانِ عَرَب حَج قصد بوَد خواه سوی إصفهان وخواه سوی بغداد. ودَر شَرع قَصدی بوَد مَخصوص سوی مكّه . وصوم إمساك بود دَر زَبانِ عربی ، ودَر شرع إمساك بوَد مِـن وَقتِ الصُّبحِ إلى المَغرِب ، أز شهواتِ بَطن وفَرج. همچنين بيع و رِبا و زِنا و نِكاح و طَلاق و عدّت و سِرقت و قصاص ، همه‌را يك حُكم است. وإين را ألفاظِ مَنقول خوانند والسَّلام .

۳۹۱ ـ تمهيد أصل ثالث : أكنون به‌عادَت در زبانِ عَرب مَرا و تورا قادِر خوانَندو عالِم خوانند و سَميع و بصير و در مُقابلهٔ ما يكی‌را عاجِز و جاهِل و أصمّ و أعمی خوانَند چون خدای تعالى‌را قادِر و عالِم خوانند ، چه گويی إطلاقِ إين يك صفَت بر خلق و حق به كدام طريق بوَد ، به‌طريق إشتراك أو تواطی أو تشابه؟ إين لا بُد دانستنی است ، يانه دَر دَريایِ تشبيه غَرق شُدی. إينجا سه مَقام

1 آدمی R P N L K I خلق M / اند R P M L K I است N / 2 وضعت N M
وصف R P L K I / همچون R P N L K I همه‌چون M / است R P M L I بوده است
K - N / 3 جز R N M K - P L I / 4 اطلاق P N M L I ادراك M K / نكرده اند
P I نكردندی R L K كرده اند N كردندی M / 6 زبان N لفظ R P M L I - K /
6 - 7 سوی اصفهان . . . بغداد R M K بسوی اصفهان وخواه بغداد P L I اصفهان خواه
شوی مكه سو N / 7 مخصوص R P M L K I مخصوص و معروف N / 8 در زبان . . .
بود R N K - P M L I / 9 بيع K - R P N M L I / ربا و M - R P N K L I / زنا و
R P N M L I - K / نكاح و K - R P N M L I / سرقت و R P L K I - N M / 10 را
القاظ R P N M I ألفاظ را K / والسلام N M K - R P L I / 11 تمهيد اصل ثالث
R N M L K - P I / در زبان R M L K زبان N - P I / مرا و تورا R P L I ترا و مرا
N M مرا و تورا و زيد و عمر را K / 12 عالم . . . بصير R P N M L I عالم و بصير و
سميع و خبير K / يكی R P N L K I يكی M / 14 يك R N L K رن P M - I /
وحق R P L K I و بر حق N M / 15 يانه R P M L K I اگرنه N .

است ، یکی مُبتدیِ عامی‌را، ویکی مُتَمَیِّزِ مُتَکلّم‌را ، ویکی عالِمِ مُحقّــق را .

۳۹۲ – مبتدیِ و عامی پندارَنـــد بطریقِ تواطی بوَد ، چون حیوان بَرآدَمی‌و فیل که در حیوانیّت بَرابَرانـــد. ودَر صفاتی ورایِ حیوانیّت مُختَلِف اند. دَر حقیقتِ قُدرَت بَرابَراند. أمّا أو ، علی کلّ شیء قادر بوَد وخلق نه ، بَل یکی بَر کتابت قادر بوَد ویکی بَر تجارَت،وهیچکس بَر خلــقِ آسمان‌و زَمین قادِر نبوَد وأوبَر ہمـه قادِر بوَد . وہمچنـین گویَند : عِلمِ خَلق ، بهبَعضِ أمور بوَد وعِلمِ أو بههمه مُحیط بوَد واین تَشبیه مُطـلَق است .

۳۹۳ – مقامِ دویم:مُتَکلّمان گویَند : قُدرتِ حقّ تعالیٰ چون قدرتِ خَلق نَبود بههیچ وَجه،أمّا ہم أز تَناسبی‌خالی نَبود آخر وإلاّ چرا قدرَت خوانند وجبر نخوانند مثــلاً . پَس دَر این معنی مناسبت بود که آدمی‌را صِفَتی بوَد که أز آن صِفَت مثلاً چیزی بواسطهٔ أو پیدا گردَد. آن صفت‌را قدرَت خوانَند مثلاً أز قُدرتی که ہمراهَست بَر کتابَت ، این کلمات بَر این کاغذ پیداگردَد . وأز کسی که دَستِ أو بُریده بوَد ، لا بَل أز گاوو خَر پیدا نَگردَد. خدای تعالی‌را صِفَتی هَست که همهٔ موجودات أز آن صِفت پیداگردَد . وعلی الجمله نوعی أز مُناسبَت هَـست بین القُدرتَـــین .

---

1 مبتدی . . . متمیز . . . عالم RPNLI مبتدیو . . . متمیزو . . . عالمِ و MK / 3 وعامی N - RPMLKI / حیوان NM حیوانیت RPLKI / 4 حیوانیت . . . حیوانیت RPMLKI بر حیوانات N / 5 مختلف اند PMLI مختلف گویندو K مختلف می گویند N مختلف گوید R / قدرت RPNMLI - K / قادر RLNMLI قدیر K / 6 وخلق . . . بود RPLKI - NM / 7 بود RPRI - NMK / 8 خلق RPNMLI خلق محیط K / به همه RNMK بر PLI / 11 آخرو RLK آخر PI و NM / 12 جبر RPNMLI چیز دیگر K / مناسبت RPMI مناسبتی LK / 13 أز . . . أو RPNMLI مثلا بواسطهٔ آن صفت چیزی K / 13 أز PI - RNMLK / 15 لا بل PNMI لا بل که RK لا بد L / 17 گردد LI RPNM گردند K / نوعی از مناسبت K نوع من التناسبة RPNMLI .

إطلاق کنند وبَرخدای تعالی ، چه میانِ قدرتِ خدای تعالی ومیانِ قدرتِ خلق بیش أز آن فَرق است که میانِ کوکبِ مشتری ومشتریِ عقدِ بیع . پس دَر میانِ حوادث هرگز ، أگرچه به غایَت دوری بوَد ، أز یکدیگر ، ممکن نیست که چندین‌تفاوت خواهد بود که میانِ قَدیم وحادِث. وصفاتِ خدای تعالی قَدیم است .

۳۹۵ – پس چون به‌طریق تشابه بود، لَعمری آن فَهم، أعنی إطـــلاقِ اسم القدرةِ علی صفةِ الحادِثِ وصِفةِ القدیمِ ، تخم این فهم بوَد که در مقامِ ثالث نِشان دادَم. وهرگز فهم ثالث نتوانَد بود قبلِ فهمِ مقامِ ثانی چنانکه هرگز گوزو هیـــچ میوه‌پخته نگردَد إلّا در آن قِشر که صوانِ أوست وبه‌عاقبت مُستغنی عَنه خواهَد بود . أیْ عَزیز ا تشبیه در راه است وأز راه است، وجملهٔ مذاهبِ خَلق مَنازلِ راهِ خدا دان. أمّا دَر مَنزل مَقام کردَن غلَط بوَد . همدان وبغداد أز منازل مکّه است کسی‌را که أز خراسان آیَد ، أمّا درأو مقام نَشایَد کرد که مَنزل هرگز مَقام نَبود ، وأگر کسی‌أز منزل مَقام سازَد راه برویِ‌زده آید. وپندارَم تورا إین فَصل

1 اطلاق کنند R P M L K I ـ N / وبر خدای تعالی P L I ـ R N M K / چـــه R P M L I چون K فرق N / خدای R P N L K I حق M / 2 که R N M L K ـ P I / 3 مرکز R P M L I ـ N K / 4 ممکن R P M L K I مرگز ممکن N / 4 ـ 5 قدیم ... قدیم R P M L K I ـ N / 6 چون R P M L K I ـ N / آن...اطلاق R P L I ان فهم یعنی اطلاق M در فهم اعنی اطلاق است K این معنی فهم شود اعنی N / 8 ثالث... قبل M نتواند بود قبل P L I ثالث نتوانـد بود الا قبل R K ثالث نتوانـد بود الا بعد N / 9 هرگز گوزو هیچ R M L K هرگز جوزو هیچ دیگر N ـ P I / صوان R P L K I بتوان N صنوان M وحاشیهٔ N / 10 به‌عاقبت P L I باخر الامر R N M ودر آخر الامر K / بود N M K شدن P L I ـ R / 10 ـ 11 واز راه است R P N L K I ـ M / 13 أما L K I R P N ـ M / که منزل هرگز R P M L K I هرگـــز که منزل N / 14 کسی ... سازد R P N M L I کسی گوید...سازم K / بروی P L I برو R N M K / آید R L M L K I انـــد N / نپند ارم R P N M L I پندارم K / فصل R P L I اصل M فصول K ـ N / مفهوم شود چنانکه R P N L I مفهوم نشود چنانکه M نشد وچنان K .

مَفهوم شوَد چنانکه بایَد ، که این را مقدّماتی دیگر دانستنی است ،
وچنان دانم که تو هَرگز این را نبودهای . والسّلام .

۳۹۶ – تمهید أصل رابع : بدان که أز صفاتِ حدثان بهقدیم چون ترقّی 3
کنند. أکنون مَلِكْ در وضعِ خَلق عبارتست أز کسی که خَلقِ بدومُحتاج
باشند،وأو بدیشان مُحتاج نَباشد،چنانکه سُلطان مثلاً همه را در کارها بدو
حاجَت بوَد وأو بیمَشورتِ وَزیرو مُستوفی هَرچه خواهَد کنَد . 6
أکنون مُلْكرا دو رکن بود یکیحاجَتِ أغیار بدو ،ویکی إستغنای أو از
اغیار . وسُلطان در این هَر دو رکنِ بهغایت نُقصان بوَد چه بهبسیاری
خلق أورا حاجَت است تا وجودِ أو بمانَد چون زرّاعو بنّاو فرّاشو 9
کنّاس إلی غیرهم . ولا بُدّ بهنانو آب مُحتاج باشَد وبهدارو و طبیب
مُحتاج باشد ، وأگر فرض کنَند که آفتاب نَبود وآتشو هَواو آبو
خاك نَبود وُجودِ أو بنماند . پَس دَر این یك رُکن ناقص است . 12
ودر رُکنِ دیگر که حاجَتِ خَلق بوَد بدو ، در بسیاری چیزها بدو
حاجت نیست؛ دَردیدن بهچشم حاجَت نَبود بهسلطان،ودر شنودنبهگوش،
ودر گفتن بهزبان،و همچنین بهمعدهو طحالو سپرزو جگرو أمعا حاجَتنبود 15

1 اینرا P N M L I این R K / دیگر R P M L I دگر N دیگر بدانی که آن K /
2 دانم که تو P N L I دان که تو M دانم که R K نبودهای والسلام R P L I نبودهای N M
نشنودهای K / 3 تمهید اصل رابع L N L K فصل M – P I / قدیم R P N M L I قدم K /
5 وأو . . . نباشد R P N M K I / همه رادر L K – R P N M I در همه L / 5 – 6 بدوحاجت
بود R P N I حاجتبدو افتد L بدو محتاج بوند M بدوحاجت بود K / 8هردو R P N M I دو L
K../ چه به R P N M L I چیزها K / بنا R N L بناع P I بناو / 9 خلق K – N M L K – P I /
M – K / 10 ولا بد P L I لا بد R K لا بل N M / به دارور R P N M L I بداروی K /
11 وهوا R P M L K I هوا نبود N / 12 وجود او بنماند R P N M L I – K / در
R P N M K I بدو / N M و P I ودو R L K ودر 13 / P I – R N M L K
و L / 14 – 15 حاجت نبود ... زبان R P L I وشنیدن بگوش وگفتن بزبان حاجت نبود
بسلطان N M بدو حاجت نبود ودر شنیدنبگوش هم بسلطان حاجت نبودر در گفتن بزبان K /
15 سپرزو K – R P N M L I / نبود K بود M P L I است N M .

وبه‌نان‌و آب . وسلطان از این‌دور است . پس اگر ممکن بشوَد که
درُوجود موجودی بوَد که قیامَش به‌خود بوَد، واز همه اغیــار مُستغنی بوَد
3 وهمهٔ اغیاررا درهمه اوقات ودرهمه چیزها بدوحاجَت بوَد، چه گویی اطلاق
اسم مَلِك بدین موجود نه به‌غایتِ حقیقت بوَد بی هیچ مجازی ؟ ولیس ذلك
إلا الملكُ الحقُّ المُبین . مُلك بحق اوراست . مُلك دیگران باطل است .
6 وظاهر است که چنین است، نه‌پوشیده . پس المَلكُ الحقُّ المُبین این بوَد .

٣٩٧ – تمهید اصل خامس : باشد که اِسمی در اصلِ وضع چنان اطلاق
کنند که در مفهومَش صِفتی از صِفات نقص در بوَد . چون در حق خدا
9 آن اطلاق کنند ، آن صِفتِ نقص در مفهومَش محذوف باید که بوَد ، یانه
تشبیه بوَد . واغلبِ اسمای او این حکم دارَد ، چون عالِم‌و قادِرو سَمیع‌و
بَصیر . عِلم ما بَعدِ وجود مَعلوم تواند بود ، ونشاید که در حــقِ او
12 چنین صفتی بوَد ، که این نقص بوَد که چیزی نبود، پس از وُجودِ چیزی
پیدا گردَد. عِلمِ او به‌کلِّ عالَم سابقِ است بَر وُجودِ عالَم، چنانکه‌تو دوست
مَثلاً عِلمِ نامهٔ من، بعدِ وجودِ نامهٔ من حاصِل توانی کرد و مَن نه‌چنینم .
15 عِلمِ مَن بدین چه در اینجا نوشتَم سابق است بَر وُجودِ این کلمات ، وعلم
آن شریفتر بوَد که وُجودِ مَعــلوم از او بوَد، از آنکه بَعدِ وُجودِ معلوم

---

1 آب I K L N P R آب حاجت M / است I M N P R نیست K (خوانا نیست) L /
4 بدین . . . ذلك K M N – P I L R / 5 الا . . . بحق K M N R – I L P / 6 که
I K L M P R – N / این N M او K – I L P R / 7 تمهید اصل خامس K L N R تمهید
اصل ثالث M – I P / 8 صفتی I L M N P R – K / نقص در I L M P R نقص N نقصان
درو K / خدا N حق M تعالی I K L P R / 9 که بود یا I K L P R کرد یا M کردو
گر N / 10 واغلب I L M N P R با علت K / 11 بصیر I L M N P R بصیرو نقاد K /
تواند I L P – K M N R / 12 از وجود I K L M P L ازو N / 13 بر وجود عالم N
ووجود عالم I L P R ووجود علم K ووجود عالم ازو است M / 14 بعد وجود N M بعد K
ما بعد I L P R / نه چنینم I L M N P R چنین نیستم K / 15 چه K M N R که I L P /
نوشتم I L M N P R نوشته است K .

حاصِل بوَد . علم به‌شعرِ مُتنبّی مثلا مارا بَعدِ وجودِ آن شعر بوَد . أمّـا
آن شعر خود از علمِ مُتنبّی در وُجود آمد . عالم همه أز علمِ خـــدا در
وُجود آمد . پس علمش به‌وُجود وعدمِ عالـَم بنگردد .وهمچنین سمع وبصر 3
واچشم‌و گوش اطلاق کنند خلق ، زیراکه هرگز ادراکِ مسموعات‌و
مبصراتِ بی آلتِ گوش‌و چشم ندیدنـد . وخدا را به‌هیچ آلت حاجت
نیست . پس همهٔ مسموعات‌و مبصرات‌و غیر آن در علمِ اوست بی آلتی . واین 6
شریفتر بود که ادراک بی آلت بود ، چه حاجت بآلت نقص بود .

۳۹۸ — وهمچنین صَبور در وضعِ إنسان کسی را گویند که‌أورا دوباعثِ
مُتضاد بوَد ، یکی أورا بَر عَجله دارَد ، باعثِ دیگر اورا بر تأنی دارد . 9
چون باعثِ عجله را مَقهورِ خود دارَد ، این کس‌را صَبور خوانند . چنانکه
مثلا باعثِ عَجله آدمی را بَر زِناو شُربِ خَمر دارَد که حالیـا در آن لذّت
است ، وباعثِ مَلـَکی گوید اورا : إنّ بعدَ الیومِ غداً ، ورُبَّ شَهوةِ ساعةٍ 12
أورَثَت حُزناً طویلا . أگر باعثِ عَجله مَردرا مَقهور کنـــد ، حِزبِ
شیطان غالب‌شود. وأگرنـه « لأغلِبَنَّ أنا وَرُسلي » حاصِل شوَد . إینجا
العَجلةُ مِنَ الشَّیطانِ والتَّأنّي مِن الرَّحمانِ نیك بطَلب تا بوَد که بدانی 15
بِیقین ، و مَقصود آنست که خدا را دو باعِثِ مُتَضاد نبود تا چون باعثِ عجله

---

۱ حاصل بود RPLI آید N شود MK / علم RPNMLI – K / متنبي MLKI – N – RP / 2 آن شعر خود از RPNMLI شعر خود در K / 2 ـ 3 آمد . . . آمد RPMLI آمد بعد از شعر متنبي . . . آمد N آمده است . . . آمده است K / 3 بنگردد RNMK بنگرد PI نگردد L / همچنین RPMLKI همچون N / 4 وگوش RPMLKI یا گوش N / 5 را RPLI را تعالی MK راعز سلطانه N / 6 ومبصرات RPLKI ومدرکات از مبصرات NM / 7 بود RNMK است PLI / 8 انسان RPLKI لسان M دبستان N / 9 عجله RNMLK عجله می PI / 10 چنانکه RNMK چنانچه PLI / 11 مثلا RPNMLI – K / باعث RNMLK – PI / 14 غالب شود K غالب‌شد RPNMLI / المجادلة 58 : 21 م / 15 ـ 16 تا بود . . . بیقین RNMK – PLI / 13 متضاد . . . عجلة NM – RPLKI .

رامقهور کنَنَد أورا صَبور خوانَند.در حق أو خود باعثِ عجله نبود أصلاً
والبتّه که أوکارها همه بهوقتِ خود ، نه پیش از وقت کنـد از عَجله ،
3 ونـه أز وقت تأخیر کند از تـکاسُل . پس چون کسی که باعثِ عَجله را
مقهور کرد أورا صَبور خواننــد . أگر کسی بوَد که أورا خود أصلاً باعثِ
عَجله نباشد أولیتر بوَد که أورا صَبور خوانند.وقد طال الکتاب.والسّلام.
6 والحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ



1 را مقهور... عجله N M - R P L K I/خود N - M/ 2 خود... کنداز عجله R P M K I خود کند...با عجله N خود کند... از عجله L/ 3 نه ازR P M L K I نه پس از N/ از تکاسل R N M L K وتکاسل P I/ 4 کرد R P M L K I نبود N/ بود R - P N M L K I/ اصلا R P N M L I اصلا والبته K / 5 نباشد . . . خوانند P L I نبود اورا صبور خوانند او لیتر K نبود اورا صبور خوانند R نبود او را صبور خواندن او لیتر N M / الکتاب L P N L K I الکلام M / والسلام R N L K I - P M / 6 والحمد . . . العالمین R P N L K I - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۹۹ – بِدان أیْ دوست عزیز وأیْ بَرادَرِ مُخلص أطالَ الله بقاءك في طاعته وَسَلَكَ بِكَ سَبِيلَ أحِبَّائِه كه خدایِ تعالیٰ می‌گوید : « هو الَّذي خَلَقَكم فَمِنكُم كافرٌ ومِنكم مؤمنٌ » جریدهٔ أهـــلِ سَعادَت وَشَقاوت است. عارفانِ و مؤمنان بدو ، شاکرانِ نِعمِ أو اند ، وجاهِلان و غافلان کافرانِ نِعمِ أو اند ، وآفتابِ جَلالِ أزل هَمـــه‌را بَرابَر است . أمّا بهمه تابِش نمی رَسد بَرابَر . « إنَّا هَدَيناهُ السَّبِيلَ » کِنایتِ أزل است أز بَرابَر بودَنِ أو كلّ وُجودرا « إمَّا شاكِراً وإمَّا كَفوراً » كنـايت است أز تفـاوُتِ مَحال « تُسقى بِماءٍ واحِدٍ ونُفَضِّلُ بَعضَها عَلى بَعضٍ في الأكلِ » .

٤۰۰ – واگر مثالی خواهی تا بِه‌فهمِ تو و أمثالِ تو نَزدیکتر بوَد ، در نِگر : ومن آیاتِه الشَّمسَ . آفتاب هَمهٔ عالَم‌را بَرابَر است ، أمّـــا تابِشِ آفتاب نه هَمه جایی بِرَسد ، کارهایِ أو أز دو گونــه است ، بعضی‌را بی إختیارِ بشری تمام کرد به‌خود ، چون آسمان و زَمـــین و ستاره و مَلَك و جن و شَیطان . وبعضی‌را به‌إختیار بشری تَفویض کَرد إتمامـــاً لِحِکمَتِه .

---

1 بسم... الرحیم P I ومنها بسم ... الرحیم L بسم... الرحیم وبه نستعین M / 2 - 3 بدان ... که P L I ای ... بدان که M / 3 - 4 التغابن 64 : 2 م / 5 بدو M L و I - P / 7 و 8 الانسان 76 : 3 م / 9 - 10 الرعد 19 : 4 م / 11 وامثـــال تو P L I - M / 13 أز M - P L I / را P L I - M / 15 شیطان M شیاطین P L I .

* * * تامهٔ نودر سوم . P 91 . M 38 . L 85 . I 79 * * *

چون مُصحَفی نوشتَن مثلا ، یادوایی تمـــام کردَن ، یا چیزی بَرآمیختن .
واینچنین مُوجودات هَرگز بهکمال نرسد بی کسبِ بشری . وأگـــر
خواستی که بی إختیارِ خَلق تمام کردی ، هَم بکردی ، چه آخر این 3
عجبتر از وُجودِ آسمان و زمین نیست . أمّا کمالِ حکمتِ أزلی چنین
إقتضا کرد .

٤٠١ —واینجا یك نکته بدان تا در غلطی نیفتی؛ هرکاری که بهإختیارِ 6
آدمی تمام شود، چون چیزی آمیختن مثلاً هم بدو تمام شده بوَد چه آدَمی را و علمِ
آدَمی را ، وقدرت و إرادتِ آدَمی را ، وعروق و عصَب و عَضَلِ آدَمی را
که این چیز بواسطهٔ آن آمیخته شد ، هَم أو آفرید . وچون تو کاری بواسطهٔ 9
چیزی کنی بهطریق تسخیر هم تو کرده باشی تنها. و این مَکتوب مَن نوشتهأم
بی مُشارَکتِ قـــلم ، أگرچه بهواسطهٔ قلَم نوشتم ، مشارَکت باجنس
خود توانـَد بود . وأگر دو عالِم مثلاً تصنیفی کنند إین تصنیف را باهر دو 12
حوالـَت توان کرد . أمّا چون یك عالِم تصنیف کنـَد با أو حوالـَت
کنند تنها ، أگرچه إین تصنیف بیِ واسطهٔ قلم و حبر و کاغـَذ تمام نشود.
وإینجا أگرچه قلَم و حِبر نه مصنّف آفریند جمـــلةً وتفصیلاً ، لا بـُد قطعِ 15
مشارکت ضرورت بود . إین همه حَقایق در این کلمـهٔ معیّاست : « والله
خَلـَقـَکـُم وما تعمَلونَ » . أگر نه چنین بودی. پس این آیـَت راست نبودی
که « هَل مِن خالِقٍ غیرُ اللهِ یَرزُقـُکـُم ؟» . 18

---

1 یادوایی I M L یا دوائی P / 3 چه I M – P L / 6 غلطی I P غلط M L /
7 چیزی I M P حبری L / چه M که I L P / 8 آدمی را وقدرت M وقدرت I L P /
عضل I L P عضد M / 9 چیز I P حبر M L / شد M L شده I P / 10 من M L می
P I / نوشته ام I L P نوشتم M / 11 قلم . . . مشارکت I M P – L / 12 واگر I P
اگر به M L / با M L به I P / 14 بي I L P جز به M / 15 واینجا I L M اینجا P /
تفصیلا I L P تفصیل M / 16 ضرورت (تصحیح) ضرورت تر I L M P / این کلمـه
M L کلمه ای I P / 16 – 17 الصافات 37 : 96 ك / 17 نبودی I L P نبود M /
18 الفاطر 35 : 3 ك .

٤٠٢ – إینجا سالِکان راهِ خدای تعالی بَسی هلاك شدَنـد ، ومذَاهبِ فاسِد وادید آمد . قومي گفتَند : شر أز أو در وجود نیایَــد ونوری وظلمتی إثبات کردَند ، ودَر اسلام قومی هم در این هلاك شدَند که إیشان‌را 3
قدریان خوانند . ومصطفا – صلعم – ایشان‌را باگبران بَرابَر می‌کنَد که القدریَّةُ مَجوسُ هذهِ الأمَّة .وأز آنجا که مَنم این مَذهَب محَرّف است.
ندانم که این تحریف دَر اسلام افتاد یا پیش از اسلام . ومن حیثُ التَّحقیقِ 6
همهٔ مذاهب همچنین است ، از ناقِلان بَد افتاد ، وما آفـةُ الأخبـارِ إلّا رُواتُها . ودَر اسلام می‌بینیم که هفتادو أند فِرقَت مُبطلان اند ، وهمه‌را
غلط أز قرآن‌و حدیث أفتاد . أمّا قرآن‌و حدیث‌را فهم نکردَند ، وقبلِ 9
فهم ، در آن به‌خیالاتی فاسِد تصرُّف کردنــد . وأز آنجا که مَنم هر مَذهب که در عالَم است ، همه‌را أصلی راست هست ، چـه أصولِ مذاهب از
سالِکان رَسیده منقول بوَد. أمّا چون کسی که هیچ سلوك نکرده بوَد ، در 12
آن تصرُّفی کنَد ، لا بد از آنجا در غلط أفتد .

٤٠٣ – وإینجا مَن مَذهبِ قدریان علی التَّحقیق والیقین وانمایم ، تا تورا مَعلوم شوَد که فساد دَر مذاهبِ راست به‌روز گارِ دراز چون پیدا گشت ، 15
نامردمان از آن دَر غلط افتادَنــد . أکنون أگر کسی أز واصِلانِ به‌حقیقتِ کار گوید : خدای تعالی همَه خیراست ، وأزو همه خیر دَر
وجود آید ، این سُخن راست است ، چنانکه خدای تعالی یَعقوب‌را – عم – 18

---

1 راه P M I را L / 2 ونوری P L I نوری M / 4 باگبران P M I گبران L / که – P M I L / 7 از P L I – M / بد M L بر P I / 8 می بینیم P L I باری می بینیم M / 11 هست چه M است چون P L I / مذاهب P L I مذهب M / 13 تصرفی P L I تصرف M / لا بد M L – P I / 14 الیقین M التعیین P L I / 15 دراز M – P L I / 18 است M L – P I .

آموخت : یا یعقوب إذا جَنَّ علیكَ اللیلُ فتَملَّقني بأنعـامي. فقالَ : یا ربِّ وكیفَ أتملَّقكَ بِأنعامِكَ ؟ فقال : قُل : یا كثیرَ الخیرِ ! یا دائم المَعروفِ ! یا خیرٌ كلُّه ! . لا بَل دَر قرآن چندین جا بگوید : « أرحم الرّاحمین » وأز رحیم . هرگز جز خیر در وجود نیایَد .

٤٠٤ – أمّا سخن این كس‌را فهم بایَد كرد كه گفت : أز خدا همه خیر دَر وجود آیَد ،چه‌این كس كه این گویَد،أگر در حالِ مَستی بوَد وأگر در حالِ هُشیاری ، در وجود هیچ شر به‌قلیل‌و كثیر نبینَد . ویَقین دانَد كه أز « أرحمُ الرّاحمینَ » تعالی وتَقدَّس محـال بوَد كه شر دَر وجود آیَد ، چون كسی كه ندانَد شنود وبه‌عقـلِ مختصر در این تَصرُّف كند، پِندارَد كه أومی گویَد كه خدای تعالی شر نیافرینَد، پس خالِق شر كسی دیگر بوَد ، هیهات !

وَمَن یَـــكُ ذا فمٍ مُرٍّ مَریضٍ
یجد مُرّاً بـــه الماءَ الــزلالا

٤٠٥ – واین سخن را كه بَر خدای تعالی گفتنَد دو معنی بوَد . یكی راست ویكی دروغ . راست آنست كه خدا همه خیر آفریند ، وهیچ شر نیافرینَد ، وشر در وجودِ خود محال بوَد كه بوَد ، یا توانَد بوَد . واین مذهب راست است، أمّـــا فهم این مذهب به‌حقیقت سَخت مُشكل است بَرأفهامِ خواص تا به‌عَوام رسی . ومعنیِ دیگر كه دروغ بوَد آنست كه خدای تعالی جز خیر نیافرینَد،یعنی شر هست در وجود ولیكن نه أو

---

2 وكیف M فكیف L I كیف P / 4 از M از تعالی وتقدس P L I / 6 چه L M كه P I / بود P L I – M / 8 تعالی وتقدس P L I – M / 9 شنودو P I بشنود M بشنودو L / 10 كه أو M أو P L I / 11 هیهات I هیهات شعر M L هیهات بیت P / 12 ذا P M I دا L / 18 بود P L I است M.

آفرینَنَد ، وإین مَذهبِ قدر است ، وأز آنجا که مَنَم ، این مذهب‌را أصل جُز چنان نَبوده است ، أمّا به‌روزگار چنین شُده است . وجملهٔ مَذاهب والله أعلم هَمچنین است . 3

۴۰۶ — چه گویی مُشَبِّه است مصطفا – صلعم – ؟ که إذ یتنزّل اللهُ کلَّ لیلةٍ . و « الرَّحمان عَلی العرشِ استوی » مذهبی دروغِ باطل بَرساختند . آخر می‌دانی که مُستَنَدِ مذهبِ باطلِ إیشان کلمهٔ حَق بوَد 6 أز قرآن و حدیث ، ولیکن چون به‌فهمِ خود در آن تَصرُّف کردند ، در غلط افتادند . وروزگاری خواهَد بود که إین مَذهبِ تَشبیه بِمانَد ومُستَندِ أوهامِ ایشان نماند ، چنانکه رسول – صلعم – فرمود : به آخرِ 9 زمان قرآن بآسمان شوَد . واین خود عالَمی دیگراست ، وأفهام وأوهام همگنان بِدین نرَسد .

12 ۴۰۷ – أمّا در خاطر می‌بود که تو گویی شر در وجود چون نَبود ؟ وقرآن بِدین ناطق است که شَر هست در وجود ، که نامِ شر در قرآن وحدیث بِسیار است ، وأگر شَر نبودی مصطفا – صلعم – نگفتی : وقِنا شَرَّ ما قَضَیتَ لَنا . وبَیانِ إین تمامی پاره‌ای مُتَعَذَّر 15 است چند سبب‌را ، یکی : آنکه تَطویلی خواهَد ووقتِ مَن این تطویل احتمال نمی کنَد . دویم : آنکه فَهمِ تو به‌روزگارِ دراز به‌حقیقتِ إین إین کار برسَد . سیوم : آنکه خَلق جمله ، إلا ما شاءَ الله ، عادَت پَرستند ، 18 چون به‌خلافِ مَسموع شنوند ، وأز علمایِ ظاهر چیزی دیگر شنوَند ، در آن به‌جهلِ خود خوض کنند ، ودر شرع از این سَبب بیانِ إین مسأله حرام است ، چنانکه گفت : إذا ذُکِرَ القدَرُ فأمسِکوا . 21

4 که PI - ML / 5 طه 20 : 5 ﻟ / 8 در ML ودر PI / 9 به آخر M آخر PLI / 11 بدین PLI بدان M / 13 که نام PLI چه نام M / 14 نگفتی M نفر مودی PLI / 18 برسد M رسد PLI / 19 به PLI - M .

۴۰۸ - نه أز آن حرام است که هیچ کس َنداند ، بلکه در آن آفات بسیار است ، بعضی بِگفتم وبیشتر نگفتم . وأگر هیچ کس به َقــدر بینانبودی مصطفا - صلعم - نگفتی که : القدر سِرُّ اللهِ َفلا َتفشوهُ . زیراکه فلا َتفشوهُ ، باکسی گویند که سِرّی داند . أمّا با إین همه تورا در این سودا َنتوا َنم گذاشت ، واین قدر که تورا سورتِ إستبعادو إستنکار بنشا َندم بنویسم ، اگرچه به‌تمامی تورا دیر مَعلوم توانــد شُد ، وباَشد که هرگز خود مَعلوم َنشود ، چه بسیاری شروط است َفهمِ این را بیرون از آنکه َبیان کنَند .

۴۰۹ - بِدان أیْ دوست ، وفقّكَ اللهُ لِکلّ خــیرٍ ، که در وجود بسیار َشر هست که تو و أمثالِ تو بنتوانید دانستن که آنرا اگرچه بگونه‌ای َشر خوانند، أما مِن حیثُ التّحقیقِ آن خیرِ محضاست نه شر، چنانکه مثلاً تو دارویی خوری، وفصدو حجاَمت کني، و کودَکرا َبزنی تا علِم آموزَد، ویا أز کاری َبد دَست بازدارد . این همه بنوعی شراست وشر توان خواند ، زیراکه هرچه نه موافق طبع آدمی بوَد آنرا باِصطلاحِ عموم َشر خواَنند أمّا َهمه َنس دانــد که کودَکرا چون مادَرو پدر زَنند عینِ خیراست وغایتِ رَحمتو َشفقت .

۴۱۰ - بــلی إینجا پدرو مادر را دو إرادت است ؛ إرادتی کلّی که

1 - 2 آفات بسیار M بسیار آفات P L I / 2 بعضی M L وبعضی P I / 3 صلعم صلوات الرحمان افاضلها وتسلیماته أزاکیها علیه M / 4 کسی گویند P L I یکی تُوان گفت M / 5 استبعاد P L استبعاد M I / 6 به تمامی M L تمام I تمامی P / که M L - P I / 10 شر غیر M L / دانستن P L I دانست M / 12 دارویی P L I دارو M / 13 یا P L I یا تا M / باز دارد P L I بداود M / این M واین P L I / 14 آدمی بود P L I است آدمی را M / 15 دانند M L I داند P / که M L - P I / 17 بلی P L I بل M / را دو M L او P I .

به کودک همه خیر خواهند ، وإرادتی جزوی هست که پس از إرادتِ کلی
وادید آید ، هر جا که أو قابلِ خیر نیاید إلا بهواسطهٔ شری ، إیشان‌را
3 أعنی پدرو مادر را ، إرادتی جزوی پدید آید ، تا به کودک شرّی خواهند
واورا حجامت کنند یا بزنند ، ومعلوم است که إیشان خیر می‌خواهند
به کودک اگرچه إین‌کار را بهزبان خودهم شر خوانند چه‌دانند که کودک‌را آن
6 خوش نیاید وأز آن برنجد ، وهرچه آدمی أز آن برنجد شر خوانند ،
پس باعثِ إیشان بزدنِ آن کودک هم خیرو شفقت است ، وأگرنه إرادتِ
خیرِ ایشان بودی هرگز کودک‌را نزدندی ، وأگرنه غایتِ رحمت وتعطّفِ
9 ایشان بودی بر کودک هرگز ایشان را إین إرادت جزوی پدید نیامدی .

۴۱۱ – وچون این حقایق بهکمال معلوم شود بدانی که سبقت رحمتی
غضبی چیست . زیراکه سبقِ رحمت برغضب آنست که إرادتِ خیر
12 کلّی بودو أوّل بود در درجت ، وإرادتِ شر جزوی بودو متأخّر بود در
رتبت . پس اگرنه رحمت أوّل بودی ، هرگز أورا غضب نبودی ، وأگرنه
إرادتِ خیر بودی ، هرگز مُرید شر نبودی . وأگرنه آن بودی که بعضی
15 کارها موافقِ طبعِ آدمی نیست،خود نامِ شر برهیچ کاری إطلاق نکردی.
چنانکه أگرنه نقصان‌و جهلِ کودک بودی، هرگز مادرو پدر را حاجت
نبودی ، تا أورا بزدندی تا عِلم آموزد . پس این شر که مادرو پدر را
18 إرادت است در حقّ کودک پنداری خود از کودک خاست . وهمچنین
غضبِ أزلی لفظی متشابه است ، وأگرنه نقصانِ آدمی بودی ، أو خود
أز این دوراست چنانکه گفته أند :

---

2 وادید P L I پدید M / 3 شری P L I شر M / خواهند P L I خواهد M /
4 حجامت . . . بزنند P L I بزنند وحجامت کنند M / 5 چه M که P L I / 7 آن M
– P L I / هم P L I همه M / 8 غایت P L I عنایت وشفقت M / 9 ایشان‌را P L I
در ایشان M / 12 – 13 شر . . . رحمت P M I – L / 13 اول P L I ازل M /
17 بزدندی P L I بزنند M / 19 واگر P M I اگر L / 20 اند L I اند بیت P M .

گویی دودِ دلِ ریشِ من است　　　خیمه بَر آن عارِضِ خُرَّم زَده

٤١٢ – واینجا بسیار ضُعَفا مُتزلزِل شوَند و گویند: صفتِ أو قدیم بوَد وبا آدمی چون بگردَد؟ ندانند که أوصافِ إضافی دیگراست وأوصافِ ذاتی دیگر، وأگر صِفتِ أو همه یکسان بودی، لا یزالُ العبدُ یتقرّب إليَّ بالنّوافِلِ حتّی أحبَّهُ. صفتِ محبّی خود موقوف کرد بَرعملِ آدمی، ومَعنی این نه آنست که بعدِ عملِ آدمی أورا صفتی پیداگردد، چه بروی تغیُّر محال بوَد. وأگر خواهی که أز أوصافِ إضافی آگاه شوی، بدانکه چون تورا هیچ فرزندی نبوَد خدا را خالقِ فرزندِ تو نتَوان خواند، چون تورا فرزندی پیداشُد أورا بدین وَصف مَوصوف توان کرد که خالِقُ الولَدِ أعنی وَلَدكَ لا وَلَد غيرِكَ. لا بل قادریِ ویْ ما را أز مَقدورات پیداشد، ومُریدیِ ویْ از وجودِ مُرادات بدانستیم.

٤١٣ – وأگر کمالِ بیان خواهی بی مُداهنَت ومُراقبَتِ جوانِب، أز آنجا طَلَب کُن که شاعر گوید:

در گوشِ تو هرچه زرّو مُروارید است
آن از رُخِ و چشمِ مَن فرو بارید است

چه أگر ظاهر بگویم از هرزه گویان تَرسَم، وچون در شعر بگویم و بگریزم، هرکسی پی نتواند افتاد. ونیز نتوانَد گفت که چه خواستی؟ امّا صاحبِ بصیرت دانَد که الحُرُّ تكفيه الإشارَةُ. أگر چه تویی نتوانی بُرد، أمّا بسیارَند که بتوانند، پس در این نامه مَقصود تویی ولیکن مِن حیثُ المجاز، أمّا من حیثُ الحقیقة، مقصود کسی است که این فهم کند،

---

3 با PLI به M / 4 صفت M – PLI / 6 ومعنی . . . آدمی PMI – L / چه M که PLI / 9 فرزندی ML فرزند PI / 11 مریدی PMI مرید L / 12 کمال ML کل PI / 13 گوید MLI گوید بیت P / 16 در ML – PI / بگویم و ML بگویم PI / 17 افتاد . . . نتواند PMI – L / 19 برد أما M افتاد PLI .

ومقصود آنست که غضبِ أورا معنی إرادتِ شر است ، وأگرنه آدمی
بودی خود در وجود هیچ شر نیست ، لا بَل خیرهم بدان گویند ، در أفعال
أو ، که تورا بَعضی موافقِ آید ، واگرنه آنجا که جلالِ أزل است نه خیراست 3
ونه شر . وأگر گویی چیست ؟ گویم : أوست . وأورا کمالنه بدان است که
تورا أز أو کاری خوش آید وخیرش نام کنی ، یا نقصانش از آن بود
که چون چیزی آفریند که تورا خوش نیاید ، أورا خالقِ شر خوانی ، 6
واین غایتِ بیان است اگر بدانی .

۴۱۴ — لعمری ! اینجا بماند ، که باشد که تو در هر شرّی خیری
نبینی وبنتوانی دیدن ، بس گویی در این چه خیراست ؟ وچه خیر بود که 9
یکی أبد الآباد در آتش بود ؟ ونداني که قاطعِ طریق‌را مثلاً کشتن عین خیر
بود ، وأگرچه در حقّ أو علی الخصوص عینِ شر است ، در حقّ آدمیان علی
العموم عین خیراست . وچون قاطعِ طریق‌را بکشتیم خیر خواسته باشیم نه 12
شر . وچون حجامت کنیم هم خیر خواسته باشیم ، اگرچه بعضی اعضا مجروح
شود وأثرِ جراحت بماند ، أمّا چون مقصود سلامتِ کلّی بدن بود ، این
خیر بود ، وأگر بی هیچ مقصودی أز أنواعِ خیر جراحتی بر عضوی کنیم 15
این شرِ محض بودو مضادِ رحمت و شفقت بود .

۴۱۵ — اینجا بدانکه تو در أفعالِ أو لابد أنواعِ شرور بینی ، أگر
خواهی که خیرهای عظیم که در زیر هر شرّی هست بدانی تورا به‌سلوكِ 18
تمام حاجت أفتد ، وبه‌تدریج این بر تو کشف گردد . أمّا حالی تورا بسیار

3 واگر M L أگر P I / 7 أگر M واگر P L I / 8 هر M همه P L I / 9 خیراست
P M I - L / 10 ندانی P M I نداتی که ندانی L / 11 آدمیان M عالمیان P L I / 12
عین M L - P I / وچون P L I چون M / 4 بدن بود P I بدن است M بدان بود L / 17
اینجا P L I واینجا M / تو P L I تورا M / 18 هست P I است M L / سلوك P L I سلوكی
M / 19 گردد P L I شود M .

أنواع از شرور بماند که تو در آن هیچ خیر نبینی . وتَمثیلِ تو آنجا مثــل
طفلی رَضیــع بوَد که پِدر اورا حجامَت کنَد یاما دَر داروی تلخ بهقهر
در حلقِ أو ریزَد ، ومُمکن نیست که کودَكْ بتوانَد دانِست که پِدر بدو 3
چه خیر میخواهَد زیرا که طفلِ رَضیــعرا جُز إدراكِ أَلَم نیست در
حجامَت ، وجُز إدراكِ تلخی نیست در دارو خوردَن : وچون بهعالَمِ
عقل رسد بدانَد که آن عینِ خیر بوَد ، ودَر آن ذرّهای شر نبوَد . 6

٤١٦ – واینجا نیز بِدانکه عمومِ خلق أطفالاند ، وتو نــیز یکی أز
إیشانی لا بد هَر ساعتی إنکاری کُنی بَرتقدیر ، وچون بهعالَمِ عقلو دین
رَسیو بالِــغ گردیو در مَنازلِ أنبیا – عم – وأولیاو علما رَخت بنَــهی 9
بدانی که بَر تقدیر هیچ إنکاری را بهقلیــــلو کثیر وجهنیست . الرِّضا
بالقضاءِ بابُ اللهِ الأعظم ، تورا معلوم شوَد ، ودر کشف افتادنِ إین حقایق
دَرجات نامتناهی است . 12

٤١٧ – دَرَجهٔ أوَّل اینست که گاه گاه ، کالبرق الخاطِف ، روی نماید ،
وپس در حجاب شود . أگر با تو أز این أثری بماند همه إین گویی :

در چشمَم چهرِ چون نگارِ تو بماند 15
بررویَــــم رنگِ گوشوارِ تو بماند
مستی سپری شدو خمارِ تو بمانـــد
خَر رفتو رَسَن بِبرُدو بارِ تو بماند 18

1 از M - P L I / 2 به قهر P L I - M / 3 که کودك P M I کودك L / 4 - 5 در حجامت P M I - L / 5 در P L I اورا در M / وچون P L I چون M / 8 ایشانی M L ایشان P I / عقل P M I عقل L / 10 انکاری را P L I انکار M / 11 در P L I - M / 14 أگر P M I واگر L / گویی I گویی شعر L گویی که بیت M گویی رباعی P / 17 مستی سپری M مستی سپر L I هستی بسرم P .

۴۱۸ – أمـــا أگر با تو أثری نماند یك نقطهٔ دَردو حسرت گردیو می‌گویی :

رُبَّ لَیلٍ با اصبح من وجــه لیلی 3
صافحت فورة العشا نهضــة الصبح

چون دوامی بود در بعضی حقایق پیدا گردد ودر بعضی هنوز کشفی نبود وحال تورا این بود که گفت : 6

جاریة بسفوان دارهـــا تمشي الهوینا مایلا خمارها

واگر تورا زبانی بود که در آن قوّتی مانده بود این انشاکنی :

تراءت لنا کالشمسِ تحتَ غمامةٍ 9
بَدا حاجبٌ منها وضنّت بحاجبِ

چون در همهٔ حقایق علی التساوی بود این معنی کشف افتد . أقویا در این عالم هشیار باشند ، وأز خدای تعالی عافیت خواهند ، که بو بکر صدیق از 12
مصطفا – صلعم – چنین گفت که ما سألَ الله عبدٌ شیئاً بعــدَ الیقینِ أفضلُ من العافیة . وضُعفا اینجا مَست گردنــد وبلاو محنت خواهند ومی‌گویند : 15

إن شئتِ جُودي وإمّا شِئتِ فامتنعي
کِلا هما مِنكِ مَنسوبٌ ألی الکرَمِ

۴۱۹ – اینجا بدانی که رَقص کردَنِ زُلف بَر رویِ مَعشوق چه بُوَد: 18

---

2 می گویی L I می گویی شعر M می گویی بیــت P / 4 صافحت ... الصبح M بو شیعا صافحت فوره العنایة نهضة الضحی P L I / 6 و I L P – M / گفت L I گفت شعر M گفت بیت P / 8 و P L I – M / بود M – P L I / قوتی M L I قوی P / کنی L I کنی بیث P M / 10 بحاجب P L I حبی M / 11 علی . . . کشف M این معنی علی التساوی P L I / 13 مصطفا P L I رسوو M / 15 گویند L I گویند بیت P گویند شعر M / 16 فامتنعی P L فاسفی M فامتهنی I / 18 بود L I بود بیت M بود رباعی P .

تا زُلفِ تور بَر رُخِ تو رقّاصی کرد
مـــا نندهٔ نمرود دلم عاصی کرد

3 در پایِ دو چشمِ مَن تهی گشت زِدُر
از بس که درو هجـرِ تو غوّاصی کرد

اینجا بوَد که مستان‌را معلوم گردَد که ظلمَت‌و نور چون پرستند
6 وهمگیِ ایشان یك نقطه سماع گردَد در این که گفت :

تا زُلـــفِ تو بر رخِ تو شدلاله پرَست
در شهر هَزار توبه أفزون بِشکست

9 مستور نیاید أنــدر این شهر بِدست
أبدالان بیدَلندو مستوران مست

۴۲۰ – هشیاران‌را در این مَقام معلوم گردَد که زُلف بُریدنِ معشوق
12 چه معنی دارَد ، چنانکه بَر زبانِ عاشقی این معنی رانده شُد که :

تا بِبُریدی دو زُلف بَر عارضِ مَست
صَد پَرده دَریده گشت‌و صَد توبه شکست

15 خوبیت بـه‌مَستی‌و بـه‌هشیاری هست
هشیار نِکوتری ندانـــم یا مَست

آنجا که « وَجَعَل الظّلُمات والنّورَ » روی واپوشده الله نور السّماوات
18 والارض » خودرا جلوه دادَن گیرَد ، جلال ، همه جمال گردَد ، وقهر همه
لُطف باشَد ، وشَر همه خیر بوَد ، ووِصالِ أبَدی وَلذّتِ سرمَدی روی

2 مانندهٔ P M L مانند I / 6 نقطهٔ P L مقطعهٔ I نطفهٔ M / گردد L M گرددر P
کردو I / گفت L I گفت بیت M گفت رباعی P / 12 معنی M L - P I / که M رباعی
L I - P / 16 نکوتری ندانم M ندانم که نکوتر P L I / 17 آنجا P L I اینجا M /
الانعام 6 : 1 ك / 17 - 18 النور 24 : 25 م / 18 دادن گیرد P L I دهد M / 19 بود
P L I گردد M .

با تو نماید . پس بدانی که هرگز ندانستی و ببینی که « هذا یومکم الّذی
کنتم توعدونَ » چه بوَد و أعددتُ لعبادیَ الصّالحینَ ما لا عینٌ رأت ولا أذنٌ
سمعت ولا خطر علی قلبِ بشرٍ . خودرا از پرده بیرون آورَد « فلا 3
تعلمُ نفسٌ ما أخفیَ لهم من قرّةِ أعینٍ » ظاهر گردَد « وآخرُ
دعواهم أنِ الحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ .

۴۲۱ — همه او گردی « فیُدمِغُهُ فإذا هوَذا حقٌّ »؛ « وإذا شئنا بدّلنا 6
أمثالهم تبدیلاً »؛ « یومَ تُبدّلُ الأرضُ غیرَ الأرضِ » زیر و بالا نماند ،
راست و چپ محو گردَد ، قدّام و خلف نیست شوَد ، تقدّم و تأخّر نماند ،
زمان و مکان‌را پی کنند ، و تا این نبود وصالِ أزل محال است . 9

تا بندِ زمانه را خرد نگشایَد
وصلِ من و تو بِنا فراهم نایَد

۴۲۲ — و این خود دیر خواهد بود ، لابل دیراست که نبود ، لا بل 12
قومی‌را دیراست که بوَد و قومی‌را نبود . آنها که در انتظارند می‌گویند :

تا رایِ تو از بهانه بیرون آیَد
جانِ دگرو جهانِ دیگر باید 15

آنها که رسیدند ، چون باز گشتند همه این می‌گفتند :

پیمودَم راهی که نپیماید کس
جایی که نه جای بودو نه پیش و نه پس 18

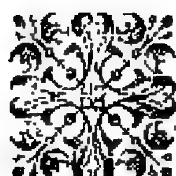
1 باتو P L I به تو M / 1 ـ 2 الانبیاء 21 : 108 ك / یومکم الذي (قرآن) ما L I / P M / 3 ـ 4 السجدة 32 : 17 م / 4 ـ 5 یونس 10 : 10 ك / 6 الانبیاء 21 : 18 ك / 6 ـ 7 الانسان 76 : 28 م / 7 ابراهیم 14 : 28 ك / 9 پی M L می P I / است L I است شعر M است بیت P / 12 لا بل دیر P L I لا بد دیر M / 13 گویند L I گویند شعر M گویند بیت P / 15 جهان دیگر M L جان دگر می I جای دگر می P / 16 می P L I ـ M / گفتند L I گفتند بیت P M .

این بیت من گفته‌ام وتمامیش این است :

آنَم که چو مَن مَنَم به‌گیتی دَرو بَس

3 نا بوده مُقـیم دَر مقامی دو نَفَس

وهذا البیتُ الأخیرُ هو الأوّلُ، والحمد لله ربِّ العالمین، وصلی اللهُ علی محمدٍ وآلِه وبارَکَ وَسَلّمَ .



1 من M ـ P L I / است L I است نظم M است بیت P / 4 والحمد . . . العالمین M ـ P L I / 4 ـ 5 وصلی . . . وسلم P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۲۳ – سعادتِ دو جهانی تورا از جنابِ ازل مبذول باد ، ای برادرِ عزیزو دوستِ مخلص ، بدان که پیش از این مکتوبی نوشته‌ام ودر آنجا چیزی نوشته‌ام که پارهٔ استبعادی دارد ، هرچند بیانی شافی کرده‌ام امّا می‌پندارم تورا هنوز اشکالی می‌مانَد در آن . وآن کلمه آنست که گفته‌ام که مذهبِ قدریان محرّف است ودر اصل مذهبِ ایشان راست بوده است ، وبطلانِ آن از ناقلانِ بد افتاد که فهم نکردند . وهمهٔ مذاهب خود همچنین است ، از آنجا که تحقیق است ، ومی‌باید که سالک را همه معلوم گردد ، چه لا بُد بر راه سالک است . ومذهبِ قدر اینست که گویند : شرنه از خدای تعالی در وجود آید واین کفراست ، زیرا که خدایِ دیگر اثبات باید کرد ، پس مذهب گبران بود که یزدان و اهرمن اثبات کردند. والقدریّةُ مجوسُ الأمّةِ این بود . واینجا چند اصل بیان می‌باید کرد تا مقصودِ من به‌تمامی معلوم شود .

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L ومنهـا فی أصول المذهب بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ه بسم . . . الرحیم N / 3 ودرست مخلص N - P M L I / 3 - 4 نوشته ام . . . نوشته ام NML نوشته... نوشته است P I / 5 تورا P L I - N M / اشکال می ماند P M L I اشکال باقی است N / 6 که P L I - N M / 7 نکردند P M L I نکرده اند N / 9 قدر P M L I قدریان N / گویند P N L I گوید M / 10 در وجود آید P M L I است N / 13 به تمامی معلوم شود N معلوم شود به تمامی P M L I .

* * * نامهٔ نودو چهارم . P 87 . N 5 . M 39 . L 81 . I 75 * * *

٤٢٤ – أصلِ أوّل : آنست که چـون سخـنِ واصلان مشترك الدّلاله بود بر دو معنی یا بر سه معنی ، واز آن معانی یکی راست بوَد ودیگر دروغ، لا بُد هر که نداند در غلط افتد .

أصل دوُم : آنست که سُخنِ واصلان جز مشترك الدّلاله نتوان بوَد ومحال است که نه چنین بوَد .

أصلِ سوُم : آنست که لفظی هست که بَر گونه‌یی مذهب قدر ، از آن لازِم آید، وبه وَجهی راست است .

أصل چهارُم : آنکه همهٔ مذاهب‌را یا أغلب مذاهب‌را أصل راست بوده‌است وبه روزگار مُحرّف گشته است .

أصلِ پَنجُم : آنکه تَحریف‌را أنواع است ومتعــذّراست که دَر حَصر تَوان آوَرد .

أصلِ شِشُم : آنکه سالِك‌را ضرورَت است که بر این مَذاهب گذَر کند . آنگه باشد که دَر آن بماند وباشد که أز آن بر گذرَد .

ودر این شِش أصل بسیار فواید مَعلوم گردَد . ونَدانَم که وقت چـه إملا خواهد کرد دَر هر أصلی. ومِن اللهِ التّوفیقُ وعلیه التّکلانُ ، وبه الإعتِصامُ، وإلیه المفزعُ من شرّ کلّ ذی شرٍ وصلّی اللهُ علی محمّدٍ وعِترَتِه .

1 اصل أول P M L I (۱) N / چون N M – P L I / 2 دیگر P M L I یکی N / 4 اصل دوم P L I اصل دوم بیان M (۲) N / سخن N M سخنهای P L I / نتوان بود L I P نتواند بود M نبود N / 6 آنست که P N L I آنکه M / 6 اصل سوم P M L I (۳) N / 6 – 7 مذهب قدر از آن M از آن مذهب قدر P L I مذهب قد N / 7 آید P L I است N M / وبه وجهی ... است P N L I – M / 8 اصل چهارم آنکه P M L I (٤) آنست که N / 9 بوده P I – N M L / گشته است M گشته P L I شده N / 10 اصل پنجم P M L I (٥) N / 10 – 11 که در ... آورده P M L I أصل آن N / 12 اصل ششم آنکه P M L I (٦) آنست که N / بر این N بدین P M L I / 13 گذر کند آنگه N شکر فدا آنکه L شکر I شکر بدانکه M سکر P / بر گذرد P N L I بگذرد M / 14 وندانم N M ندانم P L I / 16 صلی ... عترته P L I صلی ... آله M وحسود N .

۴۲۵ — أصلِ أوّل : در بیان آنکه ألفـاظ چون مُشترك الدّلاله بوَد
لا بد هر که نداند دَر غلط افتد. بدان أیْ عزیز! إشتراك یا در لفظی مُفرد
بوَد یا در قولی که مرکب بوَد از آن ألفاظ مُفرد . إشتراك در لفظِ مُفرد 3
چنین بوَد که گویند مثلا : مُشتری ، یا عین ، یا قروء ، چه مُشتری دلالت
کند برخریدار وبرکوکبِ آسمانِ ششم . وعین همچنین بر آفتاب و بر دیده و
بر زر دلالت کند . وقروء بر طُهرو حیض دلالت کند . أمّـــا إشتراك دَر 6
کلام أعنی در قولِ مُرکب أز ألفاظ چنین بوَد که گویی مثلا : أخرجتُ
أخی من الظُّلماتِ إلی النّورِ واللهُ تعالی یُحیی الموتی چـه إحیایِ موتی دو
معنیرا بشاید، یکی آنکه همگنان فهم کنند ، دیگر آنکه أز جاهلی عللی 9
کند خدای تعالی،چه این معنیرا هم إحیاء الموتی گویند . واین که ، أخرجت
أخی من الظّلمـاتِ الی النّور ، بر آن دلالت کند که ضیاء الدّین را که
برادرِ تست أز جایی تاریك دست گیری وبهجایی روشن آوری . وبر آن 12
نیز دلالت کند که برادری مسلمانرا از ظلمتِ جهل خلاص دهی تا عالم شود.
ودر قرآن ، إحیاء الموتی ، بدین معنی آمـده است . ولفظِ « أخی » هم
مشترك است چـــه انما « المؤمنونَ إخوة » خود معنی دیگراست.وأنواعِ 15
إشتراك در ألفاظِ مفرد وأقوالِ مرکّب بسیار است ، وشرح آن حالی
ما را بکار نیست .

---

2 عزیز P M L I دوست عزیز رفقك الله لطلب السعادة القصوی N / 3 که...آن M L I P مرکب از N / اشتراك P N L I واشتراك M / 4 گویند N M گوید P L I / چه N M که P L I / 5 ششم N سادس P M L I / 6 طهرو P N L I طهرو بر M / 7 مثلا N M - P L I / 9 بشاید P M L I دارد N / 10 خدای تعالی P M L I - N / چه N M - I / P L 13 برادری M L برادران P I برادر N / دهی P N M L I کنی (حاشیهٔ N) / 14 احیاء الموتی P L I - N M / 15 چه N M که P L I / الحجرات 49 : 10 م / 17 ما را L I P N مرا M .

٤٢٦ – أکنون بدان که چون شاعر مثلاً گوید که :

خذوا بِدَمی ذاتَ الوِشاحِ فانّنی

3 رَأیتُ بِعینی فی أنامِلِها دَمِی

اینجا خود قرینه هست که گواهی می‌دهد که عین آفتاب نیست وزر نیست. وچون در قرآن گوید که « إنَّما المؤمِنونَ إخوةٌ » خود ظاهر بود
6 که أخوّتِ ظاهر نیست . کار آن دارد که در قرآن گوید که « والمُطلّقات یتربّصنَ بأنفسهن ثلاثةَ قُروءٍ » واین با خود هیچ قرینهٔ ظاهر ندارد که طهر است یا حیض . ومصطفا – صلعم – گوید : الطواف بالبیتِ صَلاة الّا أنّ
9 الله أباح فیها الکلامَ . واین جا قرینهٔ ظاهر است که حکم طواف حکم نماز است مثلاً . یا ثوابش ثوابِ نماز است .

٤٢٧ – أکنون هر جا که قرینهٔ ظاهر بود خود پوشیده نماند وآنجــا که
12 قرائن نبود خود هیچ حکم بەتشبیهی کس نکند . اشکال آنجا بود که دو قرینه بود ، ویکی بر معنیی دلالت کند ودیگر قرینه بر دیگر معنی. واین در قرآنو اخبار بسیار است ، ودر عقلیات بسیار مذاهب فاسد از اینجا بازدید
15 آمد . أمّا در قرآنو اخبار قریب تراست. و چون دو مجتهد در آن تصرّف کنند هر دو حق بوَندو هر دو بر إجتهــادِ خود مثاب باشند ، چنانکه دو مجتهد نماز فرا دو جهت کنند ، لا بد هر دومصیب اند ، وچون این خَطا در

1 مثلا N M مثل P L I / که I که شعر M L که بیت P – N / 3 بعینی N ML I بعینها P / 5 الحجرات 49 : 10 م / 6 گوید P N L I بود M / 6 – 7 البقرة 2 : 228 م / 7 و P M L I – N / باخود P M I خود L را N / ندارد P M L I نیست N / 9 حکم طواف N حکمش P M L I / 11 جا که P M L I کجا N / 12 قرائن P M L I قرینه البته N / حکم P M L I حکمی N / کس P L I – N M / 13 ویکی P M L I یکی N / در N M دو در P L I / 14 مذاهب N M است مذاهب P L I / اینجا P L I این N M / بازدید P M L I وادید N / 15 آمد P M L I آید N / اما N واما P M L I / وچون M L I چون P N / 16 بودند N L بود P M I / بر P M L I در N .

عقلیّات أفتـــد مشکل بود ، چه مخطی مأخوذ است ، مأجور نیست ، ونیز معاقـَب بوَد .

۴۲۸ – وسببِ این آن بود که در عقلیات در هر مسئله‌ای لا بد حکمی هست از نفی‌و اثبات . ودر ظنـّیاتِ فقهی نه چنین است زیرا که در وقایع هیچ حکم معیّن نیست . وقومی می‌گویند حکمی هست علی التعیین واین خطا است . ووجه خطای این قوم بازنمودن دراز است ، وحالی أز مقصودِ مــا خارج . أکنون هرجا که لفظی مشترك الدّلاله بود ، اگر در ظنـّیات است ، چون أهلِ إجتهاد در آن تصرّف کنند ایشان‌را مسلم است ، وآنکه بدرجهٔ إجتهاد نیست ، اورا نرسد که به‌مجرّد وهمِ خود در آن تصرّف کند ، پس اورا چه باید کردو کدام عالم‌را تقلید کند ؟ در این هم سخن بسیار است ، ومقصود من نه بیان اینست .

۴۲۹ – واگر این اشتراك در عقلیّات قطعی بود لا بد هر که شروطِ آن کار نداندو بریك معنی حمل کند که آن معنی باطل است ، أز جهلِ خود این تصرّف کرده بود چنانکه در مذاهبِ قدیم است که الحرکة لا وجود لها . اگر کسی در این تصرّف کند ونداند لا بد در غلط افتد . وهمچنین در مذاهبِ قد مــا بیاید که جوهرِ فرد موجودی‌است وایشان بدین کلمه معنی راست

1 مأخوذ است N - PMLI / 2 بود PLI است NM / 3 هر M - PNLI / 4 هست NM است PLI / زیرا N - PMLI / 5 حکم PNMI حکمی L / معین LI N - PM / هست NL نیست PMI / 7 خارج PLI خارج است NM / أگر NM وأگر PLI / 10 پس N - PMLI / 11 نه بیان اینست PMLI در اتشا نیست N / 13 کار N - PMLI / که N - PMLI / 14 قدیم NMLI قدیمه P / 15 مذاهب PMLI مذهب N / 16 کلمه معنی راست ML کلمه معنی دیگر راست N معنی کلمه دانست I معنی دانست P .

خواسته اند ، چون کسی از سرِ جهلِ خود در این خوض کند جوهرِ فرد
که متحیّز بودو تا منقسم اثبات کند ، واین جوهرِ فرد بدین صفت محال
3 الوجود است، وچنین أغلاط بسیار است در مذاهب قدما، وهمه أز أوهام
خاست . وأز این سبب است که مصطفا – صلعم – گفت : الولد للفراش
وللعاهرِ الحجر، أی الخیبة . قومی که تازی نیك ندانستند پنداشتند که رجم
6 می‌خواهد واین خطا است .

۳۰٤ – أصلِ دوّم : در بیانِ آنکه سخن‌هایِ واصلان لا بدّ مشترك
الدّلالة بود ، وجز چنین نتواند بود . واین بدان بدانی که ألفاظِ موضوع
9 جز محصُور نیست ، ومعانی نا محصور است وچون معانی صد چندِ ألفاظ
بود ، لا بد إشتراك در ألفاظ ضرورت بود ، ونیز هر لفظ که
موضوع است معانی ظاهر را بوده‌است ، آن مسمّیات که عموم
12 نبینند وندانند ، آن را هیچ لفظی موضوع نیست . أکنون در عالمِ
ملك چون مسمّیات مُدرَك است عموم‌را به‌دیدهٔ ظاهر، لا بدّ آن‌را ألفاظی
موضوع است، چون سماو أرض‌و جبل‌و برّ وبحرو عسل‌و انسان إلی سایرها .
15 ومدرکاتِ عالمِ ملکوت چون ظاهر نبود همگنان‌را، لا بد آن را ألفاظی

---

1 – 2 فرد . . . بودو P N L I متحیز M / 2 واین P M L I این N / 3 أغلاط P M L I اختلاف N / وهمه أز P M L I واین همه از N / 4 گفت . . . للفراش N گفت M فرمود P L I / 5 أی P N L I – M / تازی نیك P L I این تازی M تازی N / 6 واین خطا است N واین P L I والسلام M / 7 های P M L I – N / 8 بدان L I P M بران N / 9 وچون . . . چند ألفاظ M وچون معانی ضد چند ألفاظ L وچون معانی چند الفاظ P I چون چنین N / 11 آن P N L I از M / 13 چون P L I N M / ألفاظی P M L I الفاظ N / 15 ومدرکات M L – P N I / چون N M راچون P L I / نبود P M L I نبودو N / ألفاظی P M L I الفاظ N .

موضوع نبود. وچون کسی خواهد که از آن خبر دهد لا بـــدّ اورا از آن ألفاظِ موضوع، لفظی به‌طریق إستعاره بباید گفت.

۴۳۱ – واین خود عجب نیست در همـــهٔ علوم بدین حاجت بوده‌است 3
وبه‌ضرورت ألفاظی مستعار آورده اند، چنانکه‌فقها گویند مثلاً: فرع‌و اصل‌و
علت‌و حکم‌و طردو عکس، ومتکلمان گویند: جوهرو عرض، لا بل نحویان
گویند: معرب‌و مبنی‌و مبتداو خبر، وتصریفیان گویند: صحیح‌و أجوف‌و 6
ناقص‌و لفیف‌و ذوات‌الثلاثه‌و ذوات الأربعه، و عروضیان گویند: وتدو
سَبَب‌و فاصله‌و خَرم‌و جزم. ومقصود آنست که در این علمهـــا که خوض
کرده‌اند از این مستغنی نبوده‌اند، چه از این معانی به‌طریق المطابقة در کلّ 9
کلامِ عرب هیچ عبارت نیافته اند. وچون خوض کردن در علوم ضرورت
بود آخر از کلام عرب به‌طریق الاستعارة والمناسبة الفاظ آوردن أولیتر بود که
أز زبانی دیگر. ولفیف‌و ناقص‌و جوهرو عرض آخر مناسبتی دارد با 12
مُسمّیاتِ خود که خبزو لحم‌و سمن‌و عسل ندارد. أگر چه أز جوهرو
عرض‌و وتدو فاصله، در عرب هم این حقایق فهم نکنند.

۴۳۲ – اکنون بدان که چون پس از مرگ أحوالی خواهد بودن، و آن 15
احوال‌را هیچ أسما نیست در کلامِ عرب، چون مصطفا – صلعم – یا واصلی

---

1 وچون P L I چون N M/ را از آن N را از M L را P I / 2 لفظی ... الاستعارة N بطریق الاستعارة لفظی P M L I / 4 وبه N M L به P I / ألفاظی P M L I ألفاظ N / 6 صحیح‌و N - P M L I / 7 لفیف N - P M L I / ذوات الاربعـــة N M L ذو الاربعة P I / 8 جزم P L I حزم M جنس N / که خوض P M L I خوض N / 9 چه N M که P L I / معانی P L I معنی N M / 10 - 11 هیـــچ ... عرب P N L I - M / 10 کردن در علوم N کند P L I / 12 زبانی P N L I زبان M / 13 خود P L I عوض M - N / سمن وعسل P L I سمن M عسل N / 15 پس از P M L I از پس N / بودن M بود P I - N L.

خواهد که از آن عبارت کند لا بد این بباید گفت که منکرو نکیرو درمان‌و
ناکورو عذابِ قبرو ضغط قبرو صراطو زبانیه‌و حوض‌و شفاعت‌و میزان‌و
جنّت‌و نار . چون این بگوید داند که عالمیان از این تشبیهات در غلط 3
افتند ، پس گوید : ما لا عین رَأَت ولا أُذُنٌ سَمِعَت ولا خطر علی قلبِ
بشرٍ ، تا بدانند که هنوز ندانند .

۴۳۳ — خدای تعالی می گوید : « وننشئکم فیما لا تعلمون » و گوید : « فلا 6
تعلم نفس ما أُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أعیُنٍ » ومصطفا — صلعم — گوید :
آتشِ دوزخ به‌هفتاد آب بشستند وبدین عالم آوردند . مقصود از
این همه تنبیهات قطع تشبیهات است که عموم‌را بود تا دانند که 9
نه آنست ، پس « یؤمنون بالغیب » بماند ، اگر چه این الفاظ مطابقِ این معانی
نیست ، در فهمِ ما لاید استعارتِ این الفاظ أولیتر بود أز ألفاظی که هیچ
مناسبتی ندارد با آن معانی ، چون خبزو لحم‌و عسل . 12

۴۳۴ — واینجا چهارپنج طریق است وبیش نه : إمّا این معانی‌را خود
نام نبرند أصلا ، واین محال بود . زیراکه چون أصلِ دوزخ‌و بهشت إثبات
نکنند ترغیب‌و ترهیب محال بود . وإمّا نامش ببرند ولیکن بألفاظی که 15
هیچ مناسبت ندارد ، چون خبزو لحم . واین تشبیهِ محض بود وتغلیط . وإمّا

1 در مان M دو مان L درد مان I رؤمان P ـ N / 2 ناکور M باکور L I کور P ـ N
/ 2 ضغط قبر N ضغطة القبر L M ـ P I / 3 عالمیان P L I عالم N M / از P M L I در
N / 6 می P M L I ـ N / الواقعه 56 : 61 ك / 6 ـ 7 السجدة 32 : 17 م / 8 دوزخ L I
P M دوزخ را N / بشستند P N L I بشسته اند M / آوردند P N L I آورده اند M / همه
P L I ـ N M / 10 پس N و M ـ P L I / البقرة 2 : 3 م / 11 نیست P N L I است
M / ما P M L I ـ N / 12 با آن P I بآن L واز ان N با این M / معانی P N M I معنی
L / 13 پنج P M L I ـ N / خود P M L I ـ N / 14 نبرند P M L I نبرد N / بود
P M L I است N / 15 واما M I اما P N I / ببرندو لیکن P L I نبرند لیکن M نبرد
N / که P I ـ N M L / 16 مناسبت P M L I مناسبتی N .

ألفاظی گویند که هیــچ معنی ندارد در کلام عرب چنانکه عطمو غطم ، واین هم نشاید که مقصود تفهیم است . وإمّا ألفاظی مناسب بگویند بوجه ما أگر چه مطابق نبود . وهو ضرورة الأنبیاءِ والواصلین إذا خاطبوا القومَ 3 وأعلموُهم بتلكَ الأحوالِ وعَلّموهُم ما لا یَعلمونَ .

۴۳۵ — ولعمری ! اینجا طریقِ دیگر هست هو أقرب ، که چــیزی بگویند که هیچ معنی ندارد ، ومن حیثُ التَّحقیقِ َهمهٔ معانی در زیرِ 6 آن بود . چنانکه گوید: «کهیعص، حمعسق ، المص، طسم،طه ، یَس» و«الله أعلمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ » أگر ترا بَیان نیست ، باشد که دیگری را بود.ودر ذکرِ این حروف أنواعِ تنبیهات است اربابِ بصایر را.وآن تنبیهات 9 را حصر محال است . وأوّلِ درجات ، تنبیه بر قطعِ تشبیهات است که «ونُنشِئَکُم فیما لا تَعلمونَ » « فلا تَعلَمُ نفسٌ ما أخفِیَ لَهُم » وما لا عینَ رأت ولا اذن سمعت . 12

۴۳۶ — ودوم درجه ذکر حروف است. پس اگر یك حرف بود، چون « ق . والقرآن المجید » و « ص . والقرآن » و « ن . والقلم » در این أنواعِ خاص بود أز تنبیه . واگر دو حرف بود چون « طه » و « یَس » و « حم » 15

1 الفاظی گویند L I P M لفظی گوید N / چنانکه L I P M چون N / 2 هم L I P M همه N / ألفاظی L I P M لفظی N / مناسب N M L مناسبت P I / بگویند L I P M بگوید N / 3 ضرورة L I P M طریق N / القوم L I P M العموم N العوام (حاشیهٔ N) / 5 طریق . . . أقرب N طریقی لطیف L I P M / 6 بگویند L I P M بگوید N / 7 المص L I P N – M / 7 ـ 8 الانعام 6 : 124 ك / 8 رسالته (قرآن) رسالاته L I M P N / 9 را بود N را باشد M هست L I P / است N M L – P I / را N M L – P I / 10 تنبیه L I N M از تنبیه P / 11 الواقعة 56 : 61 ك / السجدة 32 : 17 م / 12 ولا أذن سمعت N – L I P M / 14 ق . 50 : 1 ك / ص 38 : 1 ك / القلم 68 : 1 ك / 15 طه 20 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الغافر 40 : 1 ك وفصلت 41 : 1 والزخرف 43 : 1 والدخان 44 : 1 والجاثیة 45 : 1 والاحقاف 46 : 1 ك .

در این أنواعِ دیگر بود أز تنبیهات . وأگر سه حرف بود چـــون « الر »
و « طسم » و « الم » در این أنواعِ دیگر بود . واگر چهار حرف بود چون
3 « المص » و « والمر » در این تنبیهاتی دیگر بود . وأگر پنج حرف بود چون
« کهیعص » و « حمعسق » در این خود تنبیهاتی دیگر بود .

٤٣٧ — ودر این که بیش از پنج نیست هم تنبیهاتی دیگر بود . ودر این
6 که بعضی حروف هست از مقطعات چنانکه ، ق وص ون ، وبعضی نیست
چون ، ب و ت و ث و ج ، هم انواع تنبیهات است . ودر این که این حروف
همه در اوایل سورت بود ، ودر میان سورت ودر آخر سورت نبود هرگز ،
9 هم تنبیهات است . ودر این که أوّل بیست ونـــه سورت حروف است وکم
نیست وبیش نیست هم اسرار است . ودر این که جملهٔ حروفِ مُقطع هفتادو
أند حرف است هم اسرار بسیار است . ودر معانی این حروف خوض کردن
12 اگر خواهم مگر بتوانم ، ولیکن نتوانم لمانِ جمة . والمقصود شيء آخر .

٤٣٨ — چون جلالِ ازل را أوصافي بود ، وآن أوصاف‌را هیچ نام نبود
در کلام عرب ، وخواهند به‌ضرورت که آن اوصاف‌را ذکر کنند ، لا بـد

---

1 یونس 10 : 1 ك وهود 11 : 1 ك ویوسف 12 : 1 م وابراهیم 14 : 1 ك والحجر 15 : 1 ك / 2 الشعراء 26 : 1 ك والقصص 28 : 1 ك / البقرة 2 : 1 م وآل عمران 3 : 1 م والعنکبوت 29 : 1 م والروم 30 : 1 ك ولقمان 31 : 1 ك والسجدة 32 : 1 ك / اگر P M L I چون N / 3 الاعراف 7 : 1 ك / الرعد 13 : 1 م / 4 مریم 19 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / خود P M I - N L / تنبیهاتی P M L I تنبیهات N / 5 هم P L I - N M / 6 هست P M I - N L / از مقطعات N در مطلقات P M L I / چنانکه P M L I چون N / 7 هم N M L وهم P I / این حروف N حروف P M L I / 8 همه در P M L I بر N / اوایل سورت P M L I اوایل سور N / سورت و . . . نبود M نبودر در آخر N وآخر سورت P L I / هرگز P M L I که این حروف در N / حروف P M L I / 9 که N M - P L I - N / 9 - 10 کم نیست P M L I دو کم N / 11 بسیار N - P M L I / معانی این حروف P M L I این معانی N / 12 مگر P M L I - N / بتوانم P N L I بنتوانم M / لیکن N M لیکن مگر P L I / جمة N خمسة P M L I / 13 چون P M L I وچون N ازل N M L وزلی P I / اوصافی P M L I اوصاف N / نام N M نامی P L I / 14 خواهند . . کنند P M L I خواهد . . . کند N .

قدرت و إرادَت و علم و حَیات و سَمع و بَصر « وجاءَ رَبُّكَ »، « ویأتیَهُم اللهُ فی ظُلَلٍ »، وكانَ رَبُّنا فی غمامٍ مِن نورٍ، ویَنزِلُ اللهُ كل لیلةٍ، من أتانی بِشیءٍ أتیتُهُ هروَلةً. وغضب و رضا و فرح و ضحك، ببایـــد گفت . 3
واگر هیچ لفظی نبود که این قدر مناسبت دارد، لا بد نیز بباید گفت : که « الم، یس، طه، ن، ق » ولا سیما که دَر کلامِ عرب آمده است که :

قلنـــا لها قِفي ا فقالت : قاف 6
لا تحسبی انا نسینا الا لحـــاف

۴۳۹ ونپنداری که تا إسلام است هیچ آدمی‌را این قدرت بوده‌است که در حروفِ مقطعات این بیان کند تا غلطی نپنداری، بلکه همه تبع ابن عبّاس 9
باشند که گفت : الف، الله بودو لام، جبرئیل و میم، محمد . واین هم هرکسی نداند که چیست . تاکسی بداند که چه معنی با ألفِ الله بودو لام جبرئیل و میمِ محمّد، سلوكِ بسیار بباید کرد . قول ابن عبّاس یاد گرفتن دیگراست 12
وچیزی بدانستن دیگر . این که قول ابن عبّاس یاد گیرد که ألف الله بود، نه علم است، تا نداننـد که چرا « الف » الله است . چنانکه کسی یا دگیرد که : العالم حادث، این نه علم بود، تا نداند که چرا العالم حادث ؟ 15

---

9 الفجر 89 : 22 ك / 1 ـ 2 البقرة 2 : 210 م / أتيته هرولةً P N L I اهرول M / 4 نیز N M ـ P L I / 5 است که P M L I است که مصراع قد N / 6 قاف M L I لحاق P N / لا تحسبي . . . الالحاف M (وحاشیهٔ N) لا تحسبن . . . الایحاف N ـ P L I / 8 است N M L ـ P I / 9 در P N L I در این M / مقطعات P M L I ـ N / بلکه همه M بلکه P L I لا بل همه N / 10 گفت P M L I ـ N / 10 ـ 12 واین . . . محمد M L I ـ P N / هم هر P M L I همه N / 11 نداند N M ندانند P L I / تا N L I تا کسی بداندکه چیست تا M / با I را L دارد M ـ N / بود M L I ـ N / 12 بسیار P N M L هاچرا کرد ند I (واژهٔ بسیار پاك شده و : هاچرا کردند، بجای آن نوشته شده است) / 12 ـ 13 یاد . . . عباس M L ـ P N I / 13 که قول N قول P I / گیرد P L I گیری N M / 13 ـ 14 یاد . . . کسی P M L I ـ N / 14 نداند M ندانی P L I / چرا P L I ـ M / است P L I ـ M / 15 تانداند P M I تاندانی N ـ L / که چرا N که P M I ـ L / العالم حادث P N I العالم الحادث والسلام M ـ L .

۴۴۰ – أصل سوم : آنکه لفظی هست که دو معنی دارد ، یـك معنی مذهبِ قدراست که خدا شرّ نیافریند ، ویك معنی راست است واین مذهبِ اربابِ حقیقت است. بدان أی دوست‌و أی برادر عزیز! که اگر کسی گوید: خدای تعالی خیر آفریند وهیچ شر نیافریند ، ألبته این سخن را دو معنی بود ؛ یکی آنکه مذهبِ قدراست واین معنی باطل است ، یعنی در وجودهم خیراست‌وهم شراست، وچون أو جُز خیر نیافریند وهیچ شر نیافریند، ألبته لا بد بود که شر کسي دیگر آفریند . واین نتیجهٔ باطل از آن خاست که مقدمهٔ باطل باضافتِ آن سخن بردند. پس یك مقدمه راست بود ویکی غلط بود ، ونتیجه لا بد غلط آمد . ومقدمهٔ راست آنست که خدای تعالی جز خیر نیافریند وهرگز شر نیافریند البته ، ومقدمهٔ باطل آنست که در وجود هم خیراست وهم شر . واگر چه به‌ظاهر این راست است : من حیث الحقیقة غلط است ، که روانیست که أزْ أرحمُ الرّاحمین تعـــالی وتقدّس شر در وجود آید .

۴۴۱ – لعمری روا بوَد که آن خیر بود وما جز شر ندانـــیم ، چون کودکِ رضیع که أورا حجامت کنند ، حجامَت عینِ شر داند . وأگر أورا عقلِ مادرو پدر بودی بدانستی که این خیراست نه شر. وچون مارا کالِ علمِ ازل نیست چه دانیم که آن چه می‌روَد شراست یا خیر . وهیـچ عجب نبود که خدای تعالی داند وماندانیم دانستن . عجب آن بود که هرچه او داند

1 سوم ML سیم P ۳ N - I / یك PNLI یکي M / 2 یك NM یکي PLI / 3 أی دوست‌و N - PMLI / عزیز N - PMLI / که N - PMLI / 4 وهیچ MLI P - N / 5 آنکه N - PMLI / 6 شر است PMLI شر N / وهیچ شر نیافریند LI PN - M / 7 کسي دیگر PMLI دیگری N / 8 یکی PMI یك NL / 9 ونتیجه PNMI نتیجه L / آمد PMLI آید N / 12 نیست PMLI نبود N / تعالی وتقدس PLI - NM / 16 عقل ما درو پدر NML خرد پدر I ما درو پدر P / 16 - 17 کمال علم أزل PNML عادت چنانکه I (نسخهٔ I دست خورده‌است) / 17 آنچه می‌رود PMLI - N / یا NL أگر PMI (نسخهٔ L دست خورده‌است) / 18 ندانیم دانستن PLI نتوانیم دانستن M ندانیم N .

ما بدانیم یا طمع داریم که بدانیم. ولعمری نمی گویم که إدراکِ این مُقدمه که شر نتواند بود، آسان است، چه أگر آسان بودی سرّ قـــدر مکشوف بودی خود عمومرا، ومصطفا – صلعم – برای این گفت که: اذا اذکر القـــدر فامسکوا! واین نه أز آن گفت که دانستنِ این مسأله روا نبود، بلکه أز آن گفت که چون کسی در این مسأله خوض کند لا بُد بود که در غلط افـــتد پس اگر در غلط نیز نیفتد لا بد أورا سخنی مُستبعدو شنیع ببابد گفت، واز آن فتنه خیزد، ومن بیانِ این بکنم تا تورا معلوم شود.

۴۴۲ – چون کسی خواهد که بداند که أزاو شر در وجود آید یانه، وخواهد که بداند که کفرو زناو لواطهو سرقت بهإرادتِ أوست یا نه. اینجا لا بد گوید: شر أزاو در وجود نیاید وشر هست، پس خالقِ شر دیگری بود واین کفراست، زیراکه دوخدا اثبات کرد، یا گوید: شر وخیر از أودر وجود آیدو أو شر خواهد، اعنی شرّ محض که در آن هیچ خیر نبود البته، واین کس که چنین بود روا نبود که أورا کریم ورحیم خوانند، پس لازم بود أز این مذهب که خدای تعالی رحیم نیست، چه أگر تواند که شر نکند ومی کند، محال است که رحیم بود. واین مذهبهم کفراست زیراکه أز خدای تعالی أوصافِ کمال نفی می باید کرد.

۴۴۳ – یا گوید که شر نیست، واین مذهب أگر چه حق است، دوسه چیز

3 مصطفی ... این PLI وبرای این است که مصطفی NM / 4 گفت NM فرمود I / PL دانستن ... بلکه N کس نداند که این PMLI / 5 کسی I N – PMLI / کند I PML کنند N / بود I N – PMLI / 6 پس ... لا بد PMLI وچون در غلط افتد N / مستبعد PMLI مستشنع N / 7 تورا I N – PMLI / 9 ولواطه I M – PNLI / یا N أگر PMLI / 10 گوید PNMI گوید که L / 11 این کفراست PLI هذا کفر NM / کرد I PMLI کرده بود N / 12 آن ML أو I PNI / 13 روا NM ألبته روا PLI / 14 نیست PMLI نبود N / چه NM که PLI / 17 سه I N – PMLI.

بعید از اِین لازم آید . یکی آنکه مصطفا ــ صلعم ــ چرا گفـــت : وقِنا
شرَّ ما قضیتَ . دوم : آنکه أمّت برِین إجماع کرده‌اند که خیر وشر هست.
3 أگر شر نبودی اِین إجماع چرا کردندی ! سوم: آنکه باید گفت: که کفرو
زناو لواطه‌و سرقت‌و قطعِ طریق‌و قتـــل شر نیست . ومعلوم است که
معاصی شر است . وعلی کلّ حال همه غامض است ، أگر چه بعضی راست
6 است وبعضی نه ، پس أز اِین سبب گفت : إذا ذُکِرَ القدرُ فأمسِکوا .

٤٤٤ ــ وعلی الجمله می‌باید گفت که شر خود نیست ، وهو الحق، لیکن
بعیداست أز افهام . وقول رسول را وإجماع‌را تأویل باید کرد که چرا شر
9 إثبات کردند ، واِین چنان بود که پدرو مادر کودك حجامت‌را شر خوانند
به‌ظاهر وبه‌إضافت به‌إدراكِ طفل که جز ألم إدراك نکنند ، أمّا به‌حقیقت
دانند که حجامت شر نیست بلکه خیراست . اینجا نیز أنبیاو أولیا را علی
12 القطع معلوم است که أز خدای تعالی جُز خیر در وجود نیاید ، وهمهٔ أفعال
أو خیر است ، ولیکن باشد که هرکسی نداند که اِین نیك است هر آنچه
هست ، وبد نیست . بد نسبتی است بلکه خود نیست . پس نام شر هست
15 وإثبات کنند،ولیکن‌من حیث الحقیقة شر نیست ونامش علی قدر أفهامِ الخلق
إثبات کردند.أمّا حقیقتِ شر رابه‌نسبت با رَحمت‌و کَرم‌و فضلِ أو دانستند
که محال الوجود است . وچون اِین بگویند که شر خود نیست لا بُد لازِم
18 است که شر هست .

٤٤٥ ــ واینجا علی الضرورة أز سه مذهب یکی لازم است . واز این سه

---

1 از این P M L I ـ N / 2 برین N M بدین P L I / کرده‌اند N M L کردند P I / 3 شر N L خیرو شر P M I / چرا کردندی M L I چرا کردند N نکردندی P / سوم I M سیوم N L سیم P / 4 است P M L I شده‌است N / 5 و N ـ P M L I / غامض L I P M (وحاشیهٔ N) محتمل N / أگر N M وأگر P L I / 6 وبعضی P M L I بعضی N / 7 که P M L I ـ N / 8 است از N من P M L I / رسول P M L رسول الله N L / 9 کودك N M ـ P L I / 13 که هر N M هر P L I / حکه ابن P N M I واین L / 14-13 نیك ... خود نیست N I (و حاشیهٔ P) ـ M .

مذهب یکی راست است ودو کفراست . راست آنست که گویند شر هست ولیکن چون حجامت است ودارو خوردن که شر است من حیث الظاهر ، أمّا من حیثُ التحقیق خیراست . دوم مذهب آنست که گویند شرِ محض بی هیچ خیری که در ضمنِ آنست موجود است . واین کفراست زیراکه أز این لازم آید که خدایِ تعالی کریم ورحیم نیست . سوم مذهب آنست که گویند شر هست ، ولیکن نه أو آفریند ، واین هم کفراست زیراکه إثبات دو خـدا أز این لازم است . پس وجه تحریفِ این مذهب آنست که چون گویند خدایِ تعالی هرگز هیچ شر نیافریند ، واین سخن راست تواند بود ، بشرطِ آنکه علمی دیگر با این حاصل بود ، وآن علم آنست که گوید همه حوادث خدای تعالی آفریند ، پس از این دو مقدمهٔ راست ، این نتیجه لازم آید که در وجود شر نیست .

٤٤٦ — واین دو مقدمه را محقق بکن باخود : یکی اینست که کل حادث فهو صادرٌ مِنَ اللهِ . وأگر لفظ صادر نخواهی تاکسی از ابلهی تشنیعی نکند ، لفظی دیگر بگوی ، که حالی تنقیح این نمی‌توانم کردن . مقدّمهٔ دوم آنست که گویی : ولا شر واحد یصدرُ مِنَ اللهِ . واز این دو مقدّمه لازم آید که لا شرٌ واحدٌ بحادثٍ . واین برهان قاطع است کسی را که داند که برهان چه بود . أگر تو ندانی مقصود أز این نه تو یی وبس . دیگران هستند که ایشان‌را قاطع است . ترا نیز أگر نهاده أند بدانی به‌روزگار . أمّا تا خِدمتِ کفشی نکنی بدین نرسی هرگز .

5 سوم M سیوم N وسیوم P L I / 6 زیرا N L - P M I / که P M L I که چون نه او آفریند N / 7 ازین لازم است M لازم است P L I کرده بود N / چون N L I - M / 8 گویند P M L I گوید N / هیچ P M L I - N / واین P M L I این N / 9 گوید L I P - N M / 13 تشنیعی P L I تشنیع N M / 14 حالی N M L حال P I / تنقیح این I P M L (وحاشیهٔ N) تفسیر این لفظ صدور N / 16 که لا N M Y و لا P I Y که و لا L / بحادث P N M I یصدر بحادث L / 17 أگر P M L I أگر چه N .

۴۴۷ – واینجا بدانکه شر دو نوع است ، بعضی آنست که أنبیاو أولیا بدانند که در زیرِ آن کدام خیراست ، ومثـالِ این زلفِ معشوق است . وقدری قلیل بماند که هرکس بنتواند دانستن که در آن چـه خیراست . ومثال این، خال است بر جمال معشوق. وهذا هو النوع الثاني من الشر .ودر آنجا بتفصیل ندانند که چه خیر است . أمّا علی الجمله بدانند واز این سبب است که خال زیادتِ جمالِ معشوق بود أگر ندانند در حق إیشان خـــال برروی معشوق جمال نتواند بود. وهذا غاية في كشف الغطاء عن هذه المسألة لا يمكن وراءها غاية .

۴۴۸ – وهر که خالِ معشوق‌را کمالِ جمال نداند أورا هنوز خللی در دیده هست ومقامش این بود که گوید :

چون دانش دشوار بود یا فتنت
کس رشته نداند أی صنم تا فتنت

أمّا چون خالِ معشوق رویِ جمال خود وا تو نماید ، زبانِ وقت همه این انشا کند :

آن شوربختِ مسکین کان خدّو خال بیند
در حال خویشتن را شوریده حال بیند

وأگر رونده بازبان بود همه این گوید :

2 بدانند I M N P بداند L / 2 - 3 ومثال ... است I L N P - M / 3 وقدری I L P قدری N / بمانـــد I N P بمانند L / هرکس N هرگز I L P / بتواند I N P بتوانند L / دانستن I L P دانست N / خیر N چیز I L P / 4 خال ... ودر I L M P دیگر از آن نوع دوم از سر خال است که بر جمال معشوق‌و N / 5 خیر I L N P چیز M / سبب است I L M P سبب N / 6 معشوق L N - I M P / بود I N M P است L / بر I L M P - N / 7 عن هذه المسألة N - I L M P / 9 وهر I M N P هر L / 10 که گوید I L که گوید بیت P که بیت N شعر M / 11 دانش I L M P کانست N / 13 أما چون I L M P - N / تو I L M P - N / همه L M N - I P / 14 کند I کند بیت L M P کنـــد شعر N / 17 زبان I L P به‌زبان M را زبان N / همه I L M P - N .

حالی به‌جهان زارتر از حالِ دلِم نیست
تا نیست دل آشوب تر از خالِ تو خالی

أعوذ بك منك ، اینجا توانی دانستن که چه بود . 3

گه دل به‌دوزلفِ مه پرستِ تو دهم
گه جان به‌دو نرگسانِ مست تو دهم

چون أز تو فرومانم‌و عاجز گردم 6
أز دستِ تو قصه هم به‌دستِ تو دهم

٤٤٩ – أصلِ چهارم : در بیانِ آنکه همهٔ مذاهب یا أغلبِ مذاهب‌را أصل راست بوده است ، وبروز گار مُحرّف شد از ناقلانِ بد . بدان 9 أی دوست ! که أگر تأمّلی صادق بکنی در عصرِ خود وأهلِ عصرِ خود، تورا این علی القطع معلوم شود، چه در همهٔ روزگار آدمیان همچنین بوده‌أند که اکنون أنند . وهر عصری مشتمل بوده‌است بر علماو عقلاو جهال‌و 12 مجانین . ویقین دانیم که در عصر ما أگر کسی گوید آسمان‌و زمین‌و ما بینهما موجود نیست ، هیچکس‌را کرا نکند که گوش باین سخن کند ، تا بدان رسی که کسی در همهٔ عالم این سخن باور دارد ، وبه‌مذهب کند ، تا بدان 15 رسی که خلقی بسیار این به‌مذهب کنند ، وچندین هزار سال بماند در عالم .

٤٥٠ – وچون به‌تحقیق باز جویی سفسطه این مذهب است . ومی شنویم

3 بود I L بود بیت P M حقیقت دارد N / 4 مه P M L I بت N / 8 أصل چهارم L P أصل ٤ I ـ N M (سفیداست) / 9 بد P N L I ـ M / 10 که P M L I عزیز اعزك الله بالتوفیق که N / 11 چه N M که چه P L I / در P L I به N ـ M / بوده P N L I ـ M / 13 دانیم P M L I دانم N / 14 کرا P N M I کر L / باین سخن کند P M L I فرا سخن این کس کردن N / 15 این P N M I ـ L / 6 به‌مذهب P L I مذهب N M / 7 به‌تحقیق باز P M L I تحقیق آن N / شنویم L N M شنوم P I .

که در أعصارِ سالف قومی بوده‌اند که این مذهب داشته اند که گفتندی
هیچ چیز موجود نیست ، تا بدان رسید که گفتندی : تو نیستی‌و من نیستم‌و
3 آسمان‌و زمین نیست. وما به‌حقیقت دانیم که أکنون در این عالمِ ما هیچ آدمی
نیست که امکان این در خاطرش بگذرد ، تا بدان رسی که بیارد گفتن
ونترسد که مردمان بروی خندند ، وانگار که کسی این دعوی بکرد ،
6 آخر دانی که کسی این را باور نکند ، ولا بُد أهلِ عالمِ بدین قایل خندند.
وأگر أز کلّ عالم یك کس یا دو کس‌وی را تصدیق کنند عجب بود ، پس
چندین هزار آدمی چون متبع أو گردند ، واز این بیهده مذهبی برسازند ،
9 ومذهبِ سوفسطائیان آنگه بادید آید ؟ وهر که این دعوی کرد دانم که
هیچکس اورا تصدیق نکرده بودو به‌ضرورت گفته باشند که این مردرا
عقل مانده نیست ، چه مردمان همه روزگار بر یك وتیره توانند بود در
12 چنین معانی .

٤٥١ — وچون می‌بینم ، ودر کتب می‌خوانیم که قومی بوده اند که این
مذهب داشتندی وبر این مناظره کردندو خلقی بسیار بر این بوده اند ، أگر
15 ما را عقلی مستقیم وفطرتی سلیم هست لا بد تقاضای آن کند که گوییم که
این چه مذهب بود واصلش گویی این بوده است که در زبان عوام است ، یا
حقیقتی راست بوده است . وچون قومی‌را آن حقیقت به‌تمامی فهم نیفتاد
18 تکذیب کردند وپس تحریف کردند به‌روزگارِ دراز .

---

1 در أعصار N از أعصار P L I در عصر N / 2 رسید N حد P M L I / 3 این عالم ما N کل عالم P M L I / 5 کسی ... بکرد P M L I کس ... نکرد N / 6 این را P M L I را این N / نکنند P N M I بکنند L / 7 از .. وی‌را P M L I در ... اورا N / 9 وهر P N M I هر L / کرد P M L I کرده باشد N / 11 مانده‌نیست M L I P نمانده است N / چه N M که P L I / توانند بود P M L I باشند N / 14 مذهب N M L - P I / داشتندی P M L I داشته‌أند N / کردندو خلقی P M I کردندی‌و خلقی L کردندی وخلق N / 15 تقاضای P M L I تقاضا N / که گوییم P N M I گوییم L / 16 عوام N عموم M عام P L I / 17 بوده‌است N M L - P I / آن P L I این M به N / 18 وپس I P M L پس N / در از N - P M L I .

۴۵۲ ــ وما در قرآن می‌خوانیم که قوم فرعون گفتند : « وإنّا فوقَهُم قاهِرونَ » ومی‌دانیم که بدین فوقیّت غلبه خواسته‌اند . اگر اتفاق افتد که کسی مثلاً این با پارسی کند یا با ترکی وقرینهٔ « قاهرون » از میان بیفکنند وقصهٔ موسی و فرعون پوشیده گردد قومی پندارند که « إنّا فوقهم » اینست که ما بر سرِ ایشان نشسته ایم ، واین مُحرّف بود وغلط .

۴۵۳ ــ لا بل مصطفی ــ صلعم ــ گفت : یَنزِلُ اللهُ کلَّ لیلةٍ . ودر کلامِ عرب گویند : نَزَلَ فلان عن فرسِهِ و نزل فلانٌ من سَطحِ دارِهِ . ومعنیِ این نزول انتقال بود ، یعنی جای خود خالی بگذاشت وتهی کرد ، وجایِ دیگر که تهی بود از خود پر کرد ، وبمعنی دیگر گویند عرب که : نزل المعلّمُ إلی دَرَجةِ تلمیذهِ ، والنبیُّ ــ صلعم ــ إلی دَرجةِ أمّتِه . ودانیم که در این معنی هیچ انتقال وتغییر نیست در مُعلّم ودَر نبی . اکنون چون مصطفا ــ صلعم ــ گوید : ینزل الله کل لیلة إلی السماء الدنیا ، که ممکن نیست که او جسم بود مثلا و از جایی بجایی انتقال کند ، تغیُّر بر قدیم محال بود . چون کسی‌را معلوم شد علی القطع که بر قدیم تغییر وانتقال روا نبود به‌هیچ حال ، یقین داند که ، ینزل الله ، این نیست ، اگر چه هنوز نداند که

---

1 ـ 2 الاعراف 7 : 127 ك / 3 این PMLI این کلمهٔ تازی که فوقهم است N / یا با L با NM PI / وقرینه PMLI قرینه N / 4 قومی PN وقومی MLI / 5 ما ML ما را PNI واین PNLI این M / 6 لا PMLI ته N / 7 فلان عن N عن PMLI / 8 یعنی PMLI وبمعنی N / 9 گویند عرب که PMLI گوید عرب N / 12 الی السماء الدنیا N ـ PMLI / ممکن NM وممکن PLI / 13 مثلا N ـ PMLI / 14 وچون PMLI پس چون N / کسی PNMI ـ L / شد PMLI بود N / که بر PMLI بر N / نیست PNMI چیست L .

چیست . أمّا اگر بداند که « ینزل الله » در کلامِ عرب معنی دیگر دارد ، وآن معنی برخدای تعالی محال نیست داند که « ینزل الله » این معنی است نه 3 آن معنیِ اوّل .

٤٥٤ – وچون از « ینزل الله » کسی « ینتقل الله » فهم کنـد علی القطع وباك ندارد که « ینزل » خود فراموش کندو « ینتقل » بجای آن نگه دارد ، 6 چون روز گار دراز بر آیدو این روایت بماند که : ینتقِلُ اللهُ کلَّ لیـلةٍ ، لا بد هر که صاحب بصیرت بود گوید که این دروغ است وقایـلِ این کاذب است . وباشد که نداند که این مُحرّف است ومُبدّل . وچون خدایِ تعالی 9 بر حکمت ثنا گوید که « ومن یؤتی الحِکمةَ فقد أوتی خـیراً کثیراً » مردم منجم‌را وطبیب‌و راه نشین‌را حکیم خوانند.أگر کسی آن نشنوده بود که حکمت که بروی ثنا کرده است باری تعالی چه چیزاست ، لا بد این 12 کس طب راو نجوم راو فالگیری را حکمت خواند ، وحکمت را مذمت کند روا بود .

٤٥٥ – ومقصود از این همه آنست که مذهب سفسطه‌را أصلی راست باید 15 که بوده است ، اگر چه اکنون در آن تحریف افتاده است ، که روا نیست که کسی این خود در هیچ عصری بیارد گفتن.واگر کسی بگفت لازم بود که

2 نیست P M L I است N M / معنی است P M L I است N / 5 وباك P M L I باك N / 6 چون P M L I وچون N / 7 گوید P M L I وگوید N / 9 البقرة 2 : 269 م / 10 مردم N خلق P M L I / منجم را N منجم P M L I / وراه P M L I راه N / آن P M L I – N / بود N باشد P M L I / 11 – 12 که حکمت ... خواند N – P M L I / 12 – 13 وحکمت ... کند P M L I – N / 14 – 15 باید که N – P M L I / 15 آن P L I – N M / 16 بیارد P L I نیارد N M .

هیچ‌کس گوش بوی نکنـد . پس چون مذهبی ببـاشد وخلقی بسیار بر آن مذهب باشند ، این را اصلی باید وآن را أصل ظاهر است ، خدای تعـالی می‌گوید : « کل شیء هالكٌ إلا وجهه »و « کلُّ مَن عَليها فانٍ » ومعنی این نه آنست که وقتی نیست گردد، که همهٔ وجودها امروز نیست است ، واین مذهبِ أربابِ بصایر است ، وعلی التحقیق مذهبِ سفسطه همین است . أمّا باشد که چون تمامیِ سُخن نقل نکنند، هیچ قرینه نبود که صاحبِ بصیرت‌را گواهی دهـد که این راست است . واین در قرآن است که « مـا نزل الله من شیء » و « ویل للمصلین » « ولا آله » أمّا اگر « إلّا الله » با « لا إ ٓله » نقل نکند دروغ بود .

٤٥٦ — وعلی التحقیق زنّار داریو بت پرستیو آتش پرستیو دیگر مذاهبِ شنیع همه را اصلی لا بُد باید که بود ، یا نه اگر کسی به‌روزگارِ ما گوید : زُنّار داریو آتش پرستیو بت پرستی حق است کسی باور نکنـد ، وما دانیم که در آن روز گار که این پیداشد اگر همـین بوده است وبس ، هیچ‌کس این مذهب را اتباع نکردی ، چون اتبـاع کردند وعالمی در این بودند،وچندین‌سال است که آتش می‌پرستند،دانیم که أصلِ این،کاری دیگر بوده است که بهانرسیـــده‌است . وهمچنانکه مسلمانی ذرّه ذرّه مندرس

1 بباشد P L I باشد N نباشد M / 2 باید ... أصل M راست که بود وآن أصل P L I / 3 القصص 68 : 88 ك / الرحمن 55 : 26 م / 4 که همه P L I چه همه N چه N / وجود N - P M L I / هم P L I - N M / 6 هیچ P M L I وهیچ N را N M - P L I / 7 این P M L I - N / 7 - 8 الملك 67 : 9 ك / 8 الماعون 107 : 4 ك / بالا إله P M L I - N / 11 یانه أگر P M L I وگرنه N / 12 کسی P M L I کس N / 13 این P M L I - N / ویس P M L I - N / 15 چندین N M L چند P I / أصل P N M I اصلا L .

می‌شود ، این مذاهب نیز ذرّه ذرّه مندرس شده‌است . وأکنون بت پرستی
وزنار داری وآتش پرستی مجرد مانده‌است .

3 ٤٥٧ – وأگر روز گاری خواهد بود که قومی نماز کنند ، ومحرابی در
پیش نهند ، وآن محراب‌را سجود کنند بی رکوع ، ونه فاتحه خوانند ونه‌هیچ
رکنی دیگر دانند ، ونه وضو دانند ، بلی این قدر دانندو دیده باشند وشنوده
6 که آباو اجدادِ ایشان این فعل کردندی وآن را نماز خواندندی ، وروی
فراچنین محراب کردندی ، این کفر بود که محراب معبودی را نشاید.و این
عجب مدار که مصطفا – صلعم – می‌گوید : یأتی علی النّاس زمانٌ
9 یَجتَمِعُونَ في المَساجِدِ ویُصلّونَ . ولَیسَ فیما بَینَهُم مُسلِمٌ . واین
قریب است ومی‌گوید : نماز کنند ومسلمان نباشند .

٤٥٨ – پس اگر سالکی به‌شرط ،این قوم را در یابد که چنینه نماز کنندو
12 گوید ایشان را که این ملتِ شما باطل است ، راست گفته باشد ،چه این قوم نه
بر ملّتِ مصطفا – صلعم – باشند که أو خود می‌گوید : ولیس فیما بینهم
مسلمٌ.وچون مسلمانی به‌روزگارِ تا بعیان بود وحسن بصری می‌گفت مندرس
15 شد ، اکنون چه مانده‌است از آن ؟ وتا هزار سال چه دانم که چه خواهد

---

1 می‌شود ... مندرس L – P N M I / مذاهب N M مذهب P I / 2 وآتش پرستی M
P L I – N / 3 بود که P M L بود کی I بودن که N / 4 بی P M L I و N / نه فاتحه
P N L I بی فاتحه M / خوانند P M L I – N / 5 ونه وضو دانند P M L I – N / دانندو
دیده N M دیده P L I / 6 این فعل P M L I فعلی N / وآن را نماز P L I ونماز M ونمازش
N / خواندندی N M خوانند P L I / 7 فرا چنین P L I با چنین M فرا پیش N / محراب
P L I محرابی N M / 8 النّاس P M L I امتی N / 12 گوید ایشان را P M L I وایشان
را گوید N / چه N M که P L I / 14 گفت P L I گفت که N M / 15 است أز آن M
است P L I باشد از ان N / دانم P M L I دانم N .

بودن ؟ وآتش پرستی که چهـــارپنج هزار سال است تا هست، چه دانیم که
أتباعِ بدو ناقلانِ مخطی در آن چه انواع از تحریف آورده‌اند . ومرا دوستی
بود أز بـــد خشان ، حکایت کرد که در ولایتِ ایشان جایی هست که
مردمان گویند : ما مسلمانیم وبزرگ در میان ایشان ومُقـدّم کسی بود که
قرآن داند خواند . وکس نبود ألبته که معنی قرآن داند . ونمـــاز نکنند
وندانند که در مسلمانی نماز کردن فرض است . بلی دانند که حجّ بباید
گزاردن ، وندانند که رمضان روزه بباید داشت وفي هـــذا القدرِ عِبرَةٌ
للمسترشِد وغُنْية للطالب .

۴۵۹ – أصل پنجم : در بیان آنکه تحریف را بسیار اسباب است ، واز
چندین نوع بود ، ودر حصر نتوان آورد ، وهرکسی‌را بدان وقوف نتواند
بود . بدان ای دوست که بسیار سخن بود که از قایل فهم توان کرد بوقت
نطق، وأگر در جایی نویسند، آن مفهوم نگردد هرگز از آن ، هم چنانکه مثلا
کسی در حالِ غضب غلامِ خودرا گوید : هر چه خواهی کن ! غضبِ أو
وحرکاتِ أو وکیفیّتِ ایرادِ او همه دلایل بود قاطع که أو این کلمه بروجـــه
وجوه می‌گوید . ودر حال رضاهم گوید پسر خودرا در واقعهٔ معیّن که هر
چه خواهی کن! ومقصودش آن بود که اورا مخیّر می‌کند عن طیبةِ قلب . واین
چون بشنوند فرق در میان هردو مفهوم بود . أمّـــا چون بنویسند آن فرق

1 ﻫ PMLI که N / 2 انواع از M نوع از N انواع PLI / 3 در N در آن PLI / 4 ومقدم LMP - N / 5 قرآن داند خواند PMLI مصحف بر تواند خواند N / کس PMLI کسی N / 6 بلی PMLI گفت بلی N / 7 گزاردن PI گزارد L کردن NM / رمضان PMLI ما رمضان N / بباید داشت PNMI - L / 8 غنـــیه NML عینة PI / 10 وقوف NML وقوفی PI / 11 ای دوست NM - PLI / 12 در جایی PMLI جایی N / أز آن PMLI - N / هم PMLI - N / 13 کسی PMLI - N / حال PMLI - N / کن PMLI می‌کن N / 14 أو همه NM همه PLI / بود قاطـــع PMLI قطعی بود N / 15 وجوه PMLI - N / حال PMLI - N / 16 مخـــیر M مخییر L متخیر PI / طیبة قلب PMLI طیب قلبه N / 17 چون ML کلمه چون N چه PI / در PMI - NL .

نتوان نوشت زیرا که فرق میانِ حالتِ غضبو رضا نتوان نبشت ، زیرا کـه
به شکلِ شخص تعلق دارد. وهمچنین خطاب بگردد به مخاطب، چون تو مثلا
3 حاضر باشی ومن با تو سخن گویم بر قدرِ علمِ تو ، وأگر کودکی یامردی کم
عقل حاضر بود که آن فهم نتواند کرد. ولا بد چون جایی آن چیز باز گوید،
در آن تحریف بود . وهمچنین بهتبدیلِ ألفاظ بگردد ، چـه باشد که
6 ینزل الله ، بردو معنی دلالت کند ، وچون تبدیـل کنند وگویند : یَنتَقِلُ
اللهُ باشد که یك معنی نماید ، واگر کسی لفظ عین در میان سخن بگوید و
آفتاب خواهد چون کسی پندارد که أو زر میخواهد، وسخن او یا دگیرد و
9 بجایِ عین ذهب بیاورد همـه سخن مُحرَّف بود .

۴۶۰ – واین در حدیث تا غایت بسیار بودهاست . واگر چه هنوز اسلام تازه
است وقتی بود که این چنین بسیار بودو هیچ کس حَل نتواند کرد. وتو چه دانی
12 که آتش پرستی چه بود؟ وتو چه دانی که آتش موسی – عم – چه معنی دارد که
« أن بورِكَ مَن في النارِ » . وچون تو ندانی که این آتش چیست، باشد که کسی
دیگر داند که آتش پرستی چه بوده است . ومقصود تنبیه است، یا نه مرا
15 خود معلوم است که أصلِ آتش پرستی چـه بودهاست ، وچون مُحرَّف
گشت ! ومرا این معانی همه از خود معلوم گردد ، چه هرگز بقلیـل و کثیر

1 نوشت PMLI دانست N / 1 - 2 زیرا .. دارد N - PMLI / 2 بهمخاطب L
NM وبه مخاطب PI / 3 وأگر PLI أگر NM / 4 ولا PLI لا NM / جایی LI
N - PM / آن چیز N - PMLI / 5 در NM ودر PLI / بهتبدیل NM تبدیل LI
P / 6 وچون PMLI چون N / وگویند PNMI چون گویند L / 7 که PMLI -
N / نماید PMLI بماند N / 7 - 8 لفظ عین ... چون PMLI عین ... و N / 8 أو زر
PMLI زر N / 9 بیاورد PLI بیارد NM / همه PMLI هم N / حدیث PMLI
(وحاشیهٔ N) سخن N / 10 این NM - PLI / 11 نتواند PI نداند NM / چـه بود
PMLI که چنین است N / 13 النمل 27 : 8 ك / ندانی NML دانی PI / 14 داند
N بداند M بدانست PLI / یا نه PMLI وأگرنی N / خود PMI - N / 16 گردد
PMLI میگردد N / چه PMLI که N .

این از کس نشنوده‌ام ودر هیچ کتابی ندیده‌ام . واگر کسی گوید : ارباب البصایر هر روز هَزار هَزار بار از دستِ نفسِ کافرِ خود زُنّار بَر بندند 3
وأز دستِ معشوقِ خود زُنّار بَر بندند ، این سخن راست بُوَد . چون کسی فهم نکند ، پندارد که چون زُنّار ظاهر بَر میان بندد او نیز أز ارباب البصائر بود . وأگر واصلی گوید مثلاً : أگر فلان کس در روم بت 6
پَرست است ، معشوقِ من أز هَر بتی با جمال تراست ، ومن نیز أز همه عالم بُت پَرست ترم ، این سخن راست بُود ، وچون کسی پندارد که این کس بت پرستی ظاهر می‌گوید ، أز جهلِ خود در غلط أفتاده بود .

9 ٤٦١ — وچون شعرا گویند : ای بت ! وای صنم ! دانی که چه خواسته أند ؟ ومعشوق را چون علی الاطلاق بت خوانند، پس هر کس خودم آنجا که هست ،بت پرست است. واگر شاعری گوید مثلا اگر فلان کس آفتاب و ماه و 12
ستاره می‌پرستد ، من از أو پرستنده‌ترم ماه و آفتاب را ، چه من بنده ترم معشوقِ خودرا ، ومعشوق من از آفتاب و ماه با جمال تراست ، این سخن راست بود چنانکه گفت :

15 ماهی و مَـهِ فلك پرستندهٔ تست
کبکی و هزار باز پرکندهٔ تست

---

1 از PNMI − L / ندیده ام NM ندیده PLI / 2 هزار PI − NML / دست PMLI جور N / 4 که PMLI که این زنارم N / زنار ... بندد PLI زناری ظاهر خود بندد M زنار ظاهر است که بر میان بندد N / از PNLI − M / 5 بود PLI و M نشنود ندانند که این چه زنار است N / 6 ومن PLI من NM / 7 وچون PI چون NML / این کس PMLI او N / 9 وچون PMLI چون N / 10 چون NML − PI / هر کس خود M ده کس PI کسی L هر کس N / م PMLI − N / 6 پرست PN پرستی MLI / 11 شاعری PNLI شاعر M / مثلا اگر NL اگر M که PI / وماه PMLI − N / 13 با PNML − I / 14 بود چنانکه PMLI شود کـه N / گفت I گفت بیت NM گفت رباعی P گفت شعر L / 15 و مه PNML و ومه I / فلک P فلک سما I سپا NML / 16 کبکی PNML کبک I .

یك شهر شکر چینِ شکر خندهٔ تست
مسکینْ تنِ من زهرِ دل بندهٔ تست

3 اکنون اگر معشوق‌را ماه خوانند وماهِ سمارا پرستندهٔ او خوانند ، واگر عاشق خودرا آفتاب پرست وماه پرست وستاره پرست خواند راست بود وتونداني وأورا بدین بواعث بسیار بود که این گوید .

6 ٤٦٢ — چون به‌عالمِ عشق رسی ، بداني . باقی أز شنودن هیچ مکشوف نگردد . وگویی : باشد که نه چنین است . وتا تو عقلِ رعنا راه زن باخود داری ، أز تو هیچ نیاید . باش تا جمالِ معشوق روی وا تو نماید ، آنگه تو
9 نیست گردی. آنگه این حقایق بدانی. چون آفتاب روی نمود ، ظلمت اگر خواهد واگر نه بگریزد « فیدمغُهُ فاذا هو زاهقٌ » و« لله المثل الاعلی» .چون آفتابِ جمالِ أزل بتابد، کوه‌پاره شود . آدمی آنجا چه کندو وتکون الجبال
12 کالعهن المنفوش » .

چو آمد روی مه رویم که باشم من که من باشم
که آنگه خوش بوم با أو که من بی خویشتن باشم
15 من آنگه خود کسی باشم که در میدانِ عشقِ او
نه دل باشم ، نه جان باشم ، نه سر باشم ، نه تن باشم

فبي یسمع وبي یبصر وبي ینطق وبي یبطش . اینجا هر موی برأندام
18 تو ، أنا الحقّ ، گوید ، ولیس في الجبة الا الله .

---

1 چین N M L چنین P I / 2 مسکین ...تست P N M I – L / 3 اگر P L I – N M / خوانند ... خوانند P L I خوانند ... خواند N M / سما P N L I – M / را N M – L I / 4 خود P M L I – N / پرست وماه پرست N M ماه P L I / وستاره پرست N L I – P / 7 تا تو P M L I تا تو را N / رعنا P M L I رعنا بود N / 8 نیاید P M L I نخواهد آمد N / وا تو L و را P N M I / 10 الانبیاء 21 : 18 ك / النحل 16 : 60 ك / 11 – 12 القارعة 101 : 5 ك / 17 مر N – P M L I / 18 تو P M L I سالك N / ولیس . . . الله N – P M L I .

٤٦٣ — أصل ششم : در بیانِ آنکه سالك بەضرورت، بر این همه مذاهب گذر کند . بدان ای دوست که مذاهب منازل است در راهِ خدای تعالی ، وهر که سالِك بود لا بــــد هر روز بمنزلی بود . أمّا بَعضی أز منزل مَقام ساختندو گفتند :

إنزِل بِمنزلِ زَینبٍ وَربابِ وارتع َفهذا مَرتَعُ الأحبابِ

وبعضی بەهرچه رسیدند برگذشتند خلیـل وار که « اني لا أحبّ الآفلین »، وروزو شب این می گفتند : أی ساربان منزل مکن جـز بر دیار یارمن . وچون خلیل گوید: « إني ذاهبٌ إلى ربّي » یا لوط گوید : « إني مهاجرٌ إلى ربيّ » . لا بُد در این راه منازل بسیار بود . وهرکه سلوك كند بر راهِ ایشان، به کوکب رسد وبگوید : «هذا ربّي » .وچون بەآفتاب رسد « هذا ربي ، هذا أكبر » بگوید .

٤٦٤ — وچون کسی مثلا بەمقام تو رسد، در عالمِ استیفا لا بُد بود که بر آن منازل گذر کند که تو کردی، یا نه رسیدنش بەمقامِ تو محال بود. وآنکه بغداد نبیند أز همدان به کوفه چون رود ؟ تا أز مقامِ عمرِ خطّاب در نگذرد چه داند که مقام بوبکرِ صدّیق چیست . کلّ مذاهب أز سالِکان منقول است. آنچه محرّف است خطا است از جهتِ تحریف. وآنچه محرّف نیست منزل است . وأگر سالِك أز آن مقام سازد ، خطا بود . وکوفه در راه است تا بکعبه رسیم . أمّا کوفه کعبه نیست .

1 ششم PML N ـ I / بەضرورت PMLI ـ N / همه N ـ PMLI / مذاهب PMI منهب NL / 6 ـ 7 الانعام 6 : 76 ك / 7 گفتند I گفتندع PNL گفتند که ع M / 8 الصافات 37 : 99 ك / 8 ـ 9 العنكبوت 29 : 26 ك / 9 منازل NML منازل‌را PI / 10 ایشان PMLI این انبیا وأولیا N / وچون PLI چون NM / 11 الانعام 6 : 78 ك / هذا ... بگوید PLI گوید هذا ربي هذا اکبر NM / 12 عالم PLI علم M N / 14 خطاب PMLI ـ N / در PLI بر NM / 16 ـ 17 آنچه ... منزل است M N ـ PLI / 16 از جهت تحریف M ـ N / 17 سالك PLI کسی NM / کوفه PMLI ـ N.

۴٦۵ – ومن این مذاهب‌را که بیان کردم،در سلوکِ خود وا یافته‌اَم که
هر وقت اطلاعی افتد بی من بر مذهبی دیگر ، وچیزی گـذر کند از آن
3 علی القطع معلوم شود،حقیقت مذهبی دیگر . وهرچه نوشته‌اَم در این مکتوب
ودیگر مکتوبها همه اَز ذوق نوشته اَم ، وجُز بعضی اَمثلهٔ منقول‌و مسموع
نبود در مکتوباتِ من . وأگر نــه آتشی که به‌طریقِ ذوق مرا این معانی
6 معـــلوم شده‌بودی ، هرگز کجا در خاطرِ من بگذشتی که آتش پرستی‌و
بُت پرستی‌و زُنّار داری‌و مذهبِ قـــدر بوجه من الوجوه راست است .
وهرگز مرا کی این دلیری بودی که در شرحِ حروف مقطع چون« طه‌و یس‌و
9 حم‌و المص » این همه بنوشتمی که هرگه که چیزی نویسم این فراپیش آیـد ،
ومرا مقهور کند تا بنویسم . وچنان بود که أگر خواهم که ننویسم نتوانم . والله
تعالی لا یَجعلْ ذلکَ وبالاً علی مَن یُطالِعهُ . چه دانی که چه خطر است در
12 این معانی چیزی نوشتن أمّا :

القاهُ في البحرِ مکتوفــاً وقال له
إیّاکَ ایاك أن تَبتَلّ بالمــاءِ

15 والسلام والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .



1 ومن I L M P من N / کردم I L N P کردن M / وا یافته‌ام I L M P دانسته‌ام N / که I L P چه N M / 2 وقت I L M P رفتی N / چیزی I L M P بر چیزی دیگر N / از M که از I L N P / 3 حقیقت I L M P – N / 4 همه از ذوق I L P از ذوق M همه از علم خود N / 6 بودی I L M P است N / هرگز ... من L M هرگز در خاطر من I P کجا در خاطر من هرگز N / بگذشتی I L M P نگذشتی N / 8 کی I L M P – N / این N – I L M P / 9 حمد N – I L M P / 10 مقهور L M N مفهوم I P / که چه N M که I L P / 12 چیزی M N – I L P / اما I L M N اما بیت P / 13 مکتوفاً N مکفوفاً I L M مشدوداً P (رص ۱۲۸) / 15 والسلام ... العالمین M – I L N P / وصلی ... آله I L P – N M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٦٦ – بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌ام در معنی آنکه مذهبِ قَدَر مُحرَّف است ، وقدری تحریفِ مذاهب‌را بیان کرده‌ام . وچون در 3
این معنی خوض کردم ، می‌خواهم که مستوفی تر بود تا همگنان‌را معلوم شود.
ومذهبِ قَدَر این است که شر نه أز خدا در وجود می‌آید ، بلکه مُوجِدِ
شر جزوی موجودی است . وتحریف در این مَذهب بَس ظاهر است 6
که أز کجا خاست .

٤٦٧ – چه اگر صاحب بصیرتی گوید که إنَّ اللهَ لا یخلقُ الشرَّ ، أی
هو أرحَمُ مِن أن یَخلُقَ الشرَّ ، إذاً الشرُّ لا یتصوّر صُدورُهُ مِن الموصوفِ 9
بالرَّحمةِ ، إین سخن راست بُوَد. أمَّا چون کسی بشنوَدَ که أز حقیقتِ کار
دور بُوَد پندارَد که اللهُ لا یَخلُقُ الشرَّ همین معنی دارد که الشرُّ لا
یخلقه اللهُ . ودر این دو لفظ تفاوتی هست ، اگر چه بوجهی هردو بریك 12
معنی دلالت می کند . أمَّا چون الشرُّ لا یخلُقُهُ اللهُ ، خود گفته نیاید ،
بل به‌جای این گویند : خالقُ الشرِّ غیرُ خالِقِ الخیرِ . آنجا خود دو
موجِد إثبات آفتاد به‌لفظی که در آن هیچ احتمال نماند أصلاً اگر چه در آن 15
دو وجه همین إحتمال می بود . وعلی الجمله آنجا هیچ عبارت می‌نتوان گفت :

---

1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم وبه‌نستعین M / 2 برادر P L I دوست M / نوشته‌ام P L I نوشتم M / 3 وقدری تحریف P L I – M / کرده‌ام L I کردم P M / 6 موجودی M – P L I / 8 چه M که P L I / أی P L I ان M / 12 دو لفظ P M I لفظ L / بوجه P L I – M / 13 می ... چون M کند نیز اما P L I / گفته M L – P I / 15 اصلا M L – P I / 16 دو وجه P M درجه L I / وعلی M L علی P I / آنجا P I اینجا M L .

*** نامهٔ نوذر پنجم . P 88 . M 40 . L 82 . I 76 ***

در یك عبارت دو موجد علی القطع إثبات می‌أفتد ، ودر دیگر عبارت علی
القطع یك موجد . ودر آن دو عبارتِ دیگر دو معنی محتمل می‌بود ، در
3 یك عبارت معنی راست ظاهرتر است أز معنیِ کج ، ودر دوم عبارت
معنیِ باطل ظاهر تر می بود که معنی راست . واین چهار عبارت را
گوش کن تا مقصودِ من بفهمِ تو نزدیك گردد .

6 ٤٦٨ – عبارتِ اوّل انیست که : موجد الشرّ وخالِقه غیر ، وموجد
الخیر وخالقه غیر . ودر این یك عبارت علی القطع دو موجد اثبات کرده بود،
وهیچ احتمالی نیست درو . عبارتِ دوم که در مقابلهٔ این عبارت است آنست
9 که گویند : لا یتصوّرُ منه الشرُّ المحضُ الذي لا یتَضَمَّنُ خیراً أعظمُ منه
اصلاً وألبتّه ، فانّ الله تعالی أرحم الرّاحمین . ولا یُتصوَّرُ صُدورُ الشرّ مِمَّن
هذه صِفَتُه ، ولا مُوجِدَ إلّا الحقُّ الواحدُ الّذي صِفَتُه هَـذِه . ودر
12 این عبارت وحدانیّتِ مُوجِـد مقطوعٌ به است ، ودرو هیچ إحتمالی دیگر
نیست أصلاً . عبارتِ سُوم اینست که الله لا یخلق الشرّ . واین دو معنی
را بشاید ، یکی آنکه شرّ خود نیست البتّه، وخالق جز یکی نیست ، وهذا
15 المعنی هو الأسبقُ إلی الفهـمِ . دوم آنکه شّر هست ولیکن أز دیگری
در وجود آید .

٤٦٩ – عبارتِ چهارم آنست که گویی : الشرُّ لا یَخلُقُهُ الله . واین
18 عبارت‌را هم دو معنی شایسته است : یکی آنکه شر نه خدای تعالی آفریند،
بلکه دیگری آفریند . وهذا هو الظاهِرُ مِن مَفهومِهِ . دوم آنکه شر نه

1 دیگر M یك P L I / 3 کج P L I کثر M / 5 نزدیك گردد P L I رسد M /
8 درو M و P L I / 9 منه الشر P I من الشر L شر M / 12 درو M L در P I /
14 جز یکی نیست P L I یکی است M / 17 عبارت چهـارم L I چهارم P
عبارت سوم M .

او آفریند یعنی نه مثلِ أورا زیبد که شر آفریند . واین معنیِ دوم أز این
عبارت دشوارتر فهم می‌أفتد ، وخالی نیست از آنکه چون بشنوی أز زبانی
3 به‌تفهیم نزدیکتر از آن می‌بود که چون بَر خوانی أز إین مکتوب که ایراد
زبان را کیفیتّی هست که کتابت‌را نتواند بود. ونیز چون این عبارتِ چهارم
را سوابقی ولواحقی بود در سخن ، باشد که معنی راست باز دهـــد چون
6 أز آن سوابق ولواحق متعرّی می بود ، غلطی أز آن مفهوم می گردد .

۴۷۰ — ومقصود از این بیان بدین محقّقی آنست که أصولِ مذاهب
بمیداست که دروغ بود، لا بل محال بود از آنجا که منم . أمّا أز آنجا که حکمِ
9 عمومِ خلق است لا بل أز آنجا که حکمِ خصوص علمایِ دین است ، این نه
محال نماید و نه بعید ، زیرا که گویند چه بعید بود در این که در عالم ، مذاهبِ
فاسد بود که إدراکِ حق غامض است ، وراهش دراز است وپر خطر
12 است . وأفهامِ خلق قاصراست ، وراه نمایان همه یا أغلب گمراه‌انــد . پس
ضرورت است خود که مذاهبِ باطل بیش بود در عالم. واین أگر چه به‌عقلِ
تو و أمثالِ تو بس نزدیك است، أز آنجا که منم نه چنین است که من هم بر این
15 بوده‌أم مُدّتی دراز ، وپس أز آن این در مَن پدید آمـده است که أصولِ
مذاهب لا بُد باید که صحیح بُوَد . وبُطلانِ مذاهب أز تحریفِ نا قلانِ
بَد أفتاد .

18 ۴۷۱ — ودَر حدیث آمده أست که خدای تعالی موسی را — عم —
گفت : یا موسی ! مَرِضتُ فلَم تَعُدني ، وجعتُ فلم تُطعِمني ! گفت :

I اوروا PLI او M / 2 دشوار تر PLI دشوار ترك M / 4 نتواند PLI
نتوان M / 5 را سوابقی PMI سوابقی L / باز دهد PLI را دهــد M / 7 محققی
PLI تحقیــق M / 9 خصوص M - PLI / 13 و PLI که M / 14 أز
PLI - M .

یا رب ! أتمرَضُ وتجوعُ ؟ خدای تعالی گفت : فلان دوستِ من بیمار بود ،
وفلان گرسنه است . ولو عُدته لوَجدتَني عِندَهُ . واین عبارَت چون بر این
3 گونه بگویند کسی‌را که تازی داند مفهوم بود وداند که این نوعی بوداز مجاز،
وهم از این شیوه است که در قرآن می‌گوید : « من ذا الّذي يُقرِضُ اللهَ
قَرضاً حَسناً »،«ویأخذ الصّدقاتِ ».چه این همه إکرامِ دوستان خودرا می
6 گوید . وسُلطان چون خواهد که غلامی رااز آنِ خود مُشرَّف کند، أورا
باخود إضافت کند. مثلا أگر درحقّ این غلام تقصیری کرده باشی،سلطان
ترا گوید : درحقّ ما تَقصیر می‌کنی . واین راست بود . واگر : مَرِضتُ
9 فلم تَعُدني ، به‌روزگار مُحرَّف خواهد گشت وخواهند گفت که
الله یَمرضُ ویَجوعُ ، نه این باطل ودروغ بودو جُز أز تحریفِ ناقــلانِ
نبوده بود ؟

12 ٤۷۲ — وتوچه دانی که این که می‌شنویم أز مشبّهه که گویند : درحقّ
خداي تعالی که رَمِدَت عَینـــاهُ فَعادَتهُ الملائکة ، نه مُحرَّف است ؟
وباشد که این را اصلی راست بوده است ، چــه رَمدَت عَیناهُ ، هم نوعی
15 از امراض است ، وچون مَرِضتُ می شاید بوجه ما ، چه دانیم که رمدت
عیناه ، چه بود . وأگر در نقـــل تحریف نبودی ، مصطفا — صلعم —
چراگفتی : نَضّرَ الله امرَءاً سَمِعَ مَقالَتي فَحَفِظَها وَوَعاهــا ثُمَّ
18 أدّاها کما حفظها فَرُبَّ حاملِ فقهٍ إلیَ غیرِ فَقیهٍ،ورُبَّ حاملِ فقهٍ الی من
هو أفقهُ منه .

٤۷۳ — ودی روز که سه شنبه بود چهارم محرّم ، أزکسی می‌شنودم که

1 من PLI‑M / 3 گونه PLI‑M / وداند PLI‑M / 4 از PLI‑M / می PLI‑M / 4‑5 البقرة 2 : 245 م / 5 التوبة 9 : 104 م / همه PLI هم M / 7 این PLI آن M / 9 بود PLI است M / 10 ودروغ بود PLI بود ودروغ M / 11 بود PLI است M / 13 نه PLI‑M / 14 چه M که PLI / 16 واگر M ‑ PLI / 17 نصر PLI نضر M / فحفظها PLI‑M / 20 سه PLI‑M .

مرا می‌گفت : این حدیث چون است که تسع عبد الدّرهم ؟ من گفتم :
تمس، أو گفت : مقصود نه اینست تمامی حدیث چون است که فإذا شئت فلم
تمسق . من أندیشه کردم ، گفتم : این هیچ نیست . البتّه چون ساعتی 3
برآمد بدانستم که تعس فلا تنتعس وإذا شیک فلا انتقش . وأگر من تمامی
نشنوده بودمی ، لابُد گفتمی : این نه حدیث مصطفا – صلعم – است که
این هذیان است . ومگر بدوسه کس این تحریف افتد ، یانه أزیک کس 6
بعید بود که این چنین تحریف تواند بود ، زیراکه چون دوسه کس درمیان
روایت کنند ، هر کس تصرّفکی بد بکنند . پس به‌عاقبت چنان شود که
هیچ صاحب بصیرتی خود به پی نیوفتد . وباشد که از کاتب درافتد چنانکه 9
مثلاً کسی أز کتابی بر خواند که تَحمل، پندارد جمل است. پس أز خود نیز
تصرّفکی و تغییری بکند وبجای جمل ، بعیر بگوید . وازآن بیفکند که
أگر صاحب بصیرتی بشنودی ، فهم کردی ووجه تحریف بازدست آوردی، 12
وجز چنین نبوده است خود به‌هیچ حال .

٤٧٤ – ومقصود این است که مذاهب را أصلی راست باید که بوده باشد،
واین خود فهم کرده‌أم درسلوک. أمّا تورا ودیگران درعالم نطق باشد که معلوم 15
نتوانم کرد که فهم آن حقایق درعالم ذوق است نه درعالم نطق ، وبعید تر
همهٔ مذاهب سفسطه است وبت پرستی و آتش پرستی و زنّارداری . ومرا
معلوم شده است که أصول این مذاهب راست بوده است . وهان و هان ! 18
تا در خاطرت نیاید که جز چنین بوده‌است که آنگه این در ، برتوبسته
گردد از تقدیر که تورا هرگز این معلوم نگردد .

---

1 الدرهم P L I الدرام M / 2 چون P I – M L / است P M I – L / که M
– P L I / 4 تنعس P I انتعش L انتقش M / شیك L شتتك P M I / 6 مگر P L I
کر M / 7 این L L I – M / 8 کس P I کسی L یکی M / 9 هیچ P L I هیچ کس
M / صاحب L – P M I / خود به P L I مرخو M / کاتب M کتاب P L I / 10 نیز
P I – M L / تصرفکی وتغییری M تصرف P L I / بیفکند که M بیفتد P L I / 15 توراو
M – P L I / 16 نتوانم M توانم P L I / آن M L از P I / 17 است M – P L I /
داری P L I داری است M / 18 در M L – P I .

٤٧٥ — أکنون از مذاهب یکی اینست که اسم عین مسمّا است ، اگر غیرِ
مسمّا ؟ قومی گفته‌أند که إسم نه مسمّا بود ، وقومی گفته اند : إسم مسمّا
3 بود. وقومی دیگر گفته‌اند که گاه بود که عینِ مسمّا بود ، وگاه بود که غیرِ
مسما بود . وبوحامد غزّالی در « مقصدِ أقصی » این مسئله را بیانی طویلِ
عریض کرده است ، ویکک مذهب را نصرت داده است که اسم غیر مسمّی
6 است ، وآن دو مذهبِ دیگر را إبطال کرده است . وأزآنجا که منم آن
هردو مذهب راست است ، وأگرچه خواجه إمام غزّالی آنچه گفته است
راست گفته است وخود ظاهراست آنچه أوگفته است که راست است .
9 أمّا چون ناقلانِ مذاهب درنقلِ مذاهبو درفهمِ مذاهب تقصیر کننـد ،
لابد چنین تواند بود .

٤٧٦ — وأزآنجا که منم این خودجز چنین نبوده است ، که آن بیان که
12 خواجهٔ إمام کرده است ، خـــود عوام را معلوم بود ، أعنی عوامِ علمارا
تا بدان رسی که خواص علمارا معلوم بود. پس چون روا بود که آن قدر که
أوگفته است ، برصاحب مذهبی که متبوعِ عالمی بود پوشیده بماند ؟ ولیس
15 الخبرُ کالمعاینةِ . من این دو مذهب را بیان کنم تا بدانی که متبوعان در اصل
بدین چیزی دیگر خواسته اند ، وخطا از اتبـــاعِ بَد بود که نیکک فهم
نکردند . پس مخبط شدند . واین دو مذاهب را دردو فصل گوش دار .

18 ٤٧٧ — فصل اول : فی بیانِ قولِهم : الإسم هو المُسمّی ، وإنّه کیف
حرّفته السّفلة . بدانکه چون ما گوییم : عَسل شیرین بود ، این صفتِ شیرینی
که إثبات کردیم مُسمّی ومفهومِ عسل راتواند بودونه إسمِ عسل را. پس اگر
21 کسی ما را گوید : عین وسین ولام شیرین نیست . گوییم : أی سلیم دل !

---

3 گفته اند PLI گویند M / 4 ـ 3 غیر مسما L بود ML که نبود P ـ I / 8 وخود M خود PLI / 9 أما PLI ـ M / 11 این خود PLI ـ M / 14 بماند PLI نماند M / 15 من PLI و M / 16 دیگر PLI دگر M / 17 مخبط PLI متخبط M / 18 اول PLI ـ M / 19 چون ML ـ PI / 20 راپس ML پس PI / 21 کسی PLI ـ M / عین PLI که عین M / دل PLI قلب M .

مقصود أز إسم مسمّی بود . واین إسم مسمی است . ومـــا بهإسم مسمی
می خواهیم . وهمچنین گوییم : العالَمُ حادثٌ ، مسمی ومفهومِ عالم خواهیم ،
والخُبزُ مشبِیعٌ ، إشباع مفهومِ خُبزرابود. والنارُ مُحرِقٌ ، والسیفُ قاطعٌ 3
والماءُ مرٌ . واین همه صفات که إثبـات کردیم ، مسمّیاتِ آتش و آب و شمشیر
خواستیم . وآنجا أسامی مشتمل است .

٤٧٨ – خواجهٔ إمامِ غزّالي درإبطالِ این گفته است که حروفِ عسل 6
دیگر است که بَرکا غذ نویسند وبهزبان بگویند ، وآنکه أز نحل وادید آید
دیگر . وحروف سیف دیگر است ، یعنی سین و یاو فا ، واین که قطع کند
دیگر . وهمچنین أسامی را مقصود غزّالی می نویسم یانه أو این امثله خـود 9
نیاورده است . ومـــا دانیم که تا عالم بوده است وخواهد بود ، کس را این
فرا خاطر نیامده است که حروفِ عسل شیرین است ، یا حروفِ خبز مشبع
است . بل همهٔ عالم را معلوم است که مفهومِ سیف دیگر است ، وسین و 12
یاو فا خود چیزی دیگر است که برآن دلالت کند. چه گویی هیچ صاحب
مذهبی را ، لابل هیچ عامي را این در خاطر آید که عین وسین ولام شیرین
است ؟ یا گوید إسمِ عسل مسمّاو مفهومِ عسل است ؟ پس اگر کسی درهمهٔ 15
عالم گفتـــه است ، که اسم ومسمی یکی بود ، بهضرورت دانیم که نه این
خواسته بود که حروف عسل و مفهوم أوهردویکی است تا خواجهإمامی
بیاید که در ابطالِ این پنج و شش فرق بگوید ، این خود هرگز نبوده است 18
ونتواند بود .

---

4 که I - P M L / 7 نویسند . . . بگویند M نویسد . . . بگوید P L I / وآن که M L آنکه P I / 8 که M چه L I - P / 9 این P L I - M / 13 است که بر P L I که بد M / 15 مسما M ومسما P L I / 18 بباید P L I بیاید M / فرق M ورق P L I .

٤٧٩ – پس خواجهٔ إمام غزّالی نه إبطالِ مذهبِ این قوم کرد، بل إبطال چیزی دیگر کرد که أگر این صاحبِ مذهب زنده بودی، خود گفتی که این باطل است . وچون این مذهب که خواجهٔ إمام باطل می کند، روانیست که برهیچ کس پوشیده بود ، لابدُّ این مذهب‌را اصلی باید که گفته أند : الاسم هو المسمّا . وَ وجه این آنست که هرصفت که موصوفی را اثبات کنند، إسمِ آن موصوف بهضرورت ببایدگفت. وآنجا باسم لا بد مسمّا خواهند، چنانکه گوید : الله قدیم ، والقدیم واحدٌ ، والقرآن قدیم، والشافعيُّ عالمٌ ، والخلیفةُ قرشيٌّ . واین ظاهرتر از آنست که کرا کُنَد که این همه بیان‌أورا بکنند.

٤٨٠ – ومقصود آنست که هر مُصنّف که در عالم است، چون این بداند لابدُّ مُسلّم کند. وقدرِ این چنانکه خواجهٔ إمام غزّالی دانستی ، در کلّ عالم ، الا ما شاء الله ، کسی نداند که أو عاشقِ عــلم بوده است لذاته . ومقصود أو أز علم ، عینِ علم بُود . وأز هر که أورا چیزی مکشوف شدی، آن را بهجــان خریدار آمدی که اگر کودکی گفتی ده ساله همچندان منت داشتی ازاوکه از شافعي . ونگفتی که مثلاً ابو المعالِي جوینِي باید ، تامرا چیزی وانماید. وچنین گوهردر عالم بهغایت عزیز بُوَد . ومن اگرچه خواجهٔ إمام غزّالي راندیده أم ، شاگردِ کتبِ أو بوده أم ، در چنین چیزها ، ویقین دانم که بدین صفت بوده است در طلبِ علم . والله اعلم .

---

2 این باطل P M I باطل L / 3 این مذهب M L منهب P I / 4 لا بد P M I لا بل L / 5 این L - P M I / موصوفی P L I موصوف M / 6 آنجا P L I اینجــا M / 7 والقدیم . . . قدیم P M I - L / 9 بداند P L I بدانند M / 10 کند P L I کنند M / در P L I هیچ کس در M / 11 کسی نداند P I کس نداند L نداند M / که P L I چه M / 13 آمدی P M I آمد L / که P L I - M / 14 داشق N L I داشتمی P / ونگفتی M نگفتی P L I / 15 به غایت P L I - M / ومن P L I من M / 16 غزالی P L I - M / والله اعــلم P L I والسلام M .

۴۸۱ – فصل دوم : فی بیانِ قولِهِم إنَّ الإسمَ قد یَکونُ عَینَ المُسَمّا ، وقد یکونُ غیر المسمّا . بدان که چون این مذهب‌را که الاسمُ هو المسمّا ، تمهید افتاد ، وشاگردان أز أستادان فهم کردند 3
ومُسلّم داشتند . پس أز آن در بعضی خواطر آمد که چون گوییم مثلاً که یَد دو حرف است ، وعسل سه حرف‌است ، وعالم چهار حرف است ،
وسفرجل پنج حرف است ، ظاهراست که این صفات ثابت است أسامی‌را . 6
ودانستند که إسم یَد دو حرف است نه مُسمّا ، وإسمِ عسل سه حرف است نه مفهوم مُسمّای عسل ، واسم عالم چهار حرف است نه مفهوم عالم.
وچون گویند : سَفرجل مطعوم است ، راست می‌بود . وچون گویند : 9
پنج حرف است ، هم راست بود . ویك صفت مفهومِ سفرجل را درست بود نه اسمش‌را . ودیگر صفت اسم سفرجل‌را درست می‌بود نه مفهومش‌را .
وهمچنین گویند : عسل حلواست‌و سه حرف است ، واز این دو صفت یکی 12
مفهوم عسل‌را ثابت است‌و یکی إسمِ عسل‌را . وگویند : آدمی گوشت وپوست بود ، مفهوم آدمی‌را خواهند نه إسم آدمی‌را. أمّا چون گویند: آدمی
چهار حرف است ، اینجا به‌آدمی إسم آدمی خواهند نه مفهوم آدمی . 15

۴۸۲ – وچون این در خواطرِ قومی آمد ، ضرورت ایشان‌را بایست گفتن که إسم گاه عینِ مُسَمّا بوَدو گاه غیرِ مُسمّا . واین مذهب نیز
بدین وجه راست است . ودانیم که أگر خواجهٔ إمام غزّالی را این وجه فرا 18

---

1 دوم P – M L I / 2 این P L I آن M / 4 آمد M آید P L I / 6 ظاهر L I وظاهر P M / 7 مسما P L I مسمای یـد M / 9 می P L I – M / 10 را درست بود P L I است M / 11 نه . . . می بود P M I – L / می P I – M / مفهومش را M مفهومش P L I / 12 همچنین M چون P L I / 13 اسم M L هم P I / 15 اسم آدمی M آدمی P L I / 17 گفتن P L I گفت M واین مذهب P L I بود واین M / 18 بدین P L I براین M / خواجه P L I – M .

خاطر آمدی دانستی که این مذهب بر این گونــه حق است . ودر این بسی
کمالی نیست که این فرا خاطر کسی آید تا چون کسی‌را فرا خاطر نیایــد
3 گویند: او ناقص بود که من اصفهان وتبریز ندیده‌ام وتو برادر دیده‌ای واین نه
بس کاری است که أگر من نیز قصد کنم ، وبا این افتم هم ببینم . وخواجهٔ
إمام غزّالی که این نگفته است، نه از غموض این مسئله است ، بلکه سبب
6 آن بود که با این نیفتاده است . لعمری روا بود که با سرِ سَفسطه‌و آتش
پرستی وبُت پَرستی نیفتاده است . که وجـــهِ تحریفِ این مذاهب پاره‌ای
غامض است . وهان وهان ! تا نگویی که غزّالی چون با سَفسطه نیفتاد
9 که در کتاب « منقذ » می‌گوید: که دوماه به‌حکمِ حال سوفسطایی بوده‌أم،
أگر چه به‌قول نگفتمی . بدانکه این نه آنست ، آن خاطری دیگر است
وتحریفِ این مذهب أز جایِ دیگر خاست . والسلام .

12 ۴۸۳ – فایدهٔ دیگر : أگر چه این دو مذهب‌را وجـــهِ تحریف ظاهر
است ، بسیار مذاهب هست که وجهِ تحریفِ آن هر کسی نتواند دانست
که بس غامض است ومشکل. ودر این معنی مذهبی دیگر بیان کنم که در
15 آن بسیار فواید بود أهلِ عالم‌را ، وأرجو که تورا نـیز مفهوم می‌گردد که
سخت روشن می‌گویم . أگر چنانکه در چنین مکتوبات راه نبری ، به‌وقتِ
ملاقات تدبیرِ آن کن که مکتوبی چندرا برمن فرو خوانی تا تورا ذوقِ
18 این نوع أز إدراك وادیدآید . ومِن َفــمِ الأعرابیِ أفصح . شنودن دیگر
است‌و خواندن دیگر .

---

2 کمالی P L I کمال M / کسی ... خاطر P M I ـ L / را فرا M از فرا P I / 3 که
P L I چه M / برادر M ـ P L I / 4 هم M ـ P L I / 5 مسئله است P L I مسئله M / 6
آن بود P L I بوده‌است M / 7 مذاهب M ـ P L I / 8 وهان M ـ P L I / 9 کتاب L I
M ـ P / منقذ P M I متقدمین L / 10 نگفتمی M L نگفتی P I / 11 والسلام M ـ I
P L / 12 فایدهٔ دیگر M فایده L ای عزیز P ـ I / 12 ـ 13 تحریف ... وجه P M I
ـ L / 14 است ومشکل P L I ومشکل بود M / 15 أهل P L I ـ M / 16 چنانکه M
چه چنانکه P L I / 17 را بر من فرو M بر من P L I / 18 وادید P L I با زدید M .

۴۸٤ – بدان أي برادر که خواجـــهٔ إمام غزّالی در کتبِ خود بسیار آورده است که أخلاق تغیر پذیرد ، چنانکه بخیل خود را به‌تکلّف سخی تواند کرد ، وبَد َزهره را ممکن است که به‌تکلف دلیر گردد ، وهمچنـین جاهِل عالِم شود به‌کسب.و پیوسته در دنبالِ قومی أفتاده بود که گویند: ُخلـق همچون خَلقِ ظاهر است .وچون خلقِ ظاهِر َتغیُّر نپذیرد ، خُلقَ باطن همچنین بود . واین مسئله بسیار بیـــان کرده‌است . ودر « ریاضة النَّفس وتهذیبُ الأخـــلاق » که بیست‌و دوم کتاب است از « احیاء علوم الدین » این مسئله‌را بیانی مستوفی بکرده‌است، وُنصرتِ این داده است که الخُلقُ یَقبلُ التغیُّرَ .

۴۸۵ – أوّل تحقیق بباید دانست که أو چه می‌خواهد بدین . آنگاه در ابطال آن سخن راندن که پیش أز فهمِ مقصودِ خصم ، سخن گفـتن در إثبات‌و نفیِ مذهبِ أو نه إنصاف بود چون کسی مثـــلا گوید : رأیتُ رَبّي في أحسنِ صورةِ أمرَدِ أجردِ ، تو گویی دروغ می‌گویـــی که خدای ِ تعــالی جسم نیست تا أمردی أجرد بود . این نه إنصاف بود که أگر معنی دیگر می‌خواهد راست، تو چه دانی ؟ وچون صاحب بصیرتی گوید : رأیت رَبّي في صورَةِ أمردِ أجردِ ، راست بود . وأز این هیچ لازم نیست که خدای تعالی بر صورتِ أمردی بود. زیرا که بود که در خواب می‌خواهد یا در غیبت . وکسی که راهِ خدا رفته بود، در بدایت أورا این معلوم گردد

2 آورده‌است P L I گوید M / 4 کسب‌و M L کسب P I / 5 ظاهراست P L I است M
7 دوم M در P L I / 8 بیانی M بیـــان P L I / است P L I – M / 10 تحقیق P L I به‌تحقیق M / بباید P M I می‌باید L / 11 که پیش از فهم P L I چه پیش از مفهوم M / 15 می‌خواهد راست L می‌خواهند راست M میخور است P I / 16 وأز M L از P I /
17 بر M به P L I / خواهد P L I گوید M .

که خدای تعالی را در همه صورتی بتوان دید .

۴۸۶ – وحسینِ منصور حلاّج خود صریح بگفته است ، لا بل در علمِ
تعبیر گفته أند که خدا را در صورتِ مادرو پدرو أستاد در خواب بینند ، 3
وهریکی را تعبیری بود دیگر . ودوستی مرا گفت أز ثقات که خدای
تعالی‌را در خواب دیدم بر صورتِ مادرِ خویش . گویی که این کس‌را در
خاطر آید که خدای تعالی بر صورتِ مادرِ أوست ؟ هیهات ! أگر کسی 6
گوید : رَأَیتُ عَدوّي في صورةِ حیّةٍ ، راست بود . واین کس دانـد که
ظاهرِ صورتِ دشمن نه ظاهرِ صورتِ مار است ، أمّا در حقیقت مشارکت
هست . وهر که در خواب خدا را بیند، لا بُد في أحسن صورت بیند. ومرا 9
معلوم است که خدا را صورتِ جسمانی نبود ، أمّا دانم که صورتِ إلـهیّت
هست أورا . وآن صورت جز أورا نتواند بود .

۴۸۷ – وأگر کسی را در این بیت سماع بود که : 12

هر روز زِ عشقِ تو بحـــالی دِگرم
وَز حسنِ تو در بندِ جمـــالی دِگرم
تو آیتِ حسن را کمالِ دگری 15
من آیتِ عشق را کمـــالی دگرم

این کس‌را بنتوان زدن که تو از حُسن چه فهم می‌کنی ، باشد که
چیزی راست فهم می‌کند ، لا بل أگر کسی را در این سماع بود که مرار 18
می‌گوید ، هم روا بود أگر چه همگنان را فهم بدین نرسد .

---

1 همه P M I این L / صورتی P L I صورت M / 3 گفته P L I بگفته M / 4 ودوستی M دوستی P L I / 5 بر P M I و L / کس P L I هم کسی M / 8 است P L I بود M / 9 هست P L I بود M / وهر ... بیند P M I – L / 10 دانم P M I دانم L / 11 نتواند P L I نتوان M / بود P M L بود رو I / 12 وأگر P M L اگر I / این بیت P I بیست L این نیست M / که I که شعر L که بیت P M / 15 – 16 تو ... دگرم P L I – M / 19 نرسد I نرسد شعر M L نرسد بیست P

لَعمرکَ ما تَدری هُنَیدَةَ أننی
صَدیقٌ لَهـا مصفی المَوَدَّةَ صالحُ

ألِکني إلیها عمرَکَ الله یا فتی ! 3
بآیة مـــا قالت ، متی هو رائح

وآیة مـــا قالت لَهُنَّ عَشیَّةً
وفي الستر حرّات الوجوه ملائـــح 6

٤٨٨ ــ جوان‌مردا ! تا کی أز أبوجادِ مبتدیان ؟ إسم را خواه عینِ مسمّا گیرو خواه غیر مسمّا ، وأخلاق‌را بگذار تا خود تغیُّر پذیرد یانه !

کرا لبانِ تو باید شکر چه سود کند ؟ 9
به‌جای مِهرِ تو مِهری دِگر چه سود کند ؟

حوصلهٔ مردان کجا بدین سیر شود أگر اسم مُسمّا بود یا نبود .

بیار آنکه دلِ دوستان به‌یکدگر کشدا 12
نهنگ وار غم از جان ما به‌در کشدا

٤٨٩ ــ تضییعِ عمر تا کی ؟

بگرفت مرا زِ عمر بیهوده مــــلال 15
کو أبروی ِ أو تا نپرستیم هــــلال

---

3 ألکني L I ابیکی P التی M / الیهـــا M L ـ P L / 4 ـ 5 بآیة ... وآیة P L I بانت . . . وانت M / 6 حرات M L I خـــیرات P / 7 جوان مردا M L I ای عزیز P / 8 یا نه I یا نه بیت P L یا نه شعر M / 9 کرا P L گران L مرا M / 11 اگر . . . نبود P L I که . . . نه M / 12 ـ 13 بیار . . . کشدا P M L I
بیار آنچه دل‌و جان بیکدگر کشدا   بسر کش آنچه بلاو الم بسر کشدا
(دیوان أمیر معزی) /
14 کی I کی بیت P L کی مصراع M / 16 کو ... هلال I کو ... هلال شعر P L بیت M .

ساقیا پرشد دل از تیمار پر کن جام‌را !
برکفِ من نه سه بادهٔ دولت ایام‌را
3 تا زمانی بی زمانه جان ودل شادان کنیم
کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام‌را
نامِ ما بَریَخ نِگارو ساتکینی سر بمال!
جُز به بی نامی که یابَد دَردو گیتی نام‌را؟
6 ما را چه از آن که تو گل‌و با دامی .

هنیئاً لأربابِ النّعیم نعیمهم وللعـاشق المسکین ما یتجرّع

9 ۴۹۰ — گدایان را با سلاطین چه حساب ؟ چه دانی که چه می‌شنوی !

« حَجَبوهـــا عَنِ الرِّیاحِ لأنّی
قُلتُ لِلرّیحِ بَلّغیها سلامـــاً
12 لو رضوا بالحجابِ هانَ ولکن
مَنَعوها یومَ الرّیاحِ کلامـــاً

آری چنین بود :

15 وقد بَخِلَت حتّی لو أنّی سألتُها
قذی العینِ مِن صافی الشّرابِ لَضَنّتِ

---

2 سه ... أیام M L زساغر دولت ایام I زدولت ساغر ایام P . این شعر در ص 582 از دیوان سنایی چنین آمده‌است :

ساقیا دل پرشد از تیمار پرکن جام‌را برکف مانه سه باده گردش أجرام را

3 ـ 4 جان ... را P M L I جام می‌برکف نهیم ، بشکنیم اندر زمانه گردش أیام‌را (دیوان سنایی ـ ص 582) / 5 ـ 6 نام ما... نام‌را P M L I ـ (دیوان سنایی) / 5 نام ما P I وا نام ما L نام‌را M / 7 مارا P L I ع : مارا M / با دامی I با دامی بیت P با دامی شعر M L / 8 للعاشق M العاشق P L I / 9 شنوی I شنوی شعر M L شنوی‌بیت P / 12 لو M (ودیوان بحتری) ولو P L I / 14 بود I بود بیت P بود شعر M L / 15 لضنت M L I تضنت P .

صاحب مصیبت که بتواند گریست هم سره بود.

آنرا که غمی بود که بتواند گفت
غم أز دلِ خود به گفت بتواند رُفت 3
این طرفه گلی نگر که ما را بشگفت
نه رنگ توان نمودو نه بوی نهفت

۴۹۱ – برکت گفت : که مردی بود ، فرزندِ خودرا گفت که هرگز 6
ریش گاو بوده‌ای ؟ گفت : ریش گاو که بود وچه بود ؟ گفت : آنکه
بامداد أز خانه بدرآید ، گوید : امروز گنجی یابم . پسر گفت : أی پدر !
تا منم ریشِ گاو بوده‌أم ! چه می‌شنوی ! « لَقد کانَ في قِصَصِهِم عِبرَةٌ » 9

لَیتَ الرِّیاحُ تجیئنا بِکلامِهِم
وتجیئهم مِنّا بِرَجعِ کلامِ

۴۹۲ – وآنکه معشوقِ خودرا در خواب نیز ندید ، أورا عاشق کی 12
گویند ؟ فریاد أز پندارِ بی حاصل !

ای پیكِ عاشقان گذری کن به‌بامِ دوست
بر گرد بنده‌وار به‌گردِ مقامِ دوست 15
گِردِ سرای دوست طوافی کن وببین
آن بارو بار نامه‌و آن إحتشامِ دوست

---

1 بود I بود بیت P M بود شعر L / 6 برکت گفت P L I برکت حکایت کرد M / 9 یوسف 12 : 111 ك / عبرة I عبرة شعر M L عبرة بیت P / 12 آنکه M وآنکه P L I / 13 حاصل I حاصل بیت P M حاصل شعر L / 7 بارو M (ودیوان سنایی) با P I ناز L .

خواهی که نرخ مشك شكسته شود به‌مرو
بَرزن بِه‌زلفِ پُرشكنِ مُشك فامِ دوست
3 خواهی که بارِ تو کمری بندی از سَرخس
همراهِ خویش کن به‌سویِ من سلامِ دوست

چون در دریا کشتی غرق شد، تیز برخاست. تو معذور می‌دار! گفت چه
6 بود ؟ گفت : می‌گویند : الفجلُ هاضِمٌ . گفت : لیت الفجل یَهضِمُ
نَفسَهُ . اللّهمّ لا تؤاخذني بسوءِ اعمالي . ولك الحمد یا من لا یخفی علیه شیءٌ
وصلی اللهُ علی محمد وآله الطاهرین .

9 ٤۹۳ — آمدم با مقصود خود، چون گوسفندی‌را ذبح کنند، کم أز حرکت
المذبوحی نبوَد آخر . بدان ای دوست عزیز که آن دلیل که خواجهٔ امام
غزّالي آورده‌است برآنکه أخلاق تغیّر پذیرد چیزی مشکل نیست ، تا توان
12 گفت که قدما ندانستند ، واین مذهبی قدیم است که أخلاق تغیّر نپذیرد ،
وچندین هزار ورق در آن سیاه کرده‌اند . وأگر کشفِ آن إشکال بدین
آسانی بودی مگر چنین دراز بنکشیدی‌و قد ما أز آن مذهبی برنساختندی.
15 پس ضرورت بود که هر که را عقلی درست بود ، طلب آن کند که این در
أصل گویی چه بوده‌است ؟ وأصلِ این مرا معلوم شده‌است ، واین مسئله
به‌غایتِ غایت غامض است.وآن قدر که وقت‌را خاطر املا می کند می‌نویسم.
18 والله یمین علیه والسلام .

---

1 ـ 2 خواهی ... دوست PLI ـ M / 1 مرو PLI چین (دیوان سنایی) / 3 بار ... سرخس PI بار تو کمری بندی تو از سرخس L بار عسکر بندی تو از سرخس M کاروان سلامت بود تورا (سنایی) / 4 من سلام PLI من کلام M ما سلام (سنایی) / 6 یهضم PLI هضم M / 8 الطاهرین PLI ـ M / 9 آمدم PLI آمدیم M / 10 دوست عزیز PLI برادر M / 11 ـ 12 پذیرد ... تغیر PMI ـ L / 14 قدما PM که قدما LI / نساختندی PMI نساختند L / 15 بود که PLI ـ M / 16 گویی PLI ـ M / 17 غایت PLI ـ M / می کند می‌نویسم PLI کند بنویسم M / 18 والسلام PLI ـ M .

۴۹۴ – مقدمه في بيانِ اقسامِ الأوصاف . بدان ای دوست که أوصاف سه قسم است . قسمیرا ذاتی خوانند ، وقسمیرا لازم گویند ، وقسمیرا عارض گویند. واین اقسام در صفات باید که مفهوم بود تا آنچه مقصودِ منست بتوانم نوشتن، وبه‌فهم تو نزدیك گردد. واین أقسام را در کتب بیان کرده‌اند خود . ومن دوست ندارم که چـــیزی مشهور ومذکور نویسم . أمّا چون حاجت أفتد تفهیم چیزی دیگر را ضرورت بود نوشتن. وهرچه در مکتوباتِ من بینی همه این حکم دارد که جمله مولّداتِ خاطرِ من بود ، إلّا آن قدر که تفهیمِ مقاصدِ خود را بیاورم ، چه آن آورده باشند ، ومن ضرورت را در مکتوبِ خود آورم .

۴۹۵ – أکنون بدان که صفتِ ذاتی آن بود که ممکن نبـــود که ذهن منطوی گردد بر حقیقتِ موصوف دونِ آن صفت ، تا هر کس که آن صفت نداند أورا ممکن نبود که آن موصوف را فهم تواند کردن . ومثـال این چنـین بود که گویی: السّماءُ جسمٌ والأرضُ جسمٌ . وجسمیّت صفتِ ذاتی است آسمـــان‌راو زمین را . وأگر کسی‌را هنوز معنیِ جسمیّت در ذهنَ خود حاصل نکرده بود ، أورا محال بود که معنیِ آسمان‌و زَمــین در ذهنِ خود حاصل کند . وعلی الجمله هر صفت که ذاتِ موصوف‌را بباید ونتواند بودن بی أو ، آن صفت‌را ذاتی گویند .

---

1 مقدمه M فصل P L ـ I / اقسام M اقسام مقدمه P L I / الاوصاف P L I الاصناف M / أوصاف P L I صفات M / 2 عارض M L خاص P I / 4 نوشتن P L I گفت M / را M ـ P L I / 5 خود P L I ـ M / چیزی P L I ـ M / 6 تفهیم M بتفهیم P L I / را P L I ـ M / 7 همه M L هم P I / 8 چه آن M L آنچه P I / را در M در P L I / 9 آورم M آوردم P L I / 10 ذهن M در ذهن P L I / 12 ومثال P L I بر مثال M / 13 چنین P M I چنــان L / 14 را هنوز P I هنوز L ـ M / در P L I هنوز در M / 17 بودن P L I بود M .

۴۹۶ – قسم دوم أز صفات، لازم است . ولازم صفتی بود که ذات بدان
إیستاده ومُتَقَوِّم نبوَد ، إمّا بی آن صفت هرگز موجود نبود ، چنانکه
3 السّماءُ مخلوقةٌ والأرضُ مَخلوقةٌ . ومخلوقیت صفتی لازم است آسمان را
وزمین را که هرگز وجودِ آسمانو زمین نتواند بود بی مخلوقیّت . أمّا تو
حقیقتِ آسمانو زمین را فهم توانی کردن که چیست ، بی آنکه بدانی که
6 مخلوق اند أگر ندانی که عموم خلق دانند که آسمانو زمین چه بود ، وهنوز
ندانند که مخلوق اند یا نه. وهمچنین تورا وهمگنان‌را معلوم است که بیست‌و
یك چه معنی دارد ، بی آنکه در ذهنِ شما بود که ربعِ هشتادو چهار بود ،
9 أگر نه لازم بودی که ندانستندی که بیست‌و یك چه معنی دارد ، چنانکه
هر که را معنیِ جسم حاصل نبود أورا معنیِ آسمانو زمین حاصل نیاید .

۴۹۷ – ونیك تأمُّــل کن در این معانی تا فهم کنی . وأگر به‌یك بار
12 نتوانی دانستن ، تکرار می کن به‌نظری حاذق تا معلوم شود . ودر همـــهٔ
مکتوباتِ من همچنین کن تا معلوم توانی کرد به‌تأمُّلِ صادق . وهرچه تورا
معلوم نشود بنویس تا شرحَش می‌نویسم که تورا در آن ثواب بود که به‌سببِ
15 تو این همه حقایق مکشوف گردد تا عالمیان أز وَرَطاتِ جهل برهَند .

۴۹۸ – قسم سوّم : صفاتِ عارض است . بدانکه هر صفت که موصوف
بی آن صفت موجود تواند بود ، آن صفت‌را عارض خوانند . چه أگر لازم

---

1 لاز PLI لوازم M / 3 مخلوقیت PM مخلقیت LI / 7 را که PLI چـه M / 4 ـ 5 نتواند ... زمین PMI ـ L / 6 أگر ندانی PI أگر تو دانی L أگر نه ودانی M / 7 یا نه PLI أگر نه M / را ML تورا PI / 8 بی ML وبی PL / 9 ندانستندی PMI بدانستندی L / 11 این M ـ PLI / به ML ـ PI / 12 نظری PLI نظر M / 13 تا PLI چه M / 14 که تو PLI چه تو M / 15 مکشوف PLI کشف M / 16 سوم M سیم P سیوم LI / 17 صفت موجود M صفت L ـ PI / چه M که PLI .

بود زوال نپذیرد ، وچون زوال می‌پذیرد عارض است نه لازم، چون طول‌و قصرو سوادو بیاضِ آدمی ، وعلی الاطلاق می گوییم نه آدمی معیّن‌را تا دانی .
وصفاتِ عارض را در زوال پذیرفتن درجات بسیار بود . باشد که زود زوال پذیرد از موصوف خود چون حُمرةُ الخَجَلِ وصُفرةُ الوجلِ . وباشد که دیر زوال پذیرد چون آبی که نیك گرم شده باشد که حرارتش روزی بماند. وباشد که به‌ده روز زوال پذیرد چون صُفرة للمریض وضعف المریض، وباشد که به‌دوسه ماه زوال پذیرد چون سبزی غوره تا أنگور شود . وباشد که به‌سالی زوال پذیرد چون اطلسی که سالی علی الدّوام در آفتاب نهند . وباشد که به‌سی سال‌و چهل سال زَوال پذیرد ، چون سیاهیِ موی . واین درجات ما را معلوم است .

۴۹۹ ـ أمّا أگر خواهیم که بدانیم که هیچ صفتی عارضی هست که به‌سه هزار سال‌و چهار هزار سال زوال پذیرد یا نه ، این مُتعذّر بود زیرا که عمر ما چون صد سال بود این چنین تجربیات کجا توانیم دانستن، و کدام‌را ادراك توانیم کردن؟ پس أگر خواهیم که به‌یقین بدانیم که تا پنجاه هزار سال رنگِ زُحَل‌و مشتری همچنین خواهد بود یا سبز شودو سیاه شودو زرد شودو کبود شود ، این في غاية الغموض بود ، ویقین ندانیم که سپید خواهد بود

1 وچون PI چون ML / 3 صفات PLI صفت M / بود PLI است M / 5 دیر PI ـ ML / زوال پذیرد PM پذیرد زوال LI / که حرارتش M حرارتش PLI /
6 چون M چون سبزی در غوره تا انگور شودر PLI / وضعف المریض PI ـ ML /
6 ـ 7 وباشد که به دوسه . . . شود M ـ PLI / 8 ـ 9 چون . . . پذیرد PMI ـ L /
8 چون M وچون PI / 11 که هیچ ML هیچ PI / 12 وچهار هزار سال ML ـ PI / یا نه PLI أگر نه M / بود PLI است M / 13 چون PLI خود M / چنین PLI ـ M / 16 این M واین PLI .

یانه . وأگر کسی‌را معلوم بود علی القطع که زُحَل تا پنجاه هزار سال
همچنین سپید خواهد بود به‌نزدیكِ من این رواست ، أمّا توراو مرا این
3 معلوم نیست .

۵۰۰ — أکنون مقصود من گوش دار ! هر موجودی که عدم بروی محال
بود ، مثلاً چون جان آدمی ، أگر این موجود را صفتی عارض وادید آیــد
6 چــه دانیم که أز وی زود زوال پذیرد یا ضرورت تا أبد الآباد باوی بماند ؟
مثاله : شك نیست که آدمی از این قالب بشری صفاتی عارض کسب کند ،
چنانکه بوبکرِ صدیق‌و عمر خطاب کمالی کسب کردند بعد پنجاه سال که
9 چون کودك بودَند ایشان‌را آن کمال نبود ، تا بوبکر بدانست که زنش
حامل است به‌دختری نه به‌پسری . وعمر بدانست که حیلتی ساخته‌اند ، واز
مدینه آواز داد که : یا ساریة الجبل ! الجبـــل ! وشكّ نیست که بوبکرو
12 عمر را در حالِ کودکی این کمال نبود . وهمچنین نقصانی کسب شود أز این
قالب ، چنانکه بوجهل‌و نمرودو فرعون را کسب افتاد . وشك نیست که
بوجهل أگر در حالِ کودکی بمردی ، چنان شقی نشدی‌و آن أوصافِ
15 نقص را کسب نکردی .

۵۰۱ — أکنون أگر کسی خواهد که بداند که صفاتی که بوجهل کسب
کرد با أو بماند الی أبد الآباد یا زایل شود ؟ این فی‌غایة الغموض مسئله است .

---

1 ـ 2 یانه . . . بود ML ـ PI / 4 موجودی PLI موجود M / 5 صفتی PLI
صفاتی M / 6 زود PLI ـ M / باوی بماند PLI نماند M / 8 صدیق ML ـ PI /
عمر خطاب M عمر خطاب رضی الله عنهما L عمر رضی الله عنه I عمر P / 11 الجبل ML
ـ PI / 12 را PM را رضی الله عنهما IL / 13 افتاد PLI شد M / 13 نشدی M
نشد PLI / 16 ـ 17 کسب کرد با او بماند PLI بایشان M / 17 ابد M الابد L
ـ PI / یا PLI بماند اگر M / این ML ـ PI .

وچون در شرع بباید مثلاً که أوصاف بعضی زوال پذیرد واز دوزخ برهند ، وبعضی زوال نپذیرد چون کفر، ومخلد دَر دوزخ بمانند، ما را از این علم حاصل نشود . چه بدانکه کسی قول رسول – صلعم – یا دگیرد او عـــالم نبود . وأگر رسول گوید : « والـٰهکم الـٰهٌ واحدٌ » . وکسی آن یا دگیرد ، این کس عالم نبود. بدانکه قدیم جز یکی نیست . علم دیگراست وسخن دیگران یادگرفتن خود دیگراست . وتا من ندانم که صفاتِ آدمیان که أز إینجا بَبرند همه زوال پذیرد ، یا هیچ زوال نپذیرد ، یا بعضی زوال پذیرد وبعضی نه ، مرا هرگز عالم نتوان خواند . واین سخت مشکل است. أگر گویم هر صفت که جان از قالب کسب کند همه محو گردد ، پس لازم آید که کمالِ بوبکرو عمر نیز محو گردد . وأگر کسی گوید : کمالِ بوبکرو عمر نه أز قالبِ مکتسب بود، من راه فرا این نمی برم . وأگر گویم که همه صفات که جان از قالب کسب کند ، هیچ أز آن محو نگردد ، پس لازم آید که هیچ کس از دوزخ نبرهـــد البته . وأگر گویم بعضی صفات زوال پذیرد ، چون صفاتِ أهلِ کبایر ، وبعضی زوال نپذیرد ، چون کمالِ بوبکرو عمر ونقصانِ فرعون‌و نمرود ، إین دعوی را برهانی باید .

۵۰۲ – علی کلّ حال ، این مسئله غموضی به‌غایت دارد . و از اینجا که منم این که قدما گفته‌اندو خلاف کرده‌اند که الأخلاقُ هل یَقبلُ التغیـّرُ أم لا! این را خواسته‌اند که أخلاقی که آدمی از این عالم بَرد تغیـّر پذیرد ومحو گردد یا نه ؟ وأگر تغیـّر پذیرد بعضی وبعضی تغیـّر نپذیرد ، آن کـدام بعض

1 ـ 2 واز . . . نپذیرد M ـ P L I / 3 چه M که P L I / او M واو P L I / 4 رسول M L عالم علیه السلام I عالم P / البقرة 2 : 163 م / 6 صفات P L I صفت M / 7 یا هیچ ... پذیرد P M I ـ L / یا M ویا P I / 8 سخت M سخن P L I / گوییم M ـ P L I / 10 نیز . . . عمر L ـ P M I / 11 فرا P L I به M / 12 آید P L I گردد M / 13 هیچ P L I ـ M / 15 دعوی M ـ P L I / 16 علی M وعلی P L I / غموضی . . . دارد P L I بغایت غامض است M / 18 این را M L ئی P ـ I / 19 یا P L I اگر M / تغیر نپذیرد P L I نه M .

است ؟ ودر همهٔ عالم کسی را می‌خواهم که این مسئله‌را بیان بداند کرد ، تا
من دانم که او عالم است یانه . این که إمامِ غزّالی گوید که أخلاق تغیّر پذیرد
وسگ‌و گربه‌و شیر به‌دلیل آورد ، این کودکان نیز دانند ، علما را این چون
کلّ مشکل بود ؟ هرگز ! أمّا غزّالی‌را آن مثل است که گویند :

أعيتك حمر الوحش أن تصطادها
فصارت رمحك للحمار الأهلي

۵۰۳ – مَردی نه‌آنست که سخنِ راستِ سالکان بر وجهی رکیک
حمل بکنند ، آنگه در إبطالِ آن خوض کنند . مردی آن بود که همه
مذاهب‌را وجه راست بازدست آوردند،و وجهِ تحریفِ هریکی پیدا وا کنند،
چنانکه هرکسی فهم کند . خدای تعالی در صفتِ این قوم می‌گوید که
« الذین یستمعون القول فیتّبِعون أحسَنَهُ . أولئكَ الذینَ هَداهُمُ اللهُ
وأولئكَهُمْ أولوا الألبابِ » أمّا این که « فیتبعون مـا تشابَهَ منه ابتغاء
الفِتنةِ وابتِغاءَ تأویلهِ »به‌چه‌کار آید؟از مصطفا – صلعم – بباید آموخت که
در نمازِ شب گفتی : اللهمّ اهدِني لما اختُلِفَ فیه من الحقّ بِإذنِكَ . دانی
چه می‌خواست وچه می‌طلبید ؟ می‌گوید : هر چـه خلق در آن خلاف
کرده‌اند ، مرا وانمای که چون است وأز کجا أفتاد !

۵۰۴ – وأگر کسی‌را این در خاطر غالب می‌بود که أصولِ مذاهب خود
باطل نموده است ، داند که أصولِ أغلبِ مذاهب « إلّا مـا شاءَ الله »

1 کسی را M کسی PLI / تا PLI الا M / 2 او PLI ـ M / امام PLI ـ M /
3 علما L M وعلما PI / 4 کل PMI ـ L / أما L امام PI ـ M / گویند PLI گویند
شعر M / 2 أعيتك ML اعتبك PI / 8 بود PLI است M / همه PLI ـ M /
9 وجه راست PLI وجهی راست M / باز PLI وا M / آورده ند PLI آرند M /
10 گوید که M گوید PLI / 11 ـ 12 الزمر 39 : 18 ك / 12 ـ 13 آل عمران 3 : 7 /
18 نبوده M بوده PLI / داند (تصحیح) ـ PMLI .

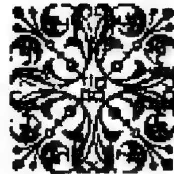
مُحرَّف است ،وأز رُواتِ بد أفتاد. وچون این دو مذهب‌را وجـه تحریف
وا نمودم در این مکتوب که إسم‌و مُسمَّا را چه خواسته‌أند ، وأکنون چه فهم
می کنند ، ومذهبِ قدر را وجهِ تحریف وانمودم ، وتفسُّرِ أخلاق را بیـــان 3
کردم ، عاقلانِ عالم‌را معلوم گردد که حقیقتِ کارها نه‌چنان است که
خلقِ عالم می‌پندارنـد . ودر هر مذهب که خواهم أز مذهب قدیم‌و حدیث
این بیان بتوانم کرد. ونیز بیش از این چیزها معلوم است که به‌نوشتن راست 6
نیاید ،ونیز ترسم که بگویم .

۵۰۵ — حالی تو أی برادر این‌امکتوبات را مطالعت می کن پیوسته. وأگر
وقتی تورا نهاده‌أند که وا من أفتی ،آنکه خود نورٌ علی نور بود. هرچه 9
تورا وغیری را از این مکتوبات مشکل بود أز من بپرس،وأز هیچ آدمی دیگر
مپرس ألبتّه که من دانم که این همه چیست. وهان ! تا به‌أندك نداری این
مکتوبات‌را. که أگر در کلّ عالم بگردی کس‌را نیابی که از این بویی دارد ، 12
ألّا ما شاءَ اللهُ ، لا بل هنوز به‌بوجادِ راهِ خدا نرسیده‌أند. وعالمیان که
هنوز فرق میان سخن راست‌و دروغ ادراك نکنند ، این چنین حقایق را
چـه باشند . 15

۵۰۶ — پیوسته مطالعتِ این نوشته‌ها می کن ! ودَر شبانه‌روزی وردی
بنیـــه این مطالعت‌را که آن سود که أز این یابی ، از هیچ نیابی ألبتّه

3 تحریف PLI – M / را PI – ML / 4 حقیقت M – PLI / 7 نیز PLI – M / 8 أی PLI – M / 9 خود PI – ML / هر PI وهر ML / 10 بود PLI شود M / 11 که PLI چه M / 12 مکتوبات را M مکتوبات PLI / کس را PLI کس M / 13 به بوجاد MLI با بو جاد P / نرسیده اند PLI نرسیدند M / 14 هنوز PI – ML / 17 از هیچ ML هیچ PI .

البتّه . تورا به‌رایگان به‌بهشت می‌دوانند، چرا کاهلی کنی ؟ یا عَجَباً
لأقوامٍ یُقادون الی الجنـــةِ بالسلاسِلِ ! أز مصطفا – صلعم – بشنو : إذا
3 رَأیتمُم ریاض الجنـّةِ فارتعوا ! قیلَ : وما ریاضُ الجنـّةِ یا رسولَ اللهِ ؟ قال :
حِلـَق العلمِ . وأگرنه آن بودی که بر مِنبرِ علم گفتی، هرگز کی گفتی که
إنَّ منبري هذا علی ترعةٍ من ترعِ الجنـّةِ ، أی علی بابٍ من أبوابها ؟ والسّلام .
والحمد لله ربّ العالمین .



1 البته M - P L I / به بهشت M L I آنجا به‌بهشت P / کنی P N I می کنی M / 4
کی P L I که M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰۷ – روزگار برادر به‌خیرات و سعادات آراسته باد . أی دوست خواستم
که چیزی بنویسم بر تعیین علمی که طلبِ آن فرض راهِ إسلام است ، و در 3
شرح این حدیث که الایمان نیف و سبعونَ باباً . و دی‌روز در شرح ایمان ، چیزی
مختصر نوشته‌ام . أمّا علم إیمان به‌تفصیل ، علمِ راهِ خدا است . و طلبِ این
علم فرض است به‌نزدیك کسانی که به‌سلوكِ این راه رغبت کنند . و به‌قدرِ 6
سلوكِ هر کسی ، علمِ ایمان بدو روی نماید .

۵۰۸ – أگر مثلا هزار سال آدمی زنده بوَد و سلوك کند ، هر ساعت
أورا هزار گونه کارهای دینی روی نماید ، و أورا معلوم شوَد که إین‌همه علم ایمان 9
است . و طلبِ آن همه علوم فرض است به‌نزدیك سالك . و أگر فرض نبودی

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن وسائله رحمه الله ه « بسم . . . الرحیم N / روز . . . باد N – P M L I / خواستم P N L I خواسته M / 3 چیزی N M – P L I / بر تعیین P L I در معنی M در تفسیر N / 4 ودی N M دی P L I / چیزی P M L I حرفکی چند N / 5 مختصر P N L I – M / 6 بنزدیك N بر M وآن P L I / بـــه سلوك N M سلوك P L I / 7 کسی N M کسی را P L I / بدو روی P L I روی بار M روی ازو N / 8 اگر P M L I واگر N / 9 هزار گونه N چند گونه P L I چندین هزار M / دینی N M دین P L I / واورا معلوم شود P M L I – N / که این P I – N M L / 10 همه علوم فرض N M علم از همهٔ علوم فرض تر P L I / سالك P M L I سالکان N .

* * * نامهٔ نودو ششم . P 47 a . N 58 . M 42 . L 50 a . I 35a * * *

خود طلب نکردی أمّا آنرا که طلب نمی‌کند فرض ِ او مگر مـــال است‌و دنیا .

3 ۵۰۹ – دی نبشتم که ایمان به‌تصدیق بود، وتصدیق را أقسام بسیار است تا بیقین رسد . واین به‌مثال بدانی ؟ مثلا چون من دعوی کنم که خداوا راهی هست که چون بنده آن راه را سلوك کند هر روز به‌خدا نزدیك‌تر بود، چنانکه
6 علم طب را مثلا راهی است که چون متعلمی آن راه را سلوك کند هر روز به‌جالینوس نزدیك تر بود.و مقصود ما از نزدیك شدن به‌خدا نه‌قرب ِ مکانی بود تا در غلط نیفتی ، بل که قرب به‌صفت بودو به‌خلق چنانکه متعلم طب
9 هر روز نزدیك تر بود به‌جالینوس‌و علم طب‌و صفت طب . خلق جهان را در این دعوی که من کردم سه حالت بود.قومی تکذیب کنندو گویند:البته خدا نیست وراهی نیست‌وسلوکی نیست.وقومی توقف کنندو گویند:نمی دانیم
12 که این راه‌و این سلوك هست یانه . وقومی تصدیق کنند واین تصدیق کردن حالی مقصود منست .

۵۱۰ – وچون تصدیق کرد که راهی هست‌و سلوکی هست ، أورا باید
15 که جُز سلوك کاری دیگر نبود . ومن در این ، طالب را می‌خواهم نه‌مجادل

1 ـ 3 آنرا . . . ایمان N ایمان PLI ـ M / 3 را PLI ـ NM / 5 که چون PNLI وچون M / راه را PI راه M را NL / خدا PNLI جالینوس M / 5 ـ 7 چنانکه . . . بود PMLI ـ N / 7 ما N آن است که تا PMLI / 7 ـ 8 نه قرب مکانی بود تا PMLI ـ N / 8 غلط N غلطی PMLI / 8 ـ 9 بل ... صفت طب N خلق جهان را مثلا راهی هست که چون متعلمی آن راه را سلوك کند هر روز در علم طب به جالینوس نزدیك تر بود PLI ـ M / 9 خلق جهان را PLI ـ NM / 10 ـ 11 البته . . . گویند PMLI ـ N / 13 حالی PI ـ NML / 14 سلوکی ML سلوك N سلوك PI / 14 ـ 15 باید . . . نبود N نباید . . . بود M نباید . . . بود PLI / 15 در این PLI ـ NLMLI / مجادل PLI مجادل این راه M مجادل را N .

ومکابرو متعنت را . یانه ، اگر کسی گوید که مسلم است که راهی هست که
از سلوك آن راه بنده به‌خدا رسد، ولیکن أوّل باید که مرا یقین شود که آن
راهِ موسی است ، یا راهِ عیسی ، یا راهِ محمّد – صلعم – تا سلوك کنم. وپیش 3
از یقین سلوك نکنم .

۵۱۱ – اینجا معلوم است که این مرد را این کار ننهاده‌اند که این راه
رود. چه أگر اورا نهاده بودندی ، این خاطر بروی مُستَولی نشدی . وآن 6
همچنان بود که کسی گوید : مسلم است که علم طب هست، ولیکن تا مرا
یقین نگردد که تحصیل آن علم را طریق آنست که قانون بیاموزند از عالمی
در آن کار ، من هرگز تن در شاگردی ندهم وحرفی یاد نگیرم . واطبای 9
جهان اینجا بدانند که مردی أحمق است، وأورا طبیبی ننهاده اند ، چه أگر
اورا طبیبی نهاده بودندی ، به‌سلوك آن طریق مشغول شدی که أز آن علم
حاصل آمدی. هم چنین می‌دان بلا فرق ولا تفاوت که هرکه را نهاده‌أند که به‌خدا 12
رسد جز سلوكِ راهِ خدا نکند . چون نمی کند و به‌حدیث مشغول می‌شود
که یقین باید تا من سلوك کنم ، این نشان خذلانِ وی است .

---

1 مکابر P M L I مکابر را N / 2 اول P M L I اولا N / شود P L I گردد N M /
3 راه موسی P M L I را راه موسی N / یا راه عیسی M – P N L I / محمد P M L I
محمد است N / 4 نکنم P M L I نکنم البته N / 5 است P N L I شود M / مرد را
این کار N این مرد را M راه او را P I – L / ننهاده اند N M ننهاد اند که این مرد P I
– L / 6 چه P L I – N M / او را P L I این راه رفتنش N – M / 7 – 8 هست . . .
را N M L – P I / 8 طریق . . . که N M طریقی هست که L – P I / قانون . . .
عالمی N M قانون عالمی بیاموزند I قانون از عالمی بیاموزند L قانون عالمی بیاموزند P /
10 جهان P L I – N M / چه N M که P I / 11 آن طریق P L I طریق M طریقی
N / علم P N L I تحصیل علم M / 12 آمدی N شود P M L I .

۵۱۲ – أکنون بدیـدی أوّل شرط سالكرا ایمان است بهأصلِ سعادتو راهِ سعادتو سلوكِ راه. أمّا این تصدیق نه یقینی بود که این تصدیق بهروزگار دراز یقیـن گردد از سلوك . وبهقدر آنکه سلوك کند بداند بهدرست که راهی هست وسلوك آن راه مفضی بود بهکارها که أنبیا آن را نهـادهأند . وآن را که اصل تصدیق نیست هم علاج هست ، أمّا مَرضی مزمن است ، أگر صُحبت کنـد با مَردان آن مَرض ازوی زایل شود .

۵۱۳ – أکنون پنداری سالكرا فی أوّلِ الطلب هیچ شرطی نیست جز تصدیق بأصلِ این راه، وتصدیقی بدانکه فلان پیغمبر حاضر ، نه پیغمبری که أورا نمی بیند ، زیرا که جالینوسِ رویواپوشیده کسرا طب نیآموزد ، یا فلان پیرِ حاضر که این راه دانـَد . چون این دو تصدیق حاصل آمـد ، یکی َتصدیق بأصلِ راه ، ویکی بدین که فلان آدمی که زنده است این راه داند، مردِ طالب را روی در طلب باید آورد. أکنون این راه چیست ؟ دلیل راه خود گوید هر کسی را که چه میباید کرد .

۵۱٤ – جوان مردا ! أگر با محمّد مصطفا – صلعم – گفتند : « وإنـّكَ َلتـَهدي إلى صراطٍ مُستَقیم » در حقِ پیران گفته أند : « ومن خَلـَقنا

1 بدیدی N M بدانکه P L I / 2 نه یقینی بود P M L I یقینی نبود N / که P M L I چه N / 3 وبه P L I به M بر N / درست P M L I درستی N / 4 بود P M L I می بود N / کارها P N L I کارها یی M / آن را نهاده اند P L I گفته اند N M / 5 مرضی P M L I مرضی N / 6 مردان P M L I مردان خدا N / ازوی N M ازو L P I - / شود P M L I گردد N / 7 الطلب P N M I الطب L / 8 تصدیق P N I تصدیقی L M I / تصدیقی P M L I تصدیق N / پیغمبر P M L I پیغامبر N / حاضر L I P N حاضر که او را بیند M / پیغمبری P N L I کسی N / 9 که N M که تا P L I / وا N M - P L I / پوشیده N M پوشیده است P L I / 10 که P M L I - N / داند P N L I دیده وداند M / دو N M L در P I / آمد N M L آید P I / 11 راه M L I N - P / فلان آدمی N M آدمی L راه که ادیبی P I / 12 طالب P N M I طلب L / 13 راه N - P M L I / می باید کرد P M L I باید کردن N / 14 - 15 الشوری 42 : 52 ك / 15 الاعراف 7 : 181 ك .

أُمّةٌ يهدونَ بالحقّ » ، « وجعلنا مِنهُم أئمـــةً يهدونَ بأمرِنا » . أمّا بی
طغرای سلطانِ أزل پیری را نشاید . أگر مُدّعی به‌دروغ إین دعوی کند
وطغرا ندارد ، روز قیامت رویِ أو سیــــاه کنند وفضیحتِ عالم گردد ، 3
وجز از نکال از دعوی نبیند . مصطفا – صلعم – هَر روز که وضویِ نماز
ساختی ، این گفتی که لا تسْوَدّ وَجهِي يَومَ تسودُّ وجوه أعدائِكَ . که را
روی سیاه کنند ؟ از قرآن بشنو ! آنها که راهِ خدا نارفته‌و نادانسته‌و نا دیده 6
دعوی کنـند ، « ویومَ القیامةِ تری الذینَ کذّبوا علی اللهِ وُجوهُهُم مسوّدة » .

۵۱۵ – جوان مردا ! آنهـــا که طغرای سلطان نداشتندو به‌دلیری این
دعوی کردند به‌دروغ ، خود شناسی أما آنها که طغرای أزلی داشته‌اند باری 9
شب‌و روز خون میگریستند . مصطفـــا – صلعم – که سرِ پیران بود
میگفت : لا تسوّد وجهي . خلیـــل – ع – میگفت : « ولا تخزني يوم
يبعثون » . پیرانِ راهِ خدا شب‌و روز میگویند ، چنانکه در قرآن میخوانی : 12
« ولا تخزنا يوم القيامة إنكَ لا تخلف الميعادَ » .

1 الاعراف 7 : 181 ك / السجدة 32 : 24 ك / بی N – P M L I / 2 سلطان N M – P L I / ازل P M L I ازل نباشد N / 3 طغرا N M طغرای سلطان ازل P L I / او P L I – N M / 4 وجز . . . نبیند N – P M L I / مصطفا N M ومصطفا P L I / 5 این N M – P L I / یوم P M L I بظلماتك یوم N / 6 آنها P M L I آنهـــا را N / 7 الزمر 39 : 60 ك / 9 – 13 این . . . المیعاد P L I – N M / از اینجا تا پایان نامه از نسخه های P L I افتاده وبجای آن (M 6 b) نوشته شده است . یعنی نامهٔ (I 35 b ، L 50 b ، P 47 b) پاره‌ای از نامهٔ غزالی است که به عین القضات نوشته است . واز این رو ، بلقی نامهٔ 96 ج ، از روی دو نسخهٔ N M تصحیح شده است . / 9 دعوی N دعوت M / داشته اند N داشتند M / 10 که سر پیران بود N – M / 12 – 11 الشعراء 26 : 87 ك / 11 یوم M بظلماتك یوم N / 12 خدا N – M / 13 آل عمران 3 : 194 م .

۵۱۶ ـ جوان مردا! خواهی حاشیه از جمال قرآن بردارم، تا تونیز دزدیده نظر کنی! باشد که عاشق گردی. خـــدا راست گوست، ودروغ بر وی روا نیست ومردان این بدانسته اند، از او بشنو! «فلا تحسبَنّ اللهَ مخلف وعده رسله» اکنون از جمله وعدها که مصطفا را داده است و پیران را، یکی اینست که می گوید: «یوم لا یخزِي اللهُ النبي والذینَ آمَنوا مَعَهُ» چون وی خلاف وعده نکند، وچنین وعده داده است ایشان را، لا جرم ایشان نیز شب و روز می گویند: «ولا تخزنا یَومَ القیامَةِ إنكَ لا تخلف المیعاد». اکنون غمزهٔ جمالِ دل ربای ازلی بین! «فاستجاب لهم ربُّهم».

۵۱۷ ـ جوان مردا! اگر گویی، به چه دانم که مدعی کیست در راهِ خدا که دروغ می گوید، و کیست که طغرای او دارد؟ از من بشنو که علی الخبیرِ سَقَطت. طالِب را که قدمش دَر طلب درست بوَد، اورا دَر دَرونِ دِل دیده ای هَست که طغرایِ سُلطان بیند. وتا نه بیند پای به مدعیان وانیارد. أمّا آنرا که ننهاده اند کوراست، وکور طُغرا نه بیند. «قد عَلِمَ كلُّ أناسٍ مَشرَبَهُم».

۵۱۸ ـ جوان مردا! اگر هزار گونه حیوان را جمع کنی، وهزار گونه قوت پیش ایشان نهی، حوصلهٔ هریك گویَــد که قوتِ خاصِ او کدام است، وبه قوتِ دیگران البته رغبت نکند. چون رزق قالب فانی معلوم

1 ـ 2 جوان ... گردی PMLI ـ N / 2 ـ 17 خدا ... معلوم PLI ـ NM / 2 ـ 3 راست ... نیست M دروغ نگوید N / 3 ومردان ... اند M ـ N / 3 ـ 4 ابراهیم 14 : 47 ك / 4 را ... را N با پیران داده است M / 5 التحریم 66 : 8 م / 6 وی M او N / ایشان را N با ایشان M / 7 آل عمران 3 : 194 م / 7 ـ 9 اکنون ... مردا M ـ N / 8 آل عمران 3 : 195 م / 9 ـ 10 کیست ... دارد N راست می گوید که طغرای ازل دارد یانه M / 11 درست بود M است N / 12 وتا ... پای M ـ N / وانیارد N فرو نیاید M / 13 آنرا ... اند N آنکه تنها براه آمد M / 13 ـ 14 البقرة 2 : 60 م.

کرده‌اند ، همه حیوانی را . چه گویی ! رزقِ جانهای قدّوسی پوشیده بگذاشتند ؟ هیهات ! تو چه دانی که چه می‌رود. مصراع : بر کفِ من نِه" که پورِ زال بِه" شیدیزرا . 3

۵۱۹ – أی مسکین ! در خدمتِ سُلطان محمود ، عمرِ عزیزِ خود خرج می‌کن! تورا وا خدمتِ کفشِ مردان چه شمار! عاشقانِ راه خدا دیگراند وبندگانِ سُلطانِ محمود دیگر . چه گویی ! اینِ سلطان محمود ، نه چون 6 تو مخلوق است من نطفة قذرة ، وبا این همه عاجزی، أگر کسی آرزو کند که أز خواصِ أو بود درساعت به‌آرزوی خود تواند رسید ؟ هیهات ! أکنون چه گویی ! از خواصِ سُلطان محمود بودن بدین دشخواری بود ، أز خواص 9 سُلطان أزَل بودن آسان کاری بود ؟ حاشا ! تورا أز دینِ مردان چه خَبَر ؟ « إتخذوا دینَهُم لعِباً وَلهواً وغرّتهُم الحیاةُ الدُّنیا » . راهِ خدا چیست ؟ أکنون مَن بگویم أگر بتوانی شنیدن . 12

۵۲۰ – چون طالبی را که در طلب دُرُست بود ، خواهند که راه واخود نمایند . کمندِ جمالِ أزفتراكِ دوستی از دوستانِ أو ، یعنی خدا ، واگشایندو به‌راهِ غیب درآیند، ودَر دَرونِ دلِ أو زدن گیرند که « القارعةُ ما القارعة» 15 أگر گوید : من یَدُقُّ البابَ ؟ گویند : « إستجیبوا لله » و « ما ادراكَ ما

1 ـ 16 کرده‌اند ... ادراك ما M N ـ P L I / 1 قدوسی N قدسی M / 2 ـ 3 مصراع... شبدیزرا N (وص 187) ـ M / 4 ای مسکین M ـ N / 5 شمار N کار M / راه M ـ N / 6 محمود N ـ M / 7 مخلوق N مخلوقی M / عاجزی M ـ N / آرزو M را رزق N / 8 در ساعت M ساعتی N / تواند رسید M رسد N / 9 از ... بود N ـ M / 10 کاری N ـ M / دین N این M / 11 الانعام 6 : 70 ك / خدا M ـ N / 12 من ... أگر N ـ M / 13 را که N ـ M / خواهند M خواهد N / راه N راهش M / 14 جمالی از M حمائی بر N / او یعنی N ـ M / وا N باز M / دل N ـ M / 15 القارعة 101 : 1 ك / 16 الانفال 8 : 24 م / القارعة 101 : 2 ك / ما ... ما N ـ M .

القارعة ؟ » آدمی بیچاره را اینجا وجود نماند « یوم یکون الناس کالفراشِ المبثوث » . چنین بوَد آری :

3 فتنه‌و غوغا به‌شهر بیش نبینی چون علمِ پادشاه به‌شهر در آید

کوه اینجا پاره گردد « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرأیتـــه خاشعاً متصدعاً من خشیة الله » ، « وتکون الجبالُ کالعهنِ المنفوش » . آری چنین
6 بوَد ! گفت : چه بود ؟ گفت : « إنّ الملوك إذا دخلوا قریةً أفسدوهـــا وجعلوا أعِزَّةَ اهلـَها أذِلَّةً وکذلك یفعلون » .

۵۲۱ – پس اینجا بیچاره را اگر وا خود ندهند دیوانـــهٔ جمالِ معشوق
9 بماند . آنها که نماز نمی‌کنندو روزه نمی‌دارند علت این بود ، وتو از ایشان بی خبر . مصطفا – صلعم – از ایشان خبر وا داده‌است ، أمّا تو خُفته‌ای مرا چه تاوان که تورا دیده نیست ؟ فیظنـّونَ أنـّهم مجانین وما هم بمجانین ،
12 ولکنَّ القومَ نَظروا بعیونِ قلوبِهِم إلی أمرٍ أذهَبَ عَنهم عقولَهُم . آن مدبر مخذول را بگو ، که بر ایشان منکراست : آخر دانی که محلّ تکلیف عقل است ، ومصطفا – صلعم – گفت : أذهَبَ عنهم عقولَهم . تکلیف کجا
15 بماند ؟ وچون تکلیف نیست نماز کی کندو روزه که دارد ؟ مصراع : آنرا که نبینی ، ای صنَم چند زنی . ؟

۵۲۲ – أمّا این قوم را ضعفاء الطریقة ومجانین الحق خوانند ، به‌یك قطره

1 ـ 17 القارعة ... قطره P L I ـ N M / 1 القارعة 101 : 2 ك / القارعـة N ـ M / 1 ـ 2 القارعة 101 : 4 ك / 2 ـ 3 چنین ... آید N ـ M / 3 فتنه N زحمت ج 1 ص 389 / بیش N نیز (ج 1 ص 389) / 5 ـ 4 الحشر 59 : 21 م / 5 القارعة 101 : 4 ك / 5 ـ 6 آری چنین بود N ـ M / 6 گفت إن M إن N / 6 ـ 7 النمل 27 : 24 ك / 8 اینجا N این M / معشوق N ـ M / 10 ـ 11 مصطفا ... نیست N ـ M / 12 بعیـون N بعیونهـم من M / امر N قوم M / 12 اذهب N ذهب M / عقولهم M عقونهم N / 13 بر ایشان منکر است M تورا را ایشان بدیرند N / 14 ومصطفا M پس مصطفا N / اذهب N ذهب M / 15 وروزه M روزه N / مصراع N بیت M .

مَست شدند . مردان بودند در این راه که بحار نوش کردند و هنوز لبِ
ایشان خُشك است، وجز «هل من مزید» نمی‌گویند . موسی از «لن ترانی »
چنان مست شد که « وخرّ موسی صعقاً » حوصلهٔ محمدی را نوش 3
باد که أبیتُ عِندَ رَبّی یُطعِمُنی ویَسقینی ، وهنوز می‌گوید :
واجوعاه ! نظم :

أگر بـه ساغر در یا هـزار باده کشم 6
هنـوز همتِ من بادهٔ دگر کشدا
غلامِ ساقیِ خویشم که بامدادِ پگاه
مرازِ مشرقِ خُم ، آفتـاب بر کشدا 9
دَرِ نشاطِ مـن آنگه گشاده تو باشد
که مست گردم و ساقی مرا بـه در کشدا
خوش است مستی و أز روز گار بی‌خبری 12
که خرج غاشیـهٔ مرد بی‌خبر کشدا

٥٢٣ – أمّا أگر طالب را واخود دهند ، در باز کند، پس کمندِ جمالش
در گردن أفکنند که « قم اللیل » ونه این خطاب را مصطفا بود و بس ! 15
أز قرآن بشنو ! « قوموا لله قانتین » چون خطاب بشنود برون آید که « إنما

1 – 16 مست ... انما M N – I L P / 1 بودند در N آنان بودند که أز M / که N – M /
1 – 2 وهنوز ... است N وایشان هیچ هنوز پیدانشد M / 2 ق 50 : 30 ك / الاعراف
6 : 143 ك / 3 مست M – N / الاعراف 7 : 143 ك / 4 وهنوز N هنوز M / 5 نظم
N بیت M / 7 بادهٔ M N ساغر (دیوان أمیر معزی) 13 – 12 خوش ... کشدا N – M /
14 کند N کنند M / 15 – 14 جمالش در گردن N جمال در گردنش M / 15 افکنند N
کنند M / المزمل 73 : 2 ك / 16 البقرة 2 : 238 م / الانعام 6 : 36 ك .

یستجیب الذین یَسمَعُونَ » چون برون آمـــد در عالم مُتحیّر می گردد ، تا حوصلهٔ أو قوت خود باز یابد ، چون طغرای سُلطان بیند واشناسد ویك نقطه تسلیم گردد وپیر در وی تصرف کردن گیرد ، أو مرده‌است وپیرش غسلی می‌دهد تا أز آنچه نباید پاك گردد، وچون پاك گشت،أز اینجا بدایتِ راهِ خدا بود ، ونماز أکنون تواند کرد که « وجهتُ وجهیَ » بگویـــد ، وخودرا در باختن گیرد . 3 6

٥٢٤ – جوان‌مردا ! أگر نماز کردن بدین آسانی بود که تو می‌پنداری ، خلیل – ع – همانا نگفتی « ربّ اجعلني مقیم الصلاة ومن ذریّتي » وا تو چه گویم که تو هنوز هیچ ندانسته‌ای ، به‌خیـــالاتِ فاسد قناعت کرده‌ای وبه‌ظنونِ کاذب سیرشده‌ای، واز خدا غافل مانده وأز راه أو إعراض کرده وبادشمنانِ أو در ساخته‌ای . می‌پنداری کار گزاف است ؟ بیت : 9

گرشیر شوی زدَستِ مَن جان نبری 12
تا آنچـــه بگفته‌ای بِه‌پایان نبَری

٥٢٥ – جوان مردا ! تو پنداری که این کلمات را فهم می کنی ؟ این نـــه راهِ تواست ، أمّا باشد که کساني باشند که دانند . وچون از تو بهانه‌گاه چیزی ساخته أند، که بتو می‌نویسم ، این را دولتی عظیم دان وبر خود شکری واجب دان ! لا بل شکرهای بسیار ، چه بسیار راحتها از این مکتوبات به‌خلق خواهد رسیدن ، انشاء الله ، ما را نـــیز به‌طفیلِ طالبی که از این کلمات قوت خورد ، راحتی برسد . 15 18

1 ـ 19 یستجیب ... برسد P L I ـ N M / 1 الانعام 6 : 36 ك / عـالم N حالی M / بیند واشناسد M دیبدو آشناشد N / 3 أو N وأو M / 4 گشت N گردد M / 5 الانعام 6 : 79 ك / 7 پنداری N کنی‌و می‌دانی M / 8 ابراهیم 14 : 40 ك / 9 که N ـ M / 12 ـ 13 (ج 1 ص 282 دیده شود) / 14 تو پنداری N پنداری که تو M / فهم می کنی N میدانی که M / نه N در M / 15 باشد که کساني M ـ N / 16 چیزی N خبری M / 17 راحتها M راحت N / 18 رسیدن M رسید N / را نیز به‌طفیل M نیز بطفیلِ مطلوب N / 19 راحتی برسد M راحتکی بیند N .

٥٢٦ — أی برادر عزیز ! ایدك الله بتوفیق طاعته ، چندانکه توانی ظلم مکن، و با ظالمان یکی مباش ، وألا لعنة الله علی الظالمین ، فراموش مکن ! وتا توانی راحتی به‌درویشان می‌رسان، و مال‌و جاه‌و قلم‌و زبانِ خودرا در راهِ 3 عاجزان خرج کن ، که روزی خواهی‌و دست ندهد . وچون خواهی که شرّ کسی از تو مصروف بود ، تو شرّ خود از دیگران مصروف دار ! وهیچ اندیشه مدار . واین راهی عظیم‌است که تورا وا نمودم . أگر توانی‌و 6 دانی که چه می‌شنوی . ویقین دان که چون تو شرّ خودرا از دیگران وا داشتی ، شرّ هیچ کس به‌تو نرسد . در آن کوش که شرّ خود از خود کفایت کنی که چون شرّ از تو بر خیزد همهٔ عالم را دوستِ خود بینی . 9

٥٢٧ — ودر هر حال که آدمی بود نشاید که طمع أز خدا منقطع کند . تو نیز أگرچه دوری از دین ، طمع نشاید که منقطع کنی . راهِ تو آن است که خیرِ چندان که توانی به‌درویشان رسانی، وعلی الخصوص به‌دوستانِ أو . 12 وچندان که توانی شرّ خودرا دفع کنی أز خودو أز دیگران . والله یجعلك من أمّةِ محمد . والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 ـ 13 أی ... العالمین N M ـ P L I / 1 عزیز ... طاعته N ـ M / 2 مکن M می‌کش N / درویشان N درویشی M / 4 ـ 5 خرج ... دیگران N ـ M / 7 را از N از خودو M / 9 که N ـ M / 11 نیز N ـ M / از دین N ـ M / 11 ـ 13 راه ... دیگران N ـ M / 13 ـ 14 والله ... محمد M ـ N / 14 والسلام N ـ M / والحمد ... العالمین M ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٢٨ — برادر أعز را سعادت حاصل باد . دی‌روز می‌خواستم کـه در تفسیرِ این خبر که الایمان نیف وسَبعونَ باباً ، چیزی نویسم ، وچون آغاز کردم به‌عالمی دیگر افتادم ، وعُذر خواستم ، خود نوشتم آخر که کارِ من از اختیارِ من بیرون است ، وهمانا کسی را أز مُتَحذقان فرا خاطر آیـد که کارِ همه کس أز اختیارِ أو بیرون است ، واین به کسی مخصوص نیست که همهٔ خلایق در قبضهٔ تقدیر مقهورو مسخّراند .

٥٢٩ — واین إعتراض أگرچه باعتبارِ ما راست است ، لیکن در این محل غلط است ، زیرا که أسبو حیوانات عجم همه مسخرِ تقدیراند في کُلِّ الأحوال ، أگر راکبی بَرنشینَدو أگر نه . ولیکن ما می گوییم چون راکب نه‌برنشیند اسب به‌إختیارِ خود محدود ، وأگر کسی برنشیند گوییم: حرکات‌و سکناتِ أو أز اختیار بیرون است . أگرچه در حالتین کار از اختیارِ اسب بیرون است ، أمّا تفاوتی هست ، وهر کس در این تفاوت راه نبرد .

---

1 بسم ... الرحيم P I ومنها بسم ... الرحيم L بسم ... الرحيم وبـــه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ٥٧ بسم ... الرحيم N / 2 برادر ... باد N - P M L I / 3 تفسير اين خبر كه N - P M L I / آغاز N ابتدا P M L I / 4 وعذر خواستم P M L I ومن عذر N / خود نوشتم P N L I - M / آخر N - P M L I / 5 من P N L I - M / متحذقان P متحذلقان N M L I / 6 أو N - P M L I / كسى P I كس N M L / كه P L I چه M / 8 ما N - P M L I / است N - P M L I / بود N / ليكن P M L I - N / 9 حيوانات عجم همه N جملهٔ حيوانات P M L I / 10 الأحوال P M L I حال N / وليكن ما مى M L I مـا نمى P / 11 نه N / برنشيند I ننشيند P برنشيند M L نيست N / اسب N - P M L I / محدود P M L I مى‌رودو نمى رود N / 12 أگر P L I وأگر N M / در P L I في N M / كار P L I جميعاً كار N M / اسب N M L اسباب P I / 13 وهر N M L هر P I / كس P N I كسى M L / .

* * * نامهٔ نودو هفتم . I 32 a . L 35 a . M 43 a . N 57 . P 32 a * * *

٥٣٠ – وچون راكب نباشد، أسب مسخّرِ تقدير بود به‌واسطهٔ إختياری كه أسب مجبول است برآن‌اختيار ، در خوردن‌و خفتن . وچون راكبی باشد 3
هم مسخرِ تقدير است . وليكن به‌واسطهٔ اختياری كه اسب بر آن اختيار مُكرَه‌و مُجبَر است . پس إختيارِ أسب في نفسه طبيعی بود بی راكب ، وچون راكب برنشست ، اختيارش همه قهر گشت .

6 ٥٣١ – أكنون چون اين مُقدّمه فهم كردی بدانكه آدميان همه مسخرِ تقديراند ، وليكن بعضی به‌واسطهٔ إختياری طبيعی‌و طوعی‌و جبلی ،و بعضی به‌واسطهٔ إختياری قهری‌و جبری وچون كسی‌را با تقدير في بعض الأحوال
9 اين حساب بود گويند كه كارِ أو أز اختيار بيرون است . ای دوست عزيز ! اغلب آدميان مسخّرِ تقديراند به‌واسطهٔ هواو شهوتِ عاجل،واين سلاح شيطان است ، پس اين قوم همـــه در اقطاعِ ابليس‌اند كه « فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُم
12 أجمعين »إلّا بعضی كه هواو شهوت در ايشان مقهورو مغلوب شده‌است به‌حُبِّ خداو رسول – صلعم – وطلبِ دين . پس اين قوم سلاح شياطين در درون ندارند، وايشان از اقطاع شياطين نيستند كه « إلّا عِبادَكَ مِنهُم المُخلَصِينَ » .

15 ٥٣٢ – أی برادر ! می‌خواهم كه در شرحِ إين كه الايمانُ نيفٌ وَسبعونَ باباً كه در خواسته‌ای چيزی نويسم ، وشرحِ إين روشن كنم . وهرچه در شرحِ

1 بود P M L I باشد N / 2 اسب P N L I – M / مجبول P M L I مجبور N / اختيار در P L I اختيار M از N / 2 – 3 خوردن ... اختيار P N L I – M / 3 هم P L I اسب هم N / اسب ... اختيار N L برآن P I / 4 مجبر P M L I مجبور N / 5 قهر N قهری P M L I / گشت N است P L I بود M / 6 اين N – P M L I / 7 ليكن N M أما P L I / 7 – 8 اختياری ... اختيار N M اختيار P L I / 7 طبعی P L I طبيعي N M / 8 جبری P M L I اجباری N / 8 عزيز N – P M L I / 10 شيطان N شياطين P M L I / 11 قـوم P L I – N M / در P M L I – N / 11 – 12 ص 38 : 82 ك / 12 بعضی L I P M قومی N / مغلوب N مجبور P L I – M / به‌حب N M محبت P L I / 14 وايشان ... شياطين P L I پس اقطاع شياطين N وسلاح او M / 15 برادر P M L I برادر أكرمك الله واحياك N / 16 وشرح ... كنم P M L I – N / وهرچه در شرح N وبيان P M L I .

إین حدیث نویسم همه أز آن علم است که طَلَبَش فرض است بر سالکانِ راهِ حــــق . چنانکه سیّد — صلعم — می‌فرماید : کَه طَلَبُ العِلمِ فَریضةٌ
3 عَلی کُلِّ مُسلِمٍ ومسلمة . وشرحِ إین حدیث بود که در خواسته‌ای .

٥٣٣ — أکنون أوّل شرطی آن است که بدانی که ایمان چه‌بود . بدان وآگاه باش ! که ایمــان صِفَتِ دل بود ، ولیکن آن را به‌ضرورت نشانی
6 هست در ظاهر ، أعنی در قالبِ بشری ، که أگر آن نباشد گوییم : صفتِ دل ایمان نیست . چنانکه صِحَّت را علامتی هست در نظرِ طبیب که أگر آن علامت ببیند گوید : بیماری سخت نیست . وإین علامات بسیار است ، بعضی
9 أز آن ، طبیب داند به‌نبض‌و قاروره‌و رنگِ روی بیمار . وبعضی از آن ، بیشترِ خلق بتوانند دانست ، چون إشتهایِ صادق که به‌غذا خوردن پدید آید .

٥٣٤ — أکنون ایمان چه بود ؟ بدانکه ایمان در تازی تصدیق بود . ودر
12 تصدیق سه چیز بباید : یکی مُخبِری ، دوم مُخبَری ، سوم حالتی بباید که در مُخبِر وادید آید . زیرا که تا کسی نبود که أز چیزی إخبار کند ، تصدیق‌و تکذیب نتواند بودن . أکنون چون کسی با تو گویــــد : که إین عالم را
15 صانعی هست ، در تو أز سه حال یکی باشد به‌ضرورت .

---

1 نویسم همه N که PMLI / علم PMLI علوم N / 1 ـ 2 که ... فرماید MLI P ـ N / 2 حق PLI ـ M / چنانکه M بکنم چنانکه PLI / 3 ومسلمة L ـ NMI P / بود ... خواسته‌ای N که در خواسته‌ای بدهم PMLI / 4 شرطی N ـ PMLI / که الایمان NML الایمان PI / 5 بود PMLI است N / 6 در قالب PMLI بر قالب N / گوییم M هیچ گویم PLI همان گویم N / 7 ایمان نیست PMLI اعنی الایمان نباشد N / چنانکه NM چنانچه PLI / 8 ببیند PMLI نبیند N / بیماری سخت PMLI صحت هنوز N / وإین علامات ML وإین علامت PI علامت N / 9 از آن PMLI ـ N / به LI PM در N / روی بیمار M بیمار N روی PLI / 10 که به‌غذا NM که بعداز L بغذا PI / پدید PMLI وادید N / 11 ایمان چه بود PNLI ـ M / تازی PMLI لغت تازی N / 12 سه PNMI ـ L / دوم NML دویم PI / سوم M سیوم NLI سیم P 13 زیرا PMLI ـ N / 15 به‌ضرورت PMLI ـ N .

۵۳۵ – ومثالی دیگر بگویم که به‌أدب نزدیکتر باشد. چون تورا إخبار کنند از چیزی، أگر صدق آن چیز تورا علی القطع معلوم باشد، حالتی در تو بادید آید که آن را تصدیق خوانند، چنانکه کسی گوید: مجموعِ دو عددِ 3 طاق جفت بود. اینجا خود تورا علی القطع معلوم است که خبری صادق است. ودر تو اینجا حالتی وادید آید، و تو در وادید آمدنِ این حال مضطر باشی که به‌هیچ حال انکار نتوانی کرد. وأگرچه به‌زبان با إین مخبِر 6 گویی: کذبتَ. أمّا درونِ تو آکنده باشد به‌تصدیق. وچون دلت، صدقتَ زَنَد، أگر برزبان کذبت بگویی، باکی نیست. «وجحدوا بها واستیقنتها أنفسُهُم ظلماً وعُلوّاً» که در قرآن می‌بینی کنایت، آنرا دان‌از چنین حال. 9

۵۳٦ – وچون کسی تورا إخبار کند از چیزی، وتورا علی القطع کذبِ آن خبر معلوم بود، در تو حالی وادید آید که آنرا تکذیب خوانند. پس أگر به‌زبان: صَدقتَ بگویی، أز بیم یا أز عارضی دیگر، آن تصدیق به‌کار نیاید. 12 زیرا که اینجا تو در تکذیب مضطری، وتصدیق‌و تکذیب به‌اختیارِ تو وابسته نیست تا چون خواهی تصدیق کنی وچون نخواهی تکذیب کنی بل

1 که به‌ادب N که به‌عقل M از عقل P L I / باشد P I بود M L I / تورا اخبار P M L I کسی که علی الجمله اخباری N / 2 کنند P M L I کند N / تورا P M L I – N / باشد L I بود P M / 3 گوید مجموع در N گوید مجموع L مجموع P M I / 4 جفت بود N وجفت P M L I / خود P N L I – M / علی القطع M علی الاطلاق P L I – N / 5 اینجا L I N – P M / وتو در N M L ودر تو P I / وادید آمدن P M L I وادیدن N / 6 که L I ودر درون P M N / به‌زبان N M L برزبان P I / 7 امـا P M L I که N / تو آکنده P M I تو کنده L آکنده N / 8 زنند P M L I زد N / برزبان P L I بزبان M زبانت N / بگویی P M L I گوید N / 8 – 9 النمل 27 : 14 ك / 9 آنرا P L I – N M / 9 – 10 کنایت ... القطع P I – N M L / 10 تورا ... چیزی M إخبار کند N L / 11 خبر N چیز P L I – M / 12 به‌زبان N M L برزبان P I / آن تصدیق P N L I – M / 13 زیرا P M L I – N / تو در N M L در تو P I / 13 – 14 به‌اختیار ... نیست P I – N M L / 14 تا ... بل P M L I – N.

که آدمی در تصدیقو تکذیب مضطر بود. ومثالِ حالِ تکذیب چنین بود که
کسی گوید : من دوعـــددِ طاق دانم که مجموعش طاق بود . تورا علی القطع
3 معلوم بود که آن دروغ است أگر این قایـــل از عددو از طاقو أز دوو أز
مجموع، همان فهم می کند که تو می کنی . ودر قرآن از تکذیبِ دلو تصدیقِ
زبان خبر چنین دادند که « وما یؤمن أکثرهم بالله الا وهم مشرکون » ، « ومن
6 الناس من یقول : آمنا بالله وبالیوم الآخر ، وما هم بمؤمنین » . واین دوم حال
است که بیان کردم .

۵۳۷ — حالتِ سوم ، آن بود که چون کسی از کاری تورا اخباری کند،
9 وتورا علی القطع صدقِ آن خَـــبرو کذبش معلوم نشود ، در تو حالتی
وادید آید که آنرا توقّف خوانند ، چنانکه کسی گوید : فلان مرد دراز
است یا کوتاه یا طبیب یا منجم . واین سه حـــال است از تصدیقو
12 تکذیبو توقف که هریکی بجایِ خود مقتضی مزاجِ در ست بودو فطرت
سلیم . وچون همـــهٔ عالم یا أغلبِ عالمرا مِزاجِ مُعتَـدِل نیست ، لا جرم
همه تصدیقو تکذیبِ ایشان نه‌برجای خود بود تا هر یکی تعصّبِ مذهبی
15 به‌نا دانی می کنند. وبجایی رسیده‌اند که أگرشان گردن بزنند متشکك نشوند،
در آن مذهب خود . واینجا بدانی که در قرآن چرا گویند :« وما یَتَّبِعُ
أکثَرُهُم إلّا ظنّاً » .

---

1 که آدمی ... وتکذیب P I - N M L / بود N باشد P M L I / 1 - 4 ومثال ...
کنی P M L I - N / 5 چنین دادند N داد P M L I / که ... مشرکون P M L I - N /
یوسف 12 : 106 ك / 5 - 6 البقرة 2 : 8 م / 6 دوم حال P M L I دو حالت N / 8 حالت
P M L I - N / 9 خبر N چیز P M L I / کذبش N کذب آن چیز P M L I / نشود L I
P M نبود N / 10 خوانند P N M I خوان L / مرد P N L I مردی M / 11 طبیب یا L
N M طبیب است P I / سه P M L I هر سه N / است از P M L I که گفتم از N / 12 که
P M L I - N / 13 یا P M L I را یا N / 14 بر P L I به N M / تا P M L I تا در N /
15 بنا دانی P L I از نا دانی M نا دانسته N / می کنندو P M L I - N / رسیده‌اند P M L I
رسیده است N / شان P M L I ایشان را N / 16 در آن مذهب خود P L I - N M / چرا
گویند N چیست P M L I / 16 - 17 یونس 10 : 36 ك .

۵۳۸ – أکنون چون جواب تورا معلوم شد ، میـــدان که تصدیق‌و تکذیب را درجات بسیار بود . أمّـــا در توقف درجات نباشد . زیرا که چون کسی إخباری کند ، أگر تورا ذرّه‌ای رحجانِ جانبِ تصدیق نباشد ورُحجانِ جانب تکذیب ، این حالت را توقّف خوانند . چون ذره‌ای رحجان من أحد الجانبین وادید آید توقف نماند . وچون رحجانِ جانبـــین زیادت‌و نقصان می‌پذیرد ، پس تصدیق‌و تکذیب را درجـــاتِ بسیار بود . وآخرین درجاتِ تصدیق‌و تکذیب حالتِ یقین بود .

۵۳۹ – وچون تصدیقِ أنبیا بدین حد رسد ، سالك را گویند : چون به‌مقام یقین رسیده بود ، آتش دوزخ‌را ممکن نیست که تورا بتواند سوخت که : لا یدخل النار موقِنٌ مصطفا ـ صلعم ـ گوید . ودر شرعِ ما ایمان بر همهٔ درجاتِ تصدیق اطلاق کرده‌أند. وآخرترین درجات ایمان یقین است. وبـــیار بود که ایمان بگویندو یقین‌خواهند . ومصطفا – صلعم – می‌گوید که المؤمنُ لا یغضبُ ، المؤمن لا یکونُ حسوداً ولا حقوداً ، المؤمنُ تـقيٌ نقيٌ . یا گوید:

---

1 چون PNMI - L / جواب تورا PMLI مقدمه N / 1 - 2 تصدیق وتکذیب را PMLI در تصدیق وتکذیب N / 3 اخباری کند PLI اخباری کرد N را اخباری کنند M / جانب PMLI با جانب N / نباشد PMLI نمی‌بود N / 4 و PLI بر M ونسبه‌در ذره‌ای N / جانب PMLI - N / حالت را PMLI حال N / 4 - 5 خوانند . . . توقف NML - PI / 4 چون NM وچون L / 5 آید N آمد ML / 6 می N نمی PMLI / 6 - 7 را ... تکذیب N - PMLI / 7 حالت PNLI حال M / بود N باشد PMLI / 8 وچون N چون PMLI / بدین ... چون N علیهم الصلوات والسلام من الرحمن چون سالك بدین حدو حد گویند PMLI / 9 رسیده بود N رسید PMLI / دوزخ را N دوزخ PMLI / تو N این مرد PMLI / بتواند سوخت PMLI بسوزد N / 10 مصطفا N ومصطفا PMLI / گوید...ما N وشرع ما به PLI به M / 10 - 11 بر همه درجات N از همه PMLI / 11 آخرترین PMLI آخرین N / ایمان PMLI - N / 12 می PMLI - N // 13 ولا حقوداً NM - PLI .

روز قیامت ، چون مؤمن قَدم دَر دوزخ نَهد ، آتش سَرد شود و گوید : جز یا مؤمن ! فانّ نورَکَ أطفأ ناری .

۵۴۰ – وچون لفظِ ایمان بر همهٔ درجاتِ إیمان ، أعنی تصدیق ، إطلاق کردند ، لا جرم مصطفا – صلعم – گفت: الایمان نیف وسبعون بابا أدناهــا إماطةُ الأذی عن الطریقِ ،وأعلاها شهادَةُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ . واین در مثالِ ظاهر چنان بود که طبیب گوید : صِحّت‌را علامت‌و درجــات بسیار بود ، کمترین درجه آنست که شخص را شهوتِ طعام خوردن صادق شود . وأعلی درجات آن بود که کلّ بدنِ أوهمه مُعتدِل المزاج بود،چنانکه در هیچ عضوی چیزی نبود ، که أو لیتر آن بود که نباشد . که حدّ اعتدال این است .

۵٤۱ – أکنون همهٔ درجات تصدیق را نشانی هست ، وچون نباشد مــا دانیم که آن درجه نیست. نشانِ أدنی درجاتِ ایمان إماطة الأذی عن الطریق بود . واین طرفه تنبیهی است بر علامتِ أدنی درجهٔ ایــان که مصطفا – صلعم – حَدّی بر آن نهاده‌است . ومقصود نه عینِ إماطةُ الأذی عَن الطریق بود، بل که مقصود جنسِ این نوع بود در طاعت. وحقیقت این کار ، حالی به‌فهمِ تو نرسدو نتوانم رسانیدن که شرح این کلمه أز آنجا که علمِ ماست

1 چون مؤمن NML مؤمن چون LI / شود PMLI گردد N / وگوید PNMI - L /
2 جز PNMI خذ L / ناری PMLI لهبی N / 3 ایمان اعنی PMLI - N / 4
کردند PLI می‌کردند M کنند N / لا جرم ... نیف NML - PI / مصطفا N سید أنبیا
ML / 5 واین NML این PI / 6 ظاهر PMLI - N / علامت... بود PI علامات ...
بود L درجات است N بسی درجات است M / 7 را PNMI با L / طعام ... شود PLI
شهوت صادق بود در طعام خوردن NM / 8 همه PMLI - N / 9 که حد ... است
PMLI - N / 10 نباشد PNMI نشان نباشد L / 11 آن ... نیست PLI - NM /
درجات ایمان N درجه PLMI / 12 علامت PMLI علامات N / درجه PMLI درجات
N / 13 حدی ... است PMLI کرده است N / 14 که مقصود N مقصود PLI - M /
در PMLI أز N / طاعتو PMLI طاعت N / 15 تو نرسدو N تو PMI و L / که
شرح PMLI چه شرح N / علم PNMI عالم L .

مجلدات به‌کار باید . وهم چنین شرحِ هر کلمه که مصطفا - صلعم - گوید .
أمّا کسی باید که راهِ أنبیا رفته بود تا قدرِ سخن إیشان بداند غافلان را از
آن چه سود . 3

۵٤۲ - عایشهٔ صدیقه چیزی گفته است وبه‌فهمِ تو آن نزدیکتر است
که تو در این عـــلم هنوز طفلِ رضیعی ، لا بل خود طفل نیستی ، جنین در
رحم . و این هم بسیار است «نطفه ای «تخرُج من بین الصلبِ والترائب». تورا از 6
دین چه خبر ؟ ونباید که از مقصود دورافتم . عایشه را گفتند : ما الایمان ؟
گفت : أجملُ أم أطوّلُ ؟ فقیل لها : أجملی ! فقالت : من سائته سَیّئتُه ،
وسَرّته حَسَنَتُه فهو مؤمنٌ . 9

۵٤۳ - واین علامتِ کمترین درجاتِ إیمان بوَد . وأگر این نباشد خود
أصلِ إیمان نیست ، زیراکه چون این قدر ایمان نباشد که بر طاعت کردن
شاد شود ، واز معصیت برنجد ، خود هیچ نیست . پنـداری أورا خود هیچ 12
حساب نیست . در این که فرقـــی هست میانِ طاعت و معصیت ؟ وأگر
ذره‌ای تصدیق کرده بودی به‌قولِ أنبیا که طاعت مُسعِد بودو معصیت
مشقی بود ، نشانش آن بودی که چون طاعتی کردی ، خُرّم‌تر از آن بودی 15
که معصیتی کردی .

---

1 هم چنین N هم M - P L I / گوید N نتوان گفت L گفت نتوان گفت P M I / 2 - 3 غافلان . . . سود P M L I - N / ودر حاشیهٔ N چنین افزوده است : شیخ سیف الدین باخرزی گفت :

عاقلان را حلاوتی در جان   غافلان را تلاوتی به‌زبان

5 در این عـــلم P L I در راه دین M - N / طفل رضیعی P M L I طفلی N / خود N M - P L I / جنین N M وجنـــین P L I / 6 - 16 نطـــفه ای . . . کردی P M L I - N / از اینجاتا پایان نامه تنها در نسخهٔ N هست ، ودر نسخه های P M L I بجای آن بخشی از نامه‌ای ناشناس نوشته شده است که چون موضوع آن با این نامه بی ارتباط نیست،ما آنرا به‌دنبال این نامه چاپ می کنیم / 6 الطارق 86 : 7 ك .

۵۴۴ – چون أز آن راحتی نمی‌یابد وأز این رنجی نمی‌رسد پنداری مهمل است در همهٔ حرکات‌و سکنات.وحرکتی را بر حرکتی،خود ترجیح نمی‌داند.
3 وچون ذره‌ای تصدیق نبود ، هیچ ایمان نیست ، همه کفراست . وچون همه کفراست ، در مقامِ بهایم‌و سباع‌و شیاطین بماند همیشه ، ومقامِ ایشان أسفل السافلین است زیراکه أعلی علیین حضرت بار خدا است که شما آنرا بهشت
6 خوانید . ودر بهشت خدا بودو مؤمنان « وأنتُم الأعلونَ وَاللهُ مَعَكُم » در قرآن می‌خوانی وروزی این بود .

أی دوست اعالی‌ترین درجات آن کس‌را دان که ایستاده است
9 به‌خود، وهمه محتاج‌اند بدو. پس أعلی علیین مقامِ أواست.وهرکه بدو نزدیك تر باشد به‌أعلی علیین رسید . وهر که از او دور تر ماند در أسفل السافلین جای گرفت

12 ۵۴۵ – پس می‌دان که بهشت چرا در آسمان بود ودوزخ تحت الأرض السابعة . وچون ذره‌ای ایمان نبود در دوزخ مخلد بود . وأگر ذره‌ای بود برهد . ودر شرایعِ همهٔ أنبیا در این خلاف نتوانسد بود ، چه خلاف در
15 مجتهدات بود نه در یقینیات . ودر أصلِ سعادت‌و شقاوتِ أخروی خلاف نبود،ودر أصلِ راهِ حقایق وصول هم نتواند بود.أمّا در تفارقی که به‌أمصارو أعصار بگردد ، وبه‌أحوال‌و أشخاص بگردد ، خلاف تواند بود ، ونشاید
18 که نبود. وممکن نیست که این بتوانی دانست که چرا خلاف در بعضی چیزها ضرورتِ راهِ أنبیا است ، وبیانِ این حرام بود. واما آمل ، أگر رسی خود بینی ، وأگر راهِ مردان روی برسی .

21 ۵۴۶ – وراهِ مردان را پنج شرط است . سه شرط در سالك باید که

1 – 21 چون ... که N – I L M P / 6 محمد 47 : 35 م / 19 آمل (تصحیح) املان N .

بود ودو شرط در پیرِ او که دلیلِ راهِ او بود . ودر همهٔ علوم و صناعات و
حرف هم چنین پنج شرط بباید تا مرد به‌کمال رسد . سالك‌را استعدادی تام
بابد در ادراكِ چیزها که به‌صنعتِ او تعلق دارد . أگر شطرنج بود استعدادش 3
در ادراك چیزی دگر باید که بُوَد ، وأگر طب‌است ، استعدادش در
إدراکی دیگر باید . وأگر راهِ دینِ خدا است، استعداد نوعی دیگر باید از
إدراك . وأگر علمِ أدب است نوعی دیگر باید ، از استعداد . 6

۵٤۷ ــ وچون استعداد تمام آمد ، شرطِ دوم ، طلبی به‌کمال باید که در
جهان هیچ محبوبی ندارد الا آن کار. أگر طب است عاشق بود طب‌را ، وأگر
شطرنج است عاشق شطرنج بود . وأگر راهِ خدا است عاشقِ سلوكِ آن راه 9
بود . وشرط ثالث عمرِ دراز است وا عافیّت و صحّت باعوام فهم کنند مانی
به‌نزدیك ما در طلب تمــام خود بیاری محال است وتو این ندانی . این سه
شرط سالك را بباید : طلبِ تمام و إستعدادی کامل و عمر دراز . 12

۵٤۸ ــ ودر استاد دو شرط باید . أوّل : آنکه در صنعتِ خود باید که
به‌کمالِ آن کار رسیده‌بود . ودوم باید که شفقتی به‌إفراط باشد اورا ، تا عاشق
را إفادت و إرشاد بُوَد . وچون این کارها دست فراهم دهد ضرورت بُوَد که 15
به‌کمال رسد مرد در آن کار که هست . والسلام .



۵٤۹ ــ وتا قمرِ نفسِ کافر راه در از است ، وأز صد هزار سالك یکی

1 ـ 16 بودو دو . . . والسلام P M L I ـ N / در اینجا نامهٔ 97 ج ما (= N 57)
پایان می یابد . و 17 سطر باقی مانده ، پاره نامهٔ ناشناسی است که در نسخه های P M L I
بجای نیمهٔ دوم این نامه نوشته شده بود . وچون با آن شباهت موضوعی دارد ، ما آنرا در دنبال
نامه چاپ می‌کنیم / 17 وتا قمر . . . یکی P M L I ـ N / وتا P L It M

* * * دنبالهٔ نامهٔ نودو هفتم . I 32 b . L 35 b . M 43 b . P 32 b * * *

آنجا نرسدو به کفرِ ثالث که در نهادِ آدمی تعبیه است بینا نگردد أوّل کفر
علم بود ، پس کفر عمل بوَد ، پس کفر ثالث رو بنمایـد ، واینجا هر کس را
3 راه نیست . وچندین هزار واصلان در این مقام کشته‌و أفتاده‌أند، وأز اینجا
راه بدر نبرده‌أند. پنداری که اطلاع بر عیوبِ نفس کافر کار هر کسی است؟
هیهات ! جز أهلِ عنایت را این اطلاع مبذول نیست ، که در خبراست که
6 إذا أرادَ اللهُ لِعبدٍ خَیراً بَصَّرهُ بعیوبِ نَفسِهِ . ودَر خبر آمده است که
بوبکرِ صدیق – رض – أز کالِ سلوکِ خود چون بدین مقـــام رسید ،
مصطفا را – صلعم – گفت : ما الایمان ؟ عایشه – رض – چون أز دولتِ
9 صحبَتِ محمّدی بدین مقام رسد گوید : یا رَسول الله إنّی لأشكُّ فی بعضِ
الأوقاتِ . مصطفا – صلعم – دانَد که این چه دولتی است ، گویـــد :
أتجدینَ ذلكَ ؟ ذاكَ مَحْضُ الایمانِ . جز مَردان در این عجایب راه نبرنـد ،
12 مخنثان‌را اینجا راه نیست . لَعمری ، هر کاری را مُقدّمتی بود ، وآن عزیز
را سال از چهل در گذشت . أگر أکنون نیز برآن إطلاع نیفتد ، والعیاذ
بالله ، کار باخطر بوَد . إنشاءَ الله مردی شوی ، حـــالی هنوز أز أحوالِ
15 مَردان بی خـبری ، وأز شیر نام می‌شنوی چون طفـلِ رضیـع که نام شیر
شنود . والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 - 16 آنجا ... العالمین N - P M L I / 2 - 3 هر ... اینجا P I - M L / 2
کس M کسی L / 4 کار L - P M I / 5 را این اطلاع M اطلاع بر عیوب نفس L را
P I / مبذول ... است P I - M L / که P L I - M / 8 را L - P M I / 9 رسد
رسید P I L - M / 11 أتجدین P M I تجدین L / 12 مخنثـــان را M L مختارند P I /
مقدمتی M مقـدمـه ای P L I / 13 در P L I بر M / برآن P M I آن L / 14 بود
است P L I M / 15 می P L I - M / 16 والسلام L I - P M / والحمد ... العالمین M
- P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۵۰ – تسليتى كه آن برادرِ عزيزِ بزرگ، أمدّ الله بقاه وجعل آخرتـه خيراً من دنيــــاه ، فرموده بود ، مطالعت كردم ، وأز آن آسايشِ بسيارو 3
راحتِ فراوان به‌دل‌و جان آمد . وآن ألفاظِ رشيق‌و معانیِ لطيف به‌دل‌و
جان إستقبال كردم . واين أبيات ياد آمـد .

وافى كتابُكَ وهو مختضب 6

كلـما هزّزت معاطفى جـذلا

فـالروض ذابَ للحظـه حسداً

والدرّ ذاب لِلفظِه خجــلا 9

ومَلأتُ منـهُ مَسامِعى فِقراً

حتـى مَلأتُ سطورَهُ قُبَلا

۵۵۱ – ونخواستم كه بى جوابى فروگذارَم چنـــد سبب را ، والله 12
يعصمنا من الزلل فضلاً منه. أوّلا: تعجب كرده‌بودى از وصف اشتياق به‌وطن.

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 2 بزرگ M ـ P I /
4 فراوان به P I فراوان نصيب M / راحت M راحات P I / رشيق P I رسيق M / 5 آمد
P I آمد شعر M / 6 مختضب P I مختصف M مختصر (ج 1 ص 299) مختقب (فرمنش) /
7 كلما هزّزت M كيا هدرن P I كلما يزدن (ج 1 ص 299) حكما مززن (فرمنش)
/ 8 ذاب P I شاب M / 9 والدرذاب P I والدراسات M / 13 از . . . وطن M ـ P I .

* * * نامهٔ نود و هشتم . P 53 . M 62 . I 41 * * *

وهمانا کـه أگر این فصول تمام مطالعه کرده بودی ، آن اعتراض را مجـال نیافتی ، چه بلالِ حبشی - رض - مشتاق بوده‌است به کوههایِ مکه وآبهایِ مکه ، ومصطفا – صلعم – همچنین ، علی فهمنا مِن الظّـاهر . وعذری که آورده بودی که من در آن شیوه سخن رانـدن مُتَرَسِّل بودم نه مُتصرّف ، خود أز دلِ من نوشته بود چه ، حقـّا که چنین بود . وأجودُ الشعرِ أکذبُه ، والمترسلُ أخُ الشاعِرین . وأز این سبب أز این هردو دست بداشتم ، وإعراض کردم ، چه کمالِ آن دوصفت‌را آرایش دروغ ببایـد . وسالك چون بداند که دروغ را چه تأثیر بود ، به‌ضرورت دست أز آن بدارد . هذا مضی .

۵۵۲ – دیگر گفته بود که صبر فرمودن کار مردان است . این راست است ، ولیکن عـلم پروردن‌و دانش حاصل کردن جهانی دیگراست ، وبه‌أوصافِ محمود متّصف شدن‌و أز أوصافِ مذموم مُتَعَرّی گشتن خود جهانی دیگر است . مرا علم به‌زهدو صبرو توحیدو توکّل‌و رضاو تسلیم‌و قناعت‌و محبّت حاصل است ، أمّا أز حقایق این أوصاف به‌غایت دورَم .

این جمله کتابشان من از بر خوانم
خواهم کـه در إیشان رسم‌و نتوانم

أحِبُّ الصالِحینَ ولَستُ مِنهـُم
لَعَـلَّ الله یَرزُقُنـا صَلاحـا

۵۵۳ – وچون أز إیشان نباشم باری سودای إیشان همی پیایم .

1 وهمانا ... بودی PI – M / را PI – M / 4 بودی PI بود M / 5 چه حقا که M که حقا PI / 7 دو صفت M وصفت PI / 8 بود PI است M / از ان PI – M / 12 به PI – M / 14 این PI من M / کتابشان (ص 217) کتب شان M کتیبشان PI / من از PI زبر M .

گرتنگِ شکر خرید می نتوانم
باری مگسی از تنگِ شِکر می‌رانم

واهل حقیقت گرچه چنین گفته‌اند : 3

گر مَی دو هزار رطل بر پیمایی
تا مَی نخوری نباشدت شیدایی

أمّا مَن أحَبَّ قوماً فَهُوَ مِنهم ، هم کاری است . وچون دست 6
به‌معشوق نرسد ، با خاکِ کویِ او آشنا بودن ضرورتِ عاشق بود .

حقا که خداوندِ مَن‌اند از بویَت
دَروانِ سرای‌و پاسبانِ کویت 9

٥٥٤ — أی جوان مرد ! چون صابر نباشم‌و دعویِ صبر کنم دروغ بود .
واگر دعوی کرده‌ام از راهِ بشریّت ،علم دعوی کرده‌أم نه أز حالِ مردان.
واگر در « زبدة الحقایق » دعوی کرده‌ام آن از ده سال باز ساخته‌ام ، یا در 12
آن دعاویِ عریض طویل کاذب بوده‌أم وبی خبر از آنچه گفته‌أم، یا مرا در
آن روزگار حالتی بوده‌است که أکنون مانده نیست . پس آن در وقتِ خود
به‌إضافت با آن روزگار درست بوده‌است . واین به‌إضافت با حالِ حاضر 15
است . والصوفی ابن وَقتِهِ . در هَر نفسی آن گوید وآن پوید که باشد .
وخوش گفته است آنکه گفت :

---

3 واهل . . . چه PI واگرچه اهل حقیقت M / گفته اند PI گفته اند بیت M / 7 کوی او PI سرکوی M / 8 من انداز M من اندر PI / 9 سرای‌و PI سرای M / 10 کنم M کنم‌و PI / 11 علم دعوی M علم PI / نه أز حال M ـ PI / 12 در زبدة PI از زبدة M / آن PI ـ M / 13 ـ 14 کاذب . . . که M ـ PI / 14 پس PI ـ M / خود PI خود آن M / 15 درست M حالتی PI / این به PI این M / 16 وقته PM وقت I / 17 گفت I گفت بیت PM .

بابندِ طلسمِ روزگار أفسون چه ؟
جُز صَبر، علاجِ گردشِ گردون چه؟

3 با إین همه تدبیر می گلگون چه ؟
فردا نه پدیدو دی برفت اکنون چه ؟

۵۵۵ – چون سخن گویند، گویند: دعوی نبوّت کرده‌است. وچون از
6 راهِ شکستگی درآیند ، هم مجالِ اعتراض بود . وچون خاموش شوند ،
اعتراف‌است به‌زندقت‌و کفر . وچون در سخن آیند ، هزار هزار گوش باید
داشت . إینت بولعجب کاری ، بیت :

9 کس نیست بدین سان که مَن مسکینم
کز دیدن‌و نادیدنِ تو غمگینم

وبا این همه بایستی که‌این اعتراض نکردندی که آن اشتیاق‌را محملِ بسیار
12 است ، چه می‌داند معترض که مقصودِ من از ألوند‌و ماوشاو أمثالِ آن
چه بود . ع : وکم سترت حبّاً علی النّاس زینب .

۵۵٦ – با یزیدرا – ره – دیدند که دست در حلقهٔ کعبه زده بود ،
15 أورا گفتند : خَلَفتَ رَبّکَ بِبَسطام . أگر أورا بابسطام إشتیاق باشد
چه دانند که آن چه نقطه بود :

1 بند P I بندو M / 3 همه M P ـ I / 5 گویند گویند M گویند بسر کنندو P I / کرده است‌و M کنند P I / 6 اعتراض M اعراض P I / خاموش شوند M خاموشی نتوانند P I / 7 گوش P I جوانب گوش M / 8 کاری بیت M ـ P I / 11 این اعتراض M اعراض P I / 12 معترض M متعرض P I / مقصود من M ـ P I / ماوشان P (رص 360) ماوستان M ماوسان I / 15 خلفت M غفلت P I / 16 بود P I بود شعر M.

لمّـا رَأيتُ الدَّمــعَ يَفضَحني
وَيَزيدُني كَربـاً عَلى كَربِ
ألقَيتُ غَـيرَك في ظُنُونِهِم
وسَتَرتُ وَجهَ الحُبِّ بالحُبِّ
3

أگر موسی – ع – به‌طور مشتاق بود آن اشتیاق نـه به‌خاك و سنگ
6 بود ، وأگر در قرآنِ قدیم سوگند یاد کند بدین دو کوه که « والتـین
والزیتون » آن سوگند نـه بـه‌خاك و سنگ بود ، بـل که أسرارِ عشق را
جُز عاشقان پی نیفتد .

9 إذا جئت فامنح طرف عینیكَ غَیرنا
لکي یَحسِبوا أنَّ الهوی حیثُ تنظُرُ

ابن عباس صفتی باید تا بداند که آن قسم یادکردن ، نه به‌خاك و سنگ و
12 روز و شب و آفتاب و ستاره است که واللّیل والنهار والشمس والضّحی ،
أي وربّ هذه الأشیاء .

۵۵۷ – أي دوست عزیز ! هان وهان ! تا در سخنِ عاشقان از راهِ
15 بازی نظاره نکنی . « لقد کان في قصصهم عبرة لأولی الألبـابِ » چه گویی
یعقوب را گویند « وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم » آن أز غـمِ فراق
یوسف بود یا کاری دیگر را ؟ أگر غمِ سودایِ یوسف بودی ، پس چون
18 پیغمبران را این غم خوردن روا باشد ، همهٔ جهان در اشتیاق دوستان معذور
باشند « یا أسفي علی یوسفَ » آن در دیدهٔ أربابِ عشق جهانی دیگراست ،
وأگر نه ، آن نه سودایِ یُوسف بود . یوسف نشانهٔ کاری بود ، پس اعتراض

---

6 – 7 التین به . . . به P I با . . . با M / 6 بود P I باشد M / بدین دو M به P I
95 : 1 ك / 7 که P I – M / 8 نیفتد P نیافتد I نیفتد شعر M / 9 عینیك (ص
189) عینك P M I / 14 رمان P I – M / 15 یوسف 12 : 111 ك / 16 یوسف
12 : 84 ك / از P I – M / 17 را P I – M / 18 پیغمبران را M پیغا مبرع آن را P I /
دوستان P I – M / 19 یوسف 12 : 84 ك / 20 آن نه P I – M .

را مجال نیست. ألوَندو ماورشانو حدیثِ عاشقان به‌حسنِ ظنّی مطالعه باید
کرد که همه شکویو رَنجوری نــه با همدان است، که کاری دیگراست.
3 زندان، زندانِ فراقِ معشوق است.وخــلاص یا فتن، باز یا فتنِ معشوق است.

۵۵۸ – ودر این معنی خودرا نمی‌خواهم، أمّا می‌گویم، روا باشد کــه
دیگری چنین سخن گویــد، وهیچ اعتراض بروی نتوان کرد. در عشق
6 بسیار مقامات است که در آنجا شکوی وجَزَعِ عاشق مطلوب معشوق بود،
نه صبرو تَصبُّرِ أو.واین جز عاشق نداند.وَنهایتِ عالمِ عشق هر کس نداند.

جَهانِ عشق فراخ استو تنگ سینهٔ تو
9 حَدیثِ عشق دراز استو دستِ تو کوتاه

آن فراموش مکن که پیری بزرگ در حقِ حسینِ منصور حلاج –رض–
انکار کرد، بر صبری که می‌کرد در بلایِ خود، وگفت: شابٌ قَعَــد
12 بحمقه یتصبّر علی الله.

۵۵۹ – أی دوست ا بهمن نوشته بودی که به‌همّتِ مریضهو دعاویِ عریضه
کار راست نیاید. والله العظیم که چنین است. ع: نا مردان را عشق حرام
15 است ای جان. عشقو ملامت توأمان بوده‌أندو خواهند بود: با عشق چــه
کار است نکونامان را. من أز کجاو صِفتِ مَردان أز کجــا! کاشکی
نا مشان نبردمی که سود به‌دست من بودی. أز جنابِ لَم‌یَزلو لا یزال،
18 خِطاب باطالبان اینست که:

1 الوند M از الوند P I / مارشان P M I مارستان (ص 358) / 2 کرد P I کرده باشد M / همه M – P I / 3 فراق P I – M / باز یافتن M – P I / 4 باشد P I بود M / 5 اعتراض P I اعتراضی M / 7 عشق هر M – P I / نداند P I نداند بیت M / 11 انکار M – P I / بر P I در M / 12 بحمقه P I بحقه M / یتصبر M تتصبر P I / 13 به من M – P I / 14 کار P I – M / ع M – P I / نا مردان را M (و ص 256) برنا مردان P I / 15 توأمان M توأمین P I / بود P I بود بیت M / (رج ا ص 258) / 16 کاشکی M کاجی P I / 18 که I که بیت P M.

ما را خواهی تن بەغمان أندرده !
چون شیفتگان سَر بەجهان أندرده !
دِل پرخون کُن بەدیدگان أندرده ! 3
وآنگه زِبی دودیده جان أندرده !

٥٦٠ — شافعی بیمار بود می گفت : بار خـــدایا ! أگر صلاحِ مَن در این بیماری است زیادت کن ! تا أز یَمن بزرگی بەوی نوشت : که تورا بابلا چـه 6 کار ؟ هان وهان ! تا دیگر این نگویی ، پس شافعی — رض — أز آن رجوع کردو گفت : بار خدایا صلاح و عافیت هم أرزانی دار . وأمیر المؤمنین علی بیمار بودو بسیار آه می کرد . أورا گفتند این همـه شکویِ و جزع چیست ؟ 9 گفت : با أو صبر نمی‌توانم کرد ، می‌ترسم که زیادت کند .

٥٦١ — أی دوست ! در حقّ مریم — ع — می گفتند که : « و أمّـــه صدیقة » وبا این همه أز ملامت به تنگ آمدو گفت : « یا لیتنی مِتُّ قَبلَ 12 هَذا وَکنتُ نَسیاً مَنسیاً » می گویی : ما هذا الحنین الی همدان ؟ مَن چون همدان را دوست دارم ، گویم ندارم ؟ .

إن من الغُربَةِ أبکي ما بَکت عَینُ غریبِ 15
لم أکـن یَومَ خروجي مِـــن بلادي بمصیبِ
عجـــباً لي ولِتَرکي وَطَناً فیـهِ حَبیبي !

أی دوست نمی‌توانم بگفـتن ، إین فراقِ إضطراری عقوبَتِ مُفارقتِ 18 إختیاری است ، چه می‌شنوی !

---

4 زبی PMI زره (تمهیدات . ص 50) / 5 خدایا M خدای PI / 6 به وی PI بدو M / 7 وهان PI - M / 9 کرد PI کردن M / 11 - 12 المائدة 5 : 75 م / به PI - M / 12 - 13 مریم 19 : 33 ك / 13 الحنین الی M الحن والی I الجین الی P / 15 - 16 ان . . . بمصیب M غربة ابکي ما بکت غریب من یوم خروجي الی بلادی بمصیبة PI .

مـــا نالَهُ إلّا الّذي هُوَ أهلُهُ

مَن غابَ عَن بَلَدٍ وفيـه حبيبه

۵٦۲ ـ من معترفم که رضا به‌بلای دوست‌و صبر بر بلای او، دو مقام عالی است ، أمّا چون مرا نیست چه کنم ؟ آنرا که باشد نوشش باد ، أمّا آن إعتراض متوجه نیست ، چه بسیار محمل دارد ، جزع‌و شکوی در راهِ خدای تعالی ، وصبر در بدایت شرط است ، ودر أعالیِ مَقامات هرروز به‌صد هزار رنگ بیامیزد . آن نشنیده‌ای ؟ :

دَر مَکرِ سَرِ زُلفِ تو بیچاره شُدیم

وز قهرِ دو چشمِ شوخَت آواره شُدیم

أز ناپاکی به‌طبع خون خواره شُدی

ما نیز کنون به‌طبع غم‌خواره شدیم

إین حَدیث جُز عاشِقان نشناسند .

زُلفِ بُتِ مَن هزار شور أنگیزد

روزی که نه أز بهرِ بَلا بر خیزَد

وان روز که رَنگِ عاشقی آمـیزَد

دِل دُزددو جان ربایدو خون ریزَد

۵٦۳ ـ أگر در اینجا بی‌خردگی هست ، به کرمِ خویش عُذرِ آن باز خواهَد ، أز خود . ومادر این حال معذور باشیم ، که‌دیگران نظاره‌أند وما صاحب قرحه . وما أهونَ الحَربَ علی النظّارَةِ . باسوخته ساختن طریقِ کرم

---

1 الا P I أی M / 2 فیه M لیه I لیس P / حبیبه P I حبیب M / 3 او M دوست P I / 5 متوجه P I موجه M / 7 نشنیده ای I نشنیده ای بیت M نشیده ای رباعی P / 10 شدی M شدیم P I (و ج I ص 302) / 11 به طبع غم P I بطبع خون M غلام می (ج I ص 302 و ج I ص 283 نیزدیده شود) / 12 نشناسند I نشناسند بیت M نشناسند رباعی P / 14 از P I (و ج I ص 412) آن M / 17 خردگی I خردکیی M دیه کی P / 18 از خود M ـ P I / که P I چه M / ما P I من M .

است ، بر ما خرده فرو گرفتن أز خِرَد دور بود ، همهٔ بزرگان عُذرِ ما باز خواهنـد که سَخت محتاجیم به إستغفاری مقبول . وأز زبانِ مَن نمی‌پذیرند ، وجُز دَر برادران گریختن روی نیست . 3

تا ساخته روزگار را ساز مَدِه !
عاَلم همه زَحمت است آواز مَدِه !
گفتی که سُرِ رشته کجا گم کردی ؟ 6
زِنهار أز این حدیث سر باز مَدِه

والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله .



2 برادران M برادران دینی P I / 3 نیست I نیست بیت M نیست رباعی P / 5 رحمت P I زحمت M / 6 کجا P I چرا M / 8 والسلام . . . وآله M ـ P I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٦٤ – برادرِ أجل کامل الدّوله والدین أطالَ الله بقـاه ووفقه لطلبِ
3 السعادةِ القـُصوی والکمالِ الأعلی، مخصوص است به‌دعـا وثنای بسیار،
والله یسهلُ أسبابَ الملاقاتِ فضلاً منهُ وکرمـاً . نوشتهٔ عزیزِ او برسید،
وأز رسیدنش بسی شادی حاصل شد، واللهُ تعالی یُجزیهِ خیراً إنـّـه وَلیُّ
6 ذلكَ . در أوقات، آن عزیز را یاد میدارم بدعا . أرجو که مُستجاب بُوَد.
الله الله ! مارا فراموش نکنند، الدُّعاءُ سِلاحُ المؤمنِ، وَلولا الدُّعاء لَكانَ
ما کان . « قل ما یَعبَؤُ بکم رَبّی لَولا دُعاؤکُم » نصّ قرآن مجید است .

9 ٥٦٥ – أگر نه دُعایِ مَن بودی بر شمـا، دیر بودی تا قـدَرِ لا أبالی
دمار أز جانِ شما برآوردی که مصطفا – صلعم – چنین می گوید : لا یَرُدُّ
القضاء إلّا الدّعاء . ولا یَزیدُ فی العمرِ الّا البرُّ . ودعـاءُ المؤمنِ لأخیه بظهرِ
12 الغیب لا یُرَدُّ . خصوصاً دعایِ غایب، که دَعوةُ المسافرِ لا تـُردُّ . أگر
وقتی بَر سَرِ تُربَتِ بزرگی رسَد، مارا به‌دعـا یاد دارد وبگوید : اللهمَّ
اجعَلهُ بِرحمَتِكَ مِمَّن یَخشاكَ، که فتوحی بُزرگوار بود . هذا مضی .

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 والدین M – P I /
3 السعادة P I السعادات M / 4 نوشتهٔ P I نبشتهٔ M / برسید P I رسید M / 8 الفرقان
25 : 77 ك / 9 دیر M وبر P I / قدر M قدرت P I / 10 که P I – M / می گوید P I
فرمود M / 14 یخشاك P I یخشاکم M / مضی P I فصل M .

* * * نامهٔ نودو نهم . I 46 . M 70 . P 58 * * *

٥٦٦ – دیگر روا نبود که در شبانه‌روزی حساب خود برنگیرد ، تا کفهٔ حسنات را چه إدّخار کرده است و کفهٔ سیآت را چه ؟ حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا ، عمر خطاب – رض – می‌گوید هر کسی را حسابی بوَد بر قدر دین خود و قبلهٔ خود ، أمّا حساب آن عزیز آن بوَد که بداند ، حق تعالی که آدمی را چشمی و گوشی و زبانی و دستی و پایی و شکمی و نطقی و فرجی داده است ، بچه آفریده است ؟ و این دراز است ، أمّا مجملاً أز آن آفریده است که جز در رضای أو به‌کار نداری .

٥٦٧ – چون در رضای أو به‌کار نداری ، مثال تو مثال کسی بود که سلطان أورا أسبی دهد ، مقصود آن تا هر روز برنشیند و به‌خدمت سلطان رود ، تا چون حق خدمتی أورا ثابت گردد أورا کاری فرمایند بر قدر أو تا کرم سلطان خلق جهان را ظاهر گردد ، نه أز بهر آنکه سلطان‌را در خدمت أو غرضی بود . چون وی آن اسب را در حال قربان کند و به‌خدمت نرود هرگز ، حق خدمت أورا کجا ثابت شود ، و کی مستحق رتبتی گردد ؟ و این آن وقت بود که نه در رضای أو به‌کار دارد و نه در سخط أو . أمّا چون اسب‌را مثلاً در ناشایستی به‌کار دارد ، چنانکه به کسی بخشد تا پسر این سلطان بکشد یا سرایی أز آن او ویران کند ، باز آنکه مستحق قربتی نبود ، مستحق عقوبتی بوَد .

٥٦٨ – این اعضاء را که یاد کردیم ، خلعتهای سلطان أزل دان که تورا داده‌است از راه کرم خود ، بی آنکه سابقه‌ای داری یا خدمتی کرده‌ای .

---

3 رض M رضی الله عنه I ـ P / می گوید M گفت P I / 6 ونطقی M ـ P I / 6 ـ 7 داده . . . آن P I ـ M / 8 چون . . . نداری M ـ P I / 9 هر روز M مروز P I / 10 گردد M کردو P I / فرمایند P I فرماید M / 13 حق خدمت P I حق خدمتی M / کجا M کی P I / 14 واین P I این M / 15 سخط P I غضب M / أما P I واما M / مثلا در M مثلا P I / 16 این M ـ P I / آن أو M آن P I / 17 قربتی . . . مستحق M ـ P I / 18 خلعتها M خلقها P I / تورا M تا تورا P I / 19 سابقه ای . . . کرده ای M سابقه . . . کرده P I .

بدان داد تا راهِ دین رویِ و به سعادت خُود رَسی، چنانکه گفت: خلقتکم لِتَربَحوا علَيّ لا لِأَربَحَ بِكُم. أورا أز وجودو عدمِ خَلق چه سودو 3 چه زیان؟ چون این اعضاء را نه در سعادتِ خود بهکار داری ونه در راهِ شقاوَت، چنانکه بهچشم جایی ننگری که حرام است، ونه بهجایی نگری که واجب است، چنانکه می‌گوید در آن طرف: «قل للمؤمنين يَغضُّوا 6 من أبصارِهِم ويَحفَظُوا فُروجَهُم» ودر این طَرَف: «قل انظروا ماذا في السّماواتِ والأرضِ».

۵٦۹ – چون چشم را نه در حرامی بهکار داری ونه در واجبی، جایِ 9 تو أعراف بود که «وعلى الأعرافِ رِجالٌ» برزخ بَينَ الجنّةِ والنّارِ. أمّا چون در راهِ نارضاییِ أو بهکار داری می‌دان که مستحقِ چه باشی. وأگر در راهِ رضایِ أو بهکار داری، سعادتِ أبدی صید کردی، خود راهِ دین 12 فرضِ همهٔ خلق است، که بدانند که این أعضا را أز بهرِ چه آفریده‌أند تا بدان مشغول شوند. طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مُسلِمٍ، أز آن علم که فرضِ عین است در حقِّ همه کس یکی این است.

15 ۵۷۰ – جوان مردا! قرب چهل سال یا پنجاه سال از عمر بسر بردی وهزار هزار فضول دُنیوی طَلب کردی، هرگز أز این فرضِ دینت یاد نیامد. اینك حساب تو إنگار که قیامت است و تورا بهمیزانِ عدل حاضر کردند، وأز جنابِ 18 أزل ندا آمد که کارِ فلان را برسنجید، تا خود میلش بهطلبِ دین بیش بود یا بهطلبِ دنیا؟ برسنجند، تو خود نیك بدانی که کدام پله زیادت بُوَد. «فأمّا مَن ثَقُلَت مَوازينُهُ» می‌دان که أگر این حدیث‌را یقین دانی که می‌رود

1 داد M داد تورا P I / 3 چه P I ـ M / راه M دل P I / 4 است P I بود M / ونه به P I وبه M / 5 است P I بود M / 5 ـ 6 النور 24 : 30 م / 6 ـ 7 یونس 10 : 101 ك / 8 داری L I بری M / 9 الاعراف 7 : 76 ك / برزخ M I هو برزخ P / اما M واما P I / 10 داری P I بری M / 14 کس P I کسی M / 15 قرب P I قدر M / بردیو P I بردی M / 19 ـ 20 القارعة 101 : 6 ك / 20 أگر P I ـ M / دانی P I میدانی M .

دنيا فوقِ آن كه بايد هست به كثيرِ كثير چرا طلبِ دينِ نكنى ؟ وأگر در
اين حديث كه مى‌رودو هر يكى گواهـانِ عدل باخود دارد از قرآن قديم ،
شكى مى كنى پس چرا طلبِ آن نكنى كه إين كفر را أز باطنِ خود چون 3
ازالت بايد كرد ؟ وأگر در چشمِ ظاهرت ، كه تا به كنـارِ گور بيش نبود با
تو خللى پديد آيد، در حال كحّالانِ بغداد را حاضر كنى تا معالجت كنند،
وهرچه به‌خواهند بذل كنى ، چون بصيرتِ دل ندارى كه « فانها لا تعمى 6
الأبصار ولكن تعـمى القلوب التي في الصّدورِ » چرا به‌طلبِ كحالانِ
دينِ نروى .

٥٧١ — جوان مردا ! همهٔ خلل از ايمان است كه نيست‌و تو مغرورى كه 9
مؤمنى ، چرا اين آيت فراموش كردي كه « ومنَ النّاسِ مَن يقولُ آمَنّا
باللهِ وباليَومِ الآخرِ وَ ما هُم بمؤمِنينَ » ؟ وأگر پندارى كه مؤمنى به‌قرآن،
در قرآن مى گويد : « مَن كانَ يُريدُ حرثَ الآخرةِ نَزِد لَهُ في حَرثِـهِ ، 12
وَمَن كانَ يُريدُ حَرثَ الدُّنيا نُؤتِهِ منها وما لَهُ في الآخِرَةِ مِن نصيبٍ »
بس معنيش ظاهر است ، مى گويد : هركه عُمر دَر طَلَبِ دُنيـا خَرج
مى كند أورا أز دينِ هيچ گونه نصيب نيست . 15

٥٧٢ — آخر اين مايه دانى كه چون نفسِ كافرِ تو دعوى ايمان كند ،
به‌دروغ ، بر اين مَحَكّش زَن وأزو إيمانِ حقيقى طلب كُن ! وأگر نه ،
آن روز كه « لا يَنفَعُ نَفساً إيمانها » اين حديث برتو ظاهر گردد ، وجُز 18
حسرتى به‌دستِ تو بنماند ، گويى « ربّنا أبصرنا وسَمِعنا فارجعنا نعمل

---

1 به كثيرِ كثير M ـ P I / دين P I ـ M / 2 وهر M هر P I / يكى P I يك M / 3 را M ـ P I / 4 وأگر P I اگر M / 6 ـ 7 الحج 22 : 46 ك / 9 مغرورى P I مغرور M / 10 ـ 11 البقرة 2 : 8 م / 12 : 13 الشورى 42 : 20 ك / 14 معنيش L I ـ M / گويد P I گويند M / 15 نصيب P I نصيبى M / 16 كه M ـ P I / تو P I ـ M / 18 الانعام 6 : 158 ك / 19 بنماند P I نماند M / السجدة 32 : 12 ك .

صالِحاً » واز جنابِ قهر با تو گویند : هفتاد سال چه می‌کردی ؟ «أوَ لَم نُعمِّرکُم ما یَتَذکّرُ فیهِ مَن تَذکّرَ ، وَجاءَکُم النَّذیرُ فذوقوا ». إنکار
3 که بازپست فرستادیم باری دیگر ، چون در دلِ جُز حُبِّ دنیا نیست ، أعضا را جُز در طلبِ دنیا کجا خرج کنی ؟ « ولو رُدُّوا لَعادوا لِما نُهوا عنه وإنَّهم لکاذِبون » البته رخصت نیست ، که هرروز یک‌بار کم یا بیش
6 این نوشته را فروخوانی ، تا تورا به کفرِ باطن که در اعماقِ عروق داری بینا کند ، بُوَد که کاری دیگر دست دَهد ، « لعلّ اللهُ یُحدِثُ بَعدَ ذلِکَ أمراً » .

9 ۵۷۳ – چندین سال است که قرآن می‌خوانی ، هرگز این آیت‌ها خوانده‌ای ؟ ربَّ تالٍ للقرآنِ والقرآنُ یلعنه ، ندانم تا در حقِ کیست . جهان پُر از کتابهای کیمیا بوَد ، مردی باید که عمر در سرِ کیمیاگری
12 کرده بُوَد ، تا چندین سال خدمتِ درگاهِ دولتِ بی‌نهایتِ او کنی ، تا بوَد که حرفی را بر تو حل کند . تو چه دانی واغلبِ خلقِ جهان چه دانند ، که قرآن چیست . قرآن خواندنِ تو ، ونمازو روزهٔ تو ، وحجو
15 جهادو صدقهٔ تو آن بوَد که تقرُّبی کنی به کفشِ مردی ، لا بل خاکِ قدَمش بامدادو شبانگاه به‌توتیا در دیده می‌کشی ، تا بود که چون پنجاه سال عمر در خدمتش به‌سر بَری ، بود که روزی اورا بر تو نظری افتد ، وتو
18 به‌همه دولتی برسی . چه دانی که چه شنوی ! من لم یذق لم یعرف .

یک نظر از یارو صد هزار سعادت
منتظرم تا که وقتِ آن نظر آید

---

1 السجدة 32 : 12 ك / 2 الفاطر 35 : 37 ك / 3 بازپست M باری است P I / 4 ـ 5 الانعام 6 : 28 م / 5 یك بار کم P I کم از یك بار M / 7 ـ 8 الطلاق 65 : 1 ك / 10 رب P I که رب M / 11 جهان M چون P I / عمر P I عمری M / 12 بود P I باشد M / 13 کند P I کنند M / 14 خواندن P I ـ M / وروزه P I ـ M / 15 جهاد P I تو وجهاد تو M / 17 بری P I بردی M / بود که M ـ P I / وتو P I ـ M / همه P M هم I / 18 شنوی P I می شنوی M / 19 یارو P I دوست M .

خدا ، نه أز راست و نه أز چپ و نه بالا و نه شیب است . ۳٦۹

۵۷٤ — آن قوم که عزمِ حج دارند ، با ایشان بگو که حج یك بار بکردی . راهِ خدا نه أز راست است و نه أز چب نه أز بالا و نه أز شیب ، 3
در دل است و دلِ طلب باید کردن ، پس راه رفتن . أگر برگِ این دارند ،
بسم الله ! و أگر نه تا کی غرور ؟ لعمری ! أز آن به بود که در لشکرگاه
باشند ، ولیکن در راهِ مردان چیزی نبوَد که أز آن باز توان گفت . بلی !
حج بزرگوار کاری است ، ولیکن نامرد أز خود به‌خدا راه برد ، بس أدب را 6
در خورَد ، و این چیز که تورا بدان جایگاه بَرَد . کارِ هر نامردی نیست
که به‌حج روند .

۵۷۵ — عمرِ خطاب — رض — و اجلالــتِ قدرش هنوز اسرارِ حج 9
ظاهر نداند ، مغروران را چــه محل و چه یارای آن بود که این حدیث
کنند ؟ نشنیده‌ای که عمر — رض — بوسه بر حجر الأسوَد می‌دادو می گفت :
إنـكَ حَجرٌ لا تضرُّ ولا تنفـعُ ، لولا أني رأيتُ رسولَ اللهِ — صلعم — 12
قبّلكَ لما قبلتكَ . هنوز ندانست سرّش ، تا علي — رض — با أو گوید :
مَهلًا یا عمر ! بَل هو یَضرُّ ویَنفعُ . آن عهد نامهٔ بندگانِ خدا است که
« إلّا مَنِ اتّخذَ عِندَ الرّحمنِ عَهداً » . بوسه بر عهدِ أزل می‌دهند ایشان ، 15
تورا همچنان بُود که بوسه بر سنگی دهی که در همدان بُوَد ، تورا حج
به چه کار آید ؟ .

۵۷٦ — تو که در راهِ بادیه چنــان روی که أشترت با تو همراه بود ، تو 18
حج را کی باشی ؟ تو که طوافِ خانه چنان کنی که طوافِ چهار دیواری
که جای دیگر بود ، وبیش أز آن فایده نه بینی که أز این بینی ، تو چــه

2 خدا M خدای تعالی را P I / 2 شیب P I نشیب M / 3 و دل P I دل M / 4 کی P I چنداز M / گاه M ـ P I / 6 به خدا راه برد M راه بخدا P I / بس ادب را M پس ادب P I / 7 هر M هزار P I / نا مردی P I مخنثی M / 9 وا جلالت I با جلالت P واجلال M / 11 کنند M ـ P I / نشنیده M شنید P I / که M ـ P I / 12 انك P آنکه M I / 15 مریم 19 : 87 ك / بوسه P I بوس M / 18 روی M دری P مردی I / 19 کنی که M کنی P I / 20 جای M جایی P I .

دانی که طوافِ خانه چه بود ؟ تو که سنگ أندازی ، ثمرتش همچنان دانی
که سنگ اندازیِ جایِ دیگر ، چون بازیچهٔ کودکان ، باش تا بالغ گردی،
3 پس حج بر تو واجب گردد . تو هنوز أز آنجا که حقیقت است آدمی نیسـتی
« أولئك کالأنعام بَل هُم أضَلُّ » سَبیلا .

۵۷۷ – هر که دِل ندارَد آدمی نیست « أولئكَ همُ الغافِلونَ » . پَس
6 چون آدمی گردی وبالغ شوی ، نمازو روزهو حجّو زکات فرض تو گردد .
وپیشتر طلبِ دِل فرض است که « أوَ لَم یَسیرُوا في الأرضِ فَتکونَ لَهُم
قُلوبٌ یَعقِلونَ بها » . چرا راه نروَند تا دِلی بیابند ! پس بدان دِل خطاب
9 بدانند . پس نکنند . پس وابینند . پس خدمَت بهطبع کنند . پس ایشان
را در پذیرند . پس خلعتهایِ پیاپی میدهند . پس جمال را عَرض دهنـد تا
عاشق گردند . پس بساطِ حساب‌و عتاب‌و عَربَده‌و چراو چون بگسترند.
12 نامش در جَریدهٔ « یُحِبُّهُم ویحبوّنه » اثبات کنند . أگر در آسمان‌و زمین
هیچ آفریده دزدیده در أو نگرَد ، براو غیرت برند .

آن کیست که أو بهیارِ ما درنگرد؟
15 گو : دَرمَنِگر ! که عِشق شِرکت نبَرد

۵۷۸ – أولیائی تحتَ قِبابي لا یَعرفهم غیري ، یا سیِّد الأولینَ والآخرین
– صلعم – « وما علیكَ مِن حِسابِهِم مِن شيء وما من حسابكَ علیهم من شيء » .
18 تورا با ایشان همچندان حساب است که ایشان را با تو . چه میشنوی !
«أولئكَ ینادون من مَکانٍ بعیدٍ» . ترسم که أگر چیزی دیگر بنویسم فهم نکنی

---

1 خانه I P – M / 3 آنجا M انجایی P I / 4 و 5 الاعراف 7 : 179 ك /
6 تو گردد I شود که د P گردد M / 7 – 8 الحج 22 : 46 م / 12 المائدة 5 : 54 ك /
14 او به یار M انبار P I / 17 الانعـام 6 : 52 ك / 18 می M – P I / 19
فصلت 41 : 44 ك .

وزبان دارد. قبضنا عِنان القلمِ، وفقكَ اللهُ لكلِ خیر . درویشان را به‌دست‌و پای‌و همـــه أعضاو مال‌و جاه مراعاتی می‌کن ! بُو که بَر فِتراکِ کَـبتَت بندند . وأگر نه، والعیاذ باللهِ، شُدی که باز نیابی . وأگر وقتی چیزی بود 3 روا بود ، والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلواتـه علی سید المرسلین محمد وآله الطاهرین .



3 واگر M اگر PI / 4 والسلام PI - M / 4 - 5 وصلواته . . . الطاهرین . PI - M

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۷۹ – بدان أي برادر عزيز أطال الله بقاءك، وسلك بك سبيل مرضاته كه صحبت و دوستی را حقوق است، وهر که صلاحِ تو در دین و دنیا از تو دریغ دارد به‌حقِ دوستی قیام نمی‌کند. أما چون در تو مجالِ نصیحت شنودن بود، اگر در گفت، خود بیند، نصیحت از تو دریغ دارد، حقِ دوستی ضایع کرده‌است. وچون در تو ثبوتی نبیند از شنودنِ نصیحت، حقِ دوستی آن است که راهِ گفت با تو نسپرد، لعمری تورا از دعا نشاید که خالی دارد. وأگر سابقه داری در خدمت هذا أصل، سخنی راست بشنو بی مسامحت، ونپندارم که بشنوی: گندم‌نمایِ جوفروش بودن و با خدا دوال بازی کردن نه‌کاری است، وثمرهٔ آن جز إدبار أبد و هلاکِ سرمد نیست.

۵۸۰ – أی برادر! همه گوش باش، وتصرفِ فاسد مکن، در این نوشته که به‌حقِ دوستی که از سرِ صدق و تحقیق می نویسم: عقل نداری وپنداری که داری! واز دین هیچ نباشی ودر جوالِ غرور که تو کسی ای، این نه بس کاری است. انگار که روزی چند خودرا، نه مرا، خواب خرگوشی دادی، آخر به‌وقتِ مرگ که کارها همه مکشوف شود وآینهٔ بی مسامحتی

---

1 بسم ... الرحيم P ومنها بسم ... الرحيم L بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 3 است PM ـ L / صلاح M آنچه صلاح بود PL / 5 در ... بيــندو PL گفت خود در M / 6 ـ 7 نبيند ... نسپرد M بيند ... بسپرد PL / 7 تورا M راه PL / نشايد M نبايد L نبايد P / خالى L M غالى P / وأگر PL اگر M / 8 سخنى ML سخن P / 8 ـ 9 بى ... بشنوى PL ـ M / 9 بودن PL ـ M / بازى كردن M بازيچه پيشه داشتن PL / 10 جز ... سرمد M خذلان وبطلان آردو هلاك شدن . شرمت PL / 13 كه تو PI ـ M / 14 اين PL ـ M / 15 همه PL ـ M .

* * * نامهٔ صدم . P 36 . M 74 . L 39 * * *

فرا روی تو دارند ، چه توانی کرد ؟ أما ترسم که آینه را حالی دَر حقِ تو
هیچ سود نیست والّا هَر حَرفی أز این مَکتوب صَد هزار آینه است . أما
کور را ممکن نیست که در آینه کوریِ خود بیند . المؤمن مرآةُ المؤمنِ 3
لامرآة الکافرِ . عمرِ خطاب در آینـــهٔ بوبکر – رض – بهنقصانِ خود
بینا میشد ، أما بوجهل را که دیده نداشت از بوبکر چه سود ؟

۵۸۱ – أگر دیده داری کمالِ مردان بتوانی دیدن « فلعرفتهم بسیاهم » . 6
وأگر سمع داری که « ففهّمناهــا سلیمان » کمالِ مَردان بتوانی شنیدن که
« ولَتعرفَنّهُم في لحنِ القولِ » أی فی بیانه . أما نه سمعو نه عقل « صمٌ
بکمٌ عميٌ » تورا چه تدبیر ؟ « لو کنّـا نَسمَعُ أو نَعقِلُ » ! من دَر تو نه این 9
إعتقاد داشتم که چنین بی حاصل بیرون آیی . أگر فرمانِ من میبری برخود
نوحهزاریکن که کسرا غمِ تو نخواهد بودن . وپیوسته می گو :

چه مکن بسرم چه زجور بد خلقم   که زر رسته نمایَمو سیمی دَغَلَمَ 12

۵۸۲ – آخر أی آنکه شرم دارمو نتوانم گفت ، أز خود وأز شصت سال
عمرِ خود شرم نداری که دین خودرا بهدنیا بفروشی ؟ أفٍّ لكَ ثم أفٍ لكَ
ألفَ مرةٍ « بئس الاسمُ الفسوق بَعدَ الایمانِ » چه سود که پرده دَریدن 15
نه کارِ مَنست وگر نه با تو کاری کردمی که مرغ رادر هواو ماهی را در
دریا برتوو کارِتو گریه آمدی . أی همه ریای بیحاصل ! باش تا قلابیِ تو پیدا
گردد. آنگه ندانم که سَر در بازی ، یادست ؟ که « إنما جَزاءُ الذینَ یحاربونَ الله 18

I – 2 حالی . . . هیچ M در حق تو هیچ حالی P L / 2 هر M – P L / 3 را M – P L / 6 محمد 47 : 30 م / 7 الانبیاء 21 : 79 ك / 8 محمد 47 : 30 م / 8 – 9 البقرة 2 : 18 م / 9 الملك 67 : 10 ك / 10 من می M – P L / 11 نخواهد بودن و M ندارد L / 12 چه ... دغلم M چه بکن بسرم چه در خورد خلقم که زر رسته تمام وبشیزد غلم P چه تمکن بسرم چه در خوردهٔ خلقم که زورستهٔ تمام وبمزد علم L / 13 آخر M – P L / 15 الحجرات 49 : 11 / 17 کار تو M – P L / ای P L – M / ریای M ریایی P L / 18 که انما M انما P L / المائدة 5 : 33 م .

ورسولَه وَيسعَونَ فِي الأرضِ فساداً أن يُقتَّلوا أو يُصلَّبوا أو تُقطَّـعَ
أيديهِم وَأرجُلهم مِن خِلافٍ أو يُنفوا مِنَ الأرضِ » ، « وَلعذابُ الآخرةِ
3 أكبر لو كانوا يعلمون ». آخر بچه عُذر صلاحِ خودرا طَلب نمی کنی؟ یکبار گی
بندگیِ دُنیاو شهوت پرستی تاکی ؟ « ولتعلمُنَّ نباه بعد حین » . اورامه :

سیاوا شامهٔ پیشین اما کژ — وا در ان چه کردو این چبو

6 چه توان کرد ؟ شعر :

بد بختی را گره گشودن نتوان
أحوال بهر کسی نمودن نتوان
9 گر چرخِ فلک بهرهٔ ما غم کارد
شادی بهمـــه حال درودن نتوان

۵۸۳ ــ سیه گلیا ! أگر نه آن بودی که ندانم که دانی یانه . آخر تورا چه
12 بود ، یا خود پیش از این همین بودی وظـاهر نبود . یقین دان که چون تخمی
در زمین بود پیدا نبود که آن چیست تا هوای ربیع در آید « ونزَّلنـا مِنَ
السَّماءِ ماءً مبارکاً فانبتنا به » پیدا گردد . وتابش آفتـاب آن تخم را بیرون
15 آورد. آنگه پیدا شود که گندم بود یا جو یا گاورس. أگر در باطنِ تو نفاق و
کفر بود تخمی پنهان بود، أکنون پیدامی گردد که چه بود. چه نویسم که مستحق

---

1 ـ 2 المائدة 5 : 33 م / 2 ـ 3 القلم 38 : 33 م / 3 را M ـ P L / 4 ص 38 : 88 ك / اورامه L چه توان کرد شعر M ـ P / 5 سیا . . . چبو M سیاو اشامهٔ بهپیش وا گیر وا در ان چه کود واین غوا L سیاو شاشرم پیش گیر وا در ان چه کرد واین غو P / 6 چه توان کرد M ـ P L / شعر L رباعی P ـ M / 8 أحوال P L وأحوال M / 9 بهرهٔ M زهر P L / 11 دانی P M ندانـی L / تورا M ـ P L / 12 بود M بودی P L / خـود M ـ P L / 13 پیدا M وپیدا P L / که M ـ P L / ربیع در آید M ربیعی بیایـــد P L / 13 ـ 14 ق 50 : 9 ك / 15 آورد M آرد P L / اگر M واگر P L / تو M ـ P L / 16 اکنون M و P L / که چه بود P L ـ M .

آن نیستی که به‌تو چیزی نویسم ، نه دیده‌ای داری که ببینی‌و نه سمعی داری
که بشنوی « لَهُم أعیُنٌ لا یبصرون بها ، ولهم آذانٌ لا یسمعون بها » . 3

۵۸٤ — به‌خدمتِ مدبری فاسقی ، شیطانی از شیاطین انس ، دشمنی از
دشمنانِ خداو رسول مفتخر بودن چه‌هنر است ؟ خاك بر‌ سَرِ خادم‌و مخدوم 6
باد . « إن الله لَغَنِيٌّ العالمین » آخر تورا أز آن چه لذت است ؟ أز نان تورا چه
خلل است یا أز جامه ؟ أگر صد سال عمر بود تورا وهیهـــات ، چندان
داری که توراو فرزندان تورا بس بود . چرا خدمتِ کفشی نمی‌کنی ؟ باشد 9
که تورا أز غمزهٔ هلاك بیرون آورد . شرمت باد این کار که می‌کنی !
ع : مارا چـه‌زیان ، تو برزیانی باشی .

۵۸۵ — من در خورِ عقلِ تو ، لا بل در خورِ بی‌عقـــلیِ تو ، تورا 12
نصیحتی کردم ، أگر بشنوی خود دانم که چه کنی ، وأگر نـه تورا
همکاسگان بسیارند . ع : از باغِ أمیر گو : خلالی کم‌باش ! صدیقان در
این راه همه این گویند ، بیت :

15

گفتم بمرَم زِعشقتَ أی بَدرِ منیر
گفتا زِنخیلِ بَصره خاری کم گـــیر !

۵۸٦ — ببین تا خود تورا چه باید گفت . چندان رسوایی است در تو که

1 نویسم M نویسند PL / سمعی M سمع PL / 2 الاعراف 7 : 179 ك / 3 به PL
تا بر M / 4 هنر PM چیزی L / 5 العنکبوت 29 : 6 م / تورا . . . لذت است PL
– M / 5–6 از نان . . . جامه M – PL / 6 هیهات M هیهات PL / 7 بود PL – M /
کفشی ML کردش P / 8 آورد M آرد PL / این M واین PL / بر PM – L / 11 که
چه کنی M – PL / 12 همکاسکان PM همکاسان L / 13 گویند بیت M گفتند شعر L
گفتند بیت P / 15 زنخیل PL که زنخل M / 16 تورا M را PL .

أگر ذره‌ای تورا معلوم بودی هرگز نه أز قزل تورا یاد آمدی، نه أز سلطان،
نه أز زن ، نه أز فرزند ، نه أز خان ، نه أز مان ، نه أز جاه ، نه أز مال !

۵۸۷ – من باری عذر می‌خواهم و استغفار می کنم از آن اعتقادی که مرا 3
بود در حق تو. ندانستم، امسال چون اینجا بودی قدری معلوم شد. وتمامی
اکنون که برفته‌ای . رایگان تورا نصیحتی می کنم شفقةً علیك وقیاماً
بحق صحبتك . أگر آدمی‌ای وسنگ نیستی ، تأثیرش خود زود پیدا شود 6
وأگر نه تعزیت تو بداشتمی « أمواتٌ غیر أحیاءٍ وما یشعرونَ » ، « إنّك
لا تُسمعُ الموتی » . شب خوش باد . قزل را وآنکس‌را که نامش نمی‌برم ، نگاه
دار ! کلُّ طائرٍ یطیرُ معَ شکلِه . 9

۵۸۸ – أگر تورا کاری نهاده بودندی به‌چندین إدبارت مبتلا نکردندی
« ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنّ » . سبقت الکلمةُ وحقّت المشیّة وجفّ
القلمُ بالسعادةِ والشقاوةِ . وما شاءَ الله کان وما لم یشأ لم یکن . « إنك 12
لا تهدي من أحببتَ » چرا ؟ زیراکه « لیس لك من الأمر شيء » لا إله إلا
الله. خدا مارا رندیدو بس . « وهو القاهر فوق عباده وهو اللطیف الخبیر » ،
« لم یکن له شریك في الملك » ، « ولا یشرك في حکمه أحداً » . کرا زهرهٔ 15

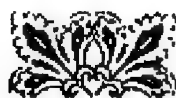
---

1 نه أز قزل . . . آمدی P L از قزل . . . نیامدی M / 2 نه . . . نه . . . نه M ونه . . . ونه . . . ونه P L / نه از خان نه از مان M – P L / نه از جاه نه از مال M – P L / 4 ندانستم M ندانم P L / اینجا M آنجاییگه P L / معلومم M معلوم P L / 5 برفته M رفته P L / می کنم P L بکردم M / 6 بحق P L لحق M / زود M روز P M L / 7 بداشتمی P L بداشتم M / النحل 16 : 21 ك / 8 النمل 27 : 80 ك / آنکس را M این کس P L / 9 کل M که کل P L / 10 إدبارت M ادبار تورا P L / 11 الاعراف 7 : 179 ك / حقت M حقتا L جفت P / 12 – 13 القصص 28 : 56 ك / 13 زیرا M – P L / آل عمران 3 : 128 م / 14 رندید (= رهانیاد) وبس M زیبد P L / الانعام 6 : 18 ك / 15 الاسراء 17 : 111 ك والفرقان 25 : 2 ك / لم یکن له شریك (قرآن) لا شریك له P M L / الکهف 18 : 26 ك .

آن بود که: لِمَ؟ و کیفَ؟ کند. «لا یسأل عما یفعل»، «فعّالٌ لما یرید»:

این شهرِ من است و مَن بدو دَر میرَم
تا خود زَنَم و خود کُشم و خود گیرَم 5

کاغذ برسید. والسّلام. والحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ. وصلی اللهُ علی محمد وآله الطیبینَ الطاهرینَ.



1 الأنبیاء 21 : 23 ك / البروج 85 : 16 ك / یرید M یرید شعـ L یرید بیت P / 4 ـ 5 کاغذ . . . الطاهرین M ـ P L .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸۹ — نوشته‌ای که در آنجا برادرم ، سلك اللهُ بهِ سَبيلَ الحقّ چیزی
3 پُرسیده بود خواندم ، وآن هردو سؤال را جواب دادن به‌تفصیل مُحرّم
است ، واز آن علوم است که مصطفا — صلعم — گوید : إنّ منَ العلم
کهیأة المکنون لا یَعلمه' الّا العُلماء' بالله فاذا نطقوا به لم یُنکِرُه' إلّا أهلُ
6 الاغترار بالله . نطقوا به تواند بود با أهلِ آن ، یا در حالِ سکری غالب
پیش نا أهلان ، یا در حالِ صحوی که صفتِ لا أبالی غالب بوَد که تخلّقوا
بأخلاقِ الله. جوان مردا ! سالِك به‌همهٔ أوصافِ أزلی متصف گردد پیش از
9 وصول . وهذا من کلام الشیخ أبو القاسم الکرگانی الطوسی — رض — وهو من
کبارِ مشایخ الطائفة مِن أهل الطریقة . یا دَر حالِ حُضورِ مجنونی که اعتبار
نبود به‌حضورنده . وهرچه أنبیا گفتند در چنین أحوال بود ، چنانکه
12 ابراهیم — صلعم — گفت : « إنّي ذاهب الی ربيّ » ومصطفا — صلعم —
گفت : ینزلُ الله' کلّ' لیلةٍ . زیرا که أوهادی بود ، واین حَدیث سببِ
ضلالتِ چندین هزار خلق است .

15 ۵۹۰ — أکنون به‌تفصیل نوشتن به‌محظوری نزدیك تر از این است که

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 5 المکنون M L الملکوت P I / 6 نطقوا به P I - M L / سکری P I - M L / 10 مشایخ P المشایخ M L I / 12 ابراهیم P عیسی M L I / الصافات 37 : 99 ك .

* * * نامهٔ صدویکم . I 50 . L 56 . M 84 . P 62 * * *

گفتن . نطقوا به ، دیگراست ونوشتن دیگر . ودر نطق هم بیان به کمال نشاید که مصطفا – صلعم – می گوید : إنّ اللهَ کرهَ لَکُمُ البیانَ کلّ البیان . دَر بعضی علوم می گوید ، وجملهٔ علوم هم أز این قبیل است إلّا علمِ سلوك که آن را بیان کردن علی التفصیل حرام نیست ، بل مندوب الیه است . علمِ ذاتِ و صفات أز این جمله است . وعلمِ آخرت و گور و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و حوض و شفاعت در قرآن به طریق ضَربِ أمثال بگوید « مَثَلُ الجنّةِ التي وُعِدَ المتقونَ » آنگه گوید : « وتلكَ الامثالُ نَضرِبُها للنّاس لعلّهُم يَتفكرونَ » « وما يَعقِلُها إلّا العالِمُونَ » . وگوید : « فلا تَعلَمُ نفسٌ ما أُخفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أعينٍ » .

۵۹۱ – شرحِ عَرش و کرسی و کیفیّتِ إرتباطِ أحکامِ أرضی به أسبابِ سماوی هم أز این جمله است . نشنیدی که ابن عبّاس – رض – گفت در تفسیرِ این آیت که « اللهُ الذي خَلقَ سَبعَ سمـاواتٍ ومِن الأرضِ مِثلهُنّ يَتنزّلُ الأمرُ بَينَهُنّ » لو فَسّرتُ هـذه الآيةَ لكفرتُموني وفي روايةٍ لرجمتموني بالحجارة . ودر قرآن می گوید : « وَما خَلقنا السّماواتِ والارضَ وَمَا بَينَهُما لاعبِين » ، « وما خَلقناهما إلّا بالحقّ » . پس گوید : « ولكنّ أكثرهم لا يعلمون » ندانند ونتوانند شنید .

۵۹۲ – مصطفا – صلعم – گوید : إذا ذُكِر النجوم فأمسِكوا . چون دَر نجوم این گویند ، « کرسی » را چگونه شرح توان داد که هفت آسمان و زمین در أو ناپدید است . از قرآن بشنو : « وَسِعَ كرسيُّهُ السّماواتِ والأرض » أي أحاطَ كرسيُّه السّماواتِ والأرضَ . ولفظ « وَسَعَ » بردو مَعنی دلالت کُنَد . یکی إحاطتِ جسمانی چنانکه گویند : وسع الكوز

6 به PLI بر M / 6 ـ 7 محمد 47 : 15 م / 7 ـ 8 الحشر 59 : 29 م / 8 العنكبوت 29 : 43 ك / 8 ـ 9 السجدة 32 : 17 م / 12 ـ 13 الطلاق 95 : 12 م / 14 ـ 15 الدخان 44 : 38 ك / 15 الدخان 44 : 39 ك / 15 ـ 16 الدخان 44 : 39 ك / 17 ذكر M ذكرت PLI / 19 در او PI ـ ML / 19 ـ 20 البقرة 2 : 155 م / 20 اى . . . الارض L ـ PMI / 21 گويند M ـ PLI .

الماء . ویکی إحاطت علمی، چنانکه گوید : « وسعَ رَبُّنا کُلَّ شيءٍ علماً » .
وعلی کلِّ حالٍ ، اگر چنین استو اگر چنان، کرسی بیش از هفت آسمانو
3 زمین است. وچون در خلق سماوات گوید : « ولکنَّ أکثرَهُم لا یَعلمونَ ».
وگوید : إذا ذکرت النجوم فامسکوا . چگونه روا بود که شرحِ کرسی
گویند ؟ امّا حرام است که نگویند که این سِعَتِ کرسی که « وَسِعَ
6 کرسِیُّه السّماواتِ والأرضَ» از کدام قبیل است ، الا جای دیگر دستوری
نبود، چنانکه خضر موسی را – ع – گفت : « فلا تسألنِ عَن شيءٍ حتّی
أحدِثَ لکَ منه ذکراً » .

9 ۵۹۳ – وخواجه احمد وبَرادَرش إمام محمّد غزّالی – رض – راعقیدت
آن بود که إحاطت جسمانی بود وندانم که مُستندِ این ترجیح چه بود .
وپندارَم که خود با آن نیفتادند که « وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شيءٍ علماً » .
12 وغالب ظن اینست، ومرا با خواجه احمد در این معنی سخن بسیار رفته است
وهرگز نگفت که « وسع ربنا کل شيء علماً » وسعتی دیگراست . ودر آن
روزگار من هم با آن نیفتادم ، پس از آن بود این علم .

15 ۵۹٤ – وچون کرسی را عظمت این بود، عرش‌را چه گویند که الکرسی
في العرش کحَلقَةِ درعٍ في الفلاة . ودر مملکتِ بار خدا عجایب بسیار
است ، وعرشو کرسی از عجایبِ عِظام است ، وآن کس که خودرا
18 نداند هنوز ، چگونه روا بود که از أسرارِ بار خدا سؤال کند . أمّا عارفی
مرا گفت : یك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست ؟ از خود فرا رفتم .

1 گوید PLI گویند M / الاعراف 7 : 89 ك / 2 اگر ML واگر PI /
3 سماوات L السماوات PMI / گوید PLI گویند M / الدخان 44 : 39 ك / 4 گوید
PLI گویند M / 5 نگویند PLI بگویند M / 5 ـ 6 البقرة 2 : 255 م /
7 ـ 8 الکهف 18 : 70 ك / 9 احمد . . . محمد غزالی PLI احمد غزالی . . . محمد M /
را PMI - L / 10 جسمانی بود PLI جسمانی است M / 11 الاعراف 7 : 89 ك /
14 نیفتادم PLI بیفتادم M / علم PLI که علم M / 15 عرش را M عرش PLI / که
PLI - M / 18 بار خدا PMI با خدا L / 19 رفتم PLI رفتیم M .

مرا گفتند: در قرآن بجو ! که یک سورت هست دَر قرآن که أوّلش وآخرَش ذکر کرسی است . این عارف گفت که چون باخود آمدم همه سورَتِ قرآن بشمردم ونیافتم ، متعجّب بماندم . دیگر بار أز خود فرارفتم، 3
این سورَت را با مَن بگفتند ، ونوشتنی نیست ، أمّا بگویم أز زبانِ خود با آن برادر .

۵۹۵ – أي دوست! چون گویند : « ونُنشئکُم فیما لا تعلمونَ » اینجا 6
چگونه بینی خود راو آخرت‌را . لا بل مصطفا – صلعم – گفت : القبر أوّل منزل من منازل الآخرة . تو أز گور که أوّل منزل است هیچ نمی‌دانی،
أز منازلِ آخرت تورا چه‌گویند ؟ أگر گور را باز کنی خاک بینی، وآدمی 9
مرده در او . این ، همه کافران خود بینند . تو از گور آنگه خبر داری که چیزی بینی که کافران آن را نبینند . از قرآن بشنو که از عجایبِ آیاتِ قرآن
وغوامض آن یکی اینست که « قد یئسوا مِن الآخِرةِ کما یَئِس الکُفّارُ مِن 12
أصحابِ القُبورِ » .

۵۹۶ – جوان مردا ! تو که « ونُنشئکم فیما لا تعلمونَ » ندانی ،
« ق، ن ، طسم، الم، حم عسق » چون دانی ؟ که این بالای آنست ، وچون این 15
حروف ندانی کلماتی که ترکیب آن از این حروف است چون دانی ؟ وسورت کی بینی ؟ پس کلّ قرآن از صفحات موجودات کی بر خوانی ؟ پَس
مُلک ومَلکوت را کی دانی که نقطه ایست در زیری بای بسم الله ؟ به‌جلال‌و 18
قدرِ لم یَزَل ولا یَزال که سالکان این همه دانند وبینند ، عمرِ خطاب

---

2 که PI - ML / 3 فرارفتم PLI فرا ترشدم M / 6 الواقعة 56 : 61 ك / 7 خود راو PLI - M / گفت PLI گوید M / 8 اول . . . که PI - ML / 10 او PLI آنجا M / بینند ML هستند PI / 10 - 11 تو . . . نبینند PLI - M / 11 بشنو . . . قرآن PI - ML / 12 یکي اینست M اینست L نیست PI / 12 - 13 الممتحنة 60 : 13 م / 14 الواقعة 56 : 61 ك / 15 که PI - ML / 15 - 16 این حروف . . . چون PI - ML / 17 کی بر L کی بود بر PI که بر M / 18 کی PLI که M / ایست ML است PI .

– رض – چرا گفت که : لیسَ في القرآنِ ذکر الاعداء ولا خطابٌ مَعَ الکُفّارِ ؟ این همه هنوز پیش از « و کلَّم اللهُ موسی تکلیماً » بود .

3 ۵۹۷ – أی دوست « لو أنزلنا هذا القرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرأیتَهُ خاشِعاً متصدعاً من خشیة الله ». تو قرآن کی خواندی؟ باش تا از حضرت به‌عتبة الباب رسی آنگه بدانی که « الم ذلك الکتاب لا ریب فیه » تا آنجا که « وأولئك

6 هم المفلحون » از کدام ورق است ، واین که « إن الذین کفروا سواءٌ علیهم ءَأنذرتَهُم » از کدام ورق ؟ أی دوست ! لو ألقي المصحَفُ عَلی النّارِ لَما احترَقَ القرآن . تو قرآن کی دیدی ؟ هنوز راهِ ظاهر نرفتی این أسرار را

9 چون توانی دانست ؟

تا خورده غمارِ تیره أیامان را
تا دیده زدور دوزخ آشا مان را

12 دعوی چه کنی عشقِ دلارامان‌را ؟
با عشق چه کار است نکونا مانِ را ؟

۵۹۸ – سؤال دویم قریب تراست ، وهم از علمِ نامسطور است . واز این

15 سبب است که خلق عالم إلّا أرباب البصایر ، در آن غالطاند ، ونه چنان دانند که هست . پندارند که شبِ قدر یك شب است از لیالیِ عشرِ أخیرِ رمَضان ، وندانند که قدر در شوال‌و رمضان بود وبه‌روز بود وبه‌شب بود .

18 وندانند که چرا گفتند : لیلة القدر ، ویوم القدر نگفتند . وندانند که چرا گفتند : أطلبوها في الأوتار ؟ جوان مردا ! آدمی در جوارِ أو بوَد که « لقد خَلقنا الانسانَ في أحسنِ تقویمٍ » پس با أو گفتند « اهبطوا منها جمیعاً » ،

2 النساء 4 : 164 م / 3 ـ 4 الحشر 59 : 21 م / 4 ـ 7 ـ 8 باش . . . ورق . ای دوست . . . دیدی P L I ای دوست . . . دیدی . باش . . . ورق M / 5 البقرة 2 : 1 م / 5 ـ 6 البقرة 2 : 3 م / 6 ـ 7 البقرة 2 : 6 م / 9 دانست I دانست رباعی P دانست شعر L دانستن بیت M / 15 است M L ـ P I / الا M L ـ P I / 16 پندارند P I نپندارند M L / 18 نگفتند وندانند که M L نگفتند وندانند P I / 19 الاوتار P L I الاوتاد M / 19 ـ 20 التین 95 : 4 م / 20 البقرة 2 : 38 م .

« ثمّ رددناه اسفلَ سافلِينَ » پس هر کسی راهِ خود نیك داند که أز کجا آمد وبه کجا می‌باید رفت « قد عَلِمَ کلُّ أناسٍ مَشرَبَهُم » آنهـــا که أز پیش أو آمدند واپیشِ أو می‌روند . 3

۵۹۹ — آن ساعت که درِ آسمان واگشایند که « لفتحنا علیهم بَرَکاتٍ مِن السَّماءِ » ودرِ بهشت واکنند که من أدمَنَ قَرعَ البابِ یُوشِكُ أن یُفتحَ لهُ . با عایشه گفت : أدیمي قَرعَ بابِ الجنّةِ بالجوعِ والعَطشِ . آن ساعت را 6 چندان قدراست که هزار سال وهزار ماه عبادت را نیست « لیلةُ القدرِ خیرٌ مِن ألفِ شهرٍ » با عالم خود رسد . چنانکه عیسی — صلعم — گفت : جَوّعوا بُطونَکم وأعروا أجسادَکم لعلَّ قلوبَکم تری ربَّکم ، همان‌است 9 که یا عایشة أدیمی قَرعَ بابِ الجنّةِ . وهمـــان است که « لا تُفتَّحُ لهم أبوابُ السماء ولا یَدخُلونَ الجنّةَ حتّی یَلجَ الجَمَلُ في سَمِّ الخیاطِ » .

۶۰۰ — جوان مردا ! جانِ قدسی أز مَضیقِ بشری برهَـــد . این را 12 « في سمِّ الخیاط » دان لا غیر ! وهمین است که مصطفا — صلعم — گفت : لولا أنَّ الشیاطین یَحومُونَ علی قلبِ بني آدم لَنظروا إلی مَلکوتِ السَّماءِ والأرضِ . چون شیاطین را أز نهادِ خود دور کنی ملکوت را ببینی ، ودرِ 15 آسمان‌و بهشت باز گشایند که إنّ الشیطانَ یَجري مِن بَني آدَمَ مَجری الدَّمِ فضیّقوا مجاري الشیطان بالجوع والعطش . چون مجـــاریِ او مسدود گردد، راهِ دل به‌عالم علوی گشاده گردد که « إنّا فَتحنا لكَ فَتحاً مُبیناً »، 18

1 التین 95 : 5 ك / راه . . . داند M را راه دانند P L I / 2 رفت P L I شد M / البقرة 2 : 60 م / 3 واپیش P M I آفرینش L / واپیش P M I وپیش L / 4 - 5 الاعراف 7 : 96 ك / 5 را P N I باز M / که P L I - M / 6 با عایشه گفت M یا عائشه P L I / 7 - 8 القدر 97 : 3 ك / 11 و 13 الاعراف 7 : 40 ك / 13 دان M L وان P I / 14 یحومون M L I یحجبون P / قلب P L I قلوب M / بنی M L ابن P I / 16 بهشت P L I در بهشت M / الشیطان P M الشیاطین L I / بنی P M الانسان بنی L I / 17 مجاری الشیطان P I مجاریها L مجاریه M / 18 به عالم علوی M L بعلوم P I / الفتح 48 : 1 م .

« وأيَّدهُ بجنود لم تروها » ، « نصرٌ مِنَ اللهِ وَفتحٌ قريب » ؛ « ويَنصُركَ اللهُ نصراً عزيزاً » ، « وكانَ حقاً علينـــا نصرُ المؤمنينَ » ، « كتبَ اللهُ لأغلِبَنَّ أنـا ورُسُلي » . چون « نصر الله » بر شياطين در رسد ، نهادِ تو مستخلص گردَد. وفتحِ أبوابِ آسماني ببيني « إذا جاءَ نصرُ اللهِ والفتحُ » اين را در قرآن قدر خوانند ، تجديدِ عهدِ خداي تعالى بوَد با بنده خوانده .

أز بركت شنيدم كه أز يوسف حكايت كرد ، وهو من كِبارِ أصحابِ فتحه ، گفت : در عشرِ أخير رمضان نخفتم در طلبِ قدر ونديدم ، چون ازستهٔ شوّال بيرون آمدم ديدم .

۶۰۱ — جوان مردا ! دَر « قوت‌القلوب » مى‌گويد : كه عارفان‌را هر روز قدر بوَد ، وهر ساعت عرفه‌و حج بوَد « تنزّلُ الملائكةُ والرُّوحُ فيها » تنزلِ إيشان تا به‌اسمان بيش نبوَد . چون درِ آسمان گشاده شود ، تنزّلِ إيشان بداني كه « يُنزّلُ الملائكةَ بالرُّوحِ من أمرهِ على مَن يشاءُ مِن عبادهِ » ، « ونُزّلَ الملائكةُ تنزيلاً » . چون باينجا رسي دنيا برسد ، وآخرت فرارَسد ، طى الارض ببيني ، فتحِ أبوابِ سما بشناسي . سرحدِ قيامت آنجا است تا داني كه أبدانُهم في الدُّنيـا وقلوبُهم في الآخرةِ ، كه مصطفا — صلعم — گويد ، انيست .

۶۰۲ — تو هنوز در مضيقِ بشريّت مانده‌اى أز زمين چون بيرون تواني رفت ؟ وپاي به‌بالاي آسمان چون برتواني نهـاد كه « إن استطعتم أن تنفذوا مِن أقطارِ السماواتِ والأرضِ فانفذوا لا تنفذون إلّا بِسُلطانٍ » . چون آلتِ إين كار نداري، وزادِ اين راه با تو نبوَد نتواني . سُلطان مَركبي‌را دان

1 التوبة 9 : 40 م / ايده (قرآن) ايدهم I L M P / الصف 61 : 13 م / 1 ـ 2 الفتح 48 : 2 م / 2 الروم 30 : 47 ك / 2 ـ 3 المجادلة 58 : 21 م / 4 النصر 110 : 1 ك / 7 در عشر اخير L در عشر آخر I P عشر اخير در M / ستة I L P ست M / 10 عرفه‌و حج L M عروج I P / 10 ـ 11 القدر 97 : 4 ك / 12 ـ 13 النحل 16 : 2 ك / 12 ـ 13 ينزل . . . عباده I M P ـ L / 13 الفرقان 25 : 25 ك / 18 به I L P ـ M / بر I L P در M / نهاد I L P نهادن M / 18 ـ 19 الرحمن 55 : 33 م / 20 رادان L M رادن I داد P .

که تورا أز دنیـــا به‌آخرت برد . مصطفا را – صلعم – نگر که چون می‌آموزاند : « رَبِّ أدخلني مَدخَلَ صِدقٍ وأخرجني مَخرَجَ صِدقٍ واجعل لي مِن لدُنكَ سلطاناً نصيرا ».

٦٠٣ – جوان مردا ! أهلِ زمین را چــه خبر أز أحوالِ آسما نیان . ان طلب کن که جانت وا عشْ خود برد تا بدانی که این چه بوَد که « وإذ رأيت ثم رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً » . رفیقان را بینی که « يستبشرون بنعمةٍ مِنَ اللهِ وفضلٍ » . وچون با عشْ أصلی بدی قدر ایلست . جوان مردا ! « نسوا اللهَ فنسيهُم » ، « نَسيتم لِقاءَ يَومِكم هـــذا إنّا نَسيناكم وَذُوقوا عَذابَ الخلدِ بما كنتم تَعملون » . جوان مردا ! « ولقد كان في قصصهم عبرة » « إذهَبوا بقميصي هذا » ، « فتحسَّسوا مِن يوسف » یوسف أجملِ ناس بود. أگر بویِ پیراهنِ أو به‌مشامِ تو رَسد بدانی که « فانّها لا تعمي الأبصارُ ولكِن تَعمى القلوبُ التي في الصُّدور » . چون دِل با تو دَهند که « فارتدَّ بَصيراً » ، « إنَّ في ذلكَ لَتَذكرَى لِمَن كانَ لَه قلبٌ » . امّـــا تو از « إذهبوا فَتحسَّسوا » غافلی . أگر تورا رَوشنی‌ای بودی ، دِل یا فته بودی که « أفلم يَسيروا في الأرضِ فتكونَ لهم قُلوبٌ » .

٦٠٤ – أگر تو بدانی که یوسف‌را چه أرزان می‌فروشندو تـو چون زاهدی ، در أو عجب بمانی . من كان لله كان الله له . أز این ارزان‌تر خواهی که أز بنده‌ای بدین قدر قناعت کند که گوید : أگر مرا خواهی مکاتبی ، أز

2 ـ 3 الاسراء 17 : 80 م / 4 آسمانیان M L آسمان بان P I / 5 جانت M L جانب P I / واعش L را عشق M ودا عش P I / بود که M L ـ P I / 6 الانسان 76 : 20 م / که M ـ P L I / 6 ـ 7 آل عمران 3 : 171 م / 7 عش L I عشق M عیشش P / أصلی P L I اصل M / بدی P I بری M L / 8 التوبة 9 : 67 م / 8 ـ 9 السجدة 32 ـ 14 ك / 9 یوسف 12 : 111 ك / 10 یوسف 12 : 93 ك / یوسف 12 : 87 ك / 11 ـ 12 الحج 22 : 46 م / 12 ـ 13 یوسف 12 : 96 ك / 13 ق 50 : 37 ك / 14 یوسف 12 : 87 ك / 15 الحج 22 : 46 م / 17 او M L I ـ P / كان الله له M L که P I .

بهای، او بهإرادت، او قناعت می‌کند، چون نخواهد چه کند؟ در انجیلِ
عیسی — صلعم — است که «غنیناکم فلم تطربوا، وزمّرناکم فلم
3 ترقصوا». و در زبورِ داود است که «شوقناکم فلم تشتاقوا، وخوّفناکم
فلم تخافوا».

سرمست بُوِ تو آمدم باری شست تو هیچ نیامدی نه هشیار و نه مست

6 «یا داود! قُل لِشُبّانِ بَنِي إسرائيلَ: مَا لكُم لا تَشتاقُونَ إليَّ وأنا
أشتاقُ إليكُم». أز إين عظیم تر کرمی بُوَد؟ منتظر چه‌کاری؟ لأيِّ يومٍ
أجِّلَتْ يا داودُ؟ أو يَعلمُ المُدبرونَ عَنِّي والهاربونَ مِنِّي كيفَ رَحمَتِي لهُم
9 وشفقتِي عَليهم، وتَعطُّفِي بِهم لماتوا كمداً مِن حُبِّي. هذا شفقتِي للعَاصِينَ،
فما ظَنُّكَ بالمطيعينَ؟ يا داودُ إسمَع مني وحقاً أقولُ: انَّ العبدَ ليعمَلُ العمَلَ
الواحِدَ فأحكم لهُ بالجنانِ، فقالَ: أي ربِّ! وما ذالكَ العملُ الواحدُ؟
12 فقالَ يفرِّجُ عن مكروبِ المسلمينَ كُربةً.

۶۰۵ — أی عزیز! أز إین عزیز تر بود؟ وأز إین أرزان تر بود؟ خیری
می‌کن به‌قدرِ طاقت، وچندان که توانی أز محظورات دور باش! «إنَّ اللهَ
15 لا يضيعُ أجرَ المحسنينَ»، «وأصلِح ولا تتَّبِع سَبيلَ المفسدِينَ».
بادشمان خداو رسول فرا مساز ورضای حق به‌رضای خلق مفروش که أز
هردو باز مانی، وأز سخطِ خلق باك مدار در طلبِ رضای خدا تا هم
18 به‌رضای حق رسی و هم به‌رضای خلق. والسّلامُ على مَن اتبعَ الهُدى. والحمد
لله ربِّ العالمينَ. وصلواته على خير خلقه محمد وآله اجمعين.

---

3 است P I ـ M L / تشتاقو P L I تتشاقوا M / 4 تخافوا I تخافوا بیت P M تخافوا شعر L / 5 هشیار ونه مست P M L I هشتادو نه هشت N 52 / 9 لماتوا كمداً L تو كمدا M لماتوا كدوا P I / للعاصين P L I على العاصين M / 10 بالمطيعين M للمطيعين P L I / 11 فاحكم له P L I فاحكمه M / 14 ـ 15 التوبة 9 : 120 م / 15 المحسنين (قرآن) المصلحين P M L I / الأعراف 7 : 142 ك / 17 هم P I ـ L M / 19 وصلواته . . . أجمعين M وصلى الله عليه وسلم محمد النبي المصطفى وعلى آل محمد وصحبه أجمعين L I والصلاة على محمد وآله أجمعين P .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۰۶ – ایزد تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمان سعادت بداراد . ترجمهٔ تفسیر عرش و کرسی دی فرستادم ، أرجو که رسیده باشد . أی دوست ! هرچه مفسران می گویند ، أز آن ثلج الصدر حاصل نشود ، چنانکه عبدالله ِ سلام گوید که :

۶۰۷ – مکتوبٌ في الذکر الحکیم : أنّ اللهَ تعالی خَلقَ نورا وخلق من ذلکَ النورِ ظلمةً وخلق من تلكَ الظلمةِ نوراً ، وخلقَ من ذلکَ النورِ ماءً . فخلقَ الاشیاءَ من ذلك الماءِ . وعبد اللهِ عباس ـ رض ـ گوید : إنّ الله خلق من النُّورِ یاقوتةً خضراءَ غلظها کغلظ سبع سماوات وسبع أرضین وما فیهن وما بینهن ، ثم دعاها ، فلما سمعت کلامَ اللهِ ذابت خوفاً فصارت ماءً . ثم خلق الریحَ فوضعَ الماءَ علی متن الریحِ . ثم خلقَ العرشَ علی الماءِ . ثم لا یُدری کم مکثَ عرش الربّ علی الماءِ . وخلق العرش قبل الکرسي بألفي عامٍ . ثم خَلق الکرسي . والکرسيُ أعظمُ من سبع سماوات وسبعِ أرضین ومن جوهرٍ غیر جوهر العرشِ . والکرسي في العرش کمریض عسیر في سبع سماوات وسبع ارضین . ثم خلقَ القلمَ من نورٍ طوله ما بین

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومن مکتوباته ایضاً رحمه الله بسم . . . الرحیم T / چون این نامه مانند نامهٔ 101 در تأویل أحادیث عرش و کرسی است از روی تك نسخهٔ T 27 چاپ می شود ، تا شاید نسخهٔ دیگری از آن یافت شود وتا درستیهای آن در چاپ دیگر درست گردد .

* * * نامهٔ صدو دوم . T 27 * * *

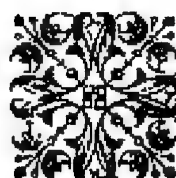
السماءِ والأرضِ . ثم خلق اللوح واللوح من درةٍ بيضاءَ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، وطوله ما بين السماءِ والارضِ حافتاه الدرُّ والياقوتُ وكفتّاه ياقوتةٌ حمراءُ . وأصله في حجرِ ملكٍ يقـــال له ماطريون ، محفوظ من الشياطين . وعن غيره : ليس شيءٌ أقربُ الى الله من إسرافيل ، بينهُ وبينَ ربّـه سبعة حُجُب : حجابُ العزة ، وحجابُ الجبروتِ ، وحجابٌ من نار وحجابٌ من غمامٍ ، وحجابٌ من ماء ، وحجاب من دخانٍ ، وحجابٌ من ياقوتةٍ . وبين كلِّ حجابٍ مَسيرةَ خمسمائة عام . واسرافيل ؛ رأسه تحت العرشِ ورجلاه في تخوم الثرى .

۶۰۸ ـ وأز اين مگو صد ورق به‌روايات ِ مختلف در كتب سَلف نوشته‌اند . أمّا بدانكه : « وتلك الأمثالَ نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون » . عالم آن است كه راهِ خداي ِ تعالى برفت تا حقايق ِ اين همه بدانست . آنجا كه آسمان بود ، ياقوتِ أرضىِو دخانِ أرضىِو ماءِأرضىِو غبارِ أرضىِو نارِأرضى نبود ، چه أگر بود آسمان خود نبود ، أرض بود . أمّا اين گفتنى نبود ، دانستنى بود . وجز قدرى قليل با أهل نتوان گفت ، أما همه نه . و كودكِ جنين را صلاح آن بود كه در شكم بود تا نه ماه . چون به‌وقت بيرون آيد نيك بود ، يا نه ، نارسيده بود . اين حقايق هم در اين كسوتها مى‌دان ! واين دُرَر هم در اين أصداف مى‌دان .

۶۰۹ ــ وچنانكه أز اين دُرَرو أصداف ، نه دُرَرو أصدافِ أرضى فهم مى‌كنى ، هم چنين مى‌دان كه ياقوتِ أحمرو أخضر چـــيزى ديگراست ، وبنزديك علما روشن است . وچون خدا به خلق نماند ، قلمش چوب نبودو نه لوحش ، فانَّ متاع البيت يشبه ربَّ البيت . مصرع : أز خانه به‌كدخداى ماند همه چيز . أگر تو مملكتِ أو باشى اين همه بدانى وبيش از اين هم بدانى . أگر پيش از مرگ أز أصداف بدرآيى همه ببينى، وأگر نه به‌وقتِ خويش پس

10 العنكبوت 29 : 43 ك .

از مرگ بدانی « فکشفنا عنك غطاءَك فبصرُكَ اليومَ حديد » . علیِ بوطالب صفتی باید تا گوید : لو كشف الغطاء ما ازددتُ يقيناً . در خدمتِ کفشِ مردان کشف أفتد ، نه بر درگاهِ سلطان . والحمـــد لله على تواتُرِ تجلياته ، 8 وصلواته على أشرف موجوداته .



1 ق 50 : 22 ك .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۱۰ برادرِ أعز را بقا بادو سعادت . دیروز حروفکی در نامه نوشتم که
3 پاره غموضی دارد . إمروز انشاء الله که روشن کنم . کلمه آن است که گفته‌ام
که أگر حرکت را وجود نیست ، پس سکون را هم وجود نیست . وآن هم
محتاج است به‌شرحی .

6 ۶۱۱ – أی عزیز ! أعزكِ الله بسلوك طریقه ! جمهورِ خلق متفقند که
حرکت‌و سکون هست . أمّا آنکه قدمای حکما در کتب خود آورده‌أند
که لا وجود للحرکة . وچون کسی بحث شافی نکند در علم ، پندارد که‌این
9 سخن نیك نیست واین را تحقیقی هست . وآنکه حکما گویند که السکون
معنی عدمی در این هم مساهلتی هست ومحصلانِ محقق که علم لذاته مطلوبِ
ایشان بود ، در این نکته که من بخواهم نبشت در این مکتوب ، أگر نظری
12 شافی‌و تأملی به‌إنصاف بکنند ، بدانند که أگر حرکت را وجود نیست پس
سکون را هم وجود نیست .

۶۱۲ – ودر عالم کم کسی یابی که علم لذاته مطلوبِ أو بود. ونیز کم کسی
15 یابی که أز تقلیدو تعصّبِ مذهبی نادانسته دور بود . وأگر گویم که هیچ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هماننـد کردن نامه ها) رمنها بسم . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ع ه بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 6 دیروز . . . طریقه N بدانکه M / 7 انکه قدمای M ـ N / 9 آنکه M انگاه N / که M ـ N / 10 در M ودر N / 11 بود N بود چون M / اگر N ـ M / 12 بانصاف N صافی بانصاف M / 14 کم کسی M کم N / 15 که هیچ M هیچ N .

* * * نامهٔ صدوسوم . M 85 . N 54 * * *

کسی را نیابی الا من شاء الله که از آلایشِ تقلیـد به‌کلی پاك بود ، مگر که راست گفته باشم . أی دوست ! این تقلید مزاجِ دلِ آدمی‌را چنان تبـاه کند که أوَّلیّات را إدراك نمی‌کند ، واین سخت عجب کاری است . وهان‌و هان ! تا تورا این طرفه نباشد که بیشتر عالمیان را این صفت هست . 3

۶۱۳ – عموم جهودان‌و مسلمانان‌و ترسایان در تفضیل متبوعِ خود چنان شده‌أند که أگر إیشان‌را مثلاً گردن بزنند در خاطرِ إیشان گذر نکند 6 که ممکن است که حق به‌دست خصمِ إیشان باشد . وقومی بسیار در تفضیلِ بوبکر بر علیِ بوطالب – رض – یا در تفضیل علی بر بوبکر ، چندان باشند که أگر آسمان‌و زمین بر إیشان بگردانید در معتقد خود إیشان‌را هیچ تشکیکی 9 نبود . واین از أوَّلیّات است أگر مزاجِ دل فاسد نبودی .

۶۱۴ – أی دوست أگر فرض کنیم که عاقلی بود که هرگز جهودان‌و ترسایان‌و مسلمانان را ندیده بود ، ونام موسی‌و عیسی‌و محمـــد – صلعم – 12 نشنیده بود ، چون أز أو پرسیم که جهودی بهتراست یا ترسایی یا مسلمانی ؟ لا بداست که گوید : جهودی چه بود ؟ وترسایی‌و مسلمانی چه بود ؟ زیرا که مقتضای فطرَتِ سَلیم‌و مِزاجِ درست اینست . وأگر پرسیم که موسی 15 بهتراست ، یا عیسی یا محمد ؟ لا بداست که گوید که این موسی چه گونـه کس بوده‌است ، واین عیسی ومحمد چگونه بوده أند ؟ أگر جوابش دهیم‌و گوییم که موسی آدمی بوده است که عصا را ثعبـان کردی ، وعیسی کسی 18 بوده است که مرده را زنده کردی ، ومحمـد کسی بوده است که ماه آسمان را اشارت کردی بدونیمه شدی ، لا بداست که این مرد گوید :

1 الا من شاء الله N – M / مگر که M مگر N / 3 عجب M حجت N / 4 وهان . . . نباشد N تا این تو را طرفه نباید M / 7 باشد N است M / 8 بو طالب رضی N – M / چندان N چنان M / 9 بگردانید N گرد آید M / خود N خویش M / تشکیکی N شکی M / 10 واین از M این N / دل N – M / 12 بود N باشند M / 13 او N ری M / 17 کس N کسی M / 18 که موسی N این موسی M / 19 کردی . . . کردی N کرد . . . کرد M / مرده را N مرده M / اشارت N اشارتی M .

از این که شما می‌گویید ، مرا معلوم نشد که موسی بهتراست یا عیسی یا محمد .
زیراکه مقتضای عقلِ سلیم این بود . وأگر گوییم که موسی‌و عیسی‌و محمد سه
3 آدمی بودند که خلق را وا خدا دعوت کردندی ، هم حکمی نکنند از اینجا
بر تفضیل یکی بر دیگری . وأگر گوییم موسی پیش أز هردو بود ، ومحمد
پس از هردو ، از اینجا هم حکمی نکنند البته .

6 ٦١٥ – پس این تفضیل که جهودان می‌کنند مر موسی را وترسایان مر
عیسی را ومسلمانان مر محمد را – صلعم – از کجا آمد ؟ أگر شنودن از
مادرو پدرو قومی مخصوص که فلانی بهتراست که دیگران، دلیل درست
9 بود، پس هرسه فرقت شنیده‌اند . وأگر دلالت نمی‌کند، این فرق را إصراری
بدین عظیمی بر تعصبِ مذهبی دون مذهبی چیست ؟ أی دوست ! می‌بینی
که تعصب وتقلید مزاجِ دلِ آدمی را چه گونه تباه می‌کند تا به‌حدی که
12 إدراكِ أولیاتِ عقلی بروی متعذر می‌شود . وهمانا برادرم را در خاطر آید
که راهِ این تفضیل بدانستن چیست .

٦١٦ – أی دوست ! این دانستن را دو راه است . یکی در عالمِ عقل
15 ویکی در عالمِ معرفت که شما آن عالم را ندیده‌ایت ونیز نامش نشنیده ، بلی
نامش شنوده باشیت ، ولیکن چون مفهومش ندانستیت پس شنودن و
ناشنودن متقارب بود در حقِ شما . وهمانا تورا یا دیگری را فرا خاطر آید
18 که این کدام عالم است که ما ندیده‌ایم ؟ واین به‌هذیان ماند نه به‌بیان .
واینجا صبری می‌باید که نه بازیچهٔ کودکان است . فعلیك بالمودة .

1 شدی N کرد M / از M ـ N / 2 عقل M علم N / واگر M اگر N / 5 هردو N هردو بود M / 6 ـ 7 مر موسی . . . مر عیسی . . . مر محمد N موسی . . . می کنند عیسی . . . می کنند محمد M / 8 فلانی N فلان M / که دیگران M از دیگر N / درست N درست M / 9 فرقت M فرق N / این . . . اصراری N پس اصرار این فرق M / 12 را N را ایده الله برضاه M / 15 ـ 16 ندیده ایتو . . . نشنیده . . . باشیت . . . ندا نستیت N ندیده ایدو نه . . . شنیده . . . اید . . . ندا نید M / 16 شنودن وتا N شنودنش بنا M / 17 فرا N در M / 19 می N ـ M / بالمودة N بالتوده M .

۶۱۷ – أی دوست ! أگر ما گوییم که ما را چیزکی هست در درون که فرق کند میان شعرِ موزون و نا موزون، و این إدراك در عالمِ ما بود، نه در عالمِ کسی که ذوقِ شعر ندارد، این سخن راست بود . چه ما را چیزکی هست که أگر قصیدهٔ صد بیت بشنویم، و در هفتـادو پنجم بیت ضرباً للمثل کلمه‌ای بود زیادت أز آنچه می‌باید و نقصان أز آنچه در می‌باید، حالی آن صفت که در درون داریم إدراك کنـد که این زیادت است یا نقصان . اگر چه کسی حاضر بود که ذوق شعر ندارد أز این تعجب کند و گوید : چرا چیزی که من إدراك نکردم تو کردی ؟ مرا از تعجب وی شکی نباشد در إدراكِ خود . و أگر إنکار کند هم متشکك نگردم .

۶۱۸ – أکنون چو در کاری بدین حقری نوعی از إدراك می‌توانـد بود که عامی‌ای را بود و عالِمی متبحّر را نبود، چه عجب أگر در کاری بدین بزرگی هم نوعی أز إدراك بود که قومی بدان مخصوص باشند و دیگران از آن بی خبر باشند تا یکی إدراك کند که موسی بهتراست یا عیسی یا محمـد، و دیگری که در عالمِ عقل بود، أز این، تعجبِ مفرط کند یا خود إنکار کند، و گوید : این کی تواند بود ؟ و أگر منکری إنکار کند، مدرك در إدراكِ خود هرگز به‌شك نیفتد . هیهات ! هیهات .

۶۱۹ – وهمانا برادرم گوید : این طریق را کسب توان کرد یانـه ؟ أی دوست ! این را علی القطع نتوانم گفت که به‌کلی مکتسب است . و نیز نتوانم گفت که به‌کلی از کسب خارج است . و مگر به‌مثالی بهترك فهم توانی کرد، چه عوام را به‌إدراكِ حقایق هیچ راهی نیست به از تمثیل .

۶۲۰ – أی دوست أگر کسی تازی نداند و تورا گوید که ممکن هست

1 چیز کی M چیزی N / 2 در عالم ما بود نه N ـ M / 3 ـ 7 این . . . ندارد N ـ M / 8 نکردم تو N نمی کنم تو ادراك M / وی N او M / نباشد N نبود M / 9 هم M ـ N / 13 یا محمد M ـ N / 14 که M ـ N / تعجب N تعجبی M / 16 لیفتد N نتواند بود M / 16 هیهات N ـ M / 17 یا نه N ـ M / 21 رتورا M ترا N / گوید N پرسد M .

که من شعر تازی توانم گفت ، تو علی القطـــع نتوانی دانست زیرا که تازی
آموختن أورا به کسب حاصل شود . ولیکن ذوقِ شعر أگر ندارد أورا
3 مکتسب نشود . وشعرِ تازی گفتن در حقِ این شخص موقوف است بر
آنکه تازی بیاموزد، وبرآنکه ذوقِ شعرش بود. چون تازی بیاموخت نیك،
وذوقِ شعرش هست، أگر خواهد که شعرِ تازی گوید تواند . أمّا تا مُمارسَت
6 بسیار نکند برآن کار ، شعر نیکو نگوید . وچون شعرِ تازی گفتن به دو
چیز موقوف بود ، یکی مکتسب چون تازی آموختن ، ویــکی نامکتسب
چون ذوقِ شعر ، لا جرم علی القطع این طالب را نتوانی گفت که شعرِ
9 تازی گفتن از تو ممکن ببود یانه .

٦٢١ — اینجا نیزهم نتوانم گفتن که در گوهرِ تو إدراكِ تفضیل عیسی بر
موسی یا موسی بر عیسی ممکن هست یانه ، زیرا که این إدراك موقوف است
12 بردو چیز ، یکی مکتسب و آن به‌فرمانِ پیری پخته زند گانی کردن است،
ویکی نامکتسب . ونمی دانم که تورا آن نقط هست یانــه . وأگر در حقِ
تو معلوم شود که هست یانه ، در حقِ دیگران چون معلوم بود ؟ جواب
15 جز بر این منهاج أز صواب دور بود . این یك طریق است إدراكِ تفضیل را
که در عالمِ عقل این إدراك صورت نبندد .

٦٢٢ — طریق دوم در إدراكِ تفضیل، آن است که بداند که کدام أوصاف
18 است که مردرا به‌خدا رساند ، وکدام أوصاف است که مرد را أز خدا
دور کند . وآنگاه أوصافِ مقرب ومُبَعِّد را که در موسی بُوَد به‌تمامی
معلوم کند ، وأوصاف مقرب ومبعِّد که در عیسی بود به‌تمامی معلوم کند .

---

1 تو M وتو N / 2 اورا N ـ M / حاصل شود M معلوم بود N / 3 شخص M سائل N / 8 نتوانی گفت N نتوانستم گفتن M / 9 تازی M ـ N / ببود N گردد M / 12 به فرمان . . . زند گانی کردن N فرمان . . . بردن M / 13 نمی N نه M / که N ـ M / 14 بود N نبود M / 15 دور M دور تر N / 16 نبندد N نمی بندد M / 19 اوصاف M موصوف N / را N ـ M / 20 أوصاف . . . کند N ـ M .

وآنگاه ترازویی به‌دست گیرد که این أوصافِ محمودو مذموم را بر تواند ساختن. أگر این أوصاف به‌تمامی معلوم گردد، واین ترازو به‌دست آید، ومردی بُوَد که این وزن بداند، این کار أورا از طریق عقل مکشوف شود. وأگر 3 این مقدّمات دشوار است یا محال، پس این إدراك دشوار بُوَد، یا محال. من إدراكِ تفضیل را در عالمِ عقل جز أز این، هیچ‌راهی نمی دانم.

۶۲۳ — أمّا این که فعلِ عجایب کند چون شقِ قمر وإحیای موتی. 6 أوّلاً باید که علی القطع معلوم بود که این درست است وبوده است. چون این معلوم شد، باید که بدانیم که قدرتِ شقِ قمر تواند بود کسی را که عاجز بود أز إحیای أموات، یا لازم است که قدرت بر شقِ قمر جز کسی را 9 نباشد که قدرتش بر إحیای موتی هم باشد. وأگر بتوانیم دانستن که تصرّف در سماویّات جُز کسی را نتواند بود که تصرفش بود نیز در أرضیّات، این نکته معلوم گردد. وأگر معلوم شود که قدرت بر إحیای موتی می‌تواند 12 بود بی قدرت بر شقِ قمر، وهم چنین قدرتِ بر شقِ قمر می‌تواند بود بی قدرتِ بر إحیای موتی. أز إینجا خود معلوم نشود که در قدرت، کی بالاتراست. 15

۶۲٤ — الّا که معلوم گردد که ثمرهٔ این قدرت بیش أز ثمرهٔ آن قدرت است، چنانکه غزالی مثلاً إحیاء علوم الدین تواند کرد وجولاهی نداند. وجولاه تصنیف نداند کرد ولیکن جولاهی داند. وچون ثمرهٔ آن قدرت بیش از 18

---

1 آنگاه M بانگاه N / گیرد N کند M / بر تواند N بدانی برتوان M / 2 ساختن N سختن M / 3 بداند N نداند کردن M / 4 یا محال پس M پس N / یا محال من M تا بحال N / 5 هیچ N ـ M / 7 بود N کند M / 8 شد N شد که M / 9 یا M ـ N / قدرت M ـ N / 10 نباشد N نتواند بود M / باشد N بود M / واگر بتوانیم M لیکن نتوانیم N / 11 بود نیز در ارضیات N در ارضیات هم باشد M / 12 شود N گردد M / 13 قمرمی N می M / 14 اینجا N این M / خود N ـ M / 16 الا M ـ N / گردد N شود M / 17 الدین تواند N بداند M / 18 و 17 جولاهی N جولاهگی M / 18 کرد M ـ N / وچون M چون N .

ثمرهٔ این قدرت است، لا جرم آن قدرت بهتراست از این قدرت. وأگر معلوم
شود که قدرت بر إحیای موتی می‌تواند بود بی قدرتِ بر شقِ قمر، ولیکن
3 قدرتِ بر شقِ قمر جز کسی‌را نمی بُوَد که قدرتش بر إحیاءِ موتی هست،
از اینجا معلوم شود که قدرتِ در شقِ قمر بیش است که در إحیاءِ موتی.
لیکن این تفضیل در مُجرّدِ قدرت بود. أمّا چه دانم که در صفتِ علم کی
6 بالاتر بود، الا که معلوم گردد که تفضیل در قدرت جز کسی را نتوانـــد
بود که در همهٔ علوم مُفضّل بود. واینجــا سخن دراز بکشد ولیکن بر
قاعدهٔ کلی تنبیه افتاد. أگر تأمّلی توانی کرد.

9 ۶۲۵ — واز مقصود خود که به‌اوّلِ نامــه گفتم دور افتادم که أگر
حرکت را وجود نیست لازم است که سکون راهم وجود نیست. وتا معنیِ
حرکت وسکون ندانی، چه دانی که این راست است یا دروغ. أی دوست!
12 بدانکه جسم را در یك آن یعنی در یك حال‌و در یك لحظه، جز یك
کون نتواند بود، ویك کون جز در یك مکان نتواند بود. هذا مضی. دیگر
بدان که جسم را در دو آن دو کون بباید به‌ضرورت. ودو کون إمّا در یك
15 مکان بودو إمّا در دو مکان. أکنون أگر گوییم که حرکت عبارت است از
مجموعِ دو کون در دو مکان وسکون عبارت است از مجموعِ دو کون در یك
مکان. پس در یك آن، جسم هرگز نه متحرك بود نه ساکن، وهرگز نه
18 آن حرکت را وجود بود ونه سکون را، أعنی در یك آن حرکت‌و سکون
نبود، وأگر گوییم که سکون عبارت است از یك کون در یك مکان، پس
هرگز جسم از سکون خالی نباشد. أمّا سکونش همیشه بود لیکن حرکتش
21 جز در وهم نبـــود، به‌إضافت وا مجموعِ دو کون در دو مکان. واینجا أگر

1 از N که M / 3 نمی N نمی تواند M / 4 در شق N شق M / که در N از M / 5 لیکن N ولیکن M / اما چه دانم که N چه دانم M / 6 بود N است M / 8 توانی M کنی توانی N / 9 خود M ـ N / به N در M / 11 دروغ N نه M / 12 یعنی N اعنی M / 15 اگر گوییم که M گوییم N / 18 آن حرکت M حرکت N / 19 و اگر M اگر N / 19 دریك مکان M ـ N / 20 لیکن N و M.

انصاف بدهند ، کسانی که دانند بدانند که جز چنین نیست ، أمّا أگر
مقلدان شناعت کنند وگویند از اینجا لازم است که جسم نه متحرك بود نه
ساکن ، یا لازم است که در یك حال هم متحرك بودو هم ساکن ، مرا چـه 3
تا وان است ؟ أگر چیزی لازم است نه مرا جرمی بود . وپندارم که تو برادر
در فهم این مضطرب خاطر شوی چه أگر نیز ذکایی داری که بدان فهم کنی ،
بمارستی نکرده‌ای . وفهم از ذکای نیك خیزد ، أمّا حفظِ مفردات ، تا ترکیب 6
تمام شود ، جز أز مُمارست نخیزد . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی
الله علی محمد وآله أجمعین .



1 بدانند که N ـ M / 4 است نه . . . بود N بود مرا چه جرم M / برادر N برادر ایدك الله بالطاعة M / 7 ـ 8 والسلام . . . اجمعین M ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۲۶ – حق تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمانِ سعادت بدارد، في دينه ودنیـــاه. بدان ای عزیز! که سعادت عبارت است از هر خیرو لذّتیو راحتی. وسعادت دو گونه است وبس. یکی سعادتِ مطلق بود. وهو الوصول إلى جوار الله والتمتّعُ بالنظرِ إلى وجهـــه الكريم أبد الآباد من غير مانع ولا مُكدّرٍ. وإشارَتِ نبوی بدین معنی چنین آمده است: لا عَيشُ إلّا عَيشُ الآخرةِ.

۶۲۷ – دوم: سعادت مقیّد بود. وهي كلُّ لذّةٍ وراحةٍ يُمكِن الوصولَ إليهِ قبلَ الموتِ بدین سبب گفتم سعادت مُقیّد که این مقید بود بشرطی تا سعادتِ بود. که لذّتِ حالی چون مثمر رنجی ودردی بود در مآل، آنرا لذّتِ مطلق نخوانند. بل که لذّات دنیوی، أعني ما يُوصلُ إليها قبلَ الموتِ منقسم دان: بعضی بدان سعادت مطلق رساند، واین را خیر توان

---

1 بسم ... الرحيم P I ومنها بسم ... الرحيم L بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ۱۳ رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2-3 حق ... دنياه N M - P L I / 3 عزیز N M دوست P L I / هر P I - N M L / خیر L چیزی N M چیز P I / 4 است P L I / بود N M / وبس M بس N - P L I / هو P L I هي N M / 5 التمتع N M تمتع P I / 6 معنی P M L I فقط N / آمده است P I آمده M L است N / لا P M L I اللهم لا N / 8 دوم P M L I - N / بود L که آن مقید بود P I - N M / 9 گفتم P N I گفته L گفتیم M / این N M آن P L I / بود P M L I است M / 10 که P L I چه N که چه M / مثمر N M براثر P L I / 11 که P M L I - N / 12 منقسم P M L I وآنرا منقسم M / دان P M L I است N.

* * * نامهٔ صدر چهارم. P 46 . N 13 . M 88 . L 49 . I 34 * * *

گفت . لأنَّ كلُّ ما يُفضي إلى السعادةِ المُطلقةِ فهُو أيضاً خيرٌ وسعادة . وبعضی أز آن سعادت دور کند . عقلای دنیا آنرا خیر خوانند . وتزدیك عقلای دین این شرّ بود . کودك أز نقصانِ خردِ خود، قصدو 3
حجامّت شر داندو پدرش از کالِ عقلِ خود آنرا خیر داند .

۶۲۸ – أکنون هر که را نظر بهما بعد موت بُود چون برسد بداند که معاصی أگر چه حالی در آن لذّت است، همه شر بود . وطاعت أگر چه 6
حالی در آن رنجکی بود خیراست . مبتدی را می گویم نه منتهی را، زیرا که أز علم خواندن هیچ رنج نیست إلا در راهِ طلب کتاب . وأگر نه، لذیذ تر از علم خواندن، در دنیا هیچ لذّتی نیست . فعلِ طاعات همه خیر است . 9

۶۲۹ – أکنون هر نعمتی که خدای تعالی بهتوداده است، أگر بدان سعادت مطلق کسب کنی مبارك، آن نعمت را شکر گذارده باشی . شُكرُ النعمةِ، بدان : إستعمالها في رضا المُنعم . وهر نعمت که خدای تعالی بیافرید أز بهرآن 12
آفرید، تا بدان بدو رسی تو، چون تو بدان نعمت أز أو بر گردی، آن نعمت را کافری، زیرا که چون مثلاً غلامی أز خدمتِ سلطان دور ماند، وسلطان أورا مرکبیو بلغهای فرستد، تا بدو پیوندد، سعادتِ غلام را، 15

---

1 گفت P M L I خوانند N / 2 وبعضی . . . سعادت P I - N M L / 3 کودك P N L I که کودك M / خرد خود M خرد P L I خود N / 4 عقل P L I - N M / داند P L I خواند N M / 5 به N M فی P L I / بود . . . بداند P I بود چون برسد بدانکه L رسد داند M است داند N / 6 معاصی N M عاصی L بماصی P I / حالی P L I - N M / همه P N M I در L / بود P N L I است M / 7 حالی P M L I - N / بود خیراست P L I هست خیر است M باشد N / 8 رنج P L I رنجی N M / کتاب N وکتاب P L I - M / وأگر P N L I یا M / 9 فعل . . . است P L I - N M / طاعات همه M آن طاعت N / 10 هر نعمتی P L I - N M / 11 را . . . باشی P L I را شکر گزاری M شکر بگزاردی N / 12 بدان P L I - N M / که P N M I کنم L / بیا فرید P M L I - N / 13 بدان بدو N M درو P L I / تو چون N وتو M و P L I / 14 مثلا M - P N L I / خدمت P L I - N M / 15 وسلطان P M L I سلطان N / فرستد P M L I فرستد بدو N .

نه غرضِ سلطان را ، واین غلام بەدشمنی أزآنِ او پیوندد ، لا بد در نعمتِ سلطان کافر بود .

3 ٦٣٠ — أکنون هرچه در وجود است از بهرِ آن است که تو بـدو رسی بەواسطهٔ آن واین قالب که تورا داده‌است نعمتی سخت بزرگوار است ، که بەزبان هرچه ندانی باز پرسی در راهِ خدای تعالی که « فاسألوا أهلَ الذِّکر إن کُنتم

6 لا تعلمـــونَ » پس بگوش بشنوی ، وأگر این دو نعمتِ عظیم نبودی ، پُرسیدن وشنیدن مُتعذَّر بودی . آنگاه چون بدانستی ، بەزبان بازگویـی ودیگران را در آموزی « وذکِّر فانَّ الذکری تَنفعُ المؤمنینَ » ، « بلِّغ مـا

9 أنزِلَ إلیكَ » یا ابنَ آدمَ عَلِّم مَجّاناً . کما عُلِّمتَ مجّاناً . این دو نعمت در زبان است .

٦٣١ — وأگر مسئول عنه از تو مثلا دور بود ، آنجا سؤال بەزبان هیچ

12 سود ندارد . القلم إحدی اللسانین ، تورا دست داده‌است که بنویسی . چون جواب بنویسند ، تورا چشم داده‌است که بر خوانی . ودر حضورِ مسئول عنه زبان تو ضرورت بود در سؤالِ توو گوشِ تو ضرورت بود در شنیدن جوابِ

15 أو . ودر غیبت دَستو زبانو چشمو گوش ضرورت بود .

٦٣٢ — این را إستعمالُ السمع والبصرِ والیــدِ واللسانِ فی رِضا الله

1 دشمنی از آن او N دشمن او M دشمن سلطان P L I / 1 ـ 2 در . . . بود P L I کافر نعمت سلطان بود M کافر نعمت گردد N / 3 است که N است تا M تا P L I / 4 قالب P N M I تاب L / داده . . . بزرگوار M داد نعمتی سخت بزرگ L نعمت سخت بزرگوار N داد هر نعمتی بزرگ P I / که N M ـ P L I / 5 النحل 16 : 43 ك والانبیاء 21 : 7 ك / که P N M I ـ L / 6 بشنوی N M I بشنودی P I / وأگر P L I اگر N M / 7 ـ 8 باز . . . آموزی P M L I بگو N / 8 الذاریات 51 : 55 ك / 8 ـ 9 المائدة 5 : 67 م / 10 است P L I باز M ـ N / 11 واگر P L I اگر N M / مثلا P L I ـ N M / به P L I ـ N M / 13 ودر P L I در N M / 14 در سؤال تو N M L سؤال P I / شنید N ـ P M L I / 15 أو M ـ P N L I / غیبت N M L غیبت است P I / ضرورت بود N ـ P M L I .

خوانند . أمّا چون به‌زبان همه آن گویی که تورا به‌کار نیاید ، و به‌سمع همه آن شنوی که تورا أز آن سعادت دور کند ، و دیده را همه در آن به‌کارداری که تورا از این نعمت دور کند ، و به‌دست همه آن نویسی که تورا زیان دارد کافر این نعم بوده باشی . أو با تو گفت « وما خَلَقتُ الجِنَّ والانسَ إلّا لِیَعبُدونِ ». چشم و گوش و زبان از برای آن آفریدم تا بدان راه من روی ؛ تو در سخط آنرا به‌کار داشتی « إنَّ السَّمعَ والبَصَرَ والفؤادَ کلُّ أولئکَ کانَ عَنهُ مَسئولاً » .

٦٣٣ — أو أز منعمی تورا خود خبر داد بدین أعضا که « أذکروا نعمة اللهِ عَلَیکُم » . ذکرِ نعمتِ أو چبود ؟ بدانستن بود که به‌هر عضوی أز أعضا ، چون به‌خدا توان رسیدن ، و چون از خدا توان بُریدن . چون بدانستی ذکرِ نِعمَت بُوَد ، چون در رضای أو بکار بُردی شکرِ نِعمَت بود . این حکمِ أعضایِ تُست ، وهرچه در وُجود است ، مِن ذروةِ العرشِ إلی تخُومِ الأرضینَ السفلی . همه این حُکم دارد .

٦٣٤ — مثـــلاً قلمَ نعمتی است و حبر و محبره دو نعمت است ، همچون دست . چون بدست آن نویسی که رضایِ أوست ، شکر قلم و حبر و محبره کرده باشی ، وأگر نه ، کافری این هر سه نعمت را . وچون محبره مثلاً در هوا بنه‌ایستد بلکه آنرا مکانی باید أرضی ، شکرِ آن مکان که نعمتی است از نعم او هم چنین در این جمله بود . وکفرانِ این نعمت هم چنین . لا بل

---

1 تورا PNLI از M از آن / 2 همه PMLI - N / N - PMLI / ودیده را NM دیده PLI / به NM - PLI / 3 این نعمت PLI دین NM / همه آن PNLI همان N / 4 کافر PLI نه کافر NM / نعم PLI نعمت M این نعمت N / 4 - 5 الذاریات 51 : 56 ک / 5 از NM - PLI / 6 - 7 الاسراء 17 : 36 ک / 8 او NM و PLI / داد NM دادند PLI / 8 - 9 ابراهیم 14 : 6 ک / 9 ذکرت نعمت PMLI - M / به PNLI بر M / 11 چون . . . بود PNLI - M / 12 است NM تست PLI / 17 کرده باشی PLI کردی NM / واگر PNLI یا M / این PLI - NM / 16 - 18 عبره . . . او NM - PLI / 17 مکانی M معانی N / 18 هم چنین . . . هم چنین N کردی وهم چنین بدانی که حبر نعمتی است از منعم برتو وآب در این جمله بود M مثلا بدانی که محبره نعمتی است شکر آن بکنی که نعمتی است از منعم برتو وآب هم چنین بود در کفران نعمت PLI .

حبر از مازوو آبو زاجو صمغ توان کرد. این چهار نعمت، است در این چهار
نعمت شاکرو کافر باشی در طرفین . لا بل تا آبو مازوو صمغ به‌تو رسد ،
بسیاری نعمت است که آنرا برنتوان شمرد ، أمّا :

لقد أسمَعتُ لَو نادیتُ حَیّاً ولکن لا حَیاةَ لِمَن أنادی

٦٣٥ – وعلی الجمله هر حرکتی وسکنتی که تو بکنی ، از وجود کُلّ
موجودات ما فی السماواتِ والأرضِ والملائکةِ الأرضیّةِ والسّماویّةِ وحَمَلةِ
العَرشِ ، مُستغنی نیستی ، در آن حرکت وسکنت . اگر به‌رضای اوست
همه نعمت را شکر کردی ، وهمهٔ وجود سبب آن بود که تورا یك قدم در راهِ
خدا فراتر برد . پس کلّ وجود پنداری که تورا خطوه ایست . پس همه مقرب
تو بودند به‌خدا این همان معنی است که مصطفا – صلعم – گفت : هر که
طاعتی کند أهلِ آسمان وزمین بر أو ترحّم کنند ، وچون حرکتی وسکنتی
در سخط خدا کردی ، کلّ وجود را کفران کردی ، وبه‌همهٔ موجودات
إستعانت کردی در مَقتِ أو. پس تورا أز خدا دور می دارند . إینجا بود
که گفت : إنَّ العاصیَ لیلعَنُهُ أهلُ السماواتِ والأرضِ .

---

1 بر N M – P L I / 2 نعمت N M که P L I / طرفین N M L طریق P I /
3 نعمت P M I نعم N / نتوان P N L I نتوانم M / 4 ولکن . . . انادی P N M I
– L / انادی P N M L I ج 1 ص 19 و 414 و ج 2 ص 100 تنادی (فرمنش) یموت 3 P /
5 هر P L I هیچ N M / بکنی N M L بنکنی P I / 5 – 6 وجود . . . ما N کل وجود
من M کل وجود موجود ما P L I / 7 نیستی P N L I نیست M / به P L I در N M /
8 همه نعمت P M L I هم نعم N / سبب P M L I بر N / یك قدم P L I خطوه M یك خطوه
N / در M از P N L I / 9 پس . . . ایست N – P M L I / 10 تو P N M I تر L /
همان معنی است P L I معنی بود N M / گفت P L I گوید N M / هر P N L I که هر M /
11 او P L I وی N M / وسکنتی P L I یاسکنتی N M / 12 سخط N M سخت
P L I / کردی و P M L I کرد N / 13 کردی P M L I خواست N / 13 – 14 تورا
. . . دارند P L I همه ترا مبعد بود ند M همهٔ وجود مبعد آمد ند از خدا N / 14 اینجا
. . . گفت N که M – P L I / لیلعنه P M L I لیماديه N .

٦٣٦ – أی عزیز تو أز إین آیت چه فهم کردی که « والملائکة یُسَبِّحونَ بحمدِ رَبِّهم ویَستغفرونَ لِمَن في الأرض » ؟ أو این کار بَس منظوم ومُرَتب آفریده‌است، أمّا تو بس کاهلی . دیگر چیزی نمی نویسَم ! أو همه را هَست ، أمّا ندانم که تو أورا هستی یا نه ؟ لعمري ! أو کس را نیست جز خودرا ، أمّا تورا باخدایی أو چه شمار ؟ تو از تنگیِ خود گو « ولله المَثلُ الاعلی » . آفتاب هیچ خانه را نتواند بود . آفتاب صدو شصت وأند بار چَندِ مشرق‌و مغرب است ، در خانهٔ پیرزنان کجا گنجد ؟ تورا وا همگیِ آفتاب چه کار ؟ نصیب تو أز آفتاب آن بود که خانهٔ تورا روشن کند . پس آفتاب همهٔ خانه‌ها راهست، مَن کانَ لله کانَ اللهُ له .

٦٣٧ – حدیثِ شبلی – ره – إینجا دَرخور است . یك روز مناجات کردو گفت : بار خدا! کرا بودی ؟ گفت : هیچ کس را ! گفت : کرااى ؟ گفت : هیچ کس‌را ! گفت : کرا خواهی بود ؟ گفت : هیچ کس را ! أورا وجدی عظیم پیدا آمد . وسه روز در آن بماند تا خبر به‌پیرش جنید – ره – بردند ، برخاست وبه‌نزدیك شبلی آمد وقوّال را حاضر کرد

1 تو PNMI ـ L / کردی PMLI کرد N / 1 ـ 2 الشوری 43 : 5 ك / 2 منظوم NML منظور PI / 3 آفریده است NM آفرید PLI / دیگر . . . نویسم PNMI ـ L / 4 که PNLI ـ M / 5 تنگی PMLI بندگی N / گوی PNMI گویی L / النحل 16 : 60 ك / 6 نتواند NM نتوان PLI / 6 صد NM سیصد PLI / 8 کار PMLI شمار N / را NM ـ PLI / 9 خانه‌ها NM خانه PLI / 10 ـ 11 مناجات کردو PLI در مناجات NM / 11 هیچ PNLI ـ M / 11 ـ 12 گفت کرایی گفت هیچ کس را NMLI ـ N / 12 هیچ PNLI ـ M / وجدی PLI غشی NM / 13 آمد PMLI شد N / بماند تا NM بود PLI / خبر PMLI آخر N / به PMLI پیش N / 14 به نزدیك NM نزدیك PLI / قوال را PMI قوال L قوالی N / کردو NM کردند PLI .

وبه‌فرمود تا بیتی چند بر گفت . شبلی باخود آمد . أی عزیز ! ندانم که قوّال چه گفت ، أمّا دانم که نهنگِ قهر از درونِ جنید سر به درونِ شبلی
3 در آورد ، ودر سرِ أو می‌گفت : یا شبلی :

گاهِ مستی نیست مستا نــه مگو
جانِ ما مخراش‌و مخروش ای پسر !

6 کم کن از بیــدادو أفزونی مجو
میرداد اینجا ست، خاموش أی پسر !

٦٣٨ — همان نقط است که روزی هم شبلی در پیش جنید شدو گفت :
9 ما تقول فیمن اللهُ کانَ فیهِ أزلاً وأبداً ؟ جنید گفت :

مستك شده‌ای مرا نمی دانی هی
یا رانت که بودندو کجا خوردی می ؟

12 یا شبلی ! بَینكَ وبَینَ خیارِ قومِكَ إثنا عشر ألفَ مقام، أوّلها مَحو ما بَدَأتَ بهِ :

نی در همه گلایه بَطی داری من بار نامهٔ تو زر بر دارم

15 والسلام والحمد لله ربّ العالمین . وصلواته علی محمد وآله وصحبه أجمعین .

#

1 بیتی چند P M L I بیتکی N / بر P N L I به M / 1 - 2 ای . . . قهر P M L I گفت دیدم نهنگی که N / 2 سر به . . . شبلی در N M به . . . شبلی سر بر P L I / 3 ودر N M L و P I / شبلی I شبلی شه L شبلی بیت P N M / 4 مستانه N M مستاثر P L I / 5 مخراش I P N M ـ L / 8 نقط N M I نطق P I / روزی P N M I روز L / شد P L I رفت N M / 9 کان فیه N M کافیه P L I / گفت I گفت بیت P N گفت نظم M گفت شه L / 14 - 15 نی در . . . العالمین P M L I والسلام علی من اهتدی N / 15 وصلواته . . . اجمعین M وصلی الله علیه وسلم علی محمد وآله وصحبه اجمعین P L I ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٣٩ – رَبِّ يسر ووفق لِكُلِّ خَيْر . هر چه در این مکتوب است
مقصودش بآخر بدانی ، وقت را همه سمع باش ! بدان ای برادر عزیز أطالَ 3
اللهُ بَقاكَ في طاعتِه که هر چیزرا ترازویی دیگراست ، وهر کاری را
معیاری ، وهر مقداری را مِکیالی . محك وآتش هَر دو تعریف می کنند در
خصوص صِفاتِ زر ، ولیکن آتش تعریف مقدار عیار کند ، ومحك هر گز 6
این تعریف نکند ونتواند کرد . ومحك عن قربٍ وعلى سهولٍ تعریفی کند که
آتش را آن نیست . وترازو تعریفِ مقدارو کمیتِ زر کند . وآتش‌و محك را
هرگز این تعریف نتواند بود ، چون کمیّت‌و مقدار بیش گردد ، ترازو تعریف 9
نکند ، طیار را خاصیتی دیگر است ، پس ممسوحات‌و مذروعات‌و مکیالات
هریکی را على حده ترازویی دیگراست . این خود ظاهراست .

٦٤٠ – جوان مردا ! أگر خواهی که لونی مُعَیَّن را در متلوّنی بدانی 12
که چه لونست ، جز ترازویِ حسِّ بصری تورا آن تعریف هرگز کی کند؟
شم‌و ذوق نه ترازویِ ألوان است . وچون شم‌و ذوق تعریفِ سُرخی‌و
زَردی‌و کبودی نکنند ، فرسطوو قپــــان‌و طیار چون تعریف کند ؟ 15
وأصوات را به‌ترازویِ سمــــع برتوان سَخْتن تا آن ترازو خصوصِ أوصافِ

---

1 بسم . . . الرحيم I ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 3 ـ 4 أطال . . . طاعته P L I ـ M / 4 چیز P M I چیزی L / 5 هردو تعریف‌می P L I تعریف هردو M / 6 آتش P M I آتش هردو L / 7 ـ 10 ونتواند . . . نکند M ـ P L I / 10 ممسوحات P M I ممسوحات L / 13 کی P L I که M / 15 فرسطو (= پرستو) P I فرسطو L فرسطون M / 16 وأصوات P L I أصوات M / سختن P L I سخت M

* * * نامهٔ صدر پنجم . P 65 . M 94 . L 59 . I 53 * * *

أصوات را تعریف کند وبگوید که فلان صوت خوش است وفلان نه ، وفلان بُلنداست‌و فلان نه ، وفلان موزونست‌و فلان نه . اگر کسی تعرُّف این أوصاف أز دیده کند که ترازوی ألوانست ، هرگز مقصودش حاصل نگردد . وهمچنـــین ذوق ترازویی است که طعم هَر مطعومی را تعریف کند که تلخ است یا شور یا شیرین . وهرگز سمع‌و بصراین صفاتِ مطعومات تعریف نکند . وهمچنین حاسهٔ شم تعریفِ رَوایح کند که هذا رائحة طيّبة وتلك رائحة كريهة . واین اوصاف را تعریف نتوان کرد أز ترازویَ ذوق‌و سمع‌و بصر .

٦٤١ — وترازوی دیگر هست که علوم را بدان سَنجند تا حَق أز باطل پیدا کند . تا أگر خواهی که بدانی که پنج عدد طاق بُوَد یا جفت ، آن ترازو با تو گوید بهزبانی که هرگز دروغ نگوید که مجموع پنج عدد طاق بود لا غیر . واین ترازو کسی را که بهده سالگی رسید أز آدمیان بُوَد . وترازویی دیگر هست که تا سال زیادت نگردد نتواند بود ، إلّا ما شاءَ الله . خاصیت آن ترازو تعریف علوم غوامض بود که عالم حادث است وأورا مُحدثی هست ، ومحدثِ همـهٔ حوادث قدیم است ، وآن قدیم حَیّ‌و عالِم‌و مریدو قادرو متکلم‌و سمیع‌و بصیراست . وترازویی دیگراست که خاصیتِ عجیب در این أوصاف أزلی پیدا کند . وعليها وعليها . « قد عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ » .

٦٤٢ — وترازویی که أعمـالِ آدمیان را بدان خواهند سنجیدن روزِ قیامَت تا مقادیر همهٔ حسنات‌و سیآت پیدا کند ، آن خود نوعی دیگراست .

---

1 را M ـ P L I / 1 ـ 2 فلان نه . . . فلان نه . . . فلان نه P M I فلانه . . . فلانه . . . فلانه L / 3 کند P L I کشد M / 5 ـ 6 هرگز . . . حاسه M ـ P L I / 6 هذا M هر L I اتفاق نماید میان P / 7 وتلك رائحة M ـ P L I / واین P M I این L / از M أگر P L I / 9 علوم را L علوم P N I / 14 حادث P M L ذوق I / 16 قادر P L I قادر است M / 17 عجیب P L I عظیم M / وعلیها P ـ M L I / 17 ـ 18 البقرة 2 : 60 م والاعراف 7 : 160 ك / 19 وترازو P L I ترازو M / سنجیدن P L I سخن M L .

« وَنضَعُ الموازينَ القِسطَ » وترازویی که صِفتِ عجیبیِ مَصنوعاتِ جهان کُندَ دیگر ، وترازویی که ملك و ملکوت درو به‌یك وزن بود دیگراست ، ترازویی که ملك در أو دیگر نمایدو ملکوت دیگر، آن خود چیزی دیگر است . وترازویی که محدثات را أز محدث غایتِ بُعدو نهایت دوری باتو نماید دیگراست . ترازویی که حوادث را با صانع غایتِ قرب‌و نهایت نزدیکی با تو نماید ، آن خود دیگراست . ترازویی که أوصافِ مرجوٌ أزل نماید دیگر است ، ترازویی که صفاتِ مخوف را عَرَض دَهــد دیگر . وها هنا قد خَرَجَ عنانُ القلَمِ عَن قبضةِ الاختیارِ ، أو کادَ یَخرُجُ . ونباید که أز مقصود باز مانم .

٦٤٣ – أی عزیز ! أوصافِ خضر را به‌ترازویِ موسی – ع – برنتوان سَخت ، وآنکه موسی – ع – در حضرت گوید که : « أخافُ أن یکذّبون ویضیقُ صَدري » هم به‌ترازویِ خضر برنتوان سخت . أگر شایستی که مُرید أفعالِ پیر را به‌ترازویِ علم‌و عقلِ خود برسنجد ، أورا به‌مریدی حاجَت نَبودی . أو خود پیری کردی . چوب را هَرگز کجا رَسد که بَرآتش حکم کند که مرا چنین مَسوز وچنین سوز ! أگر چوب را عـلمِ سوختن بودی أورا خود بآتش چه حاجت بودی . می‌نویسی که مگر در من رشدی ندیدی ونداننستی که أز جایِ دیگر طلب کردی ؟ أی عزیز ! چنان مَباش که أعرابی گفت : اللهُمَّ ارحَمني ومحمّداً ولا تَرحم معنا أحداً.

أی باغبان بیاو دَرِ باغ بازکن
چون مَن در آیم‌و بُتِ مَن ، دَر فراز کن

1 الانبیاء 21 : 47 ك / وترازویی P L I ترازویی M / 2 ـ 3 وملکوت . . . آن M در او نماید دیگر است وآن ملکوت P L I / 4 است M ـ P L I / 4 ـ 5 بعد . . . غایت M ـ P L I / 5 نهایت نزدیکی M بعد P L I / 7 مخوف P M I محنوق L / 10 أوصاف P L I أفعال M / را M ـ P L I / بر P I ـ M L / 11 ـ 12 الشعراء 26 : 12 ـ 13 ك / 11 ـ 12 وآنکه . . . سخت P ـ M L I / 12 بر P M I ـ L / 14 پیری N L پیروی P I / را P I ـ M L / 15 وچنین سوز L ـ P M I / 16 می نویسی M مینوی I میبوی L ـ P / که L ـ P M I / 17 دیگر P L I دیگر . دیگر ندیدی چیزی M / 18 أحداً P I احداً شعر L احداً بیت M .

عجبا أز قتوری آدمی « قل لو أنتم تملکون خزائن رحمة ربّی إذاً لأمسکتم خشیة الأنفاق » .

3 ٦٤٤ – أی عزیز ! اگر در تو رشدی ندیدمی نشانش نه آن بودی که أز جای دیگر چیزی طلب کردمی ، حاشاو کلا ! نشانش آن بودی که هرگز أز تو طلب نکردمی . مرا مقصود از این چیزی دیگر بود ، تورا با آن
6 چه حساب؟ تو کار خودرا باش ودر آن مرد باش! با کار دیگران تورا چه کار!

فاعمل کما تعلو فمالك بالذي لا تستطیع من الأمور بدان

بدان که اگر کار بر مراد تو بود سخت مشکل بود « ولو اتّبع
9 الحقّ أهواءهم لفسدت السّماوات والأرض » . گوش و بینی را کار خود باید کرد ، ایشان را با حکم دیده در مبصرات چه کار ؟ وبا حکم زبان در ذوق چه کار ؟ شغلك الله بما یعنیك ووفّقك بترك مالا یعنیك .
12 مارا همین دعا می گو ! والسلام . والحمد لله ربّ العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین .



1 ـ 2 الاسراء 17 : 100 ك / 3 در PLI ـ M / 3 ـ 4 بودی . . . بودی M بود PI بودی L / 6 با کار ML بار I با P / چه کار PI چه کار شمر ML / 7 لما تعلو M ج 1 : 362 و 463 ج 2 : 194 کما تعلو PLI / 8 بر M به PLI / 8 ـ 9 المؤمنون 23 : 71 ك / 10 چه کار PLI ـ M / 12 والسلام PLI ـ M / 12 ـ 13 رب . . . أجمعین M والصلاة علی رسول الله PLI .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٤٥ – أي دوستِ عزيزو أي آزاد مردِ کريم کجايي تواز مشعوديِ تقدير؟° : 3

در هر نفسي هزار دام است اي جان
نا مردان را عشق حرام است اي جان

هر روز عالمي ديگرو هر شب به کوهي ودر پايي ديگر . ع : ومن يسأل الصعلوكَ أينَ المذاهبُ ؟ 6

گويند مرا : أي زِ وطن بُگسسته ! چوني ؟ چونم ؟ دلشده‌و جان خسته
بر تايي رود مي‌زَنَم پيوَسته بِگسسته هَزار جان‌و بَرَهم بَسته 9

سه چهار ماه است تا به‌منازلِ سخت افتاده أم که هر گز نديده‌ام . وخوي نکرده أم به‌چنين زندگاني ، وپيوسته مي گويم :

12 اي چَرخ ! دِلَم زيرو زِبَر کردهٔ تست
وين خسته دِلَم هميشه آزردهٔ تست
لعبي دِگر أز پرده برون آوردي
15 بَس بُلعجبي‌ها که پسِ پَردهٔ تست

1 بسم . . . الرحيم P I ومنهــا بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 3 مشعوذي M مسعودي P L I / تقدير I تقدير شه L تقدير بيت P M / در هر نفسي P M L I بر هر قدمي (ص 256) / 6 در عالمي P L I به عالمي M / ومن I مصرع ومن P ع : ومن L شعرو من M / 8 گويند I بيت گويند P L نظم گويند M / 9 تايي M L تاي I تارهٔ P / 10 به منازل سخت P L I بمنازلي غريب M / که . . . نديده ام و P L I – M / 11 گويم I گويم بيت M L گويم رباعي P / 13 دلم هميشه M دلو جانم L I دلو جان من P / بلعجبيها P M L I بلعجبها (ج I ص 477) .

* * * نامهٔ صدو ششم . P 72 . M 104 . L 66 . I 60 * * *

٦٤٦ – ای جوان‌مرد ! با ما بزبان برادری گفته‌ای أمّا نسب دُرست می‌باید کرد ، یا نه « ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِم » بچه کار آید ؟ به‌چاشت‌و شام تورا نان‌و نان‌خورش چیست ؟ مرغِ مُسمّن‌و حلواو قلیه ، هیهات ! ع : با عشق درآی تا عجایب بینی ! مردان را نان‌خورش ، بلاو دردو محنَت است ، حوالتِ شام‌و چاشتِ ایشان با درگاهِ إبلیس است . به‌جلال‌و قدر لم یَزَل که نمی‌دانی که چه می‌شنوی ، تو این حدیث‌را که باشی ، واین عالم‌را چه باشی ؟

مَردی باید زهر دو سر فارغ‌و فَرد
کو دَرد به‌جای آب‌و نان داند خورد

٦٤٧ – أی عزیز من أعزَّكَ الله بِمعرِفَةِ هَذهِ الحقایق ، والوصول إلى هذهِ المقاماتِ السَّنيَّةِ ولا وُقِفَ بكَ فيها . با سرِ مهجوران گفتند ، آنکه در عالمِ شُما او را إبلیس خوانند : که گلیمِ سیاهِ لعنَت چرا أز دوش نیندازی ؟ گفت : لیس بِمُشْکم فادرِجوا .

مَی‌فروشَم ، گلیم می‌نَفروشم   گر بفروشم بِرهنه ماند دوشم

گفت : چندین هزار سال مُعتکفِ کویِ معشوق بُودَم ، چون قبولَم کردند ، نصیبِ مَن أز دوست دَرد آمد . وچون بَرمَنَش رَحمت آمد ، مَرا لعنت کرد . چه می شنوی ؟ در یغا !

این من یجزی عنه جزاؤه   وبه عندی غیر الا مرافق

٦٤٨ – گفت : فرق دانستن در یادگارِ دوست شِركْ بُوَد در راهِ ما .

---

1 برادری M L برداری I بردازی P / نسب P M I نسبت L / 2 می M – P L I / التوبهٔ 9 : 30 م / 3 تورا M – P L I / چیست P L I چیست ترا M / 4 ع : P M L – I / عجایب M عجب ها P عجایب ها L I / 7 باشی I باشی شعر L باشی نظم M باشی بیت P / 8 سر فارغ و M عالم فارغ و L I غم فارغ و P عالم شده (فرمنش) / 11 با سر P M I باش L / 13 نیندازی L بیندازی P M I / فادرجوا M L فارجوا I مارجوا P / 14 فروشم P M I نفروشم را / گر M L که P I / 16 دوست درد P L I اورد M / 17 لعنت P L I بلعنت M / 18 جزاؤه P L I جزاء M / غیر I غیری P L عز M .

یای إضافتِ «وانّ علیكَ لعنَتي» نصیب ما آمد أز دوست ، ما را نه لعنت
بیاد است و نه‌رحمت ، کارِ مـــا دیگر است و کارِ دیگران دیگر . چون
3 مَعشوق تورا أهلِ یادگارِ خود نهاد ، یادگارِ أو أگر گلیمِ سیاه بُوَدو
أگر مُمَزَّج و منسوج همـه یکي بود . هر که فرق داند أورا أز عاشقی هیچ
خَـبَر نیست . أز دستِ دوست چه عَسَل و چه حَنظَل ! آنکه فرق داند
6 عاشقِ عَسَل بود ، نه عاشقِ دوست . بیا به‌نظّاره کردن ، اگر راه یابی
باري به‌درگاهِ دوستان که تسبیحِ ایشان همه اینست ، اورامه :

من نه بآن آمیم ابیر تو که بجفاشم یا بدشنام شم

9 چون سُلطان قباو کلاهِ خاصّ به کسی بَخشد، تشریف این بس بود، باقی
در حسابِ عاشقان نیست .

۶۴۹ – جوان‌مردا ! نسبِ آدم پی کن تا این عجایب بینی :

12 در عشق حدیثِ آدم و حَوّا نیست
ای هر که نه عاشق است أو أز ما نیست

گویند مرا که این سُخن زیبانیست
15 خورشید نه مجرم أر کسی بینا نیست

أگر نمیدانی که یایِ «وانّ علیكَ لعنَتی» چیست ، چه عجب ! باش
تا به یای روحی در «ونفخت فیهِ من روحي» گذر کنی . آنکه یایِ «یس
18 والقرآنِ الحکیمِ» و یایِ «کهیعص» با تو بگویند که یایِ «لَعنَتي» با إبلیس
چه‌می کند . به‌جلال و قدرِ آن خدایی که به‌خود ایستاه است که یك لحظه

1 ص 38 : 78 ك / 7 دوستان P I دوشقان L عاشقان M / اورامه L بیت M P – I /
11 بیتی I بیتي بیت M بیتي شعر L بیتي رباعی P / 13 عاشق P M L I آدم (تمهیدات
ص ٦٤) / است M – P L I / 14 گویند مرا P M L I مارا گویند (تمهیدات . ص ٦٤) /
15 خورشید نه مجرم ار P M L I خورشید نا محرم است (تمهیدات . ص ٦٤) خود راچه
گناه اگر (فرمنش) / 16 ص 38 : 78 ك / 17 در M – P L I / ص 38 : 72 ك /
17 – 18 یس 36 : 1 ك / 18 با ابلیس M ابلیس P L I .

نیست که پایِ «لَعنتی» قوت أز إبلیس باز گیرد. أی‌دوستِ عزیز! تا إبلیس است هیچ کاری نکرده است تا پایِ «لَعنتی» با أو نگفته است.

3 ٦٥٠ – أی عزیز! «المر» ندانم هرگز گویی وشنوی یا نه؟ میم «الم» مشرب محمد است. ورای «الر» مَشربِ إبلیس است، وهرگز تا خدا بی واسطه أو را نگوید که چنین کن، أو هیچ کاری نکند. با او گفت، 6 چنانکه جبرئیل ومیکائیل می‌شنودند که «أسجدوا لآدم» ودر غیبتِ غیب با أو گفت: لا تسجد لغیري.

ألقاهُ في البَحرِ مشدوداً وقالَ لهُ إیّاكَ إیّاكَ أن تَبتلَّ بالماءِ

9 أو نیز چون گلیمِ سیاه لَعنتِ دوست به‌یارگاری در دوش گرفت وبیرون آمد، أز آنجا که تویی، ودَردَرون رفت، أز آنجا که مَنم، می گفت، چنانکه أو می‌شنیدو دوست:

12 یارم نخوهم مرا به‌یاد اندرزد خیزم بروَم پا به‌قرار أندر زَد
خُرسَندی را به‌إختیار اندرزَد أنگشتِ به‌چشمِ روزگار اندرزَد

٦٥١ – أی عزیز! أگر تو گویی: این همه دَر قرآن کجاست؟ من 15 گویم: در طیّ عزّ حروفِ «حم‌عسق. طسم. المص» چه گویی؟ این حروفِ هیچ معنی دارد یا نه؟ چرا بر صحرا ننهادند؟ وأگر گویی چرا تو بر صحرا می‌نهی؟ بدانکه هم در پرده است، این حَدیث بِه‌صحرا نیاید 18 خود، لا بل جز بر صحرا نیست. أمّا کوران را به‌صحرا راه نیست، نشنیده‌ای که چه گفتند:

---

3 المر M الم P L I / هرگز گویی وشنوی M گویی رشنوی هرگز P L I / 4 الر M P L I / تا خدا M خدا P L I / 6 البقرة 2 : 34 م / 7 لتیری P M I لغیری شعر L / 8 مشدوداً P M L I مکتوفاً ص 308 / بلماء P L I باللا M / 11 دوست I دوست که بیت M دوست رباعی P دوست شه L / 12 مرا (تصحیح فرمنش) را P M L I به‌یاد P L I ببیار M / 16 چرا بر M بر P L I / 18 بر M به P L I / 19 گفتند I گفتند بیت P M گفتند شه L .

آشنایی قصدِ مَن کردو نَدیدو باز گشت
آشنا هرگز ندیدم أی عجب مَن جز بهدشت

٦٥٢ – ای عزیز! بهخدایی خدا که معنی «کهیعص» أز حصر بیرون است، ودر روشنی از «تبّت یَدا أبي لَهَب» کم نیست. تو کجایی؟ در دنیا مُشرفِ سلطان محمودی، دردین اگر سگِ دارِ سگ داران دوستانِ أو باشی، إینت عظیم دولتی. وأنیّ لَكَ هذا. نهاد تو گویی در حُکمِ کیست؟ وکدام شیطان است که سریرِ مُلكِ خود نهاده است در نهادِ تو، ودر آنجا تصرّف میکند بیمنازعی، وکارِ مُلك با أو چنان منتظم ومستقرّ که تو گویی: ورای این هرگز خود إنتظام وإستقرار نبود. أگر وقتی دراین معنی راهی بری، باشد که «الرَّحمنُ عَلی العرشِ استوی» با تو غمزهای زَنَد وتو در معنی این آیت بویی بَری، عرش سَریرِ أو دان. أگر ابن عباس گفته است که استوی أي استقرّ این تفسیر مُتلقی است بهقبول. از این جا إستقرار جسم فی مکانه، مفهوم نیست، چنانکه گویند: إستقرّ الأمرُ علی فلانٍ. أگر کسی أز اینجا استقرار جسمانی فهم کند تاوان بَروی است.

وَکَم مِن عائبٍ قولاً صحیحاً وآفَتُهُ مِنَ الفَهمِ السَّقیم

٦٥٣ – أز سخنِ خود بیفتادم، هیچ دانی که حصارِ نهادِ خود چون باید داد تا آن شیطان که در آن پادشاهی می راند تسلیم کند؟ أز مَن پرس که علی الخبیرِ سَقَطتَ.

شمشیر زدَن پیش مَلكُ پیشهٔ ماست وامروز نه روزِ کاهلی کردنِ ماست

---

3 مریم 19 : 1 م / 4 ابي لهب 111 : 1 ك / 5 دردین اگر سگ دار M اگر دردین PLI / 6 – 7 نهاد . . . خود M – PLI / 8 با M – PLI / 10 طه 20 : 5 ك / 12 است که PLI که M / أی PMI – L / 13 جا M جاه PI حال L / گویند M گوید PLI / 15 است I است بیت P است شعر ML / 16 عائب (ج 1 ص 155) وشکوی الغریب ص ۳۷ غائب PMLI / 18 در آن PLI درو M / 19 الخبیر ML الخیر PI / سقطت I سقطت بیت PM سقط شه L / 20 کردن ML کردهٔ PI .

خدمتِ کفشِ مَردی کُن. وهذا أقربُ الطرُق. چون تُرا قَبول
کَرد، شیطان خود بر خیزد، وکفی به عجباً. ندیده‌ای که چون کس
3 به‌لشکرگاه در جایی نزول کند، چون أورا معلوم گردد که نزول‌گاهِ أو
به کسی أز خواصِ سُلطان تَعلُّق دارد، برخیزدو بِروَد. وکَفانا اللهُ شرَّ
کلِّ ذی شرٍّ والسَّلام. والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین.



1 الطرق M الطریق P L I / 2 به P L I بهذا M / 3 در L P I - M L / را P L I
- L / 5 والحمد . . . أجمعین M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٥٤ – حق تعالی آن سعادتی که خلقِ أوّلین و آخرین، در طلبِ آن عمرِ عزیزِ خویش خرج کردند، نثارِ روزگارِ برادرِ أعز کناد، وچشمِ بَدان از روزگارش دور داراد. وظنِّ منِ دوست و برادر، در حقِ أو محقّق کناد، بِمَنِّه وفَضلِه.

٦٥٥ – أی عزیز! «وإنَّ یوماً عِندَ رَبِّكَ كَألفِ سَنةٍ مِما تعدّون» أرجو که بهروزگار تورا معلوم گردد حقیقت این آیت. آن دو شب که بر تربتِ فتحه بودی أندك مَدار! وتوفیقی که أز راهِ کرمِ بی عِلّت و رحمتِ بی نهایت، آناء اللّیل وأطراف النّهار، إستقبال می کند یقین می‌دان که نه تو یی، وپیوسته می گو، چه در حقِ خود وچه در حقِ من: اللّهمّ انفَعنا بِنعمَتكَ وأتِمها عَلینا بِرحمَتِكَ. إین فراموش مکن:

مَنی إن تکن حقّاً تکُن أحسن المُنی

وإلّا فقد عشنا بها زَمناً رغداً

٦٥٦ – مقامی است در عشق که امید به از خورد، یعنی به أز یافت

---

1 بسم . . . الرحیم T P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ١٨ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 – 6 حق . . . عزیز T P M L I – N / 2 سعادتی P M L I سعادت را T / 3 أعز P L I عزیز T M / بدان P M L I بد T / 6 الحج 22 : 47 م / 7 گردد P L I شود T N M / آیت N حدیث M L I T P / 7 – 8 بر تربت فتحه P N بشریت I به تربت T M L / 9 می P L I – T N M / 10 وپیوسته T N که پیوسته P L I پیوسته M / خود N خویش T M – P L I / 11 مکن T P N M I مکن شعر L / 14 امید T P M L I او مید N / به از خورد یعنی L I – N – T P M / خورد T M L خود P I .

* * * نامهٔ صدو هفتم. T 1 a ، P 29 a ، N 18 ، M 105 ، L 32 a ، I 29 a * * *

باشد . فمذّبيني وشوقيني وا مطليني ولا تفي ! أز إين معدن آمده است .
وخلي محبّاً والتعذر من وحينا ، هم أز اين عالم است . إبليس در اين مَقام
3 نطقش همه اين است كه :

بی‌كار مَخوان مَرا كه آخر صَنمـــا
دَر دامَنِ تو دَست به‌كاری زده أم

6 ای برادر ! هان‌و هان ! تا در دِلـَت گذر نكند كه إبليس أز أودِل
برگرفته است كه اگر چه قدم بَر بساط قَـهر دارَد ، وروی دَر جلالِ
عِزّتِ أزل كه « فبعزّتك لأغوينّهم أجمعين » يكبارگی آورده است ،
9 از اين خالی نيست كه :

دل بر نكنم ، أميدَ كی می‌دارم تا بو كه عنايتی كنی دَر كارَم

مقتضی كال معرفتِ إبليس اين نقط است كه :

12 آسان آسان تورا بنگذارم مَن با زلف‌و رخِ تو كارهادارَم مَن

٦٥٧ — أمّا در كلّ وُجود كسی كه حديثِ إبليس بداند شنيد ، فضلاً عن
فهم أسرارهِ به‌غايت عزيز بُوَد . وأگر نه به هزار سال نـُقطی أز عَجايبِ
15 أسرارِ أو گفته نشود . آن يگانهٔ وجود ، آن مَرورَ مهجوران ، آن سرّ
قـَدَر ، آن خالِ بر جمالِ أزل ، آن غيورِ مملكت ، شيخ أبو القاسمِ گرگان
أورا خواجهٔ خواجگان خواندی . باش تا وقتی به جمال ازل بينا گردی پس

---

1 باشد TPMLI بود N / فمذبيني وشوقيني N فمذبيني الشوق PI فقدمي لشوقي L فبمعدتي شوقي TM / امطليني T امطلني PMI امطلتي L امطين N / لا تفي T لا تفي MI لا تفي PN لا تفي L / 2 عبا TNML - PI / والتعذر من وحينا TPMLI والتملل حينا N / هم TM - PNLI / 3 كه T كه بيت NM شه L - PI / 7 وروى TNML روى PI / جلال TPML جلالت N / 8 ص 38 : 82 ك / يكبارگى TM - PNLI / 9 از TNM واز PLI / 11 مقتضى . . . كه TNML - PI / نقط NML نقطه T / كه TN كه شه L كه بيت M .

تورا به‌تدریج پروردهٔ نازو کرشمهٔ آن جمال کند . پس أز وصال ِ مُتواصِل قـَربه گردی . پس تورا أندك اندك از عالم ِ إنه ُ لیُغان علی قلبي ، به‌عالم ِ حجاب راه دهند که الفطامُ عن المألوف شدیدٌ . پس به‌فراق رسی ، پس روی مهجوری ببینی ، پس بوبی توانی برد أز جلالت ِ دولت ِ إبلیس . 3

٦٥٨ — أز دوستان ِ مَن یك کس است که حدیث أو بعضی تواند شنید که یارد گفت‌و که تواند شنید ؟ وکجا فهم أفتد عوام را حدیث ِ کسی که خواص ِ خواص بوی ِ خاك ِ قـــدم ِ وی نشنیدند . آخر شنیده باشی که او معلـّم فریشتگان ُبود . چندین هزار سال زاویهٔ أو برساق ِ عَرش ُبود . 6
إین اندك کاری می پنداری ، همان إبلیس است که بدا َیتَش إین بود . أکنون حالش به‌جایی رسیده است که مصراع : با زیچهٔ کودکان ِ کوی ِ تو شد است . این مکتوب هزار بار برخوان‌و حفظ کن . شعر : 9

تغیـَّر حالي واللیــالي بحالهـــا وشبت وما شاب الزمان الغرانق 12

والسلام . والحمد لله ربّ العالمین .

1 تورا . . . بس TPMLI - N / 1 - 2 أز . . . پس TPNLI - M /
1 متواصل N واصلی TPLI / 2 اندك اندك N بتدریج TPMLI / 3 عن المألوف TPMLI - N / فراق PNMLI قرآت T / 4 بینی TM ببینی PNLI /
5 بعضی TPMLI - N / 6 که یا . . . شنید TPMLI - N / 7 خواص خواص TML خواص PI خاص الخاص N / وی PLI او TNM / 8 چند TPMI وچند NL / بر TPMLI برابر N / 10 حالش TNML حالتش PI / به جایی PLI بداُنجا N بدین TM / مصراع : TPMLI - N / 11 بر خوان NML بخوان TPI /
12 تغیر . . . الغرانق TPMLI - N / والسلام . . . العالمین TPNLI - M / این نامهٔ در نسخهٔ N 18 پیش از شعر تمام شده ودر M 105 پس از شعرو سلام پایان یافته است . أما در نسخه‌های TPLI تا پایان نامهٔ 34 چ . (که در ج 1 ص 283 - 289 چاپ شده است) پیش می رود . بنابرین نیمهٔ أول نامهٔ I 29 ، L 32 ، M 105 ، N 18 ، P 29 در اینجا : (نامهٔ 107) ونیمهٔ دوم آنها در بخش یکم (نامهٔ 34) چاپ شده است .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۵۹ – ای برادر عزیز فراق هم بباید که محک است تا هر کسی عیارِ
3 دوستی أز نهادِ خود باز گیرد . شعر :

ما كنتُ أعلمُ ما مَقدارُ وصلِكمُ   حتى هَجرتم وبَعضُ الهجرِ تأديبُ

اگر در فراق کمالِ اشتیاق مَرد را زیروزبر ندارَد ، نشانِ نقصانِ
6 عشق بود . وباشد که اشتیاق سایه نیفکند در فراق دو سبب را : یکی آنکه
امیدِ وصال همگی درون بستاند ، پس مقام انس بودو لذت أمید ، جای
اشتیاق نبود در نهادِ عاشق . ودیگر سبب آن بود که به‌کمالِ معرفت رسیده
9 بود در حقِ مَعشوق ، وتعززِ أو را به‌تمامی دانسته بود ، ودر وصال از أو
بس قوتی نبوَد که کمالِ تعزز واستغنای او حجابِ آن بود که عاشق را
تلذذی بود به وصالِ معشوق . پس چون در وصال لذت نیابد ، در فراق
12 اشتیاق نبوَد .

۶۶۰ – ای عزیز ! ابلیس داند که این چه بود ! گفتِ : « وكانَ مِن
الكافرين » ضرورت بود ، چه کند که نومید نبود از رحمت . جوان مردا !
15 روی کمالِ عزتِ أزل دیده وبه‌خودیِ خود بینا شده لا بد از رحمت نومید
بود حال این است که گفته است ، بیت :

آتش به دلم در زدیو نفت به‌جان   وآنگه گویی که رازِ ما دار نهان

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومنها L بسم . . . الرحیم وبه نستعین P – M / 3 باز P M وا L / شعر M L بیت P / 7 ولذت M بلذت P L / 13 چه . . . گفت M چیست که P L / 13 – 14 البقرة 2 : 34 م / 14 چه . . . نبود P L نومید M / 14 – 16 از رحمت . . . بود P L – M / 16 حال . . . است M – P L / بیت P L – M / 17 نفت P M L نفط ج 1 ص 221 و 348 .

* * * نامهٔ صدو هشتم P 37 b ، M 108 ، L 41 * * *

هرچه خواهد کند . « وتمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً » . أو به داند مگر صلاحش اینست . أولین‌و آخرین‌را اگر دیده أز کمال عزت
بر بسته نبودی ، ودیدهٔ ایشان به‌نوری مکحول بودی که رحمتِ خدارا بیند 3
همه هم‌کاسه بودندی در « وکان من الکافرین » . اما ایشان را به‌شراب طهور
مستِ وقت کنند ، ودیدهٔ عقل‌و تمیزشان بردوزند تا دیدهٔ ایشان از عزتِ
أزل دیدن بربسته بود . پس در وجود همه أورا بینند ، غیری را نتوانند 6
دیدن . پس نگویند که ماو أو . چون همه أو بود ، کار راست بود . آن
مسکین همه تمیز است .

٦٦١ — قومی أز سالکان از أهلِ عقل چون بدینجا رسیدندو به‌ذره‌ای أز 9
این نقطه بینا شدند ، گفتند : بنده به‌گناه کافر گرددو یستحق الخلودَ ،
ولا صغیرةَ فی الذنوبِ ، وکلها کبائر . اینهارا مقطعه عقل‌و تمیز بود . کار
الهی را به‌عقلِ خود برسنجند ، ندانستند که سعتِ رحمتِ أو خود عالمی 12
دیگر است . چون یك نقطه سالك را معلوم گردد ، از این مهلکهٔ عظیم
نجات یابد . وآن آن است که بداند که أولِ وجود از کجا خاست . اگر به‌میزانِ
عقلِ خود برسنجد کس را استحقاقِ وجود نبیند ، پس بداند که کارها نه 15
بر قدرِ میزانِ عقلِ او است . پس بداند که معتزله را این خطا از کجا
افتاد که : بنده به‌گناه کافر گردد . وهـذا من عجائبِ العلومِ وغرائبِ
المفهوم . به‌أندك ندارد این نوشته را . والسلام . والحمد لله ربِّ العالمین . وصلی 18
علی خیرِ خلقه محمدٍ وآله الطاهرین .

---

1 خواهد کند P L خواهند کنند M / به M بهر P L / 3 نبودی P M بودی L / نوری M نور P L / بودی M نبودی P L / که M کی دیده ایشان P L / بیند M دیدی‌و P L / 4 همه M – P L / وقت M – P L / شان P M – L / بر دوزند M فرودوزند P فروز ند L / 6 بر M در P L / بیند M بیندو P L / 7 چون M – P L / کار M – P L / 9 سالکان . . . عقل M ارباب عقل وسالکان P L / چون بدینجا P L با ینجا M / 10 گردد M شود P L / 12 سنجند M L سختند P / خود P L – M / 13 گردد M شود P L / 15 کس P M وکس L / نبیند P M به بیند L / 17 گردد M شود P L / 18 المفهوم L الفهوم P M / را M – P L / 18 – 19 والحمد . . . الطاهرین P L – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٦٢ – أي عزيز ! أعانكَ اللهُ على سلوكِ الصّراطِ المستقيمِ وأعاذَكَ
3 بفضلِهِ وكَرَمِهِ مِن الشيطانِ الرجيمِ . بدان وآگاه باش كه آن چنان
نوشته كه از سَرِ سودا نويسم، اگرچه مثلاً معانیِ آن نيك فهم نيفتد، أما
مُطالَعَتِ آن درونِ باطن را سخت سود دارد كه تيرِ سلطان هر كجا
6 برند كارِ خود كُنَد . خاصيتِ إرادت اين است كه مُريدرا راهِ خدایِ
تعالی نبايد رَفت كه راهِ پيرَش بايد رفت . چون راهِ پير تمام رفت، هرراهِ
خدا كه پير رفته بود، اورا نارفته حاصل شود أثرِ آن . واين سخت بلعَجَب
9 سخَنی است . پير چون مُريد را راهآورَد، راهی كه دير رفته بود، أز أو
بر گيرد. و راهِ آدمی به‌سر بُردَن بسيار آسان تر از آن است كه راهِ خدا، كه
در اين هزار هزار خطر بوَد در هر نفسی، وآن از خطر دور تر بود .

12 ٦٦٣ – أي عزيز ! اگر مثلاً كسی خواهد كه سلطان را بيند وجانب
او به‌دست آرد، بسياری غصّه‌و رنج بكشد، باشد كه به مراد برسد يانه .
أمّا أگر غلامی خاصِ سلطان‌را اين تنا بود، بروی آسان بود . وچون غلام را
15 به‌دست آورده بود سلطان خود به‌دست آورده بود، لا بل كه هر گز سلطان را

---

1 بسم . . . الرحيم P I منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 3 آن P L I ـ M / 4 نويسم M L نويسد P I / 5 درون P L I اندرون M / كجا P L I جاكه M / 8 از P M I ـ L / سخت P L I بس M / بلعجب P L I بو العجب M / 9 را راه آورد P I راه او ورد M L / دير P I در L پير M / از M L اى عزيز از P I / 10 وراه M L راه P I / بسيار M ـ P L I / 13 آرد P L I اورد M / بكشد P L I بكشيده M / 14 غلامی P L I يا غلامی M / سلطان را P L I سلطانش M / غلام M علام P L I / 15 آورده بود P L I اورد M / سلطان P M I ـ L / خود P L I ـ M / به دست . . . بود P M I ـ L / كه P L I ـ M .

* * * نامهٔ صدو نهم . P 31 . M 109 . L 34 . I 31 * * *

به‌دست نیاورد إلّا أز راهِ غیری. و ُجز این هیچ راهی نیست « ولله المثل الأعلی فِي السّماوات والأرض ». أگر أورا خواهی خِدمت کفش دوسق أز آنِ او جهدکن تا چون کنی، وأورا چون به‌چنگ آوری .

3

٦٦٤ — داود — علیه الصلاة من الرحمان — گفت : یا رب أین أطلبُكَ ؟ فقال : عِندَ المنکَسِرَةِ قلوبهم مِن أجلي ! وبا بویزید بسطامی — ره — گفتند : کیف الطریقُ الی الله ؟ گفت : خودرا در دَرونِ دوسق أز آنِ

6

أو جای کُن ! گفتند : آنگاه چه بود واین حدیث چه معنی دارد ؟ گفت : زیرا که أو هر روز هزار بار دَر دلِ دوستانِ خود نظر کند . باشد که یك باری دردلِ دوسق نظر کندوتو خودرا دردلِ او جای کرده باشی، به

9

تبعیتِ دلِ أو، دلِ تو مَحلّ نظرِ عنایت گردد . وتورا خود دَر همهٔ عمر این بَس بُوَد :

یك نظر از دوست‌و صد هزار عنایت

12

منتظرم تا که وقتِ آن نظر آید

٦٦٥ — أی عزیز تقرّبی که به‌دوستی از آنِ أو کنی بدو کرده باشی « ان الله هو يَقبلُ التَوبَةَ عَن عِبادِهِ ويأخُذُ الصدقات ». اگر گرسنه‌ای

15

را سیر کنی، اورا نان داده باشی . نشنیده‌ای که با موسی چه گفت ؟ گفت : مَرِضتُ فَلَم تعُدني، وجِعتُ فَلَم تُطعِمني . فقام موسی واضطرب وقال : یا ربَّ العزّةِ أوَ تمرضُ وتجوعُ ؟ فقال : يجوع أوليائي

18

ويَمرضونَ، فلو أطعَمتَهم وعُدتَهم لكنتَ قد أطعَمتني وعُدتني . وآنکه در خبرِ مصطفا آمده است که من أطعَمَ مُؤمِناً فقد أطعَمَ الله، ومَن

---

1 ـ 2 الروم 30 : 27 ك / 2 کفش . . . آن P L I کفشی از ان دوسق M / 3 آوری P L I آری M / 5 المنکرة M المتکسرة P L I / 7 جای P L I ـ M / 8 أو P L I ـ M / خود P L I ـ M / 8 ـ 9 باشد . . . کند P L I ـ M / 9 تو M L ـ P I / 12 دوست P M L I یار ص 368 / 15 التوبة 9 : 104 م / ان الله هو (قرآن) وهو الذي P M L I / 16 نشیده ای P I نشنیدی M L / 17 گفت P L I ـ M / فقام P L I مقام M / 18 يجوع P M I أيجوع L / 19 وآنکه P L I انکه M .

أكرمَ مُؤمِناً فقد أكرَم اللهَ ، ومَن سَرَّ مؤمناً فقد سرَّ اللهَ ، ومَن أهانَ مؤمناً فقد بارَزَه بالمحارَبَةِ . وأز اين مَعنی بسيار آمـــده است ؛
3 وهمه اين است .

٥٦٦ — جهدِ آن كن كه هركاری كه كنی چنين كنی، تا همه مقبول بود . يكی أز اين، بهتر كه هزار هزار طاعتِ عادتی، لا بل كه در قرآن مجيد
6 می گويد كه « من ذا الذي يُقرِضُ اللهَ قرضاً حَسناً » يعنی كه آن چيز كه به‌دوستی أز انِ أو رسد . واين كه رسول — صلعم — می گويد : الصدقة تَقَعُ في يدِ اللهِ قبلَ أن تَقَع في يدِ السائلِ ، همين بود . تو می‌بايد كه أز خدای
9 تعالی می‌خواهی تا توفيق آن أرزانی دارد كه به‌دوستی أز آنِ أو تقرُّب كنی كه من تورا از اين دعا می كنم ، والله يستجيب بِفَضلِهِ ورَحمتِهِ .

٦٦٧ — پيوستـــه همی گو : اللّهم اجعلني محبّاً لأوليائكَ ومبغضاً
12 لأعدائكَ . عزيزا ! اگر تورا اين دولت دَست دَهد عظيم كاری بود . أرجو كه قدرش بدانی، وچنان پنداری كه اين دولت مَبذول خواهد بود . انشاء الله العزيز كه چنين باشد والسّلام .

15 ٦٦٨ — قالت عُميرةُ ما رأيتك بعدما نفر الزمان باي لون منكر
أعميرة ان اتاك وشب رأسي كرّ الليالي واختلاف الأعصر

لا طاقة للقرار، ولا وجه للفرار .

18 نه روی شدَن نه رای ايدر بودن
چون دايره سر گشته‌و بی‌سر بودن

---

5 مجيد M ـ P L I / 6 البقرة 2 : 245 م / 7 به دوستی از آن او P L I بدرويشی دهی اول بدو M / واين M ـ P L I / 8 تومی P I قومی L تو M / 9 آن او تقرب P L I دوستان او تقربی M / 10 از M L ـ P I / 11 محباً M L محبوباً P I / 12 بود M باشد L است P ـ I / 13 پنداری P L I پندار M / 14 العزيز M L ـ P I / باشد P L I بود M / والسلام M ـ P L I اين نامه در نسخه های P L I بدينجا پايان يافته است . و پنجاه سطر باقی ، با تك نسخهٔ b 109 M تصحيح شده است / 15 ـ 19 قالت . . . بودن M ـ P L I .

چه‌توان کرد ! که دست‌و پای آن جوان‌مرد محکم ببستندو به دریاش انداختند، پس گفتند : زنهار ! واین بیت برحسبِ حال گفتند بیت :

اکنون که رُخَت زکویِ ما شد پُر گَرد 3
زینهـــار به‌هیچ گرد آلوده مَگرَد !
کاندر رَهِ عاشقی چنـــان بایـد مُرد
کز دریا خُشك آیدو زِدوزَخ سرد 6

شعر :

لَقد ذَلَّ حتی کادَ یرحمه العِدی وما الحبُّ بالمیاهَ الا کذالِکا

٦٦٩ – روز وشب کاری ندارد إلا در دریایِ درد غوطه خوردن. وتسبیحِ 9 جانش‌و ذکرِ دلش این بود که می‌گوید بیت :

من با دل‌و با یار نمی‌دانم راه
کس می نرهـــا ندم از این غم یك راه 12
کردم به‌دو دَستِ خویش این کارتباه
جانا چه‌کنم جز آنکه می‌گویم : آه

أگر خلایقِ أولین‌و آخرین از برایِ أو نوحه کننـــد هنوز چیزی 15 در باید . شعر :

یارم بشد از دست دریغا یا را زان نوحه گران حاج باید مارا

در هر حرفی از این نوشته هزار هزار خروار درد است ، ندانم که 18 این بیت کرا است . بیت :

I – 19 چه . . . بیت P L I – M .

دل تنگ تر از دهانِ تنگِ تو شدم
با ریک‌تر از فسون و رنگِ تو شدم

3 بس رنجورم و کس نیست که با او دمی بزنم . چه توان کردو چه شاید کرد ؟

فریاد ز تو دردِ فراوان از تو
6 در بارگه میر روم جامه‌دران از تو

۶۷۰ — اگر نه آنستی که ضعفِ بشریت طاقتِ انتقام ندارد ، تمام کردمی ! لیکن مانع این است . شعر :

9 ونمَّ السراج بانّا اجتمعنا على خلوة فقطعنا لسانه

بگویم ونترسم ! ع : بازرگانی به بددلی نتوان کرد . إمّا هالك وإمّا مالك . پرسیده بودی ای جوان مرد که پردهٔ این نقط چه بود ؟ ای برادر ! 12 دور در آی ، لا بل نزدیك در آی تا در گوشت گویم ، « أو ألقى السمعَ وهو شهید » . أگر چه لشکرگاهی از من شنوی ، آن پرده را نقطه اینست که می‌گوید نظم :

15 در انجمنی نشسته دیدم دوشش
نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بر رخِ عنبر پوشش
18 یعنی که حدیث می‌کنم در گوشش

« ان في ذلك لذكرى لِمَن كانَ له قلب » . اللهم لاتؤاخذني بسوءِ أعمالي .

---

1 ـ 20 دل . . . أعمالي M ـ P L I / 5 فریاد زتو M فریاد از تو (ج 1 ص 285) / 12 ـ 13 ق 50 : 37 ك / 17 بررخ M (ج 1 ص 333) بزلف (تمهیدات ص 278) / 19 ق 50 : 37 ك .

لا هم ان اجرها عباد کالناس طرف وهما بلاد

۶۷۱ ـ وقت تنگ است وانبساط نمی یارم کرد. دَعِ الشرُّ یَعبُر. نفس دو بُوَد، نه همه بسط بُوَد. گاه گاه قبض نفس را ضرورت بود، چنانکه 3
در وقتی بسط ضرورت حیات بود. گاه در نوشتن و گفتن گریزم تا وجود بر نخیزد. گاه گاه، در گنگی و لالی، تا وجود درحمایتِ خاموشی بماند.
والسلام. والحمد لله علی نعمائه. وصلی الله علی محمد وآله أجمعین. 6



1 ـ 6 لا هم . . . أجمعین P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٧٢ – سلام ودعا خویش از من برساند به‌خود ، وبداند که امروز قبل
از زوال وبعد از صبح حرفکی نوشتم بدان دوستِ عزیز اطال الله بقاه 3
وسلك به سبیل السعادة الدینیة بر دست بوطاهر رفیق بدل . وچون از
زیارت باز گشتم دهخدا فخر آور منتظرِ آن بود که مکتوبی از آنِ من
با او بود . با مداد در آن مکتوب طرفه نکته‌ای نوشتم . ووقت نبود که 6
حقِ آن بگذارم. مختصر برآوردم . وآن نکته آن است که مریدرا شرط
آن است که حرکات‌و سکناتِ پیر را برمحكِ خود نزند که مرید محكِ
پیر نتواند بود . 9

٦٧٣ – أی دوست ! نیکی وبدیِ زر از محك معلوم توان کرد . أما
نیکی‌و بدیِ محك از زر معلوم نتوان کرد ، چه آنرا خود محکی دیگر
است . عمرِ خطاب اگر خود را برمحكِ بوبکر زدی روا بودی . أما أگر 12
کمالِ بوبکر برمحكِ خود زدی خطا بودی . محكِ کمال دولت بوبکر جز
کمال دولتِ محمدی نتواند بود . صورتِ همه چیزها اگر زشت‌و أگر خوب
در آینه توان دید . أمّا صورتِ آینه که نیك بود یا بد در عالمی دیگر معلوم 15
تواند کرد ، وآنرا خود آینهٔ دیگر است .

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M /
2 ـ 15 سلام . . . دید M ای برادر عزیز فراق هم بباید که محك است تا هر کسی عیار
دوستی از نهاد خود باز گیرد . شعر :

ما کنت أعلم ما مقدار وصلکم   حتی هجرتم وبعض الهجر تأدیب

P L I / (14 سطر آغاز این نامه از نسخه های P L I برداشته شده وبجای آن دو سطر
بالا نهاده شده است که تکرار آغاز نامهٔ (108 ج) است که در ص 418 دیده می شود) .

* * * I 61 b . L 67 b . M 113 . P 73 b . نامهٔ صدر دهم * * *

٦٧٤ – والمقصود من هذا آنست که مَن أگر نویسم و أگر ننویسم وأگر رنجور باشم و متشکّی وأگر شُکر کنم همه فی أوقاتِها بباید ، ولا مَزیدَ علیه بوَد . وتو دشوار بتوانی دانستن . تو آن تصرّف را که باشی ؟ باش تا مشرفانِ این مملکت‌را بینی ، آنگه معلوم شود تورا که شرطِ إشراف چیست و کرا مسلّم بود . پنداری هرکسی را مسلّم است که گوید فلان مرد نیك است یا بد ، وفلان کار طاعت است و فلان معصیت ؟ أرجو که بدین مقام تورا بینایی دَهَند ، وأگر نه أز گفتن و شنودن چه سود که تورا ذوق نیست ، آخر دانی که هرکه خواهـــد مشرف مملکت سلطان نتواند بود ، ونه وزیر و نه مستوفي . آن کسی وزیر بوَدو مُشرف و مُستوفی ، که سلطان او را نصب کندَ برای این کار . باش تا به‌بساط أزل توراراه دهنَد ، آنگه بدانی که وزیری کرا دادند ، ومشرفی ومستوفی‌ای کرا ، وسگ داری کرا وفراشی کرا . ولکلّ عَملٍ رجالٌ .

٦٧٥ – هر کاری را شروط بسیار است ، ونه به‌گزاف بوَد ، چنانکه در مملکتِ سلطان ، امیر قزل مثلاً ، چندین هزار دینار اقطاع دارد بی هیچ استحقاقی . چون بساطِ عدل بگسترندو هرکسی با حدّ خود نشانند ، بدانی که قزل کیست و کامل کی و عزیز کی ؟ اکنون همانست که در جاهلیّت جُهلا را بودی . ای عزیز ! کار قهر دیگر است و غَضب ، وکار عدل و استحقاق دیگر . وآنکه جماعتی قُطّاع الطّریق کاروان ببرند وچندین هزار دینارِ آن کاروان بر گیرند ، این کار دیگر بود . وآنکه هر کسی تایی

3 آن M أز PLI / را که M راه کی PLI / 6 یا PLI وفلان M / 7 مقام PLI معانی M / شنودن PLI نوشتن M / 9 مستوفی PLI مستوفی تواند بود M / کسی وزیر M گهی وزیر تواند PLI / 10 این M – PLI / ازل M أول PLI / 11 مشرفی PLI مشرفی کرا M / مستوفی ای PLI استیفا M / 12 فراشی کرا M – PLI / 13 شروط PLI شرط M / 16 کی . . . کی LI که . . . که PM / 18 – 19 ببرند . . . کاروان M – PLI / 19 این . . . بود ML – PI .

ثان جز باستحقاق و ملکیّت برندارند دیگر ، این جهان جهانی دیگر است وتو از این عالم به‌صد هزار فرسنگ دور .

3 ٦٧٦ — در خانقاه می‌باشم وکافی الدوله وعمر را سلّمه الله شب‌و روز می بینم . فرزند احمد را حفظه الله می بینم . وأگر باز گشتن میسّر نشد مرحبا ، چون وقت آید ُمیسّر أفتد « وما رَبُّكَ بِظلّامٍ للعبید » . أگر استحقاق
6 آنت بودی که أز خدمتِ نزل به‌خدمتِ خدا پردازی راه گشاده است . ولیس علی بابِ الأزلِ بَوّابٌ إلّا آنکه ترا نباید که این همه موانع است . أرجو که تورا چیزی روی نماید وقتی ، تا بدانی که برهیچ نیستی ، یا نه :

9 چون تو دوهزار عاشق أندر ماهی
می کشته شَود که بَر نیایَد آهی

آسانست ایشان را ، أمّا تورا ندانم دشوار بود یا آسان . والسلام . والحمد
12 لله ربّ العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین .

---

1 و M – P L I / 3 – 5 در . . . العبید M – P L I / 5 فصلت 41 – 46 ك / 7 همه M همه وقتی P L I / 8 نماید L ننماید P I نماند M / که M L – P I / بانه I بانه بیت P M بانه شعر L / 9 تو M L من (ص 132 و ج I ص 284) P I / 11 یا P L I اگر M / 11 – 12 واحمد . . . اجمعین M والحمد لله P – L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۷۷ – « إقترَبَ لِلنّاسِ حسابُهم وَهُم في غَفلَةٍ مُعرِضون . ما يأتيهم مِن ذِكرٍ مِن رَبّهِم مُحدَثٍ إلّا استمعوه وَهُم يَلعَبُون . لاهِيَةً قلوبُهُم » . أي دوست ! بدان وآگاه باش كه الموت أقربُ إلى أحَدِنا مِن شِراكِ نعلِهِ . هر آن روزي كه از تو بگذشت ، هرگز آن را رجوع نبود . جهد كن تا خيري چون كني ، وأز شري چون بپرهيزي . وچنانكه در دنيا نپسندي كه كاري كني كه سببِ هلاكِ تو بود در دين . أگر ايمان داري بهقولِ خداو رسول ، هم مپسند . « ولا تلقوا بِأيدِيكُم إلى التَّهلُكَةِ » در دين‌و دنياست .

۶۷۸ – أگر ايمان نداري بدانچه شنيده‌اي أز امورِ آخرت ، پس در جوالِ غرور مباش ! ونيك بينديش با خود كه أگر بوالبركاتِ جهود ، يا فلان ترسا مثلا ، واتو گويد : فلان چيز مخور كه تورا زيان دارد ! ايشان را فرمان بري يا نه . پس با خود گو كه صدو بيست‌و چهار هزار پيغمبرِ مرسل‌و نبي با تو گفتند كه حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة . چرا فرمان نكني ؟ واگر

---

1 بسم . . . الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن وسائله رحمه الله ۱۹ بسم . . الرحيم N / 2 – 4 الانبياء 21 : 1 – 2 ك / 5 روزي N M روز L – P I / آن را رجوع نبود P M L I رجوعش نبودي N / 6 جهد P M L I جهدي N / چون L – P I – N M L / 7 بود P M L I باشد N / 8 مپسند P N I نپسند L نپسندي M / البقرة 2 : 195 م / 10 آخرت P M L I اخروي N / 11 ونيك بينديش P M L I نيك‌وانديش N / كه N – M P L I / 12 مثلا واتو N – P M L I / مخور . . . دارد P M L I تر ازيان دارد مخور N / 13 پيغمبر مرسل ونبي P M L I نبي ومرسل N / كه P M L I – N .

* * * نامهٔ صدو يازدهم . P 74 . N 19 . M 114 . L 68 . I 62 * * *

گوید نفس تو که مرا حبِّ دین بیش است از حبِّ دنیا ، گو : علامتِ حبِّ دین کو ؟ إنَّ المحبَّ لِمن یُحبُّ مُطیعٌ .

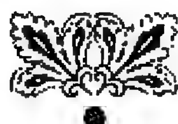
۶۷۹ – هرگز خلاف سلطان که عاجز مثلك بود ، ولا یَملِكُ لنفسِه فضلا عن غیرِه ، ضرّاً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیاةً ، نکنی. ودر روزی چندین بار در حرکاتو سکنات ، معبود را خلاف کنی . این بجز نشان بی‌إیمانی دیگر چه بود ؟ « بَل قُلوبُهُم في غَمرةٍ مِن هـذا ولَـهُم أعمالٌ مِن دُونِ ذلِكَ هُم لَها عامِلون » ، « رَضُوا بالحیاةِ الدُّنیا ، واطمأنُّوا بِها » ، « وهُم عَن الآخِرَةِ هُم غافِلون » . آخر نمی‌شنوی از قرآن که « وإنّي لَغفّارٌ لِمَن تابَ وآمَنَ وعَمِلَ صالحاً ثمَّ اهتَدی » ، « إنَّ الانسانَ لَفي خُسرٍ الّا الذین آمنوا وعملوا الصّالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصّبر » . تواصیِ به‌حق ندانم کر است !

۶۸۰ – هر روز بامداد قرآن می‌خوانی ، مگر این فراموش کردی که رُبَّ تالٍ لِلقرآنِ والقرآنُ یَلعَنُهُ . تو که « ولا تأكُلوا أموالَكُم بَینَكُم بالباطِلِ » . بر خوانیو شبو روز جز این کار نداری که أموال جهان که مستحقّ آن فقراو مساکین‌اندو دیگر مستحقّان . به‌قلم خویش بر ترکان قسمت کنی تا به‌لباس حرامو طعامِ حرام ، ومراکبو زرو سیم إلی سایر أبواب المحظورات خرج کنند « ولا تأكلوا » چون خوانی ؟ به‌جلالو قدرِ او که والقرآنُ یَلعَنُهُ ، همان بود که « أبِاللهِ وآیاتِهِ ورَسولِهِ كُنتُم تَستَهزِؤنَ » می خوانند . أنزِلَ القرآنُ لِیُعمَلَ بِهِ فاتَّخَذتُم

---

1 مرا N – P M L I / علامت P N L I علامت در M / 3 مثلك N ملك P M L I / 4 ودر P L I در N M / 5 معبود P M L I او N / 6 – 7 المؤمنون 23 : 36 ك / 7 یونس 10 : 7 ك / 7 – 8 الروم 30 : 7 ك / 8 – 9 طه 20 : 82 ك / 9 – 10 العصر 103 : 2 – 3 ك / 10 تواصی به حق N تواصوا بالحق P L I – M / 12 می P M L I – N / 13 – 14 البقرة 2 : 188 م / 14 بر P M L I – N / 15 اندو . . . مستحقان N L ودیگر مساکین اند M اندو دیگر الکه مستحقان P I / 16 کنی P N L I کن M / ومراکب P M L I مرکب N / 17 ابواب N M L اسباب P I / 18 – 19 التوبة 9 : 65 م / 19 می خوانند P M L I – N .

دراستَه' عَمَلا . ای عزیز آنچه دَردِل دارَم نمی‌نویسم، وانگار که نویسم
چه تا کسی بُوَد که خریدار بود! از زمین تا آسمان همه تا بان است. تو کجایی و
« کأیِّن من آیةٍ في السَّماواتِ والأرضِ یَمُرُّون عَلَیهَا وَهُم عَنهَا 3
مُعرِضُون » . نَبَّهَكَ اللهُ أَیُّها الأخ وإیَّانا مِن رَقدَةِ الغافلین . والسَّلام .
والحمد لله رب العالمین . وصلواته علی محمدٍ وآله .



1 دارم P M L I است N / وانگار که نویسم N ـ P M L I / 2 بود P M L I نبود N / تابان P I آیات N M I / 3 ـ 4 یوسف 12 : 105 ك / أیهـا الأخ N M ـ P L I / الغافلین والسلام P M L I الغفلة N / 5 والحمد . . . آله M ـ P N L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۸۱ — آن روز که این حرفها نبشتم، وهو ضحو یوم الجمعة سلخ
رمضان، عرفك الله وایانا برکته. شبِ شنبه نبشته ای أز آن أجل کامل الدوله   3
برادر عزیز رسیده بود، وبسی شادی حاصل شد أز آن. ونبشته بود که
نبشته‌ای بیش نخواندم! ای سبحان الله العظیم! دَه نبشته تا این غایت، همه
به‌غایت مستوفی فرستادم، ندانم که حال چون است. وأرجو که همه   6
به‌وقت برسد.

۶۸۲ — جهد آن کند که خود را أز عَلایق دور کند، وروی با خود کند
وبه یقین داند که به‌قدرِ آنکه أز خود تجاوز کند آن حدیث اورا مبذول   9
خواهد بود «وکلُّ شيءٍ عندَهُ بِمقدارٍ»، «وما نُنَزِّلُهُ إلّا بِقَدَرٍ
مَعلُومٍ». به‌قدر آنکه کسی روی در آفتاب دارد، آفتاب نیز روی
با أو کند. وأگر چه آفتاب در حقِ خود مُتعالی صِفَت است، چون تو کار   12
خود با او گذاری، أو بی زبانی نصیبِ تو أز خود بفرستد. ومن آیاته الشّمس
چه می‌شنوی «إنّما قولنا لشيءٍ إذا أرَدناه أن نَقولَ له كُن فَيَكونُ».
از چهارم آسمان بی زمانی کارِ خود بیك نقش نکند، تو مرد باش که این   15

---

1 بسم . . . الرحیم PI ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 ـ 7 آن . . . برسد M کامل الدوله سلام بخواند PLI / 8 وروی با خود حکند M - PLI / 9 تجاوز PLI بذل M / 10 بود PI بودن ML / الرعد 13 : 8 م 10 ـ 11 الحجر 15 : 21 ك / 12 حق PLI ـ M / 13 خود PI ـ ML / بفرستد M بفرستد از آسمان چهارم PLI / 14 النحل 16 : 40 ك / قولنا (قرآن) امرنا PMLI / 15 از . . . این M ـ PLI.

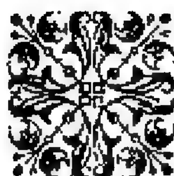
* * * نامهٔ صدو دوازهم . I 63 . L 69 . M 115 . P 75 * * *

حدیث هیچ درنمی باید . در آن کوش که خود را أز دست علایق برهانی ودر
گوشه‌ای بنشینی ، وجان خود را تربیت کنی و پرورش دهی ، پیش از آنکه
3 خواهی ونتوانی .

٦٨٣ — در أخبار عیسی است : بحق أقول لكَ یا عیسی ! لو رأت عیناكَ
مَا أعدَدتُ لعباديَ الصالحين أرهقت نفسك . طرفه کاری است وطرفه تر
6 آن که به‌شرح نیاید ، در آی مرد وار که أز نامردان هیچ نیاید ، وخود را
بیدار کن وتکیه بر تغافل مزن . چه گویی « فاذكروني اذكركم واشكروا لي »
منتظر چه کاری ! مَکَّاسی خواهی کردن ؟ بیش أز این اندرز ؟ ذکرِ تو در
9 « وَذَكَرَ اسمَ رَبِّه » برد ، پس « واذكر اسم ربّك » ، پس بدین مقام رسی
که « واذكر ربّك في نفسك » ، پس « واذكروا الله » . در ذکر جسمی بدانی که
« ذكراً كثيراً » آن بود که به‌همگیِ خود ذاکر باشی ، یك ذرّه أز نهادِ تو بَر
12 سر نبود ، « فاذكروني » اینجا بود « قَابَ قَوسَينِ أو أدنى » تا نرسی چه
دانی ؟ هنوز در خانهٔ بشریّت مقیمی « ومن يخرج من بيته » شرط کا راست ،
نه أز همدان به تبریز ، که این به‌کار نیاید ، از قرآن بشنو ! « لا يغرنّكَ
15 تَقلُّبُ الذينَ كَفَروا في البلاد » بچه کار آید سفرِ ظاهر « متاع الدنيا

1 حدیث . . . باید M ـ P L I / 2 تربیت کنی و M ـ P L I / 4 بحق P L I نحن / M / 5 اعددت P L I اعددته M / الصالحين M ـ P L I / ارهقت P L ارهقت M I / 6 آن که P L I آنست که M / نامردان P L I مخنثان M / 7 البقرة 2 : 152 م / 8 کردن P L I کرد M / اندرز M اوزد P L I / در M ـ P L I / 9 الاعلى 87 : 15 ك / ربه M ـ P L I / الانسان 76 : 25 م / 10 الاعراف 7 : 205 ك / الانفال 8 : 45 م / 11 الاحزاب 33 : 41 م / خود P L I خودرا M / 12 النجم 53 : 9 ك / 13 النساء 4 : 100 م / 14 نه از M L نه P I / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 196 م / 15 النساء 4 : 77 م .

قلیل[1]»، همهٔ دنیا خود قلیل است، رَوِش در آن زمین به‌کار آید که «أرض الله واسعة[2]». مارا به‌دعا یاد آر[ا] والسلام. والحمد لله رب العالمین وصلواته على محمد وآله.[3]



1 النساء 4 : 77 م / 1 خرد PLI – M / 1 – 2 النساء 4 : 97 م / 2 آر PLI دارد M / 2 – 3 والحمد . . . آله PLI – M.

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۸۴ — قال الله تعالی لسیّد الاوّلین والآخرینَ «وما جعَلنا لِبَشَرٍ مِن قَبلِكَ الخُلدَ. أفإن مِتَّ فَهُم الخالدونَ»، «كلُّ نَفسٍ ذائقَةُ الموتِ». 3
آدمی‌را از بهر مرگ آفریده‌اند، یا ابن آدم لِدْ للموتِ وابنِ للخرابِ. اگر
در حیاتِ دنیوی چنان زیَد که باید، مَرگ اورا تحفه بودو شادی‌ای که
بالای آن نداند، و اگر والعیـــاذ بالله از این قوم بود که «رَضُوا بالحیاة 6
الدُّنیا واطمأنّوا بِها»، مَرگ، اورا عینِ شقاوت بوَد وحالی، آتش فراقِ
محبوبانِ دنیوی در جانِ او آویزد.

۶۸۵ — ای دوست! مَرگ فراموش مکن که تورا ومرا وهمهٔ جهانیان 9
را مرگ ضرورت است. ولو جازَ الخلودَ لخلدَ رسولُ اللهِ — صلعم — ولکن
لا بُدَّ للآدمیِّ مِن الموتِ. ما را به‌دعا یاد دار. والسلام! والحمد لله ربِّ
العالمین، وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین. 12

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 لسید M L سید I یا سید P / 2 ـ 3 الأنبیاء 21 : 34 ك / 3 الأنبیاء 21 : 35 ك / 6 که M ـ P L I / 6 ـ 7 یونس 10 : 7 ك / 11 ـ 12 مارا . . . أجمعین M ـ P L I / در نسخه های گروه P L I دو سطر پایان نامهٔ 113 ودو سطر آغاز 114 را انذا ختِه و دونامه را به صورت یك نامه در آورده أند . اما من از نسخهٔ M پیروی کردم .

* * *نامهٔ صدو سیزدهم . P 76 a . M 116 . L 70 a · I 64 a * * *

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۸۶ – برادرِ أجل کامل الدولة اطال الله بقاه سلام بخواند . بدان ای عزیز
3 که اگر تورا صلاح در رفتن بود ، به‌همدان مقیم نتوانی بودن . واگر تو را
عمر در طلبِ دنیا خرج می باید کردن ، در طلبِ دین چون خرج شود . أمّا
علی کلّ حال ، مرگ را فرا موش مکن ! ودر حقّ درویشان به‌زبان‌و مال‌و
6 جاه سعی می‌کن که أگر حرکت‌و سکنتِ تو همه بر وفقِ طاعت نبود ،
باشد که یکی در میان ، بی تو قبول‌افتدو تورا آن بس . امسال اینجا بودی
وبه از این بایستی ، ولیکن این نهاده بودند .

9 دولت نتوان خرید جانا به‌درم عاشق نتوان کرد کسی‌را به‌ستم

۶۸۷ – أگر رنجور گردی أولیتر آن بود که من تورا محابا کنم . من بآن
کار آیم که آینهٔ بی مسامحت فرا رویِ کسی دارم ، وأگر نه ، همهٔ جهان را
12 آستین فراخ است وطیلسان . در جوالِ غرور مباش که النّاقدُ بَصیرٌ .
مرا به‌دعا یاد دار ! باشد که از این ادبار پاره‌ای رها ای یابم ، به‌برکت
همّتِ تو دوست . دل تنگ مدار که لن یغلب العُسرُ یُسرین ویقین دان که :

---

1 - 3 بسم . . . بودن PLI - M / 1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هماتند بودن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 4 کردن PLI کرد M / 5 درویشان M فقرا PLI / 6 تو PLI - M / 8 بودند I بودند شعر L بودند بیت PM / 10 آن M - PLI / 11 مسامحتی PLI مسامحت M / را M - PLI / 13 دار PLI دارد M / 14 مدار که M کی PLI / العسر یسرین ML العسرو بشرین PI / که I که شعر L که بیت PM .

* * * نامهٔ صدر چهاردهم . P 76 b . M 117 . L 70 b . I 64 b * * *

هر جا كه رَوی ، دو گاو كارَندو خری

خواهی به‌بلاساقون ، خوا هی به‌هری

٦٨٨ – سلام عليك أيها الاخ ورحمته وبركاته ورأفته وتحيّاته .

جهدی كن بكلمند باشد كه به‌جهد ، مرد باش وبهانه مطلب . والسلام . والحمد ربّ العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين .



2 بلا ساقون M بلاساغون (معجم البلدان) نشابور P L I / 3 سلام . . . تحياته M - P L I / 4 كن بكمند M بكلند P L I باشد P L I باشند M / باش M L I باشد P / 4 - 5 والحمد . . . الطاهرين M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٨٩ — برادرِ أعزّ ، أطالَ اللهُ بقاهُ في كَعابةٍ ، سلام بخواندو يقين
داند كه چون خلق حديثِ خداو رسول در باقى نهاده‌أند ، حديثِ ديگران
كمتر در باقى نهند . أز مَحمدتِ ايشان چه نفع است ، يا أز ملامتِ ايشان
چه ضر بود ؟ واگر كسى به‌عادت كند كه به‌سبب گفتِ خلق رنجور شود ،
أو را شب‌و روز جزغم نبايد خوردن . خداى را نگه دارو بس ! يا موسى
لو اجتمعَ أهلُ السّماواتِ والأرض على أن يَكيدوا عبداً وأنا لا أريدُ ذالك
لا يجدوا إليه سبيلاً . بدين قدر كه عمرِ آدمى است در دارِ فنا چه فريضه
است كه اين همه غم خورَد ؟ وچرا غمِ آن نخورى كه پس أز مَرگ با تو چه
خطاب خواهد رفت ؟ وآن كس كه أز قولِ روستايى يا عامى‌اى برنجد كه
به‌دست ايشان هيچ نفعى وضرى نيست ، خدا ورسول را بايد كه هزار
چندان تعظيم دارد. وخوفِ او حقيقت است وخوفِ خلق مجاز. أگر به‌خدا
مشغول باشى أو ترا بس ، وأگر به‌خلق مشغول باشى ترا بتو واگذارد. مَن
عمل للآخرة أصلح الله أمورَ دنياه « والذينَ قالَ لهم الناس إنّ النّاسَ قد
جمعوا لكم فاخشَوهُم فزادَهم إيماناً وقالوا حَسبُنا اللهُ ونِعمَ الوَكيل .
فانقلبوا بنعمةٍ من اللهِ وفضلٍ لم يَمسَسهم سوءٌ واتّبعوا رضوانَ اللهِ واللهُ

---

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 2 برادر اعز P L، I برادر م M / في M ـ P I ـ M L / 3 نهاده اند P L I نهادند M / 4 ملامت M L ملازمت I مذمت P / 5 بود P L I ـ M / كسى P L I كسى اين M / 6 دار M L دارد P I / 9 غم آن M L آن غم P I / 11 نفعى و ضرى P L I منفعتى ومضرتى M / 12 چندان M L چنان P I / اگر M L واگر P I / 13 باشى تو . . . گذارد P L I گردد تو . . . گذارند M / 14 ـ 16 آل عمران 3 : 173 ـ 175 م .

* * * نامهٔ صدر پانزدهم . P 77 . M 118 . L 71 . I 65 * * *

ذو فَضلٍ عظیم. إنما ذَلِکمُ الشّیطانُ یُخوِّفُ أولیاءَهُ فَلا تَخافُوهُم وَخافونِ إن کنتُم مؤمنین. تورا به‌خاصِ تو بیست‌دینار خرج است در سال، چراغم دنیا تا بیست سالِ دیگر خوری؟ آتش که به‌زن‌و فرزند 3
افتد در دنیا بهتر که بتوافتد، پس از مرگ.

٦٩٠ — این حدیث بدان نوشتم که شنیدم که هرزه‌گویی هرزه‌ای گفته واورا از آن به‌رنج آورده است. همین ساعت بر خیزد ووضو تازه کندو 6
به‌زیارتِ فتحه رود، وآنجا بگوید: خدایا شرّ خلق بگردان! ومارا به‌ما وا مگذار، وبه‌عادت کن که هرگه که چنین هذیانی به‌گوشِ تو رسد، همان ساعت وضو تازه کنی وبه‌زیارتِ فتحه روی وبگویی: اللّهُمّ 9
لا تشمِت بی أعدائي ورُدّ کیدَهُم في نحورهم. والسّلام. والحمد لله رب العالمین.



1 ـ 2 آل عمران 3 : 175 م / دنیا M ـ P L I / سال دیگر L دیگر P I دینار بیش M / که P L I ـ M / 4 بهتر M L بهترك P I / 5 هرزه گویی هرزه ای M هرزه ای کسی P L I / است P L I ـ M / 7 وا M L ـ P I / 8 تازه P L I ـ M / 9 روی‌ و بگویی P L I وردو بگوید M / 10 والحمد . . . العالمین P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۱ – نوشتهٔ برادرم کامل الدّوله أطال الله بقاه رسید. وعتاب و عربدهٔ

3 أو خواندم. بدان و آگاه باش که مرا با تو عزیز دل خوش است. اگر چه
چون اینجا بودی نه چنان بود کارها که دلِ من خو است، أمّا ویأبی الله
إلا ما یشاء. خَلق در قبضهٔ تقدیر مسخّر اند «وما تشاؤون الّا ان یشاء الله»

6 أگر چیزی رَود به‌خود باز گردد، یا خود مستحقّ آنست یا من ظلم و جور
آن کنم. لا تبهرج فانّ الناقد بَصیرٌ. أگر کار با مَن است هرچه خواهی گوی و
کن! وأگر نه که با خدا است، أو خود هم نیکو داند، أگر بی إنصافی

9 أز جانبِ من است خدای تعالی مرا به‌إنصاف آراسته کناد، و أگر أز جانبِ
آن عزیز است اورا به‌خود بینا کناد. می پنداري که کارِ من مُهمل کاری است
یا إتّفاقی؟ حاشا و کلا! با اهل عادت زندگانی کردن عالمی دیگر است،

12 و با من زند گانی کردن دیگر، یقین دان که:

گر شیر شوی زدستِ ما جان نبری
تا آنچــــه بگفته‌ای به‌پایان نبری

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 برادر م PLI - M / اطال . . . بقاه PLI - M / وعتاب PLI - M / 3 عزیز PLI - M / اگر PLI واگر M / 4 بودی نه چنان PMI - L / 5 الانسان 76 : 30 م / 6 یا خود M تا خود PLI / 7 آن کنم L کنم آن M PI / تبهرج MI تبرج PL / حکن PMI بکن L / خود ML خدا PI / 11 کردن PMI گردد L / عالمی PLI - M / 11 - 12 است . . . دیگر PLI - M / 12 که I که شعر ML که بیت P / 14 بگفته PMI نگفته L / این بیت با مصراعهای پس و پیش در أسرار التوحید هست. ومصرعي از آن درج 1 ص 282 وتمهیدات ص 100 آمده است.

* * * نامهٔ صدو شانزدهم. P 78 . M 119 . L 72 . I 66 * * *

٦٩٢ – ومن حکم بر کسی نکنم اگر همگیِ دل‌و جانِ خود به‌من تسلیم کند، باشد که بر او حکمی‌بکنم وأگر نه بدان مهملی نیست بحمد الله تا مرا باشی آنگه من خود تورا بوده ام. ومرا بودن نه به‌زبان است یا به‌قلم، من دانم که چون بود. 3

دیبا دانیم‌و بُردِ رازی دانیم ما عشقِ حقیقی‌و مجازی دانیم

ما را به‌دعا یاد دار! والسّلام. والحمد لله ربّ العالمین. وصلی الله علی محمد وآله. 6



2 حکمی PLI حکم M / مهملی PMI بیهگي L / 3 آنگه PLI - M / 4 بود PI بود شعر L بودن M / 5 دیبا PLI دنیا M چ ا ص 46 / برد رازی ML بردرزی PI نرد بازی چ ا ص 46 / 6 والحمد . . . العالمین PM - LI / 6 - 7 وصلی . . . آله PLI - M.

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۳ – الفقیر أولی بخرقته . ای عزیز عذر بسیار می‌خواهی . جوان‌مردا !

3 أگر تو سخنی رود در صورتِ واخواست ، آن نه واخواست است ،
آن تنبیه است . تا نپنداری که آن قهر است که می‌رود که آن همه لطف
است ، « عَسی أن تَکرَهوا شَیئاً و یجعلِ اللهُ فیهِ خیراً کثیراً » ، « ولقَد
6 کانَ في قِصَصِهِم عِبرةٌ لأولی الالباب » نوشته‌ای که مَن إینجا أولی ترم .
ای عزیز ! أگر تورا همدان بِهْبودی به‌موقافَت نبردندی « وربُّكَ يَخلُقُ
ما يَشاءُ و يَختارُ ما كان لهُم الخِيَرَةُ » قول ابن مسعود – رض – مگر
9 نشنیده‌ای : مَن رَضِيَ بما نَزَلَ مِن السماءِ إلى الأرضِ دَخَلَ الجنّةَ . واگر
تورا إینجا خوشتر می آید فرَجَعَكَ اللهُ تعالى إليَّ سالماً ومعافیاً .

نگر که خشم نگیری‌و تنگ دل نشَوی
12 که بختِ خفتهٔ زمان تاز مان شود بیدار

هر اینه نه همه ساله خفته باشد بخت
هر اینه نه همه ساله بسته باشد کار

15 لا بأس زود آیی !

نومید مشو ! مگو که أمید نماند کس درغَمِ روز گار جاوید نماند

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 3 ـ 4 است آن تنبیه است P L I بود که آن تنبیه بود M / 5 النساء 4 : 19 م / 5 ـ 6 یوسف 12 : 111 ك / 7 موقافت P L I مرغابت M / 7 ـ 8 القصص 28 : 68 ك / 9 واگر M اگر P L I / 10 معافی L I معافیا P معافیا بیت M / 13 - 14 ساله . . . ساله P M I سال . . . سال L / 16 امید P M L I اومید ص 168 .

* * * I 67 . L 73 . M 120 . P 79 . نامهٔ صدر مقدم * * *

خدای تعالی تیسیرِ أسبـابِ رُجوع بکند «مِن حیثُ لا یَحتَسِب» اگر اعتراف به‌عجز درست است . هذا مضی .

٦٩٤ – می نویسی : که من أحمقِ همدانی ! حاشا و کلا ، لغیرِهِ المَثلُ السُّوء . أمّا أز آنجا که حقیقت است لا یَبلُغُ الرَّجُلُ حقیقةَ الایمان حَتّی لا یَری فی النـاسِ أحمق ، اللّهمّ هذا أفضل ، قال الشافعیُّ – رض – : من طابت رائحته زاد عقلُهُ . زیرا که زیادتِ عَقل أز زیادتِ علوم بود چنانکه زیادتِ جسم أز زیادتِ غذایِ موافق بُوَد ، والعلمُ غذاءُ العقلِ . وزیادتِ علوم أز فِکرِ صافیِ مُصیب بُوَد وصفایِ فکرو إصابَتِ نظر أز قوتِ دماغ بوَد . فهذا ما حَضَرنِی فی معنی قوله : من طابت رائحته زاد عقله .

وإذا الحبیبُ أتی بذَنبٍ واحدٍ جاءَت مَحاسِنُه بألفِ شَفیع

٦٩٥ – وکلّ فتاةٍ بأبیها مُعجبةٌ . وقال اللهُ وهُوَ أفصَحُ العَالَمینَ «کلُّ حزبٍ بمَا لـدیهِم فرِحُونَ» شعر :

تعرَّضَ البَرقُ نجدِیّاً فقُلتُ لهُ یا أیُّها البرقُ انّی عَنکَ مشغولٌ

بادل گفتم : که ای دلِ زرق فروش !
کم گرد به‌گردِ عشق‌و باعشق مکوش !
نشنید نصیحت‌و به‌من بَرزَد دوش
تا لاجرمَش زَمانـــه می‌مالَد گوش

---

1 بکند L کند P نکند M I / 1 الطلاق 65 : 3 م / 4 است L – P M I / 5 هذا P L I – M / 6 طابت P I طاب M L / 7 طابت P طاب M L I / 10 عقله I عقله شعر M L عقله بیت P / 12 وهو M – P L I / 12 – 13 الروم 30 : 22 ك / 13 شعر M L بیت P – I / 15 بادل M L I بیت بادل P / این رباعی در تمهیدات ص 112 نیز آمده است .

او را ما :

نا دم برو آن مه مست وهاموش
3 گرئم لافین تنت در آئوش
بو هانم جشی بکوش دوات برم
اجی برقال اجی زوارج باگوش

6 والسلام . والحمد لله رب العالمين .



1 اورا ما L أورامه ص 168 و 374 (لهجهٔ أوراماني) رباعي P ـ M I / 2 ـ 5 نادم . . . باگوش M ـ P L I / 2 نادم برو L I مادم بود P / 3 گرئم P L گرفتم I / تنت P L بنث I / آئوش L آرش P آغوش I / 4 بو هانم جشی L بو هاتم حبشی I بو هاتم جشي P / 6 والسلام . . . العالمين M ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٩٦ – سلام می رسانم ودعا ، برادرِ أجل کامل الدّوله را أطال الله في عافيةِ بقاه وَسلكَ به سبيلَ رِضاه في دينه ودنياه ، پیوسته دعا یاد می دارم . أرجو که مُستجاب بود . مُشتاقـم و عُذر می‌خواهم أز آن دوست ، که در عربده وُسخنِ درشت نوشتن تقصیر نمی‌رَود ، لا بأس .

إذا ذهَبَ العِتابُ فَلَيسَ وُدٌّ   وَيَبقى الوُدُّ ما بَقِيَ العِتابُ

٦٩٧ – دَر عشق جَفا ببایدو وفا بباید تا عاشق پختهٔ قهرو لُطفِ معشوق گردد، وأگر نه، خام بودو أز او چیزی نخیزد . اگردُ شنامِ دوست بهٔ أز آفرینِ دیگران ندانی ، هنوز از راهِ عشق بی‌خبری .

هجرانِ تو خوشتر از وفایِ دگران

مُنکر شُدَنَت به از رِضایِ دِگران

حدِ خود نگهدار ! وعلى كلِّ حال ، هرکه را بخرندو قبول کننـــد هرگز رد نکنند . أمّا بندهٔ مدبر مَباش ، که ولا تشتري العبدَ إلّا والعَصا مَعهُ . أگر تاج سلطنتی بَر سرِ تو نهند ، تو می گو : نه منم ! وهیهات ! این دولت أز کجا آوردی ؟

---

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 2 را M - P L I / 3 عافية M عافيته P L I / دارم P M I دارد L / 5 بأس I بأس شعر L M باس بيت P / 7 ووفا ببايد M - P L I / 8 بود P L I گردد M / 9 آفرين L I افريدن P نفرين M / خبری I خبری بيت P M L / 13 تشترى P L I يصح M / العصا P L I القضا M / 14 گو M گويى P L I / و M - P L I / 15 آوردي L I آوردی ع M اوردی مصراع P .

* * * I 68 . L 74 . M 121 . P 80 . نامهٔ صدو هجدهم * * *

مر جُغدان را نسازَد آبادانی

تمــامی ِ این گوش دار !

3 بفروختهای یار بدین ارزانی !

مَن دانستم که تو نـــه بازرگانی

سودت نکنـــد زر چه بهغم ارزانی

6 روز عرفه بعد العصر ما را بهدعا یاد دارد ، که قطعاً دعا قبول بود در آن ساعت . والسّلام والحمد لله رب العالمین .



1 ـ 2 مر . . . آبادانی . تمامی . . . دار P M I تمامی . . . دار . مر . . . آبادانی L / 2 دار P I دار شعر L کن بیت M / 3 یار L M درد P ـ I / 5 زرچه به غم L زر چو به غم M ارچه بغم I ازچه بغم P / 6 ـ 7 در آن ساعت P L I ـ M / 7 والحمد لله P M ـ L I / رب العالمین M ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۸ – این مکتوب شبِ شنبه نوشتم، بعد العشاء الآخرة. از حالِ سلامت و کالِ عافیت. ودی روز که غرهٔ محرم بود نوشته‌ای أز آن برادرِ عزیز کامل الدوله أطال الله بقاه ووفقه لمرضاته رسیده بود. ودر آنجا نوشته بود که عزم آمدن باطل شد، ای دوست! الخیرة فیما اختارَهُ اللهُ، نَصبِ عین دار! أمّا یك نکته یاد گیر: هرچه أز جنابِ أزل به‌خلق آید همه خیر و صلاح بود در وجود، أمّا به‌نسبَت با کلّ عالم نه به نسبت با کسی معیّن که کفرِ فرعون و نمرود خیرت و صلاح بود در وجود. أمّا به نسبت با ایشان سببِ شقاوتِ سرمدی بود، والعیاذ باللهِ. أرجو که چون میسّر نشد باز گشتن، پشت بدان کار آوردن خیرَت و صلاحِ آن دوست بود، نه آن دیگری.

۶۹۹ – آدمیان دو گونه‌أند. قومی را فدایِ قومی کنند «وکذلِكَ جعَلنا لِکلِّ نبیٍّ عدوّاً مِنَ المجرمینَ» کالِ دولتِ محمّدی آنگاه نثارِ قدمِ محمّد کنند که صد هزار مدبر أز بهرِ او زُنّارِ گبرکی بر بندند. وقومی دیگررادر راهِ غیری خرج نکنند، که «یحبّهم ویحبّونَهُ». همه أز بهرِ ایشان بود که «خلقَ لَکُم مافي الأرضِ جمیعاً». وایشان را أز بهرِ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 – 3 این . . . که PLI – M / 3 بود PLI – M / نوشته ای PLI رقعه ای M / 4 عزیز PLI – M / أطال . . . بود M رسید PLI / 7 کسی PLI کس M / 8 کفر PLI – M / خیرت MLI خیر P / 10 نشد PLI نشود M / خیرت MLI خیر P / 12 قومی کنند PLI قومی کنند M / 12 – 13 الفرقان 25 – 31 ك / 14 گبرکی ML گبری ای PI / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 البقرة 2 : 29 م.

* * * نامهٔ صدو نوزدهم P 81 . M 122 . L 75 . I 69 * * *

أو، که « وَمَا خَلَقتُ الجِنَّ وَالانسَ إلّا لِيَعبُدونَ ». أرجو که آن دوست أز آن قوم نیست که عمرش خرج می‌شود در صلاحِ دیگران.

۷۰۰ – نوشته بود که چیزی نوشتن در باقی نهادی! ای دوست! أگر تو مغناطیسی، آهن خود تورانیك شناسد. چه می‌شنوی؟ أرنيها تَمرةٌ أركها مطرة. « فَلَمّا زَاغوا أزاغَ اللهُ قلوبَهم » فراموش مکن! « إنّ اللهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقومٍ حتّى يُغَيِّروا ما بأنفُسِهِم » یاد دار! وأگر بایست أز جناب تو دوست بود من خود نویسم، أگر به‌هزار عبارت نویسم همه یکی بود. تابش آفتاب نه به‌علّت بوَد، أمّا أز تو قبولِ آن حدیث نیامد. ع:
شه‌مات شدن کارِ جوان‌مردان است. ألا فتَعَرَّضوا. شرطِ تو است، که نفحاتِ ألطافِ أزلی را إنقطاع محال است، مراو توراو زیدو عمرو راو دیگران‌را برابر تواند بود. أز دریا هرکه آب خورد سیر شود، أمّا خوردن بدو باز بسته است. جهدِ آن کن که به‌خود مشغول باشی‌و دل خوش دار، وعربَده مکن، وجفایی می‌کش که ترابه بوَد، ویقین دان که أگر عزیز نبودی تورا أهلِ جفا ندیدندی. بار برقدرِ قوتِ عشق نهند بر هرکسی « ولِكُلٍّ درجاتٌ مِمّا عَمِلوا » آن بار که به‌قوّتِ عشق بو بکر می‌کشد، عمر خطّاب نکشد آن بار. مارا به‌دعا یاد دار! والسّلام. والحمد لله ربّ العالمين.

#

1 الذاريات 51 : 54 ك / 4 اركها P L I اوطا M / 5 الصف 61 : 5 م / 5 ـ 6 الرعد 13 : 11 م / 7 جناب M L جانب P I / 8 ع : I ـ P M L / 8 رار P L I ـ M / 11 از P L I ـ M / 13 جفایی P L I جفا M / 14 عزیز P L I عزیزی M / 15 الانعام 6 : 132 ك / 16 دار P L I دارد M / 17 والحمد ... العالمين P L I ـ M.

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۸ — بدان ای عزیز که کار به‌حساب است نه به‌گزاف، وتا سالكِ
این نقطه را پی‌أفتد راهی دراز ببايد رفت، واین حقایق را مصداق در 3
كلامِ لم یزل، در «وَمَا أصابَكم مِن مُصيبة فبما كسبَت أيديكُم ويَعفو
عَن كثير» مى بايد جُست تا خود كى بوَد كه نقابِ عزّت أز جمالِ إين
نقطه بردارَند «وَمَا نُنَزِّلُه إلّا بِقَدَرٍ معلوم». وتا وقت نبوَد روى 6
ننمايد. وتا دادِ كار از نهادِ خود بندهد صاحبِ وقت نبوَد، در هر نفَسى
صد هزار گونه مكر است. وآنكه أز شيطان نرست هنوز چه داند كه
مكر چه بود «والله خيرُ الماكرين». پيش پاى نهادنِ معشوق با عاشق 9
ديگر است و حسابِ نامردان ديگر.

۶۹۹ — إبليس را تا بلعنت كردند هرگز جمالِ معشوقانِ خود بدو
ننمودند تا چشم بد به عينِ كمال نرسد. يا محمد «لَيزلِقونَك بأبصارِهم» خالِ 12
سياه هم به‌دستِ إبليس بررویِ محبوبِ لم يزل ديده‌اى. يا محمد! «وتخفي
في نفسِكَ مَا اللهُ مُبديه وتخشى النّاسَ واللهُ أحقُّ أن تخشاهُ». نامحرمان
چه دانند كه خال سياه بر رویِ معشوق چه بود، محمّد از خلق نترسد كه 15

---

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 3 افتد P L I نيفتد M / 4 ـ 5 الشورى 42 : 20 ك / 6 نقطه P L I نقط M / الحجر 15 : 21 ك / وتا P L I تا M / 7 هر L ـ P M I / 9 آل عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 20 ك / 10 نامردان P L I مخنثان M / 11 خود P I ـ M L / 12 القلم 68 : 51 ك / 13 ـ 14 الاحزاب 33 : 37 م .

* * * نامهٔ صدو بيستم . P 83 . M 126 . L 77 . I 71 * * *

قرآن گوید : « إنَّ الَّذينَ يُبَلِّغونَ رِسالاتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَه ولا يَخْشَوْنَ أحداً إلّا الله وَكَفَى باللهِ حَسيباً » از جبرئیل بپوشیدند تا گفت : « ويَسفِكُ الدِّماءَ » . إبليس اینجا چه کند « فأردتُ أن أعيبَها وكانَ وَراءَهم مَلِكٌ يأخُذُ كُلَّ سَفينَةٍ غَصباً » . مقصود آنست که معشوق بر گذرد . والسلام . والحمد لله رب العالمين .



1 ـ 2 الأحزاب 33 : 39 م / 2 بپوشیدند P M I بوشیدن L / 3 البقرة 2 : 30 م / 8 ـ 4 الكهف 18 : 79 ك / 4 معشوق M ـ P L I / 5 والحمد . . . العالمين ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۰۰ – بدان ای دوست که هرچه با دوستانِ أو بود همه مَقبول بود
أز همه ، أگر چه این کس‌را هرگز قبولِ طاعت نبود ، چون کار با دوستان 3
أو بود مقبول بود همه . أگر کسی صَد هزار دینار به‌صدقه دهـــد چنان
نَبود که لقمه‌ای دَر دهنِ دوستی أز دوستانِ أو نهـد ، سَبَق دِرهم
مائَةَ ألْفَ دِرهم که مصطفا – صلعم – گوید اینست ، لیکن قبول آن نوع 6
طاعت که پایِ دوستی أز دوستانِ أو در میان بوَد ضرورت بود .

۷۰۱ – جوان‌مردا ! إطاعت کردن درکوفتَنِی دان ، وقبول کردن
درباز کردنی دان ! أگر کسی خواهد که سلطانی أز جملهٔ سلاطین بیند 9
أگر از راهِ طفیلی یا کسی که مقبولِ سلطان است این کار طلب کند ،
زود برآید . طاعتی که تو کنی طلبِ قُربَتِ سلطان بوَد به‌خود . وطاعتی که
تو کنی وپای دوستی از دوستانِ أو در میـــان بود طلب دیدنِ سلطان 12
با طفیـــلِ کسی از خاصگیانِ أو . مصطفا – صلعم – حکایت کرد أز
حق تعالی : من آذی وَلیاً لِی فقَد بارَزَنِي بالمحاربة . أکنون أگر به‌خلافِ این
بود ببین که تا چون برَد اندوه شادی دوستانِ أو به‌هر ترازویی برتتوان 15

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M L ومن کتبه الیه بسم . . .
الرحیم P / 4 همه M – P L I / 6 گوید P L I گفت M / 6 – 7 آن نوع عاطت M
از نوعی طاعت است P L I / 8 إطاعت P M I طاعت L / 9 دان P M I – L /
11 – 12 بخود . . . سلطان M – P L I / 15 تا P L I – M / به هر P L I – M .

* * * نامهٔ صدو بیست ویکم . P 84 . M 128 . L 78 . I 72 * * *

سخت . مصطفا ــ صلعم ــ می گوید : إنَّ اللهَ تعالى شرَّفَ الكعبةَ وعظَّمَهَا ونَسَبَها إلى نَفسِهِ ولو أنَّ رَجلاً هَدَّمَها حَجراً حَجراً ثُمَّ
3 أحرَقَهَا بالنّارِ لَما بَلَغَ جُرمُهُ جُرمَ مَن استَخفَّ بِوَلِيٍّ مِن أولياءِ الله . این عظیم مَنقبَتی است که تو از دوستانِ او کسی را بشناسی یا بدانی یا ببینی . اگر تورا دردلِ دوستی از آن او درمهٔ عمر یك لحظه جای بود
6 تورا این دولت بس !

۷۰۲ ــ ای دوست ! در شبانه‌روزی سیصدو شست نظر به‌دلِ دوستانِ خود می کند . اگر تورا در دلی جای بوَد نظرِ او لابد بر تو آید .

9 یك نظر از یارو صد هزار سَعادت
مُنتظرَم تا كه وَقتِ آن نظر آید

یا داود ــ عم ــ گفت : یا داودُ ! أطلُبني عِندَ المُنكَسِرَةِ قُلوبُهم
12 لِذِكري . یا داود إذا رَأیتَ لي طالباً فكُن لهُ خادِماً . طالبان را این قدر است ، مطلوبان را حساب می کن ؛ رَزَقَكَ اللهُ وإیّانا هذهِ الدّولَةَ .

۷۰۳ ــ جوان‌مردا ! « فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ » با دلهایِ
15 آشنایان عَظیم غمزه دارد « یا بُنيَّ إنها إن تكُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردلٍ فَتَكُن في صَخرَةٍ أو في السَّماواتِ أو في الأرضِ یَأتِ بِها اللهُ » . بس دلها که به‌غارتِ خود بداد . ای عزیز ! این عالمی عجب است . اگر به‌ذوق اینجا
18 رسی بدانی که مصطفا ــ صلعم ــ چرا گوید : أوتیتُ القُرآنَ ومِثلَهُ مَعَهُ .

---

4 بشناسی PLI نشناسی M / 6 تو . . . دولت M این دولتت PLI / 8 می M ـ PLI / اولابد بر ML اولا مدبر PI / آید I آید بیت PM اید شعر L / 9 یار PMLI دوست (ص 368 و 42) / 11 ـ 12 اطلبني . . . داود PMI ـ L / 14 زلزلة 99 : 7 م / 15 آشنایان PLI ایشان M / یا بني M ـ PLI / 15 ـ 16 لقمان 31 : 16 ك / 16 بس ML پس PI / 17 که M ـ PLI / اگر M که PLI .

٧٠٤ – أگر مَعشوقی نامهٔ عاشق خواند ، همان معنی که دیگران فهم کنند از آن، أورا فَهم أفتد ؟ بل که در هر کلمه‌ای أورا نصیبی دیگر باشد که بیگانگان را نباشد، لا بل أگر دو کس این نوشتهٔ من بر خوانند، معنیِ ظاهر هردو فهم کنند ، أمّا در هر کلمه سِرّی بوَد که با صاحبِ دل غمزه دارد . بیگانگان را از آن چه سود ؟ « إنَّ في ذلكَ لَذكرَى لِمَن كانَ لهُ قلبٌ ». دل طلب کن که تا تورا دل نبود هرگز غمزه هایِ جان رُبایِ قرآن تورا به‌غارت ندهد ، چون تورا دل بوَد جمالِ قرآن خود بی‌حجاب ببینی ، آنگه ، مَن ذاقَ عَرفَ ، خود بدانی که چیست . مَقصود از این نوشته چیزی دیگر بود ، إبتدایِ سخن به‌حرفی کرده بودم که آن را به‌شرحی حاجت بود .

وانّي لعبدُ الضيفِ ما دام ثاوياً
وما فيَّ إلّا تلك من شيمةِ العبدِ

والسلام والحمد لله ربّ العالمين وصلواته على محمد وآله أجمعين .



1 ـ 2 عاشق P I عاشقی M L / از آن P L I ـ M / 4 هر P L I ـ M / کلمه M کلمهٔ P L I / 5 ـ 6 ق 50 ؛ 37 ك / 8 ذاق P M I ذات L / 9 حرفی M L حرمی ؟ P / 10 بود M I بود شعر L بود بیت P / 11 ما دام ثاویا P M L I من غیر ذلة (فرمنش از عیون الاخبار) / 13 والسلام . . . أجمعین M ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۰۵ – برادر أعز بر همهٔ دشمنان منصور باد . می‌خواهم که در شرح فاتحة الکتاب چیزی نویسم ، اما ویابی الله الا ما یشاء . یك نامه خود درین عذر نوشتم که آدمی مسخر تقدیر است به‌واسطهٔ اختیار ، چنانکه آتش مسخر تقدیر است به‌واسطهٔ صفتی که دروست که بدان صفت مستعد إحراق آمد . وچون در مکتوبی چیزی مشتبه می‌ماند ، أز سر آن در نمی‌گذرم ، وهر روز چیزی دیگر نبشته میشود ، واز آنچه مقصود من می‌بود حین تناولت القلم هنوز چیزی ننوشته أم ، اما همه فائده است . وبعضی چیزها نوشته می‌شود که مرا أز آن اندیشه بود ، که نباید که مرا زیان دارد .

۷۰۶ – واز جملهٔ آن دیروز در دانستن تفضیل أنبیاء نکته‌ای چند نوشته أم . وامروز عزم می بود که آن نبشته باطل کنم ونفرستم . وبرادر مرا أعزه الله ممکن نیست که فهمش آنجا رسد ، ونه تقلید مقلدان‌و نه مدعیان را در این را هیست . این اندیشهٔ کسی بود که روی در خداو رسول دارد . واین جز کسی فهم نکند که او را دردین خود با خداو رسول حسابی بود . واین از راه عقول عالمیان إدراك نتواند کرد . وچون سالك بدین عالم رسد

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ه ه بسم . . . الرحیم N / 3 خود N ـ M / 4 ـ 5 بواسطهٔ . . . صفت N بصفتی بدان که تار M / 6 مشتبه می ماند N نوشته می گردد M / 6 ـ 10 گذرم . . . تفضیل N تواتم گذشت . دیروز درذات M / 11 می بود N آن داشتم M / ونفرستم N ـ M / 12 فهمش M فهم N / تقلید M بقلت N / 12 ـ 13 ونه مدعیان . . . بود M را بود این اندیشه تا دانی که اندیشه بود N / 14 خود M ـ N .

* * * نامهٔ صدر بیست و دوم . N 55 . M 129 * * *

مشرف شود بر عالمِ عقل‌و هرچه عقلای خلق را‌و حکمای جهان را مشکل‌و
غامض نماید . او نیز چون اولیات ادراك کند که موسی مِهتر بود یا عیسی
یا خلیل یا آدم یا نوح – صلعم – . 3

۷۰۷ – وازین عالم بود که مردی نزد یك پیغمبر – صلعم – آمد از اهل
جاهلیت ، وگفت : یا محمد ! أنشدك الله ، الله بعثك نبیاً ؟ قال رسول الله :
والذي نفسي بیده ، إنه بعثني نبیاً . فقال : صدقت وآمن به ! بیگانگان‌را از 6
حدیثِ آشنایان چه خبر ؟

جوان‌مردا ! اگر کسی گوید که عیسی –عم– با قومِ خویش گفت : ما أحسن
ما جمعتم بین الماء والنار ! فقالوا له : زدنا یا روح الله ! فقال : أقلّوا من 9
الارض کي لا یخرج عملکم یابساً . چه گویی شاید که ما به‌حکم آنکه تازی
بدانیم درین معنی تصرف کنیم . هیهات ، هیهات . همهٔ خلاف عالمیان از آن
خاست که نا اهلان در سخنِ رسیدگان تصرف کنند ، تصرفاتِ فاسد ، وبا شد 12
که این مثـــال در حقِ عیسی آوردم کسی فهم نکندو نداند که این را
معنی هست یا نه ؟

۷۰۸ – چیزی ظاهر بگویم : اگر کسی گوید که جهان صرف از وجوهِ 15
ترکیب قضایای حملی منتج‌و باقی نا منتج ، چه گویی شاید که قومی که تازی
دانند ، چون تو برادرم مثلا که تازی دانی ، گویی : من درین سخن تصرف کنم .
آنها که این دانند درست میدانند که تو مخطی‌ای درین سخن . همچنین اگر 18

---

1 شود بر N گردد در M / 4 از M در N / نزدیك N نزد M / 5 محمد M رسول الله N / 5 – 6 قال . . . نبیا N – M / 8 که M – N / قوم خویش M قوی N / 9 اقلوا N ابدوا M / 10 یابساً N یابسان M / چه گویی شاید M گویی N / 11 در M شاید که در N / هیهات M – N / عالمیان M آدمیان N / 12 کنند N کردند M / 12 – 18 تصرفات . . . اگر N – M .

کسی به‌حکم آنکه تازی داند درین تصرف کند که أعرابی‌ای به‌نزدیك رسول ـ عم ـ آمدو گفت : انشدك الله ! الله بعثك نبیاً ؟ آن قوم که به‌فهمِ این کلمات
3 نرسیده‌أند میدانند که أو مخطی است. خواجه بوحامدِ غزالی ـ ره ـ در کتابی آورده است که بیشترِ ایمان عرب به‌تلقین بودی از ظنونِ غالب. واین اعرابی را به‌دلیل کرده است که گفت : أنشدك الله یا محمد ! . والمرء مخبوء تحت
6 لسانه وقلمه .

۷۰۹ ـ أی دوست در سخنِ أنبیا نشاید که هیچ‌کس تصرف کند الّا کسانی که راهِ إیشان رفته باشند . ودر این خود هیچ تعجبی نیست ، در
9 سخن شطرنجیان نشاید که هیچ‌کس تصرف کند الا کسانی که راهِ ایشان رفته باشند . عجبا از کاری که بدین روشنی پوشیده شد تا بدین حد خلق جهان همـــه ندانسته‌أند چون اینجا رسیدند که دانستنش در فهم بود
12 بندانستند. ومن اینجا اشارت به‌عقلایِ جهان می کنم نه به‌أبلهان. حکما وعلمای عالم میدانند که در سخنِ اطبا نشاید که هیچ‌کس تصرف کند الا که راهِ ایشان رفتـــه بود . وهمچنین میدانند که در سخنِ مهندسان‌و شطرنجیان
15 نشاید که کسی تصرف کند ، الا که راهِ ایشان سلوك کرده بود .

۷۱۰ ـ چون به‌حدیثِ أنبیـــاو آخرت رسیدند که أم المهات بود این فراموش کردند ، واز همهٔ أبلهان أبلهتر بودندو خود را مسلم داشتند که
18 تصرف کنند در سخنِ ایشان ، واز خیـــالِ فاسد خالی نبودند زیرا که

---

1 کسی . . . کند که N ـ M / 3 نرسیده M رسیده N / بو حامد M امام حجة الاسلام N / 4 به تلقین M متلقی N / 6 وقلمه N ـ M / 7 ـ 8 نشاید . . . کسانی N کسی را تصرف نرسد الاکسی M / 8 باشند N بود M / 8 ـ 18 ودر این . . . زیرا که N ـ M .

می‌پنداشتند که ایشان در حکمتِ ریزهٔ خود از خداو آخرت چیزی بدانسته‌اند . پس از این خیال خود را مسلم داشتند که تصرف کنند در سخنِ أنبیا ـ عم ـ واین خیال فاسد است ، همچنانکه کسی را خیال بود که به‌حکم آنکه تازی داند ، گوید طب ونجوم تازی است ، ومن تازی دانم ، پس شاید که به‌علمِ خود در کتبِ ایشان تصرف کنم .

۷۱۱ — ای دوست! این دخترك که به‌بغداد است و از خاطر خلق خبر میدهد هنوز سالکان اورا ننهند تا دانی ، واز راهِ أنبیاو أولیا هنوز جز به‌بدایتی نرسیده است ، وأز آنجا که این دخترکی است هنوز به‌هفتادو هشتاد سال ، ریاضتی بالغ می باید از دستِ پیری پخته‌و سالکی کرده‌و رسیده به‌حقیقتِ کار تا بداند که اورا نرسد که در سخنِ أنبیاو أولیا تصرف کند . به‌خدا یی ِ خداو به‌جلال قدرِ او که سالکانِ رسیده به‌لُجّهٔ کار ، هنوز این دخترك را جز مبتدی نبینند در راهِ خدا ، ولکن واماندهٔ در نقدِ خود . چنانکه کسی خواهد که علم آموزد تا درجهٔ غزالی کسب کند ، آنگاه اورا ابوجادی بر لوح نویسند ، بدان برشود ، وچنـــان خرم گردد که در آن بماند وهرگز هیچ دیگر نیاموزد . گو یی این کس را غزالی هیچ نهد در راهِ علم ؟ .

۷۱۲ — همچنین میدان که آنهـا که این راه خدا سلوك کردند چنانکه شرطِ آن بود ، دخترکِ بغدادی را همچنان دانندو بو بینند که غزالی راه این کودك را بیند که أبوجاد آموخته بود . وشیخ برکت ـ ره ـ که تو برادر از وسرو سبلت دیده‌ای از آن سالکان بود که قبل العشرین بر امثالِ این مطلع شده بود که دخترکِ بغدادی درآن وامانده است ، وپس از آن در گذشت‌و

1 می پنداشتند . . . در N جاعتی پنداشتند که به M / 2 ـ 3 پس . . . است N ـ M / 6 ـ 20 ای . . . گذشت و N ـ M .

تا هشتاد سالگی سلوك کرد . چه گویی ! آنکس که قبـــل العشرین
به چنین کالات پای وانیارد شاید که حکمای ِ عالم در سخن ِ أو تصرف کنند
3 که بعد الثمانین گوید ؟ حاشا ! حکمای ِ عالم ازین شیخ هم چندین خبر دارند که
جولاهان‌و کنّاسان از حکما ، لا بل خود نه بس فرق است که میان
جولاهان‌و حکماست . حاصل ِ حکما خود پدید است که چیست . نظم :

6 نه در همه کلا ته بطی داری من بار نامـهٔ تو زبر دارم

۷۱۳ – أکنون سخن ِ أنبیا – عم – چنین بود که عذاب القبر ثلاثة أثلاث :
ثلث من الغیبة وثلث من النمیمة وثلث من البول . حکیم اینجا چه تصرف کند ؟
9 وسالکان ِ پخته این تقسیم چنان دانند که حکیمان این که البرهان إما حملي
وإما شرطي ، والشرطي إما متصل وإما منفصل . وبه‌حکم آنکه باوردی – ره –
تا زی نیکودانست گوید : من این بدانم که البرهان إما شرطي وإما حملي ، این
12 سخن را حاصلی نبود اگر حکیمی گوید : عذاب القبر ثلاثة اثلاث ، طرفه سخنی
است ، لا بل ازین طرفه تر سخنی هم بود سالکان‌را چنانکه گویند : إن المیت
في قبره یسمع آذان المؤذن ما لم یطیّن قبره . حکیم را اینجا اگر خود ایمان
15 بود این را هیچ معنی تواند بود از عجایب ِ جهان بود . ودر میان ِ حکما چنین
کسی نادر بودو چون کبریت ِ أحمر .

۷۱٤ – أی دوست از حکیم تا به‌إیمان راهی دوراست ، زیرا که عامی
18 چون بشنود که المیّت یسمع الأذان ما لم یطیّن قبره . به‌همگی ِ خود ایمان آوردو

---

1 – 6 تا هشتاد . . . دارم N – M / 6 نه در همـــه کلاته N نی در همه گلایه
(ص 404) / 8 حکیم N حکمت M / 9 که حکیمان این M – N / 11 این بدانم N
دانم M / 13 – 16 سخنی . . . أحمر N – M / 17 راهی M راه N / دور M دراز N /
18 چون M – N / آورد M – N .

تصدیقی کند . وحکیم چون این حدیث بشنود که « المیت یسمع الاذان » همه درونِ او پراز چون‌و چرا بوده‌و باشد که إنکارو تکذیب بود . وحکیم از فهمِ این حدیث همچنان بیگانه است که عامی من غیر فرق . اگر او منطق‌و 3
هندسه میداند ، بگذار تا میداند ، عامی نیز جولاهی‌و صیاغت میداند ، وهمچنانکه از علمِ حیاکت‌و صیاغت به‌فهمِ این حدیث نتوان رسید که « المیت یسمع الاذان » ، همچنین از عـلمِ منطق‌و اقلیدس بدین حدیث 6
نتوان رسید .

۷۱۵ – أکنون اگر حکیمی را این ایمان بود که منطق‌و هندسه در راهِ خدا همچنانست که علمِ حیاکت وصیاغت ، أگر این حکیم را در سلوکِ راهِ 9
ایزدی رغبت بود ازو چیزی آید ، وأگر نه قاطع الطریق در جیب داشتن ، وخود را سالك الطریق نام نهادن کارکم آن باشد . به‌جلال قدرِ خدا که چون پیش شیخ برکت – ره – بنشستمی خود را أز جاعتی که برو سلام کردندی که 12
قال یقول ندانستندی که چون بود ، بسیار کمتر دید می ، وخود چنان بودی ، ومرا درین حال قدرت آن بود که « زبدة الحقایق » به‌دو سه روز تصنیف میکردم . که أکر حکیمی . به‌إنصاف آنرا مطالعه کندو تأملی صادق 15
بکند در آن ، بداند که آن واگفتِ حکما خود هیچ نسبتی ندارد . أما در جهان کس نیست که علم مطلوب أوست لذاته ، بل همه‌علم را وسیلتِ مطلوبِ خود ساخته‌أند . 18

۷۱۶ – دریغا که مرم در بندِ آن نیستند که چیزی بدانند ، بلکه دربندِ

1 تصدیقی کند M تصدیق بود N / که . . . الاذان M – N / 2 پراز M – N / بوده و N – M / 2 – 11 که . . . باشد N – M / 11 قدر N – M / 13 چون N چه M / 13 – 18 وخود . . . ساخته اند N – M / 19 دریغا که مردم M – N / نیستند N نیند M .

آنند که خلق در ایشان اعتقاد کنند که عالم‌اند . چون مال‌و جاه دست داد
علم را فراموش کردند . وهر که مال‌و جاه که أز اسبابِ سعادتِ این جهان
3 است أز علم دوست‌تر دارد که أز اسبابِ سعادتِ آن یکی جهان است ،
أورا خود مردم نتوانیم خواندن « أولئك كالأنعام بل هم أضل » ، « يأكلونَ كما
تأكل الأنعام » چه گویی آنکه نداند که پس أز مرگ کاری هست ، گو : هرچه
6 خواهی میدان ، که آنچه می‌باید نمی داند . واگر کسی گوید : من میدانم که
سعادتِ باقی هست ، نشانش آن بود که عشری ازین سعی که در طلبِ
سعادتِ فانی می کند ، در طلبِ سعادتِ باقی کند . واگر گوید : علم
9 خود عینِ سعادت است ومن حاصل کردم ، اینجاست که راهِ خدا
بر حکیم قطع می کند . أگر علم داشتی این خاطرش خود نبودی ، ولیکن
« ذلك مبلغهم من العلم » .

12 ۷۱۷ . بیماررا علم به‌صحت هست ولیکن اورا أز آن علم چه سود ؟
ودرویش را علم به‌پادشاهی هست ولیکن اورا ازین چه ؟ . واگر گرسنه‌را
علم به‌شبع سیر کند یا تشنه‌را علم به‌آب سیر می کند ، می‌دان که حکیم را نیز
15 علم سود دارد ، علی أنه مسلم نیست أورا که گوید : علم به‌سعادت‌و شقاوتِ
آخرت حاصل کردم که درآن معنی اگر از تقلید به‌کلی دست بدارد هم
متشکک شود . حکیم را از علم چه سود ؟ که به‌مسامیرِ صفاتِ مذموم
18 جانش برقالب دوخته‌أند . اگر بمیرد جانش از صفاتِ مذموم کی خلاص
یابد ؟ وتاخلاص نیابد در عذاب القبر بود . واوچه داند که عذاب
القبرچیست ؟ . نامی شنوده است‌و مفهومش ندانسته . أگرنه ، خواب‌و قرار
21 ازو برمیدی .

---

1 خلق N ـ M / اعتقاد کنند N معتقد شوند M / 1 ـ 21 که عالم . . . برمیدی N
والسلام والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین M / در اینجا این نامه در مجموعهٔ M
پایان یافته و ۳۰ سطر باقی مانده از روی تك نسخهٔ N چاپ می شود / 4 الأعراف 7 :
179 ك / 4 ـ 5 محمد 47 : 12 م / 11 النجم 53 : 30 ك .

۷۱۸ – امروز ندانم که چرا در دنبال این قوم افتادم . أما عذر نبشته‌أم که آدمی مسخر تقدیر است . وچنانکه قلم جزآن نتواند نبشت که إرادتِ کاتب بود در نظر عوام ، من نیز که کاتبم همچون قلم در دستِ تقدیر ، آن توانم نبشت که مرادِ أوست، وتورا این معانی کمتر به‌کار آید. اما باشد که این مکتوبات إیشانرا سود دارد. ونه هرچه محروران را نشاید مرطوبان‌را نشاید. وعالم همه نه توای تا هرچه تورا به‌کار نیاید علی الاطلاق توان گفت : خود به‌هیچ کار نیاید. هر مرغی را قوتیست ، وحوصلهٔ هر حیوانی خود قوتِ خود شناسد . واین قوم که این خوردند خود حوصلهٔ إیشان گواهی دهد که این قوت منست .

تا توانی را حتکی أز مالو جادو قلمو زبان می‌رسان که روز آید که نتوانی . والسلام .



---

۱ – 10 امروز . . . ؛ والسلام N – M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۱۹ – أخي وحبيبي وقرّة عيني ، أطال اللهُ بَقاه وسَلكَ به سبيل
3 السّعادةِ القصوى ، مخصوص است بەدعاوثنا . سه چهار مکتوب رسید ، ودر
عربده کردن تقصیر نمی‌کند رواست . نوشته بود که شب‌و روز بەدعا
مشغولیم ونورا أز ما یاد نیست ، مبارك سجلّی می‌کند بر آن که أو را أز
6 من یادنیست . أی عزیزِ من، سلكَ الله بِه سَبیلَ رضاهُ ! نوشته بودی که در
أنواعِ رنجم ، أگر رنجی است که توانی که در آن نباشی کسبِ دستِ
خود دان . والحرُّ يَكفيهِ الاشارَةُ واللهُ يُعينُهُ على جوازِ هذهِ العَقبةِ .
9 واگر رنجی است که تهمتِ کسبِ بشری ندارد فبَخٍ بخٍ ! إنّ اللهَ يُحِبُّ
كُلَّ قلبٍ حَزينٍ . المؤمِنُ لا يَخلو من قِلّةٍ أو ذلّةٍ أو عِلّةٍ .

۷۲۰ – « وما أصابكم من مُصيبةٍ فَبِما كسَبَت أيديكم » إشارت
12 دان به‌أنواعی أز آن رنج که تهمتِ اختیارِ بشریّت دارد ، « ما أصاب من
مصيبةٍ في الأرض ولا في أنفسِكم إلّا في كتابٍ مِن قبلُ أن نَبرأها » کنایتِ
ازل دان از آن أنواع که تهمتِ کسبِ بشری ندارد. وهذهِ غَرفاتٌ مِن
15 بحارٍ لُجيّةٍ . اگر مرد بدین بینـــا شود که بهانه واجانبِ خود نهادن
چه نیکوکاری است ، دولتی عظیم أورا دست دهد ، جلالت چون خواهد
که این دولت مصطفا را مَبذول دارد همه این گوید : « قل ان ضللت فانّما

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 4 نمی M می P L I / آن M L آن اتنا P I / 8 علی M L وعلی P I / واگر P L I اگر M / است L - P M I / 11 الشوری 42 : 30 ك / دان M L دان وان P I / 12 - 13 الحدید 57 : 22 م / 11 بشری P L I بشریت M / 17 سبا 34 : 50 ك .

* * * نامهٔ صدو بیست وسوم . P 86 . M 132 . L 80 . I 74 . * * *

أُضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي » ما أَحْسَنَ عالِمٌ يَتَجَاهَلُ بينَ يَدي رَبِّه .

٧٢١ — ابن یامین صفت باید بودن که راه مردان آن است . دانست که دزدی نکردو نگفت که نکردم . هم علمِ یوسف به‌برائتِ ساحتِ ابن بس است . ابن یامین را از خلق چه باك . 3

از حاکم اگر عالمیــان بی خبرند أز عالَم آن بس که تو حاکم دانی 6

قدم بر بساط أدبِ عاشقی می‌دار تا معشوق علی الدّوام تورا بود . چه می شنوی ! مَن كانَ للهِ كانَ اللهُ لَهُ . « لقد كانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولِي الألبابِ » پنداری قِصّهٔ یوسف وبرادرانش سَمَر است ؟ حاشا ! در هر 9 حرفی صد هزار هزار عبرت تعبیه است . رَزَقَكَ اللهُ وإيّانا فَهمَ الكتابِ بِحَقِّ مُحمّدٍ والأصحابِ . والسلام والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله . 12



1 سباء 34 : 50 ك / 1 عالم M من عالم P L I / 3 آن P L I ـ M / 4 علم M L علوم P I / باك I باك بيت P M L / 6 از حالم اگر عالميــان P M L I و ص8 و 235 و و ج 1 ص 128 گر عالميان زحال من ص 190 / 8 ـ 9 يوسف 12 : 111 ك / 9 سمر M L افسانه (حاشيهٔ L) هو I سهو P / هو P I ـ M L / 10 هزار P L I ـ M / عبرت تعبيه M عبر معبا P L I / 11 بحق . . . الأصحاب M ـ P L I / 11 ـ 12 والسلام . . . وآله P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۲۲ – الحمد لله علی کلّ حال . دیر گاه است تا چیزی ننوشته أم که
3 آیندگان متعذراند ، وچنین دانم که أگر جوانبِ شوق از آن جانب چنان
بودی که تا این غایت بود آیندگان همچنان پیاپی می آمدند که تا اکنون .
ودانم که آن عزیز از این برنجد ، ولیکن هنوز این اولی‌تر که من مداهنه
6 کرده باشم وحق دوستی وشَفَقت وصُحبت بجای نیاورده باشم . موانع این
حدیث را أز جانبِ تو بوذ یا أز جانبِ من بود یا أز جهتِ تقـــدیر بود ،
چنانکه من‌و تو درمیان نباشیم . وآنچه أز جانب من‌و تو بودهم از تقدیر
9 بود ، ولیکن مرا و تورا در آن دخلی‌عظیم بود ، هم چنان مثلا که وجودِ آسمان‌و
زمین‌و آفتاب‌و ستاره أز تقدیر بود ولیکن بی من‌و تو . اما وجودِ این
کلمات که بر این کاغذ است اگرچه از تقدیر است ، مرا در این میان دَخلی
12 هست . « والله خلقکم وما تعملون » .

۷۲۳ – موانع در این حدیث از آنجا که إنصاف است از تقدیر نبود ، که
این موانع در راهِ مبتدیان کمتر آیـــد وأز جانبِ من هم نبُوَد زیرا که
15 نه مقتضای مقامِ تو است . اگر بی مسامَحت نویسم جز از جانبِ تو نبوَد .

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) بسم . . . الرحیم ربه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۴۳ بسم . . . الرحیم N / 3 جوانب M حوادث N / 4 همچنان . . . آمدند M چنین آمد ندی N / 5 آن M أو N / 6 باشم M – N / این M – N / 7 من بود . . . تقدیر بود M من . . . تقد N / 9 عظیم M – N / چنان M چنانکه M / 10 از M – N / 11 در این M در N / 12 الصافات 37 : 76 ك / 14 این M – N جانب M جوانب N / 15 مقتضای M مقتضی N / جانب M جوانب N .

* * * نامهٔ صدر بیست و چهارم . N 43 . M 78 * * *

« إنّ اللهَ لا یغیّرُ ما بقومٍ حتی یُغَیّروا ما بأنفسم » ، « فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم » . عالمِ « وما تشاؤون إلّا أن یشاء الله » دیگر است وعالمِ « فلما زاغوا أزاغ الله » دیگر . از « هو الأوّلُ » نظر کردن دیگر بود تا به « هو الآخر » رسی . و در « هو الآخر » روشن کردن دیگر ، تا « هو الأوّل » تورا بخورد . در جهانی دیگر أفتادم واز مقصود خود با زماندم . ولیکن لا بأس ، باشد که من‌و تو در میان هردو طفیلِ جوان‌مردی دیگریم ، ومقصود حقیقی أو است ، وتقدیرِ این چنین مشعوذی بسیار دارد . ع : وکم سَتَرت حبّاً عَلی النّاسِ زینبُ .

٧٢٤ — برادرانِ یوسف‌را مُسخَّرو مقهور کند تا به‌سببِ حسدی که در ایشان پدید آورد آن چنان خطایی کنند . چه گویی عظیم‌تر ازاین خطایی‌و معصیتی ممکن بود که برادری تا بالغ را بی‌گناهی خون بریزندو پدری پیر پیغمبر را بدان حد برنجانند ، و با این همه گویند : « إنّ أبانا لفي ضلالٍ مبینٍ » وباین بسنده نکنندو تمنّایِ آن کنند که « وتکونوا من بعده قوماً صالحینَ » . فریاد فریاد ! از چنین بلعجبیها . پس بعد از چنین گناهی بدین عظیمي ، هزار هزار کیسه بردوزندو به‌آخر همه را نبوّت دهند ، وپدرِ پیر را بلایِ آسمان‌وزمین بر جان نهند تا پختهٔ درد گردد . ویوسف را چندین سال در بندِ بندگی وزندان بدارند. و زلیخارا مبتلایِ عشقِ أو کنند . وعجایبی که هرگز در نظرِ هیچ آفریده نگنجد . که اگردر مجلدها بیانِ آن کنم از آن عُشرِ معشاری گفته نیاید . پس به‌عاقبت « لا تثریب علیکم الیوم » پیدا گردد « فلما أن جاءَ البشیر ألقاه علی وجهه فارتدَّ بصیراً » خودرا بر دیدهٔ همگنان جلوه دهد « ربّ قد آتیتني من الملك » یوسف گوید .

---

1 الرعد 13 : 11 م / 1 ـ 2 الصف 61 : 5 م / 2 الانسان 76 : 20 م / 2 ـ 3 الصف 61 : 5 م / 3 و 4 الحدید 57 : 3 م / 10 از این M ـ N / 11 که M از این که N / بی گناهی M ـ N / 12 بدان حد M ـ N / 12 ـ 13 یوسف 12 : 8 ك / 13 ـ 14 یوسف 12 : 9 ك / 14 چنین M این N / بعد از چنین N از M / 15 کیسه N کار M / 15 ـ 17 دوزند . . . دهند . . . نهند . . . بدارند . . . کنند M دوزد . . . دهد . . . نهد . . . بدارد . . . کند N / 16 درد N ـ M / 19 عشر معشاري گفته M در باز گفتن N / 19 یوسف 12 : 92 ك / 20 یوسف 12 : 96 ك / 21 یوسف 12 : 101 ك .

۷۲۵ – « لَقَد کانَ فِي یوسف وإخوتِه آیاتٌ للسائلين » چه دانی که چیست « أحسن القصص » ؟ که داند شنیدو که یارست گفت؟ تو از قصهٔ یوسف
3 افسانه‌ای دانی ، هم چنانکه أز قصه‌های دروغ . عَجباً لأهلِ الغفلة . تفصیل کل شیء در قصهٔ یوسف هر که نداند أورا هنوز دل نیست ، ومقصود از این آن است که به گناهی بدان بزرگی این همه تعبیه برسازند و « أحسن القصص » آنرا
6 نام کنند ، چه عجب باشد که این چه می‌نویسم اگر چه از مقصود تو دوراست صاحبدلی را در آن قوتی نهاده‌اند أز آنجا که ظاهراست ، کاتب منم ، ومکتوب إلیه تویی . أما نبایـد ، که در درونِ پردهٔ غیب کاتب کسی
9 دیگراست ومکتوب إلیه کسی دیگر . أز این مَعنی جبرئیل‌و میکائیل خبر ندارند ، من‌و تو که‌باشیم تاپی بریم .

۷۲۶ – أی عزیز ! کلي علی الکلِ تلبیس بوجهین ، مرشدی گفته‌است
12 که تربتَش به‌میانه است . اگر رسی زیارتش کن ومارا به‌دعا یاد دار ! وهم أو گفت :

کلامي فیـكِ تقدیس وفکري فیك تهویس
15 فمَن آدمُ لولاك ؟ ومَن في البین إبلیس ؟
أنا کلك یا هـذا عـلی کلیك تلبیس

اکنون مقصود باز نگر ، اگر گناهِ خود باز داني تو مردی وأگر نه تورا
18 همراهان بسیارند . چه گویی ؟ « ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر » چه معنی دارد ؟ همه با تو حوالت کرد ، فبما کسبت أیدیکم ،

---

1 یوسف 12 : 7 ك / 2 یوسف 12 : 3 ك / یارست گفت M یارد نبشت N / 3 افسانه . . . همچنانکه . . . دروغ M همان أفسانه . . . که . . . دروغ کاراستی N / 4 هنوز M – N / و M – N / به M – N / همه N – M / آنرا M – N / 6 این چه M این که N / 8 که . . . غیب M – N / 9 است M بود N / 10 تاپی بریم M – N / 11 کلی (اخبار الحلاج ص 76 عن طواسین) کل N M (تمهیدات . ص 252) / 12 که M – N / زیارتش N زیارت M / 13 گفت M گفته است N / 14 کلامی N M جحودی (اخبار الحلاج ص ۳۰) / فیك N (اخبار الحلاج) لك M / فکری فیك N عقلی فیك (اخبار الحلاج) ذکری لك M / 15 فمن آدم لولاك N فمن آدم لولائی M وما آدم الاك (اخبار الحلاج) / 16 أنا . . . یا هذا N لیا کلك هذا M – (أخبار الحلاج) علی . . . تلبیس N M – (اخبار الحلاج) / 17 باز M را N / مردی M مردهٔ N / 18 – 19 الشوری 42 : 30 ك .

پس بگوید در موصلِ این مفصل ، ودر محکمِ این متشابه که « ما أصاب من مصیبة في الأرض ولا في أنفسکم إلا في کتاب من قبل أن نبرأها » إلا في کتاب ، محکم است ، فبما کسبت أیدیکم ، متشابه. « آیات محکمات وأخرُ متشابهات » . 3

۷۲۷ — مقصود از این همه آن است که قربِ دوماه بود تا هیچ ننوشتم . گویی‌چه کردی که این حرمان برراهِ تو آمد واین همدانست . وتا نپنداری که تو مقصودی در این ، که اگر طفیلی باشی هم بسیار باشی. جلالتِ لم یزل ولا یزال 6 باکسانی که خود را در میـانِ این کارِ أصلی دیدند ، چنین خطاب کرد که بیت :

من در سَرِ کوی آستین جنبانـم 9
تو پنداری که من تورا می‌خوانم
رو رو ا غلطی که من تورا کی دانم
خود رسمِ من است کاستین جنبانـم 12

یا موسی « وکلّمَ الله » دربند وجودِ تو نبود . ما أز آن منزهیم که صفتِ مارا شرطی در باید . کلامنـا أزَليٌّ . بلی ، تودر « وکلّم الله » رسیدی ، چون در او برسیـدی . أما هرگز « کلّم الله » به‌وجودِ تو ووجودِ هیچ 15 آفریده فرا نرسید . أو چون تو مستمع بسی یاد دارد . اما تو چون أو متکلم هرگز ندیدی .

۷۲۸ — هر ساعت می‌کوشم که آنچه می‌خواهم بنویسم ، هم سخنی می‌آید 18 که نه کارِ من است‌و نه کارِ تو ، تو نیز گوش می‌دار ! تا خود کی بود که

---

1 ـ 2 الحدید 57 : 22 م / 3 آل عمران 3 : 7 م / 4 بود M است N / 5 بر N به M / همدانست N همه نیست M / تا M ـ N / 6 تو N ـ M / طفیلی N طفیل M / باشی M بود N / 7 چنین N این M / 8 بیت M رباعیة له رحمه الله N / 11 رورور غلطی N نی‌نی وورو M و ج 1 ص 303 و ج 2 ص 250 / 12 خود N و ج 1 ص 303 این M و ص 250 / 13 وکلم . . . دربند N در وکلم الله M / 13 و 14 و 15 النساء 4 : 164 م / 15 هیچ آفریده N کس M / 16 یاد M ـ N / 19 گوش N گوشی M .

تورا بشنوانند أز آن جنابِ «ولو عَلِمَ الله فیهم خیراً لأسمعهم» إسماعِ أو در نخواهد رسید، أما إستماعِ تو أرجو که در رسد، پس بدانی که «واستمع
3 یوم یُنادِ المُنـــادِ مِن مَکانٍ قریبٍ» چیست. أو نزدیك است «ونحن أقربُ إلیه من حبـــلِ الورید» أما تو دوری «أولئك ینادون من مکانٍ بعید» بیت:

6 أی خورِ رنگین به‌تو من کی رسم؟
خود که طمع در خورِ رنگین کند!

وتورا هرگز این استماع دست کی خواهد داد تا بدین دوری باشی. «وأنی
9 لهم التناوش من مکان بعید؟».

٧٢٩ — غفر الله لك أیها الأخ ما تقدّم من ذنبك ومـا تأخر. چیزی دیگر می‌خواستم که در این نامه بنویسم. اما خواستِ اوراه برهمه خواستها
12 بزده‌است. معذورم دار! یا موسی! ’تریدُ، وأریدُ، ولا یکونُ إلّا ما أریدُ‘. أرجوا که از این نبشته آنچه مقصود است‌و تو در خواستی تورا وانمایـد. وما ذلك علی الله بعزیز. والسلام. والحمد لله رب العالمین. وصلی الله علی
15 محمد وآله.



1 بشنوانند M بشنوانم N / الانفال 8 : 23 م / 2 ـ 3 ق. 50 : 41 ك / 3 ـ 7 چیست . . . کند N ـ M / 3 ـ 4 ق. 50 : 16 ك / 4 ـ 5 فصلت 41 : 44 ك / 8 ـ 9 وتورا . . . بعید N ـ M / 9 النساء 52 : 34 ك / 12 معذورم M معذور N / 13 مقصود . . . نماید M تورا در خوراست تورا وانمایم N / 14 والسلام . . . العالمین N ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۳۰ – برادرِ عزیز سلام بخواند . و آرزومندی أز حدِ وَصف گذشته دانَد . والقلوبُ تَتَقاضی والضّمائرُ تتناجی ، خود معلوم است . جوان مردا ! غافل مَباش أز کارِ خُود که غافِل بودن نـه‌کارِ مردان است . « وإنَّ کثیراً مِنَ النّاسِ عَن آیاتِنا لغافِلونَ » أز « قلیلٌ مِن عِبادی الشّکورُ » باش ! . دامِ طَلب را علی الدّوام نهاده دار ! که این ، تهمت اختیارِ بشری دارَد ، تا بوَد که روزی مُرغ عِشق دَر دامت افتد . واین در أفتادَن نه به‌إختیار بوَد . ألّا فتعرّضوا لَها ، دامِ طلب نهادن مأمور به است ، عسی أن یُدرِکَکُم ، مرغ دردام افتادن است . چون مُرغِ عشق در دام افتـاد ، لا تشقوا بعدها أبداً ، ضرورت بوَد خود . عاشِقان را به‌تحقیق دان که بیمِ شقاوَت نبوَد ، چرا ؟ زیرا که آنکه أورا پرستدو أزو خواهد بود ، شقاوت آنجا چه‌کند . وهرکه نه‌عاشِقِ أوست نه‌أورا پرستد ، عبد الدّرهَم والدّینار بوَد ، « اتّخذ إلهَـهُ هَواهُ » عینِ شقاوت دگرچه بود که أزو واماند ؟ که « إنکم وَما تعبدُونَ من دُونِ اللهِ حصبُ جَهنّم » .

۷۳۱ – خلقِ جهان همه أهلِ غفلت‌اند إلا طالِبان . وطالِبان همه راهِ طلب گم کرده‌أند . پَس سلوكِ إیشان بی فایـده بوَد . آنها که سالِکانِ

---

1 بسم . . . الرحیم(تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب الرابع والخمسون K ومن رسائله ۷ ؛ رحمه الله بسم . . . الرحیم M / 2 ـ 3 وآرزو . . . داند K ـ N / 3 تتقاضا . . . تتناجی N تتشاهد K / 4 ـ 5 یونس 10 ـ 93 ك / 5 السباء 34 : 13 ك / 6 را K ـ N / 7 دامت K دام N / این N آن K / 7 ـ 8 افتاده . . . بود K ـ N / 9 یدرککم . . . است N یدرکهم K / 10 خود N حق K / به تحقیق دان N تحقیق بود K / 11 چرا . . . پرستد N زانکه اورا K / خواهد K ـ N / 12 اوست K ـ N / نه او N وهرکه نه او K / 12 ـ 13 الدرهم والدینار N الدراهم والدنانیر K / 13 الفرقان 25 : 43 ك / 13 ـ 14 دگر . . . که N بود ازو واما K / 14 الانبیاء 21 : 98 ك / 15 خلق جهان K ـ N / غفلت K علت N / 15 ایشان K انسان N / آنها N آنجا K .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و پنجم . N 47 . K 54 * * *

جادهٔ مُستقیم بوَدند همه را قطع کردَند در راه، پس به‌مَقصد ومَقصود رَسیدند. آنها که به‌مَقصد رَسیدند نامِ همه در جَریدهٔ «یُحِبهم» به‌تفصیل
3 بوَد ودَر جَریدهٔ «حمعسق» به‌جمله بوَد. این قوم که به‌عالمِ مُحبّت رَسیدَند
أز «کُتِبَ في قلوبِهم الایمانُ» نصیبِ دلهایِ ایشان این بوَد که:

خورشیدِ هر کسی چو شب آیَد فرو شود
6 خورشیدِ من برآید هَر شب، نمازِ شام

این بیت نقشِ جانِ ایشان بوَد. سَرمایهٔ ایشان شب بوَد ودرسایهٔ شب
پرَوردهٔ وِصال‌و فِراق شُدند. أبیتُ عِندَ ربی، «أسری بِعبدهِ لیلاً».

9 شب خَلق بخسبَندو نخسبَد یارَت باشد به‌طوافِ برزنُ وبازارَت
تا بَهرِ شبی زحَسرتِ دیدارَت می مالد روی بَر دَرو دیوارَت

۷۳۲ — «قل أرأیتم أن جعَل اللهُ لکم النَّهار سَرمداً إلی یومَ القیامةِ. من
12 إلهٌ غیرَ اللهِ یأتیکم بلیلٍ تسکنونَ فیهِ» تهدیدِ قرآن است باجانهایِ ایشان
ونهنگِ قهراست که هزار هزار جان در هر لحظه فرو می‌بَرد، وهَنوز «هل مِن
مزید؟» می گویَد. مُحبان چون دراو نگرند جُز این نگویند که شعر:

15 عیّار نه‌ای که بی‌ستَم دَم نزَنی هَر روز هَزار کاروان کَم نزَنی
أی جانِ جهان همه جَهان گر خواهی بَرهم زَنی‌و دودیده برَهم نزَنی

۷۳۳ — این جماعت را أهلِ محبّت گویند. وأز هَزار هَزار مُحِب

1 ومقصود K بر N / 2 نام N ـ K / به تفصیل N متصل K / 3 بود این N این K / 4 المجادلة 58 : 22 م / 5 هرکسی N مردمان K / 6 من N ما K / 7 سر ما یه N سایه K / 8 وفراق N ـ K / أبیت N ـ K / الاسراء 17 : 1 ك / 9 ونخسبد یارت N ـ K / برزن (تصحیح) روزن N بردر K / 10 تا بهر شبی ز N ماهم شبی پر K / می . . . دیوارت N ـ K / 11 ـ 12 القصص 28 : 72 ك / 13 در K ـ N / می برد N برد K / 14 چون N خود K / جز . . شعر N واین بگویند بعبارتی K / 16 جان (تصحیح) جان‌و N K / 17 هزار K ـ N / محب N محبت K .

یکی را إستعدادِ مَعرفت نبوَد . عارِفان عالمی دیگرند . أهــلِ روز عارفانند ، چنانکه أهلِ شب إیشان بودَند که اللیلُ رَسولي إلی المُحبیّن ، والنـّهارُ رَسولی إلی العارِفین . « واللیلِ إذا یَغشی » قسَمی است که مُحبّان دانند . « والنهارِ إذا تجلـّی » عارِفان‌را بوَد . إین که « قُل أرأیتم أن جَعَل اللهُ عَلیکم النهارَ سرمداً » مُحبّان را أگرچه تهدید بوَد ، عارِفان رامَفـْرحُ القلب است . می‌گویَد : اگر پیوسته شُمارا باشم کسی چه توان کردَن ؟ من یأتیکـُم بِلیلٍ ؟ نوش باد آن کسی را که گفت : لا یَکونُ الرَّجلُ فقیهاً حتی یَکونَ عِنده لِلقرآنِ وجوهٌ کثیرة ، إین بود که می روَد .

۷۳٤ – عارِفان مَگر اینجــا خورَند که « واللیلِ إذا سجی » ، « قُل أرأیتم إن جَعَل الله علیکم اللـّیلَ سَرمداً الی یومِ القیامة ، من له غیر الله یأتیکم بضیاءِ » تسبیح جانِ عارفان همه إین بوَد که :

کاشکی أندر جهان شب نیستی تامرا هجرانِ آن لَب نیستی

۷۳۵ – جوان مردا ! عارِف همه روز در آفتاب نظاره کند . آن نظارهٔ قـَیـُّومیـّت است که می‌گوید :

النـــاسُ في غفلاتهــم والدبُّ یرقـُصُ في الجبَلِ .

مَساکین أهلِ غفلت چه دانند که أو چـــه می‌کند وچه می‌گویَد . « قل انظروا مَاذا في السّماواتِ والأرضِ » می‌نگرد ومی‌بیند ، وحوصله أز

---

1 روز N روزگار K / 2 عارفانند K عارفند N / که K ـ N / 3 اللیـــل 92 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 2 ك / را بود N دانند K / 4 ـ 5 القصص 28 : 72 ك / 5 اگر چه N ـ K / بود N و K / 6 القلب N القلوب K / 6 ـ 7 می‌گوید . . . بلیل N ـ K / 7 کسی N کس K / 8 این . . . رود N ـ K / 9 ـ 11 عارفان . . . ضیاء N ـ K / 9 الضحی 93 : 2 ك / 9 ـ 10 القصص 28 : 71 ك / 11 جان N ـ K / همه N ـ K / که K که نظم N / 13 جوان مردا N ـ K / 14 گوید K کند N / 16 چه دانند N ندانند K / وچه می‌گوید N ـ K / 17 یونس 10 : 101 ك .

قوت پُر می کند « قُل مَن یرزُقُکُم مِنَ السَّماواتِ والأرضِ » ؟ و « في السماءِ
رِزقُکُم » می‌داند ، و « ورَزَقکُم مِنَ الطیِّباتِ » می‌خورَد . چه گویی ؟
3 طیباتِ رزق گوشتِ بریان و حلوا و عسل بوَد ؟ این رزق ، بوجهل بیش خورَد
که بوبکر ! أُفٍّ لأقوامٍ یَظنُّونَ ذلِكَ . اینِ رزق ، جُز أهلِ تقوا و ایمان را
نَبوَد . « ولو أنَّهم آمنوا واتَّقوا لَکفرنا عَنهم سیِّئاتِهم ولأدخلناهُم جَنّاتِ
6 النَّعیمِ » ، « ولو أنَّ أهلَ القُرى آمنوا واتقوا لَفتحنا عَلیهِم برکاتٍ مِنَ
السماءِ والأرضِ » . ندانم بوبکر بیش خورد یا بولَهب .

۷۳٦ — ومِن آیاتِه الشمس والقمر . آفتاب أهلِ مَعرِفت‌را وماه أهلِ
9 محبَّت‌را ، چندان نظارهٔ جمالِ قیُّومیَّت بِکنند که نیست گردَند . أز قیُّوم
به‌حی رَسند « حَیاة طیِّبة » نِثارِ قدمِ أو کنند ، این ساعَت « هُوَ الحَیُّ
لا إله إلّا هو » . چون عارِف با مَحبَّت أزاینجا بازگردَد ، همه به‌عکس
12 بوَد چنین بینَد که « الله لا إله إلا هُوَ الحَیُّ القَیومُ » ، دیگراست
و « هُوَ الحَیُّ لا إله إلا هُو » دیگر .

۷۳۷ — خلقِ جَهان قرآن می‌خوانند ولیکن ندانم که چون می‌خوانند .
15 أهل القرآن ، أهل الله وخاصته ، گویی که کدامَند ؟ یا ری این ظاهراست که
إقرءِ القرآن ، ما نَهاكَ فاذا لم ینهكَ فلستَ بقاریء . بازانك می‌خواند از رویِ
ظاهر ، لا بل رُبَّ تالٍ للقرآنِ والقرآنُ یَلعَنُه . این طرفه‌تر است که گویی
18 مَتلوِ أو چیست ؟ ولا عینِ أو کیست ؟ . لو أُلقِي المصحفُ في النّارِ لمـــا

---

1 پر K پرو N / السباء 34 : 24 ك / 1 و 2 الذاریات 51 : 22 ك / 2 الانفال 8 : 26 م والنحل 16 : 72 ك والغافر 40 : 64 ك / 3 وعسل K بعسل N / 4 اف N ـ K / تقوا . . . را N ایمان K / 5 ـ 6 المائدة 5 : 65 م / 6 ـ 7 الأعراف 7 : 96 ك / 7 ندانم N ندانند K / 9 جمال قیومیت N قیومی K / بکنند . . . گردند N بکنند . . . گردد K / از قیوم N واز قیومی K / 10 حی . . . طیبة N حیات طیبة رسد K / النحل 16 : 17 ك / 10 ـ 11 الغافر 40 : 65 ك / 11 عارف با محبت N ـ K / همه K وهمه N / 12 چنین بیند N ـ K / البقرة 2 : 255 م وآل عمران 3 : 1 م / دیگر استر K لا اله إلا هو الحي القیوم N / 13 الغافر 40 : 65 ك / 14 می N ـ K / 15 که K ـ N / 16 اقرء N اقرؤا K / باز K واز N / خواند K خوانند N / 17 این K ـ N / 18 أوچیست N واجب K / لاعن أو N ـ عن K .

احترقَ . آنچه نسوزد لاعنِ أو است ، وآنچه کفار نیز بشنوند مَتلوِ أو است . « فأصمهم وأعمى أبصارَهم » ، « أفلا يتدبَّرونَ القرآن » ، هَر که مؤمِن نیست قُرآن هَرگز نشنود . « وما أنت بِمُسمِعٍ من في القُبورِ » ، « ختم اللهُ على قلوبهم وعلى سمعهم وعَلى أبصارِهم غشاوةٌ » لعمري ! آن مُدبر هر روز ختمي دارَد وقرآن أورا لعنَت می کندو می گوید : « وكأيِّن من آيــةٍ في السَّماواتِ والأرضِ يمرُّون عَليها وهُم عَنها مُعرِضونَ » .

٧٣٨ — أي مدبر ! مصطفا — صلعم — يكَ شب بسم الله الرحمان الرحيم را چندين كرت تكرار كرد ، وبه‌قولي بيست وأند بار ، چرا تكرار كرَد ؟ أگر قُرآن باين آساني به‌سر می‌توان بُرد ، إسرفيــل يا روحِ أعظم ، ألفِ الله ، تا أوست إبتدا كرده‌است ، قيامَت برخيزَدو هَنوز به‌لام نرسيده باشد . قرآن چون عاشِقان خوانند چنين بوَد . قرآن إيشان را بخورد . وهَرگز تا قرآن بوده‌است ، أورا كس نتَوانست خوردَن وخواندَن . به كدام حوصله به‌حوصلهٔ حدثان ، قدم نوش توان كرد ؟ كلا وحاشا كه « لو أنزلنا هَذا القرآن على جَبَلٍ لرأيته خاشِعاً متصدِّعاً مِن خَشيَةِ اللهِ » . أگر ذرّه‌اى أز صفاتِ جلالِ ما برعرش‌و كرسى تابَد همه دَر حال نيست گردَد .

٧٣٩ — إين نه بس بوَد كه قُرآن كسى را بخورَد ؟ طمعى ديگر مى‌بايَد داشت ؟ ديدهٔ خفاش‌را مَنصب بيش از اين بايد كه خودرا دَر جلالتِ آفتاب بازد ، رو بازى كــــن ! كه عاشِقى كار تو نيست . عجز آدمى وضعفِ بَشريَّت كجا رَسد ؟ جلالِ قرآن واصدو بيست وچهار هَزار سَرور ، اين

است و K سوزدو N / نیز K ـ N / 2 محمد 47 : 23 م / 2 النساء 4 : 82 م / 3 هرگز K ـ N / الفاطر 35 : 22 ك / 3 ـ 4 البقرة 2 : 7 م / 5 دارد K كند N / 5 ـ 6 يوسف 12 : 105 ك / ‹ اى مدبر N ـ K / 7 ـ 8 را . . . قولى K ـ N / 8 بار N بار تكرار كرد K / تكرار كرده N ـ K / 9 آسانى N اسامى K / به سر مى توان N توان به سر K / 10 باشد K بود N / 11 ـ 12 قرآن بوده N أو K / 12 نتوانست خوردن K نخورده است N / 13 قدم N ـ K / كلا وحاشا N ـ K / كه N ـ K / 13 ـ 14 الحشر 59 : 21 م / 15 بر N در K / همه K هم N / گردد N شود K / 17 داشت K كرد N / منصب N منقبت K / بايد N بود K / 18 بازد N نازد K / 18 ـ 19 عجز . . . اين N ـ K .

خِطاب کرد : ع : سَنگ أز بر آبگینۀ شامی دور ! غافِلان‌را چه قَدر بود ؟ . أو می گوید واعاشقانِ خود ، بیت :

3 گِردِ دَرِ ما چه گردی أی دیوانه ! مانا که تورا تَمام نَشُد پیمانه
چون می نَروی به‌عافیَت واخانه یا دَت نابد ز شمع وأز پروانه

وإیشان به‌زبان عِشق همه إین جواب دهند ، بیت :

6 أز تو بنگردم أر چه آزار آید پروانه به‌طمعِ نور در نار آید
ما عاشقِ توایم نه‌عاشقِ خود ، جان را چه خطر باشدو دل را چه محل ؟

٧٤٠ — زهی مَعاذِ جبل ، در نزع بود ، باری عظیم بروی نهادند ، وهر گاه
9 که باخود آمدی گفتی که : اخنق خنقتك فوعزتك انك تعلمُ أن قلبي يُحِبُّكَ . چون حمال بوَد چندانکه خواهی بر گیرد . قوتِ «وحملناهم» چیست؟ متناهی است ؟ هرگز ! « هو الذي يسيّركم في البرّ والبحر » مانده نگردد . ع:
12 گردون نکشد آنچه دلِ ما کشدا . « الله مولى الذين آمنوا ، وإنَّ الكافرينَ لا مولى لهُم » چه کنند ؟ لا جرم «وخلق الانسانُ ضعيفاً » هر که قوتِ أو از « وحملناهم » بود أو ضعیف نبود . وحملناهم آدمیانِ به‌حقیقت اند .

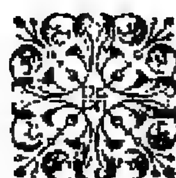
15 ٧٤١ — اگر فرزند نوح « ليس من أهلك » بود ، کافران نیز لیسوا من أولاد آدم ، باشند . پس « ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر » نباشند . لا بل در آخر آیت إینست که « وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا »
18 صِفتِ إیشان است . بوجهل نیزاز « وفضلناهم على كثير » چون بود ؟ کافر که گوید : « يا ليتني كنت تراباً » أز خاك کمتر بود ، أز « وفضلناهم على كثير » چون بود ؟ . همه در قرآن است « ما فرطنا في الكتاب من شيء » ولیکن

---

1 ـ 20 خطاب . . . لیکن K ـ N / 7 حال . . . محل N دل را چه خطر با شدو جان را چه محل (ص 121) / 11 یونس 10 : 22 ك / 12 ـ 13 محمد 47 : 11 م / 13 النساء 4 : 28 م / 14 الأسراء 17 : 70 ك / 15 هود 11 : 46 ك / 16 الاسراء 17 : 70 ك / 17 الاسراء 17 : 70 ك / 19 النبأ 78 : 40 ك / الاسراء 17 : 70 ك / 20 الانعام 6 : 8 ك .

مرد باید که بوی تواند برد . سمعی باید که بشنود . بصری باید که بیند .
از « صمٌ بکمٌ عميٌ » چه‌آید ؟ طورسینا ، آنکه همچنان برپا است ، مرد
باید که چون موسی بود . « أم تحسبُ أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون ؟ ان هم 3
إلا كالانعام » . فرزند آدم را أنعام نتوان گفت هیچ گونه . در خفتن و خوردن
برابراست ، أما از آنجا که حقیقتِ کاراست بس مختلف اند . فضل العالمِ على
العابدِ كفضلي على أدنى رجلٍ من أصحابي . برعابدان چندان فضل دارد ، 6
بر جاهلان و غافلان و کافران گویی چند فضل بود ؟

۷۴۲ – خلق به‌تمنای فاسد قناعت کرده‌اندو به‌غروری راضی شده .
« ولتعلمنَّ نبأه بعد حين » . تو باری عزیزا خودرا واجو ! تا خود از کدام 9
قومی ؟ أگر همت نداری که واستبوعانِ وجود هماسگی کنی ، باری کم از
آن نبود که وا اتباع آنان باشی « فان لم يصبها وابل فطلٌ » هرچه کم از این
بود خود نبود وبه‌هزار درد ، بين العالم والمتعلم في الأجرِ سواءٌ ، ولا خيرَ في 12
سائر الناس . أنبیاو أولیاو علما که ورثهٔ أنبیا باشند ، متبوعانِ وجوداند . أنا
ومن اتبعني ، و « ممن خلقنا أمةٌ يهدون بالحقِ » إیشان باشند ، ومتعلمان أتباع
إیشان باشند . از کسی دیگر حدیث نخواهند کردن . 15



1 ـ 15 مرد . . . کردن K ـ N / 2 البقرة 2 : 18 م / 3 ـ 4 الفرقان 25 : 44 ك /
9 ص 38 : 88 ك / 11 البقرة 2 : 265 م / 14 الاعراف 7 : 181 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۴۳ – ایزد تعالی صلاح دو جهانی به‌عاقبتِ او مقرون داراد . وشرِ
3 نفسِ اُورا اَزوی مکفی گرداناد . گفته بودی که من سخنِ بلند فهم نمی‌کنم .
چیزی نویسد که مرا نشاید . اَوّلاً : این همه پست که می‌کنی . اگر نمی
دانی که صلاح تو من بدانم بر تو غرامت است . واگر نمی دانی که شفقتِ
6 من برنگاه داشت صلاحِ تو تمام است، هم برتو تاوان بُوَد . واگر می‌دانی که
علم من به‌از علمِ تو است‌و شفقتِ من در حقِ تو تمام است ، پس تورا چرا
کالمیّت بین یدیِ الغاسِلِ شرط نیست ؟ . اَوّل بدان که این مکتوبات را
9 مطالعت کردن اگرچه ندانی عظیم الجدوی بُوَد. وتابشی که از این به‌گوهرِ
تو رسد ، تورا به‌روزگار دیده دهد که آن بتوانی دانستن .

۷۴۴ – وجهِ دوم: بدانکه چون تودر إرادت صادق باشی، خود روزگار
12 آنچه صلاح وقتِ تو بود خود بر قلم راند . وباشد که تو ندانی که صلاحِ
تو در چیست کارِ تو تسلیم است‌و پس ، ترا همین یك وظیفت است . باقی
چون تو داد کار از نهادِ خود بدادی وظیفهٔ آن جانب است . أمّا کار در آن
15 است که تو تسلیم به‌شرط بتوانی بود که تسلیم را راه دراز است . چون آن

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانندی نامه‌ها) المکتوب السابع والستون K ومن رسالة ۸ ؛ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 3 ایزد . . . گرداناد N ـ K / 3 ـ 11 گفته . . . دوم N بعد المقدمه K / 15 تسلیم N تسلیم تسلیم K / بتوانی بود که N نتوانی کرد K / را راه K را هی N .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و ششم N 48 . K 67 * * *

راه را سلوك کنی ، تسلیم رویِ جمالِ خود با تو نماید . آنگه چون به‌تسلیم
رسیدی راهِ تو برسید ، راه معشوق در تو نماید. روشِ مریـدان تا آنگه بود
که به‌تسلیمِ کلی رسیدند . وباقی روشِ پیران بود در مریدان . 3

٧٤٥ – أگر مورچه‌ای خواهـد که مثلا از همدان به کعبه رود بروی
سخت متعذر بود . أما أگر جهد کند تا خود را برپرِ کبوتری یا بازی بندد
آن کبوتر به‌زودی این مورچه را به کعبه تواند رساند . راهِ مورچه چندان 6
است که خودرا برپرِ کبوترجای سازد ، باقی نه راهِ أو است . یا داودا
مَنْ طَلَبَنِي وجَدَنِي . برتو بیش أزآن نیست که راهِ طلب روی ، تانامِ تو
در جریدهٔ طالبان إثبـات کننده . چون طالبِ حقیقی آمدی وجهِ آن 9
خودباتوبود . « ولن تجِدَ لسنّةِ اللهِ تحویلا » ، أمـا نپنداری که تسلیم
کردن آسان کاری است، هیهات! تورا چندین سال هنوزخدمت کفشی می باید
کردن تابدانی که حقیقتِ تسلیم چـه بود ، آنگه راهِ آن بدانی که 12
چون است ، آنگه سلوكِ این راه بکنی . چون سالك شدی باتو گویند :

انزل بمنزلِ زینبٍ وربابِ وارتع فهذا مرتع الأحباب

٧٤٦ – اما توهنوز از تسلیم نامی شنیده‌ای ومعنیِ آن عادتی دانی ، 15
توأز کجاو تسلیم از کجا ؟ بر پروانه آسان است که خودرا برآتش اندازد
أماسوختن برآتش بود :

---

1 را N ـ K / 1 و 2 آنگه K آنگاه N / 2 نماید N نماند K / 3 رسیدند K برسد N / و K ـ N / پیران N بدان K / 4 مثلا K ـ N / 5 را N ـ K / یابازی N ـ K / بندد K محکم سازد N / 6 زودی N روزی K / تواند N ـ K / 7 پر K ـ N / سازد K کند N / 9 طالبان اثبات N طالب ثبت K / حقیقی N ـ K / وجه آن N وجدان K / 10 الفاطر 35 : 43 ك / 11 آسان کاری N ساز کار K / کفشی N کفش K / تسلیم N ـ K / 12 و 13 آنگه K آنگاه N / 12 آن N ـ K / 13 سالك شدی K سلوك کردی N / گویند K گوید N / 14 بمنزل زینب N (و ص 307 وزبدة الحقائق) منزل دعد K / فهذا N ـ K / 15 نامی N نام K / 16 پروانه N فراش K / 17 اما N الا K / بود K بود بیت N .

مردانه کسی باید کاید برِ ما	تومرد نه‌ای مگرد گردِ درِ ما
داری سرِ ما وگر نه دور از برِ ما	ما دوست کُشیم و تو نداری سرِ ما
مارا خواهی تن به‌غمان اندرده	چون شیفتگان سر به‌جهان اندرده
دل‌پر خون کن و به‌دیدگان اندرده	وآنکه زپی دودیده جان أندرده

۷۴۷ – تاباتو ذره‌ای عادت پرستی هست حقیقتِ تسلیم روی باتو نکند. تو آنگه نه‌مسلمانی، تو عادت پرستی. چون عمومِ جهودان و ترسایان. أگر تو بدانی که تو راچه می‌باید کرد آنگه بدایتِ توآن بود که زُنّارِ عادت بریدن گیری. وزنار گبرکی بگسلی. چون به‌روزگار زُنّارِ عادت بریده گردد، تسلیم آنجاتواند بود، باقی؛ لیس التکحل في العینین کالکحل.

۷۴۸ – تاتوانی ازدست و زبان و قلم و جاه و مال چیزی می‌رسان. وعلی الخصوص به‌درویشان. ومُداراةُ الناسِ صَدقةٌ، والکلمةُ الطیبةُ صدقةٌ، یاد دار! وازراه هرچه بازپس کردی گِرد بهتر گرد. من استوی یوماه فهو مغبون. مکتوباتِ من تاتوانی مطالعه می‌کن وفرقی نیست میانِ آن سخن که فروتر است وبرتر است، که همه أزیک معدن آمده است آن نیز که تو پنداری که دانی هم مدخول بود باش تاتوراذوقی راست پیداگردد، آنگاه برادراکِ تواعتماد بود. حالی خیری می کن، وازشر دور می‌باش چندان که می‌توانی

۷۴۹ – ونوشته بودی که المکافات في الطریقة واجبةٌ. أی دوست! این غلط است، وکس نگفته است. وآنکه این گوید خطا گوید، الا که چیزی

1 – 2 مردانه . . . سرِ ما K – N / 3 – 4 ما را . . . دیده گان اندرده K – N / 3 به غمان ص 361 بیفزا K / 4 وآنکه . . . جان اندرده ص 361 – N K / 6 آنگه N – K / أگر تو N اگر K / 7 – 8 بریدن گیری K ببری N / وزنار گبرکی بگسلی N – K / 8 – 9 تواند بود باقی K توانی یافت N / 10 وجاه ومال N – K / رسان N رساند K / 12 ازراه N – K / گرد بهتر گرد K کرده بهتر N / 13 – 16 مکتوبات . . . بود N – K / 16 دور می‌باش N پرهیز می‌کن K / 17 بودی N بودی نوشته بودی K / 18 گوید . . . گوید N گفت . . . گفت K .

دیگر خواهد که من پی نیفتم . من حیث الاصطلاح ، اگر به‌طریقت آن می خواهی که « وأَلَّوِ استقامُوا علی الطَّریقةِ لأسقیناهُم مَاءً غدقاً » پس دراین طریقت مکافات واجب نیست . عیسی ـ عم ـ می گوید : من سَلَبَ إزارَكَ فاعطِه رِداءَكَ . ومَن ضَرَبَ خدَّكَ الأیمَنَ فحوِّل إلیه خدَّكَ الأیسَرَ . لعمری خدای تعالی می گوید : « فمن اعتدَی علَیکُم فَاعتَدوا علیهِ بِمثلِ ما اعتدی عَلَیکُم » أمّا این أمرِ اباحت است نه أمرِ وجوب ، ندیدی که « فمن عفا وأصلَحَ فأجرُهُ علی اللهِ » و « أن تعفُوا أقربُ للتقوی » و « الکاظمین الغیظ والعافین عنِ الناس والله یحب المحسنین » وهمچنین می گوید : « وإن عاقَبتُم فَعاقِبُوا بِمثلِ ما عُوقِبتُم بِه » أما تمامت این آیت بین ! « ولئن صبرتم لهو خیرٌ للصابرین » .

۷۵۰ ـ جوان مردا ! این نکته نیکو بدان که کس نداند ونگوید إلا من شاء الله . خدا می گوید : «إنّ الله یأمر بالعدلِ والاحسان » عدل این بود که حقِ خود بستانی . وإحسان آن بود که حقِ خود رهاکنی . اکنون مبتدی را که در حظوظِ خودو درحدِ بشریت مانده بود ، وسعی کند درعمارتِ أسبابِ دنیا ، احسان بهتر است از عدل ؛ من سلب إزارك فادفع إلیه رداءك خطابست وا أهلِ بدایت ، وهم چنین « فمن عفا وأصلح فاجرٌ علی الله » ، « ولئن صبرتم لَهو خیرٌ للصابرین » ، « والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس » أمّا منتهی راکه از حظوظِ خود برخاسته است ، عدل بهتر از إحسان است . وهذا له سرٌ عجیب .

---

1 که N ـ K / نیفتم N فی اقتد K / به طریقت N طریق K / 2 الجن 72 : 16 ك / پس K ـ N / 5 ـ 6 البقرة 2 : 194 م / 7 الشوری 42 : 40 ك / 7 ـ 8 البقرة 2 : 237 م / 8 آل عمران 3 : 134 م / 9 می N ـ K / النحل 16 : 126 م / أما K ـ N / 10 این N ـ K / بین N ـ K / النحل 16 : 126 م / 11 نیکو بدان N می دان K / 11 ـ 12 کس . . . گوید N ـ K / 12 النحل 16 : 90 م / 13 خود بستانی N بستانی K / 14 در حق N حق K / مانده بودو N ـ K / 15 ـ 15 در عمارت . . . دنیا N ـ K / 15 از N که K / فادفع إلیه N فاعطه K / 16 الشوری 42 : 40 ك / 17 النحل 16 : 126 م / آل عمران 3 : 134 م / 18 که N که سر K / خود . . . است N بر خواست K / از احسان N ـ K .

۷۵۱ – جوان مردا ! نیکٔ گوش دار ! اگر کسی ازتو إزار بستاند ظلمی بکرد . شکرانهٔ آنرا که تورا أز این ظلم نگاه داشت ردایِ خود نیز اندر
3 میان نه ، وآن مردرا بحِــل کن ! تانفسِ تو رام گردد وحظوظِ خود درمیان نهــد . چون حظوظِ تو أزمیان برخاست ، نفسِ تو قوی گردد وتوراحکم روان گردد ، وتو صاحب‌دلِ روزگار گردی ، پس هر که إزارِ
6 توبستاند روابود که با أو احسان کنی‌و ردایِ خــود به‌وی دهی که تقدیرِ خود دادِ تو ازوی بخواهد وهیچ مساعحت نکند ، هم دردنیاوهم در عقبی . پس إحسان اینجــا در عدل بود ، باید که تو إزارِ خود به نیکوتر وجهی
9 ازوبازستانی واورا از بندِ تقدیرِ بی مساعحت بازرهانی ، چــه چون تونه إزارِ خود می‌طلبی بلکه راحتِ أو می‌طلبی ، إین هم إحسان بود .

۷۵۲ – أمّا باید که به‌چشم شفقّت در خلق نگاه کنی چون پدر مشفق
12 برفرزندِ خود. چون بدین مقام رسیدی که الشفقة علی خلق الله، تورا روی نماید، لابد اینجا کودک را بباید زدن ، أگر نزنی جوربود نه إحسان وحقِ کودک راضایع کرده باشی . مقصود آن است که باعثِ تو برزدنِ کودک نه‌هواو
15 غضب‌و حظِ نفسِ خود بود ، چون چنین بود أگر نزنی عاصی باشی نه‌محسن، یا محمد ! «واغلظ علیهم» ، یا داود ! بشّر الصدیقین وانذر العاصین . والظلم وضع الشيء في غیر موضعه . آنجا که عدل باید کرد أگر إحسان کنی ظــلم بود
18 به‌صورتِ إحسان . ظلم راصورتی هست‌و حقیقتی ، وإحسان را نیز هم چنین صورتی هســت‌و حقیقتی گاه شیطان صورتِ إحسان واتونماید ، ودر آنجــا

1 از تو ازار N ازاو تو K / 2 شکرانه آنرا که N انك K / نگاه داشت N برهاند K / 2 ـ 3 نیز اندرمیان N در K / 3 نو K ـ N / 4 تو ازمیان N از تو K / گردد N بود K / دل K ـ N / 6 او K وی N / 7 خود K ـ N / عقبی N آخرت K / 8 باید K ـ N / تر N ترین K / 9 بی مساعحت باز N وبی مساعحق به K / نه N ـ K / 10 هم N همه K / 12 بر N در K / که K ـ N / 13 اینجا N آنجا که K / اگر K گر N / وحق K وچون N / 15 غضب K شهوت N / خود K ـ N / نه محسن N ـ K / 16 التوبة 9 : 73 م والتحریم 66 : 9 م / الصدیقین وانذر العاصین (تصحیح) العاصین وانذر الصدیقین N الؤمنین وانذر الصدیقین K / 18 نیز K ـ N / 19 صورتي . . . حقیقتي N ـ K .

حقیقتِ ظلم تعبیه کرده بود . وگاه صورتِ ظلم در حقیقت إحسان ازمردان و
پیران دروجود آید . عاقلان دانند که این إحسان است نه ظلم ، چون
حجامت طفلِ رضیع راو ما نند آن . 3

۷۵۳ — اینجا بدانی که مصطفا — صلعم — چرا گوید : من کان منکم آمراً
بالمعروفِ فلیکن أمره ذلك بمعروف . جوان مردا ! بسیار کسان پندارند که
أمرِ معروف می‌کنند وایشان من حیث التحقیق عاصی باشند . أمرِ معروف 6
ونهی منکر انبیـــارا مسلم بود که از حظوظِ خود برخاسته بودند ، آنگاه
التعظیم لأمرِ الله والشفقة علی خلقِ الله ایشان را برآن دارد که نگذارند که
دروجود چیزی ناشایسته رود ، هم تعظیماً لأمر الله وشفقة علی خلق الله . 9
أمّا أبلهی که نه معروف شناسدونه منکر داند از سرِهوای نفسِ بشریتِ
خود خواهد که خودرا أزکسی بهٔ آورد ، بروی بەعبارتی غلیظ منکری
بی معروف درکار کند تا لاجرم درحقِ مأمور جز زیادتِ جُرأتی نبود . 12
ودرحقِ آمرجز عُجبی زشت حاصل نبود .

۷۵٤ — حِسبَت أنبیارا آمده استو علما را، نه أهلِ عادت را می‌خواهم
بلکه أن قوم را می‌خواهم که « وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا » 15
یعنی که أز مخالفتِ شهواتو هواو حظوظِ نفس بریُری « وکانوا بآیاتنا یوقنون»
یعنی همهٔ کارهای ایشان ، ایشان را علی أتم الوجوه مکشوف شده بود . پس از

1 کرده K ـ N / وگاه K گاه N / از مردان و N بر مریدان از K / 3 مانند K امثال N / 4 گوید N گفت K / منکم N ـ K / 5 بمعروف N ـ K / کسان K کس N / 7 مسلم N ـ K / خود N نفس K / آنگاه N آنگه K / 9 شایسته K بایسته N / 10 ونه K نه N / هوای K هواو N / 10 ـ 11 بشریت . . . بروی N خویش به K / 11 منکری K منکر N / 12 بی معروف در K به معروف بر N / تا K ثمرهٔ آن N / زیادت جر أتی K حیوانی N / 13 زشت K بی N / نبود N نشود K / 14 آمده است N بود K / 15 بلکه . . . هم N ـ K / السجدة 32 : 24 ك / 16 که از K در N / هواو K ـ N / نفس K بشری N / ببری K ـ N / السجدة 32 : 24 ك / 17 ایشان N ـ K / شده بود N شود K .

َسر علی به‌کال‌و أزسَر شفقق برخلق بی باعق بشری ارشادی کنند « وممن خلقنا أمة یهدون بالحق وبه یعدلونَ » همین بود تا دانی . اکنون مثـل چنین
3 است که المکافاةُ في الطبیعة واجبةٌ واین سخن حکمای متقدم است. ومعنیِ این مثل غامض است . وحالی کاغذ برسید ، ورنه دراین میدان مجالِ سخن است ، ونیکو مثـلی است ، یعنی دروجود ، همه به‌میزان حق می‌رود .
6 « وکل شيءٍ عنده بمقدار » « وما ینزّله إلا بقَدَرٍ معلُومٍ » وبالعدلِ قامتِ السّماواتُ والأرضین .

۷۵۵ – اگر کس مثلا تورا برنجاند به‌زبان یا به‌فعل ، وتو مکافات نکنی
9 نه به‌زبان ونه به‌فعل ، سُنتِ أزلی چنان است که رَنجی به‌وی رسد ازجایِ دیگر. المکافات في الطبیعة واجبة ، أي في طبیعة الوجودِ ، واین همان است که « ولَن تَجِدَ لِسنةِ اللهِ تبدیلا » معنیِ واجب این بود که لا تبدیلَ لِکلماتِ
12 اللهِ واینکه سنة الله می‌خوانیم همان معنی طبیعت است . وحالی بیش از این کاغذ نیست . أگر وقتی دیگر اتفاق افتد که واسَرِ این سخن آیم ، آنچه وقت املا کند نوشته شود إنشاء الله تعالی وحده . والسلام علی من اتبع الهدی
15 وصلی الله علی نبیّه وعبده محمد وآله أجمعین .

---

1 از سر N – K / بر K به N / ارشادی N ارشاد K / کنند K کند N / 1 ـ 2 الاعراف 7 : 181 ك / 4 مثل . . . است N غامض K / 6 الرعد 13 ك 8 م / الحجر 15 : 21 ك / 7 الأرضین N الأرض K / 8 ـ 9 به زبان . . . به فعل N وتو مکافات نکنی K / 11 الاحزاب 33 : 62 م / 12 می‌خوانیم K ـ N / 13 دیگر K ـ N / که . . . آیم N ـ K / 14 انشاء . . . وحده K ـ N / والسلام . . الهدی N ـ K / 15 وصلی . . . اجمعین K ـ N .

مجموعهٔ (K = جار الله) در اینجا چنین پایان یافته است : تمت الرسالات والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد وآله . وقع الفراغ من کتابتها غداة یوم الاثنین الثانی والعشرین من شهر ربیع الآخر من شهور سنة ثمان وستین وستمایة . کتبه العبد الضعیف الراجي رحمة ربه اللطیف خلیل . رحم الله من نظر فیها ودعا لکاتبها ولصاحبها بالخیر . والله ولي الاجابة والسلام .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۵۶ – بهترین چیزها شکر است مرخدای را که دارندهٔ دوجهان است ودانندهٔ آشکارا ونهان است . پس درود بر مصطفا که سیّد ولدِ آدم است ورحمتِ این عالم وآن عالم است ، وبراهل بیتش – عم – که نورِ شریعتِ محمّد – صلعم – أند . واز جهتِ خدا منصورو مؤیداند .

۷۵۷ – أمّا بعد : بدان که چون أهلِ ضلالت بسیار گشته‌أند ، واجب دیدم عنایت نمودن دربیانِ مذهبی که سلفِ صالح برآن بوده أند . وخواص‌و عوام را بدان اقتدا فرموده‌أند وکتابی کردم دراین معنی به‌تازی‌و « رسالتِ علائی » اش نام کردم از بهرخزانهٔ مولانا تاج الدّین علاء الدّوله . وچون ازآن کتاب بپرداختم ، این رسالت را به‌پارسی ساختم ازبهر پادشاه زاده جمال الدّین شرف الدّوله عزّ نصره . واین کتاب رانام « رسالت جمالی » کردم ، وتفصیلش درسه فصل یادکنم ، ان شاء الله .

۷۵۸ – فصل اوّل : بدانکه مثال پیغمبران مثال طبیبان است ، ومثالِ خلق بیماران ، ومثالِ قرآن مثالِ خزانه . داروی همهٔ بیماران آنجا بوَد ، وبرای این گفت حقّ تعالی : « ونُنَزِّلُ مِن القرآنِ ما هو شفاءٌ ورحمةٌ للمؤمنین » وهمچنان که هرکسی که به‌طبیب ایمان ندارد وهمه چیزها گزا تیده

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 7 ـ 8 وخواص . . . فرموده أند P L I ـ M / 7 ـ 12 دیدم . . . کردم . . . کردم . . . بپر داختم . . . ساختم . . . کردم . . . کنم P L I دیدیم . . . کردیم . . . کردیم . . . بپر داختیم . . . ساختیم . . . کردیم . . . کنیم M / 10 را P L I ـ M / 11 عز نصره P L I ـ M .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و هفتم (رسالهٔ جمالی) P 52 . M 61 . L 55 a . I 40 * * *

خورد که طبیب أورا أزآن منــــع کند بیاری أو هر روز زیادت گردد ،
همچنین کافران‌و فاسقان که به‌گفت أو – صلعم – کارنکنند وهرچه او
3 گفت نکنند ، بیاری ایشان هرروز زیادت بوَد : وبرای این گفت « وأمّا
الذین في قلوبهم مرضٌ فزادتهم رجساً إلی رجسهم » وجایی دیگر گفت :
« في قُلوبِهم مرضٌ فَزادَهم اللهُ مَرضاً » وچنانکه کسی که به‌طبیب
6 ایمان دارد و گفتارِ أو کار بندد ، هرروز تن‌درست‌تر باشد ، وإیمانش به‌طبیب
زیادت گردد .

۷۵۹ – همچنین مؤمنان که أز قولِ پیغمبران – صلعم – کار کنند ، ایمانشان
9 هرروز به‌طبیب‌و دارو زیادت باشد . وبرای این گفت حقّ تعالی : « والذین
اهتدوا زَادَهم هُدًی » . ودیگرجای گفت : « لِیَزدادوا إیماناً معَ إیمانِهم » .
وچنانکه طبیب معالجتِ بیمار دَر خورِ بیماری کند ، بعضی را داروی تلخ
12 فرماید وبعضی‌را داروی شیرین ، وبعضی‌را داروی اندک‌و بعضی رابسیار ،
همچنین ایزد تعالی خطاب می‌کند با پیغمبر – صلعم – که « وأنذِرْ عَشیرَتَكَ
الأقرَبینَ » معنی آنست که باعلیِ بوطالب – که سپهسالارِ دین است – سخن
15 بی‌محابا گو ، وخبرش ده أز قهرو جبَروتِ ما ، وبگو : که « إنّ اللهَ
عزیزٌ ذو انتقامٍ » .

۷۶۰ – باز صُهیب‌و بلال که شکسته دلان‌اند تقویت ده به‌لطفِ مــا
18 وبگو : که « إنّ اللهَ عزیزٌ غفورٌ » . پس همچنین پیغامبر – صلعم – همین
وصیّت می‌کند جماعتی را که میراث دارانِ أو أند از علما ، که « کَلِّموا
النّاسَ علی قدرِ عُقولِهم » یعنی أگر باکسی أز عالمِ خوف بایـــد گفت ،

2 گفت او PI گفتهٔ پیغمبران ML / 3 این PMI – L / 3 – 4 التوبة 9 : 125 م /
5 البقرة 2 : 10 م / 6 باشد PLI شود M / 9 – 10 محمد 47 : 17 م / 10 الفتح
98 : 4 م / 11 در خور بیماری PLI – M / را PLI در خور او M / 12 را داروی
شیرین L را شیرین M داروشیرین PI / داروی اندک PLI اندک M / 13 – 14 الشعراء
24 : 214 ك / 15 ما PLI – M / 15 – 16 ابراهیم 14 : 47 ك / 17 باز L بار M با
PI / دلان PLI – M / 18 عزیز غفور PI غفور رحیم ML .

أورا أز عالمِ رَجا مگویید ، که أورا هلاك کنید . وهمچنین باکسی که رجا براو غالب باشد ، أگر شماهم آن رجا باوی بگویید ، أورا هلاك کرده باشید . نه بینی که أگر کسی را سقمونیا باید داد ، أورا طباشیر دهند زیان دارد ؟ وگمان مَبر که این‌طامات بی‌معنی است که خلاصهٔ أوّلین‌و آخرین در نبوّت این است ، وبیشتر علمـــا به‌علمِ نبوّت راه نبرند ، وندانند که أفتیمون وأفیون در قرآن کجا باید جست . وهمانا گویی که این در قرآن کجا است ؟ وشرح کردن آن در قرآن روزگارِ دراز خواهد ، وخاطرِ همگنان رافهم نکنند ، ولیکن در این آیت تأمّـــل کن که « ما فرطنا في الکتاب من شيء » یعنی که هیچ چیز نیست که در قرآن یاد نکردم ، ولیکن
ع : خورشید نه بجرم أرکسی بینانیست .

۷٦۱ – وأگر نه آن بودی که مَعجونهای رَنگارَنگ بودی در قرآن خدای تعالی نگفتی که « قل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ » معنی آنست که هربیمار از آن معجون خورَد که پیغامبر – صلعم – فرماید که این وی‌را سود دارد . یکی این معجون خورد که « فاعـلم أنـّه لا إلهَ إلّا الله » ویکی این خورد که « وأقیموا الصلاة وآتوا الزکاة » ویکی این خورَد که « اتـّقوا اللهَ وذَرُوا ما بَقِيَ مِن الرِّبا » ویکی این خورَد که « أنظرُوا ماذا في السّماواتِ والأرضِ » ویکی این خورَد که « فاعتَبِرُوا یا أولي الأبصارِ » وبیشتر قرآن همه شرحِ معجونها ومطبوخها وشربتهای بیماریِ مختلفِ خَلق است .

1 ـ 2 با . . . اگر شما P L I اگر . . . شما M / 2 براو P L I بودی M / اورا P L I که اورا M / 3 دهند P L I ندهند که اورا M / گویی که P L I که گویی M / 7 آن M ـ P L I / در از M ـ P L I / 8 ـ 9 الانعام 6 : 38 ك / 10 خورشید . . . ار P L I (و ص 411) خورشید چه جرم ار M / 11 ـ 18 که معجونها . . . است P M I ـ L (از اینجا تاپایان رسالهٔ جمالی وهشت نامه پس از آن تامیان نامهٔ (P 61 = 87 چ) از نسخهٔ L افتاده است . پیش گفتار بخش دوم ص 6 دیده شود / 11 معجونهـــا P I معجزها M / 12 الأسراء 17 : 84 ك / 13 بیمار P I بیماری M / پیغامبر P I پیغمبرش M / 14 محمد 47 : 19 م / 14 معجون . . . این P I ـ M / 15 البقرة 2 : 43 م / 15 ـ 16 البقرة 2 : 278 م / 16 ـ 17 یونس 10 : 101 ك / 17 الحشر 59 : 2 م / 18 همه P I ـ M / ومطبوخها وشربتها P I ـ M / است M I است بیت P .

أوّل‌و آخرِ قرآن، زِ چه باآمدو سین؟ یَعنی أندر رهِ دین رَهبرِتان، قرآن بَس

۷۶۲ — وبه حقیقت بدان که مردانِ مَرد که در علمهـای دیگر هزار
هزار مَنزل ببرند در هرنفسی ، چون در وادیِ علمِ نبوّت قدم زنند أز
دشواریِ رَه سرگردان شوند .

آتش است این رَه أز آن أقدام سوزَد روزو شَب
جز به‌جان رفتن در این رَه یك قدم را بار نیست

پس کم از آن نباشد که إقتباسی کنی أز أنوارِ مشاعلی که در موکبِ
أنبیا می‌فروزَند تاهَنجارِ رَه بیابی‌و گمراه نشوی .

۷۶۳ — **فصل دوم** : أز این جمله بدانی که بر پیغامبران‌و علما واجب است
معالجت کردنِ بیماران ، وهر کسی را درخوربیماریِ أو ، علاج شاید
کردن . وأگر عالمی درخود بیماری بیند ، علاج به‌دارویی کند که جاهل
رانشاید. وخواصّ را معالجتِ عوام واجب است . وچون أهل بِدعت بسیار
گشتند ، سلفِ صالح واجب دیدند اجماع کردن أز بهرِ عَوام بَراعتقادی
که کس در آن طَعنی نکند ، تا عوام فارغ دِل باشند . وممکن بود ایشان را ،
به‌صنعتی مشغول شدن که عمارتِ دنیا بدیشان باز بسته است ، پس روزگارِ
خویش درطلبِ علم صرف نتوانند کرد که اگر کسی در علم خوض کند ،
کمترین شرطی آن است که هیچ علاقه در باطن ندارد ، بازن‌و فرزندو مادرو
پدروچیزهای دیگر که قاطع طریقِ أو بود . پس بعداز این اگر پنجاه سال
عِلم آموزَد بوَد که چیزی بداند ، وأغلب آن بود که زندیقی بیرون آید .

1 ـ 19 اول . . . آید L ـ P M I / 1 شعر از سنائی است / 3 قدم P I قوت M / 4 شوند I شوند بیت P M / 5 اقدام M اقدم P I / سوزد I بسوزد P سرزد M / 6 رابار نیست M (هم وزن‌و قافیه یاص 142)باریست بس P I / 7 پس M ـ P I / مشاعلی P I مشاعل M / 8 هنجاره I اینجاره P هنجارراه M / 9 بدانی P I بدانستی M / پیغابران P I پیغمبران M / 10 علاج P I معالجت M / 11 خود P I خویشتن M / علاج P I معالجت خود M / 12 عوام M عالم P I / وچون P I چون M / 14 کس درآن M کسی در او P I / 16 طلب P I ـ M / 17 است P I بود M / 18 پس P I ـ M .

ونَعوذُ باللهِ مِن ذلك . وأز هیبتِ این صدمَت صدّیق أکبر همواره
دردعا گفتی : اللّهمّ أرِنا الحقَّ حَقّاً، وأرزقنا اتّباعَهُ . وأرِنا الباطِلَ
باطلاً وأرزقنا اجتنابَهُ .

٧٦٤ – پس عَجَب أز عوام، که هرگز یك ساعَت در طلبِ علم صرف
نکرده با شَند، وخویشتن‌رَا بَرابَر کنَند باکسانی که روزو شب خونِ
جگر خورَند، ودرطلَبِ هر مسأله چندان رَنج کشَند که کوه أز آن
بگدازد، لا بَل که بر این اختصار نمی‌کنند وعلما راکافرو مُبتَدع خوانند،
وأهلِ علم در ایشان به‌چشمِ رحمت نگرند، وبه‌جوابِ ایشان مشغول نگردند،
وزبانِ حال أز ایشان أز این معنی حکایت کند که :

فردا که بر من‌و تو وزد بادِ مهرگان
آنگه شود پدید که أز ما دو، مَردکیست

٧٦٥ – فصل سوم : بدانکه کسانی که درکلام خوض کردند، مثالِ
ایشان مثال بیمارانی بود که علّت ایشان به‌داروی حلال صحّت نمی‌پذیرفت
پس معالجت کردنِ ایشان به‌داروی حَرام به‌حکمِ ضرورت حَلال بود، ودر
شرع خمر حرام است، ولیکن أگر بیماری بوَد که طبیبان گویند : شفایِ
این در خمر خوردن است واگر خمر نخورد بمیرد، قطعاً أو را خمر حلال بود
به‌إجماع همهٔ علمایِ دین . لا بل أگر نخورد عاصی بود، هم چنان که کسی بی
این ضرورت خورد . وهم چنین گوشتِ خوك‌و مُردار حرام است، ولیکن
به‌وقتِ ضَرورَت مُباح بود، هم چنین روا نبوَد که کسی کَلام خواند إلّا

1 ـ 19 ونعوذ . . . الا L ـ P M I / I ونعوذ P I نعوذ M / 7 خوانند P I
می خوانند M / 9 وزبان P I لیکن زبان M / کند P I می کند M / که M ـ P I /
10 فردا I بیت فردا P بیت دردا M / مهرگان P I مهرجان M / 11 که از مادر M زمادر
I زماوتو P / 12 فصل سوم بدانکه M فصل سوم P سوم I / 13 بیمارانی P I بیماران M /
پذیرفت P I پذیرد M / 15 بود که طبیبان M که اطبا P I / 16 خوردن P I ـ M /
16 ـ 17 نخورد . . . أگر M ـ P I / 18 خوك‌و P I خوك M .

در ضرورت که در روزگارِ پیغمبر – صلعم – بِه‌کلام مشغول نبودَندی ،
ونه به‌روزگارِ صحابه – رض – وپس أز ایشان فِرَقِ مبتدعه پدید آمدند
3 وپیغمبر – صلعم – می‌گوید : کلُّ محدَثٍ بدعةٌ وکلُّ بدعةٍ ضَلالَةٌ .
معنی آن است که هرچه پس أز مَن پدید آید که آن معهود نباشد أز من ،
بِدعَت وضلالَت بود ، أز آن بپرهیزید .

6 ۷۶۶ – پس خوض کردن در کلام ، دوکس را حلال بود ، ودیگر همه
کس را حرام بود . یکی عالمی راسخ که قدمی راسخ دارد دردین ، وبیند
که مُبتدعان مستولی شدندو سخنِ ایشان إلا بِه‌کلام رَد نتوان کرد ، پس
9 روا بوَد که أز بهرِ جوابِ خَصمان چندان کلام مطالعت کند که جواب
ایشان بدان باز دهد . ودیگر کسی که اعتقادِ أودَر خداو رسول به‌خلل بوَد ،
أز سخن ها که شنیده بود أز مُبتدِعان ، وآن دردلِ وی تأثیر کرده بوَد ،
12 وسخنِ واعظان أورا شفاندهد . وعلمای دین گویند که اگر این کس أز کلام
قدری بخواند بداند که آن سُخنِ مبتدعان همه باطل است ، پس این کس
را روا بوَد که أز کلام قَدری بَرخوانَد . وبیرون أز این دوکس ، هکسی
15 که کلام خوانَد وطلبِ تأویل ومتشابهات کند ، این کس مُبتدِعو فتّان
بوَد ، چنانکه حق‌تعالی می‌گوَید : « وأمّا الّذینَ في قلوبهم زیغٌ فیتّبعون
ما تَشابَهَ منه ابتغاء الفتنة » والسلام . والحمــــد لله رب العالمین . وصلی الله
18 علی محمد وآله الطاهرین .

پایان بخش دوم

1 ـ 18 در ضرورت . . . الطاهرین L ـ P M I / 1 پیغمبر P I مصطفی M / وبیند P I بیند M / 8 نتوان M نتوانی P I / 9 بهر M جهت P I / 11 وآن P I آن M / 12 اگر P I ـ M / 13 بخواند P I بر خواند M / است P I بود M / 14 را M ـ P I / 15 که P I ـ M / 16 ـ 17 آن عمران 3 : 7 م / 17 ـ 18 رب . . . الطاهرین M وحدوه وحده I وحده العزیز P .